در رسم تحفه قدر کتاب خانه عالی حضرت کیوان رفعت بهرام صولت جم جاه انجم سپاه ظل اله خورشید فلک جهانبانی خلاصه
نقاوه خاندان علی خاقانی مهر سپهر سلطنت و کامرانی درج برج رفعت و بختیاری رباعی شاهی که زمانه ملح دولت
اوست + آفاق گرفته سر بسر حشمت اوست + بر اوج سپهر نور ماه و خورشید + از قبه چتر آسمان رفعت اوست
المعمر بالجود والاحسان المعروف بمالک الممالک السلطان بن السلطان بن الخاقان ابو الغازی سلطان ابو سعید بهادر خان مع الله تعالی
الحکامه امراء الملک وجوده وافاض علی القریب والبعید آثار عدله وجوده کرده شد مقرر است که ملبدی علم و علمای ترتیب
پادشاهان صاحب دولت و خسروان مدة آفرینش میسر میشود و توفیق تصنیف این مختصر بتوجه آنحضرت میسر گردید مراکه
مدت بیست سال بملازمت آنحضرت با انواع الطاف و عنایت سرافراز گشته بود و لعطف اوار اسا و زبان مختار
شده امیدوار است که درجه قبول یابد متوقع است از مخادیم و اعزه که اگر عیبی مطلع شوند قلم عفو بر آن کشند و بنظر عنایت نگاه کنند
و این کتاب مشتمل است بر مقدمه و دو مقاله **المقدمه** در بیان حفظ صحت و بیان حالت احوال تندرستی و بیماری و
احوال نبض و غیره مشتمل بر شانزده باب هر بابی بچند فصل مبین میشود **مقاله اول** در امراض مختصه بعضوی معین و
این بیست و نه باب است و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع مذکور میگردد **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو تا آخر
کتاب و مشتمل است بر هشت باب و هر بابی بچند فصل و هر فصلی بچند نوع بیان کرده میشود **مقدمه** که در بیان حد طب
حفظ صحت و نبض و بحران و غیره مذکور است بر شانزده باب **باب اول** در بیان حفظ صحت و آن شانزده فصل است
فصل اول در تدبیر هوا باید دانست که هیچ سبب بر مردم بدیگر تر از هوا نیست جهت آنکه قوام تن بسه قوت است طبیعی و
حیوانی و نفسانی و این هر سه کار خویش نتوانند کرد بمددکاری روح و آن روح هوا است که مردم آنرا بنفس میکشند و اگر چه
هوا گرم و تر است اما این هوا که نزدیک ماست قیاس با مزاج روح و حرارت غریزی سرد است از بهر آنکه مردم را دل حرارت
غریزی رسد و با روح بیامیزد گرم شود و چون اثر آن بروح رسد راحتی عظیم یابد و باید دانست که این هوا نزدیک ماست هوای
محض خالص نیست بلکه بدود و بخار و غیر آن آمیخته است از بهر آنکه بها اثری از جنس در فصلهای سال از طبع خویش بگردد و طبع
آن فصل گیرد و هرگاه فصل سال از طبع خویش بگردد موجب بیماری شود و بهترین هوا هوائی باشد که از بخار دریا و دیگر آبها
و بخار مرغزارها و بخار چیزها که گیاهها آید و درختان مثل جوز و انجیر و بالیزه و تره که در دکرده باقلی و سیر و پیاز و چیز با شد و تعفنی
که بهم آنکه عفونتها دور باشد و هوا اگر گرم تر باشد لاغر کند و روی را زرد و تشنگی آرد و دل را گرم سازد و قوتها ضعیف کند و در طول
عمس بیار آرد و مردم سرد مزاج و بیماری سرد را سود دارد و مسام بگشاید و رطوبت بتحلیل برد و هوای سرد بیشتر اوقات
مردم تندرست را سود دارد و بادها را غلیظ کند و در کام و بر اندام بسیار نشیند و مسام بسته شود و هوا تر مردم لاغر را سود دارد و روی
را نرم کند و هوا خشک ضد این بود و هوای غلیظ آنست که ستارگان خرد تنها نماید و دم در بینی و حلق خوش نمآ بود و هوای کوه مکان
تراز هوای غلیظ بود و هوای سبزه گران از هوای صحرا باشد و هرگاه هوا بد شود و بالو کند و مثال آنست که ها تند و بخار بد و بیامیزد و بیمار

و مرغی بسیار گردد چون باید باید عود و عنبر و کندر و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب گز و بادام تلخ سوخته سود
دارد و سرکه در دهان گیرد و از آن گرم و داخل کرده باشند در جامه و حوالی آن. باید باشد سرکه تنها **فصل دوم** در تدبیر فصلهای سال
فصل بهار باید که در هر فصل جمع شده در زمستان بیرون راند که به حرارت تابستان بحرکت آید و طریقه کم باید بود یکی آنکه
طعام کمتر لطیف تر خورد و هر باد ادویه از طعام مرطب دیگر نوع وارد دارد طعام گرم و شراب گوشت بسیار و طعام تلخ و شور و تیز
برسر کشند و دوم آنکه استفراغ کند تا ماده کمتر شود و اولی ترین استفراغی در موسم بهار چون گرفتن رگ و سکنجبین تواند گرفتن
باشد و مسهل قوی نباید خورد مگر ضرورت بود و در فصل تابستان باید طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و در فصل خزان گوشت صید
و جماعه که خشکی و خشکی میآید دور باید کرد و شب آب به معده نشاید خوابید و خوابگاه و خشک باید جست. در گرمای بیرون
سردی با مواد خود را محافظت باید و در آب سرد در نیاید و در آخر فصل زمستان خزان اگر دارد و مرض را از اخلاط اکثر
سودائی و جمع بوده پاک گردد و قی کم باید بود و در فصل زمستان غذا اقلیه خشک و نخود آب و کباب باشد آن کس و بدان
و سیر آن سرکه در زمستان بسیار شود و در تدبیر او باید کرد با استفراغ از بهر آنکه فاسد قوی باشد در سرما زمستان
حرکت باید و در زمستان مسهل ارقی اولی بود **فصل سوم** در تدبیر شهر و جامه و مسکن بر مرغی که بلند تر بود هوا از دو
قسم از خشک تر و دوم زدن هوای آن سان و هر مسکنی که نشیب تر هوای آن گرم و تر گرفته تر و بخار آن تر و
دم زدن و ناخوش تر و هر مرغی که از یک جانب کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوای آن تر باشد و بادها بسیار در آن
آن جانب خشک و کوه آن سنگ باشد در تری کمتر بود و اگر برعکس این بود دریا نزدیک بود و اگر مزاج ولایت گرم بود در نشیب
واقع شده و عفونت و بیماری بسیار بوده اگر این جایها استعمال کنند باشند و [illegible] شوند در آن شهر وبا و بیماری
بسیار واقع گردد و مرغی بسیار که شوره زار و معدن گوگرد و نفط باشد آن نوع و هوای آن از اعتدال بیرون [illegible] مسکن دریا
تر و مرغ بیابان خشک و مسکن جبال هوای آن رشت مردم و قوت را [illegible] باشد [illegible]
و کوه در بار [illegible] بود هوای آن معتدل و نیک باشد و مسکن که بر کنار دریا بود و هوای آن نیک باشد جهت آنکه دریا عفونت نپذیرد
و اگر شهر بر دو واقع شده کسی خواهد که جامه و مسکن خود نیک تر نماید و نیک کند جامه بلند کند و [illegible] استعمال [illegible]
باشد و چون [illegible] دریچه شعاع آفتاب جامه افتد و سقف خانه بلند سازد **فصل چهارم** در تدبیر جامه پوشیدن جامه سرگرم
آنست که از ابریشم و پوستین و مثل سمور و روباه و حلقوم و قاقم و سنجاب بود و پوست بره در گرمی [illegible] جامه سرد
و جامه که از کتان باشد و جامه [illegible] باشد و از ابریشم از کتان گرم تر است و از پنبه خشک تر از بهر آنکه املس است
و [illegible] و جامه [illegible] گرم کند و در زمستان [illegible] مناسب بود و جامه در تابستان [illegible] پوست را
در تابستان **فصل پنجم** در تدبیر غذا باید دانست که غذای نیک آنست که در وی [illegible] باشد چون [illegible] میوه [illegible]
از این نوع باشد که سودی [illegible] غذائی نیک باید در [illegible] علاج خورد جهت آنکه [illegible] اگر [illegible] و چون [illegible]

و لطیف بود و آنکه مدتها است تری و ... مردم از ... یا گیره که گندم او آفت رسیده و گوشت گوسفند و
مرغ و امثال آن که پخته باشد مردم ... بسیار ... دارد ... از میوه‌ها که بعد از ... است انگور و انجیر رسیده
زیره فائده کلی دارد و صفراوی مزاج را ... سکنجبین آب غوره ترشت لیمو مثل آن بیاید و هر ... دارد
... از ... فصل پدید آید زود ... باید کرد بطریق که آسان بود و هر گاه از غذا ... چیزی ...
سود مثل کدو و سبزی و مانند آن مقدار سیر کند یا ... از عقب آن باید خورد و اگر طعام غلیظ مثل سر
پاچه و نان فطیر خورده شود چیزی مثل ... سرکه و پیاز و خردل و شربت سکنجبین خورند و طعام همیشه ...
پس میل باید و چون اشتها پدید آید شهوت راستی بود در طعام خوردن تا حد باید خورد و هنوز میل طعام باقی
دست از طعام باز دارد و اگر معده گران شود بعد از خواب گوارش خورد و غیره موافق بود و در خوردن ... نگاه
باید داشت هر چه لطیف‌تر و نازک‌تر بود اول آن را خورد و بعد از ریاضت مرغ و تیهو و ماهی تازه و مانند آن باید خورد
که در معده گرم شده تباه گردد و از غذای بد بود در کار اخلاط بد تولید کند و موجب بیماری گردد طعام مختلف خوردن در
یک مجلس ... باشد و بهترین طعام خوردن آنست که در روز سه نوبت خورند یکی ... در صباح و یک ساعت ...
روز دیگر ... چنین ... گرم ... آنست که ... چند لقمه نان ... لیمو و آب غوره و امثال
بخورد تا معده ساکن شود و هر گاه معلوم شد که طعام ... گشت ... معده ... آن پاک باید کرد و چون بعد
از طعام بخواب مشغول خواهد شد ... باید خورد تا قوت جاذبه طعام را جذب کند و پاره راه آهستگی باید
رفت تا طعام از فم معده زود ... و هر گاه ریاضت کمتر کند قوت هاضمه ضعیف گردد و چنین مردم طعام
لطیف و کمتر باید خورد و صفراوی مزاج غذای سرد و تر باید خورد چون قلیه کدو و آش غوره و غذائی حلاوه
سودا را باید که شوربای گوشت فربه از مرغ و گوسفند و کبک و بط با دارچینی و زیره و صعتر کنند و بلغمی مزاج را
قلیه خشک اگر بروغن زیت یا روغن ... بسازند اولی غذا از گوشت مرغ و دراج و تیهو باشد آن
تندرستی بهتر بکار دارد و غذای غلیظ قوت ... و الوان بسیار در یک ... باید خورد ... آنکه معده ...
حاضر آید و در هضم ... در هر یک نوع احتیاط باید کرد و غذا ... چون ارزن و گاورس ... دو ...
شهوت طعام ... تباه کند غذای چرب معده را ضعیف، شهوت طعام زائل کند گرانی آید
و غذا از سرد ... سستی و گرانی کند ... سیری پدید آرد و غذای شور ... را زیان دارد و بسیار
زیان از غذاها است که در یکدیگر یک نوبت هم باید خورد چون دوغ و غوره و برنج و سرکه و کبوتر ... و
پیاز و ... و ماهی تازه ... در یک مجلس نباید خورد که بیم بود و بهق و برص آرد و میوه‌های ...
نباید خورد و سیر و پیاز یکجا خورد و گوشت بریان که از تنور برآرد نباید پوشید و اگر پوشید نباید خوردن کرد

حق آب و هوا بسیار گفته شد و سبب بسیار در پیری ترس از بدان سهوات بری ست
خوردن گرم تر آرد سر گرم و سرد و روغن و حمام و بس رنج نباید داشت تا ابی ره تیز و گرم مزاج
خورند تب و چرا یکجا خورند **فصل ششم** در دانستن تدبیر آب معلوم باد که آب سرد تر است
سبب سردی آتش یا سبب گرمی هوا گرم گردد آنکه چیزی مادی سامیرد همچنین سبب سردی هوا
طبع او دیگر و سردی او زیاده گردد و هر گز آب سخت بدی دو حل آب تری و سردی دارد آب باران
لطیف است و نیا او افزون از آنها بود و در روشنی تنور گردد رزمین ماک گیرد تیح کار آب یک
گرده سود و ترتیب گرد آب انگشتیا آب را از بیرون ان سر بازمیه تدبیر آب سر جسهار ارا
دارد خاصیت و ترس و گرسنه فالج را و استسقا معده و مثانه را زیان دارد آب سنه زر و یام گرم
دو سازد و استسقا فالج سانعع سازد و آب شور طبع حارش و اسهال ارد و از آب تند سک
مثانه و گرده بود که آب گرم طعام بر سر معده آرد تشنگی ساکن گرد و صداع و دوار و قولنج و لیقولیا در
چشم را سعد ارد و آب سر با اعتدال معده گرم و دل گرم ایجابی هوای حک بود و بخار ار دماغ ارد
آب چاه و کهریز یاس اکنون بد باشد و آب حوی و آب چاه سابد با هم آمیخت و آب ایستاده خاصه که
در سال در ختان ولی ایستان بد باشد سپرز را بزرگ کند و آب باران زیان دارد با استسقا آرد کند آب
در العلاج بوان آمیخته ملح بسیار و آسان تر آنکه آب تا خاک ماگیرد و ما میرد خاصه خاک تهر جوشش کند
و مثانه و بخته ساز بود و هتر بو و چون گلاب یکجا یک دو آب علیه گفته اند با شراب خورند آتش زیان کند
و اگر چیزی خالص چون حرنوب و حب الاس در وی افکند یک شب بر روی مضرت آن دارد و تریاق
آسانی مخالف و در حدیث آمده است که تر دافع سده است من اکل من طین الارض لا لسره بادا بر جسد
معنی دیگر افراط لیکن مراد ایجا بیار است چنانچه جوهری تسریح فرمود بیار است خاصه که سر کرد
بود تا آب ایستاده هیچ چیز گرم نباید خورد چیزهای خشک خورند اگر آب امکان بود هوا گرم سم بود آب را
لسرکه باید تشنگی کم آرد و اگر تیره خورند لسرکه باید بدو تا دردی رسد تا آب کمتر حاجت آید بر طعام
آب بسیار نباید خورد و اگر صبر تواند نباید مرید آب سرد راه صبر تشنگی مرطوب و صرو درا سید دارد
مرد و زیاران دارد و آب باستا دارلیس ریاضت حمله زیان ارد و اگر کسی صبر تواند کرد با شراب مدح
کمتر زیان کند در ستاگرم کرده باید و در تابستان سرد و آب خوردن نشست که از خواب خیزد زیان
دارد و مخمور و محرور مزاج را زیان ندارد و پس طعام آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب را
ریالی در دهان نباید داشت و بعد از آن فرو برد و اگر تشنگی در دی غلبه کند صبر باید نمود و بخواب رفت

باز آن ماده تحلیل یابد و اگر تشنگی زیادت آب خورده شود و تشنگی زیادت گردد آشامیدن آب تر و تخم او
شکی را از طرف سازد **فصل هفتم** در ذکر شراب در دین الاسلام حرام است و در ملتهای دیگر مباح و
طبیبان در کتب خود در بیان آورده و بعضی مردم از اهل اسلام منفعت آن طلب میدارد از اینجا که بطریق علاج و
شرط آنست که منفعت و مضرت آن یاد کرده شود منافع شراب که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی
میفزاید و طعام نیک گوارد و خلطها بعضی را بادرار و بعضی را باسهال و عرق دفع کند و هر کس را خوردن عادت دارد
چون که آنرا بخورد آن زمان هضم او ناقص و حرارت غریزی و قوت اندامهای ضعیف شود و خلطها در تن مانده بیماری
تولد کند از خوردن او روی برافروزد و قوت روح و اندامهای بدهد و فرح بخشد و سده بگشاید و مداومت تن
رساند و با قدر اسود دارد و خواب آورد و مضرت زهرهای سرد مثل افیون و شوکران باز دارد و کژدم گزیده را شراب گرم
زده آرام دهد و این منفعت آن وقت باشد که افراط نکند باندازه خورند اگر بسیار خورند و اندازه نگاه ندارند مستی بدید آید
مضرت و حرارت غریزی را منفعت نکند و قوت هاضمه و غاذیه عاجز کند و هر گاه افراط کند بیم باشد که مفاجات در خواب مستی
باک شود موجب سکته و صرع و سرسام و جنون و تبهای محرقه و هذیان و استسقاء و نقرس و انواع علتها گردد و شراب
رقیق و سفید گرم مزاج را موافق باشد و شراب دقوی بر باشد مرطوب شاید و شراب سیاه غذا بیشتر دهد و حرارت
شراب زرد کمتر باشد و شراب یکسالی لطیف خوش شود و خوش طعم حقیقت عشقی را شاید و شراب خوش بوی ملع را زیان
دارد و شراب شیرین تن را فربه کند و سده تولد کند و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زود هضم شود و سده بگشاید شراب
تیز درست کند و شراب غلیظ برخلاف آن باشد و از شراب خام مستی و هوشیاری زود تر باشد شراب کهنه شاید تا
تلخ باشد هوشیاری از وی بر خمار او قوی بود و اسپید شیرین باشد رنگ سنگشاید باشد که با استسقا کند و شراب
بر او حرارت و رطوبت کمتر بود دفع کند و از آنچه از کرنج و بریج و کاورس و حنطه و غیره سازند منفعت شراب دهد و
دماغ ممتلی کند و شراب کهنه حکم دارد و نارسیده جگر را زیان دارد و گاهی اسهال کند و آرد و بجز در اغذیه های شراب
باید خورد مثل الست و غوره و در زردک و سماق نباشد آن فقل انار و لیمو و نارنج که شراب دیگر آرد و نقل آن باشد و انار ترش
و در میانه بهی و به مزج اندک آب سرد باید خورد تا قوت شراب که دماغ باز دارد و آنرا که معده ضعیف و گرم بود نقل
انار ترش شاید و اگر معده سرد بود نقل قرنفل و سداب گوارش کمونی و اگر غثیان بی آرد نقل زیره و نمک
و دست که بر سفال بسته بود و شراب ساده باغ و عصبها را زیان دارد و تشنج آرد و حرارت اکل کند و شراب اتر
مستی دائم جگر و دماغ را تباه کند و بیم سکته و مرگ مفاجات بود و شراب کودک نارسیده را زیان کند و اگر سرکه با شیر و
دوغ ترش خورد کافور و صندل بوی کند و سرکه و روغن گل بر سر نهد زود از مستی هشیار شود کسی که خواهد که
زود مست شود تا حرارتی علاج کند شیر را مع ولوست و شیر دوح به آب بزند تا آب سرخ شود از آن آب

با شراب یا شیر دوا شده و با عود خام در شراب آغشته کنند و صاف نموده دهند زود درست گردد **فصل هشتم** در تدبیر خواب و بیداری بهترین وقتی از برای خواب آن زمان باشد که طعام از فم معده گذشته باشد و معده خالی حس لاغر کند و خواب رود یاری آرد مثل برد حاجت در زمستان و سقوط شهوت آرد و زیان کار زمین خیری مزاج سرد را خواب بسیار بود و کسی که بروز عادت کند خواب دارد بتدریج از آن باز گردد و خواب روی خواب سست باشد و روی را زرد سازد و وقت خفتن اول بر پهلوی راست یکزمان تکیه کند پس از آن بپهلوی چپ برگردد باید و شکم را مثل تنور گرم دارند و اگر شکم خسید غذا زود تر هضم شود پشت تکیه نموده زبان را دست آکند مقعد که از دل ریخت می آید بسته شود ایچه بر دماغ بماند کابوس پس صرع و سکته تولد کند و بیخوابی شب مغز را گرم کند و قوت را ضعیف کند و خواب بامداد زیان آرد بجهت آنکه غذای شب هضم شده معده خالی باشد و آواز خوش اعتدال و آواز آب و درخت و مالیدن بسیار و شراب مفرح خواب آرد و اگر خواب نیاید و زحمت یابد گذارد که یکی کف و چشم را بپوشد و اطراف او بسید و پیش از جماعی کتاب تاریخ و افسانه بخواند اگر مقدار که طول شود پس یکبار بیش بر صرعه در حال بخسید و در رستای تنبع بردارد **فصل نهم** در تدبیر حرکت و سکون باید دانست که سبب حرکت اندامهای مردم گرم شود و حرارت غریزی را افروزد و برد یابد و آن حرکت را ریاضت گویند ریاضت در تدبیر بدن سبی کلی و اصلی بزرگ بود و فضله که از غذای روز مانده و تحلیل خرج میشود و بهترین ... جهت ریاضت آن وقت بود که طعام روز هضم یافته و طبع اجابت کرده بحث که بریاضت مشغول خواهند بود اندامها بمالند و تدریج محکم بمالند پس بریاضت مشغول شوند این مالیدن را استعداد گویند و چون از ریاضت فارغ شوند بار بمالند و در میان این مالیدن دوم چند بار اندامها را بکشند و بار دو نفس نگاه دارند آن مقدار که توانند تا اگر فضله مانده دفع شود طبیعتاً این مالیدن را استرداد گویند در ریاضت آن مقدار کنند که رنگ روی برافروخته شود چون عرق آمدن گیرد از ریاضت باز ایستند و در حالت گرسنگی زیان دارد و انواع ماندگیها چهار است قروحی و تمددی و ورمی و قشفی قروحی چنان باشد که اگر دست بروی نهند یا حرکتی کنند الم یابد چنانکه از قرحه و سبب آن فضله باشد رقیق بسیار که از و سعر با درت خراره تولد کند علاج مالیدن روغن بنوبه و شست و ... و حمام و آبزن و غذای لطیف و ماندگی تمددی آنست که در اندامهای امتلا و تمدد کشیدن و حرارتی همی یابد در رگهای و سببها و سبب آن فضله باشد و یا ادی در فضله علاج حمام در روغنها و آبزن غذا لطیف و ماندگی ورمی آنست که رگهای ممتلی بود و چون دست بر و نهند المی یابد **علاج** اگر ورم بود ... امتلا و استفراغ و اگر حرارت بود شربتها خنک والم آنرا اگر باشد در روغن مالیدن و آبزن تسکین دهند و قشفی آنست که در اندامهای خشکی یابد و سبب آن عرق بسیار در هوا گرم سفر و یحیی رسیده باشد و کم خورد

و در وره علاج حمام و آبزن و روغنهای بالیدن مثل دوام و غذا مرغ و یاخنی **فصل نهم** در تدبیر
داروی مسهل دهنده مردم تندرست و کوچک و خشک اندام و لاغر و کسیکه گوشت عضلهای شکم او اندک
بود و آنکه بجای حرف سین ثا گوید احتیاج گرده را مسهل مناسب بود خاصه در هوای گرم و فصد و حجامت کند
مگر ضرورت کلی باشد که چاره نداشته اند آنها و ساشرت در هوا گرم و حیله ریاب دارد و کسیکه مهی کی و غمی
دارد باستادی دارد قوت احتمال ضعیف سازد و کسیکه بنا بر خوردن عادت ندارد طبیعت او را
دارو ندهند و اگر چاره نباشد داروی مناسب خلطی که دفع باید نمود دهند و چند روز پیش از دارو خلط مذکور
تا گدازهای از حرکت داده و خلطی پخته شود داروی مسهل باید که بسیار تیز نباشد تا معده از اعضا نکشد و اگر دارو
قوی بود خیسانیده را تکرار بکار آید خوات کار را قوی بود و اگر حسید دارو ضعیف دفعتا کمتر شود و کار چون نشد
و آب گرم بعد از دارو قوت او را ضعیف کند بعد از قوت او را قوی و در معده حل شده کار کند تا دارو
کار تمام نکند طعام و شربت نباید خورد و اگر معده گرم بود پیش از دارو جلاب چند لقمه آب شربت خورد و اگر بعد از
اسهال حاجت آید اگر اخلاط گرم بود اول فصد کنند و اگر خلط بلغمی مسهل خورده دارو اگر کار نکند دل آرام
گردد و تشنه در اعضا پیدا آید تشنه پیدا حقنه یا گلاب گرم مدد نمایند و آب سیب مع غثیان سکنجبین دارو در کار
می آید و بعد از خوردن دارو بخایند بوی نمایند و اگر احتیاج نکند چاشت و معده پاک شود دیگر بار دارو خورند
و چند بار بحمام در آمد تا عرق کنند و ماده میل بجلد نماید و بعد از دارو از اعراض جماع و شادی مفرط خویش را
نگاه دارد و چون از دارو فارغ شود بلغمی را تخم ریحان صفراوی و معتدل مزاج را اسپغول بجای عرق و قند
و اگر دارو کار بسیار کند تیر باره دهند تا تیزی قوت دارو ببرد و ده بار دارد و اگر سحج و پیچش شود اسپغول
بروغن گل بریان کرده با آب سرد دهند و اگر تخم لسان الحمل در تیر بکوتنا مدد دهند در حال بند دو اگر تب شود
اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی با شربت آبی و حب الآس و ترپای نا روق دا اسهال را در دو اطراف بنده
و غطسه آید بند ملوک و اهل نعم و کسانیکه دارو دشوار توانند خورد تدبیر لطیف باید کرد دارو دیده و حب شربت و حلوا
مناسب استفراغ بلغم و صفرا و سودا بحسب قوت باید نمود و این مطبوخ حلا و بدر ابر اسو د دارد و معتدل حسنک
بیک درم سپوس بر استه ده درم در یک کاسه آب بپزند تا نیم آن بر صاف سازند و بست درم ترنجبین در و حل کرده بنک
شربت بود **فصل یازدهم** در تدبیر کسی که در سینه ملت باشد و سینه تنگ و لاغر گوشت بر سه دگر دن دراز و چهره بیرون آمده
و دماغ و اعضا آنها ضعیف باشد نمی باید کرد و کسیکه بسیار فربه بود داروی مسهل اولی تر از قی بود و منفعت قی آنست که معده را
پاک کند و میل طعام پدید آید و یرقان و رعشه و فالج و نقرس و مالیخولیا و خواق را سود دارد و کسانی را که داروی مسهل
غثیان و قی آرد و پیش از دارو بیشتر قی باید و چون از خوردن قی و غثیان باشد و مضرت قی آنست که معده را ارکو

کنند و اخلاط ردی بد آرد و دهان و چشم را زیان آرد و بیماری سینه را و اگر فی الوقت اندازه کند گرانی سر و گوش و تری چشم
زائل کند و بعد سده وری که قی خواهد بود طعامهای مختلف باید خورد و اگر تراجع کرده باشند شراب طعام خوردن مقدار کند
که هم آمیخته شود و بعد از آن قی کند و اگر قی دشوار آید شراب روغن سه درم بیاید و حمام رود و در وقت تمام بدن
مالد و بعد از ستورهای چرب ... حمام قی نماید و اگر هوا سرد شود جامه را گرم سازد و در وقت قی کردن تا ده ترتیب چشم بند
و چون فارغ شود چشم و روی آب سرد بشوید و دهان آب گرم جرعه سکنجبین [illegible] آنکه مزه خوشتر باقی کرد قی کند با ستان است
و بلغمی مزاج را قی پیش از طعام و بعد از [illegible] باید و گرم مزاج را بعد از طعام و شراب قی باید کرد و پس از قی جرعه [illegible]
و [illegible] که قی سده سود آب [illegible] ماده را که در معده دارد بار دارد و باقی فضل معده [illegible] و روده دفع
کند و اگر بیماری معطلی گلقند یا اطریفل خورد تا باید و اگر اروی قی سوزشی در معده شود دستورهای مربع [illegible] آرد [illegible] کند
و اگر فواق آید جرعه آب گرم و عطسه سود دارد و اگر در سینه و پهلو دردی ظاهر شود در روغن [illegible] گل [illegible] مالد و دارد قی [illegible]
ای حال است [illegible] تخم ترنج و [illegible] درم نوره درم با انگبین آمیخته بماید و پس از طعام [illegible] باید [illegible] که
آب گرم بعد از آن بخورد و دیگر [illegible] پاره ساز هر یک را مقدار [illegible] و هر [illegible] اندک اندک [illegible] سد و یک [illegible]
مکرر ... و مقداری سکنجبین عسلی در آن آمیخته بماید [illegible] پیش از طعام بخورد و بعد از آن طعام تدبیر قی کند و اگر بسیار
[illegible] رسیدن طعام [illegible] بخورد قی آرد

فصل دوازدهم در سیر فصد و حجامت استفراغ کلی [illegible]

رگ همه اخلاط خون است و هرگاه فصد شود از هر خلطی چیزی کم شود و بدین سبب فصد را استفراغ کلی گویند و فصیلت فصد است
که هر وقت رگ بکشایند رنگ قوام خون [illegible] یدو آن مقدار که [illegible] تا تندی توان گرفت و دارو [illegible]
اگر افراط یا تقصیر کند [illegible] مشکل بود و معلوم است که جگر گرم است و تولد خون در جگر باشد و [illegible] طبیعت [illegible]
همه تن [illegible] است و [illegible] شود و هرگاه خون بسیار گردد ضعف [illegible] تولد کند دیگر آنکه رگی [illegible]
پیوسته [illegible] چون [illegible] سازد و آن [illegible] دل موجب قوت حیوانی گردد و از همه سر [illegible] همه تن رسد و هر وقت خون از
[illegible] بیرون رود قوت حیوانی باطل گردد و بسرد و سامع خون آن است که گوشت رنگین تازه دارد و [illegible]
خون گرمتر [illegible] و اندامهای [illegible] حلاست جهت آنکه هرگاه خون باشد در بدن جمع شود [illegible] گردد [illegible]
[illegible] گفته اند که بعد [illegible] و اندک اصلاح مزاج خون [illegible] را آید اگر [illegible] است
[illegible] آید و تا باید مهلت [illegible] صرورت مقداری از خون باید گرفت و اعتماد بر قوت و حال [illegible] باید کرد [illegible]
حال فصد [illegible] اگر از ضعف و پیری [illegible] گردد باید بست و قی کردن [illegible] فصد [illegible] دارد [illegible]
[illegible] آنکه کرده [illegible] بوده در حال خون آمدن [illegible] کمتر واقع شود [illegible]
فصد [illegible] اندک آب انار و آب [illegible] شربت [illegible] فصد [illegible] دارد [illegible] مزاج را شربت [illegible]

دست کردن داد که گرم باشد و مسک قوی کند دوا المسک کبیر بجلاب یا آب انار دهد کسی را که در وقت تب باشد
رگ زدن در روز حقنه هم اگر امتلا شود فصد باید و میان دو رگ در حالت قوت باشد در دوا المسکن نه بسیار بعد از آن فصد
نمایند و در روز فصد و بعد از آن تا دو روز طعام لطیف کثیر خورد و حرکت بسیار استادن ناصح صفراوی مزاج مثل ما
و بعد از جماع و اسهال و قی و هیضه و تردد بسیار که تمام کشاده شود رگ نباید زد اگر ضرورت شود بعد از سه
روز فصد نماید و هیچ چیز خوش شود در سر رگ مگذارند و اندک خاک بر سر رگ باید گذاشت و مرطوب مزاج را حبس الدم
ریاضت معتدل فائده دارد و حرارت را افروزد و رطوبتها بگدازد اما رگها که از اکثا فصد قیفال است و اکحل و باسلیق و
حبل الذراع و اسیلم و باسلیق و النسی و صافن و مابض و عرق النسا و هر یک را منفعتی گفته اند فصد قیفال علت
سر و چشم و سینه و کام و زبان و لثه و دندان را سود دارد و اکحل همه تن را سود دارد و باسلیق علت جگر و سپرز
و ذات الجنب و سرسام و برسام و ریزش ورا لو و ساق و قدم را فائده دارد و اسیلم دست راست باسلیق است از دست
در جگر را فائده دارد و دست چپ سپرز را و گرد حارش را نفع دارد حبل الذراع در بعضی دستها با رگ باسلیق
و در بعضی با اکحل آمیخته باشد و فصد صافن حیض بگشاید و گرد حارش که بر ران و خایه و قضیب و در دبع باید و مابض
بعضی گفته اند که در ساق رگیست رشتهای آن یک رگ شده و فصد او در دبیست و اختیار اسود دارد و فصد
عرق النسا در اوائل کم ایتمال را نافع بود رگ بدو باید زد و تا بیش نیفتد غشا رسد و اکحل را زیر او عصبی است و اورا
دلال باید زد و باسلیق از زیر او شریانی است که بر باید زد و نیوست که اگر بدان رسد با و کر و باسلیق الطی السیار باید بالید و ابهام
باید گرفت لیس ازان با یکنه و در فصد اسیلم ساعد باید بست لیکن کشود مست در آب گرم گذارند تا خون آن مقدار که باید برود در رگ صافن از زانو
تا انگشت باید بست و از اصل رگ و رگ ما بین و ستار دو حاد او اسفل باید زد و مابض زیر زانو است از جانب انسی ساق بهران رگ باید
تا رگ پدید آید و عرق النسا از میان انگشت سالک پیچیده و جستی در زیر پای و بهندو و صاد میان خنصر و بنصر رگ بجوید اگر بایست
از خطا ایمن باشد و اگر رگ بدان بیش تا انگشت ابهام حاب و جستی بدان باید زد و پیش تیس بعصب عضا باید رساید که
سیاد او اگر رگ باریک بود و خون در زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ کبود یا سیاه شود دلیل آن بود که خون
باقی بود از دست دیگر فصد کنند و اگر از شریان خون رفته باشد ادویه بسیار چون سیاوشان مدروت بست بایک
قلقطار اقاقیا گلنار صبر کندر از هر یک یکدرم صمغ عربی سه درم بکوبند و بسپیده تخم مرغ و جامه عنکبوت بر جراحت و
حوالی او بهند و سند و چند روز نگشاید بعد از آن برفق بگشاید و چون شریان رقیق تر بود با حجامت کودکان
و پیران را بجای فصد بود و بر عضوی که حجامت کنند آن عضو را پاک کنند تا ضرورت نشود حجامت نشاید کرد
و کسیکه شصت ساله بود حجامت نکند از بهر آنکه خشکی بر پوست غالب گردد و در چهاردهم یا پانزدهم ماه ممتلی بود و اخلاط
در بدن حرکت کرده میل بجانب پوست کرده فصد باید بود و چون نقصان پذیرد و آن هفتم بود رگ زدن نشاید

دیگر و بویها و عصب گیرد و صعود ها است باید و علیم دارد **فصل سیزدهم** در تدبیر استفراغ ها و دیگر آن هست
لوت لو ادرار بول و عرق و علاج کار رمی آید لباس و ماء ما ع استفراغ اثیاب و استفراغ تخمه ادرار
اول معموم ماده که مطلقا می که خورده است و آن را سه هضم بود هضم اول در معده و هضم دوم در جگر و هضم سوم در اعضا
و ارسخ می چیزی که خورده است هر ه را آن را امام کرده باشد باید و هر فضله الطریق دفع شود و فضله اول قی و اسهال و تدبیر
آب یا کرده شده و دفع فضله دوم با ادرار بول باشد صحت ادرار بول آنست که در دیده باد لست و استسقاء
بیشتر بیماریهای که از سردی بود در این کند و تدبیر عرق باید دانست که عرق فضله هضم سوم است و طریق دفع آن
کذرهای باریک که آن را اسام گویند و بعضی فصل بخار است که از همه تن دفع شود و آن را توان دید و بعضی موج
که بر پوست بماند و بعضی عرق است که از اسام بیرون آید و هر وقتی بیمار عرق کند راحت باید و هوا گرم و حمام علیلا
عرق آرد و عرق بسیار که رطوبت اصلی کم باید بود حبس عرق و در بول بود و تدبیر محافظه که رطوبتی علیلا است از سر را آید
فرود آید و بیماریهای دماغی بدان پاک شود مثل سکته و صرع و ماننده آن عطسه و غرغره و بخار سرکه و تراب کرم کهنا
گرم زیر سر خالص مالوسه و لیوپه کوهی و حریق سپید و فلفل و عرطینا و سر سوده بوئیدن عطسه و محاطالسا ی ارمد
تدبیر لعاب که از دهن دور باد کام آید آمدن دماغ و چشم و گوش و حلق و گلو و حنجره و فم معده را بعداد ردوجامه در
بستان مردم رطوبت را غرغره آنکه ماه و سرکه خردل و عاقرقرحا و مویزج و صعتر و دارچین فیقرا بعضی یا گوع
یا ماء گرم واند دارد و تدبیر شیاف فعل و ادرار استفراغ سبب بود و ماده که در و بر دیگر تا شد آور دود در پشت
سرین و حوالی آن را اماسب است گرم مرا حرارات کسکه تپ دارد بهتر و قصد و ادک محموده باید ساخت و طمی مرا
را ارجاد شیر و سکینج و تش و ملک هندی و تخم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس یا رحد بدستر و قسطا و ربیاد
وادک ارروت برگ سداب ماهی زهره شادانه سازند و تدبیر حقنه فعل ادرار شیاف قوی تر بود و کسی را که معده
ضعیف باشد و دارد عتیاس آرد با آماسی و جراحتی بر سر بود هیچ تدبیر بهتر از حقنه نیست از بهر آنکه بخار و ماده از
دماغ فرود آرد و بر بهار حقنه باید کرد جهت آنکه گاه باشد که معده و روده با ریک بر آید و اگر حقنه از جهت در پشت
کرده دیگر گاه بیک بیمار نقصان سید و سر بر بالش نهد و اگر از بهر درد ناف سکید بیمار را بر لو حسید جنانکه اکثر ادا
و سر و سینه بر بالش افراشته و بیمار باید که در آن حال از عطسه و سرفه و خود را نگاه دارد و مقدار معتدل از حقنه
مستقال هست و شکم را السوس آشیه و آنچه سید و روغن زیت با روغن زرد و نمک سازد و در حقنه حاجت کم
بوره باید لعابها و حقنه و گلشکر باید در حقنه درد معده و قولنج از حلبیت و قنطوریون و زیره و تخم کرفس و سداب
حیار باشد و بعضی حقنها آنکه ماه و فرفیون و جندبیدستر و از بهر درد سر و چشم و گوش تخم حنظل از بهر سودا
زرد با لیسون از طبیخ حتیمی اتش و در غن گل کنند در حقنه افیون و آسکتسیر بر باید کرد و هسر درد حقنه

وشیاف کنند صفت طلائی که شکم نالان طبع را نرم سازد روغن بید انجیر سورنجان کنجد و عسل و اندک نمک سوده
تا تخم حنظل و مازریون گاو و موم روغن سازند یکی و مجموع آمیخته بر شکم طلا سازند استفراغ تمام کند و تا جماع است
کرده ای از استفراغ بود و از جمله اسباب ستة است هرگاه جماع بوقت اتفاق افتد مردم نشاط و سبکی یابد و اندیشه و
وسواس عشق زائل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد و تن گرانی یابد و سر گرم گردد و دستور بیماری آن
بدماغ رسد و تیز مالیخولیا و طبیعت ملال و تیرگی چشم و سرگشتگی پیدا آید و از اسراف جماع ضعیف زیاده از قصد شود و دلیل است
که زیرا که منی از خون صافی تر و بایسته تر است و او عینه منی در جماع با بیرون جماع تهی گردد و اگر مبالغه کند بجای منی خون
بیرون آید و آن خون بی باشد که اعضا از غذا خواه داشته باشند و هرگاه از غذا حرج شود دل بباید با عوض آن بجای باز آید
و جماع بر گرسنگی و از این باعث دق و اسهال و حمام تن خشک سازد و چشم تاریک و پای سست گردد و از حرارت
غریزی کم کند و از پس طعام و امتلا در سدها و سستی اعصاب شده و استسقا و ضیق النفس رسته تولد کند و اگر در حال
جماع سر یا درشتی یابد یا لذت جماع الم یابد یا بوی خوش آید علامت آنست که در بدن خلط بد بود تنقیه بدن باید
کرد و جدا و بد مزاج گرم و تر در کار جماع قوی بود و مضرت کمتر یابد و کسیکه مزاج گرم و خشک است از خشکی و مضرت
سردی طعام شود و لاغر گردد و جدا و بد مزاج سرد و تر و سرد و خشک بود و ضعیف باشد و مضرت آن زود در روی
پدید آید **فصل چهاردهم** در تدبیر اعراض نفسانی و اعراض نفسانی شادی است و غم و لذت و امید
و ترس و خجلی و اندیشه کار اهتمام علمهای طبع رنگ را سپید و نومیدی هر یک این بسیار در تن اثری از دو فرو دن طعام و سرایت بگیراسا
مدار و دی اثر کند و اعراض نفسانی چنانچه اثر سختی یا چیزی خوش و ناخوش شود در حال رنگ روی تغییر کند و حرکت آواز گردد
و ایجاز دلیلست که اثر اعراض نفسانی قوی تر از اثر دیگر سببهاست و بعضی اعراض نفسانی تن مردم گرم کند و
اخلاط و ارواح سل حتیم و لذت و امید و شادی و اندیشه و بعضی سرد کند چون غم و ترس و نومیدی و خشم عظیم
صفرا را حرکت آرد و رنگ روی زرد سازد و مردم گرم مزاج را زیان دارد و مرطوب و سرد را سود دارد و
شادی رنگ روی را افروخته کند و مردم شادکام را از پیری بر تر پیدا شود و شادی مفرط از دل تمام شاد
شود و کشاده گردد و ارواح لطیف شادی بیرون رود و مفاجات هلاک شود و اندوه و ترس بسیار حرارت
را از اندرون دل رساند و انجاحه شود و مفاجات بمیرد و مردن مفاجات رسد اندوه و ترس کمتر باشد از آنکه
از جهت شادی بیک بار بیرد و خجلی رنگ روی سرخ کند و عرق روان گردد و ماحرور شود و مفت امید داری همچون
شادی معتدل و مضرت نومیدی همچون مضرت اندوه و از اندیشه خالی بودن خاطر و طبع کند و اندوه حرارت غریزی
ضعیف کند و اندیشه مشغول و سفر کردن و شهرها و کارهای عجیب بدن از بیماریها و وسوسه عشق رهاند و علاج خشم
لشکر تنهای سرد و حکایتها خنده ناک و خاطر بودن دوستان و محتشمان و علاج اندوه و ترس سپیدهای قوی

وسمت دسمه لیموی آب ادویه مسهل و شراب و شربتهای گرم **فصل یازدهم** در تدبیر پیران ...
پیری سنگ ... و ... در پیری شود ... دیگر و تری باید ... دردهای مفاصل ...
یا ... شراب ادرک و بستر نرم تکیه باید و چون تبدل وسادی ... ارده ...
در ... باید بود ... هوای سرد ... ماهی ... ادرک ادرک باید ...
طعام پیران لحم موافق بود ... طعام باید خورد ... چیزهای تیز ... آب ...
... بود طریقه ... تیز تازه اگر معده ... ترش شود ...
... گرسنگی ... پیچیدم ... برگ ... مقدار ... تخم ...
... سود ... حاجت ... معطلی ... احتیاط ...
خشک قدری تخم ... تا ضرورت کلی شود ...
و حکیم گندم ... تریاق ... المسک ادویة الجوزه

فصل شانزدهم در تدبیر مسافران ... باید ...
... اگر هوای گرم بود ... ترک باید کرد ...
اگر سرما بود جایگاه گشاده باید قرار گرفت ... صحرای ... باید کرد ... مسهل ...
استفراغ ... باید ... طعام باید خورد و اگر ... شود ... تخم ...
و تشنگی را ... کند و ... آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام سواری ...
باید خورد ... دماغ ... فصلهای سرد ... باید آن ... باید کرد ...
... پوشیده ... باید ... دارد ... برکشیدن ...
سموم ... آب سرد ... دست ... بسیار ... آب سرد ... گل و گلاب
آب ... بر سر ... و ... آب ... آب ...
هوا ... بود و اگر سرما بود چون ... آتش ... تدریج گرم کند و دست و پا ...
ورت ... گرم ... طعام ... پیاله ... ثلث یا شراب ...
سرما تاثیر نکند ... یا ماء العسل حل کرده ... هنگام سواری ...
باید ... اگر پای ... آب گرم ... باید ...
... باید و اگر پای ... شود ... اگر ... تدبیری نیست ...
ازو ... آفتاب رنگ ... تغییر شود ... یا ... تخم مرغ یا کتیرا حل کرده ... روی ...

ابتدای آن تا آخر دو بیمار و بیشتر که صحت آنها بار دارد و روغن تست و مالیده در فصلهای البیدن مذکور زایل کند
و بسا در دریا اول که در کشتی در آید اگر قی بسیار کند تسکین باید داد تا خود آرام گیرد و اگر از حد گذرد در تربت انار و نوبه
و آب انار و غوره و سماق و عدس و غوره پخته تخم معده را قوت دهد خاصه اگر با نودینه باشد **باب دوم** در
بیان حد طب و صنعت جزو علمی و عملی و ارکان مزاج و اخلاط و این مشتمل است بر نوزده فصل **فصل اول** در بیان
حد طب و موضوع آن طب علمی است که طبیب از علم در حال تندرستی بر وی نگاه دارد و اگر بیمار گردد بحال صحت باز آرد
ما لیچه ممکن بود و موضوع طب آنست که بدانی که اسباب جمله کائنات از تن مردم از بهر تندرستی و بیماری است طبیب
این سبب و احوال و کیفیت تصرف در آن معلوم باید و آن چهار سبب است مادی و فاعلی و صوری و غائی اول مادی
که هر یک تندرستی و بیماری پدید آید عضو است یا روح دوم سبب فاعلی و آنچنان باشد که احوال تن مردم بر حال خویش
نگاه دارد و سبب تندرستی گردد و اگر بر خلاف آن باشد که احوال تن مردم بگرداند و سبب بیماری شود و علمای آن را
اسباب سته ضروریه گویند یکی هوا است دوم طعام و شراب است دارو سیوم خواب و بیداری چهارم حرکت و سکون
پنجم استفراغ و عرق و چیزی که از بی آید ششم اعراض نفسانی چون غم و شادی سوم سبب صوری و آن ترکیب
و قوتهاست که از پس مزاج پدید آید چهارم سبب غائی آن قوت افعال است که از معرفت قوت و ارواح که هر
قوت است حاصل گردد **فصل دوم** در بیان صنعت علم طب معلوم باد که تن مردم مرکب از ماده و درست و ماده
آنست چهار چیز که با یکدیگر بسازند و آمیزش بدارند و میل و طبع هر یک دیگر باشد بسبب سازندگی مادهای او تا متولد
و دست که هر یک میل بجای خویش دارد بطبع و صورت هیئت معنی آن دارد که مادهای باهم افتاده آمیزشی دارد و
جدا نشود و کار صورت کاریست که گوشت و قهر کار ماده بطبع و هر کاری که به قهر و کوشش باشد تا کاری که بطبع بود در آ
نیاید و اس سببی بود تغیر احوال این مردم را اسباب سته که در باب گذشته مذکور است که هیئت در وی اثر میکند پس
ضرورت چیزی بایست که صورت را مدد دهد و آن علم طب است که الله تعالی از ازل داشته و صنعت طب آنست
که به سبب آن احوال تن او سلامت تر از احوال تن دیگر می باشد که از تدبیر طب خالی بود و اگر این کسی را بیماری شود
آسان تر رود و تر بحال خویش آید **فصل سیوم** در بیان منفعت جزو علمی عملی صنعت طب نگاه داشتن تندرستی
و زائل کردن بیماریها چیزهای سودمند و دور داشتن آنچه زیان کار بود طبیب باید که اول موضوع طب بداند
و تندرستی و بیماری هر دو بداند و سبب هر یک بشناسد این جمله را جزو علمی گویند و جزو عملی آنست که بداند که تندرستی
چگونه نگاه توان باید داشت و بیماری چگونه زایل توان نمود و بهر تشخیص که این معانی بر این جمله بداند طبیبی کامل باشد
اگر عملی کند و اگر بجهت آنکه غرض از جزو علمی دستور طبیبی است که عمل کند تا غرض نیست که بداند که چگونه عمل باید
کرد **فصل چهارم** در بیان ارکان انواع آن چهار است خاک و آب و هوا و آتش هر چهار مخالف یکدیگر اند

اگرچه ماده را اول در همه کائنات این چهار امد و هیچ یک را از طبع و صورت او نتوان یافت و میان هر چهار که آمیخته
شده امتزاجی پدید آمده و صورت قوت هر یک باطل شده و این چهار دو گرانست و آن خاک و آبست و دو
سبک بود و این هواست و آتش **فصل پنجم** در بیان تحقیق زمین و احوال آن زمین جسمی بسیط است جای
ثقل دیگر ارکان است و آنجا آرام دارد و اگر جزوی از وی بقهر بیرون آرند باز بجای خود در رود و گرانی او اینست که گرد
از همه است و در وی سبک را تحمیل مطلق چو امید طبع او سرد و خشک است منفعت او در عالم آنست که هر چیزی بدو پایدار
گردد و سر آن گداختن بهمه باید **فصل ششم** در بیان آب و احوال آن آب بسیط و جایگاه او آنست که گرد
همه روی زمین برآمده و از زمین سبکتر است لیکن از هوا گرانست و قیاس زمین سبک و سعت آنکه پاره از
زمین برهنه شده بعنایت آفریدگار تبارک و تعالی تا ربع شمالی را برهنه از آب کرد تا آرام گاه مردم و جانور باشد
هوا خوش و مردمان تندرست باشند چون معلوم است که بعضی جانوران را از آب چاره نیست پاره زمین نگاه است
در میان یکجا کرده و آب را در زمین پراگنده کرده تا همه جایها را برسد و طبع آب سرد و تر است و خاصیت او آن
که پراگنده شود و آسان بهم آید و جمع شود و بقشر را در قبول کند لیکن نگاه ندارد و منفعت او در عالم آنست که دیگر ارکان
سبک او قبول هیئات نماید **فصل هفتم** در بیان هوا و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالاتر از آب و فرود از
آتش بود و طبع او گرم و تر است و هوا از آب فربه سردار تراست و از غایت لطافت اوست که جامه را اثر نکند
قوام آب غلیظ‌تر از قوام هواست و هر چه غلیظ بود بهر چیز برسد و را آلوده کند مثل عسل و هوا در غایت لطافت است
در وی سبک آلودگی نکند **فصل هشتم** در بیان احوال آتش و آن جسمی بسیط است و جایگاه او بالای همه ارکان و در
غایت سبکی و او را خفیف مطلق گویند طبع او گرم و خشک و منفعت او آنکه همه چیزها بدو پخته و رسیده شود و اجزا هوا
بقوت او در همه جسمها در کند و سردی آب و زمین از و شکسته شود و در معنی همه کائنات ازین چهار ارکان حاصل است
فصل نهم در بیان مزاج طبیعت ارکان که در فصلهای گذشته مذکور است حکما صورت و ماده گویند و صورت
مخالف یکدیگر اند و هر گاه صورت در ورکن شکسته گردد و صورت طبیعی در میان پیدا آید آن را مزاج گویند تا آنکه
در سردی و گرمی معتدل باشد خشکی بر تری غلبه کند گویند مزاج خشک است و اگر تری غلبه کند بر خشکی گویند مزاج تر
و اگر تری و خشکی معتدل باشد و گرمی بر سردی غلبه کند گویند مزاج سرد است این انواع را مزاج مفرد گویند
هر گاه دو صورت برابر باید و صورت غالب و صورت مغلوب بود چهار مزاج مرکب پیدا آید گرم و خشک گرم و تر
و خشک و سرد و تر بیرون ازین مزاجی دیگر ممکن نیست پس انواع مزاج ست یکی معتدل چهار مفرد و چهار مرکب **فصل**
دهم در مزاج معتدل است که کیفیات ارکان در او برابر قوت و صورت استوار باشد و این اعتدال
عالم موجود نیست و در نزد طبیبان اعتدال چنانکه شد که از مردم اندامها چون عصب و گوشت و استخوان هر یک را

آن مقدار گرمی و سردی و خشکی و تری که باید و مزاجی که او را شاید پدید آمده باشد پس بدن را اندامهای مزاجی و
اعتدالی دارد که هرگاه از مزاج خود برگردد اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد و مزاج هر اندامی را
و هر شخصی حدی است که اگر بدان حد بود آن شخص معتدل بود و اگر از آن بگردد اعتدال باطل گردد و این اعتدال عنایت
آفریدگار است سبحانه تعالی تا مزاج اندام گرم و خشک چون دل مزاج اندام سرد و تر چون دماغ برابری کند
و مزاج اندام گرم و تر چون جگر با مزاج سرد و خشک چون استخوان برابری کند چون مزاج اندامها برابری کند تن را
مزاج معتدل پدید آید و نه معتدل حقیقی و از مزاج اندامها مزاج پوست باعتدال نزدیکتر است خاصه مزاج پوست
سر انگشت کف دست که مردم چیزهای سرد و گرم را بسر انگشت و کف دست ملاحظه نماید **فصل یازدهم** در بیان اختلاف اندامها
اندام مردم و اخلاط که در تن اوست قیاس کند دل از همه گرمتر باشد پس جگر پس شریانها پس جگر و صفرا و خون دیگر رگها
گوشت پس گوشت و چون اندامها و اخلاط سرد را قیاس کند بلغم سردتر از همه باشد پس موی و استخوان غضروف و رباط
و وتر و غشا و عصب و نخاع و چون اندامها و اخلاط قیاس کند بلغم است و دماغ و فربهی و پستان و جگر و شیر پس گوشت
عضله و گوشت گرده و چون اندامها خشک قیاس کند سخت موی و استخوان و غضروف و رباط و وتر و غشا و رگ عصبها
و دل **فصل دوازدهم** در بیان سال و عمر مردم از روز ولادت تا یازده سال حال پروردن و بالیدن بود و این مدت را
روزگار کودکی گویند و بعد از یازده سال تا مدت سی سال حال جوانی و پس از آن تا سی و پنج سال و بعضی تا چهل سال حال
جوانی باشد و بعد از آن تا شصت کهل باشد و پس از شصت سالگی پیر گویند و مزاج کودک گرم و تر باشد و نزدیک جوانی
تری بتدریج کمتر میشود و گرمی غالب میگیرد و مزاج جوان گرم و خشک بود و مزاج جوانی معتدلتر از مزاج همه عمر باشد لیکن نسبت با
مزاج کودک گرم و خشک قیاس تا پیری گرم مطلق باشد و در سن کهولت گرمی و تری کمتر میشود و در پیری گرمی و تری خرج میشود
تا آخر عمر پس مردم همیشه پایدار و زنده نماند و پس حرارت و رطوبت غریزی چهل سالگی کم میشود و دیگر باره خرج میگردد و دیگری هوا و کار
و ریاضتها چنانکه فروغ چراغ روغن را کم میکند دیگر باره غمها و اندیشهها خشک میگردد و ولیکن استادی تحلیل می پذیرد و این
خرجهاست و از غذا بدل آن بیاید و هم نقصان گیرد و بدل هیچ خرج شده حاصل نشود و تری غریب سرد و تو جمع گردد تا
حرارت را مرده گیرد و بدین سبب باقی نماند و طبیبان این مرگ طبعی گویند **فصل سیزدهم** در بیان مزاج اصلی احوال
مزاج هر کس که مایل بخشکی بود حرکات او در همه عمر تا احوال جوانان بود و آنکه مزاج اصلی او سردی و تری گرا بود احوال و حرکات
او به پیران ماند پیری زود تاثیر کند و اگر مزاج اصلی گرم و خشک باشد در جوانی خشکی و گرمی بر و غالب شود چون از آن گذرد
بهتر گردد و اگر مزاج اصلی او سرد و تر بود در جوانی و در پیری بد حال شود و اگر مزاج اصلی گرم و تر باشد در کهولت نیک حال
باشد **فصل چهاردهم** در بیان خلط و آن رطوبتی است روان در تن مردم و جایگاه طبیعی آن رگهاست و اندامها
که میان آن گشاده است چون جگر و معده و سپرز و زهره و اخلاط از غذا خیزد و بعضی نیک بود آن را طبیعی گویند

وسوء علله

دانکه درست باشد خون طبیعی باشد و اختلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا **فصل یازدهم** در بیان احوال خون باید دانست
که خون گرم و تر است و تولد او در جگر باشد و طعامی که در معده هضم شود در رنگ و قوام آن همچون کشکاب بود و آنرا کیلوس گویند
از معده بجگر در آید بگرمی جگر هضمی گرداند و در رنگ جگر چون گردد و از رگها در جگر به تن پراگنده شود و هر آنچه از جگر بجانب
دل آید از حرارت دل گرم‌تر شود و قوام آن رقیق‌تر و رنگ آن اشقر و خون رنگ آن سرخ و بوی آن خوش و طعم
آن شیرین و قوام آن معتدل گردد و خون غیر طبیعی دو نوع باشد یکی آنکه مزاج او گرم‌تر یا سردتر باشد یکی آنکه بلغمی یا
و نوع دوم آنکه فضله صفرا و بلغم و سودا در وی آمیخته شود در رنگ و بوی و طعم او تغییر دهد و صفرا قوام او رقیق و طعم او تلخ کند و سودا
قوام او غلیظ و رنگ او تیره و سیاه و طعم او ترش کند و بلغم سپید او کند و طعم او تفه و اگر حرارت قوی بود طعم او شور و قوام او
غلیظ کند و اگر حرارت ضعیف باشد قوام او رقیق و طعم او ترش کند **فصل دوازدهم** در بیان احوال بلغم باید دانست که بلغم
باشد طبیعی و غیر طبیعی است که طعم آن شیرین بود و قیاس مزاج صفرا و سودا سرد باشد سست مزاج تن سرد و تر است و
بلغم غیر طبیعی چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد آنرا رطوبت مائی گویند نوع دوم غلیظ‌تر بود آنرا مخاطی
گویند نوع سوم غلیظ‌تر آنرا زجاجی گویند نوع چهارم بسیار غلیظ باشد آنرا جصی گویند اما طعم
رطوبت‌های شیرین‌تر باشد و اگر حرارت یا سرد طعم آن شور شود و بلغم غلیظ طعم ندارد و آنرا تفه گویند لیس هر دو و آنچه صفرا آمیخته
شود تلخ بود و آنچه سودا یا سرد و ترش و عفص باشد **فصل سیزدهم** در بیان صفرا در احوال آن صفرا دو نوع بود
طبیعی و غیر طبیعی قوام او رقیق‌تر از قوام خون و در لون اشقر از جهت آنکه صفرا کف خون است و رنگ او سرخ و طعم او تلخ
و تیز و طبع او گرم و خشک تولد او در جگر باشد و صفرای غیر طبیعی سه نوع است یکی آنکه در تن زیاده گردد و از کبد بود دوم آنکه سوزد
و گرم و تیزتر گردد و سیوم آنکه چیزی دیگر با وی بیامیزد و اگر خون آمیخته بود رنگ او سرخ باشد و اگر بلغم باد یا سرد
قوام غلیظ کند و گرمی او کمتر و رنگ او همچون زرده تخم مرغ باشد آنرا محی گویند و اگر تولد صفرا در معده گرم باشد و رنگ او سبز
کراثی گویند و کمتر شود جهت آنکه معده آنرا الفی دفع نماید یا اسهال و باشد که صفرا سوزد و در رنگ زنگار گردد و آنرا
زنگاری گویند بدترین انواع صفرا سوزد و در رنگ او سیاه آنرا صفرا سوداوی گویند طعم او تیره و ترش ... این بدترند
و کسی که آن را دارد و بر و دارد اگر در وی پیدا شود ما زنگاری از و بدتر باشد حکم زهر دارد و منافع صفرا است
چون لطافت او در رگها گذر کند و با اطراف رسد و دیگر آنکه ترشی ثقل صفرا حاجت بسیار است از آنکه تحلل و سسکی ... است
و تحلل و سسکی و حرارت روی پیوسته لطافت صفرا بود و از زهره صفرا الهه پرورده شود و آید و آنرا بلغم غلیظ بود و نقل دفع
کند و تیزی آن غسله معده را حرکت دهد تا حاجت برخیزد و هر گاه آن معده ... سته شود و صفرا در روده نماید قولنج تولد کند
گاهی در روده‌ها گرم در او کرد و دانه پدید آید و در تابستان صفرا بیشتر باشد و در وقت جستن ازین دارو گرم و خشک از
کارهای قوی زیاده گردد **فصل چهاردهم** در بیان سودا باید دانست او دو نوع بود طبیعی و غیر طبیعی در روی حرارت است

و گر از آنچه بود طبع او سرد و خشک و رنگ او سیاه و طعم او آمیخته از ترشی و تیزی و تولد او در سپرز بود و از غبها
امتلای آنها در بهار و غذاهای سرد و خشک متولد گردد و در فصل خریف بیشتر شود و سودای غیرطبیعی انواع است یکی آنست
که خلطی که سوخته شود ثقل آن سودا گردد و اگر خلط بلغم رقیق بود سوخته آن شور بود و اگر غلیظ بود طعم آن ترش تر شود
باشد و اگر خون سوخته شود طعم آن آمیخته از تیزی و شوری و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و در میان آن تجوید
و مگس گرد آن نگردد و اگر صفرا سوخته شود طعم آن تلخ بود و علتها که از آن تولد کند آشفته تر از علتهای دیگر بود لیکن
علاج زود پذیرد و نوعی دیگر از سودای غیرطبیعی آن است که هرگاه سپرز ضعیف گردد و سودا کمتر بخود کشد سودا با خون در
رگها پراگنده شود و در همه تن علتها تولد کند مثل مالیخولیا و یرقان سیاه و هر خلطی که در تن بماند لطیف او تحلیل یابد و
غلیظ او سودا گردد و هر وقت بیماری دراز و دیر مانده شود جگر ضعیف و هضم ثانی و ثالث باطل گردد و خلطی که در اعضا بود
همه سودا شود و اگر جگر گرم بود کیموس سوزد لطیف آن صفرای غیرطبیعی و غلیظ آن سودای طبیعی باشد و منافع سودا آنست
که خون بدو قوی گردد و هر عضوی که در غذا او سودا باید برسد مثل استخوان و غضروف و آنچه فضله باشد از خون جدا
کرده و بسپرز در آید و بمعده که میان سپرز و جگر بود و پاره سودا بمعده ریزد و میل طعام پدید آید و چون بیرون مردم که
اندیشه و فکر بسیار کند سیاه بود **فصل نوزدهم** در بیان هضم و احوال آن هضم چهار است اول در معده دوم در
جگر سوم در رگها چهارم در اندامها و از هر هضم فضله هم بماند اما از اول بزودی دفع شود و فضله هضم دوم سه حصه شود
حصه اول از طریق بول دفع گردد و حصه دوم صفرا باشد و بزهره در آید و حصه سیوم سودا بود و بسپرز در آید و فضله هضم سوم و
چهارم بعضی بتحلیل دفع شود و محسوس نباشد و بعضی بعرق و در وسخ دفع شود و بعضی منافذ محسوس با محسوس دفع
شود و منافذ محسوس چون بینی و گوش و منافذ نامحسوس مسام است و آنچه بمسام آید بعضی طبیعی بود مثل موی و ناخن
و بعضی غیرطبیعی باشد چون گرد و خارش و آبله و برص و بهق و داغها و ریشها **باب سیوم** در تشریح اندامهای بسیط و
آن هشت فصل است **فصل اول** در بیان فرق میان اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب
بسیط اندامهای یکسان نوع مثل استخوان و گوشت و عصب که همه یک جنس اند بدین سبب این اندامها را بسیط گویند
و هر یک ازین جزء ها بهمان نام دارد و چون استخوان سر و پای و گوشت دست و پای و اندامهای مرکب آنها که تمام مردم
را گویند چون دست که آلت گرفتن و دادن است و پای که آلت رفتن و بمقصد رسیدن بود و مرکب بهر آن گویند که از
استخوان و عصب و گوشت و پوست و رگ و غشا ترکیب یافته **فصل دوم** در تشریح استخوان و احوال آن
استخوان جسمی سخت است و سخت تر از همه اندامهای است و او را حس نیست و بنیاد همه تن و اعتماد حرکتها بر دست و پای او
بسیار است و عدد پاره های استخوان دویست و چهل و هشت پاره است بدین تفصیل استخوانهای سر و روی [illegible] بود
و عدد پاره های او در بعضی کتب سر و چشم و بینی در شمار است پنجاه است و استخوان سر هفت پاره است دو استخوان قحف

سر العروج دو پاره دیوارهای سر آنکه استخوان پیشانی و دو استخوان بناگوش و یک استخوان پس سر
از چهار برابر کمس بلامی و میر
و یک استخوان سطح زیرین که مثال سر و قاعده دماغ است و همه استخوانهای سر بدو پیوسته است دیگر چهار پاره استخوان صدغ است
از هر سوی دو پاره استخوان صدغ که از سر استخوان یک چهارده پاره و دو دو پاره حمل سی است و اره پاره در ... معلوم
و استخوانهای دو پاره تک زیرین آنکه دندانها بر وی است و جمله استخوان سی و دو از شمرد و عدد آن سی و دو است جمله چاه دو پاره
و مهرهای پشت سی است مهره گردن هفت مهره پشت دوازده مهره کمرگاه پنج مهره سرین سه مهره دنبالگاه استخوانهای پهلو
بیست و چهار پاره است از هر سوی دوازده پاره بود با مهره پشت پیوسته و از جمله پهلوها هفت پاره را پهلوی سینه گویند و آن را
سینه پیوسته است و استخوانهای سینه هفت پاره است و از هر دو جانب با پهلوهای سینه پیوسته است و چنبر گردن دو پاره استخوان است
کتف که شانه گویند دو پاره است بعضی اصحاب تشریح گفته اند که سرشانه مردم دو پاره استخوان است عوض شانه دست بود در دیگر حیوانات
و استخوان دست سی پاره بود بدین تفصیل بازو یک پاره ساعد دو پاره و خرد دست هشت پاره عظیم زائده
کف دست آمده استخوان پشت دست چهار پاره بود و تاری مشط گویند چهار انگشت پیوسته است و دوم سه پاره و سوم استخوان
انگشتان با هر دو پاره است سر انگشت سه پاره جمله سی پاره و استخوان تهیگاه دو پاره است استخوان پای از ران تا قدم
پاره برپای سی پاره بدین تفصیل استخوان ران یک پاره استخوان ساق دو پاره زبر زانو یک استخوان است که عین الرکبه گویند
سه انگشت یک پاره استخوان پاشنه یک پاره استخوان کف پای بر جا و حسی قدم دو پاره استخوان است که بشکل کعبین است
خرد و چهار پاره و استخوان پشت پای پنج پاره بود استخوانهای انگشت پای چهارده پاره هر انگشتی سه پاره در باره جمله
دویست و چهل و هشت پاره است غیر از استخوان لامی که بشکل لام بود که در حنجره است و آنچه در دل و میان انگشتان است

فصل سوم در شناختن غضروفها غضروف جسمی است نرم تر از استخوان و سخت تر از دیگر اعضا و سرشانه و دندانه پهلو
پیدا است و اگر آنجا رسد عضله را استخوان گرفته شود و حنجره غضروف است و هم در حرکت است که اگر استخوان
بودی ... حلق لهات سیدی و پرده غضروف است و مقدم ... که راست ایستاده شود
و گوش غضروف است ... آواز ... غضروف ... تا راه نفس گشاده
از ... و مهره ... است که پشت مردم ... استخوان ... حرکت

فصل چهارم در شناختن عصبها عصب جسمی است نرم و شکسته ... حس و حرکت ... و از جمله عصبها یک ... سپید
دماغ رسته و بچشم در آمده نور بینائی در آورد ... و عصبها سه نوع است هر سه نوع ... یکدیگر ...
دیگر است نوع اول که از دماغ رسته یا از نخاع که خلیفه دماغ است و قوت حس و حرکت ... عصبها در همه تن است نوع دوم که از سر
استخوان رسته و با استخوان دیگر پیوسته قوی تر و محکم تر از اول ... رباط گویند نوع سیوم ... از هر دو نوع است آن را وتر گویند
سرهای عضلات ... نوع بود و ... حس و حرکت ... است و اصل قوت حس و حرکت از دماغ است و آلات او عصب است و همچنان که در

چیزهای نافذ کشادگی هست در پوست اعصاب و رگها سوراخ هست آن را مسام گویند و مسام که بس لطیف اند که پوشیده است
و حس پوست بدین عصبها بود و سرخی رنگ پوست مردم از گوشت و خون هم از این جا است که باشد موی و عرق و وسخ که
پوست بدید آید از مسام ظاهر گردد و قوت حس و حرکت از دماغ است و آلت هر دو عصب است که بتوسط عصبها از دماغ
باندامها رسید و اگر حس لمس پوست و گوشت همه تن را هست اما حس دیدن و شنیدن و بوییدن و چشیدن که در سر است عصبها همه جهت
است یکی از سوی راست و دیگر از سوی چپ بر یکدیگر از پهلوی مهره پشت و گردن که روان شده و باندامها پیوسته یک یک عصب که این
نخاع واقع شده که آن دهست اما عصبها که جفت است هفت است از دماغ و هشت از گردن و دوازده از نخاع پشت و پنج جفت
از نخاع کمرگاه و طرف یکی از پایان نخاع مهره است جمله سی و هشت جفت و یک طاق بود و میان معده و دماغ مشارکتی هست
و بعضی از عصبهای دماغ که یک شاخ آن در غشای سینه و عضلات آن در دل رسیدن مدد جگر و جهت این اگر قید شده بدین سبب
هرگاه مردم بوی خوش یا چیزی گرسنه تو هم کند غثیان قی شود و چون معده ضعیف بود و هم بیک شه و بخارات کیموس بر آید
و ضرر آن بدماغ رسد و فایده دانستن عصبها آنست که اگر در اندامی سستی یا سختی واقع شود به مهرهای عصب آنجا
اصلاح کند در سر مهرهای گردن مهره پشت ضماد کند از بدنا قوت دارد بسر عصبها رسد انشاء الله تعالی فصل پنجم در
شناختن عضلها و اصل عضله عصبی است که از آن دماغ تر گویند که عضله و تر از استخوان رسته و یک شاخ از میان تر رسته
شده این شاخ را محور گویند مانند ریسمان لیفی از هم باز شده و میان لیفها گوشت در شده تا دیگری سر عضله لیف که باز
سر لیفها هم باز آمده تا محور و استخوان دیگر عضو پیوسته شده و لیفها هیاهه گاه عضله فراخ تر باشد بمان شانی که طرف دم و
سر او باریک شکل بیله مجموع این تر و محور و لیفها و گوشت و غشا را عضله گویند و غشا حسی است لطیف از عصب و رباط بافته
شده و سطح عضله دو گونه است اول آنکه عضوی میان باشد حس ندارد دوم آنکه عضوی از شکل و بها درونی نگه دارد
و اندرون بیرون شکم را چون اسر و لطاه و عضلها اندامهای روی چون عضله پیشانی و رخساره و عضله دو چشم و کناره بینی و لب و
فک چهل و پنج عدد است و عضله پیشانی ولی منعقد با پوست آمیخته بود و عضلهای که حرکت سر سوی پیش بدان شده یکی از آن
عضله از استخوان گردن رسته و از استخوان سینه و سر استخوان با گوش پیوسته هرگاه سر از پیش تواند داشت و دیگر عضله با
ضماد جگر گردن و استخوان سینه و با گوش که از دو هشت عضله باشد که حرکت سر سوی قفا بدان شده و تار آن مهره گردن
رسته و با استخوان پس سر پیوسته هرگاه سر سوی پیش تواند آورد و آفت و بیان عضلها باشد و چهار عضله که حرکت سر سوی
راست و چپ بدان شده در پیش گردن دارد پس بر علاج آن مثل دیگر عضلها باشد عضلهای حنجره و حلقوم لامی لیست و دو
بود و عضله حلقوم شش است زبان از کنار استخوان که سوراخ گوش در وسط از پس بود و عضله از کنار زبان رسته
بسته و عضلهای کتف دوازده است سه عضله از پس گردن چهار از عظم لامی بر آمده کتف بر دیگر گوشت سه چهار عضله و دو عضله
دیگر از مهرهای پشت رسته و حرکت کتف بر بدین دو عضله باشد و عضلهای بازو بیست و شش است

عضلهای ساعد سیزده است و عضلهای حرکت دست و بیاره عضلهای انگشتان بیست و شش است و عضلهای دم
درون سینه و عضله که در میان پهلوهاست و عضلهای سینه و چهار بیست بود و عضلهای که در میان پهلوهاست
پشت نه بیست بود و چهار عضله است یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و سر هر یکی به مهره دوازدهم رشته از مهره‌های
استخوانهای سینه و پهلوی چپ پیوسته و در استخوان پهلوها امده و استخوان سینه بدو پیوسته و عضله اول ردم رود مدد است از هم
دم رود آنرا ... اشد در بالای حرکت نخاع است و دیگر عضلها اندم رود تا زیر شده است عضلها ... است و هست بود
دو عضله است که تار عصبه ... بیدا لیکن ... و سه عضله جمع شده و دلیل ... که سر ... هر یکی از مهره‌ها
پشت و گرگاه و سرین ... پیوسته است ... و ... کوتاه شود ... بسوی ...
کند و اگر ... کوتاه شود ... آن میل کند و عضلهای ... هست و عضلهای قضیب چهار است و عضلهای
مردان چهار است ... و عضله ... است عضله ... است ... عضله ... در او ...
بود عضله ... دوم هست عضله انگشتان بیست و دو است فصل ششم در شناختن رگها که ... آن دو نوع
بود نوع اول ... اوردی ... و نوع دوم ... گویند و ... دو نوع یک نوع از جای ... کنند
و آن بیخ شاخ بود و سر شاخهای او و شاخهای بسیار دارد و بر سان بیخ درخت که در زمین پراکنده باشد آنجا که ...
آمده باشد گویند ... رگ ... را ... الجت یونان ... گویند ... رگها شاخهای چهار
شده ... پیوسته ... که ... پیوسته از معده ... پیوسته
مانی ... نا ... آنکه ... ... تا ... گردد ... آنست
آنست ... عدا ... را ... حمل ... گرده ... و طعام حاجت ... دیگر ... شود و نوع
دوم ... شاخ ... گوه ... دیگر یاد کرده شده و برای شاخ و شاخها
سر دو نوع یکدیگر پیوسته و در هم کشیده تا مر شاخها ... کشد ... و در روی پراکنده شود
تا ... بقوت ... شود ... که تمام ... رگ که از جانب ... سر ... آید
و ... گویند ... آورده ... شاخ کرده ... رگها ... شاخها ... یک ... آید
در ... پراکنده شد ... شاخهای که ... در ... و ... و آید
را ... آن گویند که میان ... و کشاده ... میان رگها ... کشاده
... قوت ... قوی است ... حرکت ... از ... و ... حاجت ... در ...
و ... گفته ... آن ... است ... معده ... آید
آید ... معده ... طعام ... گردد ... فصل هفتم در شناختن شریان ساند و است که ... باب

رگهاست و دو گونه از دل رسته در جانب چپ دل حرارت غریزی و روح حیوانی در وی میگردد از دل همه تن رسید یک رگ
از رگهای شریان یک قسمت مدین سبب آن را شریان ریوی گویند و شریان آنجا که از دل برآمده دو شاخ شده یکی کوچک
و از دل رسته تن برآمده شریان ورید است و شاخ دیگر بزرگ است ساری ابهر گویند این هر دو شاخ بود از هر شاخی رگها
برخاسته رگهای یک شاخ بالا برآمده رگهای شاخ دیگر به زیر فرود آمده و این همه رگها روح حیوانی و حرارت غریزی
را در اعضا میرساند پس پروردگار تبارک و تعالی روح حیوانی و حرارت غریزی شریان را که جایگاه و مقر است دو تو آفرید
تا اگر در هر دو در استوار باشد شریان دل مدی یک تو است از جهت آنکه غذای سینه شش است و گوشت شش نرم است و شش همچنین متحرک
است و شریان هم متحرک پس حکمت است که این شریان که در میان آدمی که در وصل باشد تا از حرکت هر دو آسیبی شش نرسد
غذا رساند از این شریان بیرون آید و از جمله رگها دیگر که آورده گویند رگیست دو تو همچون رگ شریان برادر این شریانی گویند
و دو رگ از یک روی برخاسته در جانب پراگنده شده و آنچه از جانب بیرون آمده چون برابر دل رسیده از وی رگها
باریک سوی برخاسته و در غلاف دل پراگنده شده و باقی بجای شاخ شده یک شاخ نگوسته راست آن مده بر دل
درآمده ورید شریانی است و رگ ترین کی از رگهای دل نیست از این سبب که رگهای دیگر نسیم هوا به دل میرساند و این غذا
میرساند و قوام غذای غلیظ است واجب کرد که منفذ غذا فراخ تر باشد و شریان رگی که آن را اجوف گویند رگی معروف است
از وی دو رگ برخاسته و بر جگر دو دل برآمده اندکی را از اجزای دل پراگنده شده و دیگری در تجویف راست دل آگنده
شده و باقی آن که کشتن گسسته یکی خرد و دیگر بزرگ اما خرد به سوی بالا برآمده و از سینه بگذشته و بر دیگ و احیی آمده
و این دو داج را و داج ظاهر گویند پس شاخ شده دو شاخ بر دیگ اج را از سوی یکی را اجوف صاعد گویند و یک شاخ بجانب
دماغ آمده و شاخ که در دماغ است از شاخهای بینه شده و هر دو شاخ به دماغ درآمده و اما و داج غایر رگیست از رگهای گردن یکی
سوی راست و دیگری سوی چپ و شاخی است از شاخهای رگ اجوف که سوی بالا آخر گردن آمده و گردن بر دیگ قسمه
تنش مری نهاده رگیست یان حیوان که پس کند تا آن هر دو رگ بریده شود و پس تمام باشد باب چهارم در بیان
اعضاهای مرکب و آن مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول** در بیان اعضاها مرکب و منفعتها و آلتها که مردم محتاج اند بدان تا زنده
بمانند و تا غذا که مدد تن است یابد و فرزند آورد و آن بدانست که آفریدگار تعالی از بهر دست آوردن کار
برون آن جانهای اندرونی ساخته تا یک ایشان مدد و سود از بیان نشاسد و از بهر آنکه با غذا از بروح جوهر بکار برند تا تن او معتدل شود
و زندگانی او گردد و او را چهار قوت داده اول را قوت نفسانی گویند و حرکت نفسانی و شناختن سود و ضرر بیانگر
بدان است و معدن آن دماغ است دوم را قوت حیوانی گویند و حرارت غریزی و روح حیوانی از دست و معدن او
دل است سیوم را قوت طبیعی گویند که پرورش تن و تمام بعدا گردانیدن روست و معدن او جگر است چهارم را قوت مولده
گویند غذا را ماده شایسته تخم کردن است و معدن او اندامهای توالد و تناسل است باید دانست که اندامهای که معدن

قوتهاست آلت درست و اوردن غذاست یا آلت غذاست یا نگاه داشتن و گواریدن و هضم جدا کردن فضلات
بیرون آوردن ماده پرورش تن چون است و مرکز قوت طبیعی این عضو است چون از جگر بیرون آید و لیتاها از رگ
اجوف گذرد و اندامهای غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکز آن دل است چون بیابد از دل بر آید و شاخهای شریان
گذرد و تمام اندامها رسد و همه تن از آن زنده باشد و حس لمس یعنی دریافتن سردی و گرمی پوست و همه تن را ست و حس
دیدن و شنیدن و چشیدن و بوئیدن سر است و آلت آن چشم و گوش و بینی و کام و زبان است و مبدا این قوتهای کار با محکمه عصبانی
و احساس کار از دماغ فرود آمده قوت نفسانی است **فصل دوم** بیان تشریح دماغ و احوال آن دماغ عضو است مرکب از
ماده نرم و چرب و سپید و او را پرده‌ها یکی از استرامی دارد و زیر دیگر درسته و او را دو غشا که در روی بوئیده آن
لطیف و نرم است مماس او و دیگری مماس قحف دماغ است غلیظ و صلب مزاج او سرد و تر است جمله او مجلس شده او
در او یعنی از پیش تا پس دو روی سه تجویف است آن را البطون دماغ گویند غشا و تجویف هر یکی حدت و جدائی نخست
در پیش دماغ پیداست که آن را استقصای تجلی التذی گویند و بوئیدن آن است و صعت سردی مزاج او آنست که از ادراک
محسوسات و از قوت تفکر و تدبر گرم نشود و حرارت روح حیوانی و حرارت غریزی که دائم از دل به وی میرسد او را اعتدال
دارد و صعت تری آنکه از حرکت او حرارت با خشکی در رو تولد نکند و صعت چربی لزجی آنکه عصب از او روید و تشکیده نشاند
و منبع برای آنکه مدرکات و محسوسات را در رو بیاد آورد و سرائیس که به دماغ در آمده و در هم یافته شد و در پس با هر یکی از
سده و مزاجی حاصل آمده طبیبان آن را اعصر گویند و چون که در رگهای کدر رود و تحت انحا گردی آید و در شکمها او گردد و در
دماغ سر و یکی شده دو شایسته مدار او گردد و از جمله تجاویف دماغ تجویف اول بزرگ‌تر است و میانه خورد تر و آخر
از میانه کهتر با تدریج چنان پیدا را که به کاج و سال دماغ است و هوا که در این تجویف است حکما آن را روح گویند
محل قوت ادراک محسوسات روح تجویف نخستین است و تجویف میانه همچون دهلیزی است میان دو تا مر چه در تجویف
نخستین ادراک افتد بر اجزاء میانه بگذرد و در تجویف پسین سپرده شود و در این سه جزو میانه محل قوت تفکر آید تا هر چه در آن
می افتد تصرف کند و او را یک شی جدا کند و محل قوت حافظه سپارد و هنگام یاد آوردن او وی باز خواهد و محل سداک ما را
اما شکمها که در حرم دماغ است بریان بار با حوس بود که در هم یافته و پیوسته بود طبیبان آن را اتر ارید گویند و احرار
دماغ که قاعده و سقف میانه است و دو حاجب حوف آن را ادوده گویند از بهر آنکه پاره دراز نیست و در طول پاره دماغ است
و حرکت انبساط و انقباض آن بسان گرم است و اجزای دماغ که از دو حاجب او است و قاعده سقف او را دو دو گونه
و صعی دو دو آنست که گاهی زاری شود و گاهی کوتاه و شکل حرکت گرم و فضل دماغ در رو مجری یعنی راه دم شود اما
این و مجری که یاد کرده آید آغاز مجری در سایه آن بسان قمع است را و گشاده و اجزای او تنگ و زیر سخت او را قمع گویند
از میان قمع آمده در سر دو منشار دماغ و دو غده که میان عشار صلب و استخوان حکمت کتا ده

مسلک دماغ در آن مجری میگردد و مجری که شبیهان تجلّتی الثدی گویند و سودای آن استخوانی که بر شکل مصافی است در ملتحمه
میسر بدین مجری فرود آید بادن الله تعالی **فصل سیوم** در تشریح چشم و احوال آن چشم عضوی است مرکب از طبقها و رطوبتها
و عضلها و عصبها و عروقها و رگهای جوف و شریانها و ترتیب هر یک چنانست که اول طبقه در کاسه چشم خلق کرده اول
را که مماس استخوان است طبقه صلبیه گویند دوم را مشیمیه سیوم را شبکیه گویند پس رطوبت است در میان این طبقها و اول
زجاجیه دوم جلیدیه سیوم بیضیه اول زجاجیه از بهر آن گویند که بشکل آبگینه گداخته رنگ سرخ بود جهت آنکه از گوهر جوهریست دوم را
جلیدیه گویند صاف است و روشن همچون یخ و شکل او گرد است و میان او اندکی پهن گویند و رطوبت سیوم را بیضیه گویند قوام او
همچون سپیده تخم مرغ است و جلیدیه در میان زجاجیه و بیضیه است زجاجیه غذا میرساند و بیضیه قوت آفتاب خیره (؟) نگهدارد
از وی باز میدارد و تا بتدریج بوی میرسد و چهار طبقه دیگر است اول عنکبوتیه گویند از بهر آنکه همچون تار عنکبوت است دوم را عنبیه
گویند جهت آنکه هر موضع وی دارای بسیار چون نقطه و در میان او راه انگور است هر گاه آن تهی شده بود بینائی باطل شود در گرد این طبقه
آسمان گونست از بهر آنکه هیچ رنگی نور دیده را موافق تر از آسمان گون نیست و اندرون این طبقه خلل است همچنان
است که در چشم فرود آید دستوری در آن خلها پنهان کند تا خلل بر انگاه دارد و نگذارد که دیگر بار جیش (؟) نقطه گیرد طبقه سیوم
را قرنیه گویند از بهر آنکه صلب و صافی و شفاف است و طبقه چهارم را ملتحمه گویند از بهر او گوشتی سپید در حرب (؟)
عضلهای چشم آمیخته بود و بر طبقه قرنیه سخت شده و گوشت پذیرفته بدین سبب ملتحمه گویند و عصبها در چشم دو نوع است یکی عصب
بینائی است و مجوف است بر خلاف همه عصبهای تمام عصبهای که مصمت است اما عصب مجوف از کار تجویف اول رسته از دماغ
کرسته و هر یک آمده یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ آنکه از سوی راست رسته بسوی چپ آمده و آنکه از سوی چپ رسته بسوی
راست آمده و بضرورت بهم رسیده اند بدین شکل ——— آنجا که بهم رسیده اند در هم پیوسته اند و تجویف هر دو در هم گشاده
و دران تجویفی راه ترید آمده دو تجویف یکی گشته و تجویف هر یک پیش از ان نیست که سوراخ باریک شود و یک در دیده
که آن را روح باصره گویند در این تجویف گذر دو در رطوبت جلیدیه در آید و آنجا که این هر دو عصب بهم رسیده اند آنرا مجمع النور
گویند از آنجا عصب راست بچشم راست آمده و عصب چپ بچشم چپ آمده و هر دو عصب را لبها فراخ شده و سطح شده
و گرد رطوبت زجاجیه جلدیه در آمده و طبقه شبکیه از وی است و تشریف تر اجزای چشم رطوبت جلیدیه است همه طبقها
و طبقها از جهت مصلحت است و رطوبت زجاجیه و طبقها از پس آن است تا یک همه جلیدیه رسیده و گرد او در آمده و
رطوبت بیضیه و طبقها که در پیش اوست گرد همه او آمده از بهر نگاه داشتن او را و در میان همه بها و عضلها
چشم بست و چهار است در هر چشمی دوازده و هر یک چشم را عضله است سه آلت که یک آلت از دو فرد
تو امانند و یک عضله از اندرون چشم عصب مجوف را نگاهدارد تا چشم بیرون نجهد و بیست و سه عضله که حرکات چشم
از انست حمله داده مانند **فصل چهارم** در تشریح گوش و احوال آن گوش عضوی است

از عصب و عصب و گوشت حلق شده رسان دهان کسی تا هوا که از آواز سخن گوی بجهد در سوراخ گوش گردد
و در عصب حس در آید و سوراخ گوش پیچیده و دراز بر است تا آوازهای تیزی [illegible] عصب سمع نگوید ضرر نیابد درون
گوش همانا پست و عصب حس آن نجاست هرگاه هوای بیرون آلت آواز سخنگوی بجهد و گوش در آید این چراغ است [illegible]
آید و شنودن حاصل گردد باذن الله تعالی **فصل پنجم** در تشریح بینی آلت حس بوئیدن و مسلک دماغ بیرون آمدن
و صافی کردن آن هوا است و ترکیب او از استخوان غضروف و عصب و عضله پیمالای در دیگر دست و حرکت کار بینی به
عضله بود که او عضله حسار آمیخته است و سوراخ بینی از سوی بالا مدان استخوان که مصفاة گویند برسد و از آنجا گذشته
ندود و غشا ردماغ برابر این استخوان مسعدی است و بیماران مشند ملح رسد و حس شنیدن امر [illegible]
ملتحم [illegible] یده معلوم میکند دارد و بینی منفذی که کام گشاده است از این منفذ [illegible] گردد و هرگاه این منفذ بگیرد شود
آواز گرفته مثل کسی که او را زکام باشد در مجری بینی در گوشه چشم منفذی است که سوی [illegible] بینی از آن منفذ آید که آب
صافی کند [illegible] برسد باذن الله تبارک و تعالی **فصل ششم** در تشریح زبان آن گوشت سپید
نرم غشای در کشیده و رگهای بسیار رسیده و شریانی در گوشت وی پراکنده شده و سرخی آواز چون رگهاست
عصب حس [illegible] غشا او است حس ذائقه بدان است و گوشت زبان [illegible] تاج است چون بان [illegible] بر دو تاج در بیخ
غشا است زبان یکیست و غشا و تاج است بهم پیوسته و دوری میان او پیداست **فصل هفتم** در تشریح حلق
حنجره و آلتها و آلت دم زدن معلوم باد که در گردن سوی پیش قصبه [illegible] حلقوم [illegible] است و صدر
ششش که مجرای هوا و مجری زدن است هر دو در پس قصبه است مری [illegible] مهره گردن است و قصبه ششش پیشتر
او ست هر دو بهم پیوسته این قصبه را حلق گویند و آلت آواز کناره قصبه ششش است آنرا [illegible] لسان [illegible] گو
و عضلها حنجره و لهات [illegible] حلق و عضلهای سینه و حجاب همه یاری دهند و امداد [illegible] چیزی که هوا از حرکت
آرد و ماده آواز گرداند حجاب است و عضلهای سینه هوا را [illegible] آلت [illegible] برساند و لهاة [illegible] است بر سر حنجره
او نخته و سر چیزی از حنجره بر آید مثل آواز نفس [illegible] و چون هوای گرم [illegible] و غبار [illegible]
آن از حنجره و قصبه ششش و مضرت [illegible] دارد [illegible] بر [illegible] آواز او تغییر شود حنجره و او راست رسد
[illegible] که [illegible] سان [illegible] گوشت [illegible] بر دو [illegible] مثل دو گوش [illegible] و آن گوشتی بود ملیط چون [illegible]
طعام [illegible] و لوزتین [illegible] حنجره و [illegible] گوشتی [illegible] و غشای بکام پیوسته [illegible] قصبه ششش
کام [illegible] آواز و در [illegible] ساعت گردد هوا که ماده آواز است چون [illegible] قصد آواز کند حنجره [illegible]
و [illegible] حرکت [illegible] آواز سخن گردد تا قصبه ششش که لسان [illegible]
مثل نای است [illegible] هوا [illegible] بالا [illegible] آید و [illegible] آن رسد آواز گردد و

در آن تقریب کند و بسیار باری بار گوید و در حنجره سه غضروف است یکی را درقی گویند بزرگ مانی پیوسته است بوقت طعام
خوردن که بسوی مهره گردن آید و دیگری طعام را سوی شکم رساند و طبیبان قدیم گفته اند هنگام گشادن حنجره پشت آن سوی مهره
گردن باشد و سوم را کسی گویند بپرد و بوقت طعام خوردن سوی درقی آید و آنرا بپوشد و فرو گیرد تا طعام و شراب
بمجری آواز فرود نرود و بوقت سخن گفتن غضروف کسی از پشت درقی دور شود و حنجره گشاده گردد و گاهی مردم در میان
طعام سخن گوید و چیزی در قصبه شش افتد و سعال پدید آید و قوت دافعه آنرا بسعال بار گرداند و شش را منفذی دیگر
نیست لیکن بضرورت هم بدان منفذ بر آید بسعال سست ... از جمله حنجره رطوبتی است خرخش در میان
عسر ... آواز بدان صاف باشد و اگر کسی را تپ محرقه آید و رطوبت بسوزد آواز نتواند داد و در هوای گرم و خشک سفر کند
یا سخن بسیار گوید آواز ضعیف شود و درازی قصبه مقدار درازی هفت مهره گردن است اما که از حنجره گردن فرود آید دو بخش
گردد و فضای سینه دو بخش است و حائل در میان غشائی است و شش دو بخش است یکی سوی راست و دوم سوی چپ
دل در میان هر دو بخش است و حصه سوی راست بزرگتر و سه بخش است و حصه سوی چپ کوچکتر است و دو بخش بود از
بهر آنکه دل بسوی چپ میل دارد و جرم او نسیم هوا گوشت شش است و جرم او نرم است تا بهیئة نسیم هوا بر وی چیره تا
شش مروحه دل است و حرکت وار بهر در آمدن نسیم تازه بوی رساند و ماندگی و خشکی آنرا بدل رساند و هوای گرم و سوخته را
دور دارد یا سوخته روح تازه باشد از نسیم خوش مدد یابد و بعضی گمان برده اند که هوا در روح گردد اما چنانکه آب در
غذا نمیگردد و غذا رگها باریک می گذارند و همه تن میرساند هوا تازه مرکب روح میگردد و از همه بن مرساند
قصبه شش غضروف و پاره حلقه حلقه در هم ساخته بعضی حلقها کوچک تمام و بعضی بزرگ ناتمام و پیوند حلقها تمام و ناتمام
... بوقت دم زدن فراختر تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و بیرون قصبه غشا پوشیده است و غشا اندرون
حلق املس تر تا ماده ... فرود آید در وی اثر نکند و بیرون لطیف تر و با گوشت آمیخته تر با حرکت انبساط و فراختر
تواند شد و هوا بسیار تر تواند گرفت و شاخهای قصبه که در میان شش است همه حلقهای تمام است و منفعت آنکه قصبه از غضروف است آن است
که بوقت دم زدن پیوسته گشاده باشد تا پیوسته نسیم هوا در وی گذرد و مدد روح دائم بدل رسد و هوای گرم سوده و سوخته از درون
و تشریح حنجره اول آلتی است از آلتها دم زدن تشریح جمله یاد کرده آید فصل هشتم در تشریح دل اجزا دل گوشتی
است و بعضی غضروف و رگهای شریان که از وی رسته و رگ اجوف که از جگر بدو در آمده و روح حیوانی حرارت غریزی
در تجویفهای او است و چون ... رگها است و غشا که غلاف او است و گوشت او گوشتی سخت است شکل او
صنوبری است و طرف بزرگتر او بسوی بالا بود و تیزی پایان ... و اندر جای خود ... میدارد و غضروف او قوی تر از
همه غضروفها است جهت آنکه بنیاد دل است و غشا او صلب تر از غشاهای دیگر اعضا است از بهر آنکه عضوی است شریف
... است و معدن روح حیوانی و حرارت غریزی است و غشا از وی جدا است و اندک فراخی دارد

تا دل بحرکت انبساط درد و دارد و گرد دو تجویف دل است دو بزرگتر یکی سوی راست و دیگر سوی چپ و مابین که چیک
چون منفذی که هر دو تجویف بدان هم رسیده و قاعده تجویف چپ فراختر است از راه غذا آمدن و بزرگ باشد و این تجویف
بزرگتر است از غذا بسیار باید و گوشت جانب چپ سخت تر است بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر از خون بود و خون
رقیق تر و بر طرف بزرگتر که قاعده است دو پاره گوشت لطیف رسته بر شکل دو گوش در راه در آمدن نسیم هوا این
دو گوش بود هرگاه دل حرکت انبساط کند هر دو منبسط گردد تا نسیم بیشتر گیرد و هر وقت حرکت انقباض آید هر دو
منقبض گردد تا نسیم بدل در شود بفرمان حق تعالی **فصل سیم در تشریح مری و معده** اجزای مری گوشت و عشا و
رگها که غذا آرد و شریان که قوت حیوانی بدو آرد و عصب که قوت حس بدو رساند و مری راست بر مهرهای گردن
فرود آمده و عصب دهم از آنها نزدیک تجاویف آنجا از مهرهای چهارم رسیده و از مهرهای پشت اندکی سوی
راست میل دارد تا پاره شریان که از دل می آید خالی ماند و مری و هر دو عصب که همراه اوست هر یک سالی
از وی ماهها استوار است [illegible] جدا جدا هرگاه که مری طعام فرو میبرد در رگها و عصبها که در جانب مرد نزدیک
حرکت نماید و تقاضا در مری که تجاویف فرود آمده به تدریج فراختر باشد و حالی [illegible] معده گویند و حرم مری معده سوسه است
اما مری از گوشت است و عشاء معده و مری و عشاء اندرون دهان همه بیکدیگر پیوسته بود و در سبب دهان فحست تا همه آن
چیزی که مردم بخاید در حال تر سیم در وی پدید آید و میسر شود و اگر گندم خائیده بر وصل نهد آن را انگشت سازد و اگر گندم جوشیده
هیچ اثر نکند و عشاء روده اهم بدین عشا پیوسته و مری سر احتراز بهر آنکه مری مجری طعام ناگوارنده و روده مجری اخراج
گوارنده و معده دو طبقه است ولیفها طبقه اندرون بعضی را و بعضی مورب هر دو در هم تافته تا اینکه لیف دراز جذب کند لیف
نگاه دارد تا جذب و امساک هر دو حاصل گردد و قوت ماسکه در اندام لیف مورب است و شکل معده گرد است و طبقه بیرون
آنکه فعل اوست گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند و قعر معده چهار همسایه یکی جگر و دل که او را گرم دارد و
و تباهی از عصب حس فم معده است او حس گرسنگی و تقاضای غذای از فم معده پدید آید و شریانی رگ اجوف در دل و جگر
بمعده رسید و شاخها بر دو در هم بافته شده و اصل شریانها است و از شاخهای صفاق که بر همه جایها رسیده و
رطوبتی چرب که آنجا رسیده بهتر است و ظاهر معده و رگها بسیار لیفا گرم می دارد و رطوبت چرب حرارت را بهتر نگاه
دارد شاخها و رگها که اصل [illegible] حرارت [illegible] آن دامن معده دارد جانب بالا حرارت دل بدو میرسد و از جانب
راست جگر گرد همه معده در آمده از سوی چپ سپرز در زیر او نهاده است و بدو متصل شده و از پیش سرب [illegible] این
اندامها او را گرم میدارد و از سوی پشت رگی بزرگ و شریانی بزرگ بدل [illegible] صلب فرود آمده حرارت بدو
هم متصل هم [illegible] معده میرسد و بر بالا ترب عشاء قوی است آن را صفاق گویند و بر بالای صفاق عضلهای
شکم است آن را مراق گویند صفاق و این عضلها حرارت را نگاه دارد و اصل صفاق از سوی بالا از حجاب

بسته بر همه پهلوهای بالا اندرین شکم گشته و در زیر ناف درآمد و اتحاد و سعد تنگ یا مدار رگهای رباطهای که بجای مردم
پیوسته شود می گذارد یافته هرگاه که این منفذ بسی گشاده تر شود در روده بدان منفذ فرود آید و فراخ شدن این منفذ را فتق
گویند و روده اندرین جای صفاق نگاه مدار دو منفذ معده را که ثقل طعام از آن بار روده اثنا عشری فرود آید بواب گویند
از بهر آنکه با طعام هضم نشود این منفذ فراهم آید بسته باشد و چون هضم طعام شود بواب گشاده شود تا قوت دافع کار خویش ثقل
تمام بکند بواب گشاده باشد **فصل** دهم در تشریح جگر و احوال وی جگر عضوی که کیلوس را از معده بقوت جاذبه لطیف
جوانش کشد و آلت او درین کار رگها ماساریقاست که از جانب مقعر او رسته و آن موضع که این رگها از وی رسته باشد گویند
درین کار قوت است اما قوت جگر گسترده است در وی بحولی نیست که کیلوس آنجا جمع شود ولیکن در رگها
اما رنگ با گوشت آمیخته است پراگنده شود تا چنان باشد که همه اجزاء کیلوس با اجزاء جگر ملاقات افتاده باشد
با قوت و حرارت جگر همه اجزاء کیلوس را هضم کند و خون گرداند و هرگاه کیلوس تمام پخته شود و خون گردد جگر بهره هر
اندامی بدو فرستد و آلت او درین کار رگهاست که جانب محدب رسته و هم از جانب محدب آب که خورده شده از خون
جدا کند و در دو رگ که از دو کلیتین پیوسته است بدو فرستد و قوت جذب گرده یار و قوت دفع جگر درین کار یار باشد
و کف که صفرا است از جانب مقعر در منفذی که زیر آن است زهره فرستد و دردی خون که سوداست از جانب مقعر
بسپرز فرستد و غشا از عصب گوشت جگر پوشیده تا گوشت و رگهای او نگاه دارد و هم بدین غشا با معده و رودهای پیوسته
باشد و هم حس الم بیابد و بر جگر فروههاست بسان انگشتان این فروهها گرد معده درآمده چنانکه کسی چیزی با انگشتان
نگیرد این فروههای معده را همچنان گرفته است و این فروهها را زوائد گویند و در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی
پنج و زهره بر بزرگترین زائده نهاده است و بدان پیوسته و در بعضی مردم نیست لکن تماس بعضی پهلوهاست **فصل** یازدهم
در تشریح زهره باید دانست که زهره جای صفرا است خریطه ایست یک طبقه از جنس عصب لیفها یافته و بر آمده بر کرانی
از زوائد جگر نهاده است و بدو پیوسته و از جانب مقعر جگر منفذی در وی گشاده و صفرا بدین منفذ در شود و منفذی
دیگر از زهره بروده اثنا عشری گشاده است و پاره صفرا بدین منفذ بمعده درآید و ثقل را دفع کند و روده‌ها را
از رطوبت بشوید و در بعضی مردم این منفذ بزرگتر از آن منفذ باشد که در روده‌ها گشاده است بدان سبب صفرا
بمعده بیشتر آید و صاحب این معده دایم از صفرا و تلخی دهان بتنگ شدن و هضم غذا در معده و خشکی طبع و غثیان بسیار
باشد و اگر زهره صفرا جذب نکند جگر آماس کند و اگر صفرا در جگر حبس گردد تبهای گرم تولد کند و اگر بیش از آن مقدار که باید
بول دفع کند ریش و سوزش مثانه پدید آید و اگر دفع آن به عضوی دیگر افتد حمره و نمله در آن عضو پدید آید و اگر در همه تن
پراگنده شود صفرا و یرقان پدید آید و اگر بروده فرو ریزد اسهال صفراوی و سحج پدید آید **فصل** دوازدهم در تشریح سپرز
چنانکه زهره جای صفرا است سپرز جای سودا است و شکل لسان شکل زبان است و موضع وی سوی چپ معده است و دشتیر او

درپرده معده است و گوشتی تحلیل است تا خلط سودای درمیان مجرای و لواحد بود و در رگ شریان بسیار دارد تا
مگر جگر کمانی تر یا سایر دی سودا ابراری کند و عساد وی پوسیده را او را تر کل حولیش نگاه دارد و او را حس پدید
عسار او را احتیاج تحرکی و از یک شاخی سپرز معدی اسفر جگر پیوسته آلت سپرز در حدث سودا از جگر و آلت جگر و دفع
سودا آن معده است و از باطن سپرز رسدی دیگر معده گشاده است تا پاره سودا مدین معده معده برآید و هم معده را حرد هم
و شهوت طعام انگیخته هرگاه سپرز سودا احدث کند در ترش کردم بیماریهای سودائی تولد کند مثل مالیخولیا و سقی اسود
ابیض و حرام و قوباء و داء الفیل و اگر حدث کند و دفع نکند سپرز را ماس گیرد و شهوت طعام باشد و اگر بیش از اندازه معده
آید شهوت کلبی تولد کند و اگر سودا بمعده آید ترشی و خشونت ندارد و ادرک بود و چنانک پدید و اگر بسیار باشد قی آرد و اگر سودا
ترش برود و آید هیچ سوداوی تولد کند و هلاک کند **فصل سیزدهم** در تشریح رودها روده آلت دفع ثقل طعام است
گوهر او عصب و لیفها و او ریبا بود و جمله رودها شش نوع است دهم هم پیوسته اول رودها را اثنا عشر لیست و قعر معده
پیوسته و دراز ا ادوست کار معده در روی گشاده آن اثنا عشری لسبب آن گویند که در هر شخصی مقدار دوازده انگشت
او بود از پهنای ده را فرود آمده و در روی هیچ خمی نیست تا دفع او قوی باشد نوع دوم مه پیوسته است از اثنا عشر
گویند جهت آنکه همیشه او بجای صفرا خالی باشد و سبب خالی بودن آن است که معده زهره که صفرا از وی برود آید در روده را
از ثقل بشوید در این روده گشاده است بحث مدور و نیاید صفرا صرف تا شد از رود و بشوید و ثقل را القوت دفع کند روده
سوم را ساق و دقایق و دقاق گویند روده صایم پیوسته بود روده دراز تو بر تو نهاده تا هرچه غذا از استاید و تا ثقل بدو
فرود آمده باشد و در شکن توبه ای ریگ در تار گهارنا ماساریقا غذا را از ثقل جدا کند و بکشد و بواسطه در باب ثقل تا سا
برهم تن بر باشد این نوع روده را رقاق گویند و گوهر این روده لطیف تر است تا حرارت اندامها گرم روده در رسد و انچه
غذا را استاید روده دیگر شود و از ثقل جدا کرد و ماساریقی آن را بجگر رساند و این روده ها حرارت بیشتر دارد و لطافت او نیست
وارد روی رطوبت از رح کالطیفان بر اصل روح امعا گویند بیشتر است تا صفرای روی گذر و او را الحق استد و سر او
دیگر مدین روده ها پیوسته آن را امعاء غلاظ گویند و اگر کیایس که غذا را استاید مدین روده ها کمتر فرود آید هم از آن خالی نیست
و این امعاء غلاظ اول روده چون حیب بطرف سوی راست نهاده و اندکی میل بجانب نیست دارد و او را یکت معی عیش نیست
انچه بدو فرود آید هم از آن سد پیرون آید مدین سبب او را اعور گویند و چون معده دیگر است که چیزی در معده هم
تمام یافته و در وی هضم یا بسیاری جگر و در علت فتق این روده است که بتمامه فرود آید سبب آنکه هیچ بیانا
پیوسته نیست و روده دوم از امعاء غلاظ روده قولون است که با عور پیوسته و بسوی راست آمده و بر نزدیک
جگر رسیده بیس بسوی چپ آمده تا بمعوله ان از سوی راست برگشته تا برابر مهره قطن چون بر نزدیک
سپرز رسیده تنگ شده مدین سبب نگذارد آماس سپرز که باد از روده ها ساسلے

بیرون آمد و خاصیت ما لیدن باشد و نام قولنج از نام این روده گرفته اند و سوم را روده مستقیم گویند و قولون
پیوسته است در فراخی و به نزدیک بفراخی معده بود و بر مهره قطن اعتماد کرده و لیکن امتداد دارد تا قولون اعور را
پاک گرداند و فایده فراخی آن است که ثفل در وی جمع شود تا بحاجت که برخاسته شود یکبار فارغ گردد و بیرون ها بر
حاست و به بیرون این سه روده چربی پوشیده است تا در روده ها حرارت نگاه دارد و بر مالها با مهره پشت پیوسته با کمپهر
بهار جو پیش امده همه و بوده توله کرم و که دوده در اعور باشد و ثفل در اعور و قولون غص گردد و لوی بگوا امد و در آخر
روده مستقیم چهار عضله گردد در آموده و یکی عضله مقعد را در هم کشیده دارد چون سفره تا ثفل بیرون نشود و بغیر اراده
و دیگری بر بالای اوست تا بوقت دفع ثفل قوت کند و ثفل تمام بیرون شود و دو عضله دیگر مورب است بر بالای
عضله دوم هر دو عضله مقعد را از جای بردارد بدانکه اگر سست شود مقعد بیرون می آید فصل چهاردهم در تشریح گرده
و احوال آن گرده دو است یکی سوی راست دیگر سوی چپ گوهر او گوشت است و مزاج او میل بسردی و تری دارد پار چهار
آنکه در و رگها و سرپاها بسیار نیست و غشاء عصبانی در روی پوشیده قدر حس او بدان جهت بود و میان گرده و جگر
معدی است مجوف رگی و آب که از چون جدا وارد جگر بیرون آید بدین معدی گرده آید و آلت گرده در کشیدن آب این معدی
بود تا غذا با بدا امهار سد لی آب مروی باشد تا مردم در علت استسقا بیفتد و هرگاه از چون خلط اتقده ما حتمیدی و در این شدید
چیز بکرتن را بدان حاجت باشد اگر در تن مدمباری تولد کند و بسیار باشد که در آنها سها و لتیها مر گرده ارد از ها یعی ما حرقت
آید و بخار بدار لیش گرده بدل رسد و خفقان و غشی آورد و از هر گرده معدی بمثانه گشاده است و آب از این معدی بمثانه
آید و طبیبان این معدی را از ج گویند و جای معدی شی مهره پشت است تا مردم آسانی پشت را خم تواند
و گوشت او را حسن بست تا از تیزی صفرا که با آب آمیخته بود ریش باشد و مقدار چون گرده باشد و آید از اهم سوده غذا او گرده
و لو بسطه سردی و تری مزاج او و تیزی صفرا شکسته شود تا چون مثانه رسد آزار السور اند و گوهر او سخت است تا اخراج
رقیق در و گذر نیاید والله اعلم فصل پانزدهم در بیان تشریح مثانه باید دانست که مثانه آلت دفع بول و شکل او
همچون خریطه و هر دو جانب میل بپری دارد چون جایه مربع و مزاج و جرم او عصبانی است دو تو بهست تو اند و بای از
عصب ها حاد به و ماسکه و دافعه یافته است تا هر سه کار حاصل میشود و توی بیرونی صفاقی است توی تا وقتی که مثانه
پر شود این صفاق را نگاه دارد و تا از هم بار شود و هرگاه مثانه پر شود در راه معدی عضله بسته و مثانه را گردن است که آب از مثانه
بدان گردن شود و گردن مثانه مردان سه خم بود و در دیگران یک خم بیش نیست بدین سبب است که شود ار بول مرد
مثانه که آب بیرون آید عضله لیف ها از پهنا گرد دهنه در آمده است آلت بول گردش بار داشتن بوقت حاجت این عضله
است بوقت مردم خواهد که آب بیرون کند بوقت حاجت لیفها سست گردد و دهنه مثانه گشاده شود انشاء الله تعالی
فصل شانزدهم در تشریح قضیب خایه باید دانست که خایه آلت و محل تولید منی است و ماده منی از همه اندام ها

مد و میرسد و آماده حوی است که بسه اندامها چنیم آن مانع سده باشد و از پس منضم چهارم از مراندامی حروی مریضی
می آید و آن عمل هضم چهارم است و ماده می حوی است در ما ستر یختگی مراح و قوت همه اندامها در وجود راست گوهر او
گوشت مدی میشد چنانکه گوشت پستان چنانچه چون در پستان سپید گردد و شیر شود و ماده او بدین عضو سپید گشته می شود
تخصیص کی از اندامها در رگهای احوف و شریان این عضوی آید و شد سپیدی گشتن کرد و دلیلست بسیاری گرما
در حال جنسی کردن معلوم میشود که از همه رگها ریده شده و اثر آن آوازه و تدبیر عمل او ظاهر است و از رگها و سعید داد
که حوالی کرده گرد و قوت مباشرت او در رانگیز دد میسی آرد و قوت مردن حسش می افتد آن دماغ قصیب
مرکب از رباطها و عصبها و شاخها و رگهای دوف و عضلها و شریان بالود و اصل و رباطست که از استخوان عانه رسته
هرد و تجاویف بسیارست و انگیز او قوت بسیار باشد که تجاویف پر باد شود و عصب از مهره سرین رسته بدو پیوسته او را
حهار عضلاست دو از استخوان عانه رسته و بر دو پهلوی او نهاده قوت بعوده دراز شود و سعد می مدان جهت فراخ
و دو عضله دیگر از استخوان زیر بن قضیب پیوسته هرگاه هردو عضله کوتاه شود به هم باز کشید و قضیب راست ایستد چون
کوتاه شود قضیب بجانب آن یکی میل نماید و چون دو کوتاه شود قضیب بجانب زیر میل کند **فصل** مقدم در تشریح رحم
احوال آن رحم جایگاه بوله فرزند بود و شکل بحرات مر دان مارگو ه و گوی رحم بجای حراطیه حابه است و گردن رحم بجای
قضیب رحم میان مثانه و روده مستقیم است و از سوی بالا از مثانه درازتر است و درازی آن شش انگشت بود و هم بار نهاده بار د
انگشت و رباطها او را بر نهاد خویش میدار دو بمهره پشت و بجانب ناف و مثانه پیوسته است و رحم دو لوست قوی اندرون
دیگری بالای آن لیف گونا مسل و رحم است هم بار نهاد چنانکه اگر قوی بیرون حد اکند و دو رحم پدید آید و گردن کی
ایش و لبودن لیست کرا اگر یکی را آمیق رسد جانب یکی درست باشد و در درون رحم عصبی است همچون طوق گرد جسم
مدان عصب و گردن رحم جسمی است چون گوشت اعصاب سخت تر از دیگر گوشتها شکل بر شکل بهاده است و مقدار آنست
مرد که رسد دراز گردد و تجویف رحم تمام کشاده و لستان و شاخها و رگهای رحم پیوسته و عضله که حیض بیرون
از آن رگها برآید و رحم عتاییست که بعصب ها چون فرزند در وی بزرگ شود او کشیده میگردد و چون مانع گرد
همه باز آید او را اصل نیست و در دو جانب او کوچک شاید هر یکی اعتا عصبیست جدا او در دو جانب فرج نهاده
سی کیان سان مردان است اما اوعیه انثیان بجای پیوسته نه و سری بی از می بیرون آید سوی رحم است
دو رسم باشد و در کنار رحم دو بیرونی از بعولد آن یکی سوی راست و یکی سوی چپ توقتی مباشرت پر
تنها شود رحم رحم... ان ... ی سر... استقبال ... است کشاد... ر روی ... رحم دو تجویف است
بعد ... آن ... کشاد ... ... تجاویف رحم ... تشریح اندام بسیط و مرکب **باب** ... در تشریح قوت ها
و آن ... حمل است **فصل** اول ... قوت ... اندام ها ... است ... فعل ...

قوت ظاهر گردد و قوت نفسانی توان دانست و فعلهای اندامها حس است لیس واجب آنست که قوتها سه جنس باشند
اول قوت طبیعیت است دوم قوت حیوانی سوم قوت نفسانی جای هر قوتی عضویست مخصوص چنانکه معروف و اصل آن از ان
عضو پدید آید آن عضوها را اعضای رئیسه گویند **فصل دوم** در بیان قوت طبیعی قوت طبیعی دو نوع است یکی آنست که از ان [غذا در]
پدید آید و بدن تمام آن غذا بهره شود از آن مثل از آن قوت بی قصد و اختیاری پدید آید و جای این قوت جگر است و دیگری بها
کار او آنست که تخم از منی از اشتهای مزاملا (?) از جهان جدا کند و صورت بی قوت در حیوانی حصه او ست و آلت دو نوع
رگهاست که از جگر رسته و چند قوی است اول جاذبه دوم ماسکه و هاضمه و دافعه و بعضی گفته اند از پس هاضمه غاذیه است آنگاه نامیه
گویند و از پس هاضمه قوت دافعه است که هر چند غذا از اثنا پدید دفع کنند و این قوتها بعضی جاذبه و بعضی مخدومه است
خلق جاذبه است و مخدوم مطلق جاذبه است و بقول بعضی هیمه (?) است و کار هاضمه چند نوع است گاهی چیزی که ماسکه دارد
که هضم کند و گاهی بعضی را از اندامها جدا گرداند و گاهی بعضی را استعداد دفع گرداند همه قوتها بمعده راه دارند و هر اندامی [لیکن جاذبه]
حدث کند و آنچه استخوان و دماغ را شاید غذا را آنها سازد اول هاضمه معده طعام را کیلوس گرداند و جگر کیلوس را خون
گرداند و چون از جگر باندامها رسد جاذبه هر اندامی آنچه او را شاید جذب کند و ماسکه نگاه دارد و هاضمه کیموس گرداند و جاذبه
کیموس را از آن عضو باشد که شبیه قبول کند و بدان اندام شود و بدین قوتها را اساس بقای شخص کرده تا چندانکه
ممکن باشد باقی ماند بامر آفریدگار تبارک و تعالی و دو قوت دیگر که سبب بقای نوع گردد یکی قوت مولده است و دیگر
مصوره است قوت مولده تولید بر ماده از منی جدا کند از هر جزوی از وی عضوی دیگر آید آنچه جزو که از وی استخوان و
عصب را شاید مزاجی دیگر دارد و طبیبان آن را مغیره اول گویند و قوت مصوره او از شکلها و شکلها اندامها پدید آرد
و هرگاه در کار معده جگر و قوتها تقصیری افتد و قوت دافع اندامها تقصیر کند استسقاء لحمی تولد کند و اگر جذب کند
و باندام رسیده بهق و برص تولد کند **فصل سوم** در بیان قوت حیوانی قوت حیوانی قوتی است که
اندامها بوجود او قوت حس و حرکت دارد و معنی حیات در همه وجود او پدید آید و روح نزدیک طبیبان
گوهر لطیف که از بخار خون و لطافت اخلاط تولد کند چنانچه ماده اندامها کثافت اخلاط است ماده روح لطافت
اخلاط بود و لطافت طعام در جگر خون شود و لطافت خون در دل روح گردد و هرگاه روح تولد کند در حال قوت حیوانی
گردد همه اندامها قابل قوت نفسانی شوند و اگر قوت نفسانی از عضوی زائل شود و قوت حیوانی بر جا باشد
عضو زنده بود چون عضو مفلوج و حرکت ندارد و زنده باشد و تباه نشود و عضو مرده جهت آنکه قوت حیوانی باطل
شده زود تباه گردد و عضو مفلوج چون علت زائل گردد حس و حرکت بنزدیک طبیبان تا روح در هر اندامی
مزاج این اندام نگیرد شایسته قبول حس و حرکت نگردد بر اندامی استحالتی پیدا شد و مزاج آن اندام نگیرد قابل
قوتهای نفس نگردد و فعل قوتها در اندامها پدید آید چون حس بصر و سمع و شم و ذوق و لمس

ازانها که قوت ها سه باید پس باید که روح حیوانی قوت نفسانی از دماغ بعصب سمع و بینی و دهان رساند تا افعال
قوتهای نفسانی در اندام ها پدید آید و معلوم گردد که روح بگذر مزاج خویش قابل قوت نفسانی نگردد تا قوت حیوانی
در وی موجود نگردد **فصل چهارم** در بیان قوت نفسانی قوت نفسانی حس و حرکت را گویند و قوت حس دو نوع است
یکی را حس ظاهر گویند و دیگر را حس باطن حس ظاهر پنج است بینائی و شنوائی و بوئیدن و چشیدن و حس لمس
و گروهی حس ظاهر را هشت گفته اند و چهار دیگری حرارت و برودت و رطوبت و یبوست را داخل حس لمس کرده اند
چنانکه قوت بینائی و قوت لمس در چشم موجود است اما حس باطن پنج است یکی حس مشترک است این قوتی است که
ادراک همه محسوسات اول به او رسد و در او مجتمع گردد و این را حس مشترک گویند و جای او اول مقدم دماغ است دوم قوت
متخیله سوم قوت متفکره است چهارم متوهمه پنجم حافظه اما متخیله قوت است که صورتی را ادراک کند آن صورت غائب شود و قوت خیال آنرا
نگاه دارد آلت او روحی است از مقدم دماغ و نزد طبیب سه قوت بیش نیست یکی مشترک دیگر قوت متفکره و دیگر قوت حافظه
پس نزدیک طبیب قوت دوم قوت متفکره است و بعضی حکما این قوت را گاهی متخیله گویند و گاهی متفکره در صورتها که
ادراک کرده تصرفها بحث کند گاهی صورت سوی از قوت حافظه جدید و تصویر کند این صورت انسان مده واکنده
وا دیا سر بدارد و صورت نامحسوس چون کوهی از زمرد و جانداری از قوت و محل این قوت میان آن از دماغ و قوت متخیله در
حیوان بجای متفکره بود در انسان چرا که قوت متفکره نیست میا سعیف کرد و صورت محسوس هر چند آن نگاه دارد که متخیله
انسان این قوت متخیله در حیوان آلت قوت متوهمه است و متوهمه در حیوان قوی است چنانکه صورت گرگ معنی دشمنی ادراک کند و
حکم بر وی دشمنی کند و از صورت آنکه او را طلب کند دوستی ادراک کند که او دوست است اما قوت سوم نزدیک طب
قوت حافظه است که بر دیگران قوت متوهمه است و این قوت را قوت مذکره گویند که حافظه معانی نامحسوس است که متوهمه از صورتها
محسوس ادراک کند و آلت و محل این قوت حرارت دماغ است در رطوبت آلت است که این قوی را و محل هر یک را بداند که اگر آفتی
و تقصیری راه یابد شود در علاج آن موضع قصد کند **فصل پنجم** در بیان آنکه هر فعلی را از افعال بدنها بیک قوت تمام شود
معلوم باد که بعضی بدنها را افعال بیک قوت تمام شود و بعضی را بدو قوت آنکه بیک قوت فعل بدنها بیشتر الا حرارت است
که هر یک عضو از مواقع خویش حدث کند مثل استخوان که بدان سرد و خشک شود و گوشت بدان گرم و تر و دیگر اندامها بر این
قیاس و علت همه بحر و قوت طبیعی باشد و فعل هر و دیگر روی گرده و رگ شده بدین حدث بدان خویش همه بقوت طبیعی محرکست
و فعل عضله و دفع امعا مستقیم و دفع مثانه بحر و قوت اختیاری است و آنچه بدو قوت تمام گردد فعل معده و رحم و مثانه است
اما فعل معده بقوت طبیعی و دلیل آنکه هر بدان که در گرسنگی موجود شود معده آنرا میل سیر یابد و هر بدان که در سیری دافع گردد
معده در قبول آن گران باشد و چون معده ممتلی گردد حس گرانی یابد دافعه او در جگر حرکت آید و احوال رحم هم
چنین است که هرگاه حس مباشرت یابد جاذبه او در حرکت آید و فعل مری بقوت اختیاری عضله

حلق است و دلیل بر آنکه فعل او بدو قوت است آنست که مار در طعم او بد باشد اگر چه مار و چغندر کوکه قوت ماسکه
فرو برد و جاذبه او را جذب بدشواری کند و به سبب نصرت برگرد و دقیق شود و حرارت قوت جاذبه را قوت دهد و ماده
غلیظ را رقیق و قوت ماسکه را برودت یاری دهد تا آنکه ماده را غلیظ کند تا امساک قوت ماسکه بکمال بود بعون
الله تعالی و بعضی طبیبان گفته اند که باطن معده از کیلوس که در تجویف اوست غذا یابد و محل بحث است جهت
آنکه تا کیلوس از معده بجگر در نیاید و مستحیل نشود و خون نگردد و فضله چون که صفرا و سودا است و آب که بدو آمیخته
جذب سودا و غذا را نشاید چگونه معده از کیلوس غذا گیرد و اگر کیلوس خام غذای معده شود و مزاج از صحت بگردد غذا از جگر
هضم کند که غذای او گردد و ورای جواب آنست که قوتهای جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه معده مرکب دو نوع است
جاذبه اول از مری وارد و آن جذب کند از بهر همه تن و جاذبه دوم غذای حقیقی را از شاه رگها و از جگر جذب کند و قومی
گمان برده اند که طعام رقیق هضم نا شده برودی از معده فرود آید گمانی باطل است جهت آنکه کار ماسکه نگاه داشتن است
رقیق را چنانکه نگاه دارد غلیظ را و نیز آن چنانچه باید مشتمل شود که بر غلیظ تا هاضمه کار خود تمام کند و بعد از آن معده گذارد
بإذن الله تعالی **باب ششم** در بیان شناخت تندرستی و بیماری که سبب عرض و بیماری باشد ترکیبی و مزاجی و بیماریهای
اندامهای مرکب و غیر آن و مشتمل است بر پنج فصل **فصل اول** در تندرستی و بیماری مطلق تندرستی مطلق آنست
که مزاج و ترکیب اندامهای مرکب و بسیط بر سیاقی بود که افعال اندامها بهمه تن بصحت تمام و بی آفت و خللی بر آید
اندامهای بسیط معتدل باشند بر طریقه که هر یک را باید و هر مزاج و ترکیب که متغیر گردد و ضرر در افعال پدید آید بیماری
بود اما بیماری حالتی است ناطبیعی که در یک قوت یا در بیشتر اندامها آفت پدید آید تندرستی مطلق یک جنس بود
و بیماری سه نوع است یکی آنکه مزاج اندامهای بسیط معتدل نباشند آنرا سوء مزاج اعضای بسیط گویند دوم
آنکه ترکیب اعضای مرکب بدان شکل و عدد که باید نباشد سوم آنکه اجزای اندامها پیوسته نباشد تا پیوستگی از هم
شود آنرا تفرق الاتصال گویند و بسیار باشد که قوتها از کار باز ایستند و آن توقف ضرر باشد و بیماری نباشد
چنانکه جاذبه و ماسکه در واقعه کار خویش نکند و گروهی گمان برده اند که قوت متغیره را هیچ توقف نیست و هر جا که
این بسیار توقف شود چنانکه مردم متفکر که در وقت فکر از احوال خویش بی خبر شوند و در بعضی مردم جهت
ترس توقف نماید و در زمستان نوران پنهان شوند و حذر کردن از تحریک غیره ایشان توقف شود و تو
این قوتها مرض باشد پس توقف عرض باشد و چنانکه توقف هاضمه عرض باشد و ضعف معده مرض والله اعلم
فصل دوم در فرق میان سبب و مرض و عرض سبب چیزی را گویند که اول آن باشد و از پستی آن حال پدید آید عرض حالی باشد
ناطبیعی که از بیماری پدید آید و بیماری را بایستی تبعیت که سبب و عرض سبب مطلق بیماری است مثال سبب عفونت و عرض تب گاه بتن بود
باشد و از آن عفونت تب پیدا کند بس مختلف گردد عفونت سبب و تب مرض و احتباس بول عرض مثالی دیگر

حلقی گرم و عضوی جمع گردد و حصول آماس گردد و پوست عضو در گمان تحدید شود و دور و بدید آید سبب آن اول حلط و
مرض آماس مرض التحلیل و در مقصود طبیب همیشه زایل کردن مرض باشد و علاج اول سبب زایل کند تا مرض
زایل گردد و مرض گاهی عرض گوید طبیب آن گاهی علامت بسیار باشد که یک چیز از یک وجهی مرض باشد و از جهت
دیگر مثل آنکه سده که سببی پدید آید از آنکه مقدمه مرض باشد و از آن که آواز متغیر شد سبب باشد که
مرض سبب مرض دیگر شود چنانچه قولنج سبب عشی و فالج سبب صرع شود و گاهی عرض مرض سبب مرضی دیگر شود
چنانچه درد ضعف سبب ورم گردد و صداع معده که مرض تپ و چون قوی گردد مرض شود **فصل سوم** در بیان
بیان مشارکت اعضا ظاهر گردد بیان مشترک هیچ است یکی مشارکت معده و دماغ که بسبب عصبی که از دماغ
بمعده پیوسته و قوت حس این عصب می باحوس بدماغ رسد و اگر مردم آب سرد خورد حس آن بدماغ بیاید هم
آمد چون معده هم بر دیگر باشد یکی قوی و دیگر ضعیف و قسم قوی ضعیف تر کند چنانکه گوشت بمثل عضله دل و
کسر آن عضو جگر و پس گوش عضله دماغ سیوم آنکه عضو عضو مالا عضو بر بین بر دمثل مرکه از دماغ عضلات
آمد چهارم امتی بسبب مشارکت پدید آید چون کشش که آلت و هم بر دل است و مدار او جهات ... مشارکت است
حجاب و دم دل که مشارکت آلت پدید آید چنانکه محره آلت آواز است اگر در وانی رسد آواز ضعیف
شود و گرد پنجم آنکه عضوی را با عضوی مشارکت باشد و میانجی عضو دوم عضو اول را با عضو سوم مشارکت باشد
چنانکه دماغ را با جگر مشارکت است رگهای که از جگر بدماغ است و معدا بر پیاده و جگر را با گرده مشارکت است معدا
و سده و مثانه یک آب از جون جدا شود و دال معده گرده آید و پس میانجی جگر دماغ را با گرده مشارکتی باشد **فصل**
چهارم در بیان بیمار مزاجی هرگاه مزاج شخصی از مزاج صحت بگردد چنانکه در گرمی و سردی افراط شود و یا خشکی و تری
و اینکه مزاج هر یک تغیر یابد مزاج مفرد گویند و اگر در دو کیفیت بگردد چنانکه گرم و خشک شود یا سرد و خشک شود یا گرم و تر
یا سرد و تر شود و این سو مزاج مرکب گویند و این هشت نوع است چهار مفرد و چهار مرکب و این هشت مزاجی دیگر مثل
است چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر و انواع سوء مزاج شانزده است چهار مفرد و چهار مرکب
یا مادی یا ساده و چهار مادی مثال سوء مزاج گرم بی ماده تپ دق و مثال سوء مزاج گرم با ماده تپ که از خون صفرا و مثال سوء
مزاج سرد بی ماده چون دست که در هوای سرد و باد در بر رسد و مثال سوء مزاج سرد با ماده فالج بود و مثال سوء
مزاج تر بی ماده تری گوشت بدنی پوست آن را ترهل گویند و مثال سوء مزاج تر با ماده استسقاء لحمی و مثال
مزاج خشک بی ماده تشنج خشک که بعد از تبهای دراز پس از تنج در ریاضت پدید آید و مثال سوء مزاج خشک
با ماده تشنجی که از امتلاء پدید آید و سوء مزاج گاه متفق باشد و گاه در یک عضو بهر خلط که بیشتر یا کمتر یا ضعیف بگردد و سبب گرمی باشد
مزاج از اعتدال بگردد هر گاه خلط غالب پدید آید و هرگاه سوء مزاج امتی در عضوی پدید آید درجه اول

باشد و اگر سوء مزاج طبیعت عضو را از اعتدال بیرون برد تا آنکه در درجهٔ دوم باشد **فصل سیم** در بیان بیماریهای
اندامهای مرکب غیر آن انواع بیماری بسیار است بعضی در شکل اندام افتاده باشد خلقی باشد چون عضوی که صحت و
سلامت آن در شکلی مخصوص است و شکلی دیگر بود چون تخت دماغ که مسطح باید و رطوبت جلدیه که مسطح باید و معده که
همه حالت او گرد باید هر وقت بر خلاف این باشد بالطبع باشد و چون شکل زبان که مقداری مخصوص باید هرگاه بزرگتر گردد
بالطبع بود و بعضی زیادتی عضو باشد چون انگشت زیادتی و ناخنه چشم و سنگ ریگ گرده و مثانه و دوالی [illegible]
دوالی در پای و ثالول و بواسیر و آنچه نقصان در عضو بود چون چشم کوچکتر باشد و [illegible] و بول و بعضی [illegible] باشد
که اندامهای کار از مجاری خویش بیرون آید چون فتق و نتوء [illegible] در چشم و بعضی در [illegible] و مجاری اندک چون [illegible]
و سبلی که در چشم افتد و خناق و صرع و سکته که بسبب سده دماغ و یرقان که بسبب سده جگر و مانند آن و بعضی
درستی و نرمی چون شکل معده که درشت باید نرم شود و حنجره و حلق و املس باید درشت گردد و بعضی تفرق اتصال
باشد چون قطع و کسر و خلع و اما سببهای همه نوعی از تفرق اتصال باشد از بهر آنکه ماده آماس تا در میان اجزای عضو جای
نگیرد آماس پدید نیاید و آماس مرضیست مرکب جهت آنکه هیچ آماس از ماده و سوء مزاج و تغیر شکل و حجم عضو خالی
نباشد و آماس بیشتر در اندامها نرم واقع شود و گروهی گمان برند که در اندامی که غایت نرمی و سختی باشد آماس نیفتد
و این گمان باطل بود جهت آنکه دماغ در غایت نرمی است و استخوان در غایت سختی هر دو آماس پدید آید و اگر در آن
اخلاط [illegible] رنگهای بالطبع بر روی ظاهر بشود و [illegible] و ضربان بدان گواهی دهد که در روی عضوی [illegible] و عضوی
که حس و حرکت شریان بدان باریکی در باید چرا ممکن باشد که آماس [illegible] بود که [illegible] که در تن او
یا یک آمیخته بود اگر او را جراحتی رسد چون بسیار از دو خلط بد در تن و ماده در تن و آماس تیره پدید آید
و بعضی حالهاست که طبیعت آن را از جمله بیماری شمرد چون از الحیه و داء الثعلب و ریختن موی و از رنگ خویش گشتن چون
بهق و برص و نمش که بر بشره پدید آید و بعضی پوست را اثر باشد چون [illegible] و حصف و بعضی بیماریهاست که در
[illegible] باشد و بحرانات باشد چون سل و نقرس و برص و جذام و سلع و هر عضوی که از بدن ضعیف بود و در بدن [illegible]
عضو ضعیف بود در بستر احوال و بعضی بیماریهاست که بدوی از یکدیگر گیرد خاصه در جاهای تنگ چون رمد چشم و آبله
و جرب و باد سل و [illegible] و جذام [illegible] که از جذام و بواسیر است نشسته باشد در میان [illegible] در
باید بود **باب هفتم** در بیان احوال نبض و مشتمل است بر [illegible] بود **فصل اول** در بیان نبض
و حرکت و احوال آن نبض حرکت شریان است و هر نبضی به دو حرکت و دو سکون تمام شود
حرکت اول که گشادن و بالا آمدن رگ است و آن را انبساط گویند و سکونی از پس آن و حرکت دوم را
انقباض گویند و آن در هم کشیدن و فرو رفتن رگ است و سکونی از پس آن جهت آنکه ممکن نیست که چیزی

حرکت کند و نهایت انبساط رسد و از انبساط باز گردد و بجانب مخالف باز آید و در میان این دو حرکت سکونی باشد
پیدا کرد و حرکت مخالف یکدیگر پیوسته حاصل باشد در میان نهایت رسیدن حرکت انبساط و آغاز حرکت انقباض
سکونی باشد حرکت انبساط ظاهرتر بود و دایم آن را بانگشت توان دانست مگر وقتی که ضعیف قوی بود و حرکت
انقباض چنین یعنی چنانست که در توان یافت است آنست که در نبض عظیم و صلب قوی و بطی در توان یافت
و حرکت همه شریانها با حرکت دل برابر باشد مگر شریانی که جراحت و قرحه نزدیک بود حرکت او در و تواتر حرکت دل در
سبب الم حرکت شریانها دیگر اعضا که اتصالی ندارند بحرکت دل برابر باشد از بهر آنکه شریانها شاخهای [illegible]
وارده رسته **فصل دوم** در بیان منفعت نبض آنچه از نبض معلوم شود باید دانست که دل مثل جوش جوان تن یابد
همه تن است و شریانها هر یکی چون دل یک مخصوص است و روح را که در دل است حاجت بدم زدن و راه نفس است
اجزا مر را که در شریانهاست همان حاجت از راه مسام پس فایده نبض نسیم تازه بروح رسانیدن بود و بخار دود
از وی دور کردن حرکت دل و شریانها یکبار بود سلامت حرارت غریزی و قوت حیوانی دلیلست و تن بقوت روح حیوانی زنده بود
و حرارت غریزی گرم و قوت حیوانی و همه ابدانها بقوت حرارت غریزی رسد و ابدانها همه قوتهای بدنی نفسانی تقویت یابد
قبول کند قوام تن بقوت حیوانی و حرارت غریزی است و جای این هر دو در دل است و حال همه قوتها نسبت احوال دل معلوم
توان کرد و حال دل از حرکت شریانها طبیب را ضرورست که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شریانها و حال روح بداند این حال
از حرکت شریانها باید جست و تحریف دل و شریانها چون است و روح پس طبیب که دست بر نبض نهد گرمی سردی تری خشکی
وغیره و کوتاهی آنچه متعلق دل و شریانهاست از احوال مرض بسیاری کمی و شدت تمام دریابد **فصل سوم** در بیان
آنکه نبض را کجا و چگونه باید جست نبض را شریانها باید جست آنکه در دیدن آن دشوار نبود آن شریان نرم باشد و این شریان
دلیست که گوشت بسیار ندارد نبض بخار متعلق نیست چون شریان ساعد و طریقه گرفتن او آنست که سبابه و وسطی و بنصر و خنصر برگذارد و ساعد
پهلو باید داشت و دست سوده باید و تکیه اعتماد دست بر چیزی نکند و نبض اگر قوی باید قوت بسیار باید گرفت اگر ضعیف باشد انگشتان نرم
سبک باید داشت و برفق باید جست و قلیست آنقدار نگاه دارد که حال نبض معلوم گردد از عظم و صغر و گرمی و سردی
و مساوات و تواتر و قوت و ضعف و دریافتن این معنی کلی بود و انگشتان طبیب لطیف باید و سر انگشت کاری نکند که
پوست سخت شود و هر گاه انگشت بر شریان نهد تمام انواع نبض که در وهم باشد و مناسب حال بیمار بود و ملاحظه
تا نبض آن شخص دریابد نبض وقتی باید گرفت که از خشم و شادی و اندوه و ماندگی و ریاضت و حمام
و از خواب بیداری و از بیداری بافراط و از گرسنگی و سیری و مانند آن دور باشد و نبض و مزاج هر شخصی
دیگر بود در جوانی و پیری و فصل و سال و هوا و مسکن و طبع او باید ملاحظه نمود و طبیب نبض کسی که یکبار گیرد اولی است
که بارها گرفته باشد و عادت نبض آن آزموده تا اگر تفاوت و تغییری دریابد بر آن حکم تواند کرد و همه انواع

نبض قیاس بمعتدل باید کرد تا سریع و بطی و قصیر و طویل و غیر آن معلوم گردد **فصل چهارم** در بیان اجناس و
انواع نبض اجناس نبض هفت است جنس اول که از مقدار حرکت رگ گویند و انواع آن نه است طویل و قصیر و عریض و
ضیق و دقیق و عظیم و صغیر و شاهق و منخفض و معتدل و جنس دوم که از قوت حرکت گویند و آن سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل
و جنس سوم که از کوتاهی و درازی زمان حرکت گویند و آن سه نوع است سریع و بطی و معتدل و جنس چهارم از زمان
سکون رگ گویند و آن سه نوع است متواتر و متفاوت و معتدل جنس پنجم از کیفیت رگ گویند و انواع آن پنج است سرد و
گرم و صلب و نرم و معتدل جنس ششم از روح که در میان رگ است گویند و آن سه است ممتلی و خالی و معتدل جنس هفتم
از راستی و ناراستی حرکت رگ گویند و انواع این جنس هشت است مستوی و مختلف و منتظم و نامنتظم و موزون و ناموزون و
ازاروی الوزن گویند اما طویل نبض آن است که از درازی رگ به انگشتان زیاده حس کرده شود و قصیر یک انگشت را حس بود و عریض
نبضی باشد که انگشت از سطبری حرکت رگ تمام حس یابد و سطبری رگ پهنای او بود و دقیق ضد عریض است و عظیم نبضی بود
که حرکت او در درازی و پهنائی رگ تمام شود و صغیر ضد عظیم است و شاهق آن است که مرتفع و افراشته شود و منخفض نیز
گویند و منخفض نبضی باشد افتاده و بالا نیامده و ضد شاهق بود و معتدل میانه بود در سرعت و بطوء و نبض قوی آن است
که بر انگشت بقوت گوید و ضعیف ضد قوی باشد و سریع نبضی بود که زمان حرکت انبساط او کوتاه باشد و بطی ضد او
و متواتر نبضی بود که زمان سکون او کوتاه باشد و متفاوت ضد او باشد و نبض گرم و سرد بشرح حاجت نیست و صلب
و نرم آن است که قوت انگشت حرکت انبساط او را فرو نشاند و دفع و صلب ضد او باشد و نبض ممتلی آن بود که انگشت
حرارت و رطوبت که در میان رگ باشد دریابد و خالی ضد ممتلی باشد اما نبض مستوی آن است که حرکت او یکسان و حرکت
اول باشد در همه حال بدین جهت او را مستوی گویند و مختلف نبضی بود که حرکت اول و مخالف حرکت دوم باشد و هر بار
سوی حرکت کند و نبض منتظم آن است که حرکت بر یک طریقه باشد و اگر مخالف آن ظاهر شود نامنتظم گویند اما نبض موزون آن
است که زمان حرکت انبساط و حرکت انقباض و زمان هر دو سکون که از پس هر دو حرکت باشد مناسب بود
آن را مستقیم الوزن گویند و اگر حرکت نامناسب باشد ردی الوزن گویند و آن چنان که وزن نبض کودک چون
وزن نبض جوانان باشد یا وزن نبض جوان چون وزن نبض پیر بود آن را متغیر الوزن گویند و نوعی دیگر از آن را الو...
گویند چون وزن نبض کودک مثل نبض پیر بود و دیگر آن است که خارج الوزن گویند و آنچنان بود که وزن نبض کودک
چون وزن نبض جوان و چون نبض پیر و کیفیت نبض جوان و پیر و کودک در موضع خویش گفته شود انشاء الله تعالی

فصل پنجم در بیان اسباب نبض اسباب نبض اصلی را سه است آن را اسباب ماسکه گویند اول قوت و شریان که آن را آلت گویند دوم
قوت حیوانی و آن را فاعل گویند سوم در کشیدن نسیم هوا بار و از حرکت انبساط بیرون کردن بخار گرم از حرکت انقباض و آن را حاجت
گویند و هرگاه نبض از حال طبیعی بگردد سبب آن زیادتی حاجت باشد یا نقصان یا توانائی قوت یا ضعف آن یا صلابت

باشد ای ان ریزه‌گی اسباب ساخته چون ریاضت و استحمام یاد و نبض سریع است یکی بادی حرارت دوم ضعف قوت اولی
سوم لاغری بسیار بخار دماغی که از رطوبت اما تولد کند و سرعت نبض دلالت بر ضعف قوت دارد و قوت بسبب حرارت عارضی
مثل حسم در ریاضت و گرمابه و در اول سوء مزاج حاد بود باشد و قوت بسبب حرارت عارضی ضعیف گردد و بسبب حرارت
نبض ضعیف گردد پس معلوم شد که هرگاه اسباب ماسکه معتدل باشند احوال نبض معتدل و نبض بر اعتدال باشد
و نبض عظیم اگر حاجت زیاده باشد متواتر آید و اگر قوت ضعیف و آلت صلب نبض سریع و متواتر باشد و اگر قوت
ضعیف و آلت صلب و حاجت اندک نبض متفاوت آید و نبض بطی و متواتر بود اگر ضعیف قوت بود نبض صغیر باشد
و ضعیف صغیر خفی بود که حرکت بود و مداری و پیمایی رگ تمام نشود و سبب آن قوت استفراغ و بالاش طعام
و شراب و ریاضت با افراط و پیاپی یا درد باشد و سبب صلبی نبض و حرارت از عرق دوم در احشا و بحرانی مدا
حسک که مدارد کاری و نزدیک است بحران نبض صلب میشود و گر بحرانی که بعرق باشد نبض موجی بود و گر بحران
در تب تندرستی ساله معتدل و عظیم سرات باعتدال و نبض طویل و عظیم اگر الی از سر شروع و ارتفاع یا پیدا در ملکی
آن و در بی گوشت که برآمد و نبض عریض بس و حالی تندی گوشت و اسباب نبض قصیر بهاست نبض
صغیر است ضعف و قوت و صلابت آلت **فصل ششم** در بیان انواع نبضهای مختلف و اسباب آن حرکت
سوء مزاج در دل و ترشحها پدید آید حال بوسیله صغیر و نبض بدان سبب مختلف گردد و امتلاء عروق سده و اعراض
نفسانی و حبس احتلاف نبض میگردد بسیاری خون ... سبب اختلاف نبض میشود و آن اختلاف نبض زایل گردد
وارحون طبیعة و امتلاء ماتن و زوالی دل حبان و سکته پدید آید آنکه کنده ایس امتلاء مردم را گرسنه رار جودی بسیار
واقع شود و از انواع نبضهای مختلف دست الاراست زاید دست نواخت در یک نبض بود و در نبضها بسیار باشد
باشد که نبض قوی یا عظیم یا سریع و غیر آن آغاز کند و بتدریج ضعیف یا صغیر یا بطی میشود تا بحدی رسد که هیچ باید و آنرا
دست سعی گویند تا بحدی کمتر باز آید و آغاز کند بتدریج بازی آید قوی یا عظیم یا سریع میشود و اگر کمتر از آن زاید دست
سعی گویند و اگر بدان حد که آغاز کرده رسد دست قبل الرجوع گویند و آنچه در یک نبض باشد با نجست حص نبض را
قوی یابد و بعد بتدریج ضعیف تر یابد و وسطی و سبحه هم بدین نسق باز آید ـ اما ضعیف بوست بود و آمرا که
ضعیف و قوی بود دست نعار دلالت بر بدی حال دارد و نبض مسلی نعمی باشد که رقت و باره دست السار باشد
و اگر از او دل و حرارت مسلحت است دلالت بر حرارت و اگر برسان سب الغار دلالت بر ضعف و دلیل حرکت
و نبض منقطع چنان باشد که حرکت انبساط در یک انگشت سبحه تمام پدید آید و انگشت وسطی یک طابر شود و نبض
دو واحره ما بدایس بود و سست ما قوت باشد چنان بود آن نبض که حرکت آغاز کند و در رد باید شود دلالت بر
دیت ضعف دارد و نبض هرالی چون متتلع باشد و میان آغاز حرکت و تمام کردن سکونی است

ونبض ذو القرعتین آنست که باندازه حاجت در حرکت آرد و بسبب صلابت عروق و گوشت که آنجا بود دیگبار تواند
حرکت بود و در میانه اندک توقفی افتد پیش از آنکه حرکت تمام کند چنانچه یک حرکت به دو دفعه آمده باشد و نبض مختلف الاجزا
که اول ضعیف باشد و آخر آن بالعکس این بود و نبض موجی آنست که نرم و پهن و بلندی معتدل دارد و بیشتر
در سل موج باشد و بعد از حمام و تراوش عرق ظاهر بود و در استسقا و فالج و سکته و ذات الریه و اگر در تب پدید آید
این علامت لستان عرق بود و سبب این نبض ضعف قوت باشد و نبض دودی آنست که مانند موجی اما این صغیرتر و متواتر
چون حرکت دود کند و گمان برد که بیشتر باشد و بدان که مرکب این نبض نملی و متواتر و مختلف و این هر سه نوع
در یک نبض باشد و سبب این سقوط قوت بود و نبض نملی آنست که متواتر و صغیرتر از دودی باشد و افتاده و مانند
نبض طفلی که نو زاده بود و دلالت بر غایت ضعیفی قوت شارد و بر نزدیکی مرگ و نبض منشاری آنست که موجی باشد جهت آنکه
اجزای رگ بلند نرم و ناهموار باشد بدین سبب منشاری گویند و این نبض تیز در ذات الجنب باشد بسبب آماس
در عصب باشد و نبض متشنج دو گونه باشد یکی آنکه حرکت گوشت ندارد سکونی افتد و سبب سقوط قوت بود و این را ذو الفترة
گویند دوم آنکه سکون گوشت ندارد حرکت واقع شود و سبب آن مدد قوت باشد و این نبض را واقع فی الوسط گویند
و نبض متشنج و متواتر و ملتوی رگها در این انواع بجود و مانی کشیده باشد اما ملتوی بر خود پیچد و متواتر کشیده و
پوشیده و این انواع بعد از استفراغها و یا ربها خشک یعنی چون ... دبول نبض ما کشیده کی صلابت از دیگر انواع باشد
و نبض مرتعش آنست که لرزان بود و سبب این تعاقب اخلاط بسیار و توانائی قوت و کوشیدن جهت دفع علت
نبض مأرون بیشتر بسبب حوادث باشد که در بدن جمع شود و قوت عاجز گشته و در زمان حرکت گاهی بسبب ضعف واقع
میشود **فصل هفتم** در بیان نبض سالهای عمر نبض کودک سریع باشد یا متواتر و در عظمی میانه قیاس با تن ایشان
عظیم و با سن بالغ عظیم باشد اما سرعت و تواتر بسیاری قوت ناتمام و بسبب بسیاری بخارهای تر و نبض
بهضم باشد و بسبب تمامی قوت سرمی اندامها تمام بارسیدگی بود و نبض جوان قوی باشد جهت آنکه قوت وی تمام
اندامها او تمام شده و تری کودکی رفته و نبض کهل قیاس با نبض جوان صغیر و بطی باشد و در عظیم قوت میانه و نبض
پیر ضعیف و متفاوت باشد و بسبب رطوبت های غریب نرم بود **فصل هشتم** در بیان نبض مزاج ها مزاج طبیعی گرم
باشد و نبض قوی و عظیم و اگر گرمی مزاج نا طبیعی بود و قوت ضعیف چنانکه در تبهای محرقه و غیر آن نبض مزاج سرد
صغیر یا متفاوت یا بطی باشد و نبض مزاج تر یا موجی یا عریض بود و نبض مزاج خشک بیشتر و تنها دقیق و صلب
و اگر قوت قوی گردد و حاجت بسیار ذو القرعتین باشد یا متشنج یا مرتعش **فصل نهم** در بیان نبض مرد و ماده
نبض نر قیاس با نبض ماده قوی و عظیم باشد از جهت آنکه مزاج مرد گرم و تر بود و اندام ایشان
صلبتر و بسبب آنکه نرد و کار مردان بیشتر و قوی تر پس نبض مردان قیاس با نبض

دلیل مناسب باشد **فصل دهم** در بیان نبض مردم فربه و لاغر و قیاس نبض فربه عظیم و لطفی باشد عظیم از بهر آنکه
حرکت او را در طول و عرض و عمق آلتی نیست و چون متفاوت است لطفی بود و نبض فربه قیاس با نبض لاغر صغیر و
سریع باشد اگر فربهی از گوشت بود سرعت و قوت بسیار باشد و اگر پیه باشد برخلاف آن حرکت کند **فصل یازدهم**
در بیان نبض فصلها و سال نبض بهار معتدل و در قوت زیاده بسبب اعتدال فصل و نبض اقلیم چهارم و شهرهای معتدل
همین باشد و نبض تابستان سریع و متواتر و صغیر و ضعیف باشد و سبب سرعت و تواتر حرارت فصل باشد و سبب صغیری
و ضعیفی بسیاری تحلیل و عرق و نبض شهرها و سکنهای گرم همچنین باشد و نبض خریف معتدل بود و بضعیفی میل دارد
بسبب اختلاف هوا و ضد طبع فصل مر طبیعت حیوانی را و نبض زمستان متفاوت بود یا لطفی یا صغیر و نبض
محرور قویتر باشد و نبض شهرها و سکنهای سرد همچنین باشد و اسباب این چند نبض را اسباب طبیعت لازم گویند
از بهر آنکه مردم از کودکی و جوانی و کهلی و پیری و محروری و تری و خشکی مزاج و مردی و زنی از فصلهای سال و
سکنها خالی نتواند بود و هرگاه چنانچه طریقه اغذیه و اشربه و خواب و بیداری و غیره ملاحظه نمایند تندرست باشند
و اگر برخلاف آن کار باشند بیمار گردد و این علتها را اسباب سته گویند و آن حرکت است و سکون و طعام و شراب
و هوا و مسکن خواب و بیداری و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی و احوال تن مردم در تندرستی و
بیماری بدین اسباب نگردد و تغیر نبضها یاد کرده آید اگر خدای تعالی توفیق بخشد **فصل دوازدهم** در بیان نبض
کسی که ریاضت کشید ریاضت معتدل نبض تندرست قوی و عظیم شود از بهر آنکه حرارت غریزی و قوت حیوانی تو
چنین بود و در آخر ریاضت سریع و متواتر است آنکه حرارت تمام افروخته شود و هرگاه ریاضت از اعتدال بیرون آید
نبض صغیر و ضعیف و اگر قوت قوی باشد سریع گردد و سبب صغیری و ضعف گشاده شدن مسام باشد و تحلیل
بسیار و مانده شدن و اگر ریاضت با فراط شود نبض زود زود یا ملی بود و سبب آن بسیاری تحلیل و ماندگی باشد
فصل سیزدهم در بیان خواب و بیداری احکام خواب مختلف بود و نبض را اول خواب صغیر و ضعیف شود و مایل
متفاوت باشد یا لطفی از بهر آنکه حرارت غریزی در خواب بقعر تن باز گردد و هضم غذا رو برآمیزد بفصلها مشغول گردد
و هرگاه طعام هضم شود و حرارت غریزی در وقت آن غذا مدد گیرد و بظاهر تن میل کند نبض عظیم و قوی گردد و
هر وقت خواب با فراط شود بصغیری و ضعیفی و متفاوت و بطوء باز گردد از بهر آنکه فضلها بر غذا در تن مانده و حرکت
بیداری تحلیل پذیرد و بخارات آن در رود بدن باز گردد و نبض صغیر و ضعیف شود و اگر وقت خواب در بعد آخر
باشد که طبیعت آن را هضم کند نبض لطفی و صغیر و ضعیف گردد و حکم نبض بیداری آنست که بعد از خواب عظیم و
سریع باشد پس بحال اصلی باز گردد و نبض کسیکه ناگاه بیدار کنند و بترساند ضعیف بود جهت آنکه روح
ترس هزیمت نماید بعد از آن نبض عظیم و سریع و مختلف و مرتعش گردد اگر ترس حقیقی ثابت شد الحال

رود و باطل شود و نبض بحال طبیعی باز آید و اگر ترس حقیقی باشد نبض بر این حال ماند **فصل چهاردهم** در
بیان نبض طعام و شراب طعام اندک خورده شود یا بسیار یا معتدل یا چیزی سرد یا گرم یا سرد خورده باشد اگر
محرور باشد یا سرد و یا معتدل نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض کسی که طعام و شراب باعتدال خورد
قوی و عظیم و سریع بود و نبض اندک خوار باعتدال مائل بضعف بود و نبض محرور که چیزی گرم خورد ضعیف گردد جهت
آنکه مزاج او گرم تر گردد و سوء مزاج گرم موجب سرعت و تواتر نبض بود و اگر چیزی سرد میل نماید مزاج معتدل شود و
نبض قوی گردد و اگر سرد چیزی سرد خورد سوء مزاج سرد تولد کند و نبض او ضعیف و صغیر و متفاوت و بطی گردد
و اگر چیزی گرم خورد معتدل گردد و نبض او قوی شود و اگر چیزی میانه خورد بحسب طبع و مضرت آن نبض گردد و طبیعت را
تصرف تام گردد و نبض را باعتدال باز آورد و شراب که همراه است بسیار آن نبض را مختلف کند و اگر امتلاء که با امتلا کند
و هم باشد که در سستی بسبب امتلاء این هلاک شود و از بهر آنکه مدار انگیزاند و قوت مدد و مدد نبض قوی گردد و حکم بسیاری
آن نحو بسیاری طعام است **فصل پانزدهم** در بیان نبض که بعد از درد و استفراغ و احتقان بود نبض استفراغ
تهی و ضعیف و بطی باشد و اگر استفراغ بافراط شود دودی و بطی گردد نبض احتقان ممتلی باشد و اگر احتقان بافراط
بود نبض مختلف باشد **فصل شانزدهم** در بیان نبض اعراض نفسانی باید دانست که اعراض نفسانی
شادی است و غم و ترس و خشم و مانند آن نبض شادی عظیم و متفاوت بود و نبض غم ضعیف و صغیر باشد
یا متفاوت و بطی بسبب میل روح از جهت غم باطن و نبض خوف سریع و مرتعش و مختلف و مضطرب بود
و نبض غضب عظیم و شاهق و سریع و متواتر است آنکه غضب حرارت را برافروزاند و نبض غضب اگر با خوف و حیا
آمیخته باشد عظیم مختلف بود و نبض لذت عظیم باشد از بهر آنکه لذت قوت را برق حرکت دهد و موجب سرعت و تواتر بود
فصل هفدهم در بیان نبض که در گرمابه حاصل گردد اگر آب گرم استعمال کند نبض عظیم و قوی و نرم شود و بس سریع
یا متواتر بیش حرارت و اگر بسیار توقف نماید و حرارت تحلیل برد نبض ضعیف و متفاوت و بطی شود و اگر آب سرد در گرمابه
نبض صغیر و متفاوت و ضعیف و بطی گردد و اگر ظاهر تن سرد شود و حرارت در باطن جمع گردد نبض قوی و عظیم و
سریع شود و آب معدنی الحیه خشک کننده است چون آب معدنی زاج و گوگرد و آب شبت نبض را صلب کند یا سریع
فصل هیجدهم در بیان نبض درد و آماسها نبض درد سریع و متواتر بود و اگر درد عظیم باشد و بطاقت ضعیف و صغیر
شود و دودی و بطی و سبب عدم رجای بودن هرگاه از درد بی طاقت شود قوت ضعیف گردد نبض صغیر و ضعیف
شود و نبض آماس گرم منشاری بود و مرتعش و سریع و متواتر و نبض آماس صلب منشاری بود و هرچند آماس
بیشتر منشاری نبض زیاده تر و نبض آماس نرم موجی باشد و نبض آماس سرد بطی و متفاوت و
نبض آماس پخته موجی بود بسبب آنکه هرگاه آماس پخته شود تمدد زائل گردد و آلت نرم در یم

نبوی آرد **فصل نوزدهم** در بیان نبض بیمار در مرض سرسام گرم صغیر و صلب و ضعیف که با صلابت متوج گردد و گاه
تیکرم شود عظیم و سریع و متواتر بود و با بطی و سریع مختلف و مرتعش باشد بسبب صلابت آماس بود که در حجاب
دماغ شده و در ابتدا در تب صغیر و ضعیف باشد و الحاکه قوت ضعیف باشد از قیاس مقدمه مشی بود و نبض سرسام
سرد متفاوت و بطی بود و بسبب ماده بلغمی موجی باشد و نبض بیر بواسطه بسیاری بلغم سنگ گردد و نبض صداع گرم سریع
باشد و متواتر و نبض درد سرد متفاوت و بطی بود و نبض مردم دیوانه بسبب ماده سودا و خشک صلب و صغیر
باشد نبض عاشق با منتظم بود و هرگاه نام معشوق شنود یا او را بیند عظیم و مختلف گردد از جهت حرکت آن
دیدار و نام او نبض لقوه با ابتدا صلب بود و اگر اسر جار بود متفاوت باشد نبض فالج موجی و ضعیف و متفاوت و
بطی و اگر قوت ضعیف باشد نبض با منتظم گردد نبض سرع اگر ماده بلغم باشد بطی و متفاوت اگر سودا بود صلب و
صغیر باشد نبض سکته موجی بود **فصل بستم** در بیان نبض انواع تبها نبض تب یوم سیل تعلیمی و متواتر دارد و اگر مختلف
بود منتظم باشد و اگر با منتظم گردد حمی یوم باشد نبض تب که از عفونت بود در اول نوبت حایر و صغیر و سریع و مختلف
بود و در میانه تب عظیم باشد نبض منطالف راول مختلف بود و در میانه تب بطی ثابت گردد و نبض تب بلغمی را او
مستحص و ضعیف و صغیر و متفاوت بود و در آخر متفاوت و مختلف شود و نبض تب مطبقه مختلف و در ورم عظیم و قوی باشد
و گاهی عظیم و سریع شود و اگر خون عکس باشد عظیم و سریع و مختلف باشد نبض تب سرع اگر ماده بلغم باشد در ورم و بطی
و اگر صفرا باشد سریع و متواتر و اگر خونی ورم عظیم و اگر سودای بود صلب صغیر باشد نبض تب حصبه جدری که او را
سیگویند سریع و صلب و متواتر و گاهی مختلف گردد **باب هشتم** در بیان صنعت دم زدن بعد دم زدن بیحون
صنعت حال ول و نبض است و حال اهارتی و قوت و حال روح بسبب دم زدن مگر در هر سه احوال
در دم زدن بیحون احوال نبض نشان دهنده است از احوال روح و تن و اسباب دم زدن بیحون
اسباب ماسکه نبض است فاعل و الت و حاجت اما فاعل قوت حیوانی است و آلت معه حلق و حجره و شش و
سینه و عضلها که در میان پهلو و سینه است و حاجت نسیم هوا و خوش بسوی دل کشیدن هوا را رود تا که دل را
گردن هرگاه این تنها طبیعی بود و اگر یکی یا دو یا سه از حال بگردد نفس نیز بگردد عظیم یا صغیر یا سریع یا متواتر یا متفاوت
یا بطی یا منقطع یا نوعی از این انواع مرکب باشد و هر نوعی از حالتی نشان دهد و اگر در تب و ماند آن دم زدن
طبیعی بود نشان قوت روح و اعتدال حرارت غریزی باشد نشان سلامت دل آفت دم زدن بود
سده و جگر و سپرز و دم زدن ناطبیعی نشان بیماری سعب و آفت و امتلا و آماس و درد باشد در
حال نشان بار دم زدن بیحون نشانها نبض است و تغییر این مثل تفاوت نبض در نبض این
کتاب بدین مقدار اختصار کرده شد **باب نهم** در شناختن آنکه خیال احتقان را قاروره گویند

نیز گویند و این مشتمل بر شش فصل است **فصل اول** در بیان آنکه آب که تغییر میگوید بر احوال هضم معده و جگر و غیره
بر احوال اخلاط دلالت دارد هضم سه است اول در معده طعام کیلوس گردد هضم دوم در جگر است که کیلوس مذ
کور خون گردد و هضم سوم در هر یک از اعضا خون آنجا بقوت غیره بر اندامی غذا گردد و قوام تن بدان است و
اخلاط صفرا و سودا از لوازم هضم جگر بود و کیلوس بقوت جگر خون گردد و بخیه شود و پاره کفک شود و صفرا بود و پاره
ثقل شود و سودا ماند و آنچه صافی ماند خون است و بیشتری از صفرا و سودا از جانب مقعر جگر از خون جدا گردد و آنچه رقیق
شود و خون قوام را رقیق کند و در رگها باریک گذارد و بجانب محدب جگر بر آید آنجا بیشتری از آب از خون جدا
گردد و بجانب گرده و مثانه فرود آید و پاره غذا گداز (?) … بعرق دفع رود و بعضی باز گرده و مثانه آید پس از
هر چه خون تولد شود از آنجاست آب مثانه رسد در این سبب گفته اند که آب از مثانه بیرون آید از احوال همه تن و هضم معده
و هضم جگر و اخلاط خبر دهد **فصل دوم** در بیان آنکه پیشاب آب کی باید گرفت و چگونه … باید کرد دلیل که ترتیب
درست کند اول شام که عادت است باید خورد و چیزی که رنگ آب بگرداند مثل زعفران و سیر (?) و آکامه و …
و غیره و حنا در دست و پای نگذارد که رنگ پیشاب آب بگرداند و گرسنگی و خشم و … کی اسرار نکند و مزاج را
گرم سازد و تیجوالی دلیل را تیره سازد و کم رنگ از بهر آنکه در تیجوالی طعام یک هضم نشود و بعد از جماع پیشاب
… و ثقل و سپید ماند بدین جهت از این احوال بر دلیل اعتماد نسازند و حیض و امثال آن را تغییر دهد و قارورة
بعد از یکساعت عرض نمایند تا آنچه بر سر آب خواهد آمد بر آید و آنچه رسوب بود ته نشیند و پیش از آنکه شیشه قارورة
نماید شیشه را ساکن باید داشت و … هوا عرصه باید کرد و از آفتاب دور باید داشت و از بیش تر ساعت
… از بهر آنکه لون و قوام او بگردد و شیشه صافی و سپید … باید و میان بود در وقت دیدن شیشه
در دست چپ باید گرفت و از سایه خویش دور باید داشت **فصل سوم** در بیان آنکه چند چیز از پیشاب آب باید جست
طبیب از دلیل هشت چیز چند رنگ و قوام و روشنی و تیرگی و بسیاری و اندکی و ثقل و کفک و بوی باید دانست
که روشنی و تیرگی آب از قوام … از جهت آنکه بسیار چیز باشد که غلیظ است لیکن روشن است و شفاف
مثل سپیدی مرغ و بسیار چیزها است که قوام آن رقیق و تیره است چون آب تیره **فصل چهارم** در بیان
عدد و رنگ پیشاب آب اخلاط چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و رنگ اصلی آب چهار است سپید و سرخ
و زرد و سیاه اما هر جنسی انواع بسیار دارد و سپید چهار نوع **اول** مثل آب **دوم** همچو فقاع
سوم چون می **چهارم** برنگ شیر بود و در زردی شش نوع است تبنی و … و اترجی (?) و …
در عصرالی و ناری و سرخ چهار است گلگون و سرخ که احمر قانی گویند و سرخ که بسیاهی زند که احمر اقتم گویند و
سرخ که برنگ خون بود و سیاه دو نوع است یکی سیاه مطلق و دیگر که زردی بسیاهی مائل بود مثل …

آب برون داده همه انواع تفاوت بسیاری واقع بود و در رنگها مرکب نیمی دو رنگ و سه رنگ و چهار رنگ نیز بود
رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و آنچه خاص نام دارد مثل صورت و رصاصی و آسمان گون و زنگاری و نیلگون و خاکی و ارزق و
زنگاری و ارغوانی و مائی و زیتی است و رنگی دیگر است که آمیخته بود از او تیره گوید **فصل پنجم** در بیان علت آب
سپید و اسباب آن اول سپید دلیل سبب سو هاضمه مثل خیار و حریره و شیره **دوم** برگردیدن صفرا و حرارت
از معاف دماغ متوجه بود در آب و سوب باشد مقدمه اختلاط ذهن و علامت مدلول **سوم** آنکه در تن استفراغ
دماغ بسیار بود و پیش از آن سپید گردد و سبب آمدن صفرا بر روده و هم اسهال صفراوی سخ بود **چهارم** سپیدی
تن و بهیمت بسیاری طعم بود و در سوب سپید بیرون می باشد و این انواع بر سکته و فالج دلالت کند **پنجم** سست
گداختن سوب آب سپید شود و اگر این نوع تپ آید بر بشان رق باشد بدی حال بیماری بر دیک مرگ باشد که
سبب گداختن پیه و پی بر روده و اسهال تولد کند **ششم** تحجر لیس مثانه و آنها بول آب رنگ و قاع باشد
و ریق و مار سلیم و اگر سلیم باشد نشان بسیاری طعم خام باشد نشان سکته و در اصل قضیب مار تیز سوز
باشد **هفتم** در بحران بیماری و طعمی خواب غلیظ و ثقل بسیار باشد **هشتم** سبب سده آب رقیق بود **نهم**
سوء مزاج سرد و پیش از مثل آب صاف باشد **دهم** در علت دیابیطس آب صاف باشد و آنکه
حال و هر گاه آب که میل باید در حال سرد آید **یازدهم** سبب آماس بول سپید بود و هر اه ابتدای که
غیر التهابی بول بود باید دانست رود سپید شدن آب پس از بحران نشان نکس باشد و اگر روز اول که تب آید
سپید بود و دماغ سلامت باشد و آب مدام سپیدی باید علامت آن بود که تب سریع باز گردد و اگر در بیماری
حاد که بول سپید و غلیظ و تیره باشد و تسبیح ظاهر شود نشان موت بود و اگر رقیق آید رقیق و سپید بود و دماغ سلامت
بود نشان انتقال بحران باشد بخراج و آماس عضوی که زبون تر باشد آب سپید و رقیق که بر سر آن ثقل کرتن
باشد و کدکک باک بود و گفتک علامت احتراق زردی نشان حرارت سحابت مانع و اگر این نشانها بر غاف شود خطر
بود و اگر چشم آب مرطوب و عولت بود و سپید باشد خطر بود **فصل ششم** در بیان دلیل زرد و اسباب آن آنچه زرد اندک
دارد آب زرد دال بر حتمی بود دلیل اعتدال است و تنگی هر دو یک اعتدال است و آنکه میل بگرمی دارد آب نار
رقیق هم بسان بین دو حال بود هر چند آب زرد تر دلالت او بر حرارت قوی تر پس اشقر ناری در غایت گرمی باشد
و هرگاه که سرخ تر شود حرارت کمتر باشد از حمت آنکه در غایت سرخ اجزای تری در وی بیش باشد و در رنگ زرد
اجزاء آتشی و هوائی زیاده بود و اشقر ناری گرم تر از همه رنگها باشد و بعض از حکما گفته که بسیار بیماریها ماده
که از روز اول آب سرخی بود و مدتی تا مدد بیماری تا روز چهارم هلاک شده و در سرسام گرم کسی که همه آب اشقر
دیده ام و اشقر ناری اگر سوب نکشد باشد مردم تندرست بسبب ریاضت و کمی طعام آب زرد شود و موجب آن

حرکت صفرا باشد فصل پنجم در بیان بیش آب سرخ و اسباب آن بیش سرخ سلیم تر از آب زرد است جهت
آنکه سرخ علامت غلبه خون بود و خون بهترین اخلاط است و اگر سرخی رقیق باشد نشان دهد بر اوّل بیماری باشد
از بهر آنکه رقت نشان خامی بود و آب سرخی بی رسوب نشان غلیظی ماده آماس جگر و اگر در آب سرخ رسوب
سپید پدید آید نشان سلامت بود و اگر آب سرخ صفرائی و سوزنده بود دلیل آن باشد که بحران نزدیک خواهد بود
آب سرخ که قطره قطره آید نشان قرحه گرده و مثانه و آب سرخ اندک و رسوب از زرد نما باشد و بیش آب سرخ
صفرا را آنکه تنها در آید علامت گرمی جگر باشد و اگر سرخ و رقیق با ضعیفی معده و حرارت مداوم بود مقدمه ترسیلی
باشد سرخی آب با خشکی طبع و با سعال نشان سل بود خاصه اگر بدتی ماند و اگر آب خون اخلاط آمیخته بود در شیشه
از خلط جدا گردد نشان آن باشد که معده گرده گشاده و فراخ شده و اسباب سرخ بیش آب اول درد صعبت آنکه
در تولید سرد بسبب دیگر گرم شود و صفرا تولد کند آب رنگین شود دوم سده که از معده که میان ده و جگر صفرا در آن
معده از جگر پرورده رود آید بسبیه و آن صفرا را بول فرود آید و بدان سبب تولید سرد تولد کند سوم سلب جگر
چنانکه در استسقا و بیماری جگر آب بحو عتا که گوشت باشد چهارم آنکه سده در میان رگها افتد و رطوبت در رگها غص گردد
بیش آب سرخ بود پنجم جهت غلبه صفرا و حرارت سرخ شود ششم از تیرگی گرده آب سرخ شود **فصل هشتم** در بیان
بول سیاه و آنچه بر آن دلالت دارد بول سیاه رسوب سیاه باشد و دقی مانند باشد و رسوب سیاه معلق و آنچه بر تر آب ایستد
امیدوار بود از بهر آنکه رسوب سیاه بدتر رسوب سپید است بول سیاه اندک در بیماری حاده خطرناک باشد و هم چنین هر چند غلیظ
تیره تر اگر در اول بیماری باشد و آنچه در آخر بیماری پدید آید بیشتر سبیل بحران باشد رسوب سرخ بر سر بول سیاه در بیماری
حاده علامت ورم دماغ و بیرونگی سوت باشد بول سیاه و رقیق لوی تیز در بیماری حاده نشان ورم باشد
و ممکن بود که بر عاف و عرق تحلیل یابد بول اشقر و غلیظ که بعد از بول سیاه و رقیق بود نشان نضج باشد اگر راحتی پدید
آید و اگر راحتی پدید نیاید نشان خراج یا سل بود و در تپ محرقه بول سیاه رقیق و ثفل پراگنده باشد و گرانی گوش تعقد
رعاف باشد بول سیاه و رقیق در ذات الجنب و ضیق النفس نشان مرگ بود و بول رقیق که میل بسیاهی دارد نشان
بیماری دراز و خطرناک باشد بول یرقان که از سرخی بسیاهی زند اگر غلیظ و تیره باشد علامت خیر و گشادن سده بود در بیماری
و اندک ثفل نشان صعوبت سده باشد بول سیاه و زنگاری بدتر بود و بول مردم تندرست اگر سیاه باشد نشان سنگ گرده
و مثانه بود و سیاهی بول سوختگی ماده و حرارت بود در اکثر اوقات **فصل نهم** در بیان دلائل رنگها و مرکب
و مختلف بول سبز نشان ترکیب علت بود از سودا و بلغم از بهر آنکه سبزی ساخت از ترکیب آب زرد و نیلی تولد کند
و بول سبز مقدمه تشنج باشد و مقدمه مدام بود و سبزی بول اطفال باشد و بول آسمان گون کبودی بود
که از ادراک برداده باشد و اگر در بول ثفل بود امید خلاصی باشد رسوب تمی نشان سل بود و رسوبی در روز

چهارم و ششم نشان مرگ بود و بول پیل نشان خامی اخلاط باشد بول زرق نشان [illegible] حمل بعد آخر حمل سرخ
شود و بول [illegible] اگر بماند تیره شود و آخر حمل بود و اگر تیره شود سود را دل حمل بود و بول ارغوانی نشان [illegible]
صفرا و سودا باشد و بد بود و بول در رنگ مثل آب سیاه و شراب تیره و آب کبود نشان آماس جگر بود و بسیاری
رقت بول حامله دلیل [illegible] باشد و بول مستسقی بیشتر بقوام کشکاب و بعضی سرخ بول اگرچه در زردی بود
نشان اخلاط گوناگون باشد **فصل دهم** در بیان دلائل قوام بول غلیظ بود و یا رقیق و یا معتدل و در رقت آب
غلیظ حائل [illegible] بود و تیره چیزی [illegible] آمیخته باشد اسباب بول رقیق سه است یکی ناگواریدن طعام و دوم
سده سوم مزاج سرد و خشک چهارم ضعیفی حرارت غریزی پنجم خوردن بسیار ششم ضعیفی گرده هفتم سکته در گرده
و مجاری بول هشتم آماس نهم ماحری طبیعت چنانکه هرچه خورده شود فرود آید بول کودک اگرچه طبیعی باشد غلیظ و سپید
بود و رقیق نا طبیعی باشد بول رقیق از مانع تری باشد پس در بیماری حاده اگر بعد از مدتی نشان نضج ظاهر شود
نشان مار دیگر باشد علامت بحران انتقال باشد بول رقیق از مردم تندرست اگر [illegible] یاد نشان آماس باشد
اگر غلیظ شود والمی باشد لیکن در پوست [illegible] و در تن گرانی بود علامت تیر [illegible] گرده و [illegible] باشد و بول رقیق
در سده نشان سردی مزاج چون [illegible] در همه بیماری نشان خامی ماده باشد نشان سده یا صداع
و بول [illegible] رقیق در بیماری [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] صفرا بود و بول [illegible]
نشان [illegible] و ریاضت باشد بول سرخ صافی رقیق نشان [illegible] بیماری بود و بول رقیق بعد از بحران علامت نکس
بود و اگر رقیق یا در میان ضعف ساق یا [illegible] سده نشان آماس گرده بود و بول رقیق بسیار از پس گرانی اعضا و سقط
قوت نشان خیر [illegible] تن باشد بول غلیظ یکبار بیشتر آید و عقب آن راحت بود و توانائی قوت باشد و اگر
اندک آید ضعف قوت و بسیاری خلط غلیظ بود و تیرگی نشان بسیاری ماده [illegible] باشد بول غلیظ مثل بول حمار [illegible]
کمتر [illegible] بود [illegible] اخلاط و بول غلیظ اگر بعد از یکساعت رسوب [illegible] نشان [illegible] ماده غلیظ و اگر
[illegible] اگر رقیق بود و غلیظ شود نشان [illegible] و علامت الم در دل و حوالی جگر و [illegible] بسیاری [illegible]
و ریاضت [illegible] باشد رسوب مثل ریم و صدید [illegible] شود و رسوب [illegible] سده و سنگ گرده باشد اگر
گرانی ساق [illegible] آید [illegible] تیره شود علت [illegible]
در حرکت [illegible] بود [illegible] باشد و بول سپید و غلیظ از بسیاری رطوبت باشد و غلیظ و سرخ از غلبه خون
و اگر باد در معده و [illegible] **فصل یازدهم** در بیان بسیاری
اندکی بول بسیاری بول [illegible] نشان استفراغ رطوبت باشد در قولنج اگر بول غلیظ و بسیار [illegible] علامت حل قولنج
و زوال علت آن بود و بول بسیار [illegible] از مردم [illegible] باشد [illegible] اگر رسوب بسیار در [illegible] باشد

بول سپید و اندک ازین طایفه بد بود و مقدمه استسقا بود و تقطیر بول بی اراده در بیماری حاده
و اختلاط عقل و علامت رعاف بول اندک از ضعف قوت بود و اگر سیاه و یا غیر و در تبهای حاده نشان هلاکی
کمی رطوبت و هم اختلاط و عقل بول اندک رقیق و سرخ در یرقان قوت شده و نشان استسقا بود **فصل**
دوازدهم در بیان دلائل کف بسیاری کف از ریح بسیار بود و بزرگی حباب کف و تا کشادن حباب [illegible]
حلا باشد در بیماری گرده بد بود و کف هم رنگ بول زرد یا سیاه نشان یرقان باشد کف همچون تیر نشان بیماری شش بود
کف همچون کمدر یا بول سرخ نشان سودا و خون بوانگی باشد **فصل سیزدهم** در بیان دلائل رسوب در بول
او مثل ریم است در آنها و اختلاط رگها رحم گردد و هیچ که در ریشها ریم سپید نشان پختن ماده باشد در بیماری
رسوب علامت پدید آمدن ماده وار چون جدا کردن بود و رسوب بد نشان ضعف قوت همه تن راست و هیچ [illegible]
که سر او بکشاید در رو [illegible] شود بیماری چون نهایت رسد و صورت آن ساکن شود پختگی در بول پیدا آید و رسوب
ظاهر شود و اگر طبیعت از هضم غذا پدید آمدن مار باز سبب بیماری گر دار [illegible] آنکه طبیعت سلیمت غذا معتدل تمام
هضم کند در بول و رسوب باشد مگر در بول مردم فربه و کم ریاضت و چون رسوب نشان پختگی و قوت طبیعت است
اعتماد بر پختگی ماده رسوب توان کرد در بول مردم فربه و کم سپید املس محمود باشد جمله اما آن معنی رسوب
میل سوی بن قاروره دارد و تعلیق از قاروره و رسوب دارد و هفت حال ملاحظه باید اول پختگی و ناهمواری
دوم حال کمی و بسیاری سوم حال رقیق و غلیظی چهارم حال رنگ آن پنجم قرار آن در قاروره ششم [illegible]
پدید آید در آن هفتم آمیختگی آن با آب و جدا گشتن از آب فرق میان رسوب نیک و بد آنست که رسوب نیک در
ته قاروره باشد و سپید و هموار در روی آن رقیق تر و اگر بجنباند باز بجای آید و رسوب خام غلیظ باشد و اگر بجنباند
پاره پاره شود پس اعتماد بر همواری قوام رسوب باید کرد و بسیار دیده اند که رسوب سپید بوده و در روی آن [illegible]
و قوام آن هموار بوده بیمار هلاک شده و رسوب ناخوش رنگ بول باشد و آنچه همرنگ باشد سرخ بهتر پس زرد [illegible]
و قوام رسوب آنچه ناهموار تر و اجزاء آن پراگنده تر بهتر و رسوب نامطبوع [illegible] مخاطی خراطی سویقی
گرسنگی لحمی سمی رمادی ریمی [illegible] اما لحمی همچون پاره جگر گداخته باشد اما مخاطی غلیظ و سپید و قوام آن [illegible]
قوام رسوب پخته باشد نشان سردی مزاج و بسیاری رطوبت غلیظ بود در تن و مجاری بول نشان بحران [illegible]
دا و جاع [illegible] نشان [illegible] علت آن [illegible] ریم باشد علامت کشاده شدن [illegible] گردد و مجاری بول باشد فرق میان
ریم و رطوبت خام آنست که ریم [illegible] گنده باشد و اگر بجنباند پراگنده شود و از هم بگسلد و اگر با آب آمیخته شود در رنگ آب سپید گردد
مثل شیر و سرخ از گرده باشد و سبب آن [illegible] گرده باشد اما خراطی سرخ سپید [illegible] باشد بحالی که [illegible] خراطی است [illegible]
سپید نشان جرب مثانه باشد اما [illegible] گرده [illegible] آید [illegible] همچون [illegible] پاره ها [illegible]

آن سردی رسیده وگاهی سیاهی اما سوی تیره گراید حالی بود و نشان سوختن خون باشد یا گدازش گوشت
اگر گداخته شود و در آب بول دلیل تب حرارت خشک شود و چون سوختن یعنی سیاه بجوش او ارزقی بود رسوب تیره باشد گاهی سرخ
وده بود و گوشت باشد و همی نشان گمی ارزش سیاه باشد و گاه خیلی آید رد باشد اگر بسیار بود و در آرد اما اگر حلا شود از گرده آمده
و شعری یعنی سرخ و تولد آن از رطوبتی باشد کرده ریگ ریگ خشک علیظ گردد و شکل موی گیرند و جالینوس میگوید از این ...
آن بیست رسوب الی علامت سنگ در کیسه باشد در گرده و مثانه اگر از گرده باشد سرخ بود و اگر از مثانه باشد سپید بود
مادی نشان علم علیه است که در عضو مانده موی رسوب هرگاه مرگ چون نشان صحی جگر باشد و اگر آمیخته باشد گاهی
بود و گاهی کمتر علامت ریش گرده باشد و اگر در بول مطول با ربها چون بسته آید یه سپید رمد ان باشد و رسوب مثل چیز لیف
مسره بود و بیشتر از وقات رحوردن چیز و چیزی باشد آن شد **فصل چهاردهم** در بیان بدی و بسیاری سوب و بول بسیار رنگ
رسوب بسیار باشد در رنگ آنکه بسیاری رسوب دلیل صحیح علامت زائل شدن علت بود و اگر رسوب یک بسیار تر از آن دیگر
مدان نجس لا چون با مدتشان مثل بسیار بود و در تن نشان احتیاج باستفراغ **فصل پانزدهم** در بیان آنکه رنگ سوب دلالت دارد
سیاه و سرخی حال بیمار دلالت کند یا بر افراط حرارت بود یا با بود دشمن حرارت غریزی با افراط برودت و رسوب سرخ دلالت کند
گون نشان سردی مزاج بود و رسوب سرخ علامت غلبه خون بحمره و صافی ده و زردی رحمی باشد نشان سلامت باشد و رسوب
نشان سیم **فصل شانزدهم** در بیان خام رسوب دلالت رسوب رحمه با ما یاد کرده باشد خاصه در باب فرق میان سوب
یک در رسوب هر چند هموارتر قوام او معتدل تر و املس بود و بهتر باشد رسوب بدانکست که ناهموار و پراکنده و نامعتدل بود
فصل هفدهم در بیان پیدا آمدن سوب هرگاه روز چهارم غمامه و سرخ پدید آید در هفتم بحران شود و اگر پس پدید
آید در چهاردهم بحران بود بایست دیگر و اگر روز چهلم رسوب سرخ پدید آید نشان بود که بحران نخواهد بود و بیماری بتحلیل
خواهد شد و اگر روز ششم رسوب پدید آید روز هشتم بحران کند و اگر غمامه با رسوب متعلق شد و اول بیماری پدید آید بیماری
بماند نشان بحران چراحی باشد **فصل هیجدهم** در بیان بوی بول تیره و گنده در بیماری و در شمال نشان افراط حرارت
بود و در تنی بوی ان نشان ستولی شدن حرارت باشد بر اخلاط سرد و عفونت گرفتن اخلاط بول با گردن بول بیمار علامت
سردی مزاج و خامی ماده بود ترش ریاری دلیل حرارت و غلبه سودا بود و بول سپید و رقیق و گنده در تب علامت خلط
عفن بود و نشان خامی و عفونت و بدحالی و هرگاه در تب حاده بول گنده بود و ناگاه و بوی نگذارد و در تب بر حال خویش
باشد نشان سقوط قوت و عاجزی طبیعت و بیمار با مرگ کار باشد **فصل نوزدهم** در بیان کف بول این علت و سبب
لی رونیش تر در همه حال از بول مردان باشد جهت آنکه فضول زنان بیشتر است یکی حرکت بیشتر بود و سرخی در زردی
بول ایشان کم باشد و بول مردان هرگاه کف باشد تیره تر شود و تیرگی میل بسوی بالا دارد و بول زنان تیره شود و اگر تیره شود
میل بسوی زیر دارد و بول ایستاده ماندن صافی بود و در سر بول حالی باشد و بیشتر به رنگ نخود و آب یا کچه بود و در زردی

آن از روغن بود و در پایان آب ثفل رقیق می‌نماید و در اول آبستنی رقیق ظاهرتر باشد و در آخر سرخی زند
و اگر سحابه تیره شود و در اول گفته‌اند تیره نشود و هرگاه بر سر آب غمامه باشد که همه روی آب پوشد پسر خواهد
بود و اگر بر یک جا باشد دختر خواهد بود و اگر غمامه شاره دانه بود آبستن باشد و علامت ماده گفته‌اند بول آبستن در ابتدا
تا سه ماه به رقیق و صافی باشد پس از آن رقیق و تیرگی شود و بر سر بول کفک آید که مانند پنبه تیره چرب دارد و هیچ ریاه تا پنجاه
بسری گراید و اندک تیره شود و گاه تیرگی بسیار گردد و بچه بجنبد و اگر تیرگی اندک باشد و در بن شیشه نشیند علامت بود و اگر تیرگی
در بن شیشه باشد علامت ماده باشد و بچه را بجنبند **فصل بستم** در بیان تیره یا بهار گذشته بول حمی یوم از بول تندرستی
دور باشد مگر حمی یوم که سبب آن غذا گرم باشد بسبب پارهٔ تیرگی دارد و اگر تیرگی در میان شیشه باشد حمی یوم
عفنی گردد و اگر زرد بود عسکر گردد و اگر سرخ باشد زود مطبقه گردد و اگر سفید باشد دلمی گردد و بول تب صفراوی زرد باشد
و قوام در میان شیشه باشد و این دلیل خیر بود و اگر بول تب مطبقه سرخ و غلیظ و تیره باشد بیماری سخت‌تر گردد و اگر تیره باشد
و سرخ باشد بیماری دراز باشد و بول تب بلغمی غلیظ و تیره باشد و مدت آن دراز باشد و اگر رنگ آن زرد باشد و یک‌درد
اگر بول تب ربع صافی و رقیق بود و مدت آن دراز باشد و سرخی زند زود بگذرد و اول رقیق صافی و زرد و مانند سرخ در روی آن
خیر باشد بول تیزاب و سیاهی ماند و گاه هم رنگ آب دلو خداوند سیر ریستر سیاه و تیره باشد بول زرد جگر سرخ و غلیظ و تیره
بود بول زرد سر سفید بود و اندک سرخی زند بول خداوند سر قیر زرد در رقیق ... باشد و در روی رسوب سفید بود بول زرد درد رئیسه
و درد مفاصل در بیشتر حال سفید و غلیظ باشد و ثفل آن هم سفید باشد و این جمله آنست که در بیشتر حالها چنین باشد و آنچه
ازین بگذرد علامت و حال در باب گذشته یاد کرده آمده است تمام شد در باب گذشته بول **باب پنجم** در بیان صحت
احوال تندرستی و بیماری از احوال ثفل که از طعام حاصل می‌شود و این هفت فصل است **فصل اول** در بیان بیماری که از
ثفل انسان بیماری برابر دلو لوع است ... قوت عادیه و پا فرود آمدن اخلاط سحات و در پا دستان ضعیفی قوت
غاذیه که ... دلستان فرود آمدن اخلاط سحات و آن است که ثفل با اخلاط
آمیخته باشد اگر بلغم آمیخته بود در معده بلغم بسیار بود و اگر با صفرا بود بسیاری تولد صفرا در جگر باشد و اگر با سودا آمیخته بود
نشان تولد سودا در سپرز و ضعف آن و اگر ثفل مانند چون سیاه باشد علامت سده باشد در رگها و اگر در ثفل چیزی چرب
و لزج باشد از آن نوع که بر روی و دو بماند و نشان گداختن طعام با خلطی تیز باشد که روده را بخیرد و اسهال که ثفل
سه نوع است یکی سده که در راه صفرا افتد دوم تولد کرم در روده سوم ضعف جگر در کشیدن کیلوس ... بباید
باید دانست که ثفل طعام معتدل بود که ... روده اعور و قولون نشان ضعف قوت دافعه باشد در ...
باشد و چند ایام لطیف رود تر هضم شود و چون ... ثفل آن کمتر باشد ... و اگر چون کمتر تولد بود ثفل آن بیشتر باشد
کر سیاه باشد ثفل مداره ... **فصل دوم** در بیان ترشی خشکی ثفل ... الست کر ترشی ... کیلوس ... سده ...

فرود سازد و جهت این سه حال باشد یکی ضعیفی جگر در جذب کیلوس دویمی رگها ماساریقا دوم سده کردن رگها ماساریقا سیوم
یا گواریدن طعام بسبب طعام زیاده خورده باشد تا طبیعت از هضم آن عاجز ماند چنانچه ثفل گردد و تری کیلوس آن فرود آید و هضم
طعام بار خورده آید چنانچه در معده در آید که طعام را هضم دفع کند سوم فرود آمدن تریها از دماغ آمیخته شد با ثفل و این حال
رنگ ثفل معلوم کردن هر گاه ثفل هر رنگ ما باشد لیکن ضعیف جگر و سده و ماساریقا بود و اسباب خشکی ثفل
ریاضت قوی م و از سوم بسیاری عرق حمام حرارت هوا یا کم خوردن طعام
و هر گاه قوام ثفل مختلف بود علامت ناهمواری هضم و ناگواریدن تغییر از طعام باشد بس بهترین ثفلی آن بود که قوام و هموار
آسانی آید و قوام عسل بود در مقدار مانند آنکه بسوز و دو بر ردی باشد بود نوی یا قراقر باد و کرباشد بوقت عادت آید و هموار
قوام ثفل باطبی مزاج باشد و نشان گرم ارش ترش بود و گاهی باشد که صدید گرم از جگر برو ده آید و حیدان رنگ گند تا ما ثفل ما سرد
علامت ثفل بعضی حسک و بعضی نرم باشد فصل سیوم در بیان رنگهای ثفل زردی غالب نشان بسیاری صفرا باشد و
زرد بدون ثفل در آخر بیماری علامت بر داخل صفه بیماری باشد ثفل سرما ریا صاحی باتیره که بسبب آن آنکه طعام باشد
احسا باشد ثفل سفید رنگ لیکن نگواریدن طعام باشد یا نشان سده و مقدمه یرقان ثفل با ریم آمیخته علامت انفجار دبیله باشد و
سیاهی ثفل بد باشد اگر در اول بیماری بود و نشان آتی و حرارتی عظیم باشد در جگر و نشان سوختن اخلاط و عفونت سوداو
مصتا این نوع ثفل بعضی تا شدن طعام در معده بود و در رنگ ثفل سوداوی بچون رنگ حبی سیاه باشد و فرق آنست که
چون سرده باشد و سودا افسرده باشد و در رنگ سودا روشن بود و مقدار افزود و بوی ترش بود در
اروی خوش بود و ثفل سوداوی در آخر مرض حیر بود و ثفل سبز داوی کف بد باشد و نشان خشکی رطوبت باشد فصل چهارم
ثفل متسح و سک ثفل متسع سحون گیلکها باشد و علامت علنها د باد در سرآن باشد و ثفل صدا و مد قولنج بادی حصل باشد فصل
پنجم در بوی ثفل باید دانست که ثفل بسبب آب خوردن خیر بای بد باشد که بوی ثفل را با خوش کند چون طره
ویران ثفل بیا بری جاده عفن باشد در ترش و بوی ترش نشان سردی مزاج و بسیاری طعم ترش باشد فصل ششم
در بیان کف ثفل و قراقر کف ثفل نشان حرارت عظیم باشد که اخلاط را سحو شاد یا علامت باد باشد که با اخلاط
آمیخته گردد و اگر ثفل را جدا ار بیرون آید نشان تولد باد باشد و آواز باریک علامت رطوبت رقیق باشد و اگر قوت دافعه
قوی بود ثفل با وار بیرون آید و در معده زر رده پیرنج تولد کند و معده گرم بخار ها را لطیف کند و او را شکسته و حرارت
فتدل رطوبت را تحلیل کند و بخارها را انگیزاند و باد را تولد کند فصل هفتم در بیان چربی ثفل باید دانست که ثفل چرب
بسبب معتدل خوردن چربها باشد علامت گداختن مدام باشد لیکن ثفل چرب قتال گداختن پیه باشد و اگر ج علامت گداختن
گوشت بدا ... باشد باب یازدهم در بیان ... فصل اول در ...
... که در رگها باریک ... آمیخته گردد ... گرمی آن ...

وچون عرق در ابتدا بسیار آید بیماری دراز گردد و بسیار گردد و بستانه آید واندکی با عرق در ابتدای بیماری آن دلیل عرق از ضعف بود
ابتدای بیماری خواند و آنرا بعضی بحران گردد و مسام بیرون آید آنرا استوان خوانند و بعضی فصل گرانی باشد یا سرد و عرق گردد و از عرق بسیار
بوی آن حاصل آید که در تن او زیاده باشد و اگر فضل غلیظ تر باشد باقی آن را لطیف کند و لطافت آن از مسام بیرون آید و در ظاهر بو
تن با مدد آن شرح باشد و گفته اند که عرق از رجال کند چون هم سحر بدو از رجال فصلها که در ابتدا باشد **فصل دوم**
در بیان بسیاری و اندکی عرق از رطوبت رقیق و گشادگی مسام و قوت دافعه و ضعف ماسکه عرق بسیار شود و سود مند باشد
یا رجه تندرستی وجه بیماری بحیه در روز بحران شود و بیمار سبک تر شود و عرق بسیار در تن تندرستی بی سبب اثبات آن باشد که طعام بیش
از آن خورد که قوت نماید و اگر از بسیاری خوردن بود با ستفراغ حاجت بود و بسیاری عرق با اسهال و ادرار باشد و عرق اندک
با علامت امتلاء بود و هرگاه عرق در سر و گردن و سینه بود و در باقی اعضا نبود دلیل ضعف قوت حیوانی باشد تا اشتها
ضعف خواهد شد حاصل در بیت جاده و بهر قدر که عرق طبعی سه نوع است یکی آنکه سبب قوت دافعه باشد چون عرق بحران
دوم آنکه سبب آن حرکت و ریاضت باشد سوم آنکه سبب آن هوا گرم باشد چون تابستان و عرق گرم آید و عرق نا طبعی سه گو
است یکی آنکه سبب گداز تن از ابتدا بیمار باشد دوم آنکه سبب ضعف قوت ماسکه بود سوم سبب ریاضت با افراط چهارم سبب
آنکه در گرما به با افراط باشد پنجم آنکه سبب ضعف مرض باشد و در روز بحران و عرق این عرق نا طبعی خواهد از هر آن
گویند که رطوبتها طبعی زوال حرج شود و بسیاری عرق در یک عضو علامت ماده بسیار بود در آن عضو **فصل سوم** در لو
ورنگ و طعم و بیان عرق باید دانست که عرق سپید و ترش علامت رطوبت باشد و عرق زرد و تلخ و بیر لستان علامت
صفرا بود و عرق رنگ سرخ لستان علامت سودا باشد و گاهی عرق خونی رنگ آید باشد و عرق بدبو از گندگی لستان عفونت اخلاط
باشد **فصل چهارم** در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد بیمار جاده باشد و در تبهای حاده بد باشد در تبهای آهسته بدان تر
بد باشد و تب حاده قوت را زود ضعیف کند و عرق گرم در همه تبها و بیماریها امید وار تر باشد **فصل پنجم** در عرق رقیق و
لزج عرق رقیق لستان رقتی ماده باشد و عرق لزج علامت غلیظی ضعیفی و دشواری و درازی بیماریها باشد با سوط
دوازدهم در بیان احوال نفث و آن پنج فصل است **فصل اول** در بسیاری و اندکی نفث رطوبت بحیه از آنکه برآید
که در برله و علت ذات الجنب و ذات الریه بسر در برآید و آنچه خام بود لصاق گویند اما بدید آمدن نفث خام قولی و تحر
طبیعت باشد و نفث اندک علامت آغاز نضج بود و نفث باعتدال لستان آن بود که بیشتر از ماده بحیه نضج شده و
نفث بسیار اگر بسیاری بسر در برآید لستان پختگی باشد و بیماران راحت یابند و اگر مریض راحت نیابد علامت
بسیاری ماده باشد و دلیل آنکه هر وقتی برله تازه میگردد **فصل دوم** در بیان رنگ او نفث سپید از خامی
باشد یا از ماده بلغم و فرق آنست که خام بدشواری برآید و بلغم بآسانی برآید و زرد و ی نفث نشان برله
صفرا باشد و سرخی و تیرگی و سوختگی علامت باطل شدن حرارت غریزی بود و سیاهی و کبود ---

لسان سوختگی و لعاب سرخ علامت غلبهٔ خون باشد سیاهی ترقیدن گی ندا التهابی مردم زردی آلودگی سپیدی لسان
لسان بیاری بلغم باشد **فصل سوم** دربیان بوی دهن و طعم لعاب شیرین آمدن از علت خون و طعم طبیعی بود و فرق میان دور
بود لعاب بی طعم لسان طعم معتدل باشد لعاب شور دلیل طعم گرم شده بود یا بجهت شور درگشته و تیز شور لسان
سوختگی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت ضعیف باشد تفه مدبوی یا خوش سه که لسان صحت بود **فصل**
چهارم دربیان شکل و قوام لعاب اگر لعاب رقیق بود و لسان خالی از آماس باشد و غلیظ و علامت خامی و ترکیب حشل
لسان حکی بود لعاب گرد لسان آنست که مادهٔ غلیظ در قصبهٔ شش است و حرارتی عظیم آرد و رقت برآمدن گردیدی ارد تنزا
گشته که لعاب صافی از کسیکه او درا تب محرق و لسان دل حال باشد بنیکو بود که بسیار دیدیم که بیماران کسی که دل یا رگ و اگر یا و غیر
بالعکس دیده باشد و علامت اخلاط نامسعد باشد **فصل پنجم** دربیان دمی دلیری و حد نزاع رمح استانی لعاب رودی و
آسانی لعاب لسان سلامت و قوت طبیعت بود و دلیری و دشواری علامت خامی و ضعف قوت و عجز طبیعت باشد
باب سیزدهم دربیان متعلقات احوال که در تن پیدا آید و هر یک سبب حال دیگر شود و این باب مرتب بر چهار فصل است **فصل اول**
در شناخت اجناس سبب یا انواع آن سبب حالی بود که طبیعت اول آن را خواهید و تدبیر آن کردن کند تا آنچه هر یک
تولد کرده باشد زائل گردد و این سبب را اطبا اسباب سته گویند و دگر گردد و شد و اسباب است اول اسباب گویند
آن مستولی هست را اخلاط دوم را اسباب واصله گویند و این بی رگهای تولد شده و تباه شدن اخلاط گردد یا عفونت یا
و عفونت و دانی و سوم را اسباب بادیه گویند و آن پستی را آفتاب یا حرکتی قوی کردن یا چیز گرم مثل فلفل و سیر خوردن فی الجمله سبب
ادرار چون تب سر آید و آن تب آید و آن را افتار گویند و هر چه با بدان بود اسباب دیگر گویند و طبیب باید که اسباب
اصل مرض را راست را جوید تا آنچه سبب عرض شده اول را دفع نماید چون تیل خوردن تولد کرده را ایون خوردن لعاب
سردی یا و بعضی باشد که عرض سبب گردد چون شمس رای سرد و بسته شدن مسام و چون خوردن سقمونیا گرم است
صفرا سبب سکون حرارت گردد و عرض **فصل دوم** دربیان سببها که تن را گرم کند یا زیاده آن دو سبب تن را گرم کند
طبعی یک سبب زده و گرم کند بالطبع آنچه گرم طبعی کند اول طعام و شراب معتدل مزاج و مقدار دوم حرکت و ریاضت معتدل
سوم ضماد یا دلاک معتدل و چهارم گرما ستن سوم بیرون کردن چهارم گرمابه معتدل ششم حرارت بیداری معتدل هفتم و هشتم
ما معتدل هفتم شادی معتدل نهم بالیدن اعتدال هم داروی معتدل هم مسافت و دشیستن جبا که بلید سبب گرم کند یا طبعی
عفونت است که مزاج نگرداند و تحقیق آنکه تحلیل حرج کند یا تحلیل را غلیظ کند و لسوز آید و این را عفونت احتراق گویند
کردن بالمثل آن بود که حرارت تیزی در رطوبت اثر کند و آن را از اعتدال بیرون برد **فصل سوم** دربیان سبب یا آنکه تن
سرد کند سبب تن را سرد کند بسیار دیا مرده که اول حرکت و ریاضت افراط دوم حرکت در ریاضت با کردن سوم بسیار
خوردن طعام و شراب هضم باشد و سلوت تولد کند چهارم غدا را یا معتق هم طعام و شراب و داروی سرد بکار داشتن

ششم هوای گرم در رعایت و ضمادها و گرم غسل با آب گرم تحلیل کند و هفتم غسل با آب قابض که مسام را ببندد و هشتم ضمادهای
سرد در محل [illegible] قوت نهم استفراغ امعا به افراط و بسیاری جماع از آن جمله است دهم سده از بهر آنکه گرد حرارت غریزی
بسته شود و امداد غذا حرارت نیابد سرد شود یازدهم شادی بزرگ و دوازدهم اندوه عظیم سیزدهم لذت عظیم چون جماع و مانند
آن چهاردهم [illegible] که سردی آرد چون حدوث گرما که حرارت را تحلیل دهد پانزدهم بسیاری [illegible] **فصل چهارم**
در سبب های که آوردن تری حاصل شود سبب تری یازده نوع است اول آسودگی و ریاضت ناکردن موجب آن است که
[illegible] رطوبت خام تولد کند دوم بسیاری خواب سوم بازایستادن استفراغ که عادت بود چهارم استفراغ
صفرا که به افراط باشد پنجم بسیاری غذا و بسیاری مستی ششم بسیاری خوردن شیر و حبوبات و میوه تر هفتم گرمابه بعد از طعام هشتم هوا
سرد و مسکن ساحلی نهم هوای معتدل از بهر آنکه رطوبت را در حرکت آرد و تحلیل ندهد دهم نشستن در آبها [illegible] هنگام اعتدال هوا
یازدهم شادی معتدل که حرارت را انبساط دهد و تحلیل ندهد **فصل پنجم** در بیان سبب های خشکی آرد و آن نه است حرکت در ریاضت
به افراط استفراغ به افراط مجامعت [illegible] غذاهای خشک ششم به افراط اندیشه بسیار و سرما [illegible]
رسد و غسل کردن با آب قابض که [illegible] بسته گردد و ضمادهای گرم تحلیل کننده و گرمابه که در او بسیار [illegible]
بسیار آوردن **فصل ششم** در بیان اسباب [illegible] هفت چیز است تولد سنگ در مجری بول و چون بر سر جراحت بسته شدن
ملتحم شدن [illegible] جراحت و گوشت فرو [illegible] شدن و [illegible] در معده پیدا آمدن آماس که معده را تنگ کند و داروی قابض ضماد
کردن و عصاره [illegible] مسام را ببندد و غذای [illegible] خوردن مثل نان [illegible] و حلوا که از نشاسته بود و هریسه
[illegible] و مانند آن خاصه که بعد از این غذاها گرمابه رسد **فصل هفتم** در بیان گشاده شدن مسام و سده گشاده شدن
مسام سه نوع است اول داروها که گشاید بکار داشتن دوم داروها که رگها اندامها نرم کند سوم [illegible] بیرون
کشیدن [illegible] **فصل هشتم** در اسباب نرم کننده اسباب نرمی سه است یکی بکار داشتن چیزهای نرم
[illegible] چون لعابها [illegible] و مانند آن دوم چیزهای نرم [illegible] سوم [illegible]
[illegible] **فصل نهم** در سبب [illegible] درشتی سبب درشتی پنج نوع است اول داروهای قابض مثل بلیله و [illegible]
دوم غذاهای تیز چون [illegible] سرکه [illegible] سوم هوای سرد چهارم دود و گرد پنجم غذاهای درشت [illegible]
فصل دهم در اسباب تخمه و امتلا و آن پنج است یکی بسیار خوردن طعام و شراب و طعام [illegible] که قوت ها
از هضم آن عاجز آید از آن سبب تخمه و امتلا حاصل آید دوم گرمابه که طعام با اندامها کشیده شود و امتلا تولد کند سوم
استفراغ و جماع بر ناشتا و ریاضت و مانند آن چهارم طعام بی ترتیب خوردن پنجم ضعیفی قوت هاضمه و دافعه **فصل یازدهم**
در ضعیفی اندامها و اسباب آن بدان که [illegible] اندامهای [illegible] قوت مطلق [illegible]
[illegible]

نهاده در اعضای ایشان امرکیبان نهاده است وحل مداواها یا علی و قوت آن حاصل میگردد وحاصل قو
عصب با هیچون حال جامه که از بسیاری شستن سست گردد و این سستی را تحلیل گویند ضعیف خلق است آنها
اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد دوم آنکه در آفرینش گوهر باریک باشد سوم آنکه روح ضعیف گردد چهارم آنکه قوت
در عضوی که رحی باشد از امراض ترکیب ... مزاج سرد حس عضو را باطل کند و سوی مزاج گرم عضو و روح را
سوی مزاج سعد را دراه تو بهالست سوی مزاج تر ابهارا رم کند و هرگاه سوی مزاج تر با ماده باشد
استرخا باعث آن چون ... ماخوش بخارات ... بخار زهرناک که در عضو آید
ضعیف و درد معده و ضعیفی معده ضعیفی آن سبب ضعیفی همه تن باشد و کشادن آب فرد استسقا و چون بسیار گره
کردن سکاهت دماید رگ ... بسیار گرفتن از اسباب ضعف است فصل دوازدهم در بیان سبب درد و
آگاه بودن عضوی است گشتن حالی طبعی درد و اسباب درد دو نوع است یکی آنکه مزاج عضو گردد و یکبار
مزاج عضو گویند دوم تفرق اتصال و هرگاه و این مزاج گردد مزاجی چنان پدید آید این آگاهی درد باشد
مزاج دو نوع است یکی مختلف دوم متفق از هر دو گویند حس از پدید آمدن آن آگاهی ندارد
این است که هر او مدتی ... از حرارت تب ... آگاهی یا درد حرارت که بیشتر از تب نخست است و فرق است که در
مکس شود حرارت عارضی پدید آید چون تب بر طرف شود و مزاج عریب باطل گردد مزاج اصلی بحال خود باز آید
حس الم سوء مزاج مختلف است و سوء مزاج گرم سرد سبب الم است و سوء مزاج تر سبب الم نیست و
مزاج خشک هم سبب الم بود و جالینوس گفته که حس الم از مزاج سرد و گرم سبب تفرق اتصال بود از آنکه گرمی باعث
تحلیل و جب تفرق و سردی و اجزای اندامها هم آرد و اجزا هم نزدیک شود و بضرورت از جزوی
دوری تفرق اتصال بود و دلیل آن است که گویند که سبب حس الم سوء مزاج است یا تفرق اتصال فصل
در بیان انواع و اسباب یک لمها باید الست که الم گاهی است از حال ما موافق و بیسوت اگاهی بود از حال موافق
الم پاره نوع است یکی حارش است و سبب آن خلط شور یا تیز باشد دوم المی است که گوئی چیزی در تنت بدان میرسد
سبب خلطی تیز باشد چیزی عریب مثل ریگ ... سوم المی است حلدره و آنرا ماحس گویند و سبب آن سبب
تفرق اتصال که عصا عضو را هم باشد چهارم المی بود که موضع را ... درد ضاغط گویند و سبب آن خلط بسیار و
بسیار که جایگاه ... تنگ کند پنجم المی را گویند که آن عضو اجزا آنرا ... گویند و سبب آن ... بود که عضو
هم بکشد ششم الست که اجزا او ... از هم باز شود و تشنج گویند و سبب آن ... ده باشد در میان گوشت و عضله
و عضله هم ضیعی پدید آید در موضع و سبب آن ده باشد در گوشت و عضله و عضله ... رسیده ششم المی ...
می کشد که عضو را می کشد و آنرا ... گویند و سبب آن ماده باشد در گوشت و عضله و عصب ... رسیده هفتم المی بود که عضو را

قوی سوراخ میکند و تا آن گویند و این الم در علت قولنج یافت شود و سبب آن مادهٔ غلیظ باشد در روده قولون
و نهم المی بود که گوئی بجوال دوز سوراخ میکند یا نوهم آنست که مزاج عضو سرد شده باشد که بمعدهٔ روح حساس که
بدان عضو آید بسته شود و دوازدهم ضربان گویند سبب آن آماس بود گرم یا سرد و سیزدهم المی باشد که آنرا ثقیل گویند و سبب
آن آماس بود در عضوی که آنرا حس نباشد مثل شش و جگر و گرده و سپرز تا بجهت آماس کشیده شود و چهاردهم انواع …
و اعیاء گویند و سبب آن مثل همه تن باشد و ابتدای بیماریها گیرد و نوع یازدهم المی که سوزاننده است و مزاج گویند سبب
آن خلطی باشد گرم یا تیز در آن عضو **فصل چهاردهم** در سببها که اندامها از جای خویش بیرون آید و این چهار نوع
است یکی گسسته شدن رباط و بجهت ضعف سقوط و اسپی و مانند آن و دوم رطوبت لزج سوم مادهٔ غلیظ در مفصل یا
در اصحاب المفصل بیرون آید و افتاده و چنانکه در نقرس چهارم ماده که گوهر عصب و رباط را تباه کند چنانکه در
علت جذام **فصل پانزدهم** در بیان سبب آماس و این هفت نوع است اول آنکه گوهر قبول اخلاط کند چون
اسفنج و بخار خالص که نام بیرون آرد و بخار و حالی که مادهٔ قوی است دوم آنکه گوهر عضو متخلخل باشد و فضلها در وی آید
چون گوشت نرم پس گوشت ران و بغل سوم آنکه عضوی کوچک بود در وی مادهٔ بسیار آید و موجب آماس گردد
چهارم آنکه عضو ضعیف باشد بذات خویش یا بسبب آفت ضعیف شده باشد پنجم آنکه بسبب درد و الم از رئیس بر عضو رسد
ماده روی بدان آرد و موجب آماس گردد ششم آنکه عضوی باشد که از ریاضت نصیب کمتر یابد و تحلیل نیابد آماس بود هفتم
آنکه مزاج عضو گرم بود گرمی ماده را بسوی خویش کشد **فصل شانزدهم** در بیان آنکه بعضی چیزها که در اندرون
تن اثر کند و بعضی در بیرون اثر کند هر چه بخورد و ملاقات بر پوست اثر کند و بسوزد و اگر بخورند اندرون اثر کند چیزی باشد
گزنده و سیر و طبیعت آن قوتی باشد قوی بدان قوت اجزا در مسام اثر شود و آنرا بسوزد و چیزها دیگر است که بخوردن اثر
کند و بیرون هیچ اثر نکند با آنکه از بیرون اثر که چیزهای تیز است چون سیر و پیاز و دیگر آنکه مردم از این نوع چیزها مانند
و گوشت و سیر خوردن و اندرون مردم آمیخته و سرد و سسته رسد و اثر او پدید آید اما آنکه از بیرون اثر کند و بخوردن اثر
نکند چون اسفیداج و مانند آن اجزا آنرا قوت نیست که در مسام بگذرد و بمعده و روح برسد بر جان خویش بماند و اثر
او پیدا نیاید **باب چهاردهم** در بیان احوال اوقات مردان این شش فصل است **فصل اول** در سبب لذت
جماع و سبب بیرون جستن آب مردم هر عضوی که با عضو گرم بساید و با گرم نرم باشد از سودن آن لذت یافته شود
چنانکه دست و پای گرم نرم بمالد و سینه بر سینه و گرم کند از آن لذت یابد و نصیب عضوی عصبها است و حس او
قوی از سودن بازهم لذت بسیار یافته شود اما سبب بیرون جستن آب آنست که بسبب حرکت جماع حرارت تحلیل
و آب و قضیب را برانگیزانیده و بهر دو بار شود و سبب بیرون جهانیدن آن باشد **فصل دوم** در بیان باز ایستادن
حیض در مدت آبستنی و سبب باز ایستادن حیض در مدت آبستنی آنست که آنچه حیض خواهد آمد از جهت پرورش

نگاه دارد و هر آنکه سده بسیار باشد که حس ایشان قوت ندارد و هر طعام ایشان طریق پاک …
هر گاه آبستن بود و از پاک شدن فرزند میسر نباشد درست و حس قوی و آفت آنکه مرگ آن اکثر رسد و بدر دیر …
فرزند بعد از آکیده باشد و هر گاه فرزند در رحم بمیرد اگر در رحم هیچ باشد و تمام باشد حرکت طلب از حرکت کند
پیوندهای که رحم پیوسته است گسسته شود و جنین … گسسته شود زیاده تواند بود و از بیرون آمدن جنین عاجز
سبب زادن این است **فصل سوم** در سبب آنکه بچه هفت ماهه زاید تندرست باشد و هشت ماهه زاید و آنچه هشت ماهه زاید بمیرد
و … گفته اند جنین چهل روز جنین گردد و یکه گوشت شکم باشد پس گوید بچه در دو جنین گردد در … تحرک در باشد و آنچه دیر جنبش
در چهل و چهار روز جنین گردد و بعد از و در حرکت به وقت مدت که در دوی جنین گردد مضاعف شود جنبیدن آغاز کند هر گاه
سه بار گردد وقت زادن بود بدین آنچه در مدت مضاعف … در حساب هفت ماه زاید و آنچه در مدت دو در روز جنین تمام
آمد در حساب کم و بیش بسیار افتد تحقیق آن در کتاب … قانون مذکور است **فصل چهارم** در سبب افتادن دندان
در هفت سالگی ماده دندان … و … در جوهر دندانها و خلل باشد هر قوی تر شود و … قوی حاجت آید دندان
دندان … هر که … و شکستن غذاهای غلیظ و … دندان … ماده دندان قوی تر آرد پس از
و همچنین بعضی مردمان را دندان … رنگی بر آید و آنچه بعضی مردان دندانهای افتاده باز بر آمده تواند بود **فصل پنجم** در بیان …
موی و زردی در … موی از بخار و دخانی روید و هیئت بخار باز از مسام بیرون شود و آنچه لطیف بود و … و آنچه
کثیف باشد در مسام بماند موی گردد در حال کودکی چون بخار دخانی کمتر بود موی زردی بروید و چون از کودکی درگذرد
… برآید و در پیری از بهر آنکه بخار دخانی کثیف و رطوبت غلیظ است موی بروید و آنچه بخار … انگشتان بیرون کند …
است **فصل ششم** در مرگ طبیعی و مرگ … معلوم باد که سبب زندگانی حرارت غریزی است که در دل بود و از دل به همه
میرسد چنانکه در خانه آتش باشد از آن آتش در هوای آن خانه بر افکنده می شود و همه خانه گرم می گردد و اصل حرارت غریزی
قوت حیوانی است و شرح آن یاد کرده شد در روح … که ادراک محسوسات و حرکت اختیاری باشد و
مرگ باطل شدن قوت حیوانی و حرارت غریزی بود باطل شدن ادراک و حرکت بدان سبب … و ترکیب تن حیوانی بر سبیل
پایدار نیست و ماده … شود همه انواع سوء مزاج که بر عضوی غالب گردد فعل آن عضو باطل کند مثل سردی که
از هوا بر دل غالب گردد و حیوان هلاک می کند سوء مزاج گرم مفرط روح را ضعیف کند و سوء مزاج هوا مزاج
خشک … سوء مزاج تر مفرط طبع سرد است و آنچه از جهت ترکیب ماده تمامی است که
از تحلیل نگاه نتوان داشت و آنچه تحلیل پذیرد و باز نتوان در بدن … ضرورت ماده او منقطع گردد و پایدار نماند
حیوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد و بعد از جوانی عمر گرمی نقصان گیرد تا چون بکهولت رسد گرمی و تری بسیار نقصان
گرفته باشد و زردی در نقصان دارد تا هیچ نماند و اسباب نقصان بسیار است پاره بخار که … تحلیل پذیرد

سرد و باره حرارت اصلی خرج می کند چنانکه فروغ چراغ روغن را دیگر باره پاشاند یا چون شادی عظیم و ناگاه آن
حریح شود از غذا ابدال آن بجای نیاید و در پیری هم کمتر باشد سردی و تری بسیار و حرارت اندک و این هردو
تدریج حرارت همی میرد و بدین سبب تن حیوان همیشه بیمار باشد و اندوه ناک باشد طبیبان این امر طبعی گویند اما مرگ
مفاجات پیر دو سبب روح باشد از دل یکبار چنانچه در شادی مفرط و سرمای قوی یا در غم و مرگ و ناگاه افتد یا شود
تجویف دل از چون سده ها و رگها خالی گردد و روح و حرارت غریزی را جای دم بد نماند و روح بیرون گریزد و
حرارت فرو میرد و تجویف دل و سده ها و روح همه ممتلی گردد و خناق قلبی تولد کند و مردم مفاجات میرد و ملمس گرم
باشد ملمس حائل بسیار که سکته است و مرده باشد این حال کسی را افتد که پیوسته شراب خورد و گوشت بسیار و وقت
مستی بیشتر واقع شود خاصه که فصد و استفراغ ها کرده باشد **باب نوزدهم** در بیان شناختن احوال نبض و نشان
سلامت نبض نشانهای بد و نا امیدی و آنچه از دوات بیمار جوید و در حالها که در این بیمار از حیرت نشان بد و از بیماری
دیگر زایل شود و این یازده فصل است **فصل اول** در بیان آنکه طب جنس و نوع و فصل خاصه و عرض چگونه باید حقیقت در
بیماری که کدام نوع است و کدام بیمار است واقف گردد طریق آنست که جنس بگیرد و گوید بیمار است و علاج بیماری ما
نیست نوع که در زیر جنس باشد بجوید و هر یک را فصل بشکند چنانکه انواع بیماری بسیار است آماس و درد و تپ و اسهال و قولنج
و مانند آن مثلا گوید این بیماری تپ است و تپ انواع است حمی یوم و تپ دق و تپ عفونت اخلاط باشد پس تپ عفونی انواع است
و فصل هر یک سبب آن دو این تپ عفونت و تپ لازمه است و دیگر حالت شطر الغب است و فصل بجوید تا خاصه بیماری پدید آرد مثلا
گوید این بیماری غب خالصه است و از عفونت صفرا است تا بدین طریق بیماری متشخص گردد و حقیقت آن بداند که این بیماری گرم است
و علاج آن تسکین حرارت و استفراغ صفرا و صحیح باشد که یک نوع را یابد چون تلخی دهان در تپ صفراوی عرض
حالی باشد که تابع بیماری بود چون تکسر و صداع و غیر آن هر گاه طبیب جنس و فصل و نوع و خاصه و عرض بیماری
بدین ترتیب باز جوید و واقف گردد و اگر این طریق عاقل شود ممکن نیست که بر هیچ بیماری وقوف یابد **فصل
دوم** در بیان نضج و آن پخته شدن ماده بیماری بود و نضج دو نوع است یکی حقیقی که قوت مدبره ماده بیماری را
ساخته و دفع طبیب گرداند و بروی غالب شود و دوم نضج یا شوده ماده و بیماری بر قوت مدبره غالب شود و بحران دیدار آید نشان
نضج شده آنکه در دراة البحث بسر رطوبتی پدید آید به قوام معتدل و سپید اندکی بزردی زند و آسان برآید و اگر
نا التمس گدازند بوی نا خوش بد و اگر قوام غلیظ یا رقیق و برنگ سیاه یا سبز یا خوش بوی بود علامت عفونت تباهی باشد
و اگر هیچ برنیاید نشان خامی و عجز قوت و دوری از نضج بود **فصل سوم** در بیان معرفت نضج حقیقی و وقوف در بیمار
بیش از آنکه پدید آید نضج حقیقی باشد و هر وقت نضج پدید آید و بیماری بد نقصان افتد و خطر برخیزد و در علاج کاهلی
رود و نضج نشان سلامت بود و اگر نضج نشود علامت هلاک نیست از بهر آنکه بسیار بیماریهاست که دراز گردد و بتحلیل

در دفع شود و اعتماد بر قوت بود و اگر قوت ضعیف باشد خطر بود و ورم آماس تا زیر سفید بموازی بیاید پخته نشده در
تب سیر باد [illegible] رسوب سپید باشد ماده پیه رگهای پخته شده و دوار نبض صحیح [illegible] از خطر باشد نشان نضج نیافته
با علامت مرگ یکی باشد و [illegible] بیماری نشان نضج یا علامت خطرناکی یکی باشد یا نضج خطر کمتر باشد و طبیب [illegible]
کوشش [illegible] در بطلان **فصل چهارم** در آن که نضج چگونه پدید آید و از آن که کدام عضو چون پدید آید بیماری [illegible]
اثر از نبض جوید و بیماری [illegible] در حال نبض نگاه کند و در مرض جگر در حال بول و در دماغ چون زکام و سرسام [illegible]
[illegible] آید و در مرض چشم از نبض در ثفل و در رسوب نگاه کند [illegible] عضوی بیشتر گمان باشد و اگر [illegible]
باشد آن نضج در بول هم در موضع آماس پدید است و در بیماری جگر و سپرز و معده و روده طبع خشک [illegible]
خشک و زبان درشت و سیاه و در زکام و سرسام نیز خشک بود و در اسهال و استسقاء موضع آن سخت باشد چیزی [illegible]
بالا آید **فصل پنجم** در بیان آن که نضج ناقص و نضج تمام هرگاه که در بیماری سر چون زکام و سرسام رطوبتی غلیظ [illegible]
و مالون گیرد آغاز نضج بود و اگر بر آن بیند نضج ناقص باید و اگر قوام آن معتدل شود نضج تمام باشد و در چشم [illegible]
و کرم نشان خامی و آغاز نضج بود و اگر کمتر شود نضج ناقص [illegible] زایل [illegible] نضج تمام باشد و در [illegible]
[illegible] و آب [illegible] سپید [illegible] در بول نشان سپید [illegible] رقیق تیره شود و در رسوب [illegible]
[illegible] بود و همه آغاز نضج باشد و اگر در رسوب [illegible] در بیماری [illegible] نشان نضج ناقص است و اگر نضج
ناقص بحران هم ناقص باشد [illegible] تیزیهای خشک [illegible]
یاری [illegible] **فصل ششم** در بیان نشانهای سلامت و علامت بیماری علامت سلامت و امید [illegible]
قوت طبیعت و آنچنان باشد که نبض قوی [illegible] حواس و حرکتهای آسان بود و اگر [illegible]
[illegible] باشد و در بستر [illegible] حرارت [illegible] آسایش [illegible] مضطرب نگردد باشد [illegible]
حال باشد و قوت بود [illegible] خلاص یابد [illegible] چنان بود که حواس [illegible] سلامت [illegible] و عقل [illegible]
درست و [illegible] و صداع باشد [illegible] بیماری [illegible] قوت [illegible] بود سوم [illegible] حالت [illegible]
[illegible] یکسان باشد بر موضع دل و معده و احشا [illegible] جای دیگر باشد [illegible] بیرون [illegible]
باشد [illegible] اگر در [illegible] بحران بود [illegible] پیدا آید [illegible] باشد چهارم [illegible]
باید [illegible] و آنچنان باشد [illegible] باشد تغیر رنگ [illegible] اگر [illegible] و [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] آید و اگر [illegible] باشد [illegible] و آنچنان بود [illegible] بحران [illegible]
[illegible] پیدا آید و صداع [illegible] بیماری [illegible] پیدا آید [illegible]
بحران گرمی [illegible] بیرون [illegible] طبیعت [illegible] پیدا آمدن [illegible] سرسام [illegible]

و پدید آمدن دلهٔ لهجه و در ذات الریه و جراحی نزدیک سینه نشان قتال و امیدواری باشد و گاهی جراح ناصور گردد
از بدی ماده و آماس جنبیه و سعال مرض از آن زائل شود و در ذات الشلت وای زایل کرده باشد که حرارت دق در مرض بحران
انتقال بود از مرض قوی بدان علامت بد باشد پنجم از حال نفث و آن چنان باشد که از نفث رقیق و سپید نفثی با قوام منتقل
آمدن گیرد و رنگ آن به زردی مائل و آسان بر آید پختگی ماده باشد و در ذات الجنب نیز سپید و با هموار شود باشد علامت
پختگی بود که خاصه که از پیش آن سخت زائل شده ششم از حال شهوت و هضم باید جست که شهوت غذا پدید آید و آنچه بخورد هضم
شود و در قوت پدید آید هفتم از استفراغ و اسهال چنانکه در بیماری صفراوی گوش گران گردد و علامت بر آمدن ماده
باشد و بر سر دو خشکی طبع و اگر اسهال پدید آمد گرانی گوش زائل گردد و در جسم با اسهال صفرا از طرف گردد و استسقا با
اسهال رطوبت زائل شود هشتم از حال بول جوید و آنچنان بود که اگر بول تیرگی بود در میان آن غمامه باشد معلق و حملهای
آن میل بزیر دارد نشان سلامت و ابتداء نضج اگر در بن قاروره ثفلی سپید و هموار علامت تمامی نضج و آنکه بکوی بول و رسوب
نیک است تب بیماری و احتمال آماس نشان هایی که بود خاصه در بیماری دماغ **فصل هفتم** در بیان علامتها بد که نشان
ناامیدی باشد نشانهای بد بسیار است و بقراط حکیم نشان که بد باشد نهایت در بعض جایهای مهلک و در بعضی قتال و در بعضی
جانها را الموت قریب گویند اگر دو آن بود بد دوم چه را گویند و آنچه دو آن باشد بد سوم و گاهی بدی گردد و سخت نشانهای
دو قی است و نشانهای بد مذکور میکرد اول سحنه گویند و آن چنان است که چشم بدور شود و تنه رود و بینی تیز و گوش سرد و
نرمهٔ گوش باز گردد و پوست پیشانی کشیده و رنگ وی سبز یا زرد یا سیاه و غباری بر روی پدید آید و در دلق و
تاریکی رنگ مانند مرگ نزدیک باشد سبب آنست که روح تحلیل یافته و حرارت غریزی ضعیف شده دوم از حال بر خود بد
و آنچنان بود که قوت ضعیف باشد و بیماری گرم و با صداع علامت بد ظاهر شود بیماری قتال باشد و اگر علامت بد
باشد و درد پیشانی و صداع گرانی بود و بیماری چنان بود و در روز هفتم رعاف کند و اگر رعاف نشود و رطوبتی از گوش
و بینی و جراحی پس از گوش پدید آید بعد از آن است روز رعاف نباشد و اگر صداع پدید آید روز چهارم و هفتم سست شود
و سهم زائل گردد و اگر در ربیع آثار کند در روز چهارم یا هفتم زائل شود سوم از احوال خواب چنانکه از بیماری چیزی به بدن
و سست شود در بیهوشی بخواب آمد و صداع باشد بقراط مهلک گفته نشان ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن قوت حس بود و اگر
بیست روز بی آرد دستان آنکه کس گیرد و یا سبزه از حاشیه چیند که ناگاه از دیوار کنار روی بود و اگر این حال پیوسته گردد و بود
ضعیف باشد مهلک بود و اگر چنانی بیند که قصد او میکند و از آن بترسد از سودا سوخته بود و در دماغ و اگر در بیان تب بیند
کز برف می آرد یا د ریسمان و بهت علامت خلط خام باشد چهارم از هیئات چشم چنانکه اگر چشم قرار نکند سپیدی چشم پدید آید
و عادت و در تندرستی چنین باشد علامت ضعیفی همه ها چشم از دیگری خرد شدن علامت باطل شدن قوت بود سرخی از ماده
بیاری دماغ باشد اشک از چشم از ضعف قوت ماسکه دماغ است بیرون خواستن چشم از بلا بود و اگر چشم گشاده باشد

چنانکه اگر گشت نوبتی نزدیک برده شود قاتل باشد رعشه حرکت لب و بود و اگر بر دید چیزی مثل جامه عنکبوت بیند بر آید
دیوار چشم آید موت نزدیک شد چشم فراخ باز کردن میان کمش قاتل بود ریحان سیاه و سابت ... باشد و سیم بینی
ساین ماف و زرد و صفرا و برقو بعد چشم بسر سفید قدار ... آید اسهال ده روز در شرقی آید کبیا باز تشود
سیم از احوال بینی خویید اگر بینی تیز باشد علامت تشنج باشد بر او بسیار گوید که بوی مشک یا بوی گل تر کرده بوی
در دعن گل او بینی یا هم سرد باشد و اگر بر روی آب ... کشاده شود موت نزدیک بود و اگر گویدار روی عطسه آید عطسه باید
علامت باطل بدن قوت حس باشد هلاک نزدیک بود و اگر بینی باک کند لیمی دی بود ششم از احوال گوش هو بد بر گوش
خشک شدن و بار گمش دی بود در گوش زنت باده قاتل باشد و اگر ریش ظاهر شد ریم کرد داسعد پدید آید در گوش تبیب
ممکن است که ریش کرده ریم آید با چون سست قوت حس بینی از آنکه ریش گرد دو هلاک شود هفتم از احوال لب دلال معلوم باید
چنانکه برهم زدن دلال رسانی که کسی چیزی خورد مدوم بود برهم سوختن دلال و سر بودن روی علامت تشنج کرد
علامت دیوانگی باشد اگر از ریش اگر دیده باید قاتل بود لوحت بر دیدن شانه دهلیز و از افراط حرارت باصره بر
ماده هر ساعت دو لبها را پاک کردن بی آنکه حاجت باشد و بسر شدن دلال رد دی بود هشتم از احوال زبان و
زبان خوید خشکی زبان و ریمان و کمی آب دهان رد دی باشد زبان اگر اول تر گرد دلیس خشک شود و
موت نزدیک سیاه گرد قاتل باشد کشاده ماندن دهان از سقوط قوت بود گنده دهان و موت رسیار
حاده علامت سقوط قوت بود اگر بسیار گنده باشد مهلک بود ترقیدن لب علامت خشکی بود اگر در بیاری حاده بر
زبان تیره سیاه مقدار نخودی بر آید و بسیار چیز با رتیره در وکندنشان آفت که در بیماری سدا تر اب بسیار آید
و در یکی هلاک باشد نهم از تسم معده باید جست چنانچه در بیاری حاده موافق حاصه بعد از اسهال ردی بود و
علامت تشنج فم معده باشد سوزش معده دگری آن دلیل فم معده درتب ردی بود دهم از احوال حلق
و مری خوید در بیاری حاده خناق ردی باشد و کورشدن گردن چیزی بحلق بار عشق مذموم بود آب مدام
بار خلق و بحاسه نمی آید هم مذموم باشد و اگر آماس خناق از اندرون بود و در ظاهر تن و حلق و سینه جراحی قول
کند و لقی بر ریم ریابد و در حناق ساکن شود و علامت بر یکی بود و اگر تغیر ریم آید امیدوار باشد یازدهم از دم
و بیاچنانکه تواتر دم زدن از حرارت عظیم با افراط باشد و در بیماری حاده دم زدن سرد و منقطع علامت آفتی بود و
در عسل دم زدن کنده نشان موت باشد در بیماری حاده در آخر آن اگر دم زدن ضعیف و متواتر شود سمکم
سخ کرد و کال بس رزگ مثل شعر صعدا بر آرد وقت هلاک نزدیک بود دوازدهم از خواب بیداری
خوید خواب روز و بیداری شب مذموم جهت آنکه مخالف طبیعی بود و بیخوابی شب در روز سه ختی دماغ
باشد ردی مذموم بود خود ن بسیار نشان ضعف و جول بیداری شدن ... باشد

علامت بیماری صعب تر علت بود سیزدهم از اسباب تباهی چون پدید آید هر شکلی که عادت تندرستی باشد مذموم بود خاصه اگر بر
پهلو خسپد و پای از او پیوسته افتد در بستر نشیب فرود آید و پای و اطراف برهنه کردن و از هر جانب انداختن نیز
عادت کرمی عظیم باشد در باطن و اگر بیمار دهن بود و دهان باز دارد اگر چه در تندرستی سست شدن عادت او بوده باشد
سلیم تر بود و بیمار از پشت بی اختیار فرو غلتد میان گردم فرو و لاغر از بهر آنکه از سقوط قوت یا از علت امتلا
باشد در احتشام در سکر خفقان هذیان اختلاط عقل یا علامت درد شکم باشد چهاردهم از احوال پوست چون پدید آید چنانکه
اگر رنگ سدروی سیاه بود علامت نیستی رطوبت غریزی باشد دوم زدن سرد و بخار گرم از پوست علامت باطل
شدن حرارت غریزی بود آن بخار گرم از حرارت غریبه می خیزد و ایستادن پانزدهم از پهلوی و عضلهای
شکم چون پدید آید صلابت عضلهای شکم از ضعیفی و خشکی احشا که نگوارید طعام باشد سبب صلابت عضلها
یا تقصیر بود خاصه استطلاق باد بود مذموم باشد شکم بار گرفتن و نهیم بود با استطلاق علامت نزدیکی مرگ باشد
خاصه اگر بستر بود و در رنگ او تیره پدید آید بیرون سرد در پهلو طرح پدید آید و یک جانب برجسته مذموم باشد و اگر
عضله شکم بر آید از جنبیدن باد و پوست شکم خشک باشد علامت آماس احشا بود شانزدهم از احوال
رگها چون رگ در حوالی چشم و پیشانی و ناحیه در حوالی ساعد و سینه گاه و در پا بر دست سپید شود
مذموم بود هفدهم از احوال مقعد چون پدید آید چنانکه از مقعد بیرون آید و سر سفره بازگردد و نی آنکه بیمار را زحیری
بود علامت سقوط قوت بود هیجدهم آنکه اگر قضیب و خصیه هر دو متقلص و متغیر گردانیده باهم سست شوند در
بیماری حاده از دوی صعب یا باطل شدن حرارت غریزی باشد نرم شدن خصیه در بیماری و ایستادن مذموم
باشد احتلام در اول مرض دلیل درازی بود و در آخر رابع باشد بیرون آمدن رحم در تب حاده مذموم بود نوزدهم
در احوال اطراف چون پدید سرد گشتن انگشتان دست و پای آماس احشا و ضعف حرارت غریزی با تقدمه غشا باشد
و مهلک نیز که کبودی اطراف و ناخنهای شان نزدیکی مرگ هست و سبزی و سختی قوی تر اگر با این حال علامت
سکت پدید آید و اطراف سپید و بیمار خلاص یابد و سیاهی پوست و اطراف و زدن سردی شان مرگ است
اگر خشکی کدار سپهای و تب مقدمه موت بود بیستم از احوال و مانند حوش زرد شدن در احشا و تب گرم علامت
آماس یا جراحت با حرارت یا فربود و ساکت کی معلوم مذموم باشد بیست و یکم از احوال آواز
و سخن مریض چون پدید آید یا از اختلاط عقل باشد آواز ضعیف از ضعف قوت بود خاموشی و هیچ سخن ناگفتن
مذموم است با علامت وسواس از سستی عضله یا آفت دماغ باشد و بسیار گفتن از مردم کم سخن از اختلاط
عقل بود و سخن شتاب گفتن از حرارت و آفت دماغ باشد سر مرده و آواز دادن شدن از مرگ نرسید
و سوختن داده باشد و هذیان و حرکت سر و اطراف و دیگر ایذا مهار ساکن و مهلک بود بیست و دوم

از گرسنگی و تشنگی خوید باطل شدن اشتها در بیماری مرض مذموم باشد و در بیماری حاده سلیم بود هرگاه در تبهای
محرقه تشنگی ساکن شود و علامت باطل شدن قوت نطقی و نفسانی بود خاصه اگر زبان وی در ابتدا سیاه شود و بیست و سوم
از حرکت خوید بیمار بیقراری و اختلاط عقل علامت بر آمدن بحران باشد و بسوی … لرزیدن سست و پای دیگر
که بی بحران باشد از سستی و سقوط قوت باشد خشتی بیمار و در کشش آن بحیث از بحران جلد سوخته و اختلاط
عقل بود و در خواستن و نشستن بر ساعت نشان آماس آلت … باشد آنکه حقنه نمی تواند دیدم تواند و در دیگر
ساعت ابدام باز یابد و دهان بر کشیدن که بطلی و تبادر گوید علامت آنکه عضو نشان آنکه طبیعت آن عضو را
دفع می کند است و چهارم از احوال آماسها خوید هرگاه در تب حاده در اطراف و بعض از آن آماس پیدا آید سوم
باشد و آماس پس گوش اگر پخته شود مذموم باشد و اگر پخته شود و مع ذلک … باید بود که گاهی هلاک بود و پنجم تبیره ها و آماسها اگر
باز گردد بود و دیگر باز بیرون آید که امید سلامت باشد و بیست و ششم از تبیرها خوید و اگر در تن بیمار زلیش کم باشد
و رنگ آن سرخ یا سیاه گردد مرگ نزدیک باشد و اگر بر اعضای مریض تبیره به مقدار دانه انگور سیاه دانه پیدا آید
گرد آن سرخ شود در دو روز هلاک گردد و در تب حاد تبیره مقدار کاورس ظاهر شود مذموم باشد تبیره سیاه مقدار نخود
در تب حاده هم باشد که بیمار در روز دوم هلاک شود و اگر بر رگ گردن تبیره چند دانه پیدا آید در روز سیم هلاک
گردد و اگر از تب گرم بر انگشتان آماس سیاه مقدار دانه … در وصف خود رسد روز چهارم هلاک شود اگر با آن ساعت
دگرانی و حسکی طبع بود علت سرسام بیرد و بیست و هفتم از احوال یرقان خوید در تب حاده … از هفتم یرقان شود
مذموم باشد و اگر بعد از یرقان اسهال شد مذموم باشد و اگر کبد پاک … از آن رجوع شد بود و اگر در تن غذا و
اسهال پاک شود یا عرق کند امیدوار باید بود سختی جگر در یرقان مذموم باشد استفراغ را ادا کند بیست و هشتم از
احوال ناقص خوید ناقص اگر معاودت بسیار کند و تنها … صعب بود و قوت قوی باشد مهلک نبود و اگر
قوت بود بس ناقص تب ناقص گشته شود مذموم باشد و اگر اسهال شود علامت آنست که ماده متحرک است و
طبیعت عاجز و اگر یکبار ناقص شود … آن عرق شامل کند و سست شود بیک شد و بیست و نهم از احوال
عرق باید بیست بسیاری عرق از … و علامت بسیاری ماده بود و در آن عضو اگر بیمار بر آن پهلو که تکیه کرد
عرق نکند یا کمتر کند چون بر آن جانب تکیه داد مسام آن گرفته باشد عرق بسیار در خواب بی سستی نشان
آن باشد که غذا زیاده از آن بخورد که طبع از بر دارد و اگر بسیار بخورد حاجت شدی بود یا استفراغ و عرق
سست … بسیاری بار ابتدا بهتر باشد و در اول مرض عرقی علامت خلط عاجزی از هضم باشد قشعریره
بعد از عرق بد است نشان پراگنده شدن خلط باشد و تن عرق سرد در تب حاده باشد و عرق گرم پیر اگر از هم
باشد و بخار سرد گردن بود مذموم باشد و سرد مذموم باشد و علامت غشی و اگر با عرق سرد تب گرم … سرد دیگر …

بود و عرق بسیار کند بدان منقطع نشود و بیماران راحت نیابد از بسیاری ماده ضعف قوت و درازی مرض باشد
است و چهارم نشان بد و نیک از زبان جوید زبان اندک و بسیار در زبان سیاه پراگند که برسبیل ترشح آید
علامت طاعون باشد در دماغ زبان زرد سیر از صفرا سوخته بود و سودا پدید آن بود دماغ را و زبان را
نیک آن باشد که ازمی آید که بیماری در آن حالت است و آنچه ازمی دیگر آید بدان نیکی باشد بحران عاقبت در بیماری حاده
نیک باشد پنجم نشان نیک و بد از ثفل جوید ثفل سیاه و سرد گنده و چون بیماری حاده قاتل باشد ثفل زرد در اول بیماری
از علامات و بد در آخر نیک. بود و اگر از پس ثفل صفرای زحمت نیابد اصلا همه صفرای شده و نشان سقوط شهوت باشد ثفل
زرد که از پس شود کاه و آن تاریک بود زرد و آب جگر باشد و اگر در ثفل چیزی بیند چون پوست ترس مهلک
باشد در همه بیماریها و اگر چیزی بیند چون گوشت پاره در ثفل علامت ریش روده عفونت و ثفل سودادی از پس
بیماری دراز دلیل اسهال کهن هلاک کننده باشد در رنگ مختلف مرار ادرار در بحران خوردن دا رسود
ششم از احوال بول جوید گاه بول گاهی اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز گردد و علامت غلبه ماده و درازی
بیماری باشد سپید و رقیق بول در مرض حاده از محرطبیعت یا علامت بازگشتن ماده از مجری بول اگر بجانب
دماغ برآید سرسام تولد کند اگر بجانب احشا میل کند آماس تولد کند و در اسهال و سرفه لسف خراجی کند
و بول رقیق و سپید و دشوار بیرون آید از ضعف قوت طبیعت باشد و بول سپید و رقیق غلیظ شود و تیره
شود و در آن تیرگی ماند در بیماری حاده علامت تشنج و هلاک باشد و اگر بول سیاه و رقیق باشد و بیمار
طعام آرزو کند نشان مرگ باشد و اگر بول سرخ و رقیق بود علامت نیک باشد بر روی بحران بود و
اگر تا ان بد باشد دلیل زود مرگ باشد بول رنگین که در وی رسوب باشد علامت پختگی و خیر باشد و بسیار
درد یا تک حرارت یا عدا یا یافتن رنگین شود بازگردد بول در تبها و یا درد سر بود و عرق بسیار کند علامت
گدازش باشد تقطیر بول در تبهای آهسته علامت ضعف طبیعت باشد و اگر تب محرقه بود و آفتی در دماغ
باشد سی و دوم نشان نیک و بد از قی جوید که با صفرا و بلغم آمیخته باشد نیک نیست و قی صفراوی
صرف و بلغم صرف بد بود از بهر صفرا علامت مزاج گرم و بلغم علامت سوء مزاج سرد باشد
و هر قی که مخالف رنگ بود و سپید و زرد و بلغم آمیخته و رنگ کشکاب باشد و آنچه معتاد نیست گرانی بود و بدتر
از زنگاری است و سیاه سی و سه ام از احوال نفث دم جوید نفث نیک آن است که بسر و اندک
برآید و خلط صرف نباشد و یا آب دهان آمیخته باشد و اندکی زردی زند برآمدن نفث صرف بی چون سفید
صرف بود و نفث سرخ و زرد و سخت و آنچه ناصر و بسیار و نفث سرد کف ناک سیاه همه بد
باشد و هر چه که در سینه بدان سینه زائل شود بد باشد خاصه سیاه و نفث اندک و برآمدن دشوار از سینه

در علت های بسیار بد باشد علامت ضعف ضعیف و قوت رمانی اده و قتال باشد و در لغت استفاب لغت تا اول
دلیل آماس بود و در آنستادم بردن دلیل ضعیف و قوت لغت ریم در رطوبت صفراوی علامت بحر و طبیعت بود
مرطبه و در ذات الریه در اول چهارم لغت ریم باشد و در چهارم بکشد و اگر علامت نیک باشد ممکن است که تا هفتم
یا بستم مهلت دهد اگر قوت ضعیف بود دهم و یازدهم بکشد علامت ذات الجنب در پیری بد باشد علت ذات
الریه بد باشد تب محرقه رطوبت اصلی را بگدازد و بار ایستادن لغت در علت سل لستان ضعیف قوت و
نزدیکی مرگ باشد و اگر ریم در سینه بماند تشنج السوء و فساد آن بدل باز دهد بکشد و این حکایت بقراط
کرده در مجربات جوزی و چهارم استال بیاریها جویدجا که اگر قراطیس بسر عشق گردد ماده گرم تحلیل و جمع شده
ماده غیر باقی مانده اگر با رعشه احساط عقل پدید آمده اده رعشه از رگها اعصاب را تحلیل کرده و معرفت آن
علاج مار رهد دیگر بیاردور کرد **فصل بیستم** در دلالت های مختلف که ذات بیمار را انواع و احوال بیمار
جوید سر بیماری که مخالف طبع و مزاج بیمار الفصل عمر و سال وصل فصل شد بیماری که بر سیر و علاج صواب در روی
از کند بد باشد و هرگاه بیماری زائل شود مار قوی ترید پدید آید بد باشد و اگر مرض زائل شود در عضو شریف
پدید آید بد بود صداع قوی دیات علامت ماس ماخ بود و اگر علامت ضعیف پدید آید بد باشد و اگر بیماری جوان
ر بیستم رساند کند سرسام یا صداع گرانی سرگوار دقی رنگاری نزدیک موت بود از بهر آنکه صفرا را بسوزد و عقل را
خشک کند پس تا سه روز مهلت دهد یا در حال بکشد ذات الجنب هرگاه ذات الریه گردد علامت بسیاری ماده
بود و اگر ذات الجنب جایگاه علت سیاه گردد مرگ نزدیک بود پیش از روز هفتم در ذات الجنب و ذات الریه اسهال بد
باشد علت سل و اسهال احساط عقل درد سر و موی ریختن و بی طاقتی در این مرض علامت نزدیک آمدن مرگ
بود عرق بسیار لسان کدر پس و تحلیل تریها بود خفقان و غشی بسیاری شمس مقدمه موت ساعات بود و استسقا
یا تپ لس از بیماری حاده بد باشد از بهر آنکه علاج تپ و استسقا راست نیاید و استسقا با اسهال صفراوی
بد است از بهر آنکه بسبب اسهال صفرا استسقا محکم شود و دواء دقی در قولنج بد باشد قولنج از اول دق یا تعذیر بول در
روز هفتم بکشد و اگر تپی دارد و داد را از بول شود امید سلامت باشد نفس دقی احساط هم باشد مهلک بود دلیل
اسهال خلط گوناگون باید یا عرق پراکنده در تیره و در رنگ سرانداخی دیگر باشد علامت خلط بود
اسهال سرد گنده و ماده بد از تپ یا که باشد فساد آن بدل و دماغ رسد و بکشد اختلاج
سرا سیف اضطراب حرکت چشم جامد در تپ بد باشد پدید آمدن خفقان ناگاه در تپ
ناسالک صح مقدمه موت بود سرد شدن ظاهر تن با سوزش باطن و غلبه تشنگی در تپ
بورم کشنده بود بول صفراوی که اول سپید بود و باشد یا کف با آن جوی سیاه از سپید

آید بود و نشان علت حرارت و جوشیدن ماده و سوختن خون باشد **فصل نهم** زبان آنکه علامت کرد علم ۱۱
قوی تر بود و اعتماد بر کدام اندام متغیر باشد دلالت چشم بسیار قوی است و همه انواع حرارت جگر از و معلوم گردد و سست تو
زبان است که در وی رگها دیگر است متحلل است بادها و در رگهای زرد و طول کند و سپیدی آن دلیل سردی معده
و سردی جگر است و نشان بسیاری رطوبت و در سر خشکی و درشتی زبان با سرخی علامت آماس گرمی در معده
یا در دماغ و زردی زبان سبزی رگهای زیر زبان دلیل صرع است و علامت خواب اگر باران رقیق
باشد نشان علت رطوبت بود و اگر استها و گرمی و حیر بر دمید نشان علت صفرا و سرخی با علامت علت خون باشد
حرارت و تاریکی بود و ها دیرا نیم باک نشان علت سودا بود **فصل دهم** در بیان حالها که پیش پدید آید که مرا تراں
یاری خواهد مرگ پیش دیم و کابوس هم کنده است از صرع و سکته اختلاج همه اندامها نیم کنده از
تشنج و سکته و اختلاج یکه چشم و نیم روی مقدمه لقوه است صداع و کندی حواس نیم کنده باشد فالج اشک
بسیار و سرخی چشم دردی و کراهت روشنائی نیم کنده سرسام باخوشی دل و ترسیدن و تخیل موحی مقدمه
مالیخولیا بود و دردی سرح دیره مثل مقدمه خرام باشد گرانی همه تن و امتلاء رگها نیم کنده باشد تر و ا
در چشم تیاه و نقطها سیاه و وجهات پیش چشم پیوسته دیدن مقدمه نزول بود و حکم بجای هرگاه در جانب پشت
راس گرانی با درد عادت شود در نزول نگردد و علامت آتی باشد در گرده حارتن پیوسته در معده که سبب
گرم بود و مقدمه بواسیر باشد حس گرانی در پهلو راست علامتی الی باشد در جگر برار سید نیم کنده باشد
یرقان برابر زردی و سودا نیم باشد تسبیح دل استراب بسیار مقدمه جراح و سلعه دبیله باشد قوبا بسیار مقد
حل بود و دبق سپید مقدمه برص سپید سقوط سموت و قی و لعب در اسهال درد و اطراف مقدمه قولنج بود بچید
ناف و در پشت هر دو بایکدیگر دایم باشد و نزاری شکم و غیر آن درع شود مقدمه استسقا طبلی باشد
کند شدن حواسها و خدر شدن موضعی از تن نیم کنده باشد بحرانی در آن مه هفتم **فصل یازدهم** در بیان
بیماریها که بیماری دیگر زایل شود مصروع را القرس و دوالی دوا الفیل و اوجاع پدید آید از
صرع خلاص یابد از سر آنکه ماده صرع بدین اندامها انتقال کند قطعی و دا الثعلب و دوالی زایل شود
و درد چشم مرض با اسهال صفرا زایل گردد و گرمی با اسهال زایل گردد و گرمی با اسهال صفرا اگر مرض ساقت زایل
گردد و صداع و ضعف دیرباد سیلان ریم از گوش زایل شود یا از پی اسهال مرض هر نوعی که باشد سلفے
زایل شود مالیخولیا لعرق بدین زایل گشته و درد جگر که سبب آن ماده غلیظ بود تپ گرم زایل گشت درد سر با
بلکه درد رحم اسیلان خون نقعد زایل شود دلقرس ملعی و درد مفاصل و دوای تپ حاده زایل شود
گرد حارتن و درد سودادی ست ربع تشنج امتلای ت حاده کشاده شود بیماری های حاده

تپهاء محرقه بحران یرقان زائل شود و خواهد امتلای محرکت طبیعت زائل گردد کسی را که طعام در معده او حسکتع د
علت ذات الجنب باشد جهت آنکه در معده که طعام ترش شود صفرا تولد نکند و ذات الجنب از ماده صفراوی
بود **باب شانزدهم در بیان بحران** و آن هشت فصل است **فصل اول** در دانستن آنکه بحران
چیست بحران در لغت یونان لفظی است شکافته از متوجه شدن خصمی بر خصمی دیگر که چگونه دست یابد که بوقت
فرصت کار خویش بکند و مهلت ندهد تا ماده بیمار بر ایشان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا ماده پخته گردد
و طبیعت دست یابد در حالت علامت قوت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید یا طبیعت عاجز آید و ماده مرض
مستولی گردد و نشان عاجزی طبیعت ظاهر گردد و پس معلوم شد که بحران بهر حال بیمار است از حالی بحالی
بهتر یا بدتر **فصل دوم** در بیان بحران و آن شش نوع است اول آنکه طبیعت یکبار مرض را دفع
کند این بحران را نیک و تام گویند دوم آنکه طبیعت یکبار عاجز آید و بیمار هلاک شود و این هر دو در بیان تمام
باشد سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را بی یراید و دفع می کند این را تحلیل گویند چهارم طبیعت تدریج ضعیف
میشود و ماده حاکم می باشد بعد از مدتی مخرطبیعت ظاهر گردد و مریض هلاک شود این را ذبول و کاهش گویند
پنجم بحران نیک باشد و آخر سلامت بود این بیان آنست که بحث بحران ابتدا کند و لیکن ناقص باشد تا تمام کند این هم
از جمله بحران نیک باشد ششم آنکه بحران مرگ باشد و بحث بحران ابتدا کند و ناقص و قوت مریض ضعیف شود تا آخر
ساقط گردد و صورت انحلال باشد این همه از جمله بحران ناقص بود اضطراب و صورت کمتر بود و بسیار باشد که طبیعت
غالب آید و بحران پیش از وقت آید و بسیار باشد که ماده را از اعضای رئیسه دفع کند و از اعضای دیگر داخل
تواند کرد این را انتقال گویند و مثال این چون پادشاهی که شهر نگاه دارد و بجهت بادشمن کوار و دو بحران
انتقال را بسیار باشد بعضی نیک چون یرقان و اگر قویا دق و آنچه بد باشد آماسها و خراج و دبیله و طاعون
و سل و آبله و خدره و خناق و در مرض دار الفیل و دوالی و نقرس و در دریشت و درد زانو و اگر چه بیماری بدین علتها
زائل شود و مدتی درین علتها ماند **فصل سوم** در بیان بحران نیک و بد باید دانست که بیماریها اشتداد
زیاده شدن که بوقت بر آید گویند و نهایت رسیدن و آن را وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است و آن را وقت انحطاط
گویند و بحران تمام در وقت انتها باشد و موت نیز در وقت بر آید و در وقت انتها باشد و هر گز در وقت انحطاط
بحران نبود و مرگ و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در وقت بر آید باشد
اگر نیک بود بیمار در آن بحران بد حال شود و آنچه در وقت انتها باشد تمام و بیمار یکبار از خطر بیرون آید
و مستولی گردد طبیعت عاجز و یا رهلاک شود و هر بحران که در روز بحران امیدوار باشد و هر چه پیش از آن
افتد نشان ماده بسیار بود **فصل چهارم** در بیان روزهای بحران روز چهارم هرگاه بحران

خواهد بود یا ابتدا رسیده بود و بحران کنده و اگر حرکت بحران پدید آید روز هفتم و در [illegible] گردن یا روز دهم علامت بحران یک
باشد و هم بدین سبب است که در بیماریها تا سلامت بحران بوقت خویش باشد هرگاه روز بحران یک روز
که علامت پدید آید بسیار بد بود و باید دانست که روزگار بیماری بعضی روزهای بحران خبر دهنده باشند آنرا ایام
انذار گویند و بعضی روزهای خبر دهنده باشند که بحران خواهد بود آنرا انذار گویند و بعضی روزها در میان این روزها
باشند خبر دهند آنرا ایام واقعه در وسط گویند و بحران او حرکت قوت با روز چهاردهم باشد تا روز بستم
لیکن روز بیستم باشد بتدریج قوت بحران فوت ضعیف تر شود تا چهل روز و محصل این بحث است که بحران هفت
و دوی تا روز بستم باشد و انچه از بیستم باشد آهسته باشد و تفراط بعد از چهل روز بحر و روز از بحران بشمرده است
مگر روز شستم در روز هشتادم و در صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها سستی تا صد و بیست روز باشد این در بود
ظاهر باشد باید دانست که بعضی بحرانها روز چهارم و بعضی در هفت روز و بعضی بیست روز قوت بحران
چهارگانی تا بیست روز تمام تر باشد و از بیستم ضعیف تر بود داز چهل روز با ز خبر دهنده باشند و قوت
بحران هفتی تا چهل روز باشد بعد از ان ضعیف شود و قوت بحران سستی تا صد و بیست روز بود یا از بیش چهار سال برده
یا بعد از بیست و یک سال و بحران همه بیماریها حاده بیشتر در روز طاق باشد و بدین سبب بحران تب یک هیچ
روز یازدهم بیشتر از چهاردهم حیثیم دارند و در بیشتر مرض و در تب با زهمچون عدد روزهای بحران باشند نفتی روز
که همچون روز نوبت مقرر بود و در بیماری مزمنه عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماری حاده
باشند مثلاً در تب ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه مثل هفت نوبت باشد و روزهای خبر دهنده از
بحران بیماریهای مزمنه خبر دهنده از روز بیماری حاده باشد و در بحران بیماری مزمنه بر تقدم تا خیر افتد
همچنانکه در بحران بیماری حاده چنانکه یاد کرده اند روزهای که بحران در ان وقت آید آنرا انذار ایام واقعه
در وسط گویند و آن روز سوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما اگر بحران روز چهاردهم بخواهد بود در یازدهم و یازدهم
شود و بحران و از ایام واقعه در وسط روز نهم قوی تر است پس پنجم و روز سوم پس سیزدهم ضعیف است و
روز ششم از بحران کند بود و هرگاه در بیماری حاده روز نخستین اثر نضج پدید آید بحران روز سوم باشد و اگر
آهسته تر باشد روز نهم اگر روز انذار چهارم باشد ولیکن بدنها باید بحران روز ششم باشد و اگر روز انذار
از هفتم بود بحران در یازدهم یا در چهاردهم باشد و اگر در یازدهم نوبت رود دیر تر آید و تب گرم شود و اثر نضج
پدید آید بحران در چهاردهم پدید آید بحران در هفدهم یا هیژدهم یا بیستم یا بیست و یکم و بیشتر در بیستم باشد
فصل پنجم در بیان ایام انذار ایامی بود که اگر دست یابد بر ماده مرض ما اثری از نضج طبیعت در
پرامیدن پدید آید همچون دو لشکر مخالف که جنگ کنند بود و غبار چیر دلیس ظفر و هزیمت ظاهر گردد

و ابلی امراض است سببی خیست یا ماده و بیمار اثر پدید آید چون عرق و درد سر و خیال مشتبه چشم و لسیو تنگی
جست و دوری و اضطراب پدید آید تا حد این حال دوام است از روز بحران باشد مثل روزهای که در میان
افتد چه یکم که انذار چهارم کند چون سوم که انذار روز هفتم کند و اگر نشانها که روز سوم پدید آید باشد که بحران از
ششم او شد و چون روز چهارم که انذار روز هفتم کند و اگر علامت روز هفتم پدید باشد بحران روز هشتم کند و اگر پیش از
روز انذار این علامت یا باشد نشان کردن و حرکت مریض بود **فصل ششم** در بیان روزهای بحران و روزهای
بحران سه و است چهاری و سبعی و عشری چنانکه در مرض حمل روز و دوازده بحران چهاری افتد یا شش بحران
هفتی پیوسته یا سه ... یکدیگر ... یکی اتصالی و دیگر انفصالی انفصالی چنان باشد که یکدیگر در میان روزی
در میان یک ... در حساب ستین باشد و دیگر همه انفصال روز دهم و چون روز چهارم آغاز دور روز دوم باشد
اخر آن ... باشد از آنکه چون روز آغاز را آغاز روزهای دور دوم بیماری بود روز چهارم که تمام آن دور است
روز هفتم باشد و سوم از ... متصل باشد یعنی پیوستن آن مدد دوم بروزی و سوم بروزی مشترک باشد
و در هفتم میان ... مشترک باشد بدین سبب بحران سوم ... چهاری روز یازدهم پیوستن انفصالی
دیگر پیوستن در چهارم ... اتصال باشد در روز یازدهم میان هر دو مشترک بدین سبب بحران در
چهاردهم افتد از آنکه روز چهاردهم روز چهارم باشد از چهاردهم اگر انفصالی باشد بحران در بستم از آنکه
روز ... در هفتم ... در بستم باشد اگر انفصال باشد بحران در بیست و یکم افتد در روز هفتم ... انفصال
باشد و بحران در بیست و چهارم آید و در هفتم ... اتصال و بحران در بیست و هفتم و در بیستم
تا سی و یکم انفصال باشد و در دهم از سی و یکم تا سی و هفتم اتصال شد و در دوازدهم از سی و هفتم تا چهل انفصال
باشد تا بحران ... پیوستن روز دوم ... انفصالی بود بدین سبب بحران اول در هفتم باشد و بحران در روز
چهارم ... و سوم ... دوم متصل باشد بحران روز بستم کند و روز چهاردهم مشترک باشد میان ... دوم
بدین ... هر بیست ... در سوم ... و در اول ... در دوم متصل و سوم یا دوم متصل یا تمام است تا چهل روز
در ... حمل باشد ... تا صد و بیست و بحران چهاری تا روز بستم قوی باشد پس ضعیف شود ... از
... روزها ... باشد و بحران ... تا چهل روز قوی بود پس ضعیف و قوت بحران ... تا صد و بیست روز باشد
پس از صد و بیست روز بحران ... ماه و بیست سال و چهارده سال یا ... بیست و یک سال و بحران ... بیماری
... روزهای ... بود بدین ... بحران ... روز دهم از ان حشیم داریم مثلا ... و در ... چون
... باشد در مرض ... ماه و سال ... در مرض حاده بود و چنانچه در ...
... بحران ... تقدیم و تاخیر افتد چنانکه بحران بیماریهای

حادثه‌ها   دانست که حرکت بحران با حرکت و گردش ماه قسمت کنند جهت آنکه هر کار دیگر رود و تغییر شود بحرکت و گردش
ماه منسوب کنند ماه درین عالم نزدیکتر است از دیگر ستارگان و اثر حرکت است ماه چنان است که هر گاه از نقطهٔ اجتماع
چهل و پنج درجه دور   دوم یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پدید آید چهل و پنج درجه نیمه تربیع بود و حمل فلک را
سی صد و شصت درجه قسمت کرده‌اند و چهل و پنج درجه هشت یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام بود و نود درجه
چهار یک فلک بود و صد و سی و پنج درجه تربیع و نیمه تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابله باشد و نیمه فلک برابر
نقطهٔ اجتماع باشد و نیمه تربیع روز چهارم بود و اثر آن زبون باشد و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن قوی بود
تربیع و نیمه تربیع روز یازدهم باشد و اثر آن ضعیف‌تر از روز هفتم و مقابله روز چهاردهم و اثر آن قوی‌تر از
روز هفتم باشد و روز هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور باشد و شکل دوری او از نقطهٔ مقابله نیمه
تربیع باشد و از نقطهٔ اجتماع تربیع و نیمه تربیع و روز بیستم از نقطهٔ مقابله نود درجه دور باشد و روز بیست و چهارم
از نقطهٔ مقابله صد و سی و پنج درجه دور شده و بیست و چهارم روز که ماه بدین جایها رسد و این شکل‌های پدید می آید
در کارها که بحرکت ماه منسوب است اثری و تغییری پدید می آید و اگر ماه درین روزها بدین جایها به ستاره سعد
پیوندد و بجای نیک باشد اثرها که پدید آید خوب باشد و اگر به ستارهٔ نحس پیوسته یا بجایگاه نیک باشد اثرها که پدید آید
بد باشد و جهت آنکه بیماری حادثه از جمله کارها ایست که زود دیگر گردد گفته‌اند که هر گاه ماه از آن نقطه که در ابتدا
یا بی بود بدرجات نیمه تربیع بدرجات مقابله دور می شود باندازهٔ آن تغییری در مریض پدید می آید
اگر بیماری گرم باشد بحران در نیمه تربیع کند و اگر آهسته‌تر باشد در تربیع یا در مقابله کند و جه دیگر آنست
و گردش ماه در فلک بروج در بیست و نه روز و سه یک روزی تمام شود و بدین مدت بر آن نقطه باز
رسد که از وی حرکت کرده باشد و چون ایام اجتماع از این مدت بیفگنند بیست و شش روز و نیم بماند
و ایام اجتماع دو روز و نیم و سه یک روزی است که در ماه درین ایام در نور آفتاب ناپیدا باشد و اگر مدت
و شش روز و نیم را که ماه پیدا شود و اگر مدت بیست و شش روز و نیم را که ماه پیدا باشد و بیست و سه روز و
سه یک روزی است که مدت گردش ماه است در فلک بروج هفته هفته قسمت است کند هفته مدت
گردش ماه در فلک بروج در از اثر پیدا بودن ماه باشد و چون روزگار پیدا بودن ماه به چهار هفته
قسمت کنند هر هفته شش روز و نیم و هشت یک روزی باشد و سه هفته بیست روز بود و نیم
هشت دیگر بدین جهت گفته‌اند بحران   در بیستم اولی تر از آن بود که در روز بیست و یکم در
بیماری مزمن بحران قیاس با گردش آفتاب باشد و آنچه مزمن‌تر باشد بحران قیاس بگردش
زحل بود بحران آفتاب سه ماه باشد چون چهاردهم و بحران زحل چهارده سال چون چهارده روز باشد

بحران که آفتاب صد و هشتاد درجه که نیم فلک است بیشتماه روز در چهل یکباره روز و میان کیمیان روز بحرانی
تا چهارده روز هیچ خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است بقراط حکیم گفته که روز هفتم و هفتم روز بحران است
که ابتدا کند و بحران در بیست و یکم واجب است اگر روزهای هفتم را حقیقت هفت گرفته یکروز و گرد و چیزی کم چهل
و چهل و هشتم بر این حمل روز با بحران شمرده اند و بسیار باشد که کسی در روز بحران بود و حرکتهای بیماری
حادث نشود بسبب پوشیدگی دوری و از یکدیگر مرض در آن سایه و طبیب نادان در غلط افتد خیال کند
که بیماری مرض است **فصل هشتم** در بحران بیماریهای که چگونه باشد مدت بیماریها اگر هفت روز باشد در روز هفتم
بحران کند و امید آن کرمی باشد مدت آن چهارده روز باشد بحران در چهاردهم را اول شود و انجا آهسته تر
باشد مدت آن بیست روز و یا چهل روز بحرانهای آن ترتیب شد و دست تپ محرقه روزهای … گرم
در روز هفتم بحران کند در روز چهارم از آن خبر دهد و عرق سر و دماغ آن پیدا آید و بحران سرسام گرم چیستر در یاد
باشد و بعد از روز سوم و چهارم قوی گردد و بحران هفتم و بحران بیماری تابستان از زمستان باشد و بحران
زمستانی تا تابستان بحران تپ محرقه بعرق یا قی یا باسهال و بحران محرقه حادّه بعد رعاف و بحران سرسام گرم
بعرق یا رعاف و بحران تپ بلغمی و تپ ربع ادرار یا باسهال اگر آماس جگر در جانب مقعر باشد بحران بعرق یا قی یا باسهال
و اگر در جانب محدب باشد بعرق بود و ادرار بول و بحران بیماری سستی حاطا یا دمعه یا رعش و بحران بیماری
سینه خشک بود و بسیار باشد که یک بیماری دگونه بحران کند چنانکه تپ محرقه بحران برعاف آغاز کند پس
بعرق باز گردد و عرق بسیار کند و باشد که بعرق بحران کند بقی یا رعاف باز گردد و در آن حالها استفراغ بحران
کند و حاصل … بسیار است از نشان بحران پدید آید و بحران باز گردد و یا پس افتد و باشد که پس باز گردد بحران
سخت دیگر مرگ یا دشواری بحران باشد **فصل نهم** در بیان علامت های بحران بحرانهای تالی باشد از آنکه ماده میل
سوی بالا کند و دلیل آن رعاف یا قی بود و مشاهده … دلائل آن با سوی بر میل کند و دلیل آن اسهال و ادرار بول
یا الطا بر پوست میل کند دلیل آن عرق و خرج بشره و دگر … و رجوع یرقان یا بعضی میل کند و آماس حراحتی کند
بحرانهای نیک … باشد و علامت میل کردن ماده سوی بالا آنست که صداع ناگاه و گرانی در سر پدید آید و …
طنین و دوی … حدقها ممتلی گردد و چیزها بسیار حشم و گوش تنگ … و دمش تنگ شود پهلوها و عطسها تا …
وی رو دی گر بابسیار … کند و لعاب دهن و عقیان … پدید آید … کند و دل طپیده و …
با قفص آید … آنست که بحران بقی خواهد بود … اگر مرض صفراوی باشد و اگر بیماریش حشم …
رو دی حشیم و بینی سرخ گردد و … گیرد و …
بود … اگر مرض دموی باشد و عمر کم از سی سال گاه … صفراوی بیر رعاف کند و علامت صفرا …

آنچه علامت رعاف است سرخی روی و خیال سرخ و خارش بینی و دمعه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس و کشیدن
سر پهلوها و اختلاج و سر پایا و تنش در بحران و خشکی پوست هم از علامتهای رعاف است و دیگر نشانهای علامت سلامت
باشد و اگر بعلامت موت است و علامت میل ماده بطریق اسهال گرانی ست در زیر ناف و نفخ و غرغر مکند و خاصه پیرا
بول سپید و رقیق باشد و در مرض حاد بیشتر اوقات طبع نرم بود و علامت میل ماده بطریق بول گرانی مثانه و سوزش
و تعقیب و طبع خشک و عرق ناکردن و بول غلیظ حمل نشان آنست که بحران بادرار بول خواهد بود و خاصه در زمستان
بحران طریق بول بیشتر باشد و علامت میل ماده بطریق حیض آنست که در پشت و رحم گرانی پدید آید خاصه اگر
عادت آن نزدیک باشد و علامت کشادن رگها مقعد مثلا آنست که در آن موضع گرانی باشد و پشت و کمرگاه
درد کند و مرض عظیم و قوی باشد و علامت میل ماده بجانب پوست و بحران عرق آنست که بول کمتر بود و طبع خشک
و ظاهر بشره سرخ و گرم و نبض موجی نرم و حرارت تیز و روز بحران قوی تر باشد و اشتداد ناقص بخار گرم از پوست او
خیزد و بول رنگین بسر علامت عرق بود جهت آنکه رنگین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب بحران انتقال آنست که
تبها قوی بود و هیچ استفراغ باشد و علامت بحران نبود و در بول از نضج باشد و علامت آنکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد
آنست که در عضوی حرارت و الم زیاده از اعضاء دیگر باشد و لوقت دیگران عضو الم عادت بود و یا پیش از این آن عضو
آماس و آفتی باشد که بدان سبب از دیگر اعضاء رسیده آماس و خراج انتقال بیشتر در بیماریهای سرد در فصل خزان و زمستان
و در پیری شود از بهر آنکه در فصل سرد ماده سرد و طبیعت را از نضج و تحلیل باز دارد و در سردی قوت ضعیف بود و به
نضج تمام تواند و به دفع تمام نواند کردن جهت هرگاه طبیعت قوتی یابد دفع ماده جز بطریق انتقال ممکن نشود
و گاه که علامت بحران انتقال پدید آید و استفراغی بادرار شود و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال باطل
گردد و هرگاه هر عضوی که در بیماری عرق بیشتر کند انتقال بدان عضو گوش باید داشت و اگر در وقت زیادتی
تب بول بسیار آید نشان آن باشد که در همه باشین در روی تولد کند و اگر مریض میل بگرمی دارد و هیچ بحران نکند و
از بسیار کند روا گاه در عضو المی پدید آید علامت آن باشد که در دوری از روزهای بحران در آن عضو خراجی پدید آید
علامتها آنکه بیماری بیماری دیگر خواهد شد آنست که بیماری حادث اگر بر دنگ اختلاط قوی تر باشد و با عارضی دیگر زیادت
شود خاصه اگر در علاج و تدبیر خطای زده دلیل است که بیماری مرض دیگر حادث شود و علامت آنکه بیمار در بحران است
درد و گرمی آتش بیقراری بیمار گشتن از دست بجانب دیگر و جستن و برکشیدن آویختن و سبات و اختلاط عقل و غفلت و کندی
حواس تنگی نفس و سرخی روی و چشم و علامت بحران روزی بیک از روزهای بحرانی و اندازه کردن روزی آن آنست که روز ابتدای
از بادکام مرض بداره تقصیری و افراط و بدان طریق که ساعت آن بیمار باشد چنانکه در تب محرقه و در رعاف و در عرق اتفاق افتد
و چنانکه باید بسیار باشد و نشانهای صعوبت بحران پدید می آید و نبض قوی تر و با انتظام بیشتر دلیل در همه

حال اعتماد در تقویت باید کرد و علامات بحران مدیر خلاف بحران یک یک پیدا آید از هر آنکه بسبب حرکت از بحران بسیار و در تربت
مادهٔ آفت و سیاقی و بحر طبیعت

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش حضرت علیمی را که بسبب فی ستم الدی ازل ابد از ازل ابد از کلیات حکمت بالغه او موجب صحت و
ترتیب مزاج انسانی از ادوار استعداد بیش بخشش او بی منتها و رحمت للمرسلین صد از هوا لطبیعی مستقیم و سوا و اعتدال مزاجی او داعی صحت
نهوستیں ترتیب دو دو فرمان تو یابان سلاطین ما رو حواتیں روزگار از جهت نظام اسباب صحت مزاج و حفظ حال و
علامات علاج علل و حل حال حون وج در آورده دستر ایں مدین مملکت وال فرموده و طبیب حر شایسته او
در دستگیری مرضا که حرکت بعض بیابان سنگ عیش از دار از قانون اعتدال انحراف نموده شدید عیار از رای موده
و صلوات و ادعیه و تسلیمات اکیات بتار سلطان مسند رسالت پناه و شاه سریر جلالت حکیمی که کلیات قانون شفا که جامع
اسباب تحلیل امراض و شار الت حادث آن از ادات تسعی امر حیات بیماران بست طبیعت شده مظهر او دست مزاج ان قل کرد مصباح
او سلوک نمود از بحران عرض خلاصی یافته و بر آن علما و اصحاب کرام با قدر المعز کرام ان نقد اسرار صحت قلوب نحات و صافات
سود الما رواوی دلوب عالی سند و اصل و متواصل باد و بعد سبب تالیف این کتاب است که چون احتیاج تمامی آدمیان
با حکام طبیه فوائد علاج حیدر روش و معلوم است و مخفی نیست و دلیل علمی بر تعریف چنانچه حضرت رسول علیه الصلوة والسلام مرموده
العلم علمان علم الادیان و علم الابدان و دیگر از لطف قدر بار آن حضرت گذشته تمکین را از درد ابداد اصابت الدواء بری باذن الله تعالی
و حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه التحیة والسلام امر فرموده است در محل که بساول بی کرده و می گفت رد تو علوم بیان هم عنایت نماید
حب رسیده از دوران تحصیل حکمتی تو کمک علی من وح السامع فی نجح العقاقیر و مرقی و علوی لا تمعیک حتی بستعمل میسور از
از زمان بحث نبی علیه الصلوة والسلام هزار و سی و سه سال گذشته بود مدت چهل سال که بحث علوم تعریف علت علاج و خواص
و ماده الیهم تحصیل نموده محفوظ ستر قید صاحبها الله تعالی من الآفات و البلیات استعمال نموده و در خدمت حضرت می عاقبت
مرض عنایت ماں و بیں بایت سعی الی عروج برواج شوکت با دشاه دین اسبل و خود میسر گشت که مجموع بعدر فیض سایه جناب الالوهیت
الملوکات حضرت المعمور که یکی حسان خلد الله تعالی ملکه و دولته و افاض علی العالمین بره و احسانه میسر گردیده تمنا
عنایت آن سزاوار گشته و اکثر سلاطین عظام و امرای کرام و خاص و عام جهت علاج رجوع می نمودند تا آنکه حضرت
کیوان رفعت سکندر حشمت المؤید بملک المنان المستغرق بکرم الرحمن حضرت ابو المظفر محمود شاه سلطان خلد الله تعالی ملکه
و دولته در عهد امر صحی کلی در سلامت آن سی دا ع تو بود و این حقیر سبب اسعی لیختصاسانی الحساب در زاد طبیب در موده ده سیاه حکمت علم

اشاره فرموده که اگر کتابی نوشته شود که خواص عام از او بهره و فایده گیرند طریق علاج هر مرض مشروح نوشته شود مناسب
می‌نماید باوجود کثرت اشتغال بیماران موافق حضرت که المأمور معذور بانچه از کتب معتبره و تجربه معلوم بوده رساله مشروح مرقوم گردانیده
حسب استدلال نام نهاده شد **دستور العلاج** امیدوار است که هر مبتدی مطلع شود مخادیم وغیره قلم عفو بر کشند و نظر عنایت
عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در امراض مختصه بعضو معین و این بیست و پنج باب است
و هر بابی چند فصل چند نوع معین شده **مقاله دوم** در امراض غیر معین بعضو و مشتمل است بر هشت باب
و هر بابی چند فصل و هر فصلی چند نوع مذکور میگردد **مقاله اول** در امراض معین و بیست و پنج باب میشود

باب اول

در امراض سر و مشتمل است بر سیزده فصل

فصل اول

در صداع و این بیست و پنج نوع است

نوع اول

در صداعی از سوء المزاج گرم بی ماده که هیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد و سبب آنکه در آفتاب بسیار بوده باشد یا نزدیک آتش یا حرارت گرمابه که در حمام گرم بسیار توقف نموده یا از کثرت غصه یا سخن کردن شنیدن بسیار یا چیزهای گرم خوردن بوئیدن یا تأخیر غذا از وقت معتاد و علامت این نوع سردرد آنچه معلوم میشود **اول** آنکه جلد گرم باشد و گرانی کمتر بوده باشد **دوم** در چشم و بینی خشکی ظاهر گردد **سوم** آنکه در حواس تیزی و صدای در گوش تنها باشد **چهارم** اعتدال در نبض و بول براز و بول بی رنگ و رقیق باشد **پنجم** آنکه بسیار تشنه شود و چیزهای سرد راحت یابد **علاج** آنست که شربت لیمون نارنج آب انار و آب تمر هندی و اصول آب هندوانه و عرق کاسنی و شیره تخم کاسنی و امثال این شربتهای سرد میل نماید و غذا مرغ یا گوشت گوسفند چون در آن کدو و ماش مقشر و کدو و اسفاناج و کشنیز تر و قلیه کرده بسازند و آب تمر هندی و آب غوره و آب انار ریزند اگر حرارت بسیار بوده باشد و ساکن اقلیم سوم و چهارم باشند کشک جو بسازند طلا صندل و آب کشنیز و گلاب که سرکه با آب هندوانه و صندل و اصول آرد جو بر مقدم سر گذارند در موخر نگذارند که مبدء عصبها و حرکت است و ضمادهای سرد آن موضع را زیان رساند و اگر درد عظیم باشد اندکی مخدر مثل افیون و تفاح و بزر البنج آمیخته نماید و صندل طلا سازند و در شقیقه بمالند و گلاب بسیار در سر ریزند و در اندک وقت فائده بیست و روغن و بادام اگر در بینی چکانند و خفه و بنفشه و کشنیز تر پیش بینی دارند و در سایه بید و موضع خوش که هوای معتدل باشد قرار گیرد

نوع دوم

صداع سردی ماده و سبب این صداع سردی هوا است یا در برف گشتن و در آب سرد در آمدن و از حمام سرد آمدن سرد خوردن غذاهای سرد میل نمودن و این قسم زکام میگردد و علامت این صداع آن است که گرانی در حواس نقص دهد باشد و در سر گرانی باشد و در دماغ خشکی بوده و فکرهای فاسد از حس غموت و احمقی و چیزهای غیر موجود خیال کردن و بول رقیق و سفید باشد علاج آنست که از برگ سوسن نمک و مرساخته بر سر گذارند و نان گرم بر دستمال گرم ساخته بر سر بندد اگر تسکین نیابد در حمام گرم در آید و آبی که در او صعتر و اکلیل الملک و بابونه و مرزنجوش و سعد و شیح ارمنی جوشانیده باشد بر سر ریزد و در جای که گرم باشد و یاسمین و حسن عنبر و مشک و عود بوئیدن و بابونه و صعتر از هر یک دو مثقال در درد کاسه

آب بجوشانند و بر سر بخاران زنند و شربت زمانه الاصول سازند و بر نهج پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان
انیسون و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال سلیخه و سنبل مثقال و ریگ کاسنی آب بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده شصت
مثقال قند بجوشانند و قوام آرند یک قاشق آب گرم حل نموده اختیار نمایند و این بهتر روزه شربتی است که بتجربه کرده شده
است در این نوع و سرکه طلا نمودن فایده کلی دارد و غذا نخود و همیکوفته در آب گوشت مرغ یا گوسفند که در و دارچینی زیره و گل
باشند و طبخات قلیه که در روغن دارچینی بود تا آنکه سرمه سازند و ماء العسل لازم دارند **نوع سوم** درد سر
که از یبوست خشکی دماغ باشد جالینوس گفته که صداعی که از حرارت و برودت است شدیدتر است از صداعی که یبوست آن
آنکه از یبس و خفیف تر از آن دو قسم است و صداعی که از رطوبت باشد کمتر است از یبس که موجب الم نیست علامات خود دو سبب
درد سر که از جهت یبوست و خشکی دماغ باشد سبب چیزهای خشک و سهرهای بادهای گرم بیابانها که سموم نامند علامات او
خشکی سر و خشکی در بینی و دانه که آتش هاش بیخوابی و لاغری و حلد روی **علاج** آنست که شربت از آب بید و انار و شیره و تخم
بالعاب تخم بهی و اصول بید و غذا ماء اللحم دستورهای مرغ و فرنی با اسفاناخ و قلیه چغندر و کدو و ماش سازند و بخته آب کنجد
سازند و بنفشه و گل خیری و برگ بید و بادرنگ و کدو در دیگ کوزه آب بجوشانند و در آن آب پای تا زانو توقف نمایند و گو
ماهی ورزده تخم مرغ یا بچه برمیاست روغن کدو و روغن بادام و روغن بابونه در بینی چکانند و در حمام که آب میسر
داشته باشند در آیند و آب گرم بر سر بسیار ریزند و طلا از آرد گندم و آرد جو و روغن بادام و دیگر بر سر گذارند **نوع چهارم**
صداعی که از رطوبت دماغ بود و سبب مداومت حمام و در آبهای بسیار در آمدن چیزها که از رطوبت حاصل شود میل بود
علاج آنست که غذای لطیف با مرغ بریان بخورد و غذای که در دوای گرم باشد مثل دارچینی و قرنفل میل نمایند و در حمام
در آیند و آب کمتر ریزند و عرق بسیار نفع تمام دارد و آنکه در ده مالند قیسوم جوشانیده باشند صاف نموده تیز گرم بر سر ریزند
و نوشیدن مشک و عنبر فایده دارد و شربت از گل و سرخ گاوزبان با تخم ریحان و ماء العسل مناسب است **نوع پنجم** در صداعی که از
از گرمی خون باشد سبب آن دسر آنست که گوشت و حلوا و امثال آن شراب خالص بسیار خورده باشد علامات او آنست که در سر گرانی
تمام باشد و بر آمدن گهار حرکت عروق و تیزی ذهن گرانی کاسه چشم و سرخی روی و چشمها و خمیاره و گرانی اعضا و جوشید
دانها در لب و باقی بدن و خشونت حلق و عظم نبض و سرخی قاروره با حلاوت آن **علاج** آنست که رگ قیفال بکشایند و اگر دا
که از کفا بدان نشود رگ پیشانی بکشایند و اگر مانعی باشد از فصد و یا حامله بود حجامت باید بر میان دو شانه یا بر ساق
پای و در رگ پیشانی فایده کلی دارد خصوصاً اگر درد پیش سر باشد و بعد از فصد آب تمر هندی و آلو بخارا ریواج و آب لیمو
ساده یا قند یا نبات شربت ساخته اختیار نمایند و اگر اندک صفرا اسهال نمایند طبیعت قریب ام سازند تمر هندی است مثقال
آلو بخارا سی عدد عناب سی عدد سپستان سی عدد و بنفشه خشک دو مثقال گل سرخ دو مثقال ریگ کاسنی ترشیده و تیرخشت
مثقال در آب بجوشانند و در صاف نموده تیز گرم اختیار نمایند و غذا ماش مقشر یا عدس اگر او اسفاناخ و کشنیز تر

با آب انارین یا آب لیمو یا نارنج یا غوره و در وقت طعام باشد مرغ یا گوشت گوسفند جوان در آب آن اگر سازند و اگر سرد و تر باشد
یا درشتی در حلق این شربت ساخته اند هفت مثقال حلبه بست عدد بیخ سوسن دو مثقال تخم انیسون دو درم سیاوشان دو مثقال
بادیان در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده و قند بست مثقال حل ساخته نیم گرم میل فرمایند
حب شبیار بدین طریق بسازند صبر دو مثقال محموده دو دانگ تربد درم گل سرخ نیم درم پوست هلیله
درم مصطکی نیم درم کتیرا نیم درم سقمونیا درم ادویه را نرم کوفته بیخته حب سازند و هر یک بمقدار نخودی و در محل خواب
فرو برند با قاشق آب نیم گرم بعد از حب میل فرمایند تا در معده حل شود و در این حب مصطکی جهت قوت معده و هلیله
از برای دفع بخار و محموده جهت آنکه صبر در معده بسیار نگذارند و اخلاط مراریه را از دماغ دفع کند که این در تسکین
باید حار است که گوشت تیهو و مرغ و دراج با آب انارین و سماق و زردک با سرکه میل نماید و در غذا کشنیز جهت منع بخارات
نوع ساخته اند و طلا آنکه از صندل و آب کشنیز و اندک سرکه آنچه در صداع حار ساده مذکور شده موافق است نوع ششم در صداع
صفراوی سبب این نوع آنست که در یا سفر بسیار کرده یا تیمواد و غذا اسیر گرم خورده و بیخوابی در دیار گرم یا در هوای گرم داشته
علامتش آنست که رنگ روی زرد باشد و تلخی دهان و تشنگی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض و خیالات زرد در
چشم و سرعت غضب و حمره قاروره و راحت یافتن از اشیاء سرد علاج آنست که اولا تسکین نماید در آب انارین شربت
نارنج و شربت نیلوفر میل نماید و اندک چون دارند اگر طبع ملین باشد و پس از این مسهل صفرا دهند هلیله زرد پوست هلیله زرد نیم
مثقال عناب بست عدد و تمر هندی ده مثقال شاهتره سه مثقال تخم کاسنی پنج مثقال دو مثقال نیم مثقال گل سرخ دو درم
کاسنی نیم مثقال سپستان دو مثقال تخم خرفه دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند تا یک پیاله بماند شیرخشت بست مثقال یا ترنجبین
سی مثقال در آن حل کرده نیم گرم میل نماید و بعد از فراغ مسهل شربت از گلاب و عرق کاسنی و بید مشک و عرق گاوزبان و اصول
سه مثقال و قند ده مثقال اختیار کنند و آب تمر هندی ساخته تسکین فائده تمام دارد و یک دانگ محموده در آب تمر هندی و آب آلو بخارا
انارین محموده باشد میل نماید و طریقه دیگر آنست که انار را بکارد دگیر پاره پاره کرده در میان آن ... آب را بگیرند و
ده مثقال اختیار نماید و آب تمر هندی و آب آلو فائده تمام دارد و مساله در تبرید و ترتیب صداع صفراوی یا ده از صداع
دموی نماید و اصول که تسکین حرارت در این شربتها ساخته است و گلاب صندل آب کشنیز و آب سیب و عنبر ... از برد
روغن گل و در بینی چکانند و اگر درد قوی باشد از روت درم صندل و درم افیون نیم درم نشاسته یا دو درم نیم درم کوفته با
کاهو یا کدو ادویه را حل ساخته بعد تنقیه المدو یک طسوج کافور و یک طسوج افیون با آب برگ بید حل نموده دو قطره از آن در بینی
چکانند و ضماد بر سر نگذارند با دام که تنقیه تمام نکرده باشد جهت آنکه ماده را بدماغ می کشد و اگر بدن از اخلاط پاک نکرده باشد و در صداع
دموی شیاف سرد و خشک استعمال باید در صداع صفراوی اشیاء سرد و تر بکار دارند و چیزها که صفرا ارد و تولید سودا اعراض مساعیت عم
اندوه و غصه ازرق بخوابی و روزه و طعام کم خوردن و تاخیر طعام از وقت و اجتناب از غذا های گرم و تر تنها گرم دارچینی

نوع چهارم

بخار بسر رساند مثل حرارت و غیر بسیار دیگر و محسن مثل این ملاحظه نماید نوع هفتم در صداع بارد که از ماده بلغم شود و سبب
او آنست که غذاهای سرد تر بسیار میل نمود در یکجا نشسته و طعام میل نموده و بعد از آن بحمام درآمده و حال بسیار کرده
استفراغ اخلاط کمتر واقع شده علامت او آنست که گرانی و درد سر و چشم باشد کاهلی و بسیاری خواب و نسیان و سردی جلد سر و روی
و آب مثل دهان و بینی سردی یا مثل هوای سرد و چیزهای بارد و راحت یابد از چیزهای گرم و سعید هر که از ملاقات
علم بعض و این صداع سرات و اهل لمس و راحت در بلادی که هوای آن سرد باشد بلغم مزاج را و عورات و کسانی که
چیزهای سرد میل نماید بسیار شود و این صداع را اگر دیر علاج کنند بیم آن است که نزول و کوری و لقوه و فالج و صرع و سکته شود
و باید که اهتمام نماید در ابتدای علاج این سهل است و اگر دیر نمایند دشوار علاج پذیرد علاج آنست که تنقیه بلغم و جمع بدن
از بلغم غلیظ بحبوب مسهل نماید مثل حب صبر و ایارج فیقرا و حب ایارج و حب اصطمحیقون و ماء الاصول و نقوع و جوشانده
چهار مثقال انیسون سه مثقال بیخ دو عدد سپستان پنجاه عدد تخم خیار سه مثقال انگور سه مثقال پوست بیخ بادیان
سه مثقال پوست بیخ کبر دو مثقال گل سرخ دو مثقال تخم کرفس دو درم قند چهار بریک بجوشانند و نقوع قوام
آورده یک هفته میل نماید و بعد از آن حب صبر میل نماید صفت آن تربد دو مثقال صبر سقوطری سه مثقال
مصطکی درم گل سرخ نیم مثقال پوست بلیله کابلی تربد حب دو درم آب کرفس با عسل حب بمقدار نخود حب ساخته باید بعد
از آن چهار ماشه با آب گرم خورد صفت ایارج فیقرا حب ملایم سهل بلیله مصطکی اسارون
دارچینی زعفران از هر یک مثقالی صبر سقوطری شش ده مثقال تربد مثقالی با دو مثقال در محل خواب موده اختیار نماید
صفت حب اصطمحیقون ایارج فیقرا درم پوست بلیله درم تربد سفید مجوف مثقالی صبر سقوطری درم حب النیل درم شحم حنظل
محموده از هر یک دو دانگ مقل ازرق درم آب انیسون حب ساخته و بوقت اختیار نماید صفت حب ایارج تربد سفید
خراشیده در روغن بادام چرب کرده درم ایارج فیقرا مثقالی حب النیل و انیسون غاریقون سفید از هر یک نیم درم ریگ ماهی
دانگی و نیم حنظل دانگی کوفته و بیخته حب سازند با آب ریحان هر یک بقدر نخودی و در عسل آلوده یا به قند سحرگاه اختیار نماید
و حب قوقایا در این مرض و امراض بلغمی فایده دارد صفت آن ایارج فیقرا پنج درم تربد و اسطوخودوس از هر یک
پنج درم مقل پنج درم تخم حنظل یکدرم و نیم سقمونیا این نسخه شربت است صفت مطبوخی که در این مرض مناسبت است
سنا مکی پنج مثقال پوست بلیله زرد و بلیله سیاه هم کوفته از هر یک چهار مثقال هر یک کوبیده دو مثقال بیخ سوسن دو مثقال
انیسون مثقالی اسطوخودوس ده مثقال زبیب منقی هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف نموده شیر خشت
پانزده مثقال با شش مثقال تیار نماید و اهتمام نماید تا او میل نسهل نماید بحب یا مطبوخ عمل حقنه بسیار
مناسب است و پاشو نمایند سکنجبین عسلی با انکه مرکه در سکنجبین و سقز از هر یک مثقالی کوفته آمیخته باشند
سر بخار بابونه و مرزنجوش و دیگر سیسوم و پنج اربع از هر یک مثقال در آب بجوشانند و ادویه و غذا بخود آب ملحه

بادویه گرم مثل دارچینی و مثل آن تحلیل غذا سازند و تسخین و آنکه مناسب است از مربوب مرم سوده و روغن بابونه گل آمیخته بر سر
مالند و بوی بودن مشک عنبر و غالیه فائده دارد **نوع هشتم** در صداع که از ماده سوداوی شود و سبب او آنست
که غذاهای غلیظ که از وی سودا حاصل شود میل نموده باشد و مثل عدس و کرنب و گوشت گاو و مروارید آنچه که بسیار گرمی دارد
باشد علامتش آنست که درد سر آن است گرانی یا سستی و تنه و بیخوابی و تیرگی در رنگ روی و بدن و تاریکی چشم و سفیدی بول و چرکی چشمها
و بسیاری خیالات و فکرهای فاسد و وسواس **علاج** آنست که اسهال سودا نمایند به مطبوخ افتیمون **صفت آن**
افتیمون ده مثقال بسفایج نیم کوفته سه مثقال پوست هلیله چهار مثقال سنا مکی پنج مثقال سقمونیا دو مثقال گاوزبان ده مثقال
بادیان قدم گلسرخ مثقال شیرخشت بیست مثقال ریگ کاسه آب بجوشانند و با شیرخشت صاف نموده نیم گرم میل نمایند و این حب
مناسب است افتیمون نیم درم غاریقون درم تخم حنظل و انگلی صبر دو درم مصطگی درم انیسون نیم درم محموده دانگی نرم کوفته حب سازند
و در وقت سحرگاه پیش از مطبوخ میل نمایند و هر روز صباح این شربت اختیار نمایند افتیمون ده مثقال با درنجبویه سه مثقال سنا
سی عدد و برگ گاوزبان چهار مثقال گل سرخ دو مثقال بادیان بجوشانند و با چهل مثقال قند بقوام آورند یک قاشق شربت
تا قاشق آب میل نمایند همه روزه شربت است و غیره شربت علی که در دیگ نیکو کوفته با ایارج فیقرا که بعسل حل کرده با آب گرم
آمیخته غرغره سازند و در بینی روغن نیلوفر و بادام و روغن نرگس روغن زعفران چکانند و بر تیراتی که در روغن نیلوفر و سوسن
بابونه و بادرنجبویه و قرنفل جوشانیده باشند بریزند و غذا نخود آب گوشت مرغ یا گوشت کبک و طیهوج یا عصافیر سازند یا
اگر لادن باش مقشر که در شوربای گوشت گوسفند جوان بوده باشد گرم با دریره دارچینی در این مناسب است و قبل آن از این
بسازند و حمام نفع کلی دارد و سرا در موضع که هوا معتدل که میل به رطوبت دارد از مقام گرم حذر نمایند و روغن شبت در
سر مالند و در گوش چکانند و در بینی مالند **نوع نهم** در صداعی که از ماده غلیظه که در دماغ است سبب آن است که غذاهای غلیظ
خورده باشد و هضم نیک در معده نیافته باشد علامت او آنست که در روی ماندگی ثقل باشد و اصل چشمها و آوازها در گوش
و انتقال هر زمانی موضعی **علاج** آن است که در گوش و بینی روغن بابونه گل و شبت تیر گرم چکانند دو سه قطره دیگر از برودت
و سردی حاصل شده باشد اندکی مشک در این روغن حل کرده در گوش چکانند و حب ایارج که مذکور شده در صداع بلغمی اختیار
نمایند و مداومت بحمام نمایند آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و سعتر جوشانیده باشند بریزند و مشک و عود بوی نمایند **نوع دهم**
صداعی که از بخار گرم در دماغ حاصل شود و سبب این بخارات حاده دماغ بیشتر جمع شدن و عرق از ادویه گرم و غذاهای گرم و بخار خلطهای گرم علامت
این درد سر آن است که بعد از شربت گرم یا غذای گرم این درد زیاده شود **علاج** آن است که حقنه نمایند و آب گرم بر سر ریزند و دستها
و پاها را در آب گرم دارند و آب انار میخوش یا شربت لیمون یا شربت غوره میل نمایند و آشغوره و سکنجبین مناسب است و بر سر روغن گل خیری
سازند و حوالی سر الم نفع کلی دارد و بستن تر و آلی و سیب بوی کردن فایده دارد و غذاهای شوربای مرغ یا گوشت
گوسفند جوان که در آن اگر لادن کشنیز تر و اسفاناج و قتق آشغوره یا سماق و زرشک یا انار و هندوانه اگر بدین اختیار

سبین باید استفراغ خلطی کرست آن شده آب تمرهندی و آلو بخارا از هر یک بیست مثقال بریک کاسه آب میل نماید
نوع یازدهم صداعی که بمشارکت معده یا جگر یا سپرز یا دستها و پایها یا گرده یا مثانه یا رحم یا مشارکت جمیع بدن باشد
و استدلال حس میشود درین درد سر بمشارکت زیادتی این درد و کم شدن آن گاهی این درد و گاه از آن عضو شد در معده
یا جگر یا سپرز دود و اوانی در سر میشود اما صداعی که بمشارکت معده باشد از جهت خلط صفراوی که در قسمت معده یا در معده است علامت او
آنست قی تلخ آمدن و غثیان داشتن و الم در معده و پیچش و تلخی دهان علاج تنقیه معده بقی و اسهال و قی بتحلیل آب نیم گرم و
تمرهندی بیست مثقال آلو بخارا سی عدد و شیرخشت یازده مثقال و گلاب چهار قاشق شیرخشت را بگلاب حل ساخته نیم گرم
میل نماید و آلو در یک پیاله آب تر ساخته اول شیرخشت با گلاب میل نماید و بعد از آن آب تمرهندی و آلو [illegible]
گندم با آب انار ترش [illegible] برای قوت معده و صفرا از راه قی می نشاند اما صداعی که از بلغم لزج که
در معده بود باشد علامت او تقدم تخمه و جشای ترش باد و تلخ در معده و بسیاری [illegible] و بلغم **علاج** معده را بقی و تخم
ترب و تخم و بیخ سوسن تنقیه نماید و مسهل بلغم که مذکور شده بدهند گلقند که درد و بادیان می معتدل باشد [illegible] اما صداع
از سودا که در معده بوده است علامت وسوسه و شهوت معده و میل طعام بسیار [illegible] سودا **علاج** معده را تنقیه پاک
سازد با شربت افتیمون [illegible] افتیمون دو مثقال برگ گاوزبان [illegible] مثقال گلسرخ [illegible] مثقال ادریجیه ده مثقال
سپستان سی عدد [illegible] مثقال [illegible] صاف ساخته با سی مثقال قند [illegible] مسهل باید دیگر [illegible]
[illegible] که در معده باشد علامت او در معده [illegible] بودن صداع در [illegible] و سرگیجه [illegible] و معده و بسیاری درد از
طعام [illegible] **علاج** معده [illegible] گلقند که در معتدل باشد و روغن معتدل در معده مالیدن و تقویت [illegible]
تقویت دماغ باشد مثل روغن [illegible] و روغن بادام [illegible] دستها و پایها و [illegible] آب گرم [illegible]
علاج صداعی که سبب ضعف معده و بسیاری [illegible] باشد [illegible] دماغ باشد [illegible] معده و دماغ و بسیاری بخارات
[illegible] دماغ علامت او آنست که در [illegible] معده [illegible] صداعی [illegible] **علاج** آنست
که [illegible] خوردن اگر معده سرد باشد گلقند و انیسون [illegible] زده اگر معده بسیار گرم باشد
[illegible] اما صداعی که از سبب گرمی جگر باشد علامت او آنست که [illegible] باشد **علاج** او در وقت [illegible] آب انار
[illegible] که بسبب بخار از سر می کند اما صداعی که بمشارکت سپرز باشد علامت او آنست که درد در جانب چپ
و ضعف سپرز [illegible] **علاج** [illegible] اما صداعی که بمشارکت دستها و پایها باشد علامت او آنست که [illegible]
[illegible] **علاج** استفراغ [illegible] اصلاح مزاج و تقویت **نوع دوازدهم** صداعی که از ضعف
دماغ [illegible] علامت او آنست که [illegible] حواس [illegible]
دماغ [illegible] **نوع سیزدهم** صداعی که از [illegible]

حس دماغ باشد علامت او آنست که سرعت انفعال را که محسوس و سلامت افعال دماغ و ذکای حس **علاج**
او آنست که غذای غلیظ مثل هریسه از گوشت گاو و اگر قوت هاضمه قوی باشد و اگر قوی باشد از بقول مثل کلم و شیر تر
و حریره از جهت گاهی محتاج میشود در این دسته بحذری مثل تربت خشخاش **نوع چهاردهم** در درد سری که از جوع
و بیش شود و این نام گذاشته اند حقیقه علامت این صداع آنست که هیجان بسیار که از اعضای سر باشد مثل برد و جو
باعرعره با استفراغات بسیار مثل قی و اسهال و فصد و اکثر این صداع که او را حصه میگویند عورات را که چون لعاب من و حیض
بسته اند رفته باشد میشود و یا بعلت چون بواسیر یا سل حوالی با سبک عسم و امداد بسیار علاج آنست که تدبیر مریض تمام
غذاهای مرطب مثل کشک جو و شوربای گوشت مرغ و ماء اللحم و روغن بادام و نیلوفر و کدو در بینی مالیدن و روغن مغز
قلم گاو و چربی مرغ بر در دماغ مالیدن فائده کلی دارد **نوع پانزدهم** در صداعی که بعد از جماع شود بسبب آنکه استفراغ
بسیار بجهت کثرت او در سر ضعف حاصل شود و بدن نحیف گردد **علاج** آنست که غذاهای مرطب مثل ماء اللحم و شوربای مرغ و کله
جوان و زرده تخم مرغ نیم بخته و از جوشاندن خصی الثعلب و شقاقل و بهمن از هر قدری کوفته و بعسل آمیخته هر روز استعمال میل باید تا که
گرده گرم گردد و اگر مزاج گرم باشد ترک این دسه اختیار باید یا سبکی که اصلاح آن در بدن بسیار باشد و اگر صحت گیرد در مجلس نیستی
موجب درد سر گردد و علامت آنست که گرانی در سر بود و امتلای بدن و جماع بعد از غذا با حوش از بدن **علاج** فصد اگر امتلا
خون باشد و اسهال اگر از غیر خون باشد و تقویت سر مثل طبیخ آس و بابونه و بوی سنبل و روغن گل و گلاب و سرکه بر سر طلا
کردن و از گوشت لطیف و استعمال آنچه مذکور شده و بادام که طعام هضم شود در حالت امتلا صحت مدار دیگر بسبب ضعف اعصاب جماع
میشود و دماغ الم پیدا دارد علامت آنست که ضعف حرکات لرزیدن اعضا و این ضعف موجب بکار بردن ادویه میشود
مثل سکته و قوت نحاه در حالت جماع **نوع شانزدهم** آنست که تقویت دماغ نماید بروغن قسط و غذا گوشت گوسفند
جوان نوبهای جوش **علاج** در صداعی که تابع باشد که ورم دماغ را علامت او سرخی چشم و روی و در دسر و گرانیست
از روشنی و عظیم بعض غلظ قاروره **علاج** فصد قیفال و حجامت و بیلوفر و عنابت ترنجبین اگر قبض باشد بالقدر اگر
طبیعت نرم باشد و غذا اگر اکه ماءالشعیر و کشمش باشد و اطراف بروغن بادام چرب کنند و تیر عورت ازسینه بربسته
ریختن **نوع هفتدهم** در درد سری که تابع باشد تپها علامت آنست که هرگاه تپ شود این صداع پیدا شود و با آن تپ
زائل شود و حدوث این درد از چند وجه باشد اول آنکه از حرارت تپ در دل گرمی حاصل شود و بخارات متوجه گردد و بسبب آن شوق
الم شود دوم دیگر ضعف دماغ و سفیدی بول علاج آنست که گلاب خرفه روغن نصف آن که بر لیع حمو باشد بسر مریض بگذارند و اگر موا سر
بود دستار گرم نگذارند و بنهار اما اللد و طلا از صندل گلاب ساده و آب ادرک سر گذارند و شته و خوشک که ده و خشخاش از آن
اگر تابستان باشد سر گرده بسر بر بندد در زمستان گرم اگر بحوالی عالی باشد سینه بر سر بر بندد دوم این امتلا بخارات باشد
اصلاح طوری باشد که در معده جمع آمده علامت او آنست که خفقان و غثیان باشد علاج قی کردن بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده

رات قرمزی باشد سبب سیوم این درد بسیار حلقی که در جمیع بدن باشد علامت گرانی سر و گرانی تمام اعضای و درد او یا
علاج اگر امتلای از خون باشد فصد باید و اگر صفرا باشد مسهل صفرا و اگر بلغم و سودا باشد مسهل آن نوع چهارم این صداع از ضعیف
کور لغش باشد علاج تقویت سر و اعصاب که از صندل سفید و گلاب آب برگ بید سازند و مع بخار باید کشید خشک قدر
اصول دو تر بی که از عرق کاسنی و بید مشک ساخت سازند میل باید و یا بهار را در آب گرم گدازند سر کرد
گلاب بهم آمیخته باشد اعدا مرع جوان آب اگر او باشد تقریر تیق آگه ره ما سماق سازند نوع سیزدهم
صداعی که تابع بحران باشد علامت او آنست که در روز بحران شعور دو بول سفید و رقیق علاج این درد مرد نوع باید اگر
میل ماده بجانب معده باشد علامت آن غثیان و دوار بود دیگری ساکت مثل شربت سکنجبین گرم قی باید و اگر قراقر و نفخی و
اضطرابی و سوزشی در شکم و مراق باشد اسهال آن سبب قرمزی تیز حشت گلقند و حری جعیف یا حقنه نرم ساختیا باید و اگر حرج و
خیالات و شعاع در پیش چشم باید معلوم میشود که بر عاف بحران خواهد بود نوع نوزدهم درد سری که از ضربه و سقطه باشد مرد
آنست که بجهت آلتی دیگر بر سر زده باشد و سقطه آنکه از بالا بر زیر جائی زده کوفته باشد علاج فصد باید اگر یاد لی خورد سال
و الا اسهال با حقنه نرم باید اگر بیدار جوانی غالب در روغن نعشه بادام بی و گلدست و یار اجیر سازند و بعد اگر در آن ع اگر
اقلیم دوم و سوم و چهارم باشد کشک جو و کاهو و مادر رنگ و اگر درد بسیار بود روغن گل گرم کرده بر سر گدازند و اگر ورم و تپ حرارت بود طلا
از آب انگور سفاد صندل سرخ و نوفل زعفران گل ارمنی باید و اگر درد دفع شود و ورم باقی ماند از تیر ین آب کشتا سدرم
کوفته طلا سازند و اگر احتیاط عقل ما سر گرد دار خود و گل خیرو نیم خرد برگ بید در روغن گل طلا سازند و بعد امر سرگو سپید جوان مرغ
اسهال آن آب لبلاب میل باید و صفتی آتی و سپید گل فائده دارد نوع بیستم در صداعی که آن را بیضه میگویند و بیا شد این که
از اخلاط و بخارات آن جالینوس گفته که این صداع مستقر است در تمامی سر باشد و مرض باصورت و بیجان بر ساعت
بر لحظه میشود و علامت آنست اول سعی روی عظیم شود و صاحب این درد دوی باشد از دیار و بحس گفتن و شنید
و مکروه دارد روشنائی را دوست ارد و وحدت و تاریکی و آسایش را و تا در باشد که شود از چشمها و احساس می کند
آنکه گوبهار ده میشود و مطر یا گمان میبرد که بر ریان او مستق خواهد شد از بسیاری این درد و اگر سخت بحالت احل باشد احساس این
میشود چنانکه اوار دوستی آن با صل چشمها و اگر در بحالت خارج باشد معلوم میشود که داشتن دست دو مجر و گداشتن دست الم باید
تمدد و گشتن و دی حی ری مدار برای آنکه این بحالات سپید و حاله کرده تمام سر از یرحت این صداع را تا سینه خورده باید اند علاج است که
ملاحظه باید کرد از بخارات کدام حال پیدا شده اگر از ملئه خون واقع شده اگر کلان سال و دو مالی باشد از فصد جون گمر کرده الا حجامت باید
و آن با ریں بیا سبب اگر سودا سبب این الم شده باشد شربت افتیمون عرق کاو زبان با تخم ریحان قند شربت باید و اگر از خشته صفرا این درد
عارض شده جهار شربت آلو که هندی و شیاح و آب غوره باید بود و اگر ماده غلیظ باشد جهار شربت و با سهال نرع لشود و سر تراشد
و این طلا که مرکو نمگر ده بر سری گدازند تر قوں تسالی و سداب سپید داره و تخمین از هر یک مثقال نرم کوفته با آب

مرزنجوش با گلاب آمیخته نیم گرم کرده ساخته است و اگر از گرمی این طلا آزار یابد طلا از سفیدهٔ تخم مرغ در روغن
گل تدهین مخلوط کرده سازند و خشخاش و بابونه و اکلیل الملک اگر از خلط سرد تنها باشد طلا سازند و یا حقنه سازند و آب
آن را بر سر ریزند **نوع بیست و یکم** در صداعی که حادث شود از سده که از خلط غلیظ شود سبب این خوردن طعام
بسیار و حرکت و ترک حمام می باشد علامت امتلای و گرانی سر و عرق شیان بلکه درد بسیار و است آنست که تیار لام و
درد تیم و آنکه بسبب سده بود و دران تیجه علاج آنست که اگر خلط بلغمی بود و آنکه در صداع بلغمی مذکور شده از حب طلا و غیره رجوع
نمایند و اگر خلط سوداوی بود که باعث این صداع شده بشربت افتیمون خنک که در صداع سوداوی مذکور گردیده آمده
علاج نمایند اگر بحرانی در بیش و سر غالب باشد و در شربت خشخاش این نوع بسازند نیم مثقال خشخاش نیم کوفته کرده شب
بیک پیاله آب تر سازند و صباح مدت بمالند و بجوشانند با سفیدت مثقال قند قوام آورند بیک جرعه شربت است
نوع بیست و دوم در صداعی که از بخار بوها حاصل شود اول آنکه از بوی مشک و غیره پیدا گردد علاج بوی کافور و
بوی صندلی اکثیر تر و روغن بادام و کدو در بینی بمالند دوم آنکه اگر این صداع بو سطح بو با مردار پدید آمده باشد علاج
آنست که بوهای صندل باشد پیش دارند مثل صندل با درنگ کشنیز و حمام در آمدن و آب نیم گرم بر سر ریختن و فتیله سر و گلاب
ساخته در بینی گذارند تا دفع عفونت بوهای بد شود از دماغ **نوع بیست و سوم** در دردسری که کاینست از گرمی که در
نواحی دماغ باشد علامت او دردی شدید و تمدید نمی های بد باوجود آنکه هیچ چیزی ساخته هرگاه که حرکت کند درد زیاده شود و
هرگاه که ساکن گردد درد تسکین یابد **علاج** تنقیه بن بحب ایارج و اطریفل صغیر و امثال آن نمایند بعد ازان ترکی حل ساخته در
بینی چکانند گرمی که در دماغ باشد بکشد و درد تسکین یابد **دیگر** برنگ کابلی دو مثقال خرما ده سیرون ده مثقال قسط
مثقال آن چهار مثقال درسه ترکی مثقال دوپیاله نرم کوفته بهم آمیخته در محل حوات میل کاسید دارد واکه میوهای خام دراول طعام
ملاحظه نمایند **نوع بیست و چهارم** در درد سری که از رجوع دماغ شود یعنی حرکت دماغ و این رجوع از ضربه یا سقطه باشد علامه
چیزی گران رسیده باشد علامت او احساس ثقل در عصب و عروق و حالتی شبیه سکر و نسیان **علاج** فصد نمایند و طبیعت را نرم دارند
تا آنکه [illegible] و صندل و گلاب بر سر بمالند و شیر عورت بر سر ریزند و روغن گل و بادام در بینی چکانند و حصص رو و گل حل ساخته در سر
بمالند **نوع بیست و پنجم** در صداعی که از خوردن شراب حادث شود و بخارات آن به دماغ رسد و این را خمار گویند علامت او آنست که سر گران باشد
و عقل سبک و خمود و وسواس علاج پاک ساختن معده از شرابی که در معده مانده اگر بقی شود یا سهل تا آنکه بعدی الو بخارا او گلاب بر جبهت تا
انار [illegible] شربت سیب و صندل اگر حرارت بسیار باشد شیره خرفه بقدر شیرین ساخته چهار عرق گلاب عرق کاسنی عرق بید مشک
عرق گاوزبان آسا است [illegible] اگر بعد گوشت [illegible] یا اگر وقت آن رگ یا سماق [illegible]
و اگر حرارت و سوزش کم باشد دفع ترش خشک ساخته اختیار نمایند و نهار از آنکه بعد گذارند یا بار السار [illegible] تنقیه درد سی که یک شق
سر شود [illegible] باشد علاج آنست که [illegible] صد بود نمایند و اگر از سودا باشد

یا حمام نماید سمل آن بعد بهشت از تخم کاهو در آب نسیج لعاب و اعیون گذارند در گیاه و حمدة تحقیق این مرکب عذر گذاشته
رحیان نماید صبح عرق گردم عصر آن مرتبه ام اعیون رم جون سایه دستان مادوید را برم کوفته لسعیده تخم مربع حل ساخته
ترحقیقة گذارند اگر دین بلا ساکن شود این حرارا سارند کاهو در آب نسیج مرکی اعیون کتیرا گلاب حل ساخته طلا نماید **فصل دوم**
سرسام للطفی آن ارسی است درهم رگ نه امدار سرو سام که معنی آن ماس است و عبارت از آماس حجاب دماغ است و این معنی محذوف است و او را
بسیار دارد **نوع اول** در سرسام که بسیار حمی آن با تند علامات او تب این هذیان و اختلاط عقل و نفس مصطرب تشنج و لون
یا سرخ هر گاه ما تب دوالات کند بر ان که دعلم نفس و متاری یا موحی آن در سرگاهی خیال میکند که چیزی بر جامه و دست میل
بجدین نماید و سرخی چشم و دردی ردش آن که چشم و خشکی او فریاد و دین سرخی رسان ان بسیاری **علاج** چیش ازانکه عقل
زایل شود فصد قیفال نماید و چون بسیار رد و بر دارند بقدر قوت این قسم را احوال اعضا او نیسه معلوم شود و اگر عقل و حس
بحال خود است دماغ صحیح است و اگر نفس و حوس است دل صحیح است و اگر میل بطعام است جگر صحیح است اگر بسیار بی تند جگر
سیاق یا میان آن ستاره بارگ سرخی بلیتالی ساست است در روز اول تا سوم شربت ابحر و آب تمر هندی اغوره
تخم کاسنی در آب آلو و عدالگر او ماش مقشر یا عدس سعالج و کتیرا و کدو در آسیم تخم و چهارم و سوم ماش مقشر و عدس آب
کشک جو بعد سوم شربت عناب و نیلوفر دهند بر موحت کاسنی عدد گل نیلوفر دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال تا دمان بیدم تخم
و عناب بوده کهن مثقال قند ما رجو ساید و چهار ره را اختیار نماید و کلحه صدل سعید مثقال آب کشنیز نیم قاشق گلاب
یک قاشق سرکه قطره دهد بیشه گیرد بر ماه پیش بینی ارند و روغن گل نیم قاشق و گلاب یک قاشق و سرکه قطره تیر گرد
بر پیشانی سر گذارند و بادر نگ کدو تر کوکردن مانده کاهی ارند و با نیها و آب گرم گذارند و یا شوید برین سیاگذارند بسته یا لوکه گل
از هر یک دو مثقال سوسن گندم کی سرکه دو مثقال در سرکاسه آب تخم بساید و یا بار احیر گرم بدان شوید و صیل و گلاب
سرکه بالند و هر گاه رو بصحت آورد شوربای مرغ ساسب است و بعد از ان حمام روند و بعد البسیار میل نماید و از عصب و
حرکت بسیار تا بحال صحت رسد ملاحظه نماید **نوع دوم در سرسام** صفراوی علامات تب یحرانی حواد بصل و درد
کر که اسبت ار رفسانی و خشکی چشمهای وی می دردی وی زبان سرعت نفس تلخی دهان کثرت عطش و سرخی نادره **علاج**
اسهال صفرا نماید با آنچه اگر در تحلیل شربت حسنه و درین قسم سرسام تسکین حرارت زیاده از سرسام که علاج جون دهماید و از آب
سرخوردن منع نماید و شربت از عناب شربت از عسته و نیلوفر و تخم کاسنی قند ساید و کتان کاجو برمو حساب سرخوردادر یادر
در هر لحظه که تشنه و یا دستیره و مکیدند مقداری بشان ما نید آب یک کاسه نیم یک صاف ساخته بحو ساید چون پخته شد بچید توت بد
نماید و دو درم اصول عرق کاسنی و گاو زبان القند شیر ساخته میل نماید اگر حواب نماید از شیره خشخاش تخم کاهو شیره
تخم کدو تخم خیار است ادکی مهوس مقدار آن کاهو آمیخته بر پیشانی طلا سازند و چهار انگشت بسیار شیره تخم قاشق لعاب اسپغول
دو مثقال روغن گل نیم مثقال سفید تخم مرغ ده عدد همه را مخلوط ساخته عمل نماید و آنکه دیر قست و نیلوفر و گشنیز و خشخاش تر و پوست

تخم خشخاش و تخم کاهو خورانیده باشد بر سر ریزند خرقه کتان بروغن گل و گلاب و سرکه تر کرده بر سر گذارند و بخار سرکه بر سر باید رسید و شکر و خرفه
گلاب و سرکه و کافور آلوده گذارند و دفع التهاب و حرارت نماید مریض تسکین یابد مریض تواند شد اگر اسهال باشد پس مقشر و تخم آب
تمر هندی اگر تب باشد و اگر تب نیست بود آب لیمو تنقیه سازند **نوع سوم** سرسام سوداوی است علامت و آنست که
تب مدقه در سر خفیف و زوال عقل و حیرانی و لعنت بیابی گویا که حماقت شده است و چشمها کشوده حیران و همانا **علاج**
تنقیه سودا نماید بعد از آن نضج بحلات افتیمون چنانچه در صداع سوداوی مذکور شده روغن کدو و بنفشه و بادام در بینی و کف دستها و پا
و ناف و مقعد مالند بر شربت حقنه از اسطوخودوس پنج مثقال افتیمون دو مثقال بنفشه دو مثقال انگور سپستان سی عدد گل خیرو
چهار مثقال خارخسک نیمکوفته هفت مثقال تخم معصفر نیمکوفته پنج مثقال در دو کاسه آب بجوشانند تا نصفی ماند قند فرو پنج مثقال
ترنجبین بیست مثقال روغن گل سه مثقال و لوت حل نماید و آنکه در وقت و ... خورانیده باشد بر سر ریزند **نوع چهارم**
در سرسام بلغمی نام گذشته لیثرغس و بعضی برقوم او سبات گفته اند چه آنکه درین مرض هر چه را فراموش می کند سرسام بلغمی مقصود است که
در جهات دماغ قرار یافته و بسوی سام او بنده علامت تب مطبقه غیر قویة الحرارت بود و گرانی و ثقل جمیع حواس خواب بسیار و سیلان
و سفیدی ماند و ... خیره شدن گرفتن و اختلاط عقل و سفیدی بول و قلت عطش و تری زبان و چهره های زرد مایل بسفیدی
علاج شربت از بادیان مثقالی ... عدد بجوشانند و آب را ساخته میل نماید چند روز این شربت بسازند
و چه آنکه ماده میل سفل نماید این عمل قوی بسازند ... مثقال تربد نیمکوفته دو مثقال تخم ... چهار مثقال تخم معصفر نیمکوفته
پنج مثقال ... پنج کرده دو مثقال بادیان دو مثقال انجیر پنج عدد دو انگور ... مثقال در دو کاسه آب بجوشانند و تخمیر حقنت
... قند فرو پنج مثقال ... یک قاشق بوره دو مثقال روغن بادام یا بابونه سه مثقال چنانچه مذکور شده بسیار
دلسه بوس عمل نماید و ... نیمکوفته و ماش مقشر کرده گرم باشد اگر تب قوی ساخت ... موجب اختیار
نماید تخم حنظل دو دانگ ... نیم مثقال افتیمون ... تربد درم ... هریک مقدار ... درین مرض نفع
کلی دارد و ... بسیار که در ... مستغرق شود ... روغن گل که ... قرحا ادکی
حل کرده باشد در ... و عسل و سرکه ... اگر مرض ... و برودت غالب شده و احتیاج شود
باسهال ... دانگی ... بعد آن ... و غیره از سکنجبین و
ایارج فیقرا و ... گلاب نماید ... گرم بوده ... بعد از آنکه ... در موضع ... بسیار روشن بود نگاه
و هرگاه مرض ... آب ... عصا ... زعفران باشد میل نماید غذا ...
اوقات ... سوس گندم که در قند ... موافق ... سرد و میوه ها ... و حرارت
ملاحظه نماید و ... بعد از ... در حمام آب گرم بسیار ... فایده دارد
نوع پنجم آنکه مرکب از صفرا و بلغم باشد و گاهی ازین دو حالت می شود اگر صفرا غالب

باشد پس باید این را سهرسانی و اگر بلغم غالب باشد تمام می‌گذارد این اسباب سهری و اگر علت قوی بود ترشت گاه
می‌رود و دارچینی بیرون می‌آید و این علت شدت و علامات اگر بلغم غالب شد خواب گران گاهی در خواب آنچه برسد و گمان شود
که در خواب است اگر صفرا غالب دیوانگی در آن و چشمها گشاده می‌شود و اختلاط عقل و نبض صغیر و ضعیف و متواتر علاج آنست
که چون سن کم است و بلغم و صفرا است پس احتیاط است که علاج مرکب بهترین علاج پس فصد است حتی آنکه از همه حیله‌ها کم می‌شود
به تحصیل هرگاه رگها را آمدن رنگ برگ افروخته باشد حقنه معتدل مناسب آخرین حقنه سعید دو مثقال سائیده هیچ مثقال
افسنتین مثقال بابونه دو مثقال ساق سیلو فرد و مثقال تخم سعتر نیم کوفته هیچ مثقال سپستان سی عدد انگور شفا سه مثقال بادیان
نیم کوفته دو مثقال سنا دو مثقال سوس هیچ مثقال عناب بیست عدد در دو کاسه آب بجوشانند و تیره حست بیست مثقال
شیر خشت مثقال فرا فروت هیچ مثقال شکر قلم هفت مثقال بوره دو مثقال آب برگ چغندر چهار قاشق در آب ادویه
حل کرده از ادویه موسومه گذرانیده روغن بادام دو مثقال آمیخته نشسته عمل باید نیم گرم و روغن شبت و روغن سداب
بر سر مالیدن بر سر گذارند و ترشت سکنجبین گلقند با گلاب عدد الحد نیم کوفته باب تقشیر و ادگ ردیه متل گرد و عمر و شوربا
مرغ و گوشت مرغ در آخر این مرض باید در این حصه اگر روز از سه مرغ باید فائده کلی دارد و ترشت نیلوفر اختیار
نماید. بوکردن لیموی تمام دارد **نوع ششم** در سرسام که تابع باشد ورمی را که حادث گردد در میان معده
و کبد و این هر دو متصل بدل نیست ظاهر می‌گردد و اعراض سرسام دموی باشد این را سرسام دموی علامات او
وسواس بسیار و الم در جانب راست و شدت تب گرمی در ... استخوان ... علاج آنچه مذکور شده
در سرسام دموی و صفراوی و ترشت از برگ گاوزبان سه مثقال در ... دو مثقال ریاستان دو درم عناب برده عدد
تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال قند لست مثقال سه ... و ... اعناب و کثیر تر **نوع هفتم**
در ورمی که مخصوص است بپرده‌های دماغ و نام گذاشته‌اند این را سرسام و ... بسیار دواگر
از این گذشته امید خلاصی است و علامات آن علامات سرسام دموی و صفراوی ملکه این مرض سخت‌تر و ... اما علاج
این علاج آن و قسم آن ... در ... و ترشت ... سیزدهم
و عرق ... اگر ... **نوع هشتم** در سرسامی که خارج شود
... سرسام ... رعایت بشکل بسیار ...
شدت ... علاج و آنست که ... باید ... حق
و ترشت آنست که در سرسام موی ... **نوع نهم** در ... علامات و آنست که ...
... علاج
او هرگاه از ... علاج سرسام موی ... **نوع دهم** ...

سرخی روی و زردی تب تیز و این مرض کودکان را بسیار عارض میشود و نحیف ایشان تب تیز و خشکی بدن و تابان تر سه
میگردد که هیچ گوشت نمی ماند و در چهار روز هلاک بسیار شود اگر از این گذشت خلاصی موجود است علاج او علاج سرسام صفراوی است و
مصالحه صبیان درین نوع باید داد و تخم مرغ با روغن آمیخته سرد کرده بر سر ایشان بریزند و کدو که کوره می گویند گداز نماید در رگ و سر کرده و کاهو
و شیره خرفه و عرق بید مشک را در آب انهال طلا نمایند و کثیرا و املا نمایند تا در آخر روز ایشان کند و بدن ایشان موم روغن از روغن
بادام موم ساخته باشد طلا نماید **فصل سوم** در سدر و دوار سدر آن است که بوقت برخاستن چشم تاریک شود و در سر خود ثقل معلوم
یابد و در گوش آوازهای بد آن شنیده تا بمیرسد که عقل زائل میشود و دوار آن است که خیال می نماید که سر میگردد **نوع اول** سدر و دوار بخاری
علامتش که بسته شده باشد در دماغ وی یابد مجری و لازم است دوی اگر این سامعه و تاریکی چشم و در درد سر حالتی شبیه مردم مست و
انواع او بهمین است **نوع اول** درد و دواری که از ماده خون باشد که در دماغ است علامتش سرخی چشم و سرخی روی
و بر آمدن رگهای پیشانی و تنقیه **علاج** فصد قیفال و رگ پیشانی و حجامت بر ساق پای نماید و بر سر روغن گل و سرکه
با روغن مورد و سرکه بسد و یا بهار نارنج گل بابونه و سبوس گندم با شوربا کنند و شربت سکنجبین و اسپغول و تخم ریحان و
غذا گوشت مرغ یا گوشت حوان فقط آب غوره یا آب انار در آن آن اگر با کرنج و کشنیز در غذا انداخته بکار مناسب است و از
غذای گرم اجتناب نماید و اگر احتیاج مسهل شود مطبوخ هلیله اختیار نماید و طلاء صندل و گلاب باقی علاج آنست که در درد سر
دموی مذکور شد **نوع دوم** دواری که از ماده صفرا شود علامت زردی لون و تلخی دهان و سرعت نبض و بی خوابی **علاج**
اسهال بدن بمطبوخ هلیله زرد و بعد حب هلیله زرد چهار مثقال سقمونیا هیچ مثقال گلسرخ دو مثقال سعتر دو مثقال
بکوبند و در دو کاسه آب تا یک پیاله بماند صاف نموده شیر خشت یا بروه مثقال ترنجبین بیست مثقال در این آب و بیرا
حل کرده شیر گرم میل نماید و بعد از آن آب انار و شیره خرفه با آب تمر هندی و سکنجبین و از میوه ها انار و آلو و سیب و زرد آلو
و غذا مرغ در آب آن اگر فقط آب سماق با آب انار و شیره خرفه با آب انار بریان سازند سعتر و صندل بو نماید و باقی علاج درد سر
صفراوی مذکور شده عمل نماید **نوع سوم** دواری که از ماده بلغم بود علامت گرانی سر و قلت عطش و بسیاری
خواب و لین نبض و بیاض قاروره **علاج** تنقیه دماغ با ایارج فیقرا و حب قوقایا و انچه در صداع بلغمی مذکور شده و جوارش
مصطگی و غیره و سکنجبین عسلی نماید و غذا نخود آب که در وی دارچینی و زنجبیل و کشنیز جهت دفع بخار و زیره باشد میل نماید
و مشک و عنبر و نرگس بو نماید و از غذاهای سرد ملاحظه نماید **نوع چهارم** درد دوار و سدر که از ماده سودا شود در دماغ
علامت او بسیاری فکر و بیخوابی و تخیل چیزهای فاسده و صلابت نبض و ضعف و **علاج** تنقیه دماغ و بدن از سودا
بطبیخ افتیمون و حب غاریقون نماید و بعد ازین حب غاریقون نیم مثقال اسطوخودوس مثقالی تخم حنظل دانگی نرم کوفته و بیخته
حب سازند و در وقت صبح میل نماید و بعد از آن هیچ وقت آب گرم میل نماید و روغن بادام گرم بر سر طلا سازند از روغن کشمش
و بابونه و باقی علاج آن است که در درد سر سوداوی مذکور شده است **نوع پنجم** دوار و صدر که از

بادهای و بخارهای گرم شود و در دماغ علامت او حدت سر و خشکی انف و تشنگی دائم و سرگرانی بود علاج تنقیه از مطبوخ
هفت برنج حب هفته تخم کاسنی نیم کوفته هریک دو مثقال سپستان مثقال گلسرخ دو درم آلوخورده شش عدد تمرهندی یازده
مثقال بجوشانند با ترنجبین یا شیرخشت هفت مثقال میل باید و روغن گل و سرکه بر سر گذارند و بر در قند کتیرا خشک
نرم کوفته مقدار نیم مثقال اختیار نماید دفع بخارات سر میکند و باقی علاج آنست که در صداعی که از اخلاط حاره بود
مذکور شده **نوع ششم** دواریکه از بادهای بخارهای سرد شد در دماغ علاجش تلطیف طبیعت و آنکه درده
بابونه و اکلیل الملک و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و سر بر بخار آن دارند و بعد از طبیخ یا نخود آب که در او ادویه گرم
باشد میل باید **نوع هفتم** دوار و صداع که از ماده صفراوی از معده و سر دماغ پیدا شود علامت او عدم اشتها
خفقان و قی و خوشش معده و الم در سر معده علاج آنست که اول قی نماید سکنجبین و آب گرم و اندک
نمک بعد از آن آب غوره یا آب انار ترش یا آبی میل نماید و بعد از کتیرا خشک اندازند فوق و سماق
و رب انار سازند و باقی علاج از دوار دموی و صفراوی جوید **نوع هشتم** دوار که از ماده بلغم شود علامت او
غثیان و قلت هضم و بسیاری خشک دلیل و برآمدن لعاب از دهان بی اراده علاج او قی نماید شوربا تخم ترب
نیم کوفته سه مثقال و تخم شبت سه مثقال بیخ سوس دو مثقال در یک کاسه آب بجوشانند صاف کرده با هفت
مثقال شربت سکنجبین آب بیخته نیم گرم میل باید و بعد از آن قی کند و بعد از آن اطریفل صغیر و گلقند یا مصطکی و عود
جهت قوت معده ساخت و بعد از گوشت و کنجشک عصافیر و داروهای گرم سازند حب توتیا که مذکور شده اگر ضرورت
شود میل باید **نوع نهم** دوار که از معده کسر رود علامت او آنست که در معده المی یا مدد دماغ در جهت
یا فتق بخروج بادی نفخی بهر طریق که باشد علاج او آنست که دوار که از ماده گرم که در سر بود مذکور شده **نوع دهم**
دواریکه حادث شود از بادهای سرد که متصاعد شود از معده علامت او تهیج و دل بهم برآمدن و خیرگی التی ریاح و ششم
شدید در معده علاجش سفوف کمونی و دیان و قند و شربت ورد **نوع یازدهم** دواریکه متصاعد شود از شرایین
یعنی رگهای جهت پس تفیقه و پس گوش تا علامت او آنست که هرگاه دست بر تفیقه و یا بر آن عضو که بجا ر
از آن پیدا شده بنهند ساکن گردد از استلا و حرکت آن کما علاج حجامت بر ساق دود پس بعد از آن رگها
و بریدن او و گداختن و حفظ گل و سرکه بر سر **نوع دوازدهم** دوار و صداع که باشد از ماده که متصاعد شد از رحم
و مثانه و گرده و یا بیاد مراق که در شکم است علامت او احساس وجود بخار از آفت در آن عضو علاج اصلاح آن عضو
و تقویت سر و از اطریفل تناولی و مکحل جوارشات **نوع سیزدهم** دواریکه از ضربه یا از سقطه واقع شود علامت او
علاج صداعی که از ضربه بود یا از ماده درخت که در آن آب بجوشانند شویند و حجامت نماید بجسم نرم دارند
و باقی علاج مذکور **نوع چهاردهم** دواریکه از گرمی آفتاب باشد بسبب ضعف دماغ علاج اگر ماده باشد

ودردان استفراغ نمایند وروغن گل وسرکه بر سر گذارند وروغن بنفشه بادام در بینی چکانند وآنچه خصوصیت بلادوار است
کار ضعف دماغ باشد شیره سوس باید که تشبیر جنک قند فائده کلی دارد ومداومت آن نوع یازدهم دواری که
از عقب فساد هضم یا درعقب هضم شود علاج اگر حرارت باشد ودر روی سرخی بود قی نماید ومعده را مثل گلقند که از
مصطکی ساخته باشند وگوارش عود ومصطکی قوت دهند نوع دوازدهم دواریست تا خیر غذا شود علاج او
پیش از طلوع آفتاب شربت لیمون یا فواکه یا سفوف صندل یا لقمه نان آب انار وآب غوره یا رب آبی وسیب میل نماید
نوع سیزدهم دردواریکه عادت میشود ونشست کسی که سحر شود وگران شود دوار اینهم خصوصا اگر پیر اسرا باشند سحر
سکته شود ولیکن باید که تدارک آن زود نماید وتنقیه معده با ایارج وشبیار وماده را بحالت مخالف میل دهند وگاهی
صداع بدوار زائل میشود وگاهی دوار بصداع بر طرف میشود فصل چهارم در سبات خوابی گرانی در دست دراز
ودر کیفیت قوی وبدشواری بیدار شود وانواع هست نوع اول سباتی که از سوء مزاج بارد شود که بیچ یکبار
اخلاط سبب نباشد علامت او آنست که خوابیکه بعد از سرما سخت در غایت شدت که بسر رسیده باشد یا عقب
ادویه مخدره مثل افیون وغیره که خورده باشد ورنگ وی مائل به تیرگی وکبودی نبض صلب با تفاوت وسفیدی
زبان او سفیدی رنگ وی علاج تدبیر سخن از ادویه حاره مثل تریاق اربعه بزرین موجب حلتیا با وم وحب العار
وراوند طویل از هر یک قدری برابر گیرند وباسه وزن آن عسل آمیخته نماید شربت یک مثقال یا دو مثقال اختیار نماید
وطلا که بر سر گذارند از جندبیدستر وعاقرقرحا وسوبرج وصمغ عربی وسداب از هر یکی اندکی نرم کوفته بگلاب یا روغن سداب
آمیخته بر پیش سر سماست وجندبیدستر با روغن سداب یا روغن بابونه یا روغن گل حل کرده فائده دارد و
بستن ساق یا ومالیدن پایها واز پیاز عنصل وعاقرقرحا نرم کوفته بسرکه کهنه آمیخته بر ساق یا طلا سازند وکنند
وصر بیتین میی دارند تا عطسه آید وموی از سر لیدن فائده دارد ومشک وجندبیدستر وعودی بو یاید وغذا
نخود وهیم شکسته بگوشت کنجشک یا عصافیر سازند دارچینی وخولنجان در شوربا اندازند وعسل ومحیین وحب الخطرا
میل نماید واز خوردن میوهای سرد وآب خوردن بسیار ملاحظه نماید نوع دوم سباتی که از رطوبت خام در مقدم
دماغ شود علامت او خواب گران که بیدار نشود مگر بجهد بسیار وگرانی در سر وتهیج وسفیدی زبان وکاهلی وسیلان
وقلت تمیز نبض موجی علاج قی نماید باحقنه تیز وقوی باحب قوقایا وایارج وآنچه در صداع بلغمی مذکور شد بدان تنقیه دماغ
نماید ومعاجین که دفع بلغم مثل [illegible] الحیوة ودواء المسک گلقند وآب سیر گرم وبعد از آن میل نماید بر دهنهای گرم در
سر مالیدن وبابونه وسداب بخور سازند وسر در بخار دارند وباقی علاج او علاج سرسام بارد است نوع سوم در
سباتی که از بخارات گرم وتردموی که دماغ از آن متغیر شود علامت او آنست که تا در باشد بر خواب مگر در بعضی اوقات
در جواب داد کمک بانگ زند بیدار گردد باز دوده وتنگدلی ودرخواستن بسیار گوید ونشسته شود ومیل آب علیه باید دفکرهای باشد

بیرمسیح سوج نسید تبیعال وحجامت ساق یابی سعد روغن کل سرکو وکلاب سرکدارند یا مارا سانور واکلیل الملک
تیرو نسوید و عدا آنچه دو ماش مقشر شوربای مرغ میل نماید و غذا آنقدر خورد که معده ماسد شود **نوع چهارم** سات که
از بخار رسا سود و صوب و آنکه در وقت تیغ دوروال تیدا ال کرد **علاج** آنست که از جوات آکاه ساروند تا حرارت غریزی کوچم
باطل نگردد و غذا را مالیدو لسوید و آب مالو و علاج تپ نماید **نوع پنجم** سات که از بخار معده شود علامت او
دوار و آوار در گوش و خیالات و خطهای سیاه و سرخ در پیش چشم **علاج** تنقیه معده و تقویت آن حلیله و آمله پرورده خورد و مهما
مار دستل روغن مورد و گل در پیشانی و مقدم سر مالند **نوع ششم** در سباتی که از بخار اعضا اشل دستها و پا
وغیره شود **علاج** اسهال آن اعضا و تقویت سر **نوع هفتم** در سباتی که از بخار سینه و شش و پهلو شود علامت او ذات الریه
و ذات الجنب ذات الصدر **علاج** او علاج آنها **نوع هشتم** در سباتی از ضربه که بر سر رسد یا سقطه تیبیس سر
واقع شود و سببش که در سباتکه بوح احساس شود **علاج** او علاج ضربه و تقویت سر **نوع نهم** در سباتی که از ضعف روح شود
علامت او آنست که تدریج زیاد گردد **علاج** او خوردن شوربا جرتنکات مفرح آن مسوا المسک و اگر گرم مزاج بود مفرح طیار تر آمیخته
نماید و شربت ثوا کو سیب و صندل و آب ریحان ماء اللحم ماکلات یا عرق بید مشک کاسنی و اگر سرد مزاج بود با عسل یا مایه و گفته اند که
ماء اللحم با شراب ضعیف روح را فایده دارد و باقی علاج آن علاج غشی جوید **فصل پنجم** در سهر یعنی بیخوابی اقسام است و العلاج او در
نوع اول در سهری که از سوء مزاج دماغ بود و سبب یبوست شود علامت او خشکی دهان و زبان و چشم و بینی و حواس
و کند در گرمی و صب در حواس **علاج** او آنست که دماغ را بسعت بادام و روغن کدو حرب ساروند و روغن گل و روغن نرگس
و روغن سوسن تیر بود رتیس سر گدارند و در حشخاش و کاهو و بادرنگ میل نماید و غذا ماء اللحم و گوشت مرغ فربه یا گوسعید
جوان آنگاه بخود و ماش مقشر یا اگر او قلیه کدو تیر ماست **نوع دوم** در سهر که از سوء مزاج گرم خشک بی ماده بود علامت او
تشنگی و خشکی دماغ و حرارت و اندوه **علاج** او آنست که دماغ را روغن بعنقه و نیلوفر چرب ساروند و شیر عورت بربیت الی
سحت حلیلوم داشته و زعفران در زیر بالش نهند بخاصیت حواس ورد در رداند که در دیوست خشخاش و بنفشه
و گل و تخم کاهو بجوشانند و در سر گدارند و یا بیاوماف و مقعد را روغن کاو و زبان با روغن بادام چرب نماید و هر شب او
دهن بعنقه دو قطره تیر گرم در گوش چکانند و غذا کشک جو و یا اگر او ماش مقشر کرده و کدو و اسفاناج و کشنیز تر با شد
شوربا مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند و قلیه خیار فایده دارد و از اشربه شربت خشخاش کاهو اختیار نماید
نوع سوم در بیخوابی که از یبوست سودا شود علامات او علامت غلبه سودا و علاج او **علاج** مالیخولیا و صداع سوداوی
و روغن های مر دماغ مالیدن و مداومت با حمام **نوع چهارم** در بیخوابی که از ماده صفرا شود و علامت غلبه صفرا
علاج او تنقیه سر و بدن از صفرا و باقی علاج آنکه در صداع صفراوی مذکور شده **نوع پنجم** در بیخوابی که از رطوبت
شود که در دماغ سست حادث شود علامت او تری ع دمی در حرکت ریلش مدک گرانی در سر و سرعت انتباه علاج او

حقنهٔ تیز و تنقیه بدن بعد از آن مسهل دو مثقال پوست هلیله بادیان رومی از هر یک نیم درم نمک سندی نیم محموده دانگی
کوفته بیخته و نوشت با آب کرفس یا آب حماض حماض میل باید و غرغره باید و مداومت بر حمام و آب معتدل آید و گوشت مرغ
و گوسفند جوان بعد آن نخود هم شکسته و ماش مقشر و اگر او گوشت ماهی که در آب تیز تند باشد و از چیزهای تیز و رویه احتراز باید
گلقند شکری یا عسلی میل باید و دایکه در ماءالشعیر و تخم کاهو تا پخته باشد بر سر ریزند و ملح را از روغن بنفشه و بادام چرب سازند و خواب
کنند اگر بیست اندکی از دارچینی و تخم کاهو میل باید خواب آورد **نوع ششم** در بیخوابی که سبب تیزی باشد علامت آنکه هرگاه تیز شود
بیخوابی عارض شود و محلی که ساکن گردد تپ بر طرف شود علاج منع بخار متحلله از دماغ نماید و پیشانی و شقیقه بر روغن خشخاش و کاهو
چرب نماید و مروارید ورق کاهو املا بداند از مجربات است که سلیخه درم افیون زعفران هر یک نیم درم بکوبند و برده و گل آمیخته اندکی از آن
در پیشانی مالند خواب آورد و مجربات است که اطراف علیل را محکم بندند اندک مالی و همی در گردا و تپیده حکایت لذیذ و آوازهای
ملایم و آوازات آوازار استماع فائده کلی دارد **نوع هفتم** سهر که سبب دسود علامت او آنکه هرگاه مدد بیخوابی عارض گردد
علاج او تسکین دواست **نوع هشتم** بیخوابی که سبب امتلا شود علامت او آنکه هرگاه ممتلی باشد و سهر عارض علاج او استفراغ
و تقلیل غذا و دفع امتلا **نوع نهم** بیخوابی که از سوء هضم شود علاج او تقویت معده تدبیر علیه اصلاح هضم **فصل ششم** در
فساد فکر و ذکر و تخییل و این نوع است **نوع اول** در فساد ذکر و این سیان است و دو قسم میشود **قسم اول** نسیان از سوء مزاج
رطب علامه رطوبت که بر موجر دماغ بود و حادث گردد علامت او خواب بسیار و گرانی در سر و بیرون آمدن رطوبت در بینی و دهان علاج حقنه جماده
دهید و حب ایارج گلسرخ و اسطوخودوس از هر یک دو مثقال یا دوازده مثقال عسل بحور ساختند و لیسه و یا گرم میل باید و اگر خورد سال و بحرور
باشد آب تا دو عاقرقرحا و مویز و تخم یوسف نیخ کبر از هر یک نیم درم بکوبند و پس بهمت مثقال و آنکا مده مثقال و گلاب قاشق
و قدری آمیخته نماید و غرغره سازند و عطسه آورنده فلفل و کندس و حرد ریزه از هر یک نیم مثقال نرم بکوبند و در بینی می دارند
تا عطسه آرد یا آب چغندر و آب چغندر آمیخته اندکی در بینی چکانند عطسه می آید و سیاه دانه و زیره و سیاه از هر یک اندکی
نرم بکوبند و بوید یا روغن بادام آمیخته در بینی چکانند و دماغ پاک سازد و بابونه و اکلیل در آب جوشانند و در حمام بر سر آب بشویند
بشویند و سکنجبین عسلی از سرکه عنصل درین غایت فائده کلی دارد این علت بیرا محتاج کرسی بسیار بشود و این معجون مناسبت **صفت آن**
کندر اگر سعد دار فلفل زنجبیل فلفل مر مار خور لوبیا از هر یک سه مثقال نرم کوفته با دو چندان عسل آمیخته شربتی درم تا یک مثقال میل
نماید و عقل و ذهن را فائده کلی دارد و خواب بسیار بعد از طعام خصوصاً اگر امتلا باشد ضرر کلی دارد غذا گوشت کبک و تیهو و نخود آب
روغن جوز و روغن بادام را بر آلو و گوشت مرغ صحرائی که قرقاول گویند مناسبت و جوهر دماغ است فائده از ترکیب اندکی گفته اند نعم
تمام اردو در بسیار فائده نیست **قسم دوم** در فساد ذکر که سبب برودت و یبس شود علامت او بیخوابی دائم و خشکی بینی و گلو و دشواری تکلم بسوی
و در بعضی اوقات خیال آید که حاذق شده است برودت که بر وسط دماغ غالب شود و ملازمت در غوث مثل اسحق و نشاسته را بیشود علاج و روغن حیری و
روغن بنفشه از ترتیب نیم مالند و بابونه و بنفشه و اکلیل الملک با آب پخته سازد و آب نیم ماضی مود در حمام ریزند و غذاهای گرم تر میل باید

دگوشت مرغ و ... تمر داد کشت و مرطوب **نوع دوم** در فساد ذکر علامت او آنست که محلل شود و کم گردد
کسیکه لازم بود میل کند بر ... باید نقصان لطف علاج آنست اینکه قوت طبع زائل شد میل باید
مائده کی از و ... اگر ... و مسهل هر یک مثقال جد بوار و مثقال عرق ... مشک ... و جمیع آن جدوار و مثقال
گوشت و ... بسیار ... کرده ... با اعتدال باید ... راقوت **نوع سوم** در فساد تحصیل آنکه
مسمی بنقصان ... تحصیل ... مرتبه که صورت ... و دیابطیه جواب باید اینجا و اکثر
تحصیل آن ... بسیار ... گوشت ... واقع شود ... مدار ... علم
مقدم ... تحصیل باید ... طریق ... حرارت ... قلیل لطف نقصان **صفت آن** ...
... حقه ... در ... و ... تحصیل ... عقل شود ...
... سرکه ... کرده ... دارند ... عورت ... بسیار ... مسهل و سوس ... کم
... اندام ... الود ... گوشت مرغ فربه ... قرص ... که ... دیگر دو ...
باید **صفت آن** تخم ... مثقال پوست ... مجموع ... قرص ... بستانند
... **فصل ششم** در مالیخولیا و آن تغیر فکر ... اسباب ... مالیخولیا ...
... صاحب این ... و ... وحدت ... و آن ...
نوع اول در مالیخولیا که از سودا ... علامت ... و سرخی روی ... و علم ... **علاج** ...
اگر ... ساق ... کشادن ... شربت ... میل باید ...
... مثقال ... مثقال ... مثقال ... مثقال ... چهار مثقال قند
سی مثقال ... شربت ... میل ... افتیمون ... احتیاج باید افتیمون ... اسطوخودوس ...
... مثقال ... شاهتره ... اختیار باید ... و در بعضی اوقات ...
... احتیاج باید **صفت آن** هلیله سیاه و هلیله آمله از هر یک پنج مثقال ... اسطوخودوس افتیمون ...
چهار مثقال ... مثقال ... دو مثقال ... سه مثقال میل ... ستد ...
... مثقال ... و اگر ... شربت ... است ...
... مثقال ... و ... تخم ... از هر یک ده مثقال ... است باید ...
است ... شربت ... و ... دو مثقال میل باید ...
... گوشت ... سعد ... و ... است ... انار ...
... گرسنه ... لو ... و ... ارماد ... ذکر ... و ...

و ماقلی و خیرهای شود و گوشهای صید برود کثرت ترات ترتیبها باید **نوع دوم** در مالیخولیا که از
کار صفرای سوخته در بدن حاصل شده باشد علامت آن کثرت عطش و حرق و فریاد و بیخوابی و وحشت و قلت آرام و التذاذ از نظر بر
سبزی و مزاج این کس گرم و خشک بود و لاغری و زردی رنگ و قبض طبع **علاج** آنست که بحمام بسیار روند که آب آن معتدل
داشته باشد و در آمدن که در وقت و خیره و کدو و شیر و مغز و تخم خیار مقشر جوشانیده باشد و بدن را بروغن بادام که در وی داده باشد مدکل
کرده باشند مالیده بعد از آن آب گرم بشویند و بر پیش سر روغن گل و گلاب و صندل و لیته آمیخته گذارند اگر حرارت پیدا آید که در درد
حماض و بنفشه و تخم نیلوفر دهند در آن اگر او ماش مقشر و اسفاناخ و کدو باشند و زرده تخم مرغ نیمبرشت آید و مسهل صفرا
ترین حب هلیله پوست هلیله کابلی سه مثقال قنابیره چهار مثقال ساکی هیچ مثقال افتیمون رومی دو مثقال آلو بخارا
بست عدد تمر هندی یازده مثقال بجوشانند تا یک پیاله بماند شیر خشت ده مثقال حل نموده سحر میل نماید و اگر مسهل
عسل کمند این حب بدهند ایارج فیقرا درم هلیله سیاه درم عاریقون درم محموده دانگ عاریقون نمونه سیر کنند باقی ادویه
را کوفته حب سازند وجه یک شربت است و در بیمار دویه قوی هوا یار چاکماچه نموده باشد آنکه حرارت زیاده میشود و سحر
میگردد سزاوار است که در استعمال طلاوات و ضمادات از محلل گرم بسیار با اعتدال مایل شود جهت آنکه چیز با سرد اگر بسیار
بود ماده را غلیظ بسیار دو اگر محلل گرم بسیار شود لطیف را تحلیل میدهد و باقی غلیظ بسیار و لیکن احب آنست که ضمادی جهت بیماری
ترکیب کنند بنفشه و نیلوفر دو مثقال ورق خرفه و برگ عدس و کاهو ترار هر یک قدری بابونه و اکلیل هر یک دو درم سوده و اندو
گلسرخ جهت قوت دماغ از هر یکی قدری میبرد و اگر از اسهال مالیخولیا باشد عمل نماید **نوع سیم** مالیخولیا که از احتراق سودای
طبعی شود که بیان نقص سودای سوخته باشد علامت و بسیار فکر و هموم و ترس و اندوه و گریه و خیالات محدث و حدت
و تنهائی و ضعف بدن و رنگ مائل بسواد **علاج** آنست که اگر خون غالب بود فصد باید کرد و عورات را رگ صافن
صافن رگی است بر ساق یا اطراف انسی جهت آن او احتمال نفعی عظیم دارد و اگر فصد مانع باشد حجامت باید و آنچه گیرند
گرفته دهند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر قوت بر داشتن دارد و تناب شد و این سفوف بسازند افتیمون هلیله سیاه از هر یک نیم
مثقال قند چهار مثقال نرم کوفته میل نماید و بعد از آن شیر احتیار باید و بدین طریق مداومت کنند تا اثر عقل ظاهر
گردد و اگر عقل و سکون بحال خود باز نیاید این حب بسازند صبر زرد عاریقون دو درم افتیمون دو درم لاجورد مثقال محموده درم
قرنفل درم نرم کوفته بشربتی مثقالی تا نیم مثقال سحرگاه میل نماید و اگر از عوارض چیزهای باقیمانده باشد و در حین عشرت
سود و در بدن حرارت باشد جهت تقویت دل دوا المسک شیرین تریاق کبیر شده ارد و اگر در حین عشرت بود و در بدن
حرارت باشد این حب بسازند گلسرخ صندل سفید از هر یک دو درم طباشیر تخم خرفه در لیدار هر یک درم مرجان کهربا ابریشم
خام سوخته از هر یک نیم درم بادرنجبویه درم گل ارمنی عود قماری لسان الثور کشنیز قرنفل حب الاس از هر یک نرم درم
نرم کوفته و بیخته بشربت سیب مجون سازند دو مثقالی میل نماید بعد از آن عرق گاوزبان چهار توله

فائده دارد و دریں مرض علاج خفقان ملاحظه باید کرد و معجون نجاح دریں مرض فائده کلی دارد و غذا گوشت مرغ و گوشت
گوسپند جوان و نخود آب جرث میوه‌ها و آب انار ترش روغن پسته بادام و روغن بابونه [illegible] و اطراف مالند و غذا و مداومت حمام
لازم دارند **نوع چهارم** در مالیخولیا که از سودای طبعی سوخته شده باشد علامت او گرانی دردسر و بیداری و حواس کاهلی
و ظلمت حس **علاج** آن است که تنقیه بدن باید بدین حب ترید درم غاریقون درم لاجورد مغسول درم پوست هلیله سیاه درم
محموده دو دانگ کبیره درم صبر دو درم [illegible] کوفته بیخته حب‌ها ساخته میل باید و روغن با شیر گرم [illegible]
و گل روغن بنفشه بهم آمیخته بر سر مالند و غذا گوشت مرغ جوان و گوشت گوسپند جوان و گوشت [illegible]
و قند و حشیشات روغن بادام سازند و مداومت حمام فائده دارد **نوع پنجم** در مالیخولیای مراقی مراق [illegible]
و حدوث این علت از علت سودای که در معده است تا این خلط محترق در ماساریقا حادث میشود [illegible] اگر
در سر میرود اگر مراق ضعیف است در قرار میگیرد یا در سر حادث میشود و در معده یا در ماساریقا درم یا درم در سر میشود
چنانچه برای جالینوس [illegible] قره است و بخارات سوی دماغ میرود و در [illegible] که باشد احتیاج و [illegible]
ترش سوخته و بسیاری [illegible] سوزش تند در ماسین [illegible] پهلو و [illegible] در شکم [illegible] و قراقر و بادهای مختلف [illegible]
در میان [illegible] و کف و کثرت [illegible] بخارات شدید و دیگر [illegible] ظلمت بسیار علاج اگر عظم طحال باشد قی باید [illegible]
سودا [illegible] افتیمون درم [illegible] کوفته [illegible] تخم [illegible] مثقال نمک هندی [illegible] درم ادویه را در یک [illegible]
کاملا صاف نمود شربت سکنجبین [illegible] مثقال آمیخته شیر گرم احتیاط باید بعد از آن قی باید [illegible] در آسایش باید [illegible]
سازند در روز چهارم شربت افتیمون [illegible] فائده دارد و فصد باسلیق در امراض طحال اسلم است [illegible] کلی دارد
و طلاها بر سیر [illegible] اصلاح مزاج و جگر باید [illegible] گرمی و خلط سوداوی متولد میشود در معده و اگر [illegible]
کرده طبیخ [illegible] [illegible] تخم کاسنی و بادیان [illegible] دهند و شربت [illegible]
[illegible] و آب کاسنی مداومت باید [illegible] که در مالیخولیای [illegible] ترک استفراغ باید [illegible] اگر ضرورت کلی شود [illegible]
[illegible] مرغ و گوشت گوسپند جوان [illegible] تخم مرغ نیم برشت باید [illegible] دارند [illegible]
باسلیق و تقویت معده باید [illegible] اگر احتیاج شود [illegible] مثقال [illegible] و مثقال افتیمون چهار مثقال
[illegible] مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] باشد حل نموده [illegible] ساخته میل باید اگر کثرت [illegible]
[illegible] باید [illegible] معتدل حمام [illegible] **نوع ششم** در قطرب شیخ ابو علی گفته قطرب اسم [illegible] یعنی جانوری که [illegible]
حرکت میکند حرکتی مختلف [illegible] طعام و [illegible] است که [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] سودا [illegible] و فساد عقل [illegible] مختلف [illegible] و [illegible]
[illegible] باید [illegible] سودا [illegible] طبیخ افتیمون که مذکور شده میل باید و غذا گوشت گوسپند جوان مرغ [illegible] نخود آب [illegible]

که در و کدو و اسفاناج باشند و روغن کدو و بادام مالیدن باید که در بینی و اطراف مالیده مداومت حمام با تسکین دل اسپرغم و قند
یک قسم هر روز بر یک پیاله [illegible] در این مرض تجربه معلوم شده فایده آن آبی که در و مالوه و بنفشه و اکلیل الملک جوش داده باشند
سر را از آن شستن نفع دارد علاج این مرض مالیخولیا کنی از علت سودا باشد بهان طریق ملاحظه باید **نوع هفتم** اینها مالیخولیا ریک می باشد
عشق است و عشق از عشقه است و تسمیه نوعی از سلسلات است که هرگاه بر درخت پیچد آن را خشک میسازد و وجه تسمیه عشق را این مرض را
موافق است از آن جهت که صاحب خود را خشک میسازد و رونق حیات وی می برد و این مرض سبب دیوانگی و علت اتصال حرکت
فکر برای استحسان بعضی از صورت شمائل معشوق هر چند در بعضی امر از آن بهتر باشد و گفته ارسطاطالیس حکیم که عاشق کور است از ادراک
عیب محبوب بالجمله که معشوق خیال و تمایل اوست تعقل هیچ چیزی دیگر نمی باید علامات و نشانی [illegible] چشم و لاغری بدن و
خشکی بینی و چشم و ضعف نبض با [illegible] خصوصا محلی که نام معشوق یا ذکر احوال وی گذرد و اگر سخن وصل ظاهر میگردد در و انبساط گردد
اگر ذکر فراق شود حالت تشویش و حزن و حرکت نبض او در آن وقت صغیر و ضعیف و متفاوت میباشد در حالت امید وصال نبض او عظیم
لین و متفاوت و اصل [illegible] نبض را که بعد دست رسید کلام و تبسم واند که خوشحالی و اشارت چشم علاج آنست که او را خوشحال
سازند با نعمتهای لذیذ و سماع و نظر مشغول سازند و اگر در بدن خلطی باشد مسهلی دهند که بسیاری قوی باشد مثل [illegible] از نرم بهتر
[illegible] و تبرید [illegible] عاشق چنانچه مذکور شده مبدل باید و اگر قوت ضعیف باشد
احوال [illegible] صحت [illegible] ارند [illegible] که وصل معشوق میسر گردد یا قوت قوی گردد بعد از آن شربت های مرطب [illegible] شربت
[illegible] و شربت [illegible] عرق بید مشک و عرق گاوزبان کاسنی و گلاب [illegible] احوال تخم ریحان قند شربت ساخته اختیار نمایند
[illegible] های مرطب [illegible] و آش شوربای مرغ فربه ساخته و حمام که آب شیرین داشته باشد فایده دارد و شرابی که [illegible]
رسد مشک یا گلاب یا عرق گاوزبان یا هر یک با مجموع آمیخته ساخته [illegible] باید و سزاوار است [illegible] العلوم [illegible] عیب
[illegible] مشغول سازند تا معشوق را فراموش [illegible] تسکین عاشق گردد [illegible] مفارقت سفر نفع تمام دارد
و هیچ علاجی را برابر وصال نیست بطریقه شرعیه [illegible] دل از آن [illegible] اگر [illegible] طریق تسکین [illegible] کسی [illegible] باید که
افعال قبیح کردار معشوق [illegible] عاشق بگویند تا سست [illegible] گردد و روغن [illegible] در بینی و اطراف مالیدن فایده دارد [illegible]
[illegible] دارد **فصل هشتم** در جنون و آن چند نوع است **اول** [illegible] او را مانیا گویند و ترجمه یونانی جنون [illegible]
[illegible] مباشد بعضی [illegible] گویند [illegible] سودا
سوخته میشود و علامات [illegible] اختلاط عقل و تحیر [illegible] سکوت [illegible] دیگر سخن [illegible]
[illegible] علاج فصد باید [illegible] سر [illegible] تر
بادام یا مرغ [illegible] ساخته [illegible] گوشت [illegible]
و [illegible] اگر طبع قبض باشد [illegible] میل باید و هرگاه در طبیعت

یعنی پیدا شود جهت خوردن آب سرد یدی دال و بخار این سهل باید ساعتی بجهت بلیله زرد کابلی نیم کوفته مثقال ...
مثقال و بهیمون ... مثقال ... شربت باید ... تعال گاوزبان تعالی جو بیرون کرده ... اهلیل ... را با یک گاسه
آبکش تا باید دانست ... شربت کرده دو دهن کرده با شربت اختیار باید اگر خوردن آرد تعدی او ... با شد ساست
حب ... لیموی ... صبر درم کثیرا ... بهیمون محموده ... کوفته ... شربت دو ... حب ساخته و روز وقت ...
فرو برند و بعد از آن ... بهیمون ... گلاب ... باید و بعد از گل ... دهند بعدا ...
فایده دارد و اگر ... باشد ... گذارند و روغن ... روغن ... بادام و کدو ... و اطراف ...
سازند ... حشخاش ... تا ... باید ... فایده دارد و اگر ... باید ... بسیار غالب گردد ...
مقید ساخته گاهی ... باید ... فایده کلی ... **نوع دوم** دوار ... این ...
سوخته ... علامت ... **علاج** آنست که ...
و غذاهای سرد ... دهند و مسهل ... روغن ... روغنهای ... روغن کدو و ... و ...
و سرد و ... دارد **نوع دیگر** ... اگر ... سرمای و معنی او حول است ... در رعایت ...
حار صفرای علامات و بحوای بسیار **علاج** او علاج سرسام صفرای است ... باید ...
اکثر ... اصلاح ... دیگر ... اطراف باید ... **نوع دیگر** ...
اعمال ... احوال این شخص ... کسی که ... شده باشد ... برودت ... و دماغ عارض شود ...
برودت یا ... علامات ... و ... علاج آنست که ... گرم ... سر گذارند ...
... روغن ... بادام و روغن ... علاج ...
و ... روغن گل ... ساخته ...
گذارند فصل ... که ... میگردد ... دوایی ...
... **نوع اول** ...
... **علاج** ...
گذارند و ... باید ...
... **نوع دوم** ...
... باید ...
... درم ... درم کثیرا ... درم ... گلقند ... مثقال ...
... باید ... فایده ... گل ... باید ... باید ... علاج

از صداع و دوار و ظلمت چشم نوع سوم کابوس سوداوی علامت و بسیاری فکر و طلب غم و غور چشم و تحمل تیرگی باشد علاج استفراغ
سودا از شربت افتیمون آنست نوع چهارم کابوس که سرای قوی یا مار دشنه دهد بر دیگر عضو بسیار رسد پس قبض میشود
دل و اسکن ماده را که اجتماع شده علاج استعمال دهنهای گرم قابض تیل و دهن آس و دهن زعفران طلا ها **فصل دهم**
در صرع و لقوه اما صرع علتی است که نوبت سودایی حادث است از آن که صبیان بسیار عارض میشود بسبب ضعف دماغ ایشان
و ضعف اعضا و تشنج اول بدانکه بعضی ترتیب میکنند در آن گفته که بعضی از مردمان توهم میکنند که این فعل شیاطین است و مرد
سدّه آنکه عارض میشود در بعضی از بطون دماغ یا در مجاری عصبهای محرکه مر اعضا را از خلط غلیظ لزج پس منع میکند روح را از سلوک
طبیعی در دماغ و مجاری آن تشنج جمیع بدن میشود و حادث میگردد صرع و فرق میان سکته و صرع آنست که در سکته صرع تمام ا
احساسه غیر تام علامت آنکه این صرع آید شد که پیشتر از گرفتن معلوم میگردد المی یا ثقلی در دماغ و در دوران حواس سر گشتن و حرکت بدن
بسیار طعام و عادت زردی و تخیلات فاسده کردن و این مختص است **نوع اول** صرعی که ماده بلغم شود در سر علامت و ملاوت
بسیاری آب دهن و کف بر دهان حالت صرع و سفیدی رنگ بدن و زردی و سستی در بدن **علاج** اسهال و تنقیه بدن
ایارج فیقرا و تخم حنظل و انگیر مجموع هم یک و نیم درم اسطوخودوس نیم مثقال نرم کوفته حب ساخته در وقت سحر اختیار باید و هر روز این حب
اختیار کنند افتیمون و بادیان هر یک مثقالی بادرنجبویه و مثقال ابهل چهار عدد گل قند هفت مثقال مویز ده مثقال قند سیاه ساخته و بعد از آنکه
چند روز این حب خورده باشد این مطبوخ فایده دارد بلیله زرد مقشر یک مثقال پوست بلیله کابلی سه مثقال بسفایج نیم کوفته دو مثقال
اسطوخودوس سه مثقال گل سرخ هفت افتیمون و بادیان هر یک مثقال در نیم کوفته مثقال بیخ سوسن تراشیده و مثقال نخود سیاه و بیرون آورده
تیر حیست روغن کرده تیر گرم میل باید و تحصیل عسل دیگو بعسل مصطکی عسل باسلیقا طراف از هند و در آب گذارند یا بکیر
در مالوه و اکلیل الملک و سعتر خوشبو باید ماشد هند و جمع بر ساق یا گذارند فایده دارد و سر را از روغن سنبل بر روغن مورد و
روغن یاسمین قوت دهند دهد و غذا ماش مقشر نخود دیگو بیته و اگر گوشت بهتر آنکه ضعیف بوده باشد از جوجه مرغ سریع الحرکه تا ر بدار
عصافیر یا دراج و دراجی صبح افتیمون و برگ کشنیز خشک از عذا اندازند و این معجون فایده کلی دارد در این علت قرنفل زنجبیل سنبل
از هر یک مثقال اسطوخودوس الکه هر یک چهار مثقال عاقرقرحا مثقالی نرم کوفته سه مثقال عسل کف گرفته آمیخته تریاق مثقال دو مثقال
اختیار باید و عرق کسید شربت سکنجبین و روح السکاره تحصیل عاقرقرحا آمدگی آمیخته باشد و فلفل کندش گاهی استنشاق باید و
سداب خود صلیب بیم پیش بینی ارد و خوراک است آنکه اجتناب باید از چیزهای سرد و غذاهای ارد دارد از شراب شیر تیل پیاز و سیر و حرد دل و گندنا
و باقلی و ترشیها و هر بدمش گوگرد و نفط دعیره از جهت آنکه در حال صرع را حرکت می آرند تحصیل خوردن کرفس حلال باید
نوع دوم صرعی که از ماده سوداوی شود علامت از آنچه علامت سیاری نیز از سودا اکثر خوردن غذاهای دل از ریزیدن و کف
ترشی در دهان و قلت غم و فریاد کردن **علاج** فصد اکحل باید و بعد از یک هفته مطبوخ افتیمون میل نماید و شربت از عرق
گاوزبان و بید مشک و گلاب تخم ریحان باید و غذا گوشت مرغ و بره که در آب اگر اسفاناخ و کاهو یا واقب میر با همیں افتیمون و شربت

با سکنجبین افتیمونی و ترب سیب مانند دوا دو تبن بحال ... سه مدبلیله بیا پوست بلیله کابلی هر یک پنج مثقال
سیاه ایج افتیمون اسطوخودوس هر یک مثقال ... دو دو هم مایعون آماده ... ادویه اگر مریض
... پنج مثقال ... ماید ترتیب ... ماید ...
ارو ... افتمان شاید ... گوشت ...
لوح سوم ... علامت ... علاج ...
... احامت ... ماید ...
یا سفیه مطبوخ هلیله ... باید ...
... گاو ... گوشت ...
و اگر ... لوح چهارم ... علامت ...
و احتلام ... ام الصبیان ... تعلیل است ...
... علاج ... صرع ...
... اطفال ...
... سرگردان ...
... مثقال ...
... العوام اطفال ...
کودک ... اسهال ...
... سیال ... ماید ...
... تریاق ...
... مثقال ...
... مثقال ...
... مثقال ...
... مثقال ...
... مرض ... علاج ...
... صرع ...

[illegible] سرد و [illegible] ولسرت [illegible] و [illegible] مثقال مصطکی کوفته بیخته [illegible] گلقند [illegible]
[illegible] وایں طلا [illegible] عسل [illegible] مصطکی [illegible] هر یک دو مثقال نرم کوفته [illegible] یا گلاب بیخته [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] ساخته در وقت گرمی یا محکی [illegible] اگر [illegible]
[illegible] دیگر مرض متشارکت [illegible]
ساق [illegible] علامات [illegible] سودا [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] سود و [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] هر یک دو مثقال [illegible] مثقالی گل [illegible] نرم کوفته بعسل [illegible]
[illegible] اگر [illegible] غالب باشد استفراغ نمایند
[illegible] ملاحظه نمایند [illegible]
[illegible] مرض [illegible] در وقت حمل [illegible] حمل [illegible] طرف [illegible]
[illegible] علاج [illegible] غیر حمل [illegible] نمایند علاج امراض [illegible] دیگر مرض حادث [illegible] متشارکت طحال
علامت [illegible] طحال [illegible] علاج [illegible] طحال [illegible] ورم [illegible] علاج طحال [illegible] طریق
نمایند دیگر مرض حادث میشود متشارکت [illegible] میشود [illegible]
[illegible] سلامت [illegible] اضطراب مراق [illegible] طعام [illegible] علاج او [illegible] مالیخولیای مراقی است **فصل یازدهم**
در سکته حالتی است که [illegible] معطل [illegible] تمام [illegible]
حدوث [illegible] سرگرانی [illegible] ظلمت و تاریکی چشم و سردی اطراف [illegible]
[illegible] رنگ مائل [illegible] و [illegible] انواع او سه است **نوع اول** در سکته [illegible]
و علامت [illegible] لاعلاج [illegible]
[illegible] مرده [illegible] استدلال [illegible] ملاحظه
[illegible] نمایند [illegible] سکته [illegible] ساعت توقف نمایند علاج
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] گرم [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] گرم [illegible]
[illegible] سکته [illegible] نرم کوفته [illegible] قوی نمایند اگر [illegible]
[illegible] تریاق [illegible] مذکور [illegible] مصطکی [illegible] کوفته و بعسل [illegible] ساخته [illegible] نمایند [illegible]

کرده و مجمر بخور کرده باشد باید و روغن گل یا روغن سوسن خیری که در روغن قسط و فربیون خیسانیده تر چهارم کوفته آمیخته بر رگها مالیدن
نیست مدد لیدن نوع کلی از دو غذا گوشت گوسپند و عصافیر و کبک و تیهو و سیاه قلیه خشک و زرده‌های تخم مرغ عسل ماء العسل که در وی فعل
خورند و لعوق دارچینی و امکی مشک واگر میل باید مادر کتراب کبیسه یکجا گفته اند باید و اسهال بحب سقر که در وی تخم حنظل بود دهند
دارد و تربت ماء الاصول ساز بد اطراف کبیر متعالی جیده و تربت ماء الاصول تا بیست و چهار روز گفته اند مداومت باید با سام
از توهم فالج و لقوه شود خلاصی یابد باذن الله تعالی نوع دوم در سکته که از خلط دموی شود علامت سرخی روی سیاهی پر
موعیک گویا حد سود و امتلاء در رگها و عرق جبین واقتادن بر عیکه کسی خواب رفته باشد که حس و حرکت از وی بر
غلط علاج فصد قیفال بحال حول بسیار گرفتن و حجامت ساقین اگر مانعی باشد و تقویت سر بصندل و گلاب و سرکه و بستن
ساقها و بار دیگر از جهت حدت ماده روغن گل و گلاب سرکه بر سر طلا سازند و فصد رگ سر و عمل لعوق هرگاه هوش آید بر
شربت ماء الاصول تا آن باریر آن تجه سهدی حل سلحه مقدار بیست مثقال ساحت حال آنحمی بهد و تربت سکنجبین و گلقند
بود و مصطکی آمیخته باشد و در اجر این ... سات واگر ضعیف باشد نخود آب دهد و گوشت مرغ شود و گوشت تیهو
کبک اصیار کند نوع سوم در سکته که از ورم دماغ بود علامات و تپ تیز سرد استادن عقل درد سر کما ارم ورم دماغ است و سکته که
سقط شود از یک قسم نوع دیگر از ورم در دماغ حاصل شود علاج او علاج ورم دماغ چنانچه در سرسام گذشت استفراغ بدن بحب صبر و
بارج بعد از تنقیه بدن ماء العسل یک مثقال الموحود ... تسیح ... ادو ... مثقال ... مثقال ... ان ... سیاه
بسد میل باید و غرغره بسکنجبین عسلی کند و مویزج فائده دارد اگر طبیعت قبض بود باشد عمل باید دار گرعیان ... تا ... که دند
غذا نباید داد غذاهای غلیظ که دیر ابهضم بود و غذاهای لطیف که از گوشت مرغ و کبک و عصافیر و تیهو و ... ترکیب ... کرده
نوع از دو اندک ... امید است که از سکته خلاصی فصل وارد هم در فالج نام گذاشته اند ... بدین نام جهت آنکه بدرآید
کند و بعضی صحیح و بعضی علیل بسیار و فالج در عرف حس و حرکت بعضی از بدن بود در طول است که ... تشنج ... طولی بود از طول
دماغ با عصب ... حس و حرکت ... بود و ... بعضی ... مزاج ... سردی تری ... شود
و گاهی باشد که اعمال طبیعی ... مزاج باطل گردد ... عضو ... ظاهر شود و ... گردد و اگر ...
مثلی خود باشد روی علاج بپذیرد این شش نوع نوع اول که از بلغم حادث گردد علامات آن استرخای ... از بدن
بطلان حس و حرکت پیدا شدن ... سفیدی قاروره و حامی و غلیظی آن علاج تا چهار روز سر ماء العسل عوض ...
باید و بعد از چهارم و مسهل ... جلاب دهد ... یک ... دو درم گل سرخ مثقال ... درم ... دو درم ...
آنگه تنقیه ... سود جهت مثقال گلقند آمیخته سبیل باید و لقمه لطا گفته که فالج قوی گردد وصل ... مارد و طبیعت ابرا
واقع شود علاج پذیر نیست ... ضعیف اگر باشد علاج او قوی ... تا چهارم گفته اند داروی قوی ... جهت آنکه
... فالج ... است ... اگر علت ... تا ... ملاحظه باید بعد از آنکه اگر در طبیعت قبض باشد ۱۴

حقنه باید ریس وحسک یکی پنج مثقال بسفایج یکوفته سه مثقال قنطوریون دقیق سه مثقال بابونه دو مثقال تخم شبت چهار مثقال
پنج سپستان چهار مثقال انجیر ده عدد تخم شعیر نکوفته دو مثقال تخم حلبه پنج مثقال بید انجیر یکوفته چهار مثقال در ده پیاله آب دو کاسه
بجوشانند تا نصفی باند صاف نموده عسل ده مثقال فلوس خیار شنبر پنج مثقال آنگاه یک قاشق شیر خشت یا مرده مثقال بوره
دو مثقال غاریقون شحم حنظل ساخته و روغن بید سه مثقال اضافه نموده سه نوبت عمل باید و اگر روغن زیت میسر شود بدل او
پنج مثقال روغن گل و کنجد سازند و کلنگبین عسلی چند روز هر بار پنج مثقال آب کرفس با آب بادیان یا ماء الاصول بخورد ایارج
فیقرا حب ایارج یکمثقال با تخم حنظل دانگی و غاریقون نیم درم حب ده در وقت سحر میل نماید و از تریاق کبیر نیم درم یا از مثرودیطوس
ماءی که در ماء الحواء پوست بیداش یک مثقال جوشانیده باشد چهار روز در مطبوخ مداومت کند و بعد از خود دیکوفته کرده در
آب کوفته باشد و زیره و دارچینی و زنجبیل و دو چون یکهفته بگذرد دوا تنقیه در بول ظاهر گردد دوا این حب سازند زیره
از هر یکدرم حب البلسان نیم درم و تخم حنظل دانگی نمک هندی پنج درم درم کوفته با آب کرفس حب سازند یک شربت است و در وقت سحر
احتیاج باشد بعد از آن چهار قاشق آب گرم میل باید و در روز دوم از شوربای کبوتر بچه یا کبک یا مرغ که با نخود پخته باشد
گوشت و خولنجان و دارچینی در آن باشد میل نماید و سه و در هفت باید و هر روز هفت مثقال گلقند با ماء الاصول احتیار کند بعد از آن
مسهل قوی مثل حب اسین با حب غاریقون یا حب شیطرج مدبر حب بد سفید نیم درم صبر سقوطری ده درم زنجبیل فلفل کباب چینی هر
یکمثقال از فلفل عاقرقرحا از هر یک درم باید سه درم کوفته و بیخته با آب گندنا یا آب کرفس مقدار شربه درم از این دو حب سازد حب
داری بود بعد از آنکه بیرون شد گوشت کبوتر گوشت صید مرغ زرد ها گرم فائده دارد عرق مدین وی کند بود به شعر اینست
مرکبوتر حرارا ریکو بند و قند و مثقال آب گرم یک پیاله آنگاه یک قاشق با آب آمیخته بعد از آن عرق باید و اگر ادویه ای گرم
مخلوط سازند فائده دارد و سوطلیکه در ضرفائده کلی از دواییست حاو شیر مرار سید علل داد از علل جدید ستر مر مول همه برابر
مگیرند در هر کوفته لتا ساخته بشتر یا سرکه تر سازند یک شبانه روز صاف نموده یک قطره در بینی چکانند و لیست وبس گردن سند با را
روغن قسط و یاسمین روغن سند بحیر و روغن سیلان و روغن سیاه دانه مالند صفت آن بگیرند سیاه دانه قدری بادام تلخ قدری
هر یک جدا بکوبند و بار بهم آمیخته بکوبند روغن آن بگیرند استعمال کنند صفت آن روغن قیون بگیرند روغن زیت ده مثقال موم مثقال
موم را در روغن حل سازند و یک مثقال فرفیون نرم کرده بدو آمیخته مریض را در آب گرمی که در وی دیبه و قیصوم و بابونه و مرزه
جوشانیده باشند در آرند و بحر قدا عصار او کالم وارد ما بعد ساج شود بعد از آن روغن بمالند و این معجون یک روز مثقالی
احتیار نماید صفت آن نگیرند دست درم زنجبیل زیره از هر یک نیم درم کوفته با صد مثقال عسل آمیزند و مربای انگور
در بن فائده تمام دارد و جهت سنگ بار تفتیت با عسل جمیع امراض که از رطوبت بود دفع دارد و نمک سیاه و بوره با روغن زیت در حمام
در بدن بمالند و اگر بلعل سیاه و حب سید ستر و روغن ستی مارت نرم کوفته آمیخته نموده در عضوی که الم دارد بمالند و اگر جهت تقویت احتیاج
غذا شود بکوداکی در دو گوشت کبک گوشت کبوتر گوشت مرغ گوشت تلیه خشک مطبخه کرده و دارچینی و زنجبیل و غیره

و [illegible] گوشت [illegible] میل نماید [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] معتدل [illegible]

صفت آن [illegible] پوست [illegible]
[illegible]

نوع دوم [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

نوع سوم [illegible] **علاج** [illegible]

[illegible]

نوع چهارم [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

نوع پنجم [illegible]

علاج [illegible]

[illegible]

نوع ششم [illegible]

علاج [illegible]

مثل مرکب که در مسیده دره قل اگست املیا مدمزی و دم وتیم اگر سبب ودستقال احتیاج ماید دا ت وقت ما
است و مطلوب و مثال ماعل ساید دو عالج هم باب د اروه قل هم کوفته ملک ما باید حد اسعرال محمه تست
گرم باعث و علوس که مفصل و بعداز ان یا شسته باو مالید وایں حادگماه تا عرق اگرم کند حاجت قوت موسح
و مثل مال مرکب ویوں و بیتر بهت دم کوفته عرق حبت لعا و باوه گمان تا سوا گرم سا ف **فصل سیزدهم**
در وهی او عالی شدت حس مثل شده م در ان ته کو بید ر است باد بیته و حس لم علا ان ختان
منش و ان حس سامه ا ملکا شد و اوا او پنجست **نوع اول** آنکه منشأ علاس شود و عسرت از مثل که عار
و احت ساک ته ن مار سبح و بیون اکر دو ستا باشد **علاج** تیر ملیم موضع باعث ولو محل ادوال
مانند حاس نت نرم ج بد **نوع دوم** ح ساکات بیتو سبب واقع گردد و بسبب حاط علیظ ما حام حلات
می و تی اگر ا باشد و کد ازان سبب لوت فی عیب احتاج باحت قوما یا گلقند و شرب سکنجبین سرد حمام
با کل ردوا مانع مالید و دریاهی گرم و غیره حهای گرم مثل معجون و غیره و مثل ابا مثل و داگر سعیب
و ت سک گرد و ع ساد و سح حا مدارات و خوردن طعام **نوع سوم** و تعدد کرد علاج جوانات و ما
ای ح ماالسه دا امتلا گما **علاج** مکاید تقلیل غذا بعد حیار ورطوبت بلیله احتیاط باید ا نبه الحلاسا
مایح دا مرسا سل حر گل سرد و مثل آگرزات لسامات بود امکان کا و ما یحته باید عدالتی تاق و باو
حتی که از مرح ته ما نند **نوع جهارم** در دری که حادث شود ار عاط خوب جهت سست دماغ و عاط عصب
لع مامع حیرار گرم ا هب دال سست **علاج** سرما ساعت مثل عرق با گرم اگرم اعصا مالید تل مرح شود بعد ار
دو ح سبت عن و سرد و عرق و یون تر ساتن **نوع پنجم** حدری کا بهت شود علامت و حعاف و بینی ولی
عصو و حس باد مال **علاج** ترتیب غذا و اشربه دو حمام کر است شیرین داشته باشد آمد بعد ار ان روحن بادام مالید
کاهی حد نو سط هم وگر ان حقرش خیره میباشد علاج خوردن تریاق ایجه حسیم بود و دیگر گفته اند بیکاره حد توی گاه دو بحری شود
لعل لی کاهی احتیاق هم پر سحر سگر و الحه باذن الله تعالی **فصل جهاردهم** در لقوه و این علتی است که حادث میشود در
عضلات روی و چشم و دی ابرو پیچ سی مرکب کشیده شود و تحا ث یکی میل نماید و دهن و بینی و چشم دار و دلشد ایسه لقوه بیگر دو ان
دو نوع است **نوع اول** آنکه عادت سیگردد لقوه ار اخلاط علیظ بر علا او ست حاتر وی صعف حسی کت میل حاست صحیح و سراد است
کر گشتی که لقوه شد او اعلاح کمند باجهارم اگر علت قوی باشد و تا هفتم اگر قوی باشد مدت آنکه بیم است که جاده سکته شود واگر مستمر گردد
دیکر شود امید سبت ست دن این مرض **علاج** مرور گلقند حا شتقال اسهال باید مرم مصطگی بهم باکلا یایارا العمل مسل مصطگی باید
تا هفتم آنکه و ماروعی بیتا ر و عرق ریا ترا بی گشنگ و بعد از ان هفتم است ایارج یا اشیا ریا حقنه فوی کلیه و هم ره دعاقه و تحلیل
آمیخته شتر گرم دنبال گیرد و دی لکه دستر و ماو مرحتا بیده باشد تستویید و سرا سحا ر ان وارد و مسد ردس لسو د

دو سه بار آن را بمالند و رعایت وی آن است که شود غالیه یا روغن سداب که در فلفل و جندبیدستر گرم کرده حل کرده باشند بمالند
بخاید یا بحبل و دیگر چیزی که در بینی بچکانند و از چیزها که در آن نفع کلی گفته اند گوشت گور جریجه بسازند و بگویند بر سر طلا سازند
نفع تمام و صبر و مر بحقن از سرکه و زعفران ربع درم و ربع درم بخایند کندر و قرنفل فایده گفته اند و خوردنی [illegible]
مرد را در خانه تاریک بدارند و جهت احتراز از هوای سرد و ساده طعام و شراب آن آنچه هوا تابستان و زمستان [illegible]
تدبیر خلاصی یافته اند **نوع دوم** در آن که از تشنج یکی از عضو که بحادث گشته حادث گردد علامت ضعف حواس [illegible]
ملد جیبانی که نیان **علاج** آن است که سر را روغن بنفشه بادام چرب سازند و سیر چوب بر سر ریزند و [illegible]
و غذا آنچه داشت بدهند و حمام رفتن تقصیر نکنند و دستور بار قروح گفته اند غذا از ربیع نمایند از غذاهای گرم [illegible]
سعتره گاهی افتد و در آخر برسام از جهت یبوست میشود و این مهلک است علامت و آن است که اندک اندک بر [illegible]
لا علاج گفته اند و گاهی دق میشود و ورم در عضلات گردن می باشد از حمله آنکه تابع اوست و را علاج آن است [illegible]
و در میان گردن لند **فصل یازدهم** در تشنج و این علتی است که حادث میشود و عصب و آن انقباض عضوی است [illegible]
و انبساط و گشادن یا خرابی آن است در تمام مدت تشنج و آنرا تمدد گفته اند و انواع او بسیار است **نوع اول** در تشنج که از امتلا [illegible]
علامت و علامات علیه ملعم و دیگر آنکه از طعام حاصل شود و بسیار است که بسبب افراط شربت شرابها دست شود **علاج** آن است که [illegible]
حقنه بکنند و بعد از آن معتدل از ربع مثقال تریاق کبیر و تریاق اربعه و دوائی که در دیره و شبث و انیسون هر یکدرم جوشانیده [illegible]
فصد تیرین بیا حقنه سیل بدهند و اگر قاروره رنگین باشد بادام الاصول تاریج عقراسا است و اگر قوت قوی باشد اندک نان [illegible]
آنگه بادام روغن بیت باخورانیده و خوردن اگر قوت ضعیف باشد گوشت کم کنند گوشت کبک و گنجشک استال آن [illegible]
نفع بسیار گفته اند و حب شیلیتا و تیر مرقل شحم حنظل تربد پوست هلیله زرد مهار ... حل کنند و باقی ادویه [illegible]
انجه حب سازند شربتی دو درم تا دو مثقال و مساله و ... اسهال کنند و استفراغ بحد دو نمایند و اگر بعد از حقنه ماحب [illegible]
یحیشی که زرد باطل گردد نیز یا روغن زردگاو یا روغن یابحقنه سازند و یا بعضی از چیزی مخلوط سازند و غذا و [illegible]
نگاهدارند بعد از جهت تقویت معده و شربت از عسل سازند و از کثرت شرابها نمایند و غیره که چیز غالب مذکور شده نفع دارد [illegible]
اطراف بمالند و روغنها گرم مثل روغن سداب و فربیون و غیره بمالند و روغنها گرم مثل روغن سداب و فربیون غیره بمالند و آب [illegible]
کبیر و در دیگ گرم در آورده فایده دارد و از غذاهای غلیظ احتیاط نمایند و علاج کنند بعلاج فالج با یا کشته **نوع دوم** [illegible]
که از علامت شود علامت او حمرت و حرارت و اندوه باشد و سلاح فصد نمایند و افراط نکنند در اخراج خون بلکه از مقداری که بر آید [illegible]
کمتر بگیرند و آب انار و شربت سکنجبین و آب تمرهندی و آب اللو که باشد و بعد از آن سماق یا آش غوره که در شوربای مرغ [illegible]
نوع سیوم در تشنج که از استفراغ است و بسیت عضلات است و علامت او اسهال مفرط و افراط خون حیض و ارتعاد یا رسیل حیض [illegible]
حرارت یا است و تحول یا گرسنگی بسیار آید گرم کرده اند که ضعیف بسیار دو این از تشنج یا بس گویند و این در تشنج طب گفته اند

از تشنج یابس بد است مگر که بسیار است و کودکی را بیک شود و در جوانان نادر است که بیک گردد مگر در زمان از علاج اگر تشنج
ابتدا آب شیر که در وی عناب و سپستان پخته باشند و با گداخته موم بدهند و لعاب ... لعاب اسپغول بروغن بادام
... که از بسته و تخم خیار و عناب و سپستان ... میل باید و آن ... روغن کدو و با روغن بادام روغن ...
مانند دارد و در بینی روغن کدو و روغن بادام و غیره ماند ... و بیلوفر و مالوس ... کدو و ...
... و سرد در ... باید و اگر ... باشند ... باشد ... تشنج شده باشد ...
و شیر ... لعاب اسپغول و روغن ... و بادام ... گوشت گوسپند جوان ...
اگر حرارت ... شود و تشنج ... بقسم تخم کتان ...
و ... نوع چهارم ... نوع ... تشنج که از سوء مزاج سرد شود ...
مثل ... عارض میشود ... اعصاب ... سرد ... این نوع
... علامت آنست ... سرخی ... باید و نوعی باشد که ...
حواس کم بود و ... بسیار آید ... علت ... علامت مثل علاج تشنجی که از رطوبت ...
باید نوع ... تشنج که حادث شود ... خلط ... کرده باشد ...
و این قبیل است تشنج ... خلط ... کرده باشد ... اعضا ...
یا تشنج ... علاج ... تشنج را ...
میشود ... علامت ...
... اصحاب ... در روز چهارم ... اگر از روز چهارم گذشت ... علاج ...
و اسهال ... روغن بادام ...
گاوزبان ... و سپستان تخم ... بروغن ... روغن ... بادام
... و شیر و شکر و روغن بادام ... گوشت گوسپند جوان ... علاج ... تشنج ...
... روغن بادام میل باید **فصل شانزدهم**
در رعشه و آن حرکتی است غیر ارادی که حادث میشود اعضای ... و فرق میان رعشه و اختلاج آنست که حرکت ...
دائمی است ... و ... انواع است **نوع اول** در رعشه که از ...
... بسیار ... عارض میگردد ...
علامت ... علاج ... عسل ...
... در رعشه که ... علاج ...

دماغ او روغن گل و سرکه و تخم کدو روغن بنفشه دسد و سر سر گوش و کرت مدرس جمیع داند که جو را علیط گند نفع تمام دارد
و سالمه نماید دو حوردن وبه گرم واعد به گرم جهت آنکه رطوبت اصلی را مانی بسیار بدو خورد و لسته وحب الحصرم و امعه سرکه با عسل
حایند فایده دارد **نوع دوم** رعشه که حاصل گرد دار خلط غلیظ لزج علامت بسیار خوردن طعام ابارد و تر و کاهلی و صع جی کاهلی
و کدورت حواس **علاج** کشتون بلیله و ایارج فیقرا که لغاذیا قریب بوت اده لود دو درم با طبیخ حود و بس را اسل یکدرم ایارج بکدرم
اسطوخودوس ما شاید و گرسنگی و تشنگی نفع تمام دارد و غذا گوشت کبک و کنجشک و جوزهای مرغ و مدارکه بسیار خورد نوع نشاید
باقی علاج حذر باید **نوع سوم** رعشه که از ضعف قوت لود و سبب آن اعراض نفسانی و ضعف جلت و ترس کثرت جماع و
علامات و دو دست علاج ترطیب اسحه مذکور شده در زمانی که از حس بود **نوع چهارم** رعشه که از باده حاد و بیر شود علامت
حرارت علاج فصد و اخراج صفرا و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار عنابیر و آب کدو و مرغ یخنه باشد و تخم کاهو و کسد و حلیم
دارد و سر را سرد سبل **نوع پنجم** رعشه که عادت گرد دار الی که فصد سد و مثل سر بای قوی یاسو سقمونیا گردید علامت او بود که
علاج اگر سبب دوای قوی بوده باشد و عن یت و ماترقیا و حد بد سرباللہ و اگر جهت سوختن بود لعاب اسپغول و سبوس گندم
مارو حصی داع و غیره آمیخته مالند علاج گردیده آخر کتاب گوهر خواهد شد ان شاء الله تعالی **فصل شانزدهم** در اختلاج حرکت
موضعی باشد از حرکات عادت و در عرف گویند و این معنوی میر و سبب آن ریاح و بخار غلیظ است که در ما بین باز ماند و جمع شود و اگر بر آن
ماسد لعاب الحلو و دو عصو ملت مثل آستخوان در عضو مثل دماغ اختلاج نشود **علاج** جبرهای گرم مثل انسون و تخم کرفس
و دادمت حمام گرم باید حرکت درست دران عضو مالند روغن قسط و روغن سوس که در و حد بد شر آمیخته باشد مالند طلا کنند
کرسنه و در دو دبه و مرزنجوش حب شاید ماشد باید بعد از آن روغن گل و تیر گرم چرب سا زند یا اندک نمک را که ... داغ
اختلاج تا بید بگیرند یا سیلی و با دیای نمی سازند و با دارا اصول ایارج لوغاذیا باقی علاج علاج لقوه و فالج باید **فصل**
هفدهم در وی معلوم باشد که مردم را بواسطه بسیار خوردن طعام و شراب قلت ریاضت بدن ممتلی باشد و بادها
در رگها و عصبها و جمع شود و کسل گرانی در ماده باشد و عصبها و رگها کشیده میگردد و همی درد دار که یعنی جسم سرخ
شود و این علت را دوی پیچیده گویند **علاج** استفراغ مستدل چون بدنی بردارند و معده اگر بسیار بود آب سرد مثل نماید
تا اخلاط ارجو سد تکابارد و سفوف از کشنیز خشک دو مثقال قند سه مثقال سر کوفته اندک میالند و اگر میل مزاج سرد
باشد اگر بادر پرور سفوف سازند و دل قند روح که اگر از آن مائده تمام دارد و بعضی از مردان سیر باید حاد و حمام الحمص
رگها و جمیده و کره گردن و دو دست علاج و مستدو مثل سبات و مستی ایل شود عیا لبنی ناملی گرانی بدن اگر درین این رگ شده
در بعد روح میشود در روح بسیار جمع میشود و دو دست بردار به یکبار حلوای آرد و کمار با و دارو که رفع ما اع آورده تحلیل
اما در گرمی این گرم حرارت شاید را ابن بسیار نگهدارد و درست دود اعتدال بردار **باب دوم** در امراض **چشم**
مشتمل است بر بیست و شش فصل **فصل اول** در رمد و رمد چشم را ورم ملتحمه را گویند و چشم مرکب است از هفت پرده و سه

برین ترتیب که نظم میگردد منظم کرد آورد کار تعالی به لطف خویش + حقیقت هفت پرده و سه آب منقسم + صلبیه و مشیمیه شبکیه
زجاجی و لیس جلیدیه + لیس عنکبوت و بیض و عنب قرن و ملتحم + رطوبت زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت
جلیدیه است و باقی رطوبات و طبقات خادم وی اند و رمد دوازده انواع است **نوع اول** در رمد دمی که از غلبه خون شود
علامتش شدت سرخی چشم و امتلای رگها و عظم پلک و ورم و کثرت غدد و حرکت و ضربان صدغین و بسیاری آب چشم و عظم حس
سرخی روی و ورم پلکها و التصاق حس **علاج** فصد قیفال از جانب درد اگر درد هر دو چشم بود فصد قیفال از هر دو جانب
باید و اگر مانعی باشد از فصد حجامت نماید و بعد از آن آب تمر هندی و آلو بخارا و ترنجبین و شیرخشت طبع را نرم سازد و آب
کاسنی صبر حل کرده در چشم چکانند و صلابت برین موجب سازند سفیده بیضه مرغ سفید خراشیده با روغن بادام چرب کرده بر موی
پلک اندازد و ... سه درم مرکب ... جوزه شوی ... کوفته بیخته آب سازند و این یک شربت است و جهت قوت واجب
صبر ما طبوخ چهار شیر برین موجب هلیله زرد پنج مثقال سپستان چهل عدد بادیان مثقالی آلو بخارا پانزده عدد به کوشانید
و در آن ده درم سرجبار شیر حل کرده و ده مثقال شیرخشت و یکدرم غاریقون میل باید و شربت عشره آب نارنج تخم سید
با شیره خرفه با لعاب اسپغول میل باید مدام ملیّن تر با مربای هلیله با آب یا سه جلاب با در یکروز دو مثقال بکوشانید و تا ده مثقال
گلقند آفتابی اختیار باید و اگر گلقند باشد گلسرخ ده درم اضافه باید و شربتها صاحب درد چشم را از مانع رود اسپغول را
بجهت بخار امدار و سهوف از کشنیز خشک گلقند سازند و مادام تنقیه بدن نشود هیچ چیز از ادویه در چشم نگذارند و میل
نزدیک چشم نبرند و دوا رعاد پیر در چشم نکشند خصوصا اگر درد قوی باشد و التهاب سوزش بسیار بود سفیده تخم مرغ رقیق
لعاب اسپغول و ... در چشم چکانند و هرگاه جلیدی تسکین یابد شیر عورت فائده از دوا این قطور که از لعاب تخم آبی
و شیر عورت و گلاب سفیده تخم مرغ بهم آمیخته در چشم چکانند و مریض را در جائی که بسیار روشن باشد نگاه دارند سر روی
خرقه کبود و سیاه گذارند و اگر باده بچشم ریخته باشد این ضماد بسازند حضض صندل اقاقیا عصا التعلب ... و گلسرخ از یک
اشیاف سازند و تا کشنیز حل ساخته بر پشت چشم طلا سازند و صندل سفید بگلاب سوده در سر مالند در ایام ...
کدو و امثال آن سرکه آمیخته باشد بستویند و احتراز از امتلای خوردن گوشت حلوا و شرب ... ریاضت حمام و جماع
عقب طعام نماید و هرگاه علت درد تسکین یابد شیاف ابیض بشیر یا آب حل کرده در چشم کشد **صفت آن** اسفیداج یکدرم
انزروت سه درم کتیرا نشاسته از هر یک یکدرم افیون نیم درم کوفته بشیر عورت یا سفیده تخم مرغ شیاف سازند و اگر درد عظیم بود
افیون در ... سازند صفت آن انزروت کرمانی شیر عورت نرم سوده بامامیثا مصری کوفته در چشم یا شد و اول از چشم شیاف کافوری
فائده دارد **صفت آن** اسفیداج قلعی صمغ عربی کتیرا از یک ... مرگ ... نشاسته سه درم کف دریا انزروت از هر یک چهار درم ...
کافور ... بسفیده تخم مرغ سوده در چشم کشند و شیاف ابیض خفیف این است اسفیداج ... عشر ... جهت
ساخته وقت حاجت استعمال باید صفت شیاف ... صمغ عربی اسفیداج از هر یک ... درم کتیرا حضض از هر یک

درم و نیم افیون نیم درم آب اکلیل الملک شیاف سازند اگر در چشم سرخی با قیام بد باشد و آب الحصرم سرشته باشد درد
سازند صفت آن سرروت ده درم زعفران سنبل حضض مر از هر یک یکدرم کوفته در چشم باشند و در آخر برند و در حمام درآیند و
رگ زاسد شیاف احمر لین جهت طرف شود و نتی که سرخی و ثقل اجفان تسکین یابد صفت آن تا نیج عدسی سنگ
کتیرا از هر یک یکدرم نحاس محرق چهار درم کهربا و اسفیداج رصاص از هر یک درم اسارو قرحه از هر یک یکدرم خون سیاوشان
از هر یک نیم درم مرم سوده شیاف سازند بساید و بکار آخر در خایه دارد در ده تخم مرغ دارو چو گل
کل با لوبه حار است که در آخر در چشم گوشت مرغ دگو سفید انجمان بتی هرچ و کمک اصیار نمایند **نوع دوم** در چشم
گرد ماده صفرا علامت و ورم و ترددّ و انتفاخ و سرخی و حرکت چشم و ریزش آب و سرد جلیدن الصا علاج اسهال
صفرا و حدث و فصد اکحل ... و شیر خورده و آب کدو و آب تمر هندی و آب انار و آب انگور ... ترشک تسکین دهند و صادهای
کرب آب کاسنی و آب عنب الثعلب آب کشنیز و گلاب که بسازند در چشم گذارند و لعاب تخم اسپغول و شیر عورت و
تخم مرغ در چشم چکانند بعد از آن شیاف کافوری کشند و اگر بعد از استفراغ سرخی باقی ماند در اسپیداج شیاف که شیر عورت
تخم مرغ حل کرده در چشم کشند و در زرده تخم مرغ بار و حق گل سرشته بر چشم گذارند و محکم ببندند باید از استعمال شیاف ابیض ...
پاک کرده باشند آنکه پیش از استفراغ هرگاه که ورم تسکین یابد ورد ... و شیاف احمر لین اسباب است و بعد از آن ...
عدها که مذکور شده از مرغ دیره مداومت نماید **نوع سوم** در چشمی که از ماده بلغم شود و علامت آن ثقل انتفاخ و اندکی
بسیاری حرکت آب در چشم و اندک حرارت و التصاق در محل جواب علاج تنقیه دماغ که بحسب مذکور شده و گلقند و گلاب
فایده دارد تمام شستن و مالیدن چشم بگلاب شیر گرم و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم چکانند و شادنج عدسی نیم سوده
و در دواسیص بعد از تنقیه در چشم کشند و شیاف ... است شیاف اشیا امرروت ... از هر یک هشت درم زعفران
دو درم افیون نیم درم همه را کوفته تا آنکه اسیار بد و لسیده تخم مرغ حل ساخته با شیر عورت در چشم کشند و اگر حرارت داشته باشد
دارد ... تیاکی بهسول حاره الحصرم با قیا و اندک زعفران ... سازند و بعد از گوشت مرغ و گوشت گوسفند
میل نمایند **نوع چهارم** در درد چشمی که از ماده سودا حادث گردد علامت آن گرانی و ثقل یا الحرکت و حکت
چسبیدن سرخی ... در وسر ... علاج ترتیب بعد ... که در آخر گردد ... آن کرده میل باید
تمام در چشم چکانند و در اطراف ... و ... از سر گذارند و اسهال مطبوخ افتیمون ... بماند و اگر باشد دارد
و شیاف بسیار جوش ... حصص ... از ... و ... در چشم نیم سوده ... لعاب ... کتان دو
استق ... از هر یک ... جهت ... در ... باشد و ... از هر یک یکدرم ...
شیاف احمر حاد ساخته ... که در چشم کرده ... باشد و
شیاف ... اگر درد قوی بود از ... و ... زعفران ... از هر یک ... درم ... کوفته
... در چشم ... و ... باشد ... دارد ...

اردریں حص فائده دارد گوشت گاو و بره و آهو فائده سد است خورند نوع پنجم در درد چشمی که عادت شود دار باد
و حرارت الم و تمدد و سیلان و حمرت علاج فصد و مسهل و غرغره و گل چیدن دمالونه بچوشاند و سر بر بخار آن دارند و مال گرم وا دارن گرد وقت
دارد و حمام و مدد گفته و گلاب میل باید نوع ششم در درد چشمی که بسبب ریح بود علامت او آنست که جلدی و
سکی بسیار و حمرت کمتر و ورم و جلد برا و مرتد گرم بود که بهم شود گویا می سوزد و می گردد گوشهای چشم آن [illegible]
اسرع تسریح آن کند و با دام و لوبیا در یک کتیرا ترد سلت [illegible] نگاه دارند نوع هفتم در درد چشمی که بسبب [illegible] در
علامت او آنست که باید علیل رنگ کوتاه بخت [illegible] ارتدال حرارت وقتی که بیدار شدن حالت [illegible] می گردد
و نظر کردن علاج استفراغ بدن بحسب [illegible] و اسهال [illegible] و دفع بخار از سر چه اطریفل و کحل عین ما و دیه که از آن چشم آید
[illegible] و استعمال آن نوع هشتم در درد چشمی که صاحب او همه چیز را سرخ یا زرد یا نیل گون
[illegible] الوان [illegible] آنست که [illegible] رطوبات خارج [illegible] هر گاه مزاج دماغ متغیر گردد [illegible]
[illegible] تغیر مزاج علاج استفراغ بدن و تعدیل مزاج دماغ بحسب [illegible] آواز اعتدال [illegible] نوع
[illegible] علاج [illegible] کنند و اگر زرد باید ادویه که در [illegible] مذکور شد علی هذا القیاس نوع نهم در درد چشم ورم عظیم
شود در طبقه ملتحمه [illegible] چشم [illegible] آنست که کشاده شده [illegible] که متصل است
[illegible] آید [illegible] باریک متصل است ملتحمه علامت ورم سپید [illegible] چشم [illegible]
[illegible] گردد و بیاض چشم تا حدیکه [illegible] چشم [illegible] بسیار عارض [illegible] گردد این
بسیاری ماده [illegible] چشم [illegible] ماده گرم [illegible] علاج فصد قیفال [illegible]
[illegible] حجامت [illegible] و اگر [illegible] چشم شیر عورت [illegible]
[illegible] چشم [illegible] و اکلیل الملک [illegible] زعفران [illegible] زرده تخم مرغ [illegible]
[illegible] آمیخته طلا فائده [illegible] زرده تخم مرغ [illegible] آمیخته [illegible]
[illegible] چشم [illegible] روز [illegible]
[illegible] چشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] آن توتیای کرمانی [illegible] سوخته ده درم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] فائده تام [illegible]
[illegible] گل [illegible] آمیخته [illegible] چشم [illegible] نوع دهم در [illegible] چشمی که از سرما [illegible]
علاج آنست که [illegible] گرم [illegible] سر بر بخار آن [illegible] ریاضت [illegible]
[illegible] حمام [illegible] چشم عارض [illegible] علاج [illegible] ریاضت [illegible] سر بر بخار آن [illegible]

باشد دارد نوع یازدهم درد چشمی که از سدّه باشد علاج معده را گرم ساختن کنند و مسهل دهند
داخل چشم ادرک تراشه رامد را نوع دوازدهم درد چشمی که از سردی رحم شود علاج حقنه سرد دهند تا درد بنشیند
و علاج آنست که باید که حقنه و قسمی که در امراض چشم ذکر می شود امراض مرارت و دواء صحت طبیعت بود و فصل دوم
در طرفه که بفارسی ناخنه گویند و آن پاره گوشتی است که از گوشه چشم بر سیاهی چشم ارتفاع میرسد اگر آن را گاه گاه قطع نماید
دو نوع است نوع اول سپید و رقیق باشد علاج آن سهل است نوع دیگر سرخ و صلب باشد و علاج آن دشوار است اگر زیاده در اندک
طبیب زود بگیرد کلان شود و منع بصر کند علاج مسهل تنقیه اگر لازم بود از فصد و از آن سهل کنند و استعمال دوای که در سل نافع است
بر آن بجای دعوت از طلس از صبی که پیل پوست ایدر ره و علاج از هر یک یک درم سرشتانی کف دریا سه درم تخم سعد درم و سل
سلیخه از هر یک چهار درم بساد درم کوفته استعمال نمود سیاف شیاف احمر و سرد شیاف اسود که مشهور است
صفت آن کحل سکار ساده از هر یک یک درم دیگر اقلیمیای دو درم اشق سکبینج از طلس از هر یک نیم درم اشق سکبینج را
بسراب حل ساخته باقی ادویه کوفته سوده آمیزند و از حل بسرا که نفع کلی کفتار کنند در آستر درم بکوبند و اندکی ریزند در آب گرم یک ساعت
نگه دارند و بعد از آن صاف نموده در چشم کشند با حجه از طرف بیکنند و بیخشی سل زهره مرده استعمال نماید و بالعدار دخول حمام
چراکه تا بیارش اند و آن دانه هست نوع دوم با حجه علینا و دیر مانده شده علاج او این است که بر داشتن تجدید اگر مانع بود
از بر داشتن با حجه هست گلاب از طحمه جدا توان کرد و شال گیر بر سر چشم که بدکور میگرد دو او دوا باید صفت آن شیاف
منقل الحصا سیم یک سپیدی لو و ارسی زنگار دار فلفل کف دریا از هر یک دو درم سنبل قرنفل از هر یک نیم مثقال تحلیل و در درم
آمیخته و درم زعفران نیم مثقال تشا دو مع درم ادویه را کوفته سوده باید سل با حجه و حرف دمعه تاریکی چشم را فایده دارد نیز
باید از خوردن شیر و ماکیان از آن رمد از خوردن پیاز و سیر و چیزهای مخرّ ملاحظه باید و تقلیل غذا لازم شمرند و بعد القود دات دستور
مرغ که در او ماش مقشر و اندکی کراو باشد نشاید و قطع بخار از سر نظر لیل باید و تلیین طبیعت فایده دارد فصل سوم در طرفه
انتشار سرخ یا سیاهی که بر سپیدی چشم ظاهر گردد بسبب ضربه یا سقطه یا حرکت عنیف مثل قی و لغوه و قوی علاج فصد قیفال
و تیر جوزت در چشم بکاید و سفیده تخم مرغ پیر و جوز گوتر و جاحته و حامضه آن حرکی اند بر زیر بعد از آن کنند پیرون آن باید در ابتدای
کل ارمنی و در آخر مالیدن حلبه ریکاشد و اگر ورم تحلیل شد دوا لا ما بجواه را در آب ترب چکانند و صاف و زرده تخم مرغ و عدس
اندک حوالی چشم ضماد و بس گل ساید صفت حیها که طرحه را زائل سازد در ربیع سرخ کند در زعفران حب از آن کوفته شیاف
سازند و آب کشنیز یا گلاب حل نموده بچشم نشاند و سر بخار آن از دفصل چهارم در انتفاخ ملتحمه یعنی آماس سپید
این چهار نوع است نوع اول انتفاخ حصل از عصله بورقیه علامت و حاره ان سوزش گوشه چشم علاج او دیر سر قید
[illegible]
تفاح که از خلط
[illegible]

و تضمید چشم به سپیده و بیلوفر و بالونه و تشمس چشم با سیاه دارد و از شیاف احمر لین در آمدن بحمام و اگر دیر تحلیل یابد قطره
آب سرد در چشم بچکاند **نوع سوم** انتفاخ از فضله باده شود فرق میان این انتفاخ و آنکه از بلغم شده دانسته که اینجا از انگشت بر
کنار بر اینجا زود هموار گردد آنکه از بلغم است باقی بماند قریب یکساعت **علاج** آنست که آنچه مذکور شد باقی علاج رید که از ماده بلغم بود
نوع چهارم که حادث گردد و انتفاخ از ماده سودا علامات و صلابت و کمودت و عدم درد **علاج** استفراغ بدن از خلط سوداوی
و اصلاح غذا و باقی علاج رید سوداوی باید **فصل پنجم در حتاحتا** آن است که در چشم حالتی عارض شود که حرکت اجفان دشوار بود
چون از خواب بیدار گردد چشم نتواند گشود علاج ترطیب است اول حمام روغن بنفشه و بادام و کدو و بیلوفر در بینی و سر مالیدن و چون از خواب بیدار
شود سفیده تخم مرغ یا زرده یا روغن گل یا چربی مرغ بر چشم گذارند و لعاب اسپغول با روغن گل طلا سازند و چشم را با آب نیمگرم و گل خیرو
بشویند و لعاب حلبه و تخم کتان بسیار و اگر آب بسیار از چشم برود تا و اجفان غلیظ یا سرخی باشد عدس مقشر و تخم انار ملت بجوشانند
با روغن گل آمیخته در چشم بندند محکم و سرد و حصرم و اسلیقون اکتحال باید و قرص شیاف سرب تا آنکه سرخی سیر حتت و برکمیش
لیچ کنند **فصل ششم در حکه** چشم سبب آن فضله شور بود و بسیار بود که از کثرت ماریدن ملک لیس گردد **علاج** در حمام آید
و تدبیر لطیف باید و در محل خواب کاسی تر آکونه با روغن گل در چشم بندند و سفیده تخم مرغ و نشاسته با گلاب حل کرده بر چشم گذارند و اگر
مدتها یک شود عدس مقشر و سماق و گلسرخ و انار دسلت بجوشانند و طلا سازند و حصرم با شیاف سماق که مذکور میگردد در فصل
سماق را در آب بجوشانند و صاف نمایند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و اسفیداج مغسول و کثیرا اسپیدرم حرما ق شیاف سازند و بوقت حاجت غلیظ
در چشم کشند و اسهال باید و فصد فایده دارد خصوصا رگ پیشانی **فصل هفتم در سبل** این علتی است که رگهای چشم سرخ گردد از جو
او آنکه فتق سرخی در چشم مثل ابر و دخان چیزی ظاهر گردد و این دو نوع است **نوع اول** سبل رقیق عریض **علاج** فصد قیفال
بکنند و بعد اسهال طبیعت بطبیخ افتیمون یا بلیله یا بطبیخ خیار شنبر یا ایارج فیقرا یا حب قوقایا و منع باید از استیلای طعام و از خوردن
غذای بخور مثل عدس باقلی و بسیار و پنیر غذای غلیظ مثل گوشت گاو و دو با و سحان ماهی کلان و لبسانی غذا گوشت مرغ و کبک و تیهو
در عالم و گوشت گوسفندان جوان لگ آنکه دماش مقشر و اسفاناخ و شیاف احمر لین و باسلیقون در آخر سبل فایده دارد و داخل
مرض دیده و تبدیر دار دلیش فی که سبل لیشولیش بشیاف اسود برین موجب ترتیب **صفت آن** اسفیداج سیمدرم اقاقیا سه درم
سبل درم مر سیمدرم زعفران نیم درم کوفته با شیاف ساختن ربدو در محل حاجت در چشم کشند و شیاف دینار چون بین موجب دیونه شادنج عدسی
مغسول سرشیاف دینار رانگیر دو درم کوبیده سبل قیق نیز منع باید و اگر حرکتی از اسلیقون شیاف اسود و در در های برین گو
سیارند با زان درم توتیا کرمانی صدف محرق تو مال نحاس مغسول سربه اصفهانی از هر یک درم درم کوفته در چشم کشند و کاتانی زیرین حریر و عسل
کف گرفته ربع حروی چهار رو ربد آفتاب گذارند و در طرفی از روی نگاه دارند بعد از آن استعمال باید و شادنج عدسی تنها کتیدن فایده کلی دارد
نوع دوم در سبل غلیظ دیرباید **علاج** استفراغ سر و مر استعمال دوای دائی اگر دیر باید مرتا و ادویه تیزی کند هیچ علاج از برید سر آب
سبل نیست مقراض مقراض بعد از آن علاج باید در اصطهر و بعد از آن شیاف احمر دهند گه اشانی و گوشه چشم تا ... **فصل هشتم**

درد و ادویه آماسی باشد علم و رطوبت ملتحمه و بعضی از آماس گوشت میی و بعضی حد گوشت چشم سدی چشم و بعضی در زیر پلک چشم و این اس
سفید و سرخ حاجت سلاح فصد و تلطیف تدبیر و بعد از آن درد و اکحال و شیاف ابیض که در رمد گفته شد اگر دیر مانده شد شیاف
احمر لین **فصل نهم** در دمعه این علتی است که پیوسته از چشم آب روان باشد و آب میرود و سبب این یا بعد رطوبت مزاج سر یا چشم بود
یا در کاسه سر است یا بسبب استرخا نقصان گوشت گوشه چشم که بریده باشند و این قسم علاج کمتر پذیرد و علاج آنست که تنقیه
باید با ایارج فیقرا و حب صبر تکمیل احتیاط باید و مریض را باید که مداومت حمام باید و بخار و شوربای چرب و اگر
میل باید گوشت مرغ و کبک و عصافیر و سر ماله و بخور آب اطریفل صغیر هر چند وقت شده در بیابانی میل باید و در صحرا اختیار نماید
احیانا مداومت باید و حشت بسیار در بهتر باید و ریاضی یکبار اختیار باید و این ادویه در چشم کشند توتیای هندی بلیله بر عدد یک
درم عاقر قرحا از هر یک یک درم نرم کوفته در چشم کشند و سرمه در چشم کشیدن فائده بسیار است و از عروق و کلاب سرکه و آنچه
در حمام باید دانست چشم دیگر بار با دست گرد و پوست بلیله دستان عصیه حکاک مثقال نرم کوفته و در سایه خشک گردانیده
میل باید اگر دمعه بار گاه چشم ظاهر باشد بر وجهی که بالیموں و روغن قسطی کشند **فصل دهم** در دسبل قرحه بود که بر گوشه
سر محی دم بسیار میکند علامت از کثرت چرک و سیلان رطوبت از چشم **علاج** استفراغ بدن بفصد و تنقیه یا اسهال و اصلاح
مزاج و تقلیل غذا و استعمال دو... شیاف ابیض در ابتدا و شیاف ابار کشند **فصل یازدهم** در قروح قرحه
ریش است طبقه قرنیه هفتم سبب آن بخار سطح قرنیه است و اسلم بود و سطح قرنیه است ... دوم صفای ... علامت و ظلمت
رنگ قرحه ... سوم سفید و سیاه است اگر حادث بشود در قرنیه مثل سفیدی تخم مرغ ... چهارم ... سوخته
... ششم ... کشاده تر بود و قرحه کمتر بود و عمق ... هفتم ... بود و چشک ریشات و ... بالسیل
... و مایحرات مخلوط رقت و کثرت ... علاج فصد باید جهت آنکه فائده عادت در سایر امراض و بعد از آن
غذای لطیف و تدبیر ... گرم آنکه در چشم لعاب تخم ... سفیده تخم مرغ و اگر درد تسکین نیابد ... باید ... اسهال باید و اگر
... باید ... سفیده تخم مرغ و اگر درد تسکین ... معلوم ... و اگر ... و در ابتدا ...
و اکحال ... که ... بیرون آید در محل ... رحمت ... فائده کند و لعاب تخم مرو و لعاب ...
... شیاف ... تا قرحه را ... و ... باید در علاج تا قرحه ... **فصل**
دوازدهم ... سیاه ... قرحه در ابتدا آنست که تره ... مثل نقطه سرخ و ابتدا در قرحه سفید باشد ...
... و اگر در پوست ... سیاه بود و اگر ... دوم و سوم بود ... علاج و در ابتدا ...
علاج ... باید فصد ... مسهل غذای ... و ... گوشت ... سفیده ... شیاف ...
و در ابتدا ... عورت لازم ... لعاب ... در چشم کشند **فصل سیزدهم** در ...
... چشم ... آنرا ... گویند و دیگری ... قرنیه ... آن را گویند

وسماق سنق در ظاهر قرنیه و غلظ رقیق قرنیه میباشد پس علاج قوی در جهت معالجه خطا و در آمدن چشم یا ضیق می آید
و اگر مواد غلیظ قرنیه و نیم غلظت باشد ایشان را که این نوع است **نوع اول** از بیاض رقیق می باشد آنرا اعمام لیکن **علاج** آن سهل است
در بیاض بعضی حاجت باشد و سهل است شقایق النعمان آب کشنیز و آب قی ماحس بکار ببرند آب دیان و غسل از هر یک برگ
از دیگر بدو بار از آن چشم گذارند و بعد از حمام سر بجای آب گرم کرده باشد جهت آنکه عصاره مرمیا ر و ساخته است و بیاض
لیپ رنج نیز پنبه و بدیل کی کرده که قند و نمک زبان از دیار درست کرده هر بار بلیسد این مجرب است **نوع دوم** از بیاض غلیظ
علی این صفت است اشیاع مدت اجیه ساسب اسدار کند و سهل و اطریفل صغیر و تربت سکنجبین و لسیاف احمر و روشنائی بناست
صفت شیاف احمر که از مجرب است پیش ساده و سبل و ماهی زنگار مقالی قاقطار سوخته دو مثقال لعوه و کف دریا از هر یک نیم
مثقال سریح سریج نرم کوفته در بیخ مثقال اشق نیم مثقال اشق را آب سداب حل کرده باقی ادویه ارم کوفته بدو شیاف سازند و
بهم سائیدن این دوا ادایه زرد مروارید سریه عفران احرار نرم کوفته در چشم باشد در موضع بیاض نیز وارد فی سکرکف دریا لوره و نبات
از هر یک مثقال نرم کوفته لوف حاجت بیاض باب دیگر این و ساسب است سرطان نهری و کف دریا از دریا از هر یک
کف دریا نرم کوفته در عیب داند آمیخته کشیدن و نافع گذاشته اند و حمیع صدف را سوخته در چشم کشیدن فایده دارد و داروی که سفید باشد
دیگر کبد ماهی و اقاقیا نرم کوفته با آب سماق چند نوبت بسازند بعد از آن شیاف ساخته در چشم بکار برند و مدقوق را سوخته نرم کرده بست
بسایند و بر سر کوه کی ارزق بریا نوع بالعدار رقی را سرد مجرب است عقیق و لوست مار تیریس کشته ... سفید باشد مروارید رقی از طرف بیاض سازد
زعفران سر مرد زرین بار فائده میدهد **فصل چهاردهم** در دبیله و قرحه عظیم که بر طبقه قرنیه شود علامت وی آنست که از رنگ طبقه جسته
سپید **علاج** مثل علاج قروح باشد علاج دبیله که بر طبقه باشد وادراک چشم در این مرض سهل است **فصل** پانزدهم در کمنه
ماده است غلیظ در جوف سبیه بر دیس صاحب او هرگاه از جوانب نیار شود حیال می کند که در چشم او حاک ماده یکیست است و
موضع دساحت میباید علاج اسهال بحب شبته و ایارج فیقرا و آب جلایه در چشم بکار برند و ماتیر عورت و شیاف احمر لین شیاف
کندر فائده دارد **فصل شانزدهم** در سرطان این مرض حادث میشود در قرنیه سبب صداع میباشد و بیک ستدن آن و کم
میباشد ساخت آلست که سبیل باید درد تسکین الم او صدای سک سیل باید و در چشم کتیرا دار بر ده تخم مرغ آمیخته گذارند و تیر خوردن
و سپیده تخم مرغ و اکلیل الملک و کتیرا نفع دارد و هرگاه درد تسکین یابد توتیای درم شادنج دو درم نشاسته یک درم مروارید
دو درم نرم کوفته در چشم کشند **فصل هفدهم** در تغیر رنگ قرنیه حدوث این علت از کیموس ردی ظاهر میشود و علامت او تکلت لون
و ساده بودن اجسام رنگ که عالت است و این دو نوع است **نوع اول** تغیر که حادث گردد از کثرت رطوبت علامت شاید
مرئیات سپید رنگ نمایند علاج استفراغ بدن تحت قوقایا و حب ایارج و روشنائی در چشم کشند و سلع ازگوشت خوک باید **نوع دوم**
حادث شود از تغیر کیفیت علاج تربت سکنجبین و آب کاسنی و شراب شیر قلطیف عدس و ادویه بکار آرند که درد مالو و عفصه و شیلم در
کلگرنج جو تا سیده باد بیانه سرکار اسم جو تا بیده و سر از دار بند و شیاف احمر لین تغیر را تحلیل میدهد **فصل**

[illegible] تساع [illegible] [illegible] قسم یک [illegible]

[illegible] اتساع [illegible] اول [illegible] علاج [illegible]

[illegible]

[illegible] نوع دوم [illegible]

[illegible] علاج [illegible] نوع سوم [illegible] نوع چهارم [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] نوع اول [illegible] علاج [illegible]

[illegible] نوع دوم [illegible] علاج [illegible]

[illegible] نوع سوم [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] نوع اول [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

صحیح بود بیست و بعد از قطع شادنج و گل مختوم بپاشد تا جراحت بیاکند و نوع دوم در بثوری که مادت شود چرک و ریم گرد آرد
ظاهر گردد علاج آنست که در روز شادنج بر وی پاشد اگر ریم اندک بود و مادام بالقبس اصلاح باید و اگر ریم بسیار بود و در زحمت
بر یک سید که چشم باطل گردد و خواهد که رشتی وی از طرف سایر بسوراخ رسته در زیر او کشد و به سد بود و امری که تشنه داریم
مروی را میرد و در روز در دی یا لسادنج یا ریه جراحت ایر کند و سد بود درست چشم در ره آنکه مع گداز **فصل بیست و یکم**
در نزول الماء فرود آمدن آب در چشم و آن ظلمت غریبه باشد که در طبقه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و مانع دیدن گردد
و سبب منع بود از شاخ به بصر یا خروج نور بصر از اختلاط هر دو مذهب علامت ابتدای آن است که در پیش چشم خیالات مثل
پشه و مگس و موی پیدا آید و سعی کند در دیدن اشیا و توقف چیزی غریب غیر شفاف بود میان جلیدیه و بصر لیکن این خیالات
از بخار معده نیز میشود و فرق آن است که انجا از معده بود در هر دو چشم بود مخصوص و چیست این دو بیست و آنچه در هر دو چشم
بود بسبیل اختلاف باشد و این تخیل در یک چشم این دلیل دال است و آنچه سبب بخار معده آید در بعضی لیکن امتلا زیاده میشود و هر گاه
گرسنه شود کم میگردد و اگر از وقتیکه این تخیل ابتدا کرده سه ماه یا چهار ماه گذشته شود و در چشم کدورتی نیست و صفائی حدقه
زایل شده پس از الم معده است و اگر اشربه باج کم میشود این نیز از معده است و اگر تفاوت میکند بشرب [illegible] این هم خیالات
نزول است و فرق میان سده و عصب و نزول است که یکی را از دو چشم سر باید که بپوشد اگر گشادگی در چشم دیگر ظاهر شد پس نزول
است و اگر اتساع معلوم نشود از جهت سده است و این مرض سه نوع است **نوع اول** که حادث گردد از ضربه که واقع شود
بر سر پس حرکت باید داد و در وقت کوشش بسته شده در رطوبات دماغ بسوی عمق قبل الکد گردد و آب منع باید بود را بسلو
چشم **علاج** در بقیه تبرید پاره و تقویة سده فتح دارد تشق فائده ندارد جهت آنکه ترشح دارد ایم **نوع دوم** نزول آب که از
کثرت رطوبات که بتحلیل بادنه حرارات غلیظ سده باشد **علاج** در ابتدای تنقیه دماغ بحب قوقایا و حب نقشه و بعد از ان بحب صبر
یا حب ایارج **صفت** آن صبر سه مثقال پوست هلیله درم مصطکی کتیرا زعفران هر یکی یک درم محمودیه نیم مثقال گل سرخ درم حب
ساخته لیوت در محل حوائج برند و بعد از ان چهار قاشق [illegible] گرم در هر سه شب میان [illegible] بعد یکهفته در یکسر نیم
سبیل باید و غرغره به سکنجبین و آنگاه که بدوا اندک ایارج مخلوط کرده باشد و ایارجه کبار نیز مناسبست و شیخ ابو علی میگوید من دیدم
که او آب نزول خویش را علاج کرد بقلت طعام و اجرا [illegible] و از طعام [illegible] تری [illegible] پرهیز کرد و هلیله [illegible] اقتصار کرد و سرمه های
محلل بکار داشت آب زایل شد و [illegible] بار آمده و احتیاط که مریض را منع باید از جماع و حجامت و غذای لطیف مثل
گوشت مرغ و ماهی نیز و [illegible] گوشت [illegible] گندنا و پیاز و سیر غذا های خیرت از گوشت مرغ و تیهو
و کبک و [illegible] ردائی باشد و زعفران مطبخه گوشت کوسفند جوان و آب کامه [illegible] موافق است و از آنچه [illegible]
باید احتیاط باید و [illegible] خیر باکه رطوبت فزاید و بعد از تنقیه علاج باید به مثل سلقون و [illegible]
صفت آن [illegible] که در [illegible] باشد و [illegible] درم [illegible] محموج

یکی هم از قنون سیمه مر تخم حنظل سیرم سکنجبین هم را ایام ترک باید و شیاف سازند در چشم کشند و جمیع زهرها ریزد آب
مایه از دهنه ماهی ها هرا برده بار هر و کنک هم را با تصفیه ریز هر و بار آب نادیان وابر کل عسل لسان برود
اسدامه در آب نیم کمی بارد تیا دیگر که بیاض و عسل در آب مائده دارد صفت آن ریزه و گرس و کنک ماده
سرکه تا لی ریزه مر ارزدت و سرو زعفران گی ادویه آمیخته باید لیتر است آب نادیان شیاف سازند بیاض که بحر
گرده ماست نیم و صفت آن سلیم دارم کوفته بیخته بر هر آب خمیر سازند و خشک بود بارکوبند و با آب نادیان بسامد
شک بوده استعمال باید و آب نادیان خشک ساخته بخاصیت در چشم کشند گفته اند نفع دارد و اگر دریں سر افتد
یافت و نبات کم شده والا قدح باید وقتی که مستحکم گردد آب و آنی که صلاحیت آن دارد که قدح میتوان کرد مثل متوالی
سحابی بر دلو لو گویند و این آب نیس صافی است که در می باید علیل روشنی آفتاب و شمع را برگاه عطسه زند یال مسود
که از چشم نه او روشنی ظاهر میگردد و آنکه بخلاف قدح ندارد سفید آب باشد هیچ کج ... رمعانی رستی اشکار و متنرزمو
و این چند نوع است که مذکور شد اما محسن تدبیر همه را چنان میتوان ساخت که قدح بتوان کرد با استعمال شیاف ها و کحلها که
و مواد از آن هست که در امتلای بدن و در محلی که سرد داشته باشد و سر قدح نکند و در روزیکه هوای صافی بود قدح نماید
و وقتی که آب بجای خود بار برود و چشم سلیم گشت زرده تخم مرغ را با روغن گل آمیخته بر چشم گذارند و بر وی محکم بندند و چشم صحیح را
نیز ببندند تا حرکت این آن چشم بیکدیگر که سبب موجب الم نگردد و فرماید که در خانه تاریک تکیه نماید طعام او سریع الهضم باشد مثل
مزورات که از شوربای گوشت مرغ و غیره سازند طریقه قدح آنست که علیل از روی بالشی بنشیند و طبیب بالا
نشیند بار بنهد دستها بر دو ساق خود هم گذارد و کحال بدست بیرون کرسی نشیند تا بلندتر باشد و اگر چشم دیگر نیک باشد آن را نیز
ببندد و اگر بسته باشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت آید و قدح بدان سبب دشوار گردد و بایده کحال در نشستن چشم
آن است که او در برابر رسد و او بیشتر و کردن چشم ... چون سازند نوع که کحال گفت اسست یکی را هم یادگار
پس پشت او شود و سر او را بدست گیرد و نگاه دارد طبیب بدست خود یک ... بردارد و گوید که سوی او نگاه کند و کحال
قدح را که میخواهد بدان موضع نهد که قدح خواهد کرد و سر میل بر گوشه چشم که روی گوشت است برابر ... باید چنانکه
اندکی بلندتر بود و میل آهسته آهسته از پس سر آن ها ان کشاید و اگر چشم راست است قدح بیکند و میل بدست چپ گیرد
و اگر چشم چپ قدح باید میل را بدست راست گیرد پس میل بهمان موضع نهد و بگرداند و اعتماد کند بر میل تا بچشم
فرو نگذرد و معلوم گردد که جای گشاده در آید و بدست دیگر بدو انگشت سبابه یک بار چشم و چشم را نگاه دارد و تا دمیده ها
گرداند میل را تا برابر رسیدن و بار و نگذرد اسد و اگر مقدار کمتر از نیم جو که در درون باشد و ما این حس کند و مقصود از آن
آسان لیس حسم است پس میل را باهستگی بگرداند تا از قرینه مسند که سر میل بالای آن است پس
میل را اندکی برافراز و آب را بسر میل ستاند چون دید که آب نشست میل را از روی بیرون بیارد

ونگاه کنند که اگر دیگر بار آب بار آید دیگر باره فرو نشاندن باشد که آب غلیظ یا رقیق باشد مشکل توان نشاندن و اگر هیچ بسیار نماید
جهت احتیاط که نباید داشت و سرمه مری اگر از گوشت چشم قوت نمودن تا اندک چون بیرون آید آب آید چون ثابت
نشاید و چون گمان نبرد که آب جای خود نشست جهت رمانیدگی بیرون آرد و زرده تخم مرغ و روغن گل حیاتیه بر آن نهد و بر چشم
گذارند و هیچ حرکت نکند و سخن نگوید مگر باشارت و حولیتین از سر و ده و عطسه نگاه دارد اگر عطسه خواهد آمدن بر بینی دست مالد
تا عطسه تسکین یابد و اگر سرفه آید اندکی سلاق و حب بادام میل کند و بر شقیقه ضماد خشک مخدر نهد مثل صندل و افیون و گلاب
در روز دوم اگر چشم خواهد گشود دیده را بسپیده تخم مرغ تر کند و بر پشت چشم نهد و سه روز و ده ماند که برق بردار [illegible]
ساعت هشتم را برای تشوید حیاتیه هیچ آسیب این چشم برسد اگر تا روز سوم کشاید بهتر بود و گرد اگر داد بالست لدارد حیاتیه
هر چه او بالکل باشد و اگر باد هیچ عسول با سرکه کشند روا باشد و چیزی سیاه بر روی او فرو گذارند که تا باشند که هر موضع دو چشم
در وی برآید آن از [illegible] بر بیند شت و ساید بر سید **نوع سوم** نزول آب که بسبب درد عظیم که در سر است شود جهت آنکه شدت الم
انحطاط در حرکت آرد و رطوبات را بسوی چشم متوجه گشته موجب اتساع مجاری میگردد علاج صداع باید و آنچه در نوع دوم مذکور
شده مداومت باید دیگر علاج خیالات که از معده باشد بحث آن ایارج و ایارج فیقرا باید و معده را به گلقند و مصطگی و انیسون
دهند اگر معده گرم باشد مطبوخ هلیله بانک سازند و شربت انار و میوه قوت دهند و آنچه از دماغ بود باطریفل هلیله مربی دفع بخار
باید و صندل و گلاب بوی باید و بر شقیقه مالند و غذا آنچه آب گوشت خفیف سازند **فصل بیست و دوم** در
امراض رطوبت بیضیه و این سه نوع است **نوع اول** تغیر رنگ او علامت آنجهت که رطوبت در رنگت طبعی نگردد و
صاحب این علت چیزها را از ان رنگ بیند و پیش چشم صاحبش خیالها نماید اغبر سرخ یا زرد باشد همان حال بیند یا از میان دود
باید **علاج** او اسهال باید و تقویت سر و سرمه بارو و اطریفل و غیره و داروها بر جلا دهند مثل جوهر دارد و روشنائی کثیر الصلاح
باید **نوع دوم** غلظ رطوبت اگر غلظ اندک بود صاحبش از دور یک [illegible] بیند و اگر غلظ زیاده بود نزدیک بیند خود مثل آنکه
آب استاده بود می بیند و غیره جهت این معلوم باشد آن است که رطوبت بیضیه متحرک هست و قرار نداد **علاج** استفراغ
بدن بحب قوقایا و غیره یا بگاه [illegible] و ایارج و شربت العسل اگر حرارت بود آب غوره و احتیاط کند غذا های غلیظ و سیل
نمودن غذا های لطیف مثل گوشت مرغ و تیهو و کبک و نخود آب باقی تدبیر نزول آب باید **نوع سوم** در حالت
یعنی خشکی از همه خشک گردد این رطوبت هیچ نتواند دید اگر بعضی خشک گردد این رطوبت چشم تر گردد **علاج** ترطیب بحمام
که آب شیرین داشته باشد و روغن بادام و کدو مالیدن و گوشت بزغاله و تره و ماهی صحرائی میل نمودن **فصل بیست و سوم** در
امراض رطوبت جلیدیه این چند نوع است **نوع اول** میل کردن جلیدیه بسوی راست و چپ و بالا و پائین علامت زوال راست و چپ
احولی است که یکی را دو بیند و علامت زوال بالا و پائین آنست که تنی را دو خیال کند **علاج** احولی که از جهت استرخاء
که عارض میشود در صبیان را بود که لادت آنست که بپوشند روی طفل را برقع تا ناظر راست گردد و مستقیم باشد و در بینی و سر دیگر گوشه چشم

سعوط کنند و ما ساده کار برند مادام حس سبیل از زیاده ماسد و احول تا درست گردد و بیرون سراج تیهای کار برد علاج احول که
در کودکان باشد تلی شود از امتلای عضله استفراغ بدن تا یاج و حب شبه و غیره و حقنه و تدبیر لطیف سر آمدن حمام و علاج احول که
از بسیاری استفراغ بادت گردد شیر و روغن بادام شیرین ریختن آب گرم و روغن مالش کنند و بادام درین اینجا سید مالید
نوع دوم بزرگی کوچکی بزرگی سبب بسیاری ماده و سبب کوچکی استفراغ و کوچکی خشکی و تحلیل رطوبت است اگر بزرگ تر
از مقدار طبعی شود نور باصره تیره شود و چیزهای کوچک تر نماید و اگر کوچک تر شود رطوبت جلیدیه و روح باصره قوی تر و چیزها بزرگ
نماید علامت این هر دو نقصان است در چشم علاج تنقیه بدن و تدبیر و تلطیف و طعامهای حریف اگر تغیر بزرگ او سود علاج استفراغ حلقه
زاید است دیگر سبب حس و انعقاد و فنای رطوبات می باشد علامت حس قد علامات انعقاد و بطلان بصر لا بد الما
گفته اند دیگر سبب آنکه تفرق اتصال بود اگر از بیرون یا از درون واقع گردد این علاج نیست **فصل بیست و چهارم** در
امراضی که در روح می شود و این دو نوع است **نوع اول** عشا و این شبکوری بود سبب او غلظ روح نفسانی و بسیاری
خلط و سوال و دیه علامات او آنکه شب نبیند و در روز بیند علامت او در دیدن نیس در ران است که بواسطه گرمی آفتاب
لطیف گردد چون بسبب هوای گرم رسد رطوبت های چشم و روح باصره لطیف گردد بیند تواند دید و علت بسیاری
ستر سیاه چشم و بزرگ چشم را افتد علاج آن آنکه چون تا لحیه رگ قیفال و رگ گوشه چشم زدن و حب ایارج و تقیه و تنقیه دماغ و تحلیل
که دبر و خبر آمیخته باشد و حقنه بکند و ملین کلید و سعوط و دواهای آب جسک سازند و گلقند فایده ارد و علاج گوشت
کرده تر را گرم بعید گفته اند جگر بز را کار در بند و بر آتش افکنند و آن آب که از وی حاصل شود در دارند از فلفل سوده و
نمک هندی ده دیامیر به چشم کشند و اگر دار فلفل هم کوفته بر کباب این جگر باشد تا تری بر آید ... فلفل را حسک
کنند و بسایند و در چشم کشند و سر به روستائی و تیاف مرارت کشیدن باه لود و عسل با دیان بایسیر بود و مکتند و کما حیت چشم
مرهم ساده دار بر دار فلفل در فصل گرسنه کوفته باشد که از جگر بیرون آمده باشد در چشم کشند و کبابی جگر بز و قلیل آن خوردن فایده دارد
نوع دوم جهر العاسی و کوری که گوید ضد شبکوری است آنکه بهای سالقیاس هوای زیر است لطافت و مائی روح باصره
را زیاده کند و چون ... شود چشم خیره و ... ضعیف گردد و این علت بیشتر مردان ... علاج آن است ... عقد لعاب
اسپغول ... دو ... العدس ... و ... سایه ... گلاب در چشم
... در آفتاب ... چشم ... که در ... ده گوشت ... کوفته ... اگر ... خشک و دق
آن ... بسیار ... و ... میل ... لیکن ... در روستائی ... در ... باشد ... در
... زیر ... می باشد ... که ... علاج ...
... سیاه ... چشم ... **فصل بیست و پنجم** در ضعف بصر و این ... **نوع**
اول ضعف بصر ... ماده شود و علامت او آنست که در چشم ... نقصان ... ایام ... **علاج**

تعدیل مزاج دماغ بغذاهای گرم مثل نخود آب که در وی دارچینی زیره و خولنجان بود و مضمضه قلیه که در روغن زنجبیل و دارچینی باشد
و روغنهای گرم در سر و بینی مالیدن کنند و مثل فلفل موی کردن و عطسه آوردن و بابونه و بنفشه جوشانیده سر بر بخار آن دارند و
شیاف احمر و ابیض کشیدن و سائر میلی وج فائده دارد و در چشم کداریدن تبی گرم کوفته باشد و برگ حنا بر ناسور بیگ سائیده و در چشم کنند
نوع دوم ضعف بصر که از سوء مزاج سرد با ماده بود علامت او آنست که رطوبت چشم زیاده گردد و چشم بزرگ نماید زایام صحت بود
علاج تنقیه دماغ بحب ستة و ایارج و ماسلیقون و روشنائی کبیر کشیدن و اطریفل کبیر اصفهانی باید و طلیا پیوسته اطریفل صغیر
فائده دارد نوع سوم که از سوء مزاج گرم خشک بی ماده شود علامت او آنست که چشم لاغر و فرو رفته باشد و گرمی در چشم می یابد
روغن بنفشه بادام و کدو در بینی مالیدن آب دست و پا چرب کردن و تنقیه سر بغذای نیک زیاده ملح باید و بکار آمدن …
و چشم و رگ سر بر کسا … طویل چند نوبت و سپر صورت بآب گل موچکانیدن تا در تبتی و قرحی که در چشم بود دفع نماید اگر پوست و
حرارت ملاحظه نماید و مسهلی بسازند آب سیب میل باید نوع چهارم ضعف بصر که از ماده زیاده و موی گرم شود علامت سرخی چشم و درد
بسیار علاج فصد و اسهال بحیار شربت و آب انار … و درد و حصرم و توتیای پرورده و آب انار ترش … سایند تا … و نمایند …
عشر آن عسل آمیخته نماید و در آدیات … و رنگدار بدو بعد از آن در چشم کشند و گفته اند که هر کس … و مت تسلیم حاجم و گفته باید … چشم
ضعف شده باشد بار بحال آید نوع پنجم ضعف چشم که بسبب معده … رسیم بود علامت آنکه با شد … حاصل گردد و
گرسنگی علاج تنقیه معده … ملایم باشد و تقویت … نوع ششم ضعف بصر که … بعادت مسود و …
رطوبت و بسیاری بخار … مزاج و دماغ این علاج کم … اما علاج نماید تا زیاده نشود و تنقیه دماغ بحب ایارج و اصلاح
غذا و تشارب و کهربا و سرمه و توتیای و روشنائی کبیر و جواهر دار و کشیدن نوع هفتم ضعف بصر که از تکدر روح باصره شود علامت
آنکه پیش چشم پرده … نماید و نظر او بر آسمان زیاده باشد از ابخره … کند و این بیشتر از بسیاری خلط سودا و فساد … عاقبت و
سوء تدبیر در جوع … علاج استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج تدبیر ملایم نوع هشتم که از تکدر رطوبت
جلیدیه بود علامت آنکه تکدر بجای رسد که یک چشم را تیره … و حال آنکه … علامت … در اول … شود
ظلمت … از دماغ علاج استفراغ سودا و اجتناب غذاهای غلیظ و نگاه کردن …
روغن بادام … گوشت … روغن بادام و … گوشت …
ملاحظه … فصل بیست و سوم در امراضی که در جفن میشود و این چند نوع است نوع اول در جرب و این … است که حادث
میشود در باطن جفن … رطوبت …
چهار صنف است صنف اول …
اگر … فصد و اسهال … ایارج … چشم و ورم گرم حادث شود …
… چشم … روشنائی و ماسلیقون کشند … چشم … فائده … اطریفل کشنیزی

مانند سکنجبین عسلی و آب گوشت مرغ که در آن آب انگور و تحو دیم شکسته و گاهی تخم مقشر و امثال آن کرده باشند تا باید داد چنین و اگر گرمی باشد و غران ماده دارد و اگر سودا یا بلغم باشد نکیر و در رشتا ف احمر لیکن اعنی علاج باید و اگر بسیار ماده نشود و ادویه شد علاج نماید مثل اسلیجون

صنف دوم در شیء که قوی تر باشد و یا شیاف اسیار **علاج** بحسب فصد و اسهال لیس یک شیاف احمر حاد و ابیض بجا دادن کنند اگر این شیافها حرارت شود لشیاف مع عدسی بکار برند را که شیاف مع را در رستمی تیم فائده تمام است و اگر حرارت بسیار بود ادویه تند پیش گیر ددادر رحای برم در نمک و لعابها بکار دارند و گفته اند که سزاوار نیست تراشیدن جسب مگر بضرورت که ادویه حلا ماده بر سد جهت انکار بر او سد و دی علم با حاصل میشود بسا الم و مواد بسیار متوجه چشم میگردد و سر به دنبال است و شیاف ابیض را دور باید داشت حجمت ایها بر اساس زیاده بسیار در تجربه معلوم شده **صنف سوم** آنکه قوی تر از دوم بود و اعراض بیشتر و بر گاه ملک را بر گرداند شکاف بود سحون شکاف که زکوست اصحیر بود دمین سبب اینهمی خوانند **علاج** فصد و رگ پیشانی و گوشه چشم گشادن و تمیرین بحت الایاج و غیره و ملک را برگرداند و لقدر ماکف دریا حک بیز تا بحالت آید اول بوده رسد پس بیره و نمک بخاید و آب آن در چشم چکاسد و زرده تخم مرغ و روغن گل ام بحید لیتیت چشم گذارند و بعد به درسائیج معمول کنند و در دراصم و احمر کنند و شیاف احمر لیس کافی درست نماید حمام رفتن نوع کلی را دو غذاهای لطیف و سبک ما خورد **صنف چهارم** صعب تر از هر سه قسم بود و بیشتر در برگاه ملک بگرداند رنگ سیاه و تیره و حسک دعد **علاج** تنقیه دماغ بحیب دو بعد از حجامت و فرو بردن یک چار ماه چنانچه در صنف سوم مذکور است هر باره ادویه حمام رفتن با تحلیل باری نه باید دانست که هرگاه حرکت شود هر بار را ستیدن تا میان تنگ نیست و اگر بار بود شیاف احمر لین در حاریدن الحیه الطیب بحکم شاهد صواب میدکفایت بود و او پس حار دیدن عرکسد **نوع دوم** در رده و تحجر و این صلابتی است که در ظاهر جفن ازماده غلیظ میشود و فرق میان تحجر و برده آنست که ماده تحجر غلیظ تر از برده باشد علامت برده است اگر در باشد مثل ترا ادمی بر آن است و علامت تحجر صلابت است **علاج** برده آن حاستیر و اسق را لیسر کرده ساید بر آن موضع طلا نماید اگر بدین **تحلیل** یافت و الا لشگاعد و بر دن آن ردند و بر آن موضع زر و جسم زیره علاج تحجر آنست که بهتر آنکه هم مالند اگر تحلیل یافت فبها و الا نگذارند تا آن موضع مرهم داخلیون اگر تحلیل نماید پس شگافند وقت امد آرد سامی کردن آن ذره حیری مثل عدد **نوع سوم** آن تغیر و قوحی است که ظاهر میگردد بر طرف جفن لیس تر و دست تیم سبب ماده حوش دادوی است که مجتمع شده در جفن **علاج** فصد و اسهال طلا از شیاف میتا و گل ارمنی برم کوفته تا آنکه سیاه ساید و اگر صعب حفص در این طلا اضافه سازند تا یک وار موم و روغن مع قلم گاو و ماحی مرغ و نظام مرهم سازند و بگیر و در سیر آن دران موضع مالند گرم حیدم تیر آن و مرهم داخلیون تیره ارد و اگر ورم بدین تحلیل نیابد پس اوساحی بگیرند و قطع نماید با انقراض که دارد نگذارند ماحوان ما ید بعد از آن سور صبر بیا شد **نوع چهارم** سیرایده و متعلق در جفن سبب استرخا بحار روی که متولد گردد از رطوبت غلیظ محتمعه در جفن علامت تعسر ابداک حس چشم و تا بده زآمدن بی حتی جانب مرطوبی ای او علامت القلاب که برآمدن گشت میل سوی اندرون چشم **علاج** سرد و تنقیه دماغ و بلویدن صمغ دماغ را درست است ہمت اگر رطوبت غلیظ از دماغ خیاند رسانید گیر تا حکیم سیالکوتی و تیمار نیر شیاف و ...

که مانع است جز آن علت او حرث کمته وسل و سورش چشم را صفت آن زنگار ده درم صمغ عربی اشق از هر یک دو درم
اقلیمیای نقره اصول از هر یک سه درم و نیم درم کوفته با آب سداب اشیاف سازند و اگر موی زاید را بگیرند و موضع آن را بوشادر بمالند و چون
صمغ کندر و خون مگس سگ و خون کنه سگ ها نهند بر محلی که موی زیادتی را گرفته اند مالیدن فائده دارد و کندر یا مرکو فته
ملعاب اسپغول طلا کنند موضع موی گرم سازد و موی دیگر نروید چهار طریقه علاج باید بالتصاق و کی و خیاطه و تسمیر چنانچه هر یک مذکور
میگردد طریقه اول که التصاق است موی فرو رفته را با موی طبیعی بصمغ کتیره حل کرده بهم بچسپانند انگشت و امقدار بگذارند
که صمغ خشک گردد طریقه دوم که کی است و آن داغ کردن بیخ موی است موی فرو رفته را برکنند و آلهٔ داغ سوزنی لاغر باشد
سر سوزن همچون سر چوگان آورده بآتش گرم کنند و روی دیده در زیر پلک خمیر سرد نهند و سوزن را سرخ ساخته بر موضع
موی برکنده شده داغ باید و زیاده از دو موی هر نوبتی بیش داغ نشاید کرد و از پس داغ سفیده تخم مرغ و روغن گل بر
موضع داغ گذارند تا اثر آن زائل گردد و داغ دیگر کنند بدین ترتیب تا بیست داغ کنند طریقه سوم خیاطه که آن وحشی است
نگیرند سوزنی باریک و ابریشم موی سر یک تار نگیرند و هر دو سر موی در سوزن کشند و میان موی چون حلقه بیرون باشد و یکتار گره
درین حلقه کشند و موی را دوتو کنند چنانچه حلقه دوم در حلقه موی اول باشد و سوزن را اندرون پلک بیرون یک موی یا زیادتی لطاهر
بردارند موی را در حلقه این موی کشند و سوزن فوق کشند تا موی را بیرون آید و اگر موی را در حلقه نخست موی دوم که با موی
اوست حلقه موی اول بکشند و موی فرو رفته بگیرند و اگر بار دیگر سوزن را بر موضع همان موضع باید رود و هم در پهلوی آن رسد
طریقه چهارم تسمیر است و این سه قسم است قسم اول تسمیر آن است که ملقط را بپیش چوب دو تره پلک چشم بدست چپ بگیرد
پنچه پلک را برگردانند و سر رشته سوزن را یک کشند و سوزن را اندرون پلک پشت پلک برآرند و آنجا که میان پلک است اگر
العوض رشته پشت پلک بصاره که خشک گوید بردارد سوزن را بصاره حالت کند و بردو احتیاط باید کرد تا آخر پوست بردوسه جا گره بستو
مدور بند گره بندد اول میان گاه درد و پس در صبر یا مرهم کافوری سفید بر جراحت نهند قسم دوم از تسمیر آنست که پشت پلک و انگشت
یا بصاره بردارند دو تخته باندازه پلک سبک و تنگ باشد و امقدار که باید بر بالای پلک میان این دو تخته نهند هر دو سر تخته بندند چنانچه
پوست پلک در شکنجه شود و غذا اندر نرسد و در مدت ده روز کم یا بیش سیاه و مرده شود و بیفتد و جراحت بدین باید قسم سوم آنست که طاقت
دستکاری ندارد و نتواند شد شلیده اورا ادویه تیز تسمیر کنند ادویه آنست که داروی تیز مرسل بگیرند و پشت پلک را بمحلی که تسمیر
میباید کرد بگذارند در ساعت ورم باید و اثر ریش پدید آید دارو را دور سازند و یک ساعت آسایش دهند و دیگر بار دارو بگذارند
تا جراحت گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشک گردد ریشه سد دلیل دارد بشوید و موم روغن طلا کنند و اگر جراحت افتد مرهم اسفیداج طلا کنند تا در
شود اگر طبیبان باین علاج عمل نه کنند آنکه بسبب الم مواد متوجه چشم گردد صفت داروی تیز آهک آب نارسیده جزو یک نیم
جزو نوره دو جزو آب صابون و جز دارو بادین آب را سرد و نگار برند شعر منقلب اگرچه موی فرو رفته باشد با هموار رسته باشد و
مادر زاد شکند و این انقلاب شعر گویند از چشم دو دیده گیرد و اعراض موی زیادتی ظاهر گردد علاج او کندن است

و بعد از آن خلال کنند ضماد و حب‌ها بدهند تصحیح و تکثیر چنانچه مذکور گشت و حاجت بیرا فتی نیست که موی فرو می بکند و آن را بکند
موی برآمدن ندارد و گفته اند که موی فرو بی دشمن معلق گاه بسیار سیاه مانند تشمیر باید بود نوع پنجم در تابیدن موی چشم و این چند
صنف است صنف اول که حادث گردد از فساد غذا از جهت آنکه مخلوط الصفرا و سودا است و علاج استفراغ و تعدیل مزاج
بحران حور در چشم گشته جهت آنکه خلط مدتی در یک آمده هر طرف میبارد و موی می‌تابد و تابد هیچ عدسی معمول کشیدن فایده دارد
صنف دوم کار رسته هم غذا است و دو بیماری است نقصان مرض حاده صنف علاج تدبیر رطوبات غذا و ترتیب و ترک
استفراغ و ماسلیقون و تنانی شدن صنف سوم کار کثرت رطوبت است و علاج استفراغ بلغم بحبوب و ایارجات و برد حمام
مناسب است صنف چهارم که حادث گردد از جهت آنکه غذا است خلط غلیظ الشعر رسد و این از جنس اعلال السعلات و بخس انواع و شیاف
و ماسلیقون و دو حمام و شیاف احمر کشیدن فایده دارد و این محل با شستن و تنقیه خلط آنجا از طرف میبارد و دیگر مدار قربسی در
دیگ سفالین سید و سر دیگ گل محکم سازند و در آتش کنند تا آن وقت که گل پخته گردد پس بیرون آرند و نکو بسایند و بعد هم ایچ
حار در کنند و تسل و حناسان این هریک درم بحر لاحور ده درم نکو بسایند و بعد استعمال نمایند و اگر موی برد باشد و یا سعید برد
علاج نشد اگر سیاه کردن روغن بید یا پیه حرس بمالند و بعد ق سوخته یا پیه بر طلا سازند موی را سیاه گردانند و اگر موی برد بلیطه
یا حرس و روغن بید یا روغن دیگر برابر و طلا سازند شاید نوع ششم در قمل جوش حدوث این حرارت رطوبت و طبیعه و علاج
تنقیه صفرا و اگر احتیاج زیاده شود و حب قوقایا و حب ایارج و مطبوخ افتیمون و ماء الجبن و غرغره و امثال آن غذا ملطف کثیر المحصول و
غذا گوشت و بعد و سرکه و ستستن پلک آب سعی و روغن طلا سازند و مطبوخ بهر نکو ده روغن گل طلای دیگر مویز حروصرو نوره
از هریک یک درم کوفته الکسر کرده جوش لعدیا آنکه لعوه بانوره و مویز نرم نکو بسایند دست با مسل پلک را اگر دهید و دو ایرابمالند
قمل کسیس نشد نوع هفتم در دمیج و این بی اسم که حادث میگردد در جوش این علت بود کار السیار واقع میشود هست
جشم الیاس این اصناف است صنف اول کسست علت خون و علامات و الم سخت سرخی سیاه است کاین بر تشتق گردد و
سیار از بیرون بیعلاج فصد اگر کلان شد و الحس سودا الاحجامت رسیات و شلاد یا بسلق و یا الیس و رگ پیشانی و اگر
مرلیس طعل بعد مستعمر جعده و اصلاح غذا در چشم زرد وتحم مرغ یا روغن گل کنند و تیر عورت و حیری تازه و نکوبرد در چشم
نکدارند و درو بحمام جون بعض بعداز آن در صعیر و ضماد دارد جون عدس پوست انار و گلسرخ نکو بسایند و تکو تا سد و روغن دیا گل بر چشم
گذارند صنف دوم که حادث گردد از ماده صفراوی و علامات دسورش و خارش و زردی بگ علاج استفراغ و اصلاح غذا و در چشم گلسرخ
و عدس و تست انار را آن تو ساخته و شیر عورت در چشم بعد و چشم برگردانند و شیاف احمر لیس و اعمرت صنف سوم که حادث گردد از رطوبت
و لازم است مار یدوی بنا سد این سلاق علاج تنقیه ابلعم و سع گردش حول آن ماق بکلات ساخته آب انار در چشم گذارند و ضماد این مار
کیمه سازند و گلسرخ و عدس و تنقیه بکلات ساخته در چشم گذارند و بر در حمام و ملعع کلی از دو سلاق اسباب سماق صنف آن سماق
دواء تند تا سد تا غلیظ شود و ضماد بود و ضماد حسن آن شکل و در یع حرو کثیر اسد بس جروقللیج سماق شیاف باسازند و پلک اقصد تر شده حسن و اقیا

وقت بالای کونه در چشم باشد اطریفل صغیر بسایند و آب **نوع هشتم** در تریاق و این چشمی است فرولی خاص بعضی اهل
وسط او چشمی تحقیق لیکن تسلیه لیکن علامات او آنست که یک نقطه دوات در حق آنکه روشنی آفتاب را کمتر تواند دید و علت بسیار داین
مداومت در کار را نمود **علاج** فصد و حجامت تدبیر لطیف و اگر مریض شکایت نکرده از علاج باید ببین طلا صفتال
سرشاف امیاما قیام رسد تا که عمر با ادویه را کوفته تا آنکه بیخته حرص طلا سازند و در روز صبح باشد و اگر باقی شود علاج
دست تجدید باید **نوع نهم** حسا و این فضلات یابسیت است مرتبه که بدشواری چشم حرکت باید و بزحمت گشاید باد و بعضی این ترسی
و یبوست چرک چشم و این از یبوست بیست گویند **علاج** ترطیب بدن دست حمام و تفریق سر به روغن بنفشه بادام و کدو و آش بر چشم
سعیده تخم مرغ با روغن گل گدازند و در لعاب حلبه کتان چشم را نرم دارند و در آبی که در و حلبه و اکلیل الملک پخته باشد
جو تا سده باشد چشم بخار آن رسد و چربی مرغ با سفیده تخم مرغ و لعاب اصول با صمغ عربی و روغن گل فائده دارد و اگر در بدن
ماده باشد تنقیه بدن و غذای خفیف میل باید **فصل بیست و هفتم** در امراضی که در گوشه چشم شود و این انواع است
نوع اول رمکه و حرقت یعنی خاریدن و سوزش در گوشه چشم بسبب ماده تیز است که میرود **علاج**
آب کاسنی با روغن گل گدازند و بر زخم که مذکور میگردد دریں موضع توتیا زرد چوبه دار فلفل پوست هلیله زرد
زنجبیل از هر یک یکدرم ماميران چهار درم نمک هندی ده درم همه را کوفته بیخته آب غوره چند نوبت پرورده باید و در چشم
کشند و تنقیه اگر ضرور نیست باید و سفیده تخم مرغ و لتا شسته بگلاب آمیخته بر چشم بند **نوع دوم** غده یعنی زیادتی گوشت
در گوشه چشم و سبب آن فصل غلیظ که جمع شده در گوشه چشم علامات و مع فضلات چشم از آنکه بسوی بینی روان شود و اگر در چشم
باشد بسر لیور باشد **علاج** استفراغ بدن از خلط غلیظ و با ادویه حاده اصلاح غده باید مثل باسلیقون و روشنائی و توتیا زنگار
نوع سوم سیلان دموع یعنی آب ریختن از چشم و اگر سبب بدن گوشه چشم باشد در راز تو هیچ یک علاج ندارد و اگر از جهت
نقصان گوشت گوشه چشم کادویه بسیار تیز یا حرقت درشت چشم را علاج کیده یا آنکه بسبب حمیات گرم و ورم دماغ بود
علاج تیا هیکل گوشت گوشه چشم رویاند مثل حضض توتیا از هر یک دو مثقال تیثالی ربع مثقال کبید مثقالی بر گوشه
بسرایی کرده و یک جا سائیده باشد سیاف سازند و این شیاف بیرسا است آنقلفل هلیله زرد سرمه از هر یک دو درم نمک هندی
نیم درم دار فلفل دو درم کوفته تا آنکه شیاف سازند و اگر حرارت غالب بود و این کحل بیاست سنا و مرمسول
توتیا مسول بارستیتا از هر یک دو درم لولو لسد از هر یک یکدرم شیاف میتا حضض ربع درم شیاف سازند بگلاب سماق
و سر او در هر هفته دوبار تر شود و حجامت باید و طلا از غبار آسیا و کندر کرده باید و اگر فصد چشم ضعیف نور در هم
روشنائی و شیاف علائی که مذکور میگردد در موضع توتیا ده درم فلفل دو دار فلفل از هر یک یکدرم زعفران دو درم کتیرا یکدرم
نمک هندی دو درم پوست هلیله سه درم نوشادر درم زرد چوبه ماميران از هر یک ست درم شیاف میتا هفت درم کوفته چند تو
آب غوره پرورده بوده بعد از آن شیاف سازند **نوع چهارم** در عرب و این آماسی است که در گوشه چشم

میان پی چشم و سرگاه سرکند عرب گوید و اگر دست رو سد ریم بیرون آید و یکشاخ و شکل بود چرا که دائم در حرکت است و
گوشت نرم و تر دارد بدین سبب ناصور گردد و گاه باشد که از اندرون پی سرکند و ریم از سر پی بیرون آید علاج رگ قیفال بگشایند
و مسهل دهند و اصلاح غذا و تقویت معده گلقند و انیسون اطریفل صغیر و اگر شستن قطره از این شیاف چکانند از شک
گردد صفت آن سرمه سنگی انزروت توتیا ساده و ... از هر یک مثقالی زنگار ربع مثقال کوفته و بیخته آب
گلاب شیاف سازند و آن را ... و شیاف را با آب حل نموده سه قطره چکانند و بخوابانند و بعد از آن قطره دیگر گذارند
یکهفته چنین سازند تا ناصور روی بصحت آرد و اگر ناصوری قوی بود ... دارد صفت آن حلزون
سرسه را بسایند و در آن موضع بسند در قانون شیخ ابو علی گفته که حلزون ... است چون کرمی دور و گیاه گردد و پوست او
صدفی پدید آید آن صدف‌ها در بعضی شهرها باشد و گویند حلزونی است اگر ... شود و ریم بیرون نیاید تخم مرو را
بکوبند و سیر عورت خمیر بود و اندکی زعفران آمیخته ... نرم گردد و بکشاید و معرفان ... و کندر و سیر عورت ... گذارند
ریم بیرون آید و بعد از آن فتیله مرهم زنگار آمیخته بنهند و ... تا خشک گردد صفت ذرور ...
انزروت پوست کندر سوخته شیاف مامیثا را برگیرند کوفته بیخته بکار برند آنرا که استخوان تباه شده باشد علاج آن است
که تراشند تا پاک شود بعد از آن ساذج ... مرهم گذارند و اگر خواهند که داغ نمایند آهنی بشکل ... سازند
سر او را سطح ساخته آنرا در آتش گذارند تا سرخ شود و پیش گرد او را خمیر گیرند بعد از آن داغ کنند مرهم اسفیداج علاج
باید صبر و کندر سوده جراحت ... بسیار و ریم ... باذن الله تعالی و تقدس باب سوم

در امراض گوش مشتمل است بر ... فصل اول در درد گوش و این چند نوع است نوع اول درد که حادث

گردد از گرمی مزاج ساذج سبب آن بسیار بودن در آفتاب یا نزدیک آتش نشستن و در بادهای سموم گردیدن علامت آن گرمی
... و سر و ... در سر و راحت یافتن بهوای سرد علاج روغن ... بادام و نیلوفر و کدو ... شیر گرم در گوش
چکانند یا آنکه سه درم سرکه و ده درم روغن گل بهم آمیخته ... روغن ... سه قطره شیر گرم در گوش
چکانند و اگر درد عظیم بود بمرتبه که طاقت نماند شیاف ابیض ... حل کرده با اندکی افیون یا شیاف مامیثا و روغن گل
آمیخته شیر گرم چکانند و بسیار این ادویه در گوش نگذارند که موجب ثقل آرد روغن ... اندک سرکه فایده دارد ...
و آب کدو ... آب حی العالم چکانند و ... آن است که ضعیف ... الو بخارا و ...
... مرهم سازند ... خرد و ... یا ... و کتیرا ... اگر ...
بیرون ... نوع دوم درد گوش که از سوء مزاج باشد ... بهوای سرد بسیار ...
... علامت آن ... سردی در گوش علاج ... گرم در گوش چکانند ...
و سیر و ... روغن‌های گرم مثل روغن ... بادام تلخ و روغن ...

پخته باشد اگر قوی‌تر خواهند روغن جندبیدستر و روغن فرفیون و مداومت حمام و شراب کهن گفته‌اند فائده دارد با موم و بنفشه
بجوشانند و سر بر بخار آن دارند و جندبیدستر و اندک افیون در روغن زنبق یا روغن گل حل کرده در گوش چکانند و جمیع آنچه در گوش
اندازند باید که شیر گرم باشد و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان که در آب بجوشند نیم کوفته باشد و دارچینی و زیره و قلیه مطبوخه
گوشت بریان کرده **نوع سوم** درد گوش که از غلبهٔ خون بود علامت او سرخی روی و گرمی گوش و گرانی سر و پیشانی
در محل بجود **علاج** فصد قیفال و اگر باقی بود از فصد حجامت باید و اسهال مطبوخ هلیله کردن و اگر قوی‌تر خواهند حب صبر و
روغن‌های که مذکور شده و غیره و اگر تسکین نشود از خشخاش یا دملی که در گوش شده باشد لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مرو یا شیر عورت
در گوش چکانیده گذارند گرم تا پخته شود و پیه بط و مرغ و با روغن آمیخته چند کرت چکانند و سفته حنا با نوشادر و آرد جو و گل خیر و
همه را کوفته با روغن گل یا روغن بادام بر جایی که درد باشد بر تمام آن جانب شیر گرم گذارند **نوع چهارم** درد گوش
که از غلبهٔ صفرا شود علامت او درد زیاده و سوزش و التهاب و خلیدن و بیخوابی **علاج** اسهال صفرا به خیارشنبر و
مطبوخ هلیله و بعد از اسهال ادویه که در نوع دموی مذکور شده و از بادهای گرم که در گوش ساز نشود علاج ملین طبیعت
و چیزهای خرد در گوش چکانیدن مثل شیر و روغن کدو و غیره ساول چیزهای سرد و باقی علاج آنکه در صداعی که از
باد گرم بود مذکور شد **نوع پنجم** درد گوش که از بخار با دگرم که از معده مرتفع شود علامت او سوزش سر معده و عطش و
راحت یافتن از آب سرد **علاج** اطریفل صغیر و سکنجبین و آب غوره و کشنیز و قند خسته و دفع بخار از سفوف سازند و تیاف مامیثا
و روغن بادام و اندک سرکه کهنه هم آمیخته در گوش چکانند و از باد غلیظ که از معده بسر رود ساتد علامت و غثیان و امتلای دهن
از آن صداع اندک **علاج** تنقیهٔ معده به قی و اسهال بلغم به ایارج و تقویت معده به گلقند که در مصطگی و انیسون داده باشند
و از بخور عود و عنبر فائده دارد و تقویت سر و گوش به روغن گل و زیت و غیره **نوع ششم** درد گوش که از باد غلیظ حاصل شود
از فصول سرد که در سر بهیجت و بسوی گوش‌ها آید علامت و آن آنست که گرانی در گوش یابد و آواز **علاج** تنقیه به ایارج
و قوقایا و غیره و سکنجبین و آنکامه و سکنجبین عسلی با ایارج و روغن بابونه و روغن قسط و روغن زیت برین حب بساید آب ترب
شش مثقال یا هفت مثقال روغن زیت یا ده مثقال و غیره بجوشانند تا روغن باقی ماند و آب برود و شیر گرم چکانند قطره بسیار
باشد که کسی را سرما رسد و باد سرد گوش و دود در خرد و شراب خوردن عادت دارد شراب کهنه و نخود پخته بیدار شد الم تمام را زائل
گردد و روغن گل که در و اندک افیون آمیخته چکانند فائده دارد و اگر باده سرد بود زهرهٔ گاو با روغن خروع و با روغن بادام بجوشانند و قطره
چکانند **فصل دوم** در آماس که در بن گوش و اندرون گوش پدید آید آماس که در بن گوش اندرون باشد خطرناک است و درد کمتر دارد
ورم گوش خطرناک بیرون اما هلاک است علامت گرانی گوش و عظم درد و گاهی تب **علاج** فصد قیفال باید و اگر باقی بود از فصد حجامت
کند اگر احتیاج به سهل شد مطبوخ هلیله مسهل صفرا دهند و روغن بادام تلخ و روغن زیت و گل و غیره در گوش چکانند و شیر در سفته
[illegible] گوش را [illegible] آب کشنیز [illegible] و روغن [illegible] آب [illegible]

کار حرارت بود علامت اول حوالی بسیار درد کردن و دیگر گرم علاج آنست که روغن کدو و دهن بادام بسر بریزد و گل و سرکه بهم آمیخته در گوش چکانند و تیز عورت آنست در یک دانه دار **نوع دوم** کار بلغم غلیظ و باد غلیظ که در مجاری گوش در آید علامت او آنست که حوالی سیاه درد گرانی و سرد دائم طبیعت و **علاج** تنقیه دماغ بحبوب ایارجات و حلبه بعصر و کندش و تربت با راصول و روغن بابونه و شبت در سر گذارند و بابونه و اکلیل الملک و بودینه و سعتر بجوشانند و بر سر بخار آن رسانند و روغن گرم که در وی حدید سیر مست با زعفران با روغن ترب با روغن بادام تلخ که در وی فربیون حل کرده باشند چکانند و اسهال سخت قوی تا یابد تمام مرتبه نمایند و مداومت حمام دیگر از باد غلیظ تنها که در مجاری گوش در آید علامت او تمددی گرانی و راحت یافتن در حمام و جای گرم **علاج** در حمام در آید و گوش بر طاق گرم دارند و بابونه و اکلیل و سعتر جوشانیده گوش را بر آن دارند **نوع سوم** کار یبوست طبیعی دو دی شود دست استفراغ مفرط داشته او را و محل گرسنگی و خلا معده **علاج** روغن گل که با سرکه اندک آمیخته باشند و روغن بادام و غیره در گوش گذارند و غذا اقلیه اسفاناج و قلیه کدو و نخود آب و فالوده روغن بادام و قند و لتا ساخته سازند دیگر طبیعی دو دیگر عارض میشود مر باقر را یعنی کسی که از مرض حاسته باشد بسبب ضعف قوت تغیر میشود ادراک محسوسی **علاج** تقویت گوش و روغن آس و روغن گل و روغن خلاف و اسفتین و بابونه و سعتر بجوشانند و بر سر بخار آن رسانند **فصل ششم** در اورام که حاصل گردد در اصل گوش و جراحت آن و این مدت و با حرارت و هم چنین جراحت که واقع گردد بسلامت آنست که بر سبیل بحران جوشش واقع شود و این چند نوع است **نوع اول** کار علت و ورم شود علامت او سرخی و ثقل و تنگی مجاری **علاج** فصد و تبرید مزاج با غذیه و اشربه سرد و آب گرم و روغن گرم کرده گذارند و درد فرو نگذارند **نوع دوم** کار صفرا بود علامت او درد و سوزش **علاج** استفراغ صفرا و طلا از سعتر و حرو مار روغن گل **نوع سوم** کار بلغم باشد علامت او انتفاخ و درد و قلت حمره **علاج** اسهال بلغم و گلقند و سکنجبین عسلی و مداوا طبیخ نخود آب طلا های محلل و تلیین دیگر جراحت متعلق گوش و این حمت بیشتر اطفال را میشود جهت سستی جلد ایشان **علاج** حجامت در میان دو شانه و اصل گوش بشیر عورت بشویند تا حاجت مدت تسکین یابد بعد از آن مرهم از سنگ و فصل مرهم کوفته بیاشند **باب چهارم** در امراض بینی مشتمل است بر نه فصل **فصل اول** در سوزش مزاج گرم علامت او آنست که گرمی یابد **علاج** تعدیل مزاج بشربت ماریج و روغن آب حی العالم که گل بهشته بهار بست و روغن نیلوفر و گلاب میچکانند و حرق و صندل و گلاب بر هشته گذارند و روغن کدو فایده تمام دارد و خشکی تا و صندل و گلاب هشته و کافور و نیلوفر را در بینی بویی نماید **فصل دوم** در اورام که حادث میگردد در بینی و این چند نوع است **نوع اول** ورم گرم علامت او سرخی روی و درد و ورم **علاج** فصد اگر مانعی بود حجامت و روغن کدو و آب حی العالم یا روغن نیلوفر یا مکی گلاب میچکانند و بینی و پیشانی را بصندل و پوست رسدی و تیاب با قیا حشک سازند و حصص و کشنیز تر فایده دارد و آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار میل نمایند و اکر بکشند ... اگر او اسهال باج و کشنیز و قثا آب غوره و آب انار و سرکه و عرق بودینه سازند و آب در بینی با خشکی

یا کرده در بینی گمارند و فتیله در سرکه آمیخته اما کمک سرد گذارند و چند نوبت در بینی بنهند و خوش بینی را خشک سازد و لعاب
بر دهن کند و با آنچه جریان سازد **نوع دوم** بواسیر است و این گوشت زیادتی است اندرون بینی علامت وی سرخی بینی و ...
آن **علاج** فصد یا حجامت و اسهال بدن بکنند ایارج و ملاحظه باید اگر ورم صلب بود دیگر دیدن داروی حاد و دیگر علاج ساید
که بر ظاهر اسهال و دیگر تدبیر حسن تدبیر ملاحظه باید نمود و اگر ورم نرم بود مرهم زنگار اول علاج باید تا ... کرده نوع
مالیدار ... سیاه دستان ... و مردار سنگ ... که گاهی در بینی گذارند ... که دارو ... که
ماست ... بشود تو ... ست ... کوفته ... بسازند و اگر ... در بینی گذارند و اگر ... آنچه ... اگر
شد علاج بیاید باید ... تا ... شود بادن الله تعالی **فصل سوم** در جراحت بینی وآن دو نوع است
نوع اول در جراحت حسک صدوت ... اخلاط غلیظ سوخته نشود علاج او موم و مغز قلم گاو و روغن بادام شیرین
باهم ... اندک کتیره و گل ... کوفته آمیخته بسایند و ... چند نوبت در بینی باشد و ... گرم نشود صفت
دوای دیگر موم مثقالی و روغن گل ... مثقال سفیده مردار سنگ ... هریک مثقالی ... کوفته موم را در روغن گداخته
را مخلوط ساخته مرهم سازند دیگر پوست هلیله ... روغن گل طلا سازند اما جراحت ... اصلاً ... سوید
... در بینی ... روغن ... و مغز قلم گاو ... الله **فصل**
چهارم در نتن بینی ... رطوبات ... است که ... اگر ...
... علاج تنقیه دماغ ... و غرغره ... بعد ...
مردار ... با ... کوفته ... در بینی ... و صدف سوخته ...
مردار سنگ و ... در بینی ... و ... غرغره ... اگر ... نشود
... **فصل پنجم** در ... و آن ... است اگر ... اخلاط غلیظ در دماغ حادث شده آن
چند نوع است **نوع اول** گوشت زیادتی شود **علاج** او علاج ... **نوع دوم** که ... بود که ... **علاج** تنقیه
... و غرغره ... در بینی ... سفیده ... دماغ ... علاج ...
... و اکلیل الملک ... و گوشت کبوتر ... سیاه ... چهار
... آمیخته ... چند قطره در بینی ...
درون ... اگر ... روغن بادام ... و گل ... آب گرم
... **فصل ششم** در رعاف ... است **نوع اول** خون در بینی که از کثرت دم شود ... عروق ...
... **علاج** فصد ... سقوط قوت ... محاذی ...
در شود ... آب ... عوره ... و ... بهتر ... تا ... غلیظ شود

بادرنگ عدس مثل باشد و حاکیوس کنند که بسیار کشنده ورم است آب سرد و حرارت آن آن را آب سرد در صداع تسکین یابد
دیگر مثل صحیح و برگ روغنها باید و تمام ارد و بادرنگ سرکه و آب سرد و درد باشد میل مائده دارد و خرقه کتان آب سرد و سرکه و عدس ریح تر
ساخته بر مقدم سر و ادای ثابت شد کافور و آب کشنیز حل کرده در بینی چکانند و عدس مقشر و صندل و خطمی با بیاض بادرنگ کافور و روغن گل آمیخته
طلا نمایند روغن و بیضه بادام روغن سوخته کشنیز و حصار اسپغول و کدو خون سیاوشان صبر و شکر با ورم کوفته در بینی دهند و دستها
را با او حسین [illegible] سوخته سر باید و چمچه بزرگ بر ماهی که چون از آن طرف می آید گذارند و در میان تنها سر فائده ارد و عصاره
نرگس حمامه در بینی چکانند **نوع دوم** کاه تیزی خون سود علامت او آنست که ادرک آمد و بسیار رقیق و با حرارت حدت
باشد **علاج** تسکین شربت انار و غوره و دو لواح داخله مذکور شده در بینی چکانند و پیر فائده دارد و تراشه صندل و ملفار سوخته
طریق سوختن آنست که در کوزه نو گذارند و سر آن گل محکم سازند و در زیر آتش گذارند کشته و بعد از آن نرم کرده در بینی گذارند
نوع سوم کشاده شدن عروق سر از آنکه در زیر دماغ است علامت او آنکه بعد از درد سر شود و سرخی روی و چشم
رنگ خون مثل رنگ لیته زعفران شعر رقیق و خون که از رگهای دو در بیرون آید علیلا و مایل لبساهی است تمتعقب امراض حاده بود مثل
سرسام و صرع و ارضرر و سلطیت و در صداع لازم است اغراض فساد دماغ و سکته و سبات و ارگیرین ابهی عینا و امثالی
ادبات بیاسد و سعت که عرق تر اثین شکسته شده **علاج** مدارای سوراخ که سرکه با بانیه سده تل نگار سرکه باید و اند
چکانند با علیلی ادرک راک سرو باشد لیسی ترسوده در بینی دهند با ادرک زنگار کاغذ سوخته و جاره عنکبوت تاک سبید یا آبکینه
فقط ترساخته در بینی گذارند **نوع چهارم** حس حیی که در جان کرم آن علامت و آنست که دیدنهای تیز در دو در هران لیعد سراد و از آنست که از
سده بگر محلی کار او اطباشود **علاج** بدین طریق باید صبر جزو کندر دو جز نرم کوفته قتیله سرکه تر ساخته در بینی نهند با آنکه خون سیاوشان
کندر و صبر و مر برابر نرم کوفته قتیله از کتان سرکه تر ساخته و او و به بر وریخته در بینی گذارند یک گیرنده ای ولیسانرم کوفته
مثل عصار در بینی دهند اگر سبب صداع گرمی خون باشد رقت و جوشیدن آن بود و شربت عناب و شراب خشخاش فائده ارد **فصل هفتم** در زکام
اندرین هر دو علت ماده از دماغ فرود آید بعضی طبیبان آنرا که بسوی بینی آید و بعد بینی را بگیرد و در زکام گویند و آنکه بحلق فرود آید
وانچه نوعست **نوع اول** از گرمی مزاج دماغ شود و علامت و ارحار بدن کردن بینی و سرخی در چشم و حدت انحدار دماغ بود
قت و سوزش در **علاج** فصد قیفال و اسهال بطبوخ حبه ترسیاید ضعف آن سعته متعالی عناب سپستان هر یکی بیست عدد و پوست خشخاش نیم
کوفته بیست عدد مویز سرداده بیرون آرد و سی عدد در یک کاسه آب بجوشانند تا بحدی که نیم مانده شیر خشت تمام مثقال در آن حل
حل کرده صاف نموده شیر گرم با حبه بیاید گسک کرده و جاب سپستان تخم سحاق هم کوفته خوشانیده بسد شربت بعده و بعد از
ولعاب بهدانه بحمام روغن بنفشه و لعاب تخم آلی به تا میل رد تعدیل تسم و شکر تحم بایده بعرق کنکرا دماند بینی سپید بوس کنند فی
ادام بینی باید جو عیرا نماید که بر آنکه باشد **نوع دوم** بر شدن زکام که از گرمی بخس دماغ شود و بسیار تشتد گرمی جمیع بدن بود
علامت تیز غش دماغ **علاج** بعد اگر مانع باشد میل بلوط و کباب بخ باکره بعد شربت بنفشه دهیاو و هر بعد امرتع و آب

آن اگر او ماش مقشر و از شراب خورد و ادویه که بخار آن بسر رود اجتناب باید **نوع سوم** نزله که از مزاج سرد که بر دماغ رسد و خشکی
که سر سرد و دلسته می‌بود و مسام مختنق میگردد و بخارات علامت او آنست که از هوای خشک و سرد مسامات عارض میگردد علاج آنست
که سر را بخرقه گرم یا بخار شراب و ... گذارند تا حرارت آن بسر رسد و سیاه دانه یا انیسون نف داده در پیش بینی دارند و از خوردن آب
ملاحظه باید و انجیر و مویز و سیاوشان بادیان و بیخ سوس بجوشانند در یک کاسه آب با عسل و قند اختیار کنند و تخم کتان نف داده
نرم کوفته با عسل آمیخته میل باید و شیره سوس گندم پخته با روغن بادام و عسل فائده دارد و غذا گوشت مرغ و اگر او عدس که در
تسلیم و زردک بسیار و اسفاناج باشد و ساتر تعال و حشخاش چهار مثقال کوفته بجای قوت میل باید و بحمام در آید و آب گرم
بر سر ریزد و آب بینی اگر بسیار رود و بخیر بود و قسط باشد بالسکس باید **نوع چهارم** نزله که از سردی لعس دماغ شود و لصح باید
و ابخره از غذا بدو بسیر نرسد لیس از ایم چیزی نازل میگردد علامت او کاهلی و کلال حواس و سستی و گرانی سر علاج از ارزن و نمک گرم کرده
و بان گرم بر سر گذارند و بر سر بخار بابونه و سعتر که در آب بجوشانند دارند و مشک و عنبر بوی باشند و گلقند عسلی و زنجبیل مربا و اطریفل
آرد آس بعسل ساخته میل باید و اگر طبع قبض باشد گلقند و گلاب و اگر قبض بر طرف شود قرص سعتر با حب صبر اختیار باید
و مشک و عنبر و نسرین بوی باید و تبخیر عود و عنبر و انیسون گاهی باید و غذای لطیف از آب نخود و گوشت مرغ و تیهو و تذرو خشک
باید **نوع پنجم** زکام که از بخارات صفرا شود علامت او زردی رنگ روی مایل بزردی و گرمی جلد سر و ابتدا از بینی آید بگرمی سوزش
و تشنگی و درد سر **علاج** اسهال بمطبوخ خیارشنبر و شربت بنفشه و آب انار شیرین و شیرخشت بگلاب حل ساخته فائده دارد
و غیره بگلاب و کشنیز خشک یا خشخاش پخته باشد و شربت از سپستان سازند و سنگی در آتش گداخته تا یک گرم شود بعد از آن
سرکه بر وی پاشیده بخار آن بدماغ کشند مع سیلان باید و ماده را غلیظ سازد و اگر سوس با سرکه آمیخته بر آتش گذارند یا بر سنگ
بخار آن بر بینی رود و نزله را از طرف سازد و اگر سده از دماغ حل باید شکر طبرزد کاغذ سوخته و عنبر ... بینی دارند
نوع ششم زکام که از بخارات خون که در دماغ بود حادث گردد علامت او سرخی چشم و تیزی دهان و رنگ روی مایل بسرخی
علاج فصد قیفال و الا حجامت و اسهال طبیعت بشربت بنفشه و شربت خشخاش **صفت** آن خشخاش نیم کوفته چهل مثقال
در یک کاسه و نیم آب یک شبانه روز تر سازند و بجوشانند تا نصفی بماند صاف نموده قند سفید شصت مثقال مزوج حل نموده
بار بجوشانند تا بقوام آید یک قاشق شربت با بیست قاشق آب میل باید و اگر زکام و نزله بسیار شود و این جهت در محل خواب احتیاط
باید **صفت** آن کتیره صمغ عربی تخم ... از هر یک ... بگیرند کوفته بیخته دو درم و از شربت با شربت عناب فائده دارد
نوع هفتم نزله و زکام که از بخارات بلغم بود و این علامت بود دار الطبع دیگر علامات گرانی سر و حواس آن و سیلان رطوبت
... دهان که باید و سیلان محاط غلیظ ... **علاج** حلتیت عسلی غذا شیره سوس با عسل و روغن بادام و طبع ...
نرم سازد **صفت** آن صبر دو درم مصطکی نیم درم و ریوند ... یک ثلث درم مقل ... درم با آب کرفس حب سازند
یک ثلث ... که زکام بار دارد ... قسط از هر یک برابر همه را کوفته و قرص سازند و ... زکام

زکام باردار اگر استه بود یا آخر سوداوی بود **نوع هشتم** نزله و زکام که از سودا بود و این کمتر واقع شود علامت او آنست
که درد آن بود و طعم تیز سوخته باید حسّی ختم و می **علاج** آن جو دسحات هم بجته جریره که از آرد گندم و شکر و روغن بادام تیز بپزد
و برکارنو سته و اکلیل الملک بکار برند و شکر و سپیده بسدر و دستی زیر پستان ارد **باب پنجم در امراض مقعد که بیماری مقعد و علامات**
و آن سه پهار است **فصل اول** در شقاق که حموت او از حرارت و یبس و **نوع** علامات او در نشتی و سپاه و حسّی و بیتات وجوه
علاج اسهال صفرا مطبوخ هلیله سنا و ماء الشعیر سدو آلو بخارا یا شیر خشت و ترنجبین شربت ست و ملیّن بپرورده و در روغن بادام شیرین
سر قوم گم و یا سپیده تخم مرغ و زیتی مرغ و موم زیتی یا اگر حد حد سلسل الید باشد مقدار استبهار روغن گل یا بادام حریر یا روغن سداب
قلیه و نا اسپاچ با طبخ سازند مرهم حبش ع تسایل و سنگ لستم لتی مرغ روغن گل گم ۱۴ ستره آن روغن کثیرا و اسپغول و لعاب
هم که سهم آمیخته درگرم ارد موم تعاق را از بوا نگاه دارد ورزده تخم مرغ بسیار سدو از سیر پیاز و نحسین بمک گوشت و این
و اکارو سعد او عمل گرد و دیر سیر باید **فصل دوم** در بواسیر که شدت خون کی گرمی ظاهر تو بسهر او دیده و تحلیلی تا لحد
جری جانید او بسیار **علاج** بعد اسهال صفرا مطبوخ هلیله طلا از موم و روغن بادام و کافور بکی و اگر حوتش قوی باشد مرهم
عج باید **صفت مرهم** کافوری که تر قیدی کند مقدر ماسور که ماسورش بمو و سوختگی آتش را سود دارد مرداسنگ سپیده
ارزیر از سرکه بیکنند مرهم گوشته موم را در روغن گل گداخته دارو ها بدو آمیخته اندکی کافور و سپیده تخم مرغ بحل کنند بعد از آنکه دیده
سرد شد هم کرده باد در انگشت در آن جهد دسی یابد **فصل سیم** در ادرام لسان بیستره و آریادی حدیدار نوع است **علاج** استفراغ اخلاط
با حب بسا شد ما ده مطبوخ افتیمون حل نمایند و بعد از تنقیه مدر اول حقنه بحلّات کنند که ده بمالند و بعد آخر موم و روغن بادام و خرطمیه
و حضض مرهم گوشته مرهم سازند و آب گرم نشستن مسالمه باید بعد از آن گرم بربند و تمام یک حطه باید تا ورم مقام بطرف شود
فصل چهارم در بواسیر که حون حلیط محترق باشد علامات ورگستن لب **علاج** بعد فیقال و چهار رگ و حجامت و اسهال
مطبوخ هلیله و افتیمون طلا مرداسنگ و روغن کدو و بادام و سفرقلم گاو و عدس و اکلیل الملک گل حیر و مرهم گوشته بحو شاند و با
زرده تخم مرغ مرهم سازند و از جهت اسحید مرداسنگ اسپیداج در خراط و سکانی مرهم گوشته بروغن بادام و موم هم باید
اگر دیر باده شده بواسیر حس آب یا گرستن باید بردارند و از جهت آنکه حون قطع نماید گلسرخ و زعفران حون سیاه دشتان هم
بیاشید بعد از آن بهم گدارند **باب ششم در امراض مردان** مشتمل بر چند فصل است **فصل اول** در درد دندان
و این هفت نوع است **نوع اول** در دردی که از گرمی بود علامت گرمی و ملیّن و لب تاش را تشیار سرد و قتل آب سرد
در دهان گرفتن و سرخی لثه ورم **علاج** سرکه و گلاب در دهان گیرند و اگر تسکین نیابد اندک کافور با گلاب سرکه و سماق
دوق گاو در دهان و آب لسان الحمل که مرد برگ چیار و کریار و خرفه سائیده باشد با سرکه در دهان گیرند و روغن گل در دهان گستن
فایده دارد و اگر درد قوی بود اندک افیون گیرند و مرکه و نمک هم آمیخته در دهان گیرند و اسپغول و سرکه بهم آمیخته بر دندان
غذای که در وجه روسماق و آب لیمو و آب تخم سبزی و آب انار ترش و مانند **نوع دوم** در درد دندان که از سوء مزاج

سرد بود علامت او آنست که بنفث خوردن آب سرد شود و گرمی آب گرم در دهان تسکین یابد علاج او آنکه آب گرم ساخته گرم
گیرند مضمضه بسرکه که در او عاقرقرحا و بودینه مثقال و سعتر جوشانیده باشد و بیخ دندان بعاقرقرحا و زنجبیل و فلفل سوده که کوفته مالند
و در بیخ دندان تریاق اربعه گیرند و مغز دانه زردآلو و نمک کوفته و عسل آمیخته بر بیخ دندان بمالند و اگر تسکین نیابد آتش در آهن
مایه جیدکرت و تیره در جنت الحیر گذارند و زنجبیل با در سرکه بعد از آن که سایر دندان بروغن گل چرب کرده باشند گیرند جوز بوا
یا ورق سداب خایند و مادام ماصبر کارد و گمانه و تهیل فائده دارد و طعام او سیر و ادویه گرم و در عداد کنند نوع سوم
درد دندان که از غلبه خون شود علامت او ورم بیخ دندان علاج فصد و حجامت و اسهال بحب ایارج تربد و طبیخ خیارشنبر
و چیزهای خنک در دهان گرفتن چنانچه مذکور شده و اندکی افیون و روغن گل حل نموده با گلاب پنبه آلوده بر بیخ دندان
گذارند و غذا اسفیداج که قوت او آب تمر هندی و غوره و سماق نمایند نوع چهارم در درد دندان که از صفرا بود علامت او
درد اندک در بیخ دندان با سایر علامات صفرا علاج تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله و آب آلو و تربت و گل شکر و تمر هندی
و در دهان سرکه و گلاب چند نوبت گیرند و روغن گل که در او اندک کافور و عاقرقرحا کوفته در بیخ دندان گیرند و چون حل شود
بار گیرند بعد از آن پنبه در روغن آلوده بر بیخ دندان گذارند فائده دارد و غذا قلیه اسفاناخ و کدو و ماش مقشر
اگر اشتها غوره با آب تمر هندی آب لیمون مضمضه با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب کشنیز تر سازند نوع پنجم
درد دندان که از ماده بلغم بود علامت او آنست که چون آب سرد رسد درد قوی گیرد و سستی بیخ [illegible] و سفیدی بیخ آن
علاج اسهال بحب صبر و حب اسطمخیقون و بیخ دندان را با ایارج بمالند و غرغره بآب کاسه یک قاشق و فلفل کوفته مثقالی
با پنج قاشق آب حل ساخته غرغره نمایند و اندک عاقرقرحا کوفته بگلاب حل نموده در بیخ چکانند و مضمضه مالی که در او جوز بو
و زنجبیل با سرکه و عسل جوشانیده باشند نمایند و فلفل دو جزو و بوره ارمنی دو نیم جزو عاقرقرحا و مویز از هر یک ثلث جزو نرم
کوفته در دندان بمالند مجرب است نوع ششم درد دندان که از ماده غلیظ شود علامت او درد متصل از جانب [illegible] علاج
تنقیه بحب صبر و حب ایارج و شربت از بادیان و افیمون و زیره از هر یک مثقال بجوشانند در یک کاسه آب و آب [illegible] در دهان
گیرند و مداومت چیزهای گرم نمایند که کاسر نفخ بود نوع هفتم درد دندان که بشرکت معده باشد علامت او آنکه در امتلاء و تخمه
درحالت [illegible] زیاده شود علاج تنقیه معده [illegible] حب ایارج یا حب صبر [illegible] سکنجبین [illegible] و غذا قلیه [illegible] آب کشنیز تر [illegible]
[illegible] نوع هشتم [illegible] گرم در دندان [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] نوع نهم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] فصل دوم در ضرس یعنی کند شدن دندان [illegible] نوع

اول استعمال [illegible] چیزهایی [illegible] دندان [illegible] گرم [illegible] یا بارد [illegible]
[illegible] دندان [illegible] فائده [illegible] دندان [illegible] دندان [illegible] گرم [illegible]
[illegible] روغن [illegible] و اگر ضرورت شود [illegible]
نوع دوم کندی دندان که از خلط ترش [illegible] دندان [illegible] ترش [illegible]
علاج [illegible] فائده [illegible] طویل [illegible] مادام [illegible] فصل سوم
در تغییر رنگ دندان [illegible] دندان [illegible] است که از معده [illegible] دندان [illegible]
و اگر رنگ [illegible] دلیل [illegible] اگر سیاه بود [illegible] است سودا و اگر سفیدی بود رنگ [illegible] دندان [illegible]
علاج تنقیه معده [illegible] دندان [illegible] دندان [illegible] موجب [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] دندان [illegible] اختیار باید اگر رنگ دندان
[illegible] دندان [illegible] و اگر رنگ [illegible] سیاه
[illegible] سفید باشد [illegible]
[illegible] دندان [illegible] باید [illegible]
[illegible] فصل چهارم [illegible] دندان [illegible] نوع است
نوع اول [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] حجامت باید [illegible] باید [illegible]
[illegible] دندان [illegible] باشد [illegible] دندان [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] دندان [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] دندان [illegible] سیاه [illegible] دندان [illegible]
[illegible] علاج [illegible] باید [illegible]
نوع دوم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] نوع سوم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] نوع چهارم [illegible] علاج [illegible]
[illegible] دندان [illegible] فصل پنجم

درچهار باب اسهال دندان و آن چند نوع است نوع اول از سستی کشادگی موضع دندان در من کودکان بیشتر در صبیان را
است و شیر و ضعف دندان از ابتدا دواپس کمتر علاج باید که باید سست شده و گیرد و آن دیگر علاج دیگر دوا نوع دیگر
نوع دوم چسبیدن دندان آنکه علیه سست شده بسیار کشیده یا مادر لبی که مرض شدید علامت لاغری دندان خشکی در جمیع
دیگر تیمار و در لثه نقصان الم شود علاج مرتب لح دندان حب صادق را بعد از آن در ریسه اکر سنبل لقوسیح و دندان طلا بسیار
گل سرخ و صندل مازو و سماق پوست انار و هلیله زرد وشکل ارم کوفته بیخته در دندانها مالند نوع سوم کار رطوبت بود علامت او آنجا
دندان کلان و محلل سرخ گمش کمک سلان لعاب سردی بیخ دندان علاج او علاج صمغ عربی که دروشناد
و کرمانی و ایام منایند واستد و طلای گرم و مسهلهای حالص گرم بدن جمع حب مسهل طلل پوست هلیله سیاه درج مدی
وسعد هر یک یکبار بیخ دندان بالند دیگر از مه رم لثه سستی دندان شده بدهد او شدت درد و جریان علاج
فصد قیفال یا حجامت اسهال گداز شس سیاه پر وقایص مسهل گلنار و صندل هلیله سماق طباشیر و گلسرخ برم کوفته
سفون سازند نوع چهارم سپید آن که سفید جمله چرب و سست شد درآن علاج فصد و حجامت دهان
و سادل سماقیه آب نار بن افتاد جلوا و اندک گوشت میش یا سه و کند را و مدحرج و دهن ساد شان و مرخ سوس
کوفته دار هر یک مکرر کوفته لسر عسل بگیرند برم بی که بیخ دندان آن دیگر جنبیدن دندان یمه وسقط می باشد
علاج مدارد و ای تا لهی باید سال که لثه است دست بی سعاد و کلنار و سماق از صبر ای محکم دندان آنها ها ببرید دست در حالی
دیگر اگر خواهد که دندان آسان کند شود پوست سماق و پوست بیخ کبر و پوست حنظل و عاقرقرحا برم کوفته لسر کرا بیخته
سر روز چند در هر باریک سا مس بیخ دندان گدازند تا آسمان کند آن یک که و درد آن طلا بیخ دندان
سست شود آسان کندن شود ان شاء الله تعالی **باب هشتم در امراض لثه و بیخ دندان** مسل است بر چهار فصل **فصل اول**
در اورام لثه و این نوع است **نوع اول** که از ملا خون بود علامات درد و جریان سرخی و التهاب **علاج**
فصد قیفال یا حجامت چهار رگ که زیر زبان کشاید یا رگ بر زبان اگر ساکن شود مسهل رجهار سریب و غیره سازند و مضمضه
بگلاب و سماق که در وصل کرده باشد صاف نموده باشد یا آب لسان الحمل آب عنب الثعلب غذا گوشت مرغ فتق سماق
یا زرک آب غوره و اگر ورم تسکین یابد و در لثه اثر محکمی و درم ماند مضمضه با آب گرم که در روغن بادام یا گل باشد نماید و لثه را بروغن
چرب سازند و اگر ورم عظیم بود و تحلیل نیابد اورا ایکتا باید و معالجه جراحت سازند **نوع دوم** در ورم که از ماده سودا اسود
علامات درد و سدید و هرگاه دست و سید و گون و مومیا سست که احتیاط اندر بردن آن باید با شنای سرد که در دو پای مد درد و باکی شود
علاج فصد و اخراج صفرا و تنقیه بدو آب آرایش آنچه سد فی مضمضه لسر که و آب عنب الثعلب در آسیح تباشیده باشد و مانند **نوع سوم**
ماده که از رطوبت بلغم بود علامات و بیاض رنگ آن و سستی رنگ مس **علاج** مضمضه به آب نمک سیر و بالیدن آن بعد از مسهل **نوع دوم**
در جراحت لثه **علاج** او که دست بی پوست انار ترش سماق را که بیخته ساند و مضمضه باسد یا آنکه او ویه ارم کوفته برم دو دندان بپاشند

سربی کوفته در آن مالند دیگر آنکه اگر جراحت قدیمی بود و نقصان در گوشت ... مدان شد و علاج آنست که صندل
باشد و اگر بالش بود از فصد و حجامت تنقیه بطبیخ هلیله کنند اگر گوشت سبع و بر حال ... ساق ... یا آب مار ...
مالوا و گوشت اسب و آن موم کافور و ... تیر باید و مالیدن لثه بالسد **صفت آن** اقاقیا ... سبع و سبع ...
... سوخته ... هر یک دو درم ... کوفته ... گوشت لثه که متعفن شده ...
... با طعم ... کلی از دو حصه ... کرده باشد ... موروحو شاید ... باشد ... رلته و دمان ... بعد از آنکه ...
کرده باشد و چون گوشت باشد آن ... مرهم اسفیداج یا مرداسنگ علاج باید و بعد از آن ... نگاه ... در دهان
... و پوست ... باشد باید تا لثه محکم شود و اگر بدو تسکین باید داغ باید و اگر ... بود ... باشد کاو
... دو دوست ... که درد ... صندل و سعد ... باید دیگر آنکه در لثه ... که درد جمع شده باشد
علاج ... طعم ... سعد ... یا ... مرهم ... تا گوشت باشد ... و ... ساق ...
... باشد ... عسل ... **فصل سوم در سستی لثه** سبب ...
... آن است که در علاج او تاخیر باید تا ... گردد که دندان ... **علاج** ...
... ساق ... کرده باشد ... که ... یا ... باشد باید ...
... ساده ... عسل ... اگر ... ظاهر گردد در لثه ...
صفت آن ... گل ... کوفته ... تا ... باشد ... شود و بعد از آن ...
... القلاع ...
... باشد ... لثه ... سوراخ ... پوست ... کوفته ...
... هر یک دو درم ... هر یک ... درم ... کوفته در لثه ... ورق ... کوفته ...
... ساده ... دندان ... گل و اگر باشد ...
... کوفته ... استعمال باید **فصل چهارم در ناسور لثه** علامت او گوشت ...
... سفید ... باشد ... عاقرقرحا هر یک ... درم هلیله ... استعمال ...
... هر یک ... درم گل ... کافور ربع درم کوفته بیخته ... باشد ...
عاقرقرحا ... باشد باید ... و بعد از ... آن ... کوفته ...
... **نوع دیگر** ...
...
...

دندان سه دانه عسل بشکند و عنبر سنیده و انگشت را آن حب نموده بر زبان بگذارند و باید که انگشت کبریت مانند با
باد و ریحان [illegible] شود و در محل ظاهر شدن دندان مهره ماگوش کردن لسته [illegible] بدود در گوش و روغن بادام و گل شیر گرم نهاده دد
علاجها کیا سد باب ششم در امراض زبان و دهان و اسباب و علامات و معالجات آن مشتمل بر ده فصل فصل اول در
سوء مزاج که عارض می‌گردد در زبان و آن چند نوع است نوع اول سوء مزاج گرم که بسبب گرمی باشد علامت سرخی زبان
و حرارت علاج فصد قیفال باید اگر امتلاء باشد و مضمضه با لسان الحمل و سرکه و گلاب باید و روغن هسته بادام و روغن نیلوفر
کافور در دهان گیرند و شربت نارنج و حب [illegible] عنب الثعلب و آب عصاره و این حب در دهان گیرند مغز تخم کدو و خیارین و رنگ [illegible] هر یک درم
لسان الحمل [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته حب نموده در دهان نگهدارند نوع دوم سوء مزاج سرد است و علامت زبان [illegible] سرد و ترید باشد
علاج مضمضه با آب شیر گرم [illegible] گرم باید و گلقند عسل باید و روغن مصطکی و خوردن [illegible] و عسل [illegible] هر یک درم
گرم کوفته [illegible] در دهان گیرند و غذا [illegible] و ادویه گرم سازند نوع سوم سوء مزاج که از یبوست
شود علامت و خشکی زبان و درشتی و کمی آب دهان علاج غذا و تر تنها کرمائل برطوبت بود و لعاب تخم و اسپغول و غیره
در زبان و روغن بادام [illegible] و [illegible] رطوبت باشد علامت او کثرت لعاب است علاج مضمضه به سرکه در [illegible] کلنار [illegible]
و اقاقیا باید فصل دوم در اورام زبان و آن چند نوع است نوع اول ورم زبان که از غلبه خون شود علامت سرخی و
درد و بسیاری [illegible] و امتلاء آن علاج فصد قیفال و فصد رگ زیر زبان و اسهال [illegible] مطبوخ تمر هندی و حب [illegible]
و اگر [illegible] خوردن [illegible] باید و مضمضه به آب [illegible] و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و گلاب [illegible] نماید و اگر [illegible]
تخم کتان [illegible] لیمو [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته [illegible] باید و اگر [illegible] شیره [illegible]
[illegible] و بعد [illegible] و آب [illegible] و اگر ورم [illegible] مضمضه آبی [illegible]
تخم مرو [illegible] باشد [illegible] روغن [illegible] بادام [illegible] باید و اگر ورم [illegible] آبی [illegible] گرم در روغن بادام [illegible] گرم
در دهان [illegible] کفایت بود و اگر [illegible] مضمضه [illegible] و روغن گل [illegible] نوع دوم ورم که از صفرا شود
علامت و صفرت [illegible] شدت [illegible] علاج او مثل علاج دموی و اگر [illegible] شود [illegible]
تمر هندی [illegible] نارنج و [illegible] باید نوع سوم ورم که از بلغم شود علامت و سفیدی زبان و بسیاری
لعاب [illegible] درد و سستی ورم علاج حقنه [illegible] و اسهال [illegible] مضمضه [illegible] عسل [illegible] در زبان [illegible]
غذا [illegible] باید نوع چهارم ورم سوداوی علامت سوداوی [illegible] و کمی [illegible] علاج
[illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] غلیظ [illegible] گوشت [illegible] و مضمضه [illegible] که [illegible]
و لعاب تخم کتان [illegible] سوس یا [illegible] و [illegible] در دهان
مالند و اگر [illegible] ماند [illegible] مضمضه باید دیگر ورم زبان [illegible] فصل سوم در [illegible]

زبان و بیرون آمدن آن از دهان بسیاری خون می شود علاج سه قیفال نمایند و لعاب بهیدانه و لعاب اسپغول و تخم ریحان و بیوه یابند و اگر سبب بیماری دیگر باشد و زبان سیاه گردد و این علامت آن است که بیماری هلاک کننده است و اگر بسیار غلیظ بود دو شاخ و سرکه با آن ماده نمایند و گوشت و قلیه و ملوحه نخورند [illegible]

فصل چهارم در صنعوع

این صنعوع است که اندر زبان پدید آید و صنعوع را در حرارت اعراق [illegible] و این علت را این نام از بهر آن گویند که رنگ سیاه و رنگ سپید و سرخی آمیخته بود علاج فصد و اسهال و مالیدن سرکه و گلاب یا دوست [illegible] و اگر ریگ و دق باید این شکایت آرند

فصل پنجم در انطلاق و دق

و این آن مرتبه است که گرم و سرد کم بود [illegible] سلیقت است که عصب [illegible] آمده و در رطوبت طریقه [illegible] معلوم باید اگر علم و رطوبت است معالجات است و اگر [illegible] و اگر سرد و خشک است علاج آن باید اگر خشکی غالب است [illegible] اگر سودا غالب است [illegible] و رطوبت [illegible] ثقیل و آب [illegible] ارجیت [illegible]

فصل ششم در گرانی زبان

آنچه در زبان می شود علاج [illegible] گرانی [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] که [illegible] استفراغ [illegible] علاج [illegible] حلقه [illegible] و ما قرقره [illegible] سبب [illegible] که [illegible] گرم [illegible] خشکی [illegible]

فصل هفتم در قلاع

و این جراحت است که در دهان و زبان می شود و این [illegible]

نوع اول که از خون [illegible] و سرخی و حرارت از دهان بسیار آید علاج فصد باسلیق است و اسهال [illegible] که [illegible] آنکه [illegible] بیشتر احتیاج است باید [illegible] و مضمضه [illegible] و کشک جو یا آب تمر هندی و [illegible] گل سرخ و تخم خرفه و کوفته [illegible] بعد از آن [illegible] باشد [illegible] گل سرخ [illegible] قرص [illegible] گل سرخ [illegible] و سماق و [illegible] طباشیر [illegible] گل سرخ [illegible] و سماق [illegible]

با قند مقدار نخود سرم کوفته در دهان نگاه دارند و بعد از آن اول سرکه گلاب در دهن گیرند
نوع دوم قلاع صفراوی علامت زردی رنگ و تلخی دهان و سوزش و زیادتی آن بوده **علاج** اسهال مطبوخ هلیله
آب تمر هندی و ترنجبین و بعدازان نقوع سماق و زرشک و آب غوره و تمر هندی ملاح **صفت** دوای نافع هلیله و صندل
سفید تخم گل نیلوفر و عدس و کتیرا و طباشیر برم کوفته در دهان پاشند و اگر طفل بود و صاحب قلاع اهتمام علاج صفرا باید **نوع سوم** قلاع
بلغمی است و علامت سفیدی رنگ و آن ... **علاج** تنقیه بدن ایارج و حب صبر و مضمضه بسرکه در روغن هلیله و عاقرقرحا و مویزج
جوشانیده باشند و ... کوفته در دهان باشند و دهان را شست باشتیالی و در دهان میرانگ کلنار و اقاقیا و سماق و سیدی رم
کوفته سا... و عسل بیراحته در دهان ... و نمک و عسل فائده دارد قلاع بلغمی را اسکنجبین و آنکه شهد دهان گیرند و اکلیل الملک و لعاب تخم کتان
و اکسیر بادرک ... ما ... تاسد و آب را ... دهان گیرند و اول علت و در آخر فائده دارد و جمعی در دهان مالند
و در اقلیمه ... و اگر طفل بود مرضعه را علاج باید **نوع چهارم** قلاع سوداوی سوخته و این بدترین اقسام است ازجهت آنکه
سببی باکله ... گردد علامت و سواد زبان ... **علاج** مطبوخ افتیمون و اول ... سماق گاو و طلا باید در
سماق و برگ حنا و اقاقیا و بیخ سوسن و صندل و زعفران برابر کوفته در دهان پاشد و مضمضه بسرکه در جیرهای ... قالعی ... بار
واقاقیا و گل سرخ و عدس سامید ... باید و دوای دیگر بیخ سرخ عاقرقرحا از هر یک ... کوفته باشد دوا
دیگر اقاقیا سماق ... مدرم زعفران ... درم سماق و گل سرخ کتیرا و گلنار و مورد و حب ... تحلیل نماید
و ... **فصل** ... دراکلة ... در دهان ... کسوزش ... و ... خارج ... و زبان ... مواضع
را در دهان ... و از جهت ... داد ... هلیله ... **علاج** فصد و اسهال مطبوخ افتیمون و
بسرکه ... بعد از آن ... **صفت** آن زریح زرد سرخ و اقاقیا و زاج از هر یک ... و بعد از آن ... سید
برابر ... سرم ... و ... در آفتاب گرم گذارند تا خشک شود ... کوفته سرکه ... باشد ... خیس
از ان خشک ... **صفت** قرص ... زریح ... زرد سرخ و ... از هر یک ... درم
زنگار و ... دو درم اقاقیا ... از هر یک ... درم ... یکشبانه در آفتاب گذارند و بعدازان ... کنند
مقدار نخودی ... در دهان ... یک ساعت نگاه دارند و بعدازان دهن گل در ... **فصل نهم**
در بسیاری لعاب دهان ... **نوع اول** کثرت لعاب ازجهت معده و رطوبت شود علامت قلت ... طعام
و بسیاری لعاب ... **علاج** فصد باسلیق ... و ... در ... سعوف ... گندم بریان
کرده برابر ... کوفته ... مقدار ... بخورد ... و ... آب ... سماق
و آب ... **نوع دوم** بسیاری لعاب از رطوبت سردی بلغم که در معده شود علامت ... لعاب ... اطریفل
علاج گلقند ... مصطکی و انیسون و ... اطریفل و ... مثقال ... سفوف ... مصطکی

کند بیاید غذا امراح بریان مطبخ اگر بیا ترتیب یک نشود در [illegible] بدین طریقه ترتیب ریزه ساخته کوفته باشند و آب آن بگیرند
ماده متقال عسل میل باید و بستارای ایارج خورند بعد از آن سر ستوده [illegible] باید و مداومت هلیله پرورده اطریفل
آمله باید **نوع سوم** کثرت لعاب که از رطوبت بلغم شود چنانچه لعاب بسیار می شود علامت دگرانی در سر و کدورت حواس
علاج تنقیه دماغ بحب ایارج فیقرا [illegible] آنکه [illegible] باشد و غذا آنچه [illegible] ملحه و قلیه [illegible] در دارچینی و زیره تحلیل باشد اجتناب از ترشیها
والبان و حوا که ما باید **فصل دهم** در تیرپی یعنی بوی دهان و آن چند نوع است **نوع اول** که از حرارت معده بود علامت او
آنست که هرگاه طعام میل نماید بوی بد ساکن گردد و چون معده خالی شود زیاده گردد و دندانها سیاه شوند **علاج** آب غوره سرد
و آلو بخارا و زردآلو و شفتالو به آب تر ساخته آب آن را میل نماید برنج خشک ساخته و شربت سکنجبین با آب سرد اختیار نماید
و اگر حاجت فصد باید و اسهال بسبب [illegible] شربت ورد [illegible] با شربت آلو [illegible] غذا مرغ [illegible]
ورق [illegible] ساز مروا این حب دهان گیرند گل سرخ صندل سفید و سعد از هر یک دو درم هلیله و بلیله از هر یک سه درم پوست
اترج متقال [illegible] کوفته و بیخته با آب [illegible] یا سرکه و گلاب حل نموده در دهان گیرند **نوع دوم** بوی دهان که از
بلغم عفن معده شود و علامت او آنست که بخوردن غذا [illegible] کم شود و تشنگی بسیار نباشد **علاج** تنقیه بحب ایارج
حب صبر نماید [illegible] ماهی سور [illegible] عسل شکفته [illegible] یک بار [illegible] خورند یا شربت گل مکرر [illegible]
[illegible] ایارج یا در [illegible] متعالی [illegible] صبر و تحلیل [illegible] در دهان گرفته و اطریفل [illegible] مداومت نماید
از طعام [illegible] ماهی [illegible] و گوشت [illegible] اجتناب باید و آب کمتر خورند ملحه و قلیه گوشت
و گلقند و آب عسل و خاییدن مصطگی این حب [illegible] نافع است **حب دهان** قرنفل [illegible] هیل [illegible] از هر یک [illegible] درم
[illegible] کوفته [illegible] اختیار نماید و بسیار خوردن [illegible] طرف بسیار [illegible]
و سلیخه [illegible] پوست اترج [illegible] مصطگی از هر یک [illegible] قرنفل [illegible] تحلیل [illegible] کوفته [illegible] کرده
و هر بار مقدار خوردنی [illegible] باید که در دهان گیرند [illegible] قرنفل [illegible] از هر یک [illegible] مشک [illegible] کوفته بیخته
[illegible] و گلاب **نوع سوم** فساد [illegible] یعنی گوشت بن دندان که [illegible] رطوبت فاسد [illegible] علامت او
[illegible] رطوبت [illegible] **علاج** تنقیه [illegible]
[illegible]
[illegible] از هر یک دو درم کوفته [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] گلاب
[illegible] **نوع چهارم** بوی دهان [illegible] **علاج** [illegible]
[illegible]

وسماق و سادج جوشانیده باشد باید و هر روز چند بار آن را بکار برند بخلاف شستن و لثه را بروغن گل چرب سازند دیگر تخت
آنچه که در میان بود لوی مدار دهان می آید علاج تنقیه دماغ و شستن بگلاب و سرکه **باب نهم در امراض که عارض**
میشود در حلق و لهات و اسباب و علامات و علاجات این مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول در اورام لهات**
یعنی گوشت پاره که بر بالای حنک و کام و عارض می گردد مر او را انواع ورم **نوع اول** ورم گرم که از خون بود و علامت او سرخی
در لهات و امتلاء آن و اندوه و الم و ضیق نفس و ادی با لفتن در حلق که چیزی فرو برد **علاج** فصد قیفال و اسهال طبیعت بلعوق خیارشنبر
و ترنجبین و غیره و غرغره بشیره توت یا رب توت یا گلاب و سرکه یا آب بیخ یا دوغ گاو که در وی آرد کوفته انداخته باشد و اگر دیر میشود
غرغره بگلاب و پوست انار و عدس و سماق و حب الآس نمایند و کشک جو و روغن بادام و ترش با بیخ با آب آلو بخارا و تمر هندی و اگر مرض
شربت لیمون و آب آلو سیب و اگر طبع نرم بود و غذا گوشت مرغ که بقوت سماق پخته باشد **نوع دوم** ورم لهات که از صفرا بود
علامت او تشنگی و خشکی دهان و زردی **علاج** تلیین طبیعت بمطبوخ خیارشنبر و ترنجبین و غرغره بآب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب
شاه توت یا آب لسان الحمل و گلاب و آب کشنیز و لعاب اسپغول و لعاب تخم کاهو و خیارشنبر در دهان گرفته غرغره سازند و اشکنک جو
بروغن بادام و شیره تخم کدو و سراب تماشا و غذا مزعفر قلیه آن با سازند **نوع سوم** ورم بلغمی علامت او رخاوت ورم و سفیدی رنگ
و قلت درد **علاج** تنقیه بدن از بلغم و غرغره بشربت سکنجبین که در وی کوفته حل کرده باشد یا آنکه دوا الکبیر و صبر و مر و سپید
کرده بکار برند و در آب آن آب کامه آمیخته نمایند یا قسط آب عسل و اگر قویتر خواهند اندک نشادر آمیخته غرغره سازند و بخور
شبت بکار برند و دهان و دارند و غذا نخود آب با ادویه گرم ساخته است **نوع چهارم** ورم لهات که از سودا بود و علامت
او علامات مائل بسودا **علاج** تنقیه بدن از اخلاط سوداویه بمطبوخ افتیمون و غرغره بآب کامه در شیره توت و عاقرقرحا و علاج بریدن
معدیه بستن آنکه تمامی لهات ورم کرده باشد جهت آنکه ممکن نیست بریدن او و محلی که اصل لهات ورم بود زیرا که در بریدن آن آفات بسیار
متصور است و در وقتی که سر لهات ورم کرده باشد و بعد از فصد و مسهل بریدن او فایده گفته اند **فصل دوم** در سقوط لهات
یعنی سست شدن و افتادن لیکن ورم علامت آنکه بیمار تصور این کند که گویا چیزی معلق و آویخته در حلق است و هر گاه دهان
بگشاید و زبان بیرون آرد گمان کند که لهات درازتر است از آنچه بوده و این دو نوع است **نوع اول** از جهت حرارت و رطوبت
بود و علامت او حرارت اندوه **علاج** فصد و باقی علاج که در ورم دموی مذکور شده **نوع دوم** از بلغم و از کثرت رطوبت بود و علامت
عدم حرارت و بسیاری آب دهان **علاج** غرغره بماء العسل و آب مازو و گلنار و گلاب کشته و آب انار که با پیه افشرده باشند
غرغره نمودن فایده دارد و سماق و شراب سرکوبی پخته و اندک نشادر در دهان نهند یا گلنار و شب یمانی کوفته بر لهات دمند یا ملحیه جوز در لهات اندازند
طلا بمیانه سر او از نشادر اقاقیا و گل ارمنی یا گل سرشوی ساخته یا سرکه و اسپغول با سرکه یا اسکیه در دو مورد و کشنیز خشک جوشانیده باشد آمیخته گذارند
اما دلیل لهات رو دگلنار و بسد و در او هر یک نگیر مدرم کوفته بیخته اندکی بر سر لهات گذارند و اگر اصل لهات باریک شده و سر لهات غلیظ بود سر او از آن است که غرغره
تا گرم که مدور و صمغ حل کرده باید بعد از آن غرغره بچیزهای قابض مثل آب مازو که تخم او نیمکرده باشد و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر و اگر دفع نشود داغ اصل

لعاب ماریک سر او علیه و سعید گرد داد کی بارد و سرد و غرغره و سرکه و گلاب و سماق باید اگر چون ظاهر شود در حلق گل مختوم و گل
دمیع عربی پاشند و مریض را از سخن گفتن بسیار و فریاد و سرفه باید و صواب آنست که او را سر درد و قطع باید بیاکه در ریدن خطر عظیم است
فصل سوم در ذبحه یعنی ورمی که حادث می شود در اصل زبان حاجب حلق در ریح گوشها و رتان خیش حلق و از این گوشت
تا آن که متن مثل طوق شود و از جهت این نام ذبحه گذاشته اند علامتش و آنست که قادر نباشد بر ایچیه چیزی فرو برد اگر اصلا
باید و مرد و در وارمی بیرون آید و تواند که حکایت باید چشم باشد و رفتن لعاب از دهان برآید و ورم حلق بیشتر در حیع ظاهر
می شود اگر ورم در ظاهر حلق بود سلامت تر است اگر ورم ظاهر باشد صعب تر است این دو نوع است **نوع اول** ذبحه که
از خون صفرا علیه شود علامت او ضیق نفس و علامت حرارت **علاج** فصد قیفال و تلیین طبیعت به آب تمر هندی و ترنجبین و حب
مرم و آلو بخارا و آب کشک جو یا رب عناب و اگر طبع نرم بود بهتر است رگ زبان نیز زده او را به آب انار و روغن گل از بهر ...
از هر یک برگ ... لسر کرده آب کشنیز ... غرغره سماق و آبی که در و عدس پخته باشد و آب شاه توت و آب کشنیز
باید و مدا اگر ... آب تمر هندی و آب انار رب بیاشامد اگر ورم تحلیل باید غرغره به شیر گرم و مسکه و روغن بادام فایده دارد
نوع دوم ذبحه که از غلبه بلغم بود علامت ضیق نفس بی علامت حرارت **علاج** حقنه حاده و غرغره ... آنکار ...
عاقرقرحا و عود الحوب و ... در شوربای ... و اگر دیر بماند شود حرکت گیرد و بخاری نفس تنگ شود غرغره ... محلل
و انگور و تخم ... سردا مرهم ... و گستر و کندر و صمغ عربی از هر یک ... ورم ...
حرارت باشد و اگر سرد بود علاج ... قطع نماید بعد از آن غرغره سماق و گل مختوم و گل ارمنی نماید و اگر
حرارت ... غرغره ... **فصل چهارم** در خناق ... سینه و
ورم بود ... خناق مطلق ... سلامتی ... داخل حلق بود دیگر ...
... عضلات ... عضلات ...
خناق گلی گویند و دیگر خناق بود دیگر خناق ... سینه
... گردد ... خناق ... شود
هلاک گردد ... صاحب خناق ...
اما علامات خناق مطلق دشواری نفس ... کشاده ... بیرون آمدن ... چشمها و کشاده ... بیرون ...
بسیار است که ... بیرون ... بسیار ... خناق ... صورت کسی که ...
اگر زیاده گردد علاج ... خناق شده ... بیرون آید ...
اقسام خناق ... **نوع اول** خناق که از خون علیه شود علامت ... سرخی روی و امتلاء ...
... **علاج** فصد ... حجامت ... اگر احتمال ...

نداشته باشد و قوت قوی و دهن بعد بر بارند که هستی نزدیک بسد و حال بیک شود و اگر قوت ضعیف بود حقن کنند لیکن
پیر دحقنت آنکه سقوط قوت با اسهال افراط می باشد اگر سمت حقن حقین بود و بعد از اسراع ستاد فصد صافن و حجامت بر ساق تمام
و سع از عداقائم تمام فصد گفته اند نزدیک ضعف قوت بعد از آن تیغ را باید بود که بر سارند مطبوخ خیارشنبر یا حقنه نرم و حجامت
بر مهره های پشت و زیر دقن و کتف ها خیار نهند باید و گاهی نزد گاهی بر دو حجامت ساده نهاد و آنچه که با عدس مقشر پخته باشد سیل باید و غرغره
سرکه و گلاب و سکنجبین و شربت عناب تنی کرده و عدس تخم کاهو و تخم کاسنی جوشانیده و آب ستاده توت بیر فایده دارد و اگر درد قوی باشد
آب توت با شیر آمیخته غرغره باید و اگر ورم ملتهب شود باک باید و اگر خیار بود حل شود غرغره بحری مثل الحجر و تو بیدانه بیرون ده خیار شنبر با عسل با شیر
گندم نان حل کرده آنکه عدس مقشر و گل سرخ و سوس هر یک مقدار نیم تا ساده صاف بوده غرغره سازند راحت آنکه معجز بیارد و درد
یا تخم مرو با شیر آمیخته غرغره سازند یا شیر و شکر و روغن بادام و شکر تیر گرم و اگر قوی تر خواهند قیفی از عسل حل کرده غرغره سازند و اگر ورم
سرد شود و حرکت بیرون آید غرغره مسکه و روغن بادام تیر بمالید و اگر جراحت باک شود در تخم مرغ و نشاسته و کتیرا و روغن بادام بهم آمیخته
غرغره باید و اگر خشونت و درستی در دو بود لعاب اسپغول و حلبی روغن عسل بادام غرغره فایده دارد و اگر سر دید و در رنگ تغیر پیدا کرده
سفید شده و ورم گشته بسر انگشت با آلتی بدید سازند تا ریم و اگر انجیر در قیس بدمثل عود و ریواج و نشاسته توت و آب ویسیت تر ش
و عدس پیر و سوس با روغن بادام و آتش سماق در شور بای مرغ و عدس مقشر کرده در استعمال و کثیرا نیز باشد و بخورد آنت آخر فایده
دارد **نوع دوم خناق** که از صفرا بود علامت تشنگی و اماده و تلخی دهان و خشکی آن **علاج** فصد و تلیین طبیعت بآب
تمرهندی و آلو بخارا و آب انار و شیر خیارشنبر و آب شعیر کرده و عناب جوشانیده باشد و شربت بنفشه و غرغره سرکه و گلاب با شیره
رشته توت با لسان الحمل و بزرقطونا و روغن گل لیمو فایده دارد و بعد از روز دوم و سوم غرغره بحیرهای محلل مثل انجیر در
نوع دموی مذکور شد و شیره و خرفه و آب سبوس واده و لعاب اسپغول و شربت خشخاش میل باید و ضماد دیگر ماده را خارج گشته
از رشته توت و قراقروت دولاله دانه بیرون کرده و روغن بادام شمع بهم آمیخته بر گلو کند و از خارج و عدا عدس مقشر
با روغن بادام شیرین غرغره با لسان الحمل و قاشق و آب عنب الثعلب یک قاشق و گلاب دو قاشق و روغن گل نیم
قاشق بهم آمیخته باید و درین قسم ساله در تبرید و ترطیب زیاده از نوع دموی سازند و در نوع دموی ساله در تحلیل باید
نوع سوم خناق که از بلغم شود علامت سفیدی روی و تهیج روی و ستم و سپیدی روی و کثرت لعاب و دشواری جیزی بگلو فرو بردن
تیوری دهان **علاج** تنقیه بدن بحب قوقایا و حقنه حاده غرغره به سکنجبین و آب عسل با سکنجبین عسلی و آب ترنج و دل و مویز و عاقرقرحا و فلفل و
قوم و مرزنجوش در آب و زیان از هر کدام انجیر میسری شود کوفته و آمیخته بوده غرغره و در است از رشته توت مخلوط سازند یا تنها
عاقرقرحا و مویز و اگر علت مستحکم شود شیشه حجامت گردن گذارند و بریدن آنکه عسل بلادر طلا سازند تا آنکه بوده زرد آب و اب
کرده غرغره و سرکه و عسل با سل ساخته فایده دارد و حاکستر حاطیف نیز آمیخته غرغره باید عدا شیره سوس گندم و یا تخم مرد فند
و سات رو فایده مداست و بخود آشیده تخم مرغ نیم سخت اختیار باید **نوع چهارم خناق** از سودا علامت معلله ستاده هم

بود که گمک علیل و خشکی باشد رقت و رمادی شبیه شده و در موضع ورم علاج فصد باسلیق و حقنه متوسط و غرغره با چیزهای کو
شده و در نوع منتقی علیه و تخم کتان با گل خیری و خطمی بار بدهد و او داروهای عام و بعد آنکه خود آنچه غیره و آنچه مذکور شده رجوع طبی
انتهاق کلی علامت او آنکه که تواند نگاه کردن حلقی و قادر باشد هرگاه که دهان گشاید و حقی که باشد از زوال ماده و قیلیکه
از آن عصوب اصل بود علامت و کت ده امدت آن بیرون آید علاج فصد و تلیین طبیعت و حقنه و غرغره را
حمامی بیرون آید شبیه مثل لجام و گداختن سماء و قالیس ... مرد تا قیاد و صبر و سرلیش ... فصل در التنور
فی الحلق در حلق خوشتن می شود و مستر در مری دو گاهی این خوشش در قصبه ریه شود علامات و در بو سوزش ...
علی که خیری گردی برد علاج فصد باید و خیره لی کار لسانه دار و کشیده باشد روغن بادام و ... باید و
چون پخته شود و جراحت گردد موم روغن مرهم کافور علاج باید و علیل را فرماید که اندک ... تخم مرغ

فصل پنجم در علق

وانچه بحلق چسپیده از دمیره ... خوردن آب چشمه ایستاده و غیره علامات او کرشتن ... رقیق احساس ... انکه چیزی در حلق است علاج آنست که دهان او در برابر آفتاب نگاه باید چون معلوم گردد که علق ...
شلوک می گویند ... را ... بگیرد و بحیل باید در گرفتن آن و اگر ... که ... سرکه ...
و یا سرکه حلتیت یا سرکه دنگیا یا ... یا سیاه ... گوفته در حلق باشد و اگر در ... بیرون ... فرماید که بحمام ...
رمانی ... باید و چون بیک نشسته شود فرماید یا ... گیرد ... سر ... چون ...
... گیرد و ... حلق ... باشد و اگر چون از حلق ... ماند ... و سماق ...
... چون ... گوفته در دهان باشد و اگر ... فرماید آبی ...
... که علیل را در حمام ...
فرماید تا آب سرد در دهان گیرد و چون گرم شود ... سردی آب ...

فصل ششم در آنچه بحلق و مری چسپیده

از شوک و از استخوان یا لقمه کلان غیره اما آنچه بحلق چسپیده ظاهر بود یا ...
... اگر ظاهر بود ... دست ... و ... و اگر شوک بیرون ...
... روغن بادام ... لقمه کلان
خوردن ... اگر بیرون آید ... حلق ... بیرون ...
... دیگران ... حلق ... علاج ...
... بیرون آید ...

فصل هفتم در بحه صوت

یعنی گرفتن آواز ... حلق ... نوع اول که ... علامت او ... علیل ... حلق ... علاج ...

شربت خشخاش و شیره تخم خشخاش و گل سرخ از هر یک دو مثقال بکوبند و با آب سازند دیگر بحوحهٔ صوت اگر از حرارت باشد
و اکثر در تبها عارض می گردد علاج شیرهٔ آب جو و حریره که از نشاسته و روغن بادام ساخته باشند دستور بمانند مربا
که در و اسفاناخ و خیاری بود و لیکن دیگر بحوحهٔ صوت از برودت می باشد علامت او آنست که در سرما خوردن چیزهای سرد
خوردن از جهت باد شمال و غیره پیدا می شود علاج آنست که حب سازند بدین وجه پیوسته در دهان گیرند فلفل حب
زعفران سنبل قرنفل زرنباد دارچینی از هر یک مثقال صمغ عربی دو مثقال نبات یا قند یا ده مثقال همه نرم کوفته در دهان گیرند
و آب آن را فرو برند نوعی دیگر کندر زعفران فلفل نرم کوفته حب سازند دیگر این حب فائده دارد مغز بادام و آب صنوبر کیار و تخم کتان
نقرداده از هر یک ده درم انیسون بادیان رشته صمغ عربی از هر یک درم خایند ده درم نرم نموده حب سازند و غذا نخود و زرده
تخم مرغ نیم برشت و حریره که از سبوس گندم و عسل و روغن بادام یا آرد باقلی یا آرد کتان ساخته باشند میل باید و حب که از کثیرا
و مغز بادام و صمغ عربی و بادیان نشاسته و تخم کتان و قند یا نبات ساخته اکثر اوقات اختیار باید و در دهان نگاه دارند **نوع دوم**
بحوحهٔ صوت که از سوء مزاج جهت رطوبت که عارض می شود در حنجره و قصبه ریه را علامت او آنست که صاحب علت رطوبت و الم
در گلوی و حلق فهم بکند و ثقلی معلوم نماید **علاج** غرغره با سکنجبین و انیسون بادیان بیخ سوس کوه از هر یک مثقالی جوشانیده باشند
و هفت مثقال عسل آمیخته و اندک عاقرقرحا مخلوط نموده غرغره سازند و زنجبیل پرورده و کبابه خائیدن آن از اصناف می سازد
و شربت اصول و لعوق از کثیرا و لعاب تخم آبی و ورد و بیخ سوس کوه کوفته با عسل ده مثقال ده قاشق آب حل کرده
ادویه باید و آمیخته غرغره سازند و مویز منقی و پسته و نبات نقل سازند و غذا نخود و آش تلیه خشک **دیگر** بحوحهٔ صوت از یبس و
خشکی حنجره می باشد علامت او خشونت حلق و درد و اکثر اوقات از غبار و دود می باشد **علاج** شیره بیخ سوس با تخم مرو یا کشک جو
روغن بادام و لعاب اسپغول و قند حل نموده [illegible] و سکنجبین یا قند و شوربای مرغ فربه و زرده تخم مرغ نیم برشت دیگر [illegible] فائده
[illegible] حرکت قوی باشد و حادث می شود خشونت و ورم و الم در حنجره و قصبه و خشونت **علاج** حمام و آسایش و زرده
تخم مرغ نیم کوفته و شوربای مرغ و اسفاناخ و حریره و سبوس و آرد جواری فائده کلی گفته اند **باب دهم در امراض**
قصبه ریه و نفس و سینه می شود اسباب علامات و معالجات آن مشتمل بر هفت فصل **فصل اول** در زکام
بدانکه از جهت آفت قصبه ریه بود و این هفت نوع است **نوع اول** از جهت نزله که فرود می آید علامات و علاج او در سعال که
از نزلات سینه و قصبه ریه می آید مذکور خواهد شد دیگر سرفه بدانکه اگر در قصبه ریه می شود که بسبب [illegible] عارض شده علامات او حرارت و
اندوه و تسکین یافتن از هوای سرد و آب خنک **علاج** فصد قیفال و شربت از عناب [illegible] عدد و سپستان سی عدد و [illegible] مثقال
قند سی مثقال بسازند چهار روز میل نماید و کثیرا و صمغ عربی و مغز کدو و بادام حب ده در دهان گیرند و لعاب تخم آبی یا شربت خشخاش
یا شربت [illegible] و غذا اگر در آش [illegible] اسفاناخ و احتیاط غذا با ترشی [illegible] زیاد و کثرت کلام و غبار و دود و چیزهای شور نماید **نوع دوم** سعال
که از جهت سردی و [illegible] و اکثر حدوث این در زمستان [illegible] علامت او [illegible] حمام آب گرم خوردن چیزهای گرم میل نمودن

علاج شرب ربوب و حب سنا اگر ده عدد و نیم مثقال سپستان سی عدد مویز دانه بیرون کرده سی عدد گوشت
و قند سی مثقال ترنجبین شش مثقال [illegible] باید در [illegible] با عسل یا قند ترنجبین کرده با روغن بادام فائده دارد و ترید و
صبح آلو و تخم کتان [illegible] و از هر یک دو مثقال در کوفته با هشت مثقال [illegible] گوشت ماهی و گوشت کبوتر
آسا گوشت کنجشک [illegible] پسته و بادام خشک [illegible] عسلی [illegible] پسته و شراب شیرین فائده دارد و اکثر [illegible] سرد
[illegible] باید نوع سیوم سرد که از سوء رطوبت [illegible] و حمره [illegible] دوست و بسیاری [illegible]
درد آوازه و احساس شهوت علاج [illegible] آنکه [illegible] عسل [illegible] باشد [illegible] سوس [illegible] عسل [illegible]
بادام [illegible] سوس کرده و عسل [illegible] باشد [illegible] عسل سیاه [illegible] اگر [illegible]
ماء الاصول و [illegible] باید با قند و عسل [illegible] و طبخات و گوشت [illegible] های گرم **نوع دوم** در سعال
سرد [illegible] است [illegible] **نوع اول** سرفه گرم [illegible]
سینه و تشنگی [illegible] آنکه ساکن [illegible] گرم یا چیزهای گرم خورده [illegible] علامت او [illegible]
شش و تشنگی [illegible] هوای سرد [illegible] هوای گرم
علاج فصد باسلیق اگر [illegible] سرفه [illegible]
دو مثقال عناب بیست عدد سپستان چهل عدد [illegible] مثقال [illegible] درم [illegible] مثقال قند [illegible]
[illegible] قاشق [illegible] قاشق [illegible] کرده اختیار باید لعوق [illegible] مثقال
[illegible] مثقال کتیرا [illegible] مثقال صمغ عربی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] مثقال [illegible] باید [illegible] فائده [illegible]
از هر یک [illegible] مثقال [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]
با آب [illegible] اختیار باید [illegible] گرم [illegible]
در شام و روز مقدار چهار مثقال تا هفت مثقال [illegible] تسکین حرارت و تشنگی بود دیگر [illegible]
درد [illegible] چهار مثقال [illegible] کتیره [illegible] صمغ عربی [illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال
کوفته [illegible] یک مقدار [illegible] اگر [illegible] باید [illegible]
عناب و سپستان [illegible] باشد دو مثقال روغن بادام [illegible] لعوق [illegible] فائده دارد [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] قاشق [illegible] از هر یک [illegible] قاشق [illegible] کتیره و صمغ عربی [illegible]
از هر یک مثقال قند [illegible] از هر یک [illegible] مثقال تخم [illegible] سوس [illegible] مثقال [illegible] لعوق [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] کرده و خوردن [illegible] فائده

دارد و آب باقلی با روغن بادام و اسفاناخ و ماش که کوفته باشد و بخورد آب کدو و ماش مقشر و کدو و اسفاناخ بود و شکر
با روغن بادام و یا جوجه و مرغ و قتی که تب نداشته باشد اختیار نماید و حریره و سوس با قند و روغن بادام و اگر حرارت نبود زرده تخم مرغ نیمبرشت شیر
و شکر سپیل نماید **نوع دوم** سعال که از برودت سینه و ریه بود سبب آن است که در هوای سرد سالک گشته و چیزهای سرد
میل نموده و استفراغ مفرط نموده علامات او احساس سردی سینه دادی یا امتلا هوای سرد و احتیاط میل هوای گرم و حمام و قلت
عطش **علاج** گلقند عسلی با آب انجیر در بیخ اصل السوس جوشانیده و لعوق گرم از بادیان و تخم کتان و قیمین تف داده و
حلبه و حب صنوبر و سرشته و بادام و صمغ آلوده باید و کتیره و مدل آن عسل آب کرده خورد با عسل با تخم کتان تف داده
با اندک فلفل آمیخته لعوق از جهت ضیق النفس که از برودت بود حب صنوبر ده درم مغز بادام تلخ مقشر دوازده درم زرنیخ
پنج درم عسل بقدر حاجت و خوردن انجیر خشک و خوردن بادام گفته‌اند قطع سعال می‌نماید و عسل را با آب ماء الحمص تناول
نماید و غذا قلیه گوشت حمل و گوشت طیور بریان و نخود آب که از گوشت مرغ بود و آش اگر اعدس و حریره سوس گندم که
در قند و روغن بادام و گوشت گوسفند را قلیه گرم سازد مرتبه و اندک فلفل و آب بادیان قند جوشانیده فایده دارد و قیروطی و موم روغن
در سینه بمالند و ملطف از عسل که در مرتبه بود و اجتناب از هوای سرد و چیزهای سرد نماید **نوع سیوم** سعال که از
یبوست و خشکی ریه بود علامات او آن است که در وقت حرکت زیاده شود در حالت گرسنگی و تشنگی و از حمل و از چیزهای سرد
که رطوبت دارد فایده یابد و ضیق النفس و سرعت نفس **علاج** اگر تب بود آب کشک جو و در آمدن در آب و شربت بنفشه
لعاب اسپغول و آب خیار و جلاب قند بدهند و بقدر روغن بادام و نخود خیر سازد و در سینه موم و روغن بمالند و در آب و لعاب تخم ریحان بکار دارند
و این حب دهان گیرد در شش و متقال تخم کدو و مغز خیار تخم خرفه صمغ عربی کتیره از هر یک متقالی با لعاب اسپغول بسازند
و حمام فایده دارد و حریره سوس و روغن بادام و شیر که جوش داده باشد و گوشت مرغ فربه و یا جوجه گوسفند و یا لوده و کار قند
نیمه باشد با روغن بادام و خشخاش **نوع چهارم سرفه** که از رطوبت ریه و سینه بود چنانچه عارض شود و مشایخ و پیران
و کسانی را که رطوبت را ایشان غالب بود علامات او کثرت چیزی آمدن است [illegible] و در سینه و حس بدل
بلغم در حلق **علاج** تنقیه بدن از بلغم نقی و اسهال بعد از آن اگر امتلا بود از بلغم و شربت و وائی [illegible] برده علاج بیخ متقال
بیخ سوس چهار متقال پرسیاوشان دو متقال پوست بیخ کرفس و بادیان و تخم کرفس از هر یک متقالی زوفا سه متقال بجوشانند و یک چهار یک قند
بقوام آورده بخورند و احتیاط نماید دیگر اینکه اسانیت [illegible] بادام [illegible] دو متقال [illegible]
متقال عسل آمیخته نموده شربتی متقالی تا دو متقال بخورد و این حب دهان گیرد در شش متقال کر [illegible] مغز بادام تلخ دو درم حلتیت
درم با عسل بسازند و اگر سرفه از جوانب منع نماید چنانچه در شب آرام گرد و این حب در دهان گیرد **صفت آن** [illegible] از هر یک متقالی
افیون [illegible] گوفته حبی بمقدار ماشی بسازند و غذا کبابک یا قلیه و نخود آب حمام گرم عرق و ریاضت پیش از طعام تخصیص قرار [illegible]
دارد و از شوربای چرب [illegible] ملاحظه نماید **نوع پنجم** سعال که از اخلاط غلیظ که بسته شده در سینه او [illegible] از سرد و [illegible]

بکار است علامت در بیاری سرد سوء مزاج سرد سینه آن باشد که احتیاج بسیار بحرکت دم دماغ شود و بجهت ضعف دماغ
سینه زیرا که چون سرد گردد می‌بیند که آنست که ریه کم شود و دشوار خلط لزج غلیظ بیرون آید و گرانی در سینه دانسته شدن هم
در احساس در سینه و دیگر رقیق بود و دلالت می‌کند بر استیلای صعب و اگر استدلال بود دلالت بر لزج بارد و اگر تحمل غلیظ شود و دماغ سیاه
و اسهال باشد دلالت بر سوء است و در سنج علاج غلیظ سعتای که بر لیس و مستعمل یک بار در روز بیکار و مدد بر سیاه و تا حال سنج
چهار مثقال پوست بیخ ادیان مثقال بیخ سوس کوفته دو مثقال نجو تا شد شصت مثقال شد القوام آرند و چهار یک ترکیب
و هر بار یک قاشق قیمت قاشق آب حل بوده اختیار نماید و اگر در سینه حرارت بود بیخ سوس پستان یک کف کشک کرده
نجو تا شد و آب آن اسباب بوده میل نماید و در ترکیب عسل کنند و مقدار یکدرم روغن بادام اضافه نماید حرارت سینه را تسکین دهد
و نخود دیم کوفته و کشک جو که در نان نجو تا شد آن را میل نماید صفت حب که سینه را جلا دهد غلیظ حریره حسیق اصل السوس را
فایده دارد بادیان اصل السوس هر یک دو مثقال مرباطام مثقال صلل تخم کتان هر یک چهار مثقال هم کوفته در بیات ما حب کرده
هسانجم تخم از حب زده حب شود که سینه ملک النظم مراحراراً مرابعون صمغ عربی را مو دحسا مر بیک حب شده در دهان بگیرد میل را
راحت ساند مع و شدید کند و اسهال کند در سرکه از طوبت بود که بسیار باشد افیون تخم کاهو و در الوجه
عسل بلغمی کسعاد و حامی ما دگر لست بروت و تحدید بادر درود هد اگوشت مرغ ما کو بصد ان آب آن کشک کنید مرا قلیه
و کنجد دیگر از ماهی دعس فایده دارد و گوشت طیور بریان ساخته و علاج آن ترت معتدل و را عسل میل نماید نوع هشتم
کراز کسی پوست نمی آید شدت شود علامت آن سلیم عن نعس حرارت لسر را اندایدطی ناید بود علاج فصد و تسکین حرارت ترتیب
مارچ و لعاب اسپغول فصد و ترت سعت جیران سکنجبین و سر ارلعاب آب کثیره صمغ عربی و لعاب به و لعاب اسپغول
ساختلا طر سرد ارصندل عرق بید مشک هم و ارد کنی و ما دام در سینه البدن علامت الحجه در سعال حرارت ذکر شده است
نوع هفتم سرفه که از ماده سودا که در ریه بود علامت آنکه آنچه آید لسر و سیاه کمد و در رنگ بسیار علامت آن علاج حریره از
سبوس گندم و انتیا عسل و اسهال سوداوی آنچه آب یخنی مرغ یا گوشت کوسفند جوان باشد نوع هشتم سرفه که از ادویه
ادر حلق و قصبه ریه آید علامت و احساس کند ل چیزی که در حلق و مجاری برانی پرد و تقدم ملاحظه کنند که حرارت سوزش احد
الف و مجاری آن و وقت الحجه برآید تیری اگر ماده و اندک بود سرد حسیف اگر ماده چی سعال شدید بود و اگر ریه ماده
مجرب بیل می گردد و علامات این مرض آنست که شدید بعضی علامت بود علاج شربت حسنی اس اختیار نماید
سریره کل سرخ و نیم درم سعت مثقال حب کرکم ک مثقال تا شد و آب آن غرغره نماید و اگر حلیحین بود و ماهی سازند
فصد نماید و حقنه هم فایده دارد و شراب بخورند و آب قاررو در این طبوخ اختیار نماید حب است دو سینه
سی و دو بیرون کرده حیل مو بیرون کرده چهل عدد و دو مثقال بیخ سوس مثقال الحیر و مدد نجو تا شد و شصت مثقال بیخ
یکیس تقوم آرند و یک قاشق شربت راحت قاشق آب یا طبوخ خورد و این موجب عناب است عدد سپستان

جمیل عدد و انجیر یازده عدد مویز سه مثقال سوس سه مثقال مویز دانه بیرون کرده پنجاه عدد عناب سه مثقال کتیره و تخم کتان از هر یک مثقال بجوشاند
و قند قوام آرند و لعوق سازند شربت دو ساعت یا سه ساعت آش شعیر یا روغن بادام و قلیه قند احتیاط باید اگر به آب کشنک جو
عناب سپستان باقلی بجوشاند فایده مند است و اگر طبع قبض بود این شربت میل باید **صفت** آن عناب سی عدد ششه
دو مثقال سپستان سی عدد برگ کاو زبان سه مثقال بیخ سوس سه مثقال ریک کاسنه آنچه بجوشاند صاف بوده مغز فلوس
مثقال ترنجبین بیست مثقال حل بوده صاف ساخته احتیاط باید لعوق که درین حمت فائده دارد مغز تخم خیار دو مثقال مغز
بادام سه مثقال تخم خیر و مثقال صمغ عربی و کتیره و نشاسته کوفته و لعاب حل بوده قند یا نبات بقدر حاجت آمیخته لعوق باید
سمت سپستان صمغ عربی و کتیرا و بیخ سوس از هر یک دو مثقال نبات یا قند سه مثقال هم کوفته تیر عوض لعاب تخم آبی احتیاط
باید تحت گرم حتوت سینه این دو بسیار کتیره صمغ عربی حب آبی از هر یک مثقالی خشخاش یک مثقال و بیخ سوس دو مثقال نبات یا نبات
دو مثقال هم کوفته حب سازند یا قرص بعد از ان احتیاط باید آنچه بر اله ادویه می باید خشخاش است که تسکین کند و اسم کلاسی
داشت استسقاق نتواند روغن بادام و ما طف یا لوده فائده دارد سر را تراشیده گل ارمنی یا گل مختوم با سرکه
آمیخته بر سر طلا باید دو در سر روغن بید که در روغن خشخاش و پوست خشخاش بایده باشد بمالد **صفت** روغن بید آب برگ بید را
روغن گنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و ماقلی و سدر و روغن زعفران و قند بسوزد و سر و میلی پر بحار آن ارد باده را ز
بیکش بر دارد و دیگر سنگ گرم بوده و سرکه بر وی ریخته بیش بخار دارد و عصاره سوس گندم یا آرد باقلی تر شیده
قوت حلو دو مع برگ بهار بر آن کی حیری المراعات از حلق بر آید و روغن بادام و قند اسماره باید و عدس مکدو ریخته و روغن بادام
ماالدک کتیره عدا رسانده و زرده تخم مرغ نیم پخت ماهی سفید بریان و روغن بادام و قلیه کدو مرغ که در شوربای آن کدو و اسفاناج
بود شربت سکنجبین و انار ترین سادات بهتر گرم و غرغره و حسال زر دهان گیرند تا ماده را لطیف سازد و از میلان منع
نماید استقاده باید سرا تراشد و در حمام بوره بمالد تا سرخ گردد و یا هر قدر نشت بمالد و اگر دیر کفایت نشود قیچین را با آب کشنک
آمیخته گدازند تا آبلو بر دو یا بسیار بسوزاند باید تا سر لیس شود و این علاج جمیع انچه باران می شود کشیمه حتم و سرو سینه را
نفع تمام دارد **لوع تقدم** در سرفه که از ماده غلیظ سرد که از سر ریزد می آید علامت او تقدم زکام بارد و غلط انچار حلق می آید
سفیدی سرد آنرا صلابت و هم آنچه در که باران می شود سیبه دسمی بر مگر حرارت وحدت و تدد حصه فاسده در میی
علاج بر سر آن مرهم یا خرقه گرم یا کماجی گرم گذارند و سر بخار بر آن کنند در دو آهن گرم یا سنگ گرم انداخته باشد دارند ماده را
تحلیل می سوی بیدا نه نقد اده و انیسون قسط کوفته بر خرقه که بسته و بر سر مالش بیش می دارند با عسل و شربت دوا احتیاط
باید تحم کتان اده با عسل امک بلعل معجون معده وحاذه ارند و لعوق کمند بر بد لعوق کمد و لعوق عسل خوردن **صفت** لعوق کهت آگر سه سه
عسل صاف کرده یا جمع نهم بجوشاند تا آتش تمام قوام آید در کتیره و صمغ عربی آمیخته و قندی تیر با نبات بعد از ان احتیاط باید دوا تخم قلع سلان و تخم حب سکنجبین
مصر سعل سه درهم ترید و درهم رب السوس درهم حب بوده دو نوبت احتیاط باید و بکار برند بادام که ماده نضج یابد و باف

فصد و دستنبویا پیاوه جمیع مفصل و صد با روغن گرم بمالند و غذا حریره و سبوس عسل و روغن بادام و آنچه در کلام بار
مذکور شده عمل باید **نوع دوم** سعال که از ماده که در معده بود و بسینه در آید علامت زیادتی سرفه در وقت امتلاء معده از طعام
و شراب و نزدیک شدن هضم و تسکین آن در وقت خالی شدن معده **علاج** تنقیه معده بقی و اسهال و علاج سرفه است مستور عام که بسیار
شد سعتر می شود علامت دقیق و تند و بیروم **علاج** سعال که از بلغم شده باید دیگر سرفه آمده قرحه سینه و سینه ذات الجنب
سل می شود **علاج** مریکة جوا مذکور انشاء الله تعالی دیگر سرفه از ورم حلقوم و خناق حار و خارشی که میان آن وسعت است می شود از
ورم جگر و از جهت تراکه در حلق است سرفه خاص می شود **علاج** شربت و خشخاش لعوق اکثیر و صمغ عربی و لعاب تخم اسپغول
و تخم خرفه و بهدانه فصد و حجامت و اسهال صفرا اما که سردی دارد آنچه را و شیرخشت و معر طوس حریره سبوس گندم و روغن بادام
و بهدانه و لعاب تخم اسپغول فصد با ماء الشعیر مع حب ماء عرق کافور با اجتناب نماید از خوردن آب سرد و ترشی
لاحق مناسب دار ده تخم مرغ نیم برشت مناسب است **فصل سوم در ربو** علتی است که صاحب و نفس متواتر ده ضعیف باشد
سبب بلغم غلیظ که در قصبه ریه یا در عروق جمع شده دائما یا در بعض اوقات در این بیماری اما صاحب نفس نیست که بجهت او نفس تواند
تواتر اعضاء دیگر دفعی که سر خود را است گیرد و تنگی نفس باید تا مجاری نفس گشاده گردد و این چند نوع است **نوع اول** ربو که
از بلغم غلیظ که قصبه ریه را پر بود و حوضی سا حد علامت او نفس شدید می باشد و خرخره در سینه و بلغم از گلو آمدن و تنگی نفس
در محل حرکت اگر سرفه بلغم بر آید بهتر می شود و آستسقا **علاج** استعمال ادویه لطیف منضج که بسیار گرم باشد حتی اگر ارکی بیار
کرم البدنیه باید باده تحلیل جسکی بهتر و تقویت تحلیل است غلیظ را تخم می باشد مناسب آن است که ادویه معتدل الحرارت
استعمال باید و سرا وار آن است که بعد علاج کند و اگر با ادویه معتدل میسر نشود رجوع بمرکب باید و آنچه ملطف منضج و مخرج
شربت زوفا و رب السوس **طبیخ الحکیم** جوشانده عناب و سپستان و برگ گاو زبان بجوشانند فصد احتیاج باید و اسهال بلغم
و معاجین فیقرا و ایارج فیقرا و تخم حنظل و ایارج فیقرا و تخم ترب و تخم سوس و تخم شبت استعمال شربت سکنجبین و شقاقل بماید و دیگر
ایضا فوایدی دارد خصوصا اگر آب سرد بیشتر داشته باشد که بعد از طعام قولنج اسهال باید **صفت** آن معاجین
سه درم رب السوس درم ترنجبیل درم ایارج فیقرا چهار درم تخم حنظل سرزدت از هر یک درم و یک درم کوفته مقدار دو درم کرده
حب موده احتیاج باید و حقنه ماده و حبوب گرم در وجان گیرد فایده دارد و کشک رومانه فایده دارد وقتی که جسک نماید ببعد
دو درم مایی که در دوی بر خوساییده باشد نفع دارد و گوشت تیهو و مرغ دشتی و روباه حرکت یا کوه دیم کوفته پخته میل باید و دستورات
بر او مع است و در بعد احوالهان دوا چینی و آب کاسه فایده دارد و از غذای که از و بلغم حاصل شود مثل شیر و ماهی و آنچه و ماهی
باید **نوع دوم** که از امتلای سینه و کشش گاری بخارات حاده که از دل بود حاصل شود علامت او بلغم نفس و تنفس
سرعت در تواتر و امتداد و ضعف شدت عطش **علاج** فصد باسلیق و تسکین حرارت و اللتربت سیب صندل و شربت انار
کرانرا سه باشد یا تیه و برد یا آب کدو و خیار و عناب و سپستان پر سیاوشان گاو زبان و تخم حب و تخم آنچه فصد تیر سیاست میل باید

وار فرج سرد و شربت صندل اختیار نماید و استفراغ نمار حلق ایارج کار مشغول بود فایده نداشت و اطراف را کمالند و تا
گرم کدار مد و نقل هوای سرد و معتدل نماید آب کشک جو ماستان و غذا شوربای مرغ که در وماش مقشر گلاب و اسفاناخ کشنیز تر بود
و قلیه کدو ساخته است **نوع سوم** ربو که از ماده غلیظ که در مجاری نفس جمع آید مستشق و سدت ادعا کالعد مد بود و علامت او
عدم نفث در سینه و سرعت بلغم و زیادتی علت خوردن چیزهای ثقیل **علاج** تحلیل باید و تلطیف سده رقیق آب انجیر و زوفا شربت بزوری
شربت سعتر آمیخته و ایارج فیقرا نفع دارد و بر سینه موم روغن از روغن سداب و روغن بابونه مالند و بخور دهد و بخور فی ارد
فایده دارد یک مثقال اختیار نماید و حاو شیر و سحر بیار هر کدام که می باشد درین باب باید **نوع چهارم** ربو که از یبس و خشکی
آلات نفس بود علامت آن عدم نفث و عطش و باریکی صوت بران **علاج** شربت بنفشه و شیر و شکر و آب انار شیرین و آب کشک جو
در شوربا آنی ماش مقشر گلاب و اسفاناخ و کدو با روغن بادام و حریره سوس با روغن بادام و لعاب اسپغول و لعاب تخم آلو
و آب کدو و آب هندوانه و بنفشه تر کوفته مجموع بر سینه طلا باید و موم روغن از روغن بنفشه و موم و گل خیر و بسازند و بر سینه
مالند و درآن ان که ارمنه و حیار و خطمی و نیلوفر ساخته باشند در آید و غذا ماش مقشر با کدو و اسفاناخ و گوشت مرغ
نوع پنجم ربو که از برودت بود که از جهت هوای سرد یا آب سرد و اشیای سرد در سینه حالت شده باشد و تشنج علت
عارض می شود و بیران در ابتدا اندک بود و در آخر محکم می شود علامت آن حرارت در سینه و عدم التهاب **علاج** ...
صفت آن حلتیت سه مثقال بنفشه دو مثقال و بیان مثقال سه چهل عدد نخود ساده صاف بوده نقد شیرین ساخته بر روز
چهل مثقال اختیار نماید سینه را بر روغن های گرم مالند مثل بابونه و قسط و غیره و غذا گوشت کبوتر و کنجشک و زرده تخم مرغ نیم برشت
دیگر ربو است حرارت که بر سینه غالب می شود باشد **علاج** او چیزهای سرد دهند دیگر از جهت اسهالهای عضلات صدر و ضعف
حرارت غریزی ربو باشد **علاج** مالج نماید دیگر از جهت ورم اعضای شود **علاج** و تربت بروری دهند دیگر ربو از
بحران در امراض حاده می شود **علاج** همان مرض باید دیگر ربو است در طحال که می شود و شربت اریج کبر و سرکه و عسل عرق گاوزبان
دیگر ربو از جهت اسهال ده رعمای سینه می شود **علاج** استفراغ ماست **نوع ششم** از انواع ربو ضیق نفس نام دارند انتصاب
حساسی گرسنگی حکاکت در سینه و در صرعه که اصلاع می گویند می شود و تنگی در کتاب معالجات چنین آورده که این گرسنگی المادر
این مرض نکرده حالت این مرض آنست که صاحبش قادر نیست که ابتدا تواند در مدت و کتمان نتواند و وقتی که سر می کند عطسه می کند
نفس با یک تنه حسیم بر دمیده و تپ لازم در عایت شدید عقل و خلل شمه اگر این علت منتقل بحاشیه باج است ... سوء مزاج
گرم خشک باشد و علت ارسده و این حرارت موجب ... رطوبت و تقلص و انحداث **علاج** شربت و ماء الشعیر و گاوزبان
و عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان در ماش تخم ریحان چند شربت ساخته و انار شیرین غذا گوشت مرغ در شوربای آن گرد کدو
و اسفاناخ و روغن بادام در تمامی سینه مالیدن گاه تسکین در حریره سوس قند و دیگر ربو از جهت استلای سده می شود **علاج**
تنقیه سده بحکم ایارج کند **فصل چهارم در ذات الریه** یعنی ورم شش شود این چهار نوع است **نوع اول**

ذات الریه کار دن شود علامت وی شامی مثل نفس گرانی در سینه و درد و تمدد در سان ... و شکایت ... بیرون بریک و تواتر
سرفه خواهد بود و سرفه ... مانند لحوت ... غلیظ و به آخر سیاه و سرخ بود و سرفه کم ... ی چند ... تلخی حلقوم ... لیبی
تشنگی ... خواهد بیرون ... در ... سرخی مقدار ... علاج فصد باسلیق ... کرده ... و علامت او
آنست که ... الم علیل ... قوت لیبی ... بحال ... حیار شنبر ... الم ... سیب ... مسهل
... سالم ... مثقال ... عدد سپستان ... عدد انگور ... مثقال ... سرخ مثقال ... سیاه ...
درم ... یا ... مثقال ... آن ... وصل باید ... فائده دارد ... مثل
آب ... یا آب سرد ملاحظه باید ... حو و آب ... گندم ... یا دام ... شربت ...
اگر حرارت قوی بود آب ... دار و خیار و آب کدوی ... و سکنجبین ... کرسیار ... دو ... و سینه هرگاه
حرارت ... گرد موم و ... روغن دام یا روغن ... موم سفید ساخته باشد ... سینه ... المد
... و ... مرغ ... باید و لعاب حلبی ... و آرد جلد ... و اکلیل ... یا ... سپستان ...
... مرغ ... باید **نوع دوم** ورم ... بود علامت ... شدت ... حرارت ... و
... ریاحی ... سفید ... آید **علاج** ... گرم ...
... سرد ... العلاج ... و ... آب ... گندم ...
روغن بادام و اگر ... مثقال ... مثقال ... بیرون ...
... اختیار باید ... بود شربت ... **نوع سوم** ذات الریه کار ...
... علامت ... سعال خشک ... و احساس ... ایام ... علاج
آب ... روغن بادام ... و جیره ... آرد گندم ... زرده مرغ و موم روغن
حلبه لعاب تخم ... **نوع چهارم** ذات الریه کار ... علامت ... التهاب و حرارت ...
شدت **علاج** ... آب ... باید ... و شربت ...
و ... و ... که در ... کرده باشد و فصد باید ... باشد
سینه ... روغن بادام ... موم ... **فصل پنجم در نفث الدم** یعنی خون ... بر آمدن ... این
نوع است **نوع اول** ... خون ... علامت او آن است که ... آید ...
بود **علاج** ... شربت ... و ... باید ... که ...
... **نوع دوم** ... علامت ...
... علاج ... و ... آید ...

وصندلین کافور سرکه بر سر گذارند و گاهی نسبت به قوی باشد فصد باید کرد و اگر شاید دوش سرخ و لطیف باشد صداع و حلق و دیگر فصد
احتیاج است کار مزید تسلط و زیاد غیر وی باشد و بیهوده است که لیس دو تخم امک بیرون آید چون کنیاک شود علاج قصد حال
جزوی مالیخولیا مذکور شده واسهال بقرص لعت الدم سه عدد درم کتیرا مثقالی گل ارمنی دو مثقال لعاب تخم آلی قرص ساده مدر بات
کیده و معاد ارده تخم مرو یا مرده دستور باید آن ساق و اکراساره اگر حرارت شود آب کشنیز که یا آب لسان الحمل و آب حی العالم
اسپغول تر ... آنها بر کلی می دهند کند ... ادو لعاب اصول ... زیاد ... کم ترکیب ... است ...
ارمنی ... بود علامت و قندیهان ... برآید چون ... و این قسم بسیار حار کند ... اگر ... آید و جیا گاه ... اکثر گلی
قرص کهربا و قرص گلنار آب لسان الحمل کند دو ... قرص گل ارمنی ... ارمنی و گلنار چون سیاه و سیاه کند ...
احرار ارمنی کوفته قرص ارده هر یک مثقالی یکی را اگر قوی بود ... اگر ضعیف بود آب یا آب ... با آب ... قرص گل ارمنی
باکند و بلیغ دارد در سعد شاه بلوط حرف گلنار و صمغ عربی ... بسیار ... حاتیر و ستور ملاحظه باید و حقنه حب آنکه
ماده بحال مخالف میل باید و محجمه بر ساق و مازو ... اسهال ... این ترتیب ... اقسام این ... لغو دارد و مدد اگر او ماتس معتبر
یا کریم فوق ساق و در دکی یابیه گوسفند در مدایکته باشد ... ساده کرده و صمغ عربی کرمانی باشد و مدایر مخلوط ساز ... چهار حرم
آمدن ... علامت و آنکه بعضی آید بیشتر در اسهال کبدی می شود و دوای ... است ... علاج ... کلی ندارد
دوادن خوردن قرص بود فائده دارد ... آن ریوند چینی دو ... مسول سقالی تخم کرفس ... صمغ عربی
دو مثقال گل ارمنی دو درم اسپغول ... آب لسان الحمل ... قرص سازد ... شربت الحمار یا شربت
ریحان ... احتیاط باید و طلا ... که ... صندل در برگ ... مقرر ... ساخته ... باقی علاج
مداو ... گفته شد ... اسد تعالی نوع تمیز ... گاو ... شد ... دستو و مزید ...
یا ... سکترا ... اخلاط ... خوردن ... گرد ... گرد عادت آنست که ... چون
ما صمغ مکی آید ... قرص بعث الدم ... آن
کندر ... هر یک ... درم ... گل ارمنی ... دو درم ... گلنار سه درم ... افیون ... درهمی
از هر یک ... قرص ... هر یک ... مثقال اگر قوی ... اگر ضعیف ... مثقال ... و اگر مرض عظیم بود یکی صباح و
یکی ... شربت ... است ... اطراف فائده دارد و اسهال ... علیه ... بسیل
باید و این طلا ... کندر ... گل ... صمغ عربی ... گل ارمنی و افیون ... هر یک برابر بگیرد ... قرص ...
وقت حاجت ... طلا باید مع ... الدم باید ... تخم مرو و ... که ... باید ...
... باید ... باید ... بیماری ... که در ... صمغ عربی فائده دارد و
... که ... در ... باشد ... فائده دارد ... اگر ... بود ...

حرارت باشد مانند دارو لسد و کهربا و مروارید ناسفته و ورق گاوزبان و گل ارمنی و صندل سفید از هر یک مثقال و صندل مثقال ...
در صبح با شربت نادو مثقال آب سیب کامل باید و شربت لیمو و گلاب آمیخته تا موافقت آن از طرف ساده اختیار باید و اگر دست ...
بود و پیست سرد و اغذیه سرد حرارت غریزی را زیان دارد باید و شربت کافور ... آمیخته باید دیگر ...
از سردی تنهای شود از رطوبت پیری شود علاج خفقان که از بلغم بود دیگر خفقان که از ... شود دیگر ...
علاج باید **نوع دوم** در خفقان که از امتلا خون ... علامت حرارت و التهاب و ثقل در نواحی ... و نبض ...
و نبض ارجاع **علاج** فصد باسلیق و حجامت و جالینوس گفته که شخصی ... هر سال ...
از خفقان ... شده و سال چهارم ... که خفقان شود فصد کرد دیگر ... و شربت سیب و صندل و شربت لیمو و نارنج
و آب انار و آب ترشی و آلو ... و شربت ... **نوع سوم** در خفقان که از ماده صفرا شود ...
علامات ... و تشنگی **علاج** فصد باید ... اسهال صفرا ... و شربت ... لیمو ...
و آب ... فوق ساق و آب غوره و برگ و آب لیمو و نارنج **نوع چهارم** خفقان که از بلغم شود ... رطوبت
باشد ... علامت ... حرکت و احساس ...
باید ... **علاج** اسهال ... معتدل ...
... مشک زعفران از هر یک ... قوت ... باید و اگر ...
... باید ... دو سیر گرم ... باید ...
... تریاق کبیر با شربت سیب فائده دارد ...
دارچینی ... هر یک مثقال ... مقدار یک مثقال ...
... باید ... صندل ... مشک عنبر ... باید ...
صندل ... گوشت ... کبوتر ...
باید ... **نوع پنجم** خفقان که از خلط سوداوی ...
... **علاج** اگر خون سوداوی باشد
... اگر سودا ... سودا ... از هر یک ...
و ایارج دو مثقال ... و اگر خفقان ...
... از هر یک ...
... مصطکی ... سیب ... و شاهتره ...
و ... اسهال ... مطبوخ افتیمون ... و اسهال ایارج ...

رو ضع گرم از بعد از آن مدام ضع و شود و لوبیت کنگ زبان را ملوسا زد … سائل از سودا شود علامت او
شدت ملیدن و خشکی ناخن و درشتی زبان سودا او دیر آمدن خیزی از دهان لون اکثر آید مائل بسودا و کمود بود و استفراغ
تپ لیع سپر گشته بود علاج فصد و حقنه نرم و اسهال و حلاب و شربت افتیمون و آب آن در آیند و نقوع … گکتا
در جهات اصل تیر … یعنی خیر گرد بود و احتساب آن نیست که مسهل بباید جهت آنکه خلط مائل باحتراق و فصد او سودا
مع کرد در دو بخود دیگر باشد و جریره از سبوس گندم بروغن بادام اختیار نماید دیگر ذات الجنب سرفه نرم عضلات و عما که
صلاح او … ذات الجنب آنکه گوید علامت او حلیدن بعض … ضیق النفس ظاهر شد … درد جانب
والم تنگی دست … یابد دلسیار است که بیرون سر کند و گاهی احتیاج … می شود اگر نیک … ظاهر گردد مهلک
است … پرده از تخم مرو کتان و بنفشه و … و گل خیرو و دانه های هندی ساز … است که حادث
میشود … که … حاجت نیست … علامت او آنکه علیل نتواند حرکت کرد و جهت … ریح … مشکل … نرم
نماید و اگر ضعیف بود و الا عمل قوی … باسلیق … و این ضماد که معروف … حسک … و
تخم … آنکه … الم … گرم و اگر … گرمی … خیری مربع
یا … نماید … تسکین … و باقی علاج ذات الجنب نماید دیگر ورم در پرده سینه است … اگر در
جانب … ذات الصدر … ذات العرض نام … ذات الصدر آنست که علیل … معلوم نماید … معده
… ذات العرض آنست که درد در میان هر دو
کتف معلوم نماید و تواند که … درجات است … و علاج ذات الجنب
نماید … در میان کتفها … عارض می شود … این را نام برسام
گذاشته اند علامت … شکم … ظاهر نماید … نفس سرد با فراط و خیری … از گلو
بیاید و زوال عقل … امراض جمع گردد … خلاصی باشد علاج فصد باسلیق
و اسهال آب … علاج ذات الجنب … و حمیات گرم و برسام نماید دیگر ذات الجنب … حرکات
می شود علامت او گرانی و تپ … ضیق النفس … علاج استفراغ باید که … شده
… آید … اگر دیر … سوی … گهای … السوی …
می برد اسهال … خلاصی گردد ان شاء الله تعالی باب یازدهم در امراض دل …
… و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل فصل اول در سوء المزاج قلب هرگاه سوء المزاج دل … علاج آن
مشکل است و این چند نوع است نوع اول سوء المزاج گرم دل غیر مستحکم سبب آن افراط … کثرت … بسیار
توقف کردن حمام گرم و هوای گرم و خوردن شربتهای دارو های گرم و تشنگی در هوای گرم و ضیق النفس

بادو مثقال شربت دینار بن ... شربت نیلوفر باید آورد و کی با شیره مغز بادام و عسل مادام که وداد مسهل ... داد روغن بادام و موم
بسازند و ضماد ... بر ناف مرهم و مغز تخم کدو و لعاب تخم ... اطعمه سهل کتان آرد ... بسازند و اگر حرارت اشتد بود روغن بادام
روغن سوسن را روغن ... بنفشه ... بسازند تخم کتان در ورق بیلو بر کل سفید ... ساز ... ذکره ... بود درسته
روغن گل سرکه ... الم گداخته گرم ... قیروطی ... تسکین ... سازند ... روغن گیرند ... شربت
اتر ... سوید ... با روغن بادام شیرین ... آب بهم ... الاسی ... بیلوی ... ظاهر گردد چون
دست ... گداخته ... مجمره ... گدار ... احت ... گسته ... علیل ... ادرحم
آن ... بالیده آب سرد ... گرم ... شیره ... روغن بادام ... اران
گندم کشک کرده ... مرغ ... اگر ... قوی ... سفید کار آن ... گرفته ... سکو ... بان
و ... خوردن ... بادو ... گلو مرغ ... تخم مرغ نیم بخت و
اگر حرارت قوی بود ... آب گندم و کشک ... روغن بادام ... نوع دوم ذات الجنب کار ... علاج
شدت حلیت ... درد ... سوزش ... وسعت ... تشنگی و خشکی ... و دو رو در بیان
و مستوعب علاج ... تسکین ... مطبوخ ... رم ... حلی و
سعته ... اکلیل الملک ... مثقال ... مثقال ... هریک
پنج مثقال ... آب ... مثقال ... سه مثقال ... مثقال ... معلوس
هفت مثقال ... روغن بادام دو مثقال ... تسکین حرارت لعاب
تخم ... و تخم ... آب ... اسهال ... ماش ... مقشر با عدس مقشر ... اسفاناخ
روغن بادام ... بحرانی ... حمام ... دارد ... شوربای ... اگر اد
نخود ... پخته ... کار ... گرم دارد ... احتیاب ... عکس درین
مرض مهلک است نوع سوم ذات الجنب ... سفیدی ... گلو ... ساده
سودت ... النهایت ... الم ... علاج ... مطبوخ عناب و سپستان از هریک سی عدد ... بادیان
دو درم ... عدد ... سوس ده مثقال قندی مثقال شربت ساخته ... اختیار ... بند
و ... گندم ... روغن بادام شیرین و عسل ... بخته ... شوربای مرغ کدو
کشنیز ... نخود ... وسیره ... سازند ... روغن بادام و موم ... بسد
و ... علیل ... موضع الم ... هفت مثقال ... سه مثقال ... ساخته ... مثقال
... گداخته ... روغن گل ... اکلیل الملک ... روغن گل ... بادام ... سیمین

بر موضع الم گذارند و غذا آن مزورات و شوربا و گوشت کبک بریان با سینه سازند نوع چهارم ذات الجنب که از سودا شود و علامت او
شدت ثقل و درد و خشکی زبان و درشتی نبض و دیر برآمدن چیزی از دهان اول که برآید مائل بسودا و کم و دیر بود و استفراغ
تب بیشتر گرفته بود علاج فصد و تضمید و سهال مطلق کنند و تنقیه در آن باید و بعضی از حکما گفته اند که
در حالت اصل تدبیر قوت لیکن چیزی که ... واجب است که مسهل باید جهت آنکه خلط مائل باحتراق و سودا و شوربا
مرغ کدو و کدو ریخته باشند و حریره از سبوس گندم و روغن بادام اختیار باید دیگر ذات الجنب بسبب ورم عضلات و ... که
غیر صلاح او علامت ... ذات الجنب گوید علامت او ... نبض ... و ضیق النفس ظاهر شود هم در حال
والم و ... دست بر دو ... باشد و بسیار است که بیرون سرایت کند و گاهی احتیاج ... ظاهر گردد علاج
... ضمادها پرده از تخم مرو و کتان و ... و ... گل خیرو و ... سازند دیگر ... که حادث
شود در پرده که بر ... حجاب است علامت او آنکه علیل نتواند حرکت کرد و ... شکل ... ورم
باید و اگر ... قوی ... باسلیق کشایند و این ... که معروف ... و
تخم کتان و تخم ... آرد جو همه را ... بر موضع الم گذارند بر سر گرم و اگر ... مرغ
یا ... بر ... بادام ... ذات الجنب باید دیگر ورم در پرده سینه است دو قسم می شود اگر در
حال ... ذات الصدر و اگر ... ذات الرئه ... است که علیل ... معلوم ...
... که ... بر ... علامت ذات الرئه آنست که درد در میان هر دو
کتف معلوم باید و ... در حالت ... و اگر ... علاج ذات الجنب
... در میان ... ورم عارض می شود میان ...
... علامت ... و ... ظاهر باید دشواری النفس ...
... زوال عقل و ... علاج فصد باسلیق
و اسهال آب ... علاج ذات الجنب ... گرم ... باید دیگر ذات الجنب ...
می شود علامات ... و تپ ... ضیق النفس ... علاج استفراغ باید ...
... اگر ... باید ... بالسوی ...
می برد ... تعالی باب یازدهم در امراض دل و اسباب
علامات و علاجات آن مشتمل بر چهار فصل فصل اول در سوء المزاج قلب ... سوء المزاج دل مستحکم گردد علاج آن
مشکل است و این چند نوع است نوع اول سوء المزاج گرم دل غیر مستحکم سبب آن ... کثرت فکر و هم بسیار
توقف کردن در حمام گرم و هوای گرم و ... تشنگی در هوای گرم و ضیق النفس

بادو مثقال و شربت ورد یا شربت عنصل یا نیمان سیل بایستد آرد باقلی با شیره مغز بادام و شیر با ماء الفواکه موم روغن گل رب و
لسان الثور و بعد از ان حب مربع و مرهم کافور و لعاب تخم آلی و لعاب تخم کتان و آب اسفاناخ و سان الثور و اگر حرارت کمتر بود عمل روغن بادام
و روغن بنفشه و روغن ترخیص باید و اگر حرارت قوی بود عمل تخم کتان و رب بهار و گل سفید و صندل سفید و اگر ذرشک بود و هم شربت
آب گرم و روغن گل مکی گرم بر موضع الم گذارند و اگر سرد بود فتیله بذر کثیره و تریاق و سایر حبوب سمال و رد بهار گیرند با شیر
عصاره سیب یا بید و سویق با سبوس بادام شیرین و اگر اسهال بود شربت حب الآس و اگر دیهلوی ورمی یا سرخی ظاهر گردد چون
دست بر و گذارند و رگ گیرد و مجمره بر و گذارند با ضماد از انجیر و قمعین بهم نرم کرده گذارند تا راحت گشته یک تا دو علیل را در حمام
آورند و در وقت بالند و آب سرد و کثیرا بر بدن طرح او آب گرم بالند و در آب نشانند و بعد از آن سفید بقدری روغن بادام و بعد از ان
گندم کشک کرده و کشک کرده با مرهم تخته باشد مقشر و اگر صفا قوی تر خواهد با بیسه سفید کاز آب قوی گرفته باشد و مسکه
و با آن خوردن فایده دارد و باری دهند سبوس سرشته در آب حیره از تخم انگور مربع با اسفاناخ در روده تخم مربع بهم
اگر حرارت قوی بود حریره از آب گندم و کشک لسان الثور و روغن بادام اختیار باید نوع دوم ذات الجنب که از صفرا بود علامات
شدت حمی و درد و شدت عطش و زردی تا به زبان آید و سرعت نبض و تشنگی و خشکی و شدت تپ و زردی روی و درمیان
دو کتف علاج فصد و استطلاق دستکی روی ده بود بعد نضج طبیعت علیل حسب مثل مطبوخ بود با تخم کرم و جلی و
سقه و حار و ماء الهندبا و اکلیل الملک هر یک دو مثقال و مغز خیار شنبر و لسان الثور هر یک سی مثقال و کشک تخم حلبه خشک معتار هر یک
پنج مثقال و سکنجبین آب نبات تا صبح باید و قرا قوت پنج مثقال شیر خشت یا برده ساخته و ترنجبین بیست مثقال مغز حلوس
هفت مثقال حل کرده روغن بادام ده مثقال یا روغن بنفشه مثقال مذاب بوده بچهار روغن اختیار باید و تسکین حرارت لعاب
تخم آلی و تخم اسفرزه آنکه ... و ارسایده و دیهلو یا روغن بنفشه و آب حی العالم حالا مدد و بعدا ماش مقشر یا عدس مقشر پاکرده و اسفاناخ
بروغن بادام و اگر بحرانی غالب بود شربت حسک تا به بعد از انکه تسکین یافته حمام فایده ارد و بعد از مزوره شوربای اگر او
نخود و یم کوفته و واجب است که از عیف و از چیزهای گرم وارد و دو حمام احتیاط باید تا یک شود جهت عکس درین
مرض مهلک است نوع سوم ذات الجنب که از بلغم شود علامت او درد گران و سفیدی البیاض انگور آید و تب اندک ...
سورت التهاب و این اعلم انواع بود علاج حسب حاد و شربت و تا و این مطبوخ عناب و سپستان هر یک سی عدد ... با دو
دو درم انجیر و بیست عدد زبیب دانه بیرون کرده سی عدد پنج سوس دو مثقال قندی مثقال شربت ساخته بیجا رور اختیار باید
و بعد از حریره از آرد حواری یا از آرد گندم یا روغن بادام شیرین و شیر ... با ید آمیخته نماید و بعد از ان شوربای مربع کرد
کرسنه و چاره شلت و نخود و تیم کوفته و شیره حلبه و شیره از آرد باقلی با زنیان و در پهلو روغن بادام و موم بهم آمیخته مالند
و حمام علیل را در آرند و بر موضع الم حلبه هفت مثقال و حاکستر کرنب سه مثقال بهم ساخته رخت سه مثقال
بیحیه مربع گداخته با روغن گل گذارند یا این ضماد گرم از اکلیل الملک بابونه دیان بهم کوفته و بیخته بروغن گل یا روغن سوسن

و مسدد ایم محکوشه سرکرده سر کنار بدو کاهی بسته لوی اشد رحمت او کرسد بدوده جون سرخ ولطیف علی الخصوص حلق و کیرد قصه به
ارمه حرارت کار مرده و سقطه و مراد دیروی باسده بهتر و آنست که بسر و تبع ادمکه بیرون آید و چون کمناک بود **علاج** فصد قیفال
وغیره نمایند و کوشت و اساک حقرمی لعوق الدم سیاع عربی و دو درم کشر اشکالی گل ارمنی دو مثقال لعاب تخم آلی قرص سیار دو دو درم با
کرده و عدا العدس تخم مرغ یا مرغ دستور های آن سماق حاکرا اسفاناخ گرارت وو آب کشک و کدو یا آب لسان الحمل و آب حماض
اسقول سرشته سماق طباشیر و گل ارمنی و دیره فله کید و دا اسعال و تعلیل عداء مع از دیاد و کثرت کلام **نوع سوم** برآمدن خون
از مری و سینه لود علامت او در میان کمعث برآمدن خون فی دایی قسم بسیار خطرناک نیست **علاج** اگر بسیار آید جیدگاه بردارد و جند گل
ورس کهربا و قرص گلنار با آب لسان الحمل کرده و بخسان بود **صفت قرص گلنار** گل ارمنی و صمغ عربی و گل و جون سیاه و سان و کیده
اجزا برابر کوفته قرص سازد و هر یک مثقالی یکی را اگر قوی بود و نیم مثقال اگر ضعیف بود با آب یا آب سیب میل نماید و آب آن تریش گل
نا کند و جون ردیع دارد و در سده مشتاه ملوط و حرلوث گلنار و صمغ عربی با آب طلا بسازد و ازین های تیر و ستور ملاحظه نماید و حقنه حمت آنکه
ماده بکاسه مخالف میل نماید و تجمه برسان و ماده ها بسازد بد و دایی تدبیر در جمیع اقسام این مرض نفع دارد و عدا اگر او ماش مقشر
یا کریچ قوق سماق و در دل یا بچه گوسفند مدابحته یا بحیان ساده که روصمغ عربی و کهربا باشد با تشدید و غذا بر مخلوط بسازد **نوع چهارم**
آمدن خون که از جگر بود علامت او آنکه لعی آید و بیشتر در اسهال کمدی می شود و دایی علامت بدست **علاج** فصد باسلیق کی نارد
و اول خوردن قرص لیمو فایده دارد **صفت آن** ریوند چینی دو مثقال لک مغسول مثقالی تخم کرفس نیم درم صمغ عربی
دو مثقال گل ارمنی و دو درم انیسون سم نیم درم کوفته با آب لسان الحمل یا آب کوفته قرص سازد هر یک مثقالی با تم نیم مثقال شربت انجبار یا شربت
برگ ما آب اناریس احتیاط نماید و طلاهای که مقوی جگر بود مار صندل در برگ و آرد جو آب کاسنی ساخته ضماد نمایند باقی علاج
در امراض کبد گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی **نوع پنجم** برآمدن خون که از ترشح بود بسبب شق شدن عرق یا بحکت ضربه و سقطه و فریاد شد
یا بسبب کثرت اخلاط و چیزهای سوزنده دل سرهای رگ گشاده گردد یا بحکت یبوست که حال گردد علامت آن است که بسر و چون
با صمغ بکف آید علی در رود اگر بسبب جراحت عروق بود ادکی ادکی براید **علاج** فصد باسلیق و قرص لعوق الدم **صفت آن**
کندر و جون سیاه و سان هر یک سه درم کهربا نیم درم شادنج و گل ارمنی از هر یک درمی نشاسته دو درم گلنار سه درم و نیم افیون از جمی
از هر یک دو درم کوفته قرص سازد هر یک دو مثقال اگر قوی بود یکی و اگر ضعیف بود مثقالی نیم و اگر مرض عظیم بود یکی صباح و
یکی در شام شربت شربت انجبار و خرفه ساخته و بستن ساعدها و ساقها و مالیدن اطراف فایده دارد و اسهال خلط غلیظ حقنه و مسهل
باید و این طلاها گل ارمنی و کندر و مازو و گلنار و مرد و صمغ عربی و گل ارمنی و افیون از هر یک برابر بگیرند و قرص ساخته و بدو
وقت حاجت ترشه طلا نماید مع لعوق الدم نماید و غذا ماکیچه در زرده تخم مرغ و عدس تیر کلتا شده که روغن بادام آنچه نباید تا
بتسیر که بسیار چوشانیده و تعدیه نماید و تیر یا چو شانیده چون برار داده بسازد و دوغ گاو که قسیم گفته اند و صمغ عربی فایده دارد و
آتش که از اراردن در حادث شده مقشر که ورد و پایچه پخته باشد احتیار نماید و ماهی سپید که آب تمر بود فایده دارد و اگر تپ بود و گوشت نبود

حرارت باشد ظاهر دارد بسد و کهربا و مروارید ناسفته و برگ گاوزبان گل ارمنی و صندل سفید از هر یک مثقال سه و هشت مثقال [illegible]
قرص سازند شربتی تا دو مثقال با آب کدو میل نمایند و شربت لیمو گلاب آمیخته تا موضعت آن را از طرف سازند اختیار نمایند و اگر قوت ضعیف
بود و [illegible] سرد و اغذیه سرد حرارت غریزی را زیان دارد باید داد و شربت کباب قرص لعل قاطع الدم سود آمیخته باید دیگر خفقان
از سردی تنهای شود از رطوبت بیرونی شود علاج خفقان که از بلغم بود دیگر خفقان که از سوء مزاج بی ماده شود تجربه سرد تر
علاج باید **نوع دوم** در خفقان که از امتلاء خون و علامت او حرارت و التهاب و ثقل در نواحی سینه و دل و عظم نبض و عسرت
و منع از جماع **علاج** فصد باسلیق و حجامت و جالینوس گفته که شخصی خفقان هر سال رجب میداد علاج فصد نمود هر سال یک بار
از خفقان شاکی شد و در سال چهارم پیش از آنکه خفقان شود فصد کرد دیگر معاودت نکرد و شربت سیب صندلی و شربت لیمو و نارنج
و آب انار و آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت نیلوفر بلعاب تخم آن **نوع سوم** در خفقان که از ماده صفرا شود و این کم واقع شود
علامت او دوره و بیحالی و تشنگی **علاج** فصد باید و آنکه خون بردارند و اسهال صفرا مطبوخ هلیله و شربت [illegible] و لیمو [illegible]
و آب انار [illegible] فوق سماق و آب غوره و برگ آب لیمو و نارنج **نوع چهارم** خفقان که از بلغم شود و [illegible] از رطوبت
باشد در عضلات سده علامت و ضیق النفس رخو لین نبض و حالی شده [illegible] تخصیص محل حرکت و انقباض حرکت [illegible]
مانند صاحب [illegible] گویا دل [illegible] آب است **علاج** اسهال [illegible] حب ایارج [illegible] عاریقون نیم مثقال تربد [illegible]
ربع درم مشک زعفران از هر یک دو جو عود هندی ربع درم نمک هندی نیم دانگ [illegible] یک [illegible] میل باید و اگر [illegible]
قی فرمایند تخم ترب تخم سنت و بیخ سوسن [illegible] شاید و آب آن بجهت مثقال شربت سکنجبین حل کرده و سیر گرم میل باید و [illegible]
فی شود [illegible] المسک [illegible] تریاق کبیر با شربت سیب فایده دارد و [illegible] و السار پوست اترج و مصطکی و [illegible]
دارچینی و قرنفل و [illegible] عود [illegible] و [illegible] هر یک مثقال مشک دانگی [illegible] کوفته قرص سازند هر روز مقدار یک مثقال [illegible]
[illegible] میل باید [illegible] سینه [illegible] صندل و [illegible] مشک [illegible] باید و [illegible] که گلاب مشک و
صندل [illegible] ساخته باشد [illegible] و غذا نخود آب [illegible] و کباب مرغ و گوشت عصافیر و کبوتر و ماء اللحم قرنفل و دارچینی میل
نمایند [illegible] و [illegible] سوختی و [illegible] در طعام اندازند **نوع پنجم** خفقان که از خلط سوداوی در رگهای دل شود و علامت او
طپیدن دل [illegible] غم و ترس و فکر باشد و علامت [illegible] و حالی قریب مالیخولیا **علاج** اگر خون سوداوی غالب بود
فصد باسلیق و اگر سودا و بلغم غالب بود [illegible] سودا را [illegible] موجب تربد افتیمون عاریقون و اسطوخودوس هلیله کابلی از هر یک [illegible]
و [illegible] دو مثقال عود هندی نیم مثقال [illegible] کوفته حب سازند شربتی دو درم بود و اگر خفقان [illegible] اسهال
[illegible] دوا باید تربد افتیمون [illegible] از هر یک [illegible] و هلیله زرد [illegible] و [illegible]
[illegible] ثلث [illegible] گل سرخ مصطکی [illegible] کوفته [illegible] سازند شربتی [illegible] مثقال بود و اگر خفقان از [illegible]
سوداوی سوخته بود اسهال مطبوخ افتیمون باید [illegible] عاریقون و اسهال [illegible] کار [illegible]

و اگر قوت ضعیف بود آب حب یا شربت سکنجبین لیمونی و شربت سیب صندلی جهت خفقان که از ضعف دل بود نافع
گاوزبان مدد دارد در ساده و برگ گاوزبان و عود صلیب و صندلی از هر یک مثقال بکوبند ثلث آن با شربت سیب شربت نوا که بر ماهی سر بوست
هر بار یک مثقال بر آید اندک وسط و آبی بر راه اختیار باید و حمام که آب شیرین داشته باشد فایده دارد و غذا گوشت مرغ و طیهو و تیهو
ایشان و علاج بالیمو لیکن مناسب است **نوع ششم** در خفقان که از ترکاند ال رادی ریح و بخار متولد شود در دیر عروق از کیفیت باد
یا حاره و بیشتر این احوال کسانی را شود که تأثیر انفعالات نفسانی از غضب یا غم یا فرح وغیره واقع گردد در چاره ایشان
علاج تقویت دل باید دوا تعلیل از مفرح یاقوتی وغیره مقدار نیم مثقال لسان الثور گرفته با شربت نوا که یا لیمو میل باید و بید داده قرم
نرم بوده باشد یا بیست مثقال تیره بار هر بهار اعتنا باید و صندل و عنبر بوی باید و چیزهای خوشبوی که گشته وعود غالیه باشد
بود باید و خفقان که از بخارات گرم و سرد بود علاج آن نماید **نوع هفتم** در خفقان که از بسیاری خون که فصد و شده
یا سست شد و مخالف که در خوردن داشتا بیدن سوخت کمی خون گشته **علاج** اکتساب خون محمود با عذیه مثل مرالالحم
و اندک ثلث که عرق بید مشک و عرق گاوزبان و گلاب آمیخته باشد دیگر خفقان جهت خلط بد که در معده بود می شود **علاج**
تنقیه معده بقی و اسهال و اندک است که خفقان بسبب تنوع یعنی ضعف اسیار که قی بوده در عقب مرض می شود **علاج**
شربت انار بود دیه و کسک که در قند باشد قدر دو درم و اگر قند نخواهد بدل آن بسیار که با آن کوفته باشد سار بود و حرم
کتان و صندل و کافور آمیخته بر سینه گذارند دیگر خفقان بشارکت ریه می باشد علامت آنست که صاحب آن را خفقان عارض شده باشد
و بسیاری رطوبت در سینه علاج ریه با تقویت دل **نوع هشتم** در خفقان که بشارکت روده جهت آنکه در روده کرمها و حیات متولد
شده باشد علامت آن ولعاب دهان و درد در سر معده **علاج** قتل کرمها و حیات و اخراج مادهٔ او و تقویت دل بدانچه مذکور شد
دیگر خفقان جهت درد قولنج که با فراط بود می شود **علاج** تسکین درد و تقویت دل دیگر خفقان جهت تسوع و سموم می باشد
علاج ازالهٔ سبب و آنچه در علاج هر گزنده مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی و تقویت دل دیگر خفقان بمشارکت جمیع بدن می باشد
چنانچه در حمیات و بحران از جهت توجه مواد که بدل رسد علاج تب باید **فصل چهارم در غشی** یعنی تعطل قوت حس و
حرکت بواسطهٔ ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل میرسد در تب های بوست و اگر بدن بوام زهرناک و از خوردن
زهر با و از رسیدن بخارات بد چنانچه در اختناق رحم یا بوی بد یا بوی خبیث و از جهت غم و حزن و از لذات مفرط مثل لذت جماع و از جهت
وجع معده که وجع الفؤاد گویند می شود علامات این غشی سردی اطراف و ضعف نفس و ضعف نبض و زردی لون و لقراط حکیم
گفته که هر کس را که غشی بسیار بود و سببی ظاهر نباشد ناگاه خواهد مرد **علاج** در وقت نوبت آب سرد بر رو پاشند و بوی خوش از
صندل و گلاب و عنبر و مشک ببوی نهند و طعام لطیف که در دو عرق باشد و دواء المسک و مفرح یاقوتی و شربت
مالیدن اطراف و حرکت دادن و در غیر نوبت سبب آن را معلوم باید و بعلاج آن مشغول شوند و اگر غشی بسبب
علاج آن مشکل گفته اند و علامت غشی ضعف آن است که چشم تواند گشود و اگر رنگ روی صاحب این غشی

نمود گرد و سرگردان میل بسیار بدن تواند سرود نگاه داشت حرکت سبب حرکت عصبی سست دق قلت یعنی گوشت
ل می شود لسبب تنها و امراض حاد کردیده شده علامات و آنکه در معده سینه تفتیش و عاقبت سعیه یعنی معلوم بسیار
و وی و چشم او بسیار سرد و تو ... و بیستم مرهم ظاهر باشد **علاج** آن ترک ریاضت و ملازمت سینه از گلاب صندل و غیره
ضعف رو دل یعنی شور و سردن نجیبان که در سر سعد و ظاهر می شود عادت و کثرت فوت بود احساس آنکه سردل سرد می شود
یس وقتی می شود یعنی اندک **علاج** آن استعمال حلوا سودا و تقویت دل و دل تریاق یا تفسیر این علت است که نه باید ساخت که
گویا دردل مقشعری کرد و صحت او عین بود و بادت می گردد کسی که اسهال صفرا و دیر دار بود و رطوبت بسیار دفع شده دیگر
حدوث این ص است که احساس کند چنان که گویا دل و سینه تقدیم ... دل می یابد و اکثر ... این بکثر گاه پسند گرد
دل رنگ حاصل تعیین کند ... حسب حلوا سودی **علاج** حسب سابق و تقویه دل و اصلاح صفرا دیگر علت طوبت دل این است
دقتی که ظاهر می گردد صاحب او خیال می کند که دل او احساس می کند و سردی رطوبت روی این علت بسا گشت مسد بود
علاج ریاضت و استفراغ و طلاهای گرم سینه گذارند از مسک و گل ... عنبر ... بید و عطسه کنانید دیگر
دل این حسی است که صاحب او گمان می برد که دل او کشیده می شود در این وقت او ... است که در سالیس جگر حاصل شده در دل
حس کشیدن دل ... ماند مثل کسی است که عمی کرده باشد و اوین مرض تقیه بدن و استفراغ غذای لطیف و غذا و
گلاب عرق بید مشک ترسه صندل **باب** ا**ردهم** در امراضی که عارض می شود در مری و این مشتمل است
بر چار فصل **فصل اول** در سوء مزاج **مری** و این چار نوع است **نوع اول** سوء مزاج از گرمی مری بود علامت او
آواز عطش و امده و لذع بحوارت ... آب سرد **علاج** **تبرید** حرکت و شربت حماض و لعاب اسپغول و لعاب تخم آلی ترشه میل کند
حیاء آنکه مری بمرور او ... می ماند و در میان کشت ... صندل کلا ... و آب ... الوا الم آب ... گاو آب کشیر گذارند موم ...
در سینه ... غذای شوربای مرغ اسفاناج و آب غوره سازد **نوع دوم** سوء مزاج کار رطوبت در مری تو ... مت
تنگی و کثرت آمدن لعاب ... بسیاری رطوبت **علاج** تنقیه معده از رست و خوردن گلقند کرد و مصطگی و انیسون بود طلیا ارده
اطریفل ... جایدن مصطگی و قرنفل و گوشت ... کنک بریان کرد ... نه ... ورید ... و کره ... **نوع سوم** سوء مزاج بارد
در مری علامت او قلت عطش و لذع خوردن آب گرم **علاج** آب عسل و شربت ... که رو مصطگی و انیسون حاجت باشد
و مساحوذات یعنی و گوشت کبوتر **نوع چهارم** سوء مزاج که از یبوست در مری شود علامت او حسکی بات نقل **علاج**
شربت ... و بیاض ... ملعات تخم آلی و اسپغول خوردن ... تسد و شوربای مرغ ... و زرده تخم مرغ نیم ... و روغن بادام
... سالیدن ... حلوا ... بطاط مرغ و سکه و حریره کار آرد گندم ... دام ... نباید **فصل دوم** در اورام مری
و این دو نوع است **نوع اول** ورم گرم ... بود علامات او ... رسیده کنتهاواند و ... تشنگی و دشواری
... سرگچه و سرگین ... **علاج** فصد ... گرم ... نشاط ... توت ... گاسی ... کرده باشد ...

کمها صندل وگلاب اگر ورم در تحلیل باشد مرهم داخلیون حل بوده با آتش ملایم گذارند روغن بادام مخلوط آمیخته بمیل باید در میان مثانه و کمها آرد گ
وگل مخت و خطمی که رو انک روغن باشد گذارند و اگر سرد به سیر در روغن بادام خوبه زده خائیده و دو حریره از آرد گندم و نشاسته و مغز بادام
و قند سازند و از غذاهای گرم احتراز باید **نوع دوم** ورم سرد که در مری بود علامت او عدم حرارت و عطش و ثقل و دشواری بسیر
فرو بردن **علاج** آب عسل و شربت مصطکی و مثل آن کردن میانه کمها روغن زیت و مصطکی و مانند آن و نحو دانه آنکه در دو کرب و شبت
بود در پیره دو کرمها **فصل سوم در تفرق اتصال** که حادث می شود در مری و این دو نوع است **نوع اول** کبار از امتلا
عروق بود علامت او نفث خون برآمدن بعد از کثرت طعام و شراب و استحمام دیگر سبب جراحت که حادث گردد
درد علامت او تقدم جراحت و درد در موضع جراحت با کل از حلقوم می شود علامت او گریدن شدید و در موضع تفرق
علاج صمغ عربی و کتیرا سته و گل ارمنی نرم کرده ریزند و آب بخورند و غذای او زرده تخم مرغ نیم بیخت و علاج ورم بعد از الم
باید **نوع دوم** در تفرق اتصال کبار از ضربه یا سقطه شود علاج نفث الدم باید کرد **فصل چهارم در امراض** که عارض
می شود در مری و این انصفاطیبی بهم فرو شدن مری چنانکه در علل حوایج علامت آن امتناع چیزی نگاه فرو شدن **علاج**
حوایج دیگر عسیر البلع شدن و سوء مزاج مری علامت او آنکه چیزی نتواند فرو برد دیر گذرد و اگر از حرارت بود آب سرد و نوع ارد
و اگر از برودت بود نوع مدارد و اگر از رطوبت بود کثرت آب دهان **علاج** تعدیل مزاج بحسب آن ایارج و غرغره با آب کامه و عسل و تمیخ میان
کتف موم روغن طلا گذارند دیگر جراحت مری سبب او خوردن دارو و ادرام و امتلا گرم معده و غیره بود علامت او درد و کشنگیه حرقت
فرو بردن لقمه مثل آن **علاج** از کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام لعوق سازند و مربا در دهان میگرفته باشند و مرهم ابیض کرد
از زرده تخم مرغ و سفیده رصاص ساخته باشد به مداومت **باب دهم در امراض معده** مشتمل بر بیست و یک فصل
فصل اول در سوء مزاج گرم در معده و اسباب و علامات و علاجات آن این چند نوع است **نوع اول** در سوء
مزاج گرم در معده که بیچ یک از اخلاط سبب آن نبوده باشد علامت او عطش و حرافی و حرارت و اندوه و تسکین یافتن با سرد
شدن غذای لطیف در معده **علاج** شربت لیمو و ماریج و سیرکه خورده و آب غوره و آب انار و اگر حرارت قوی بود قرص کافور
بر آب که آب سرد حل کرده باشد دهند **صفت قرص کافوری** طباشیر صندل ابیض تخم معز خیار تخم خرفه از هر یک
دو مثقال گل سرخ چهار مثقال کافور نیم مثقال دانگ و گل ارمنی از هر یک نیم مثقال کوفته با آب آبی قرص سازند از هر یک مقدار
مثقالی بدهند کافور یکی روز دیگر با آب غوره دیکی دیگر با آب لیمو و با آش ریواج روز دیگر مثل باید بدین ترتیب گرمی معده و
تشنگی اسکن می سازد و معده را صندل گل سرخ و آب کشنیز و کاهو و آب سرکه و اگر ضرورت شود اندک کافور تر و تازه
کرده و آب غوره طلا سازند و غذا مرغ که در شوربای آن قدر آب غوره و لیمو دانار کرده باشد و گوشت بزغاله و تره در شوربای
آن اگر او کشنیز و سیب آلو جامر و دو چیار خائیده کلی دارد **نوع دوم** سوء مزاج بارد و بی ماده علامت ضعف هضم
و دیر گذاشتن طعام از معده و لاغری بدن و ترا قروفتیح بحو بعدن چیزهای گرم **علاج** گلقند کرده ادیان و رومی

و تخم کرفس هر دو و سکنجبین عسلی و قرص ورد صفت آن مصطکی گل سرخ از یک دو مثقال کهربا بودینه خشک و عود
از هر یک مثقالی و نیم درم کوفته قرص سازند بمقدار درمی و یکی را بمیه یا شربت غوره اختیار نمایند و جوارش کمونی و جوارش عود و مصر
فائده دارد و اگر در سرما و هوای خنک بسیار خشک گشته تریاق کبیر و در مدتی میل نمایند و دوا المسک و مثرودیطوس
و غذا شوربای مرغ و نخود آب و گوشت کبک و عصافیر و این غذا معده را قوت میدهد و گوشت مرغ فربه یا گوشت گوسفند
جوان و آب نخود نیم کوفته و دارچینی و قرنفل و خولنجان و کتیرا خشک زیره در معده سنبل و قرفه و عود و قرنفل و سعد
و افسنتین از هر یک دو مثقال زعفران درم نرم کوفته بشراب یا آب بی طلا سازند و بر معده روغن مصطکی و سوسن مالند
نوع سوم در سوء مزاج گرم خشک که از ماده صفرا بود علامت او تلخی دهان و بیرون آمدن صفرا الفتی و آروغ بوی ناک
بعد از خوردن طعام و تشنگی و غثیان و درشتی زبان و زردی او علاج قی بشرب سکنجبین و آب گرم و بعد از قی شربت لیمو و
آب انار میخوش و آب غوره و شربت سیب و اسهال بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ افتیمون یا تمر هندی و آلو بخارا میدی و اگر ماده در جرم معده
قرار گرفته علامت آنست که دل بهم برآمدن دائم باشد ایارج فیقرا دهند چند کرت و جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند که معده
را احلاط گرم که در جرم معده در آمده پاک سازند افسنتین رومی دو مثقال و گل سرخ سه مثقال سکنگاسه آب بجوشانند و آب را
بقند شیرین ساخته با نیم مثقال صبر در حل کرده دهند و اگر از جهت حرارت جگر صفرا بمعده آمده علامت او آنکه غثیان ساکن شود
باقی بسیار آن چونکه علاج فصد و اسهال نماید یا سفوف مسهل یا حب صبر که در دو ترد متوسی باشد با آب انار
مصور و تقویت معده بمیه و گل قند که با آب لیمو ساخته باشد نمایند و غذا مرغ مزوّج آب غوره و آب
لیمو و تقویت معده و سکنجبین سفرجلی با گل قند که در سماق و طباشیر و ریوند جهت قوت جگر انداخته باشد اختیار نمایند
نوع چهارم در سوء مزاج که از ماده بلغم شود علامت او غثیان و دیر طعام هضم شود و آب عذب از دهان و کثرت خواب
علاج شربت ماءالاصول و سکنجبین عسلی و آب بادیان و کرفس و بعد از ان قی بآب شبت و سکنجبین عسلی و اسهال با ایارج فیقرا و
ترید صفت آن ترید سفید نیم مثقال محمود دانگی غاریقون نیم درم زنجبیل دانگی حب البلسان و عود بلسان دارچینی و زعفران و سنبل
و قرنفل از هر یک نیم دانگ آب کرفس حب سوده اختیار نمایند و ترید ابیض ده درم و زنجبیل نیم درم قند پاره ده درم شربتی دو درم
در معده را مفید مرلی نقرص ورد و شربت بودینه و گلقند که از بادیان رومی و مصطکی ساخته باشد قوت دهد و اصلاح
معده معجون کمونی و جوارش عود و عسر و معجون سفرجل اگر اسهال بود نمایند و جائیدن مصطکی فائده دارد و این سفوف نافع کلی
دارد گل سرخ دو درم فلفل درم زیره و تخم شبت از هر یک نیم درم نرم کوفته شربتی نیم درم تا درمی بود و غذا عصافیر بریان و گوشت
و کبوتر و مثلث ...ت قوت معده فائده دارد نوع پنجم سوء مزاج که از ماده سودا بود علامت و بسیاری میل
بسوی طعام با وجود ضعف هضم و کثرت لعاب و سوزش معده و ترشی در دهان و بیرون آمدن آن دا احیانا ترش علاج تنقیه معده از سودا
و آب تنقیه تربد بشربت سکنجبین و اگر سودا غلیظ بود مطبوخ افتیمون و حب غاریقون با آب افتیمون مداومت حمام و غذا نخود

آب گوشت مرغ و آب سماق و آب انار دهد و اگر او محموم نیست گوشت بره سازد **فصل دوم** در اورام معده و این چند نوع است
نوع اول در ورم دموی که آن را فلغمونیا در معده گویند علامات تب تیز و حرارت و امتداد در معده و ظهور ورم و سرخی زبان و
حدوث شدت عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف یا درد قوی در معده **علاج** فصد و آب تمر هندی اگر طبیعت قبض بود دانگ تمر هندی
دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقالی مرهندی [?] شش مثقال گل سرخ دو درم بجوشانند و در آب آن مغز فلوس هفت مثقال و شیرخشت
دوازده مثقال حل کرده میل نماید قرص طباشیر با آب عنب الثعلب [?] دو درم و دو روز تسکین یابد باشد مقشر کرده عدس سازد و جلاب و
آب انار و آب آلو میل نماید و بر معده نفشه [?] و عنب الثعلب آرد جو به آب لسان الحمل که ارد و ضماد با اکلیل الملک و بابونه و گل سرخ
و صندل و صندل نرم کوفته به گلاب بر معده گرم بندد و اگر تشنگی غالب بود آب دهند و اگر قبض بود حقنه نرم سازد
و جایز نیست در ورم معده مسهل و مقی قوی و آب تمر هندی و آلوی بخارا اختیار نماید و در ابتدا اگر طبع نرم بود و شربت
لیمو یک درم مصطکی یک درم عود و انیسون دو درم کوفته به گلقند یا گلاب بخار روز اختیار نماید ورم معده را فائده کلی دارد
نوع دوم در ورم صفراوی علامات تب تیز و امتداد و تشنگی و کرب درد **علاج** فصد و اندک خون دارند و اسهال صفرا
بخار شربت بنفشه گلقند و گلاب خورند عرق کاسنی و گلاب و عرق بید مشک و عرق گاو زبان فائده دارد **نوع سوم**
در ورم بلغمی که در معده بود علامات آن تیم و کثرت آب دهان و سقوط شهوت و لمس در معده تغیر علامات **علاج** آن است که اول
عرق بادیان و گلاب با کرفس و روغن بادام دو درم با یک دانگ عرق تعاسین [?] بیاید و تریاق فاروق و تریاق اربعه فائده دارد و گلاب
با اطریفل اختیار نماید و در ورم گل و روغن مصطکی در معده بمالد و ضماد جهت دفع ورم معده مصطکی دو درم اکلیل الملک هفت درم
بیخ خطمی حلبه بابونه و شبت و تخم کتان از هر یک پنج درم سنبل الطیب از هر یک شش درم صبر چهار درم زعفران سه درم مقل کتیره و کندر
افسنتین از هر یک دو درم پیه مرغ و مغز قلم گاو از هر یک ده مثقال موم هفت مثقال صمغ و زعفران بگلاب حل نماید و چربی مرغ
مغز قلم گاو و موم در روغن مشک [?] با روغن گل آمیخته و باقی ادویه را نرم ساخته مجموع را مخلوط کرده و از آن تکمیل بر معده گذارند و ماده را روغن سنبل و
ناردین سازند و اگر ورم تحلیل نیابد اسهال بر وقت حاضر کند و مسهلهای مشهور نشانه اختیار نماید و هرگاه تب باشد شورباهای مرغ
که در وی چغندر و کرفس مدلس [?] ساخته آب میل نماید **نوع چهارم** در ورم صلب سوداوی علامات و صلابت و ثقل پای سد و خشکی جسته
علاج شربت بزوری الاصول و بادیان و تخم کرفس و افتیمون از هر یک مثقالی بجوشانند و گلقند تبرید با جهت حیدر روز دادن باید و اگر
قبض طبیعت بود مغز فلوس هفت مثقال حل نماید و روغن بادام سه مثقال با آن آمیخته اختیار نماید و این دوا بر معده گذارند شش مثقال
گل سرخ و سنبل و سعد از هر یک سه مثقال مصطکی دو مثقال تخم حلبه هفت مثقال مرزنجوش کوفته مطبوخ تخم کتان نرم در معده گذارند و اوراق آن است
که گاهی بپزند یا گاهی پخته یا طلی کنند در پیه طلا چربی مرغ و روغن مغز قلم گاو و غیره آمیخته نماید تا محلل گردد و اگر دیر ماند سود دهد قرص
سنبل فائده دارد و این ضماد در معده گذارند مقل تخم کرفس از هر یک چهار مثقال اشق سنبل از هر یک مثقال موم سه مثقال روغن ناردین
با گل با ترکه مثقال صمغ را در شراب حل نموده باقی ادویه را کوفته و موم در روغن حل ساخته بهم آمیخته طلا سازند دیگر در معده صلابت

مناسب ورم پیدای شود ضماد از زعفران و مصطکی و اکلیل الملک و سنبل و مقل و موم و روغن گل با محمد و گفته اند که ورم صلب معده
مستعمل روغن بید انجیر للطیخ خیار شنبر با ماء الاصول اگر سرد ورم میل باید جاید می و دوا یارجات کبار و تریاق اربعه میل باید
نوع پنجم در دبیله معده یعنی ورم عظیم که آنرا اخراج نام کرده اند و گاهی قرحه عظیم می شود علامات او لازمی مدن و تب و تشنگی
درد و صلابت در معده و قلت بول و اسهال و قی و سردی اطراف و گاهی ورم گرم در معده حادث میگردد و ملح ... باشد
خراج می شود علامات و تب و عسر بول و تشعریره و اختلاف نبض که چون علاج دبیله ما شئنا فصد باید و اگر ورم صلب و تخم
ابهل یک دو مثقال ارم کوفته بسر بحوشانند و روغن گل بدیا گل بر ورم گذارند و دوای سرب ... تقویة و استعمال ... هر یک
رم کوفته بسر بحوشانند و طلا کنند و هرگاه از نضج ظاهر گردد و ... ناید تا معده را انجیر می گرم مثل نان جیره گذارند تا معده ... ورم
و اگر قی مشتمل بر ریم مده بر دن آید ما ... کاسی ... صبر حل بوده میل باید و این دارو جهت آنکه جراحت معده را ایک ... سار و
اختیار باید کند که از اصول سیاه دستان گل ... از هر یک برابر کوفته اند که فائده دارد **فصل سوم** در درد معده
و این چند نوع است **نوع اول** آنکه سبب نفخ شود یا سبب غذا اشتمال مرود و عدس با سبب ... و غیره
صورت او تمدد و جشاء و فواق و ... در ... و اگر قی طعام در حالت ... سرد و قرا قر ... و دست ... کاره
علاج ادرار و سوس نمک گرم گذارند و جوارش کمونی و مانند آن کند و گرد یا و گلاب گلقند ... دیان نفع دارد
و اگر سبب طعام سوء واقع شده باشد تنقیه معده بقی مناسب است **نوع دوم** درد معده که سبب صفرا واقع شود علامات
آنست که ... و اعداد خوردن غذا و ساکن شود گرم ... یا باسهال **علاج** لتقویت معده ... جب ...
این دوا فائده دارد صفت آن ... سنبل ... زعفران قسط از هر یک ... مثقال ... تخم کرفس از هر یک
... ادویه را ... کوفته ... هر یک مقدار ... گلاب ... اختیار باید **نوع سوم** درد معده
که سبب صفرا شود علامات او تلخی دهان ... و شدت درد **علاج** اسهال صفرا ... مطبوخ ... دو گلسرکه
... باشد و اگر لیمو و گلقند ساخته باشد نفع تمام دارد و دیگر اگر درد معده از بلغم شود **علاج** قی تخم ترب و شبت
... شربت سکنجبین عسلی باید و تحلیل بر ... معجون مادة الحیوة و آب کامه و معجون ... باید و اسهال بلغم و
روغن مصطکی بمعده مالند دیگر اگر سبب سودا عارض شود **علاج** قی و مطبوخ افتیمون و معجون نجاح فائده تام دارد
دیگر سبب کرم معده ... عارض می شود **علاج** اخراج او باید و برگ ... تخم ... دو مثقال ... ترکی ... گلقند
آشامیده میل باید **فصل چهارم** در جوع البقر یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده ... نهایت ... دعیر ...
نوع است **نوع اول** جهت برودت معده علامات ... ضعف قوت و لاغری ... معده و ... که عارض ...
... بسیار ... گشته باشد **علاج** در حال غشی آب سرد بروی پاشند و بوهای خوش ... عود و ...
... معده ... هفت مثقال ... مثقال مصطکی و عود از هر یک ... مثقال

شراب یا گلاب طلا سازند و غذا سریع الهضم میل باید نوع دوم جوع بقری که از بلغم شود و یا سد سازد و عرق معده را
علامت او آنکه اعضا همه گرسنه و غشی و ثقل معده علاج استفراغ بلغم و تسخین معده و این قسم حالی از اشکال نبود زیرا که استفراغ
حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ گردد نوع سوم از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید در جمیع بدن مشابه
علامت و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و غشی در وقت گرسنگی علاج در حال غشی معلوم است و بعد از آن غذاهای سرد
مثل آش سماقی و شربت زرک و شربت لیمو و نارنج و ریواج غوره که بیخ خشک کرده باشند فصل بحث شهوت
کلبی یعنی حرص زیادتی از روی طعام و ماکولات بود چنانکه از طبع کلاب آید و این چند نوع است نوع اول که از خلط حامض
که در سر معده بود علامت وجشاء ترش و قلت عطش و سرعت انحدار طعام میل باید قی برآید و بعد از آن میل طعام غالب
گردد علاج تنقیه معده با ایارج فیقرا یا حب صبر چند کرت و غذا سریع فربه و دستورهای چرب که در دوا ادویه های گرم بود و گوشت کبک
بط و معجون کمونی و اگر لیمو خوری نوع دوم جوع کلبی سودا که سر معده از سپرز ریزد علامت او گرسنگی زیاد در سر معده و یا
کثرت خوردن و کثرت [illegible] علاج فصد باسلیق یا اسیلم بعد از آن اسهال سودا به مطبوخ افتیمون و ماء الاصول و معجون افتیمون و
مجربه سپرز گداز [illegible] بیست متقال [illegible] متقال نرم کوفته [illegible]
و گوشت بره و مرغ فربه که در دستورهای [illegible] نوع سوم جوع کلبی که از استفراغ بسیار
یا گرسنگی طول یا بیماری بسیار کشیده چنانچه ناقه را [illegible] علامت لاغری بدن و ضعف قوت و تشنگی علاج غذای [illegible] مثل کله
پاچه و گوشت گوسفند با آب غوره و سماق و شربت لیمو [illegible] نوع دیگر از حرارت مفرط که در معده بود جوع کلبی شود
علامت تشنگی و تلخی دهان علاج [illegible] مثل [illegible] قلیه [illegible] تخم مرغ نیم برشت و
ضماد معده [illegible] گل سرخ و صندل و جوارش [illegible] اطریفل و تضمید معده [illegible] مالند مثل [illegible] مصطکی
فصل شهوت [illegible] و فساد شهوت و حرص میل اطعمه ردیه مثل [illegible] گل و انگشت زغال و [illegible] و اکثر
علت [illegible] در ابتدای حمل می شود این دو نوع است نوع اول که از خلط بلغم که در سر معده بود علاج قی تخم شبت و
تخم ترب و بیخ سوس و شربت سکنجبین و اگر قوی [illegible] ضماد باید و بعد از قی این امیل باید [illegible] متقال
مویز [illegible] کرده و دو متقال افتیمون و دو متقال پوست هلیله و هلیله سیاه آمله از هر یک [illegible] متقال کوفته بعسل به مقدار
ادویه [illegible] متقالی [illegible] باید و اسهال به حب صبر [illegible] نوع دوم [illegible]
میل باید تا [illegible] ضماد [illegible] از هر یک یک جزء و قند مقدار همه نرم کوفته مقدار [illegible] متقالی خورند و بعد از آن مثلث و [illegible] العسل
و تخم کرفس و بادام [illegible] و خائیدن مصطکی [illegible] از حمام و [illegible] از طعام فائده دارد معده را [illegible] سیب [illegible]
که مقوی معده [illegible] غذا مرغ و [illegible] گوشت [illegible] مرغ [illegible] فلفل [illegible]
دارچینی باشد [illegible] باید [illegible] علاج [illegible]

جهت آنکه خوردن بیش از اشتها مزاج تمام بدن را فاسد میسازد و تجربه استسقا می شود نوع دوم فساد شهوت طعام که علامتش
و شورید معده می شود علامتش و علتش تشنه شدید و تلخی دهان و شوری علاج تنقیه معده بقی و سکنجبین و آب گرم چند کرت و اسهال ایارج فیقرا
و تقویت معده بشربت سیب و صندل و سالعه خوردن ادویه گرم نمایند و اگر این حال از ماده سوداوی و اسهال آن باید جهت آنکه
موجب آن می شود که بیچاره گردد و تقویت معده بقرص عود و شربت سیب و آب انار نمایند این سفوف بهر بیماری که باشد سودمند
از هر یک دو درم سعد و دیودیه و قسط و ماهی از هر یک مثقالی هلیله و بلیله و آمله از هر یک دو مثقال و مقدار مجموع قند کوفته ترتیب دو درم
به آب سرد و سودای مربع فربه ساخته و آب انار و در دستورهای آن مع اسهال دارد و اگر آبی و سیب و انار **فصل هفتم**
در وجع فؤاد یعنی درد سر معده این را وجع فؤاد جهت آنکه نزدیک دل است اکثر مردم درد دل می گویند علامات شدت
در وغشی شدید سردی اطراف و کرب شدید و علاج بسکنجبین و آب گرم و اسهال با آب تمرهندی و آلو بخارا و گل قند و گلاب و شربت
بوری و شربت خیار دهقنه رم باشد و علاج و در آن نحو دیدیم کوفته و سفوف این ادویه انیسون و مثقال سنبل اسپغول
زنجبیل گل سرخ تخم کاسنی از هر یک مثقالی ریوند دو درم قند مقدار همه برم کوفته ... دو درم میل باید **فصل هشتم در عطش**
و این چند نوع است **نوع اول** تشنگی که از سوء مزاج گرم دا و یبوست شود و علامت خشکی دهان و لبها و اد
علاج شربت سکنجبین و شربت لیمو و شیره خرفه و آب غوره و آب انار و آب تمرهندی و آلو بخارا و اگر یبوست غالب
بود ماء درنگ و آب کشک جو یا شربت نارنج لعاب اسپغول و لعاب تخم آبی شربت نعته و آب انار شیرین
میل باید و این قرص بسازند مغز تخم خیار بادرنگ تخم خرفه از هر یک دو درم صمغ عربی کثیرا نشاسته و طباشیر و صندل سفید
از هر یک کافور ربع درم و رسیده آب خرفه و آب غوره گداخته آب خوا آمیخته سرخ کاسه حته دیون گرم شود بر دارند و
بار حسنک نموده گدازند و گلاب و صندل با روغن بادام مالیده کتان بر معده نهند تسکین عطش می نماید و دیگر از انچه تسکین کار
علت یبوست شده می نماید این حب است تخم خیار مقشر صمغ عربی از هر یک دو درم حب ساخته در زیر زبان گیرند و آب نیم گرم و چینی یک گرد
اسفناج که بگلاب ساخته باشند نصف نان صاف نموده نخوشانند و لقمه لقمه آنرا تا تسکین عطش را اعادم و قلیه کدو
اسفناج و کشک جو گوشت گوسفند جوان گوشت مرغ بر غاله و تمرهندی و آلو بخارا و سماق و آب غوره و در کدو دانه
نقره و یاقوت در دهان گرفتن عطش را از طرف می سازد **نوع دوم** که از صفرا که حادث شده بیرون علت شود علامات و لذع
و تلخی دهان و قی تلخ دا معده و خفقان علاج قی و بشربت لیمو و نارنج و شیره تخم خرفه و غذاهای بارد دیگر تشنگی از بلغم شور غلیظ در معده می شود این را
عطش کاذب می گویند علامت و شوری دهان و قی بلغم و غثیان و کرب و تسکین یافتن بخوردن آب اندک علاج قی با آب گرم شربت سکنجبین
اسهال ایارج و خوردن آب دیان گرم می گذارند آن بلغم را و عطش را تسکین می دهد و غذای گوشت مرغ بریان و نخود آب
نوع سوم تشنگی که از گرمی سینه و دل و شش می باشد علامت و حرارت سینه و تسکین یافتن عطش بهوای سرد بسیار آنکه آب سرد
خورد علاج آنست که بر موضع خوش بو اسرل مالند و بر معده صندل و گلاب و کافور گذارند و آب هندوانه و آب خیار

شربت صندل و شربت سیب و دارالمسک بارد و شراب ابیض رقیق که در وی آب گلاب آمیخته باشد بتسکین عطش مفید بود و اگر سبب تشنگی
حرارت آفتاب یا آتش یا بادهای گرم بود پاها را در آب سرد نهند و روغن گل بر سر ریزند و دهان را بگلاب تر سازند ماقدری آلو
گیرد دیگر سبب خوردن شراب و اشربه و غذای گرم مثل سیر و پیاز و آش یا طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی شور و غیره عطش عارض میگردد
علاج اشربه و اغذیه سرد و اگر خون غالب بود فصد باید و دوغ و شیر تازه هم فایده دارد و دیگر بعد از استفراغ دوا و مسهل تشنگی
می‌شود علامتش خشکی دهان علاج شربت لیمو و نارنج و آب غوره و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول و ماء الشعیر و عصاره ... ما
بعد از حمام دیگر عطش بسبب خوردن برف و یخ عارض می‌شود و روح و خون بمعده متوجه می‌گردد و حاصل میگردد گرمی به موجب
تشنگی می‌شود وجه دیگر آنکه بسبب خوردن برف و یخ سردی در معده می‌شود و موجب کثافت بلغم و رطوبات که در معده اند و ایذا
یابد و موجب حرارت گشته تشنگی غالب می‌گردد یا آنکه سردی قوی از خوردن یخ عارض گشته چون سردی عارضی زائل گردد بسبب
گرمی معده گشته عطش پیدا می‌شود علاج شربت سکنجبین جرعه جرعه آب گرم و زنجبیل پرورده و آمله و هلیله پرورده و شهد
فصل سیم در قی و تهوع و غشی حالتی باشد معده را که با آن حالت اقتضاء حرکت قی کند و تهوع حرکت معده بود جهت
از دفع و دفع نشود و قی حرکت معده بود بدفع چیزی از طریق دهن و این چند نوع است نوع اول قی که از ماده صفرای گرم
که در معده بود عارض گردد علامت او تشنگی و تلخی دهان و اندوه و گزیدن معده علاج قی شربت سکنجبین و آب گرم و بعد از قی
شربت انار و لیمو و نارنج و آب غوره و اسهال بایارج فیقرا که در دو محموده مستوی باشد یا شربت گل مکرر که مقوی بصر و محموده بود بعد
از آن مواظبت بر شربت که از گلاب و سرکه و آب آبی و قند یا شربت زرشک و گاهی سفوف از سماق و غوره خشک و دانه ... و طباشیر و پوست
پسته از هر یک یک جزو قند بمقدار مجموع و یک درم و طباشیر یا ده درم با آب انار ترش یا سیب ترش بعد قی می باید و مرغ بریان با
آب غوره آغشته باید نفع کلی دارد و اگر طبیعت قبض بود حقنه نرم یا شیافه که از حلبی و غوره و قند ساخته باشند و اگر ماده دیر بماند شود
علامت او آنست که دائم در معده ایذا باشد علاج آنست که گل سرخ و طباشیر را به آب سیب آمیخته بنمایند با طباشیر با آب
سیب و آرد دانه انار و آرد ارزن که در تنور بریان کرده باشند بهم آمیخته میل نماید و رب آبی یا شربت انار یبودیه دفع قی و
غثیان می نماید و مجمره بر شکم نزدیک ناف نهند و اگر بدین نشود حجمه دیگر بر میانه کتفها گذارند و ببرند و حیله نمایند که بخواب رود
بدین طریقه که سریری ساخته بر فوق تمرا حرکت دهند و اطراف دست و پا را نرم بمالند و اگر شربت انار یبودیه و ماء سیب ترش
امثال این تدبیر با تسکین قی نشود و تنقیه بدن بمطبوخ و هلیله یا فصد باسلیق باید و شربت بدین طریقه سازند آب انار میخوش یک
قند صد مثقال یبودیه یک دسته آب آن را بگیرند عود خام و مصطکی کوفته از هر یک مثقالی آمیخته نموده هر روز پنج مثقال
اختیار باید دوائی دیگر گل سرخ و سماق از هر یک پنج درم مشک دانگی نرم کوفته مثقالی با آب انار ترش
با آب آبی میل باید و غذای شوربای مرغ و گوشت بزغاله بریک ساخته کوفته مثل عناب و آب سیب نوع دوم قی که
از بلغم بود علامتش شوری و لعاب و قراقر و کثرت آب دهان علاج قی تخم ترب و شبت و شربت سکنجبین با عسل سکنجبین

سازند یا قی آب گرم و شبت و روغن زیت سازند و سبب ماده یا یارج فیقرا یا حب ایارج و شربت معده شربت انار و دیسم و
جلنجبین ماء الرمان تحلیل برده یا حرارت عسر یاد المسک شربت قاقلی و دوا و طلا رتا نقص کند ماده که غذیه ماده نکرده معده
احتیاط در غذا علیحده کار و طعام حاصل شود و مثل دوا که تیز باید برده و ریاضت غذای سریع الهضم کار گوشت مرغ
و شوربا کنک بسیار مدد و تحلیل و سیل می تواند و اجیبی و قرنفل از هر کدام یا محموت ایجه مصلحت ماده معده شوربای آمیخته دیده کرده است
نقص بود و شوربت عالی بود حقنه و ساده مانده وار و **نوع سوم** کار ماده و سودا بود علامت تشی یان میروسا آمدن
کار و در پی شوسد و مگس ریک او لسود **علاج** آنست که تنقیه ماده را مسهل میل باید و در معده اکلیل الملک آمیخته و در
رم بوده و سرا آمیخته گدازنده و هیج جیر در رمع می شتر از مرض ایلادس نیست **صفت آن** تخم کرسل بیون افسنتین از
یک و مثقال سلیخه سه مثقال فلفل سعالی جدید بستر دایی از هر یک ربع مثقال عسل مقدار آمیخته قرص بسازند سری مثقالی دو
و غذا گوشت مرغ بریان کرده و سلیخه سازند دیگر تی بس ساده غذا در کمیت و کیف ما آنکه لیمو سریع و ورم گر **دعلاج** تنقیه
و معده آنست تیز گرم و روغن گل عصر بمالند و بر شکم پهلو با حرده گداز مده یا دستها و روغن ایت سب سازند و حسام
فایده ارد و حرارت معرحلی مقدار یک مثقال سل باید **نوع چهارم** دقی که در بحران بود و این قی خوب است اما خوب آنست
که آسانی برآید و با علامه تا معده تقی و ولسب که بسیار بود و تنگ رنگهای یا کراقی بود در این اکراه قی دلالت ردائد دار عاقبت
بحران در دسر و درد معده و دهن آب دهان و عطاس می حوالی **علاج** حرارت معده را دست بشربت لیمو و تسکین
و در باقی اقسام شربتها ماده یه دهند **دیگر** قی است که گرم معده می شود **علاج** آن است که ما یه که بکوبد خواهد شد و علاج
او اخراج باید دیگر اصحاب معده ضعیف را عسی وقتی عارض می گردد **علاج** شربت لیمو و امثال آن **نوع پنجم** دستی که
در آغاز معده و نواحی او وار حکر واردی می باشد سبب قرحه درین اعضا کنور کتا ده شدن رگی بود بحرجه ضربه یا فریاد در بی بادل
تشی تیر یا رطوبی که ست ساخته عروق را او جهت امتلا کار خون پر شده یا از سبب آنکه او ویه گرم بسیار خورده شدن خون
گرم گشته یا حکمت ریختن خون بمعده مثل جگر و سپرز وقتی که خون طبیعی واقع شود در روان گردد و معده مرتبه سوزش تا به مرتبه
علامت آنکه خون از معده بود درد او اگر از قرحه معده بود در زیاده تر شود علامت و آنکه از کبد سپرز است عدم درد و ضعف
این علت در این اعضا بوده و بسیار است که خون سیاه از سپرز جمع می شود معده وقتی می کند بی الم نکری **علاج** تنقیه
و فصد باسلیق نکند و دوا آن کل خون گیرند و قرص کهربا **صفت آن** حشیش سعید و صمغ و کهربا از هر یک مثقال
نیم درم صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک مثقالی نرم کوفته قرص سازند شربتی درم میل باید ماء لسان الحمل یا شیره خرفه در آبی در دو آب
لسان الحمل طباشیر فایده دارد و این دوا بسازند گلنار و گشنیز و کهربا صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک مثقالی افیون نیم مثقال نرم کوفته
شربتی نیم درم بود و ماء لسان الحمل بسحوق ش ن تن ما بسیار نفع دارد و بستن اطراف و قرص طباشیر و قرص کهربا خوردن دیگر بسحته نفع خون
اندک با برا اقاقیا و تخم گل و گل مختوم و گلنار و طین بر آن الصبیح و صمغ عربی اجزا برابر شربتی نیم مثقال بود و اگر جهت ادویه گرم بود شراب

یک جزو سیر دو جزو ... که اسهال ... نافع بود و بر معده طلا کردن و اقاقیا و گل ارمنی و اقاقیا و گلنار و افیون با سرکه ... و اگر
حق بسیار و اگر ضعف غالب بود آب مرغ کرده با اگر حقنه کند پاشیدن بار ... و اگر جوع البقر در حال ... بگردد که اسهال
موجب ضعف گردد و اگر استفراغ بسیار شود اطراف ... اقراص کهربا و گلنار خوردن نفع دارد و اگر جوع در معده ... بود
علامت ... علاج آن است که آب گرم که در وی ... سبب ... و بود ... بیده باشد شربت سکنجبین ... دو
با ... خرگوش هم ... خوردن فایده دارد و اگر ... در معده ... بود ... آب ... بود ... دو درم ... نافع بود
و اگر از جهت رطوبت بود معجون ... فایده کلی دارد فصل پنجم در فواق حرکت ... معده بود برای دفع موذی و این را ...
... می گویند که ... معده ... حرکت می نماید این چند نوع است نوع اول در فواق که از چیزهای گرم و صفرا
... شود علامت تلخی دهان و تشنگی شدید ... صفرا ... علاج آن قی ... و آب
شربت سکنجبین و آب انار ... و آب گرم در روغن گل ... روغن بادام ... خوردن ... نافع ... آب ...
... آب انار شیرین ... سوده میل نماید اگر ... یک درم ... یا یک درم ...
نماید و ... یا ... فایده دارد ... ماء ... مرغ ... آب ...
و انار ... که فایده ... نوع دوم در فواق از بلغم علامت او امتلای دهان از رطوبت ... ثقل معده
علاج تنقیه معده ... شربت سکنجبین و مصطکی و ماء العسل ... و دارچینی و مصطکی ...
... معده ... قسط و زعفران ... مصطکی از هر یک ... درم ... مثقال ... درم ...
... قرص ... ناخواه ... آن ... و دارچینی ... گلنار ... نافع ...
هر یک یک مثقال ... سایند ... حل کرده باشند ... و این ...
... از هر یک ... یک مثقال ... یک درم ... فایده دارد ... آب ...
گوشت ... نوع سوم فواق از ... ضماد ... معده ...
عارض گردد ... کثرت سودا علامت ثقل ... و کثرت ... تدبیر ... و این فواق ...
علاج شربت ... ترکی از ... تریاق ... مصطکی ... و ...
نوع چهارم فواق که از جهت سردی ... معده شود علامت قلت عطش ... عارض می گردد ... که امراض ...
... علاج معده ... دیگر فواق از جهت خشکی ... که ... درم ...
فواق ... علامت ... استفراغ ... طویل ... مفرط شود علاج ... روغن بادام و شربت ...
... و ... روغن بادام و ماء اللحم و آب انار شیرین ... و شوربای مرغ و این ... بر معده ...
و گل ... آب ... روغن گل یا روغن بادام آمیخته بمالید و دیگر فواق ... درم

حکم سود است و سر عیان مرطا علاج ضعف اسلی و آب حب السلت آب کاسنی که در دو حمار سعر حل کرده باشد و تبرید
در شیاسل یازدهم در ضعف هضم و فساد او و تحفه ضعف هضم آنست که طعام که از معده جنانچه باید نگردد و مکث زمانی طویل و تبسیار
نماید اما سوء هضم و فساد او آن است که طعام هضم شود در معده هضم خوب ملکه هضم بد گردیده بوی بد و حساسیت ترش و کشتی و سوزش
و معده و سودا اما تخمه آنست که طعام هضم نگردد و باقی ماند اسباب این هر سه یکی است اگر معده ضعیف بود ضعف هضم و اگر ضعف قوی
بود تخمه و اگر متوسط بود فساد هضم دیگر معلوم باد که هضم بعر معده می باشد به لحم معده چرا که لحم معده از عصب است و عصب معده لحما
وحس شهوت طعام تعلق بعصب دارد و این چند نوع است نوع اول که جرم معده ضعیف بود علامت او آنست که عطش
فی بسیار و عرق مراض بسیار دارد با ضعف هضم و ضعف شهوت لاغری بدن و برنه شکم علاج شربت حب الآس و شبه
باطریفل صغیر و غذا گوشت مرغ یا گوسفند جوان که در دو دارچینی و زعفران و زیره بود و سریع الهضم بود مائل بعفص قوی سماق و
آب لیمو یا رب انار سازند و محلول جوزی فائده دارد و این طلا مجرب است کلنار و مصطکی از هر یک مثقال افسنتین و سرار هر یک
و مثقال گل سرخ پنج مثقال قرنفل و سعد و سنبل از هر یک دو درم نرم کوفته بگلاب یا شراب طلا سازند نوع دوم در حرارت
ضعف قوی در معده چهار قوت است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اما علامت ضعف جاذبه لیعنی قوتیکه غذا را می کشد آنست
که غذا دیر در معده بلی ماند و حقتانی عیان دود بود علامت ضعف ماسکه لیعنی نگاه دارنده در بدن معده و گمان می برد
حرکت جوانکرد طعم دهواید و علامت ضعف هاضمه آنست که غذای لیستود بدن را انچه باوالی باید و سر وانی آن ترش
بو می کرد و با ستفار و علامت ضعف دافعه آنست که در بعضی گاه اور یا جلیج و الم بود علاج هر یک کوری بتو والسا الله تعالی
علاج ضعف قوت جاذبه شربت لیمو شربت حواکه د سیب و صندل و بید و غذا سریع الهضم از گوشت مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بریان کرده
یا شوربا دارچینی و زعفران زیره و شنت بعد از آن تعرمانید که چند دم بر تن رود و اطراف را بمالند و طلا مذکوره بر معده بسدید علاج
ضعف ماسکه از ماده هر لقه ذکر کرده سرب لیمو رب آبی و رب انار و کشک جو دهاد رش بریع و عدس مقشر و گوشت مرغ و تیهو و کبک
بریان و حق آنگره انار طلا از صندل و گلنار و طباشیر و گل سرخ و عدق حب الآس یا آب آبی یا آب سیب و شربت حب الآس و به و سلت
علاج ضعف هاضمه امراج سرد جوارش کمونی و اطریفل صغیر دکمس و شربت سکنجبین عسل حلی و شربت و اکه و غذا آش سماق یا لیمو و طلا باسبس
و صبر لیمو و سنبل و مصطکی و بر معده روغن مصطکی بمالند علاج ضعف دافعه ملین طبیعت نماید جون گلقند و گلاب و مطبوخ خیار شنبر
و برگ کاسنی و نکاه و بادیان نوع سوم در ترش شدن طعام در معده و اگر اندک بود مصطکی و بادیان خائیدن و قند سوده
سازند و اللوارش مجود و سرو قرص مجود و اطریفل کبیر معجون سقرحل سهل و شربت لیمو و غذا قلیه خشک طلیه و ارشور با و تنکه
هم نباید گوشت که مائل بسرخی بود احتیاط نماید و حجاب طویل و قی و اسهال و خواب بر دست چپ و ندید آن خوردن قلعل باری
و معده است تهضم طعام و خواب دست راست طعام را از سر معده می گذارد نوع چهارم در ... معده و معده از قلت
... که مراد بدنی اعتنائی در کمیه و کیفیت ساده ... ریخته اگر کیفیت بود حرارت که غذای بسیاری باید

و در معده گران گردد و قوت باصره او ضعیف گردد و تیک هم شود و اگر اندک بود در معده محترق گردد چنانکه غذای لطیف در معده
گرم و آنچه در کیفیت و دمل بود مثل تخم مرغ و عسل در معده گرم مدتی که فاسد گشته نسبت بحالیت و حرارت و اما آنکه در جوهر بود
مثل گوشت گاو و کماة و نان فطیر اسهال فاسد می شود از جهت آنکه غلیظ بود و دیرگذشتن از معده مثل حریره و شیر تازه و شیر کدو اسهال زود
فاسد شود در معده و اما آنکه بحکمت ترتیب بود مثل آنکه مقدم دارد غذاهای غلیظ را بر غذای لطیف پس دوم هضم شود
پس از هضم اول و دیگر آنکه غذا را فاسد می سازد بی ترتیبی غذاست مثل آنکه مقدم دارد میوه ها را بطعام حالس از لطیفه الا طعام لیس
حامض که مدتی آن بکه بالای قوت حریره واقع شود و آنکه غذا را فاسد می سازد حرکت قوت ولیست بعد از طعام مثل جماع و سواری و تند
حرکات عنیف و فساد هضم ام الامراض و سر چشمه همه دردهاست **علاج** اگر این علت از کثرت غذا واقع شده قی باید
تا سنگ و تخم ترب و شربت سکنجبین و بعد از آن گلقند و مصطکی اختیار نماید و جوارش کمونی و قرص عود فائده دارد
و اطراف او را آب سرد کند تا حرارت متوجه باطن شود و غذای لطیف از مرغ و تیهو و کبک و عصافیر بسر که و عرق بود دیه
و مثلث یک ساله میل نماید و اگر از جهت ردی کیفیت غذا واقع شده تنقیه معده بقی و اسهال نماید و اگر اسهال نماید آنکه در
عود و کل سرخ و مصطکی قدری تند بود میل باید آب آبی میل نماید و اگر از سوء ترتیب غذا واقع گشته سکنجبین عسلی و معجون یار ایارج
و بعد از تنقیه امر فرماید بریاضت و دخول حمام و آب گرم بر معده ریزد و غذا گوشت مرغ فربه با تره میل نماید **فصل دوازدهم**
در هیضه و این حرکت مواد فاسد غیر منهضم بود که از دهن بار گردد بضعف و تشدد دافعه بقی و اسهال مندفع گردد و گاه باشد که قی بیاید
آنکه از قیان حالتی سابق از تغییر طعام فساد آن بصفراوی باشد و بسیار است که افراط اسهال بمرتبه میرسد که نبض ساقط می گردد
و اطراف سرد می شود و باید که طبیعت تر سد و ترک علاج نکند و این چند نوع است **نوع اول** در هیضه که از صفرا شود و علامت
او آنکه کثرت غثیان و تشنگی و قی تلخ و در معده و سردی اطراف بود و **علاج** آنست که مدد نماید که آنچه باقی مانده بقی و اسهال
دفع گردد و قی با آب گرم و شربت سکنجبین و ملاحت ادویه میل نماید مگر وقتی که در معده لذعی و گرمی باشد و اگر اسهال صعوبت قی قوی بود
بسیار بماست است که اندک محموده با آب سردی او بکار آب کاسنی بهمد و حقنه تمام فائده دارد و اگر بسبب کثرت قی و اسهال ضعف
غالب گردد چنانچه در نبض اثر ضعف ظاهر بود شربت حب الآس و رب آبی و شربت انار بود بسبب قی و اسهال باید و طلا از صندل و گلاب
گل سرخ و رب آبی آمیخته بمعده گذارند و آب لیمو و شربت و مرغ قی می باید و مقدار دو درم طباشیر با آب انار ترش آمیخته بکبار دفع
میل می باید دفع اسهال و قی و تشنگی می سازد آنچه تقریر شده گذاشتن اطراف در آب و یا گذاشتن خرقه تا آب عرق با بیخ سرد ساخته بر معده
سود فائده دارد و اگر ضعف غالب بود در آن انار تکساه تا بان شاید اللحم از گوشت مرغ یا کبک یا گوشت بره ساخته است و بر سد جهت و ادویه
و صندل اندک بعد از آن طلا سازند و غذا گوشت مرغ و قتوق سماق و آب غوره و آب لیمو سازند و حیله باید که بحرارت و دوا از صندل و گلاب و آب
کشنیز لخلخه سازند و در پیش بینی دارند و اگر اسهال بود و غذا از کنجد و جاورس بحری گوشت مرغ یخنه قتوق سماق سازند و حمام فائده تمام دارد
و اطراف را مالیدن بستن ساقها آنکه گل رسمی بسرکه و حب الآس هم آمیخته خرقه بدو تر ساخته یخ یا برف بسر ساخته بر معده گذارند و بر درد اگر نفع

واسهال قی کثیر یا خفیه معده گداز بود اگر تشنج در دستها و پایها سرکرد در گرم روغن بادام و آب گرم تر ساخته بر معده گذارند

نوع دوم در بیضه که رسا در دست و بلغم بود علامت او آب دهن و غثیان و قی بلغمی بود **علاج** آنست که ایسون و

و مصطکی و زیره ایحو تا سه دست آب اصل باید داد و قی باید داد و شربت سکنجبین عسلی همی باید در دوره و فائده کلی نبود اما باید مقدار

حب تر بود ماست استاد و شربت صد و این قرص حب در اسهال بسیار بود کماه فوراً نعل سعد عود و زیره اادویه هر یک یک مثقال وار

ایسون نیم مثقال چهار درم کوفته با آب ایسون قرص بسازند هر یک نیم مثقال تا یک احتیار باید داد این قرص بسیار صفت آن کند

نیم مثقال کماه تا کمار و سماق هر یک تا یک دانگی مشک نیم دانگ اصل درم و لعاب تخم آبی و سماق و ترتی و روغن و دوا المرهم

دهن و معده ما زعفران مشک و عود درم ساخته با آب آبی آمیخته مالند و برآورده آب گوشت کبوتر و آهو که دراز دیر گرم

کرسنه بیش ناهمی و تحلیل و حامل و زیره باید و حیله اصل در علاج بیضه کم خوردن طعام او جوانب و مرتع کهام درآمدن حق در حمام

حالها حوارش سفرجلی مسکی بی سفرجلی و امدک شراب گفته اند مست دیار ار عرق النعناع لعه و جوارش جهت بیضه مدیم

دارد و نوعی سیروتی جا مثقال عود دو مثقال مشک نکی درم ساخته بیست مثقال عسل آن بسته و ترتی مثقال

نوع سوم در بیضه که سودا در معده غالب بود علامت او تقدم بحمد و بسیار ریح بود تنگم و باب تحیش قی و

علاج تنقیه معده مطبوخ افتیمون قی آب گرم غسل در معده روغن مصطکی مالند و قرص عود مانده از دوا اگر درد و دلکه

بود در معده و تخم ایسون در حلاب که آب باقیه ماست و دفع گرین معده و حلقی که موجب آن بود دفع می

اگر معلوم باید که او در معده ما سد گشته آب غسل احتیار بود و مقی باید داد این قرص را بدهد قرص و کماه از هر یک یک درم

سنبل و مصطکی از هر یک نیم درم عود سعدی چهار درم قند تقاله مطبوخ و معجون کمونی نفع دارد **فصل** سیزدهم در وجع معده که

دائم بود و این علتی است که دیر ماند و لازم او دست است این چند نوع است **نوع اول** تنگم از گرمای و

معده و سردی و تری آن بود علامت او امدک تشنگی و حشا و ترش **علاج** معده را از بیرون بدوا دوا گرم سازد و از بیرون مثل

روغن مصطکی و روغن سوسن این طلا بر معده کند و مر و گلنار و سرد و اقاقیا بر کوفته با شراب آمیخته گذارند و از درون بحوارش جوز

و سفوف حب الاس و این اقراص کندر و گلنار را از هر یک ربع درم که باده او کوفته باشد بسا و ترتی دو مثقال تا سه مثقال

و امدک اقاقیا کوفته شربت حب الآس با شراب میل باید صفت سفوف حب الآس مصطکی و کربابی از هر یک مثقال حب الآس

پنج مثقال شانه بلوط دو مثقال عود درم سماق بعث مثقال بر کوفته ترتی مثقال و دو صاکیج یا با در بحیی کوسعدی سماق و دارچینی

و بلحان و تحلیل با ادویه گرم او در معده ادا با کفته و حکم کرد عود دیده آمیخته و از **نوع دوم** درد کار علامت معده و صحت سکر و علامت

آن بیرون طعام از معده و بحیان خوردن و هیچ تب نی و طا لشد **علاج** حوارش و معجون کندر سفوف حب الآس فتاحه صعتر حوارش دو لیمو

شکر بوره دو مثقال بهان پنج مثقال حب الآس شانه بلوط از هر یک دو مثقال کثیره مثقال کوفته سه آن حسل آمیخته باید و ترتی مثقال

باید و بر معده زعفران عود از هر یک مثقال سعد شانه بلوط حب الآس از هر یک مثقال بر کوفته کیسه تا کی آمیخته طلا سازد

یا کرفس هر دو علیم باشد یکسان آرد و دانه انار و آنچه درم کوفته و یا رب النار یا ریواج یا شربت سیب یا شربت فواکه مقدار دو مثقال
تا استعمال آمیخته سازند است و شربت و اگر آب انار و ماش تا دو دانه و سماق حب الآس و مدک عراق ساخته باشد میل باید میرزایه
جرگوش مقدار نیم گرم فایده ارد صفت قرص میرزایه جرگوش نیم درم زارود درم درم کوفته یکبار دوست یهند دکثرت استعمال کسا حرارت بود
سوب و ترتی زمور دانه استخوان ان حب و رتاه لوطه و میباید و کسیر خشک سماق و حرف ابوت تخم کرفس زیره در سرکه پرورده و مال خشک کنند
و الی از هر یک یک مثقال بگیرند درم سوده در روزی چند نوبت میل باید چنانچه گرچه ضعیف بوده باشد در شود و هر دو در شکم سدد نوع سوم در رفع
اضطراب و شور معده بود علامت و گریستن حلقه معده بسیار است که روی با نها خوش ولی مایل دارد مال و سورش بوقت خوردن
غذا خصوصا اگر طعام شور یا ترش باشد و تشنگی و حرارت و خشکی و گاهی تب بود علاج فصد باسلیق و اگر مایل باشد حجامت رساند
و حقنه مطبوخ هلیله زرد و تخم اسپغول تف داده شربت حب الآس یا لعاب اسپغول با ادک روغن گل با تخم اسپغول و تخم رو فه و تخم ریحان با آب
مجو نساس ان مقدار که آماسیده شود و ادک روغن گل بر دیا سیده میل باید و حب الآس مثقال و خشخاس چهار مثقال صمغ عربی دو مثقال و
سفوف رب الاسمار قوری فایده دارد صفت آن حرد ساوج هندی و سیل و مصطگی و هلیله کابلی و زیره کرمانی و دارچینی و کشنیز و
قلقل و دار فلفل و زنجبیل و قرنفل از هر یک دو درم عسل یک من قدر از مجموع شربت از یک درم تا سه درم پیش از طعام و بعد از طعام روا
باشد در معده آبی را که بسرکه بجوشانند و حب الآس و گل سرخ و گلنار و صندل سفید و مارو از هر یک برابر بگیرند با آبی آمیخته محکم کوفته
باشند بهم آمیخته طلا سازند و یا حب الآس گل ارمنی اقاقیا ولادن زعفران بر معده طلا سازند و دفع فایده ارد که در دو آب بی دارد سحق و ضماد
حاورس مقشر با جو بی در آتش سماق و برگ و غیره نوع چهارم در دردبی کار کثرت طعم اسعد رده عارض گردد اسهال غذا وی علامت
آنست که ضعف تنها تیر و بعد از خوردن غذا با ادویه گرم و بعد از شرب شراب تشنگی علاج اگر اندک اندک می آید یاری دهد مانا ابارین
قند و شربت یا شربت گل شکر یا هلیله زرد و قند و اگر قوت قوی بود مطبوخ هلیله زرد و بعد از آن قرص طباشیر شربت حب الآس یا رب اندک
یا رب النار یا رب آبی و ورد سا مار و طباشیر و گل ارمنی با آب بی با شربت لیمو چهار بار باید و پوست انار و حب الآس دانه سویز از هر یک دو مثقال
ارد درم کوفته با آب بی یا رب سیب آمیخته سفید دفعه اختیار باید و حب الآس زرد بی سرکه طلا سازند و آرد جو بریان کرده و صمغ عربی و
طباشیر برابر سازند سفیت فایده دارد و دوغ که ماس تف داده باشد یکسان فایده مند است و عدس ایجنه و تیر کشیده
سماق و آب بی آمیخته و آش غوره و رد دک انار و شوربای مرغ که در و یار ها آبی وسب سیخته باشد و قتیکه ضعف معده از کند بزید
با ورس مقشر تنها یا با ساوط یکجا بگردند بر معده ساسارند که فوق سماق باید نوع پنجم در درد کا زیحان شود و اسر معده حاصل بود د
لاسا آنست که هر گاه میل طعام شود گریدن و شورش در سر معده و ترشی در دهان بود علاج فصد باسلیق یا باسلیم و تنقیه
مطبوخ افتیمون یا ارا یارج و اگر کفایت نباشد ایارج اسمارید اما بریان کرده پنج درم حب سرخ بریان کرده دو درم زرسا دو درم کهربا
دو درم تخم ریحان تف داده با گلقند سه درم ترنجبین سه درم شربت حب الآس یا انکه ریحگیر کباب بوده باشد دیگر باید که همه بر سر معده تا
و دا سعده از و بر بود نوع ششم در درد کبار رطوبت طعم از دماغ و از ضعف قوت ماسکه معده بیرد و ما سد

آب سیاه باید ... بنوشند و هر صبح یک ساعت آنقدر بنوشند که مطلقا مانند آن سکنجبین ساده یا ساده آب
مزید کم ... و هم ... در ... و ... میان نکاه که بود تب ... تشنگی بسیار تلخی دهان بیرون ...
و در سر داغ و صداع ... شود ... اشتها ... حرارت و علاج تنقیه معده بحب صبر و اطریفل صغیر و شربت
نیلوفر ... و تسکین ... تخم اسفرزه ... و ماء الشعیر که در آن ... مروق جوشانیده
و اندک سکنجبین ساده ... آمیخته ... ساعت ... آب ... بقدر سرکه
همانکه ... اگر ... باشد قوی ... و ... آب ... و ... سر بالید و روغن ...
سر ... و ... از هریک ... آمیخته بر سر طلا سازند ... گوشت ...
... باشد ... و ... و ... دارد ...
... آمیخته باید ... ساخته باید ... السوداء ...
... مانند ... در اصل الاول ... علاج اوشد ...
... قیاء ... دوست ... گوشت بر سرکه ... اگر ساقه ... بر طلا سازد ...
... سرکه ... گلاب باید ... قوت ... ساخته ...
... باید ... پنج مثقال ... سه مثقال و گل سرخ دو درم گوشت ...
... سکنجبین ... آمیخته ... سکنجبین ...
... اسهال ... اقاقیا ... هریک مثقال ساق ...
هریک چهار ... و ... گوشت آب ... هشتم ...
... احساس ... علاج ... تخم ...
... اسهال ... طبیعت قوی ... باید ...
... باید ... آب ... رایحه ...
... اگر ... طبیعت ... باید ...
... علاج اگر حرارت ...
... تخم ... ریحان از هریک ... درم ... و گل ارمنی از هریک چهار مثقال
... و گل ارمنی ... سه مثقال ... تمام ... اختیار باید ...
... طبیعت ... روغن گل ...
باید ... بسیار ... تمام ... حرکت ضعیف

دیگر ورم حلق تحلیل و اسهال مزمن می‌شود علاج تقلیل غذا و ریاضت و مالیدن و سعوط را دادن دمی و جوارش مصطکی سازند
مالیخ شکند و در حمام روند تا عرق آید دیگر ورم حلقه که نام گذاشته اند دور البطن یعنی آمدن شکم یا دوار معلوم علامت وآن آنست
که اول رود موضع گیرد و بعد از آن شکم آید و حصت حاصل آید و تساحت می‌شود و نوع خلط از اینجا اسهال او دوار آید اگر الطریقه
غب یعنی سودای در روز یک روز در میان آید از صفرا بود و اگر بدستور ربع بود از سودا بود اگر نوبت بود از رطوبت و از بلغم
بود و اگر دوار او را حدی معلوم نبود بلکه در دو دائم و استمداد در بعضی اوقات بود و علامت آن آنست که چون تا بید باشد
علاج تنقیه بدن از خلط فاسد بعد از آن و تقویت اعضا و دیگر در بیست بحران وقتی که طبیعت مواد موذی را دفع نماید و آن آنست
که روز بحران علامات آن بود علاج او آنست اسهال از طرف بسیار شد که وقتی که اسراف شود و موجب ضعف گردد پس آن هنگام
قبض باید نمود نه که بسیار باشد **فصل چهاردهم** خنا و نفخ و قراقر در معده و تثاوب و تمطی خنا آنست که نفخ دفع شود
از دهان و تثاوب آن آنست که بسیار است جمیع سمعهم از طعام در وقت تقصیر هضم و طبیعت آن را دفع نماید مثل بخار از عضلات فکین ظاهر
گردد و تمطی آنست که بخارات و نفخ در عضلات سینه وغیره ماند انواع خنا و نفخ مذکور گردد **نوع اول** خنا و نفخ که از سوء
مزاج و ضعف حرارت غریزی بود هرگاه در معده گرمی بود و سردی غالب و آنچه غذا رسد موجب نفخ گردد **علاج** تقویت معده
گلقند و شربت بادیان مثقالی گل سرخ دو درم و انیسون و تخم کرفس از هر یک درم پوست بیخ بادیان دو درم تخم خیر و مثقالی زیره
و انگور شعاع از هر یک مثقال نوشادر مثقال قند سه روز میل نماید دیگر خنا که از غذای بسیار که رطوبت بر او غالب بود
موجب نفخ می‌گردد **علاج** آنست که غذا اکثر بسیار نخورد و آنچه میل نماید سریع الهضم بود و ملحه مربع و حمام فائده دارد و نخود آب
که در زیره و دار چینی بود **نوع دوم** خنا که از طعام بود و موجب نفخ گردد **علاج** اسهال صبر و معجون شهریاران تقویت معده
گلقند که در مصطکی و بادیان رومی بود و سفوفی که نفخ معده را دفع نماید جوارش انیسون تخم کرفس از هر یک دو درم
زرنباد قرنفل از هر یک درم همه را نرم کوفته در آن قند یا نبات سفید باید شربتی مثقال تا دو مثقال اختیار نماید و
بعد از آن گلاب عرق بادیان فائده دارد و اگر بار السل سفوف را میل ندهد **نوع سوم** خنا که از گرمی معده و صفرا
محلی حاصل گردد علامات خنا و سوخته تشنگی و امده **علاج** تنقیه معده مطبوخ هلیله و شربت گل نکرده آب تمر هندی
و آلو بخارا و آب انار اگر معده قوی بود شیره حرفه با آب غوره یا لیمو و غذا مرغ اسفاناخ و غوره دیگر از سوداوی شود **علاج**
مطبوخ افتیمون که در و انیسون زیره و بادیان تخم کرفس و تخم کاسنی باشد باید فائده دارد **فصل پانزدهم** در انقلاب معده
شبیه گردد بدانکه معده از زیر به بالا گشته حقه انگه فعل معده آنست که از زیر دفع نماید هرگاه عکس آن شیخ انقلاب گفتن را
حقه این است و آنچه دفع می‌نماید تمام هضم بود و سعت آن شیخ و تحتش رود ناب که نام گذاشته اند اما عشری یعنی از روده انگشت
صاحب او بود تا روده صائم هرگاه غذا از آن دو بار رسد هضم یافته بواسطه الی عارض شده و این دو بار اگر در دل حی پیدا آید
و این علامه که هضم یافته یا نشده آید و سده ور اگر در بار لطریق هضم دفع آید و فرق میان این علت و ایلاوس

ست که اندر معده باشد ... بود علاج شربت لیمو و شربت انار و دیگر
ترشیها و بقلهٔ حمقا و کمتر تیمیه باشد و باقی علامات آن است که در تیج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل شانزدهم در کرب**
و قلق معده و آن است که صاحب این مرض بی آرام باشد و حالتی که او را از شکلی به شکلی و از فصلی بفصلی دیگر انتقال باید و گاهی غشیان بود
علاج تنقیه معده و شرب لیمو و شربت انار و شربه مروه آب انار ترش قی فایده کلی دارد **فصل هفدهم در اختلاج معده** یعنی
در معده حرکتی احساس می شود و اگر این حرکت در معده با اعراض غثیان باشد می شود از بیم مشارکت دل السر ... این
اختلاج از امتلا باشد **علاج** تنقیه معده بقی و اسهال دیگر سبب گرم معده این اختلاج عارض می گردد وقتیکه
معده ... ریخته ... بود ... در معده **علاج** مسکن الحصر ... و قبل
دیدن و احتراز کردن باید **فصل هیجدهم در حرقهٔ معده** یعنی سوزش که معده را عارض گردد از خوردن غذای حار
شیرین و غلیظ و اکثر عام سبب آنکه ... می گردد **علاج** قی باید تا آنکه ورد کم شود و شربت ترش باید
عسل ... غذای ... سریع الهضم اعطا باید دیگر سوزش معده سبب آنکه رطوبت خام در سر معده بسته
شده باشد **علاج** رگ اسیلم کشاید و شربت سکنجبین بزوری و هلیله و اطریفل اختیار باید **فصل نوزدهم**
در حکاک معده و در معده غذا آن سبب این خلطی تیز و دگر سبب آنکه معده گشته چنانچه موجب حرب می گردد در مسل
تسیح از بعضی اعضای چنانچه ... از سری ریزد و موجب حکه می گردد در معده **علاج** تنقیه معده بمطبوخ سنا و ...
تا ... آنکه ... دیگر ... سبب ... ریخ معده ظاهر گردد می باشد علامت آن است که در تنور
معده مذکور شد **علاج** آنچه در درب مذکور است **فصل بیستم در استرخای معده** و آن است ... ادا
سستی معده بسبب آن است که معده خود سست شده باشد یا رطوبات گشته **علاج** این دو قسم ...
اما تملین الیاف حرم معده بجهت مرض درد سیاری یا از سبب کثرت اسهال قی و موجب ضعف جمیع افعال معده گردد قوت جاذ
و ماسکه و هاضمه و دافعه باشد می شود علامت آن است که طعام هضم باشد بیرون آید و گاهی بصورت بیرون آید و گاهی چنان با
که معده و حقنه بیرون آید و بعضی گفته اند که ... مدار درجه آنکه لیف معده تمام سست گشته و قوت ماده **علاج** این حالی از مشقت
کلفت نیست چه آنکه لا علاج گفته اند **فصل بیست و یکم در تشنج معده** گاهی در معده تشنج از امتلای از شکم ... بسیار
سبب اسهال بیمانکه سائر اعضا را می شود و در بعضا دفعتاً معده عارض می گردد تشنج **علاج** آنکه شربت ...
در معده و گفته که در دهان ... می ... بود باشد ... ق اگر ماندهٔ ... **فصل** ... **باب احد و بیستم در امراض**
کبد و علامات و علاجات آن مشتمل است بر هفت فصل **فصل اول در سوء مزاج جگر** که ... ماده باشد یا بیماده این
چند نوع است **نوع اول** سوء مزاج گرم که در جگر بود علامت حرارت ماده و التهاب ... در حالت ... و
تشنگی که خوردن آب ... شود ... ... و ... سرعت نبض اگر حرارت غالب ... ... سودا ...

ساعت ماليخوليا وسل و حرقت حرارت مي گردد و ثقل شكم و درد شراب زرد و آب گوشت سقوط شهوت دلالت بر ضعف جگر مي كند
و ثقل سياه دلالت بر عفونت كند وي كند دي باشد ثقل شكسته است مرتبه كه حرارت وي سودا در حول جگر و اين هنگام ثقل مثل
دردي شراب بود علاج شربت هاي تمر هندي شربت ليمو و آب انار شربت سكنجبين اسپغول اگر حرارت قوي بود شربت زرشك و
قرص اسرار يس قرص كافور بات كند يا آب هندبا يا آب غوره در سحر بيل بايد و بعد از آن سركشك جو كه درو تخم كاسني
و درک پخته باهم مريدي بايد و سده جگر مي گشايد و اگر سده محكم بايد شربت بزوري اختيار نمايند و بر دو يك حرارت بسيار
دوغ سرد كرده بات جو كه در و سرطان نهري پخته باشد و خوردن شيره خرفه با طباشير فائده دارد و آب تمر هندي و آلو بخارا
و شربت انار و آب كاسني كه در و صمغ طلوس حل كرده باشد و آب كاسني در رحمت جگر نفع كلي دارد و اگر از حرارت بود با سكنجبين
اگر از حرارت سودا باشد اين ضماد بر جگر گذارند گل سرخ چهار مثقال صندلين دو مثقال كافور يك دانگ كوفته خرد بيخته آميخته
گذارند ديگر اين طلا نفع كلي دارد صندلين و گل سرخ از هر يك دو مثقال فوفل و شياف ماميثا از هر يك دو درم كافور نيم دانگ
با عنب الثعلب و آب مدك سركه و آرد جو دو مثقال بر جگر طلا نمايند و غذا گوشت مرغ و گوشت بزغاله و طعامي كه در و قبض بود هم
ضرر دارد ديگر برگ و آب انار كه بجاي فائده دارد **نوع دوم** سوء مزاج سردي ماده علامت فساد رنگ و تهيج و حميش رنگ
سياهي و تيرگي و سفيدي مائل بسياهي **علاج** شربت از انار اصول سازند و روغن بادام و گلقند كه در و باديان و مي و گوارش
معجون گرم سل بايد و قرص نفع دهد و اگر مساسات **صفت قرص** يوند كه مزاج جگر سرد باشد و رنگ سفيد
اسهال دليست چشم و اطراف بعد از تنها سست مانع است و تنگيد در لشره فسادي بود سنبل و مصطكي و زراوند افسنتين
باديان هر يك دو درم ريوند چيني ده درم قرص سازند هر يك مقدار مثقالي يكي را سكنجبين عسلي دهند و اين ضماد بر جگر نهند
سنبل و مصطكي و زعفران و مر مكي مر را در شراب حل سازند و باقي ادويه را كوفته هم آميخته گذارند و قرص افسنتين سازند
صفت آن افسنتين انيسون باديان و مر باهم برابر گيرند و قرص سازند شربتي مثقالي بود و در وقت خواب يا
گلقند و جگر گرگ يك دانگ يا دو دانگ بود و پنج درم گلقند چند روز ميل بايد گفته اند جگر گرگ نفع كلي است و جميع علت كبد
يك مثقال تا يك مثقال با آب كاسني ميل نمايد و بابونه و اكليل الملك و مرزنجوش را بجوشانند و آب را بر جگر ريزند و ثفل آن ضماد
و ثفل آميخته طلا سازند و تيز تر اعرابي پنج مثقال قند اخلاط سرد را باسهال او ادرار بيرون مي آرد و سده ها مي گشايد
و غذا گوشت مرغ و كبك و تيهو و عصافير و مطبخه كه در و دار چيني و فلفل و زيره باشد و حلوا كه از عسل و روغن بادام و مغز
بار و عن بيت بسازند و در غذا آنك رقيق سازند و موثر بسته جگر را فائده دارد و احتراز بايد از خوردن آب بسيار
خصوصا اگر سرد باشد و غذاي سرد زيان دارد ديگر سوء مزاج رطوبتي ماده علامت او تهيج چشم و بسياري
در رطوبت **علاج** گلقند و مصطكي و باديان و مي و رياضت و حمام بر ناهار و شراب كهنه مثلث فائده دارد و ديگر حادث
سوء مزاج خشك بي ماده جگر علامت او لاغري بدن و خشكي زبان تشنگي و صلابت نبض **علاج** تدبير مرطب و شربت

علامات آن تیزی بسیار بود و در رنگ لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول و شیر و قند و گوشت مرغابی و زرده و علاج فلاج مرض
ستیر و رد مسکه و عرق بید مشک کاسنی و گوشت کادران دیگر کند در علاج این مرض چرا که کمری شود مدق و اقراص کند
چیزهای ملین که مقتضی میگردد و سوء القنیه داشتند نوع سوم در سوء مزاج گرم تری ماده که در کبد شود علامات او ثقل
روی ما ال سرخی اتیم و دیم علاج فصد باسلیق و شربت عناب سکنجبین شربت ریواج و تلیین طبیعت آب کاسنی
و آب عنب الثعلب خیار شنبر آب خواکه دیگر سوء مزاج از جهت گرمی و خشکی جگر می شود علامات و خشکی دهان و تشنگی و زردی
رنگ علاج سرد و ترطیب تیره گاو و دوغ و شیر جوزت لسن آن و آب کشک جو روغن بادام و آب هندوانه و لعاب
اسپغول قند و داش کدو و اسفاناج در زرده تخم مرغ نیمبرشت او اختیار باید نوع چهارم در سوء مزاج گرم از خون
در جگر شود علامات او گرمی جلد و تیزی دهان و گرانی اعضا علاج فصد باید و یا حجامت غدا عدس کدو زرده و ماست جائزه دارد
و آب انار شیرین مطبوخ هلیله و آب عنب الثعلب و آب کاسنی معتدل باشد درم یا دو درم ایارج فیقرا اختیار باید و اطریفل صغیر فائده دارد
نوع پنجم در سوء المزاج گرم و خشک که از ماده صفرا در جگر شود علامات او گرمی و خشکی و تلخی دهان و زردی
رنگ علاج اسهال صفرا مطبوخ هلیله با آب تمر هندی آلو بخارا و شیره تخم کاسنی و آب عنب السوس هلیله
زرد و اول آب عنب چهل درم و اسقوف سه درم هر روز زیاده سازد تا هفت روز صفت سفوف هلیله زرد
ده درم گل سرخ طباشیر از هر یک پنج درم ریوند چینی سه درم بادیان درم ترتی سه درم و اگر تب
بود دو درم با قرص طباشیر آبی و شربت حب الآس نوع ششم در سوء المزاج سرد در جگر از ماده بلغم در جگر شود
و علامات او در صابیه رنگ سردی لمس و قی بلغم و سفیدی قاروره علاج آن علاج اسهال بلغم با ایارج یا حب صبر
یا انگه روغن جوارش حب میل باید ایارج فیقرا درم غاریقون درم لک مغسول و ایکی ریوند چینی درم انیسون و مصطکی
از هر یک نیم دانگ کوفته حب سازد و وقت خواب خورد بر دیگ شربت بود تا نعناع هلیله فائده دارد و ماء الاصول و
گوشت مرغ و عصافیر و گوشت بریان تیهو و معجون دواء الحیوة و اطریفل صغیر یا کبیر و مسالعه در دفع ماده سازد چرا که سحر
مدلول میشود نوع هفتم در سوء مزاج سرد و خشک در جگر از ماده سودا بود و علامات او تشنگی و لاغری و ترس و اندوه
و فکرهای فاسد علاج اسهال سودا مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون با آب پنیر و شربت ماء الاصول فصل دوم در اورام کبد این
چند نوع است نوع اول در ورم گرم از خون جگر علامات و تشنگی و حرارت و امتداد ورم محسوس سرخی روی را
و سرفه خشک اگر ورم قوی بود و تپ و سردی اطراف و اگر ورم جانب مقعر بود قی مراری سوخته گرانی حس ثقل
و غثیان درد قوی زیاده از اگر ورم در جانب محدب شود ظهور ورم هلالی ماند ورم کند ذات الجنب
در اول و سرفه و ضیق النفس بود علاج فصد باسلیق یا اکحل سفیده بود دفع گداز دل سیار چه اگر ورم را صلی می سازد
محلل بر ورم دارد چنانچه که در ابتدا فصد باید و تاخیر جائز ندارد و اما دفع محلل آمیز و آب میوه ها که قسمی دار و کرد

مثل آب آلو و سپستان و ترنجبین آنکه خالص باشد عروق را تنگ می سازد و سپر دفع ماده ورم زیاده می شود و اگر ورم در جانب مقعر
بود چیزی که ادرار کند بدهند بلکه مسهل فائده دارد و اگر ورم در جانب محدب بود مدر دهند و طبیعت را نقص نگذارند چرا که موجب زیادتی
الم می شود و در ابتدا آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب لسان الحمل با سکنجبین تا چهار روز و بعد از آن رب سماق ملوس هفت مثقال و
ربیع قاشق از این آب حل ساخته میل نمایند و آنچه بر آن ترنجبین که در وی چند قطره روغن بادام بود جهت قوت جگر و این سفوف جهت
تلیین طبیعت دهند هلیله زرد پنج مثقال تخم کاسنی و تخم کشوث و تمر هندی از هر یک مثقالی لک مغسول و ریوند از هر یک دو درم
محموده نیم درم شربتی دو درم در آب تخم خرفه که در وی چهار شکر حل کرده باشند و اگر ورم در مقعر بود هفت مثقال تمر چهار شکر در آب
یا آب چقندر حل ساخته دهند و اگر ورم در محدب محسوس شود این سفوف مدر دهند تمر تخم خیارین تخم خربزه از هر یک پنج درم زرک
چهار مثقال ریوند مثقالی شربتی دو درم تا سه درم با آب دیان یا آب کاسنی و شیخ بوعلی گفته که گروهی مداوم هلیله زرد ادویه چرا که
خلط رقیق را بیرون می آرد و غلیظ باقی می ماند و در ابتدا این ضماد و ضماد آب کاسنی و آب کشنیز تر و تراشه کدو با عنب الثعلب با ورق
کوفته باشند و برگ زیاگلاب صندلین و آب لسان الحمل روغن گل و موم و بعد از چهار روز بابونه و گل خیرو و اکلیل الملک آرد جو ضماد
نمایند و بعد از انحطاط قابض کم سازند و محلل اضافه نمایند و بهترین ضماد این است آب آلی یا آرد جو و گلاب آب ... را ... ساخته یا
روغن گل و مصطگی و بابونه و اکلیل الملک آرد جو و تخم حلبه طلا سازند و حقنه نمایند اگر با علت اسهال بود این قرص دهند تخم حماض و طباشیر
گل سرخ و زرک از هر یک پنج درم لک ریوند از هر یک دو درم زعفران نیم درم کوفته قرص سازند هر یک مثقالی رب ... مار ... انار ...
باید یکی را و بعد از آن در استدارک ... و گاهی حریره گندم میل نماید و آبی کوفته ساید یا گل سرخ طلا سازند و چون ورم تسکین یابد
آتش خورده و اگر ضعف شود مربی آب ... انار شیرین سرد کرده دهند تا ورم ... **نوع دوم** ورم صفراوی در جگر
علامات او زردی چهره و زبان و شدت ... و تشنگی و سرعت نبض و زردی بول و سیاهی زبان در آخر **علاج** اسهال صفرا مطبوخ ...
مفتح سده را و شربت ... سکنجبین ... آب ... عنب الثعلب بعد از هفت و چهار شعیر با آب ...
ما آب کرفس اگر طبیعت ... حالت ... محموده در سکنجبین شربت ... حل ساخته میل نماید و حقنه فائده کند و اگر التهاب ...
بسیار بود آب کاسنی یا سکنجبین و آب لسان الحمل با صندل اگر ضرورت شود ... کاهو ... گوشت ... سماق
سماق است **نوع سوم** ورم بلغمی که در جگر بود علامات او سپیدی زبان و زردی ... عطش ... دم و سپیدی بول
علاج استفراغ ... ایارج ... ایارج فیقرا ... عاریقون درم ... باید در محل حوالی
ورشته میل باید و صلاح مطبوخ هلیله کابلی میل باید و قرص ... قرص ... بود شربت سکنجبین ... ماء الاصول ... باید
و شک ... ان هر یک ... روغن ... حل کرده بر جگر ... گوشت ... اگر ... ضعف بود **نوع چهارم**
ورم سوداوی ... جگر بود علامات ... در جانب راست ... پهلو ... باشد ... و رنگ ...
فاسد سازد ... گردد **علاج** تنقیه ... مطبوخ افتیمون و شربت سکنجبین ... و حقنه معتدل و این شربت فائده

دارد و مبرد از بیرون کرده می‌شود اگر خشک یابد مثل عناب سپستان عدس بیخ کرفس تخم بادیان و انیسون از هر یک شش درم
تخم ملوخیا سه درم پخته صاف نمایند با شکر قند القوم آورده یک ولشی بیخ تخم حل کرده بادام تخم محاو بوده اختیار نماید مثل
حب ایارج و یا عاریقون با نمک سندی ایسون با کاسنی یا آب عنب الثعلب بیل باید و طلا از حنای مرحم و منقل کاو دود و مسهل
معدل که سنا باشد میل باید و با الحب با سکنجبین دهند اگر حرارت معده بیشتر مقدار یک پیاله ما این ... که مذکور می‌گردد علیکاکی و
ملیسه ساده از هر یک مثقال تخم کرفس انیسون با دیان از هر یک یک مثقال کوفته ترتی دو سال با سعت معال قند و این تاد
رنگ کرده سنگی کوعه و میعه بیخ حرود با نوره وسعته و اکلیل الملک صبر پیه لطیعه و حن کهی ادویه را کوفته و با رعمها آمیخته
بر جگر بندند غذا نخود آب گوشت تیهو و کبک باشد **نوع پنجم** درد ری که حادث گردد در جگر از ضربه و یا سقطه علامت او کو
والمی که از آن ... شود علاج فصد نماید و شربت از گل ارمنی با لعاب اسپغول با ربوند چینی یک مثقال ... دو مثقال و از رب چینی
درهم ... کوفته شربت عشا اختیار نماید صفت دوای دیگر ربوند و گلنار حب سیاوشان ... از هر یک از مثقالی ربع
آنی میل باید و دوائی که شیخ ابو علی تحریر کرده ربوند چینی و گل ارمنی حب الآس این جماد و ائد ... عود و زعفران ... حسا لعاد و
مقل و مصطکی و سنبل از هر یک از هر یک یک دو ... یا روغن موم آمیخته بر جگر گذارند دیگر ورم عضلات از شکم است لسا ...
که اسناد ... میان ورم او و ورم جگر شود و فرق میان ورم کبد و ورم عضلات آنست که ورم کبد هلالی محسوس کمتر شود و از ورم عضلات
ورم عضلات ظاهر کرده و سرادما یک ورم کبد گلبی هر شود خصوصا اگر در جانب کبد که مقعر کبد ورم بود علاج سل ملیح و یم کند اول فصد و
اسهال و تبرید و ادعیه و بعد از آن طلاهای محلل آنچه در ورم کبد مذکور شده **نوع ششم** در دبیله کبد بیشتر پیدا شدن دبیله از عقب ورم گرم کبد در گشته
عارض گردد هم چنان که صلابت اکثر از عقب ورم بارد بود علامت ورم از بیرون نیست یا تحلیل می‌یابد یا آنکه جمع می‌گردد و دبیله
میشود یا آنکه صلابت میگردد علامت تحلیل آنست که اعراض ورم بر طرف گردد و مریض سبک شود و علامت صلابت آنست
که محسوس شود حیری محکم با صلابت و علامت جمع درد و تپ و قشعریره و اگر سرد به چیزی حاصل آید یا الطریق قی آید و حرک
وریم ظاهر گردد و گاهی الطریق مثانه و گرده دفع شود و اگر ورم در محدب کبد بود دبیله از رود اگر دفع گردد علاج فصد و
حجامت و تلیین طبیعت و طلاهای رادع و شربت بزوری و گلاب گلقند اگر علامت آنکه ماده جمع شده مسی کاید
در تنقیح آن از ادویه لطیف و اگر نضج یافته و سر کرده تکاهی مس برود داروی مسهل میل باید و اگر تکاسته و گرده و
دارد داروی و مثل شیره تخم خیارین و خیر ... دهند و بعد از آن که سر دارد مسهل گشت بر رود ماء العسل با شربت قند
از گلاب با سکنجبین ساده و بعد از یک ساعت دوای که گوشت بر دیا ... صفت آن مصطکی تخم کاسنی و گل
از هر یک مثقالی کندر و حب سیاوشان و گل سرخ و طباشیر از هر یک دو مثقال ورم کوفته بخوری او گلیکریا سد
مثل تخم کاسنی و کرفس با سکنجبین یا ماء العسل مقدار دو درم اختیار نماید و طلای قالس برجا گذارند و غذا
زرده تخم مرغ و مرغ باید **فصل سوم** در بیان سده کبد سده تنگی رگهای و باریکی

سوق بود در اصل خلقت و بسیار است که سبب غلظ ماده و تناول غذای غلیظ لزج و حرکت بعد از طعام و حمام خوردن آب بر
ناشتا طعام و بسیار است که سبب خوردن آنها شود و ضعف قوت دافعه و این جمله نوع است **نوع اول** در سده
که حادث گردد در کبد از ماده غلیظ لزج علامت او گرانی در کبد بی درد اگر سده در جانب محدب بود بول اندک و رقیق و اگر در
جانب مقعر بود براز بسیار و سفید دیگر آنکه خون در بدن صاف نشده کم بود و رنگ مائل بزردی مثل کسی که یرقان شده و بسیار
که چنین شخص را از جهت مشارکت کبد با اعضا نفس **علاج** اگر سده در جانب محدب بود داروهای مدر دهند و اگر حرارت
گرمی غالب بود دهند مثل آب کاسنی با آب لسان الحمل با سکنجبین و شربت سکنجبین بزوری **صفت سکنجبین** که سده بگشاید
پوست بیخ کرفس و تخم خربزه و تخم خاص و تخم خیارین کوفته از هر یک برابر گیرند در سرکه و گلاب آب بجوشانند و بقند قوام
آورده میل نمایند و آب کرفس و آب ترب و آب کاسنی از هر یک آمیخته با سکنجبین و بادیان دهند و اگر سردی غالب شربت از
تخم کرفس و انیسون و بادیان با سکنجبین عسلی اختیار نماید **صفت آن** ماء الاصول بادیان پوست بیخ کرفس از هر یک
چهار مثقال انیسون و تخم کرفس از هر یک دو مثقال گل سرخ و تخم خطمی و پرسیاوشان از هر یک سه مثقال بپزند و آب صاف کرده
سکنجبین [illegible] ده عدد کوفته و یک مثقال قند بقوام آرند و قرص لبرباریس و قرص لک و دواء الکرکم فایده دارد و غذا آب
نخود و اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ و گوسفند جوان و مسهل بعد از نضج ماده و مناسب است که مسهل خفیف دهند
مثل حب ایارج فیقرا درم غاریقون و سقمونیا از هر یک نیم درم انیسون یک حب دیگر ایارج فیقرا یک مثقال ریوند و نمک هندی
از هر یک نیم درم **حب** مطبوخی که سده بگشاید و رطوبات دفع نماید هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی از هر یک سه مثقال افسنتین کشوث
انیسون راوند و سقمونیا نیم کوفته از هر یک دو مثقال سپستان یک چاه عدد عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بجوشانند و از
تربد [illegible] اختیار نماید ایارج فیقرا و غاریقون بعد از آن اختیار نماید و اگر مطبوخ افتیمون دهند و آب [illegible] حقنه فایده دارد
بعد از آن مسهل معجون مقوی جگر بود مثل خبث الحدید یا دواء الکرکم و این معجون نفع دارد پوست بیخ کاسنی و دارچینی
از هر یک درم افسنتین و انیسون از هر یک سه [illegible] مصطکی و تخم کرفس از هر یک مثقالی زعفران نرم نرم کوفته عسل سه وزن ادویه
هر روز مثقالی میل نمایند و غذا گوشت عصافیر فایده دارد و ضماد در این مرض سنبل [illegible] و انیسون و زعفران و عود [illegible]
با روغن گل و چربی مرغ خلط سازند و بر جگر گذارند **نوع دوم** در سده که از اشیاء قابض حادث شود **علاج** او آنکه
چیزهای مزلق دهند مثل شیر و شکر و حریره [illegible] روغن بادام و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ [illegible] دیگر سده از جهت
ضیق رگهای کبد می‌باشد تدبیرهای مفتح و شربت بزوری که [illegible] باشد و [illegible] دهند **فصل چهارم در علاج صغر کبد**
در بعضی اوقات جگر [illegible] باشد علامت آن گرانی و [illegible] و بسیار [illegible] کوتهی انگشتان [illegible] اصل خلقت و ضعف [illegible]
بدن **علاج** [illegible] تخم مرغ نیم بخت و گوشت [illegible] و کنگر و شربت بزوری ماء الاصول ایارج فیقرا **فصل پنجم** در [illegible]
[illegible] جمع [illegible] غذای غلیظ که قوت [illegible]

معده با حرکت شده موجب نفخ شده علامت آنکه درد کند و آنست که هرگاه دست بر جا نهد قرار و حرارت گردد علامت آنکه درد ریحی باشد
نفخ است احساس شود و کثیر بود از هضم طعام چون دست بمالند یا چیز محلل و گدازنده تحلیل یابد علاج آنست که شربت بسیار زود داد
بر کرفس و عرق کاسنی و بادیان باید داد و معجون نیز دهد و حمام بر نهار و مالیدن اعتدال و قلت و ادمان شراب کهنه و آنکه بسیار
عرق کاسنی باشد و آب سرد کمتر میل باید و خرقه گرم وارزن گرم و نمک گرم گذارند و اگر در میل بحرارت دوا دارد و مسهل نسبت لطیف
محلل و اگر کشش بجانب تهوع باشد از دیا میل بحرارت باشد علاج شربت سردی و تخم خیارین آسیا باید **فصل ششم** در ضعف
کبد علامت قلت شهوت و بحران مدتی از تنقیه بات گشته باشد رنگ صاحب او مایل بزردی و سفیدی و گاهی
مایل بکبودی و درد ورم و تپیدن دردی و چشم و علامت ضعف جاذبه کثرت براز و لین او و سفیدی لاغری بدن علامت ضعف دافعه
قلت بول براز و قلت رنگ بهار آماس است و بعضی اوقات قولنج یا استسقا یا یرقان سیاه و در بعضی حرارت جگر و توباد ضعف کبد
چند نوع است **نوع اول** ضعف جگر بمشارکت معده بود **علاج** معده باید و گلقند که روغن مصطگی در آمیخته باشد و شکر بعرق کاسنی
میل باید دیگر ضعف کبد بمشارکت سینه آلات نفس از اکل بود و علامت آنست که بسبب سرفه باشد و سوءنفس سرفه خشک
علاج سینه شربت بنفشه و علاج آنکه رنگ زرد باشد علاج یرقان باید و شربت سکنجبین بزوری میل باید دیگر ضعف جگر بمشارکت گرده
باشد علاج گرده باید را تواند کرد و این جهت ضعف جگر بمشارکت سپرز و سوءالقنیه و استسقا باید علاج او علاج
آنست که در کلیه اگر بهای سنگ باشد و گردها اسد تعالی **نوع دوم** در ضعف کبد بذات جگر بود علامت آنکه هرگاه حیض
شود یا افراط خون بحران از جگر میرسد و ضعف جگر اکثر اوقات از سردی رطوبت یا از جهت مواد رقیق میباشد پس ازین جهت مرادا
آنست که علاج با ادویه گرم باید مثل زعفران و مصطگی الخ بمعجون موبر بیداء اگر بحابه فائده نداد و اگر در جگر خون باشد و
فصد باید و اگر مواد دیگر بود اسهال بحب ریتون باید و بعرق ریتون رم ریوند نیم درم بات دو درم جلنجبین میل باید **صفت**
دوائی که جگر را پاک سازد گل سرخ و ریوند چینی از هر یک سه درم بادیان و افسنتین و می از هر یک نیم تخم کاسنی و کشوث
از هر یک پنج درم تخم کرفس چهار درم قرص لعوق سازند شربتی دو درم و اگر ضعف جگر بسبب حرارت بود دوا این کمتر میباشد آب
امرود و انار بمعجون تر و نگسد و لبوب کاسنی و شربت سکنجبین بعدا حود از گوشت مرغ و گوسفند جوان و آب آن کشنیز دارچینی و
ریوند املی و زعفران ننهاده و اگر ضعف جگر بسبب ضعف قوت باصره بود تریاق اربعه یا میل باید و این علاج جگر گرده
صبر و گلنار از هر یک سه درم پوست انار چهار درم لادن و مورد از هر یک سه درم رم کوفته بگلاب آمیخته طلا سازند و بعد طعام میوه بادام
کوفته و انار کوفته دارچینی و سنبل در بار و جوز بوا و مصطگی و سعد و خواه طلا سازند خواه میباشد نفع تمام تر دارد دیگر ضعف جگر
کند با ادویه گرم مثل دارچینی و زعفران و ادویه قالص بکار برند اگر جهت قوت جگر و ضماد سازند تیب بین حب افسنتین
مصطگی و گل سرخ آنکه ترکیب سازند و عامل بار نیم سده شود و حد اکثر مرغ و تیهو و آب خورد دیگر ضعف ماسکه کبد
علاج آنست که جوارش خوزی و رب آبی و خیار میل باید داد ادویه قالص باده بود باد یه گرم کمتر سازند جهت آن عود و غیره

تا سبب گوارد دیگر ضعف قوت دافعه جگر علاج آنچه بیس سکنجبین و ہلیلہ پروردہ و عسل اسلم و گوشت سنگ خوار و تخم مرغ
نیم بخت و غذا دار چینی و فلفل و زنجبیل اندازند و کمی اگر ورم باشد و دیگر باشد اچیزهای تریاق و حلوا اضافات باید و دانی ترتیبی غذا و
ادخال طعام و خوردن آب سرد بر ناهار و عقب جماع و در حمام و عقب بیرون آمدن و بعد از تعب ریاضت محرمیت و بسردی بسیار
مرجگر را و سبب استسقا می گردد و این بروودت عارض اشیای لزج تمام جگر ضرر دارد **فصل هشتم در قیام کبد** و این چند
نوع است **نوع اول** در قیام کبد نام گذاشته اند و اسهال از جهت رخاوت مریض تسمیه ملزوم باسم لازم و می باشد
قیمی و سبب او رسیده است که سم شده باعصابی بود و تنگ او ضعف کبد است و عادت می گردد را استلائی عروق از بوی آن
می گذارد و سطاریای کبدی و سمی دوسنطاریا در لغت یونان جراحت روده است و علمای اطبا اطلاق کرده اند بر اسهال
دموی و سبب او امتلای خون است که مختنس شده است از رعاف یا خون حیض یا قطع عضو مثل دست و پا و این در جگر
جمع گشته و سبب ثقل کبد شده و دفع نمودن خون بسوی روده علامت او آنست که چون دفعه مقدار کثیر بیرون آید و
تا اوقات متباعد بود و احساس نماید مریض گرانی و الم در نواحی کبد و باشد علامت تنگ و پیچش و انچه کبدی بود در اول امر
مثل آب گوشت بود و بیس زیاده گردد و چیزی غلیظ آمدن گیرد و تسمیه مردی تراشه آنچه آید هر چند که در نوبت آن یاده شود و انچه از جگر
آید چون بسیار آید و با قراءت بود علاج آنست که چون فی الحال بسته ند و حبس نکنند مگر وقتی که ضعف شود و او را احتیاج دیگر سبیل شود
و اگر تنگ متولد گردد و فصد و اول بائنه کلی از دو بعد از آن قرص نخوده در اندا اگر تب بود مریض را از غذا منع نماید و اندک از غذا
خوردن و قرص کهربا به آب بی و شربت انار و اگر حرارت بود شیره تخم خرفه مناسب است و طباشیر و گل ارمنی و گل مختوم فائده دارد و
سفوف طین **صنعت آن** گل ارمنی و طباشیر و صمغ عربی نقده او و حب الآس از هر یک مثقالی چون سیاه و شاه بلوط کبیر از
هر یک مثقالی ترتیب دو درم تا دو مثقال بشربت حب الآس اختیار نماید و گاهی اسهال کبدی خون بود مثل دردی شراب می
آمد الوی ده که مصاک گمان می برد که خلط سوداوی است و این اسهال گرم مزاج و کسیکه در سفر تشنگی و گرما یافته باشد می شود و در علاج
بجای سرد مثل شربت خرفه و حتی سی و کشک جو و آب سیب و هر بهار نیم کی دارد و صندل و گلاب جگر گدارد **نوع دوم** در قیام صدیدی
سبب او سوختن خون در کبد و تابع اوست احتراق اخلاط می باشد اسهال صدیدی و گاهی جگر سوخته می گردد و بعد از اخلاط
گوشت سیاه می افتد و فرق میان سیاه که از اخلاط سوخته بود و میان اسهال سوداوی آنست که آنچه از جگر بود سیاه و غلیظ بود و
آنچه سودا بود سیاه و رقیق بود و بوی بد دارد و علامت وی تول و گرمی جگر باشد علامت تنگ و پیچش علاج سدیل نهار و تسکین
حرارت شیره تخم خرفه و اسفاناخ و قرص کافور و قرص طباشیر و گذاشتن صندل و گلاب دل و جگر و این اسهال بتدریج باید بست صمغ عربی
لت نشاسته نقده او بریانیده و غذا اگر بخ دهد زیر بسیار بدنج لی گوسفند و تیره که از یکسیات و صمغ عربی و لنشاسته کشیده باشند و
بسیار مداوم نقده او اختیار نماید **نوع سوم** در قیام صفراوی علامت او گرمی جگر و سوزش و صفرا و تنگی بر آرد و
شکم بیشتر در خلا معده بود چون غلبه امیل نماید تسکین بود و در ساعت بیشتر در هضم طعام بود **علاج** آنست که این اسهال را

نباید و اگر الم رسد که مثل سلاک دهی شود و درد دی و صرا و از آنست که تنقیه کند باید شربت لیمو و انجبار و تخم خیره و خوشاییده
دهند و گاهی مخلوط با دم بود و گاهی پیچش گاهی سست و ورم تسریحاصی شد علاج هنگام جگرهای مری باید بیعنی جیری که جگر را
هم چیار صمغ سفوف تخم خیره و تخم خیارین مقشر از هر یک مثقال نشاسته و صمغ عربی از هر یک پنج مثقال
گل ارمنی چهار مثقال زیره کوفته شربتی دو درم شربت حب الآس و گاهی در اسهال کندی خراطین یعنی پاجیری ظاهر شود
مثل آنست که از روده باشد باید که اول کند و ترک علاج اسهال کند **نوع چهارم** در قیاس که علامت آن رودی
بود و سبب آن سده ایست که سر دادن احتراق شدید واقع شده علامت او آنست که پیچش دارد **علاج** آنست که حس
و خیرهای تا بعض دهند و مخلول بود و بسیار فائده دارد و گاهی در این اسهال کل فائده دارد شراب اندک دقت حاصل داشته
اند بعد از هم عدا و مالیدن اعضا حرکت و ضعف باید و صداع در بین تقشر و آنچه نفع گفته اند کباب جگر سبب و بعضی اطبا
گفته اند اسهال عسالی خوردن بر سبق را زائل گردد و شیخ ابو علی فرموده اند که تجربه نموده ام و فائده یافتم دیگر حصات متولد
می گردد علامت او درد در اعضا آنکه در آخر هم بود و احساس و حکم و ورم و صلابت و اگر فصد باید در حول مثل
بود **علاج** شربت بزوری و خیرهای مدر دهند و آنچه در حصات کلی مذکور گردد و اگر حق تعالی توفیق دهد عمل باید یافت
یا سردهم در خواص طحال است مشتمل بر چهار فصل است فصل اول در سوء مزاج سپرز و این چند نوع است نوع اول
در سوء مزاج گرم علامت آن تشنگی و التهاب ما سجیب میل قاروره بسرخی و کلیاهی زرد رنگ **علاج** فصد باسلیق و اسهال
مطبوخ و هلیله و شربت سکنجبین و کاسنی و اگر اده و تشنگی بسیار بود و قرص طباشیر و شربت بزوری این قرص زرد طباشیر
زرشک چهار درم تخم سوس سه درم صمغ عربی و لک مغسول ریوند و پوست بیخ کبر کرده سرکه بیسایند و بگذارند تا خشک شود از هر یک مثقالی
درم با اطراف کرم جو تا سه قرص سازد شربتی مثقالی سکنجبین میل باید و این سفوف نفع دارد تخم کاسنی و کرمازو و مویز و افسنتین
از هر یک برابر بگیرند و سکنجبین مثقالی اختیار باید و اگر حرارت بسیار بود این سفوف نفع دارد گل سرخ طباشیر مویز تخم کدو
و تخم خیره و تخم خرفه و لک مغسول و ریوند از هر یک مثقالی زعفران نیم درم کافور دانگی شربتی مثقالی سکنجبین تا چهار باید
آب انار و اگر طبع محل بود آب تمر هندی و آلو بخارا و سوسن بسرکه بپزند تا پخته شود و طلا سازند دیگر سپرز بسرکه سوده و سرکه بود و دیگر بود
انجیر بسرکه حیتاییده این مجموع جدا جدا طلا سازند و سرکه فائده کلی دارد **نوع دوم** در سوء مزاج سرد علامت آن
قراقر و سقوط شهوت **علاج** شربت سکنجبین عسلی یا بزوری و شربت اصول و تریاق اربعه و گلقند دیگر افسنتین
و پوست بیخ کبر از هر یک برابر بگیرند و ماست ورز آن عسلی آمیخته باید شربتی سه مثقال تا پنج مثقال بود و خوردن مثلث
بهار و آب ترش عدا گوشت مرغ که در دوا دو بیه گرم باشد ..... به سرکه کرساید **نوع سوم** در سوء مزاج خشک در
طحال علامت او صلابت سپرز و لاغری بدن و غلط جرم **علاج** شربت بعد عرق گاوزبان گلاب و تخم ریحان
دیگر سوء مزاج سرد و تر در سپرز علامت او ثقل و رنگ روی مایل بسفیدی **علاج** شربت بزوری سکنجبین عدا آب دسرکه

کسر مائده کلی دارد دیگر سوء مزاج گرم و تر در سپرز علامت او ثقل در جانب چپ و سستی در بدن علاج مرکب باید از سوء
مزاج گرم مفرد و سوء مزاج رطب مفرد و شربت بزوری و طلا که مذکور شده دیگر سوء مزاج گرم و خشک در سپرز باشد علامت او
قبض طبع و گرمی در دهان و پهلو و صافی قاروره و شدت عطش علاج مرکب از سوء مزاج گرم و خشک مفرد باید از چیزهای
سرد و تر و شربت از عرق گاوزبان و اسپغول و تخم ریحان سازند و طلا از تراشه کدو یا ورق او و عنب الثعلب و ورق
او و حی العالم و اسپغول باید دیگر سوء مزاج سرد و خشک در سپرز علامت او صلابت و غلظت در طحال علاج شربت بزوری
و پوست بیخ کبر و عاریقون طلا باید نمود مائده کلی دارد **فصل دوم** در ورم سپرز اگر ورم طحال صلب باشد حتی اگر
چون غلیظ بدو می آید و این چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم دموی علامت او درد در جانب چپ و حرارت و التهاب
ثقل و تشنگی و تپ نائبه علاج فصد باسلیق از دست چپ یا رگ حبل الذراع یا رگ اسیلم و بعد از آن اسهال بمطبوخ هلیله
صفت آن پوست هلیله چهار مثقال تا هفده سه مثقال پوست بیخ کبر و کبر از هر یک دو مثقال تمر هندی بیست درم تخم کا
سنی کوفته و کوبیده از هر یک ده درم بجوشانند و در سه جوش سپرده مثقال در حل کرده استعمال نمایند و ایارج فیقرا و عاریقون جدا ساخته
یا بعض از مطبوخ اختیار نمایند و شربت از تخم کرفس و عنب الثعلب هر یک مثقالی پوست بیخ کبر ده درم بجوشانند و قند [illegible] نمایند و بعد
طباشیر و قرص [illegible] کار است و انیسون و گل سرخ و پوست بیخ کبر سازند فائده دارد و آب تمر هندی و تیره خرزه و اسپغول
[illegible] باید و بر سپرز طلا [illegible] آرد جو و گل سرخ و صندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب کار برند و ماکوفته [illegible]
سازند **نوع دوم** در ورم صفراوی در سپرز علامت او حرارت و گرمی تپ متابعت و سردی پای و چشم یرقان است **علاج**
اسهال صفرا با آب تمر هندی و آلو بخارا و شربت سکنجبین و تیره خرزه و قرص طباشیر که مذکور شد یا آب کاسنی اختیار نمایند و
دو درم تخم خرزه با سرکه تحلیل ورم میکند با صیقلی که در ورم است سوف نافع چنانچه سوء مزاج گرم در سپرز آمد و تخم خرزه [illegible]
سه درم [illegible] دو درم گل سرخ دو درم طباشیر دو درم صندل نیم درم تخم کاسنی چهار درم ادویه را نرم کوفته بهشت قسمت باید نمود یک
حصه بهشت [illegible] شربت سکنجبین با آب کاسنی اختیار نمایند و طلاهای بارده بر سپرز کار برند **نوع سوم** در ورم بلغمی در سپرز علامت
زیادتی در طحال با نرمی و سپیدی زبان [illegible] و چشم علاج اسهال بلغم بحب قوقایا و حقنه بمطبوخ هلیله که در و تربد و عاریقون
اضافه نموده باشند و بعد از تنقیه شربت سکنجبین بالاصول فائده دارد **صفت قرص** [illegible] چهار درم فلفل [illegible]
سنبل و اشق از هر یک دو درم اشق را با سرکه حل نموده باقی ادویه کوفته بیخته ادویه را بدو آمیخته شربتی دو درم و اگر [illegible]
تر باشد دوا را [illegible] بر سپرز [illegible] و شیخ ابو علی گفته که تجربه نموده [illegible]
تخم [illegible] شربتی سه درم با سکنجبین [illegible] پوست بیخ کبر [illegible]
عسل [illegible] شربتی دو درم با شربت سکنجبین و قرص کبر سکنجبین بزوری و افتیمون [illegible] و پوست بیخ کبر
تنها یا مجموع [illegible] بیخ سوس [illegible] عرق [illegible] طویل و استسقاء [illegible]

تا دو مثقال با شربت سکنجبین با آب ترب میل باید سیر را پاک بسیار و دوای حب بسیار دماغ سنبل و پوست هلیله زرد و تربد از هر یک
چهار مثقال با ریوند سه مثقال کرمانی و مثقالی افتیمون و ملح نمک هندی از هر یک مثقالی ترنجبین و دو درم حب ساحت میل باید و این طلا
مناسب است خاکستر چوب کرم با روغن گل و سرکه با انجیر در سرکه پخته و بوره و ضماد اکلیل الملک نیم کوفته بعسل و سرکه طلا
سازند و نگذارند مقدار یک ساعت داشته باشد بعد از آن دارند و آب گرم که در وی حشیش و سبوس گندم جوشانیده باشند
بشویند دیگر خاکستر سرگین بز سه جزو و خاکستر کرم یک جزو و بسرکه طلا سازند و بعد از آن گوشت بره و کبک و تیهو کباب
باید **نوع چهارم** ورم صلب داخل ورم سپرز صلابت و انتفاخ شکم و صلابت قوی در سپرز و بیرون آمده جای خود و
در یافتن آن بحس و تغیر لون و فساد هضم و لین طبع و لاغری بدن و اعراض مالیخولیا **علاج** فصد باید فصد باسلیق و اسیلم
و شربت سکنجبین و ربی و اسهال مطبوخ افتیمون و آشامیدن سفوف مسهل سودا **صفت آن** هلیله زرد کابلی و سیاه
از هر یک سه درم تربد و گل سرخ از هر یک دو درم تخم کاسنی چهار درم کوفته افسنتین و افتیمون و بادیان از هر یک مثقالی افتیمون و
ریوند دو مثقال حجر ارمنی درم همه را نرم کوفته ترنجبین دو درم شربت زوری پنج درم قدر احتیاج باید و بعد از آن یک پیاله
آب سپرز میل باید و جهت دفع صلابت سپرز این دوا بسازند کف سنبل و لاد و از هر یک مثقالی افسنتین و طباشیر از هر یک نیم درم
زعفران نیم درم ترنجبین مثقالی با سکنجبین میل باید و قرص کبر فایده دارد و ادویه انجیر و اشق و قسط و ادام تلخ بسرکه طلا سازند
و ضمادهای مرهم و زعفران کبر و حنظل و تخم ... فایده دارد و اگر صلابت باقی ماند طلا تحلیل باید داغ نمایند و اگر تحمل داغ
نداشته باشد طلا از تخم و پوست کبر و بوره انجیر و سرکه گدازند و با آب گرم بشویند و بار دیگر طلا سازند **نوع پنجم** در ورم سپرز
که از باد حادث گردد در سپرز طحال سبک و کثرت سودا سردی طحال بود علامت صلابت و تمدد و باد در غیر صلب و هرگاه
دست بر وی گذارند قرار نماید **علاج** شربت سکنجبین با افتیمون و بادیان و شربت اصول و اندکی مشک فایده دارد و سبوس
گندم با سرکه بجوشانند و سپرز را با روغن گل اول چرب سازند و بعد از آن سبوس گذارند و ضماد از بوره و بابونه و سداب
بسرکه و عسل گدازند و مجمره با آتش بر سپرز نهند و این سفوف فایده دارد تخم کرفس و زیره بسرکه و تخم کتان و مصطکی و هلیله
از هر یک مثقالی ریوند دو درم نرم کوفته و قند یا شربت سکنجبین دو درم تا دو مثقال احتیاج باید و سپرز را با روغن ... یا روغن
کالد و سداب بسرکه بجوشانند و پارچه بدان تر کرده بر سپرز نهند و شب اشق را بسرکه حل کرده بر وی نهند **فصل سوم**
در سده **طحال** علامت و ثقل سپرز درم اگر سده در قعر کرمه سودا از کبد طحال سیر و حادث می گردد و یرقان سیاه
دهن سیاه و سایر علامات سوداوی و اگر سده در مجاری که از سپرز سودا بسر معده میرود حادث گردد بطلان شهوت و اصناف
ورم صلب جهت محتبس شدن جمع شدن سپرز **علاج** آنست که جمع شده باید شربت ورد ... **فصل**
چهارم در ضعف **قوی طحال** و علامت و علاجات آن با ضعف قوت جاذبه علامت و فساد لون میل سودا و مکدر
شدن مع جشیم **علاج** ادویه باصلاح سوداوی المیدان سپرز و کدا انتقش حجامت برد با آتش و بیرون آتش و ضمادهای قوی

وباقی علاج یرقان نماید دیگر ضعف ماسکه سپرز علامتش استفراغ خلط سوداوی و قی سوداوی علاج اسهال سودا و
قی و تقویت سپرز بطلاها و ریاضت و مالیدن دیگر ضعف قوت هاضمه سپرز می‌شود علامتش زیادتی شهوت اگر سودا اسید بود
یا اسهال سوداوی اگر پرورده برید یا ورم سوداوی اگر لعصر دیگر برید علاج آن است که اگر زیادتی شهوت بود علاج جوع البقری نماید
اگر اسهال بود علاج آن کنید و اگر سایر امراض بود علاج آن نماید دیگر ضعف قوت دافعه سپرز علامتش ورم سپرز و عظم او و علاج ورم سپرز نماید
دیگر ورم صلب سپرز اگر بود علامت او آن است که ورم آید در پهلوی چپ و زردی شده و بوی ناک در دو سپرز علاج شربت بزوری و شستن سپرز و تخم
خیاربادرنگ و شیر شتر و شیر حار و ماء العسل بطلا از سوس و اسق و سرکه دیگر سنگریزه در یک سپرز پیدا شود علامتش آن است که در محل بعد
بیرون آید یا نادر با نخود اسپرا جلیدن دو رطل علاج سقیه بدن بحسب نمودن و شربت بزوری و آنچه که با سرکه حل نموده طلا نماید
باب شانزدهم در امراضی که در جگر و سپرز متولد می‌شود و اسباب و علامات و علاجات آن مشتمل است
بر دو فصل **فصل اول در یرقان** مراد از یرقان زردی کند و مراره بود و اگر حدوث یرقان ناشی از سپرز شود
در یرقان بغیر ناحش است در رنگ بدن سردی یا سیاهی از جهت غلظ زرد یا سیاه اما یرقان زرد علامت او زردی سفیدی چشم
زردی جمیع بدن و ... رگهای و بول بسیار سرخ بر بالای او کف زرد یا سیاه از جهت شدت احتراق و هر چند بول و کف
بیشتر رنگین بود دلیل سلامت و قوت جگر و قوت دفع او بود و این چند نوع است **نوع اول** در یرقان زرد که
حادث از سوء مزاج گرم شود علامتش حدوث یرقان دفعی آنکه در جگر مادن الم بود و فرق آن است که آنچه سوء مزاج
کند بود در رنگ جمیع بدن زرد بود و سوای زردی که مائل بکمودت بود بدن لاغر بود و آنچه از حرارت بود یکبار واقع گردد و آنچه
بسبب سده باشد اندک اندک عارض گردد بعد از آن بکمال رسد علاج شربت سکنجبین و لعاب اسپغول و لعاب تخم آلو و آب انار و شربت
بزوری و سقنقور سعد از مطبوخ هلیله زرد و آب هندبا و آلوبخارا و تمر هندی و شیر خشت و ترنجبین بقوی بصر و نموده اگر از خوردن مسهل
بود آب آلو و شربت عناب گلاب عرق کاسنی و قند و غذا آش آش زرشک لیمو در رگ دستورهای مع **نوع دوم** در یرقان که
از ورم زهره شود علامتش و تب دقیق و توجع و درشتی زبان و گرانی در راحت کند بود و اگر ثقل بود اندکی بود علاج مع علیل
غذا حفظ قوت شربت عناب یا مطبوخ خیارشنبر گلاب مخوش و شیره خرفه و شربت سکنجبین و شیره تخم خیار و طلا بر صندل و گلاب
تا جگر را سرد سازد و غذا مرغ و سرکه کشنیز و از چیزهای گرم پرهیز نماید **نوع سوم** در یرقان که از سده حادث شده که در
مجری که کیسه مراره صفرا را از کبد و صفرای سازد صفرا از خون یا از دق میرود و بر گشته می گردد در بدن و یرقان زرد پیدا
می‌شود علامت او آن است که ناف تلخ بود و گرانی اندک در جانب بود و بول رنگین زردی که مائل بسودا بود
و شکم اندکی آید و سفید بود علاج شربت بزوری و اسهال صفرا و تفتیح سده به آب کاسنی و عسل
و گلقند و سکنجبین و غذا گوشت مرغ و نخود آب که در وی کرفس و حلیه زده تر بود و از غذا غلیظ پرهیز نماید
نوع چهارم در یرقان که حادث گردد از سده که مراره صفرا را السده بیهر سد علامت و ....

آید سپید بود و دشواری بیرون آید و گاهی قولنج حادث گردد پس ساختند علاج شربت بزوری و علوس خیارشنبر
با ماء الاصول کامه وارد دیگر یرقان زرد حادث شود از قولنج می شود سبب آنکه راهی که صفرا در وی میریزد بسته شده
و پیدا شدن قولنج علاج او علاج قولنج آنجا بیع تمام وارد و دیگر یرقان از ضعف جرم مراره یا کشیدن صفرا شود
علامت او مستی و قی صفرا علاج او شربت دینار باید نوع پنجم در یرقان که از گرمی و خشکی جگر شود علامت تشنگی و تلخی دهان
زردی سفیدی چشم و زردی و لاغری بدن و اراده و قوت سمیت بود علاج سکنجبین شیره تخم کاسنی و گلاب و آب ترنجبین
و آلوی بخارا و قرص کافور اگر حرارت قوی بود قرص زرشک صفت آن زرشک سیاه و طباشیر و گل سرخ از هر سه درم تخم کاسنی
و خیار و کاهو و کدو و خرفه و صندل سفید از هر یک درم قرص سازند مقدار درم و اگر حرارت بسیار قوی بود کافور و سپید
والا آب انار و آب کاسنی یا سکنجبین و لعاب و بیکار ساعت آب کشک جو و ضماد بر جگر از صندل و گلاب و کافور سازند
یا طلا از آرد جو و بر جگر طلا کنند از گل سرخ و صندل و گلاب و اندک سرکه باید و غذا گوشت بره یا مرغ با آب غوره و
آب انار و خیار باید دیگر یرقان حادث می شود از ورم گرم در جگر علامت او تب و ثقل در جانب راست علاج
ورم کند باید و اگر سده کند ورم سده باید نوع ششم در یرقان که حادث از سده شود که از بعض اخلاط در
راه صفرا بسته شود و از جهت شراب دوای گرم علامت او بیکار از سبب گرمی بول زرد و سرخی روی
و تشنگی و بوی دهان علاج فصد باسلیق یا اکحل تا مکند زهره را رواجی دل و غیره پراگنده شود در بدن و اسهال صفرا
مطبوخ هلیله زرد با آب خیار و سفوف هلیله زرد و آب عنب الثعلب و آب کاسنی با خیار شنبر و لعاب اسپغول و قرص کافور
نفع دارد و آب جو با روغن بادام و تلیین طبیعت به شیرخشت و شیره خرفه یا طباشیر و غذا مزعفر با آب غوره نوع هفتم در یرقان
که حادث شود از سوء مزاج در جمیع بدن و گرد آمدن خون در رگهای صفرا علامت او گرمی لمس بدن لاغری و خوش اسهال و
بدن بول زرد رنگین بسیاری تشنگی و قلت شهوت و میل رنگ روی گندم گون و تیره مایل به سواد بعض طبیعت سفیدی مایل
و گاهی اگر حرارت غالب و صفرا شود و رنگ روی مایل می گردد و زردی که مخلوط به سودا بود علاج اگر ماده بود فصد
و اسهال صفرا به مطبوخ هلیله و چهار شربت و شربت های سرد و ترش شربت سیب صندل چهار عرق یا تخم ریحان و قند
سازند و شربت لیمو و بزوری و آب انار ترش فائده دارد و کشک جو که در وی سرطان نهری پخته باشند و آب هندوانه و آب کدو که
در زیر آتش کرده باشند و لعاب تخم آبی و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و آب انار و شربت تمر هندی و حمام و آبزن در ابتداء
کنند و با درمک کدو و بنفشه و خیاری و گل خیرو و گل نیلوفر جوشانیده باشند و بعد از آن روغن بادام و روغن نیلوفر بر بدن
مالند دیگر یرقان که از انسداد مسام بدن می شود سبب آنکه در هوای گرم گشته و گرد و غبار در سفر بر وی نشسته علاج
حمام و در آمدن در آبزن که در وی بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیرو جوشانیده باشند و شستن بدن آبی که در وی
نخود و سبوس گندم پخته باشند دیگر یرقان به سبب شدت گرمی هوا که حادث شود علامت قی مراری و تشنگی و ...

یرقان کودکان در زمان زادن جهت آنکه بدن ایشان در غایت تری باشد عارض می‌شود علاج در مواضع خوش هوا سکنی دارد
شربت نارنج و برگ و لیمو و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیار اختیار نماید **نوع هشتم** در یرقان که در بحران صفرا بظاهر بدن در روز بحران
دفع کرده علامت او فتیان و تلخی دهان و یبس طبیعت نباشد در روز بحران و اگر پیش از هضم بود علامت **علاج** شربت سکنجبین
اختیار نماید و اگر تب بود و عطش داشته باشد شربت عناب و در بدن روغن شفت و روغن بابونه و روغن سوسن مالند
جهت آنکه مسام را بگشاید و ضماد کرنب و شوره و سماق و آب انار پخته باشد میل نماید و علاج تپ حرارت کند مسهل شود
نوع نهم در یرقان که از کثرت اطعمه و اشربه که مولد صفرا بود عارض گردد علامت او فتیان و قی صفراوی و تلخی دهان و
سرخی بول **علاج** فصد باسلیق یا اسلیم از دست راست و حجامت نزدیک کند و مسهل از تمر هندی و آلو بخارا
مغشه که در دو خیار شنبر و آب کاسنی با آب عنب الثعلب حل نموده باشد اختیار نماید و مطبوخ هلیله فائده دارد و ماء الجبن
با سفوف که در وی صبر نیم درم غاریقون درم سقمونیا دانگی حب مناسب باشد مناسب است و قی نفع کلی دارد خصوصا در این
مرض جهت آنکه سده را می‌گشاید و اگر چهار درم افسنتین و یکدرم پرسیاوشان بجوشانند و آب آن را با قند سفید استعمال کنند و اختیار نماید
و هفت درم از ورق چغندر خشک کرده با عسل یا سکنجبین عسلی میل نماید سده بگشاید و امثال یرقان را بادرار دفع می‌سازد و یکدرم
از سلیخه بشراب اسپیل نماید یا آب ترب فائده دارد و آبزن و حمام فائده کلی دارد و اگر یک شود مسهل قوی و مقیات قوی
مناسب است قوت دهد دیگر آنکه ابخره رحسیم را زائل می‌سازد و استنشاق سرکه کهنه باید در حمام چغندر پوست و مرزنجوش
در دارسینی جوشانیده بود سکنجبین ممزوج نموده باید و عطسه آب بود تا به که در لب جوی می‌روید و تنقیه صورت می‌سازد
و در چشم سرکه و گلاب با آب انار ترش چکانند و در بینی روغن زیت که در آب چغندر ریخته باشند چکانند و اگر ماده غلیظ بود
سعط ایارج و حب قوقایا دفع نماید اما یرقان سیاه علامت او سیاهی رنگ بدن و سواد رنگ بول و قلت او
و در دیگر چپ و این چند نوع است **نوع اول** در یرقان سیاه که از سده که سودا را می‌کشد از جگر بسپرز پیدا شود که دم
می‌کند سودا را از سپرز و سر سده و سرایت می‌کند با خون در بدن علامت هر دو تند و لغو و عاد در جانب چپ **علاج**
فصد باسلیق یا اسلیم از جانب یسار و مطبوخ افتیمون اسهال نماید و افتیمون هفت درم کوفته
با لست مثقال شربت سکنجبین آمیخته سه روز میل نماید اگر غاریقون مثقالی بیامیزد در عمل قوی‌تر بود و آب عسل سکنجبین
سرد یا شیر شتر یا هلیله سیاه و افتیمون غاریقون و نمک هندی نخست قوت میل نماید و آب کاسنی سکنجبین و غذا گوشت حال
نسرکه کرده اختیار نماید **نوع دوم** یرقان که از شدت حرارت خون را بسوزد و بسود میل نماید و رنگ را سیاه گرداند
و فرق میان یرقان کبدی و یرقان طحال آن است که طحال را رنگ روی سیاه و بول و براز مائل بسیاهی باشد در
جانب چپ بود و در کبدی رنگ زردی سده و بول و براز زرد و در جگر آفت بود و سپرز سلامت بود و اگر یرقان مشارکت کند در
طحال بود علامات مرکب باشد **علاج** خون فاسد از رگ باسلیق و اسلیم و شربت افتیمون و طبیخ افسنتین اصلاح کند

شربت ریباس دیگر یرقان سیاه و دوم یرقان سیاه است و یرقان سیاه دیگر از امراض طحال می شود و دیگر یرقان سیاه از سده سرد
که شود و جهت آنکه خون [illegible] صاف شده و سیاه گشته و دیگر یرقان اسود از حرارت کبد تمامی بدن اگر بود چون [illegible] زرد و در تمامی
بر آمده بوده موجب سودا گردد یا یرقان زرد و سیاه علاج سرد فصد است از هر دو دست و در میان مرض جگری سه روز
تا مسهل باشد و این مسهل بدهند پوست هلیله زرد چهار مثقال هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال افسنتین و پوست کبر دو [illegible]
کرفس و پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان از هر یک [illegible] مثقال آلوی بخارایی بیست عدد تمر هندی یازده مثقال
افتیمون دو مثقال بجوشانند چنانچه ربع بماند و هفت مثقال شیرخشت حل ساخته شیرگرم بجز اختیار نمایند و یک درم ایارج
و نیم درم غاریقون دانگی محموده مشوی اختیار نماید بعد از آن آب [illegible] شربت ریواس و آب ترب و آب کرفس [illegible]
آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب شاهتره از هر یک مقداری بگیرند و بجوشانند و صاف نموده ده درم [illegible] حل
ساخته اختیار نماید و اگر سودا بیشتر باشد علاج طحال نماید و اگر حرارت اکثر بود علاج جگر نماید و چیزهای سرد که حرارت
کبد را تسکین دهد مثل شیره تخم کاسنی و آب انار و شربت لیمو و مانند آن در رگ [illegible] نماید **فصل دوم** در سوء القنیه
استسقا ضعف مزاج جگر را سوء القنیه گویند و مقدمه استسقا بود و علامت او آنست که رنگ روی و بدن زرد مایل
بسفیدی بود و [illegible] اطراف [illegible] و در شکم [illegible] و گاهی حرارت [illegible] **علاج** شربت [illegible]
و اگر صفرا غالب بود ایارج فیقرا دهد [illegible] و اگر خلط بلغم غالب بود استفراغ بحب صبر و تخم [illegible] غاریقون
و سقمونیا [illegible] دهند و [illegible] آنست که [illegible] باید [illegible] ماده دارد [illegible] آنست
ادویه [illegible] مثل عود و مصطکی و سنبل جهت قوت معده [illegible] و بعد از استفراغ داروی مفتح [illegible] بدهند و احتیاط
باید نمود فصد خون نبرند مگر آنکه [illegible] باشد اگر ضرورت شود فصد باید [illegible] آنست که
خون [illegible] باید [illegible] مسهل ضعیف مثل [illegible] افتیمون [illegible] افسنتین بعد از ان اندک خون [illegible]
ملایم دهند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس [illegible] والمسک و امثال آن بیاد تا که سوء مزاج مستحکم گردد [illegible]
و نیم استسقا بود و [illegible] یا بول [illegible] یا دو دانگ سکنجبین [illegible] نصف درم [illegible] اختیار نماید و اگر صفرا غالب
بود [illegible] گوشت مرغ یا کبک و گوسفند جوان نخود آب و دارچینی و مصطکی و قرنفل زعفران
و نخود با گوشت اختیار نماید از میوه [illegible] انار [illegible] فایده دارد و در جگر [illegible] دارچینی [illegible]
[illegible] مصطکی و سوس [illegible] در معده بمالند و [illegible] باشد بخورند دیگر **در بیان استسقا**
استسقا در لغت آب خواستن بود و در اصطلاح اطبا مرضی است مادی [illegible] که در اعضا در آید و
موجب ورم گشته و اقسام استسقا سه است لحمی و زقی و طبلی لحمی آنست که در جمیع اعضا ورم بود استسقای زقی آنست که
[illegible] آب در [illegible] که در [illegible] و شکم [illegible] ورم شود و این بدترین اقسام بود

استسقا بود و طبلی آنست که باد در مواضعی که آب استسقای زقی جمع گردد که ما بین صفاق و ثرب میگویند که طوقی دارد
بود و سبب استسقای ضعف قوای کبد که متوالد خون است چنانکه یاد ساخته شد علامات عام که دلالت بر حدوث استسقا دارند ورم در دو پا
و تهیج روی و پایها اما علامات بر خصوص پس رنگ علامت لحمی سستی بدن و انتفاخ جثه آنکه بدن مانند حمام لعودی کند تهیج بدن و ادرار
بسیار بود می گرداند سرد و سست مثل میت و یا ورم وقتی که دست بر وی گذارند و انگشت فرو برند مثل خمیر نرم شود و چون انگشت
بردارند باز عود کند و بحال خود آید و علامت استسقای زقی آنست که وقتی که حرکت دهند بتر آواز کند مثل چیزی که پر آب شده چون دست
بالند و از پهلو به پهلو گردد آواز معلوم گردد مثل آواز موج آب و علامت طبلی آنست که هرگاه دست بر شکم رسد آواز آید مثل آواز طبل
از جهت باد که محتقن گشته علاج این قسم از آن دو قسم سهلتر بود و این چند نوع است **نوع اول** در استسقای لحمی که از ضعف جگر
و سردی آن شود و سبب سردی آن خوردن آب سرد که در رعایت حسکی بوده باشد یا خوردن میوه بسیار یا
در معده برودت غالب شده و طعام یکباره هضم نگردد و یا هضم در کبد و اعضا در آید و خون تواند گرداند و در حلق گوشت
در آید از این جهت استسقای لحمی گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت آماس بول و نرمی طبع و انتفاخ بدن
و قلت عطش و ترقی دهان ... **علاج** تنقیه بدن باسهال و قی و اگر خون حیض بسته شود و بول سرخ بود
فصد جایز نیست الا فصد در این مرض ضرر دارد و اگر تب بود اسهال نکنند و فصد نمایند و معده را با یارج فیقرا و دماغ را
... که از شربت سکنجبین و آب کاسنی و عسل و نخیل بود نمایند و دوا الکرکم یا ماء الاصول فایده دارد و بول شتر و فربیون نیم درم
با یک دو دانق بول شتر طبیخ ... گفته و تخم حوالی و بادیان ... از هر یک ... باید و کلکلانج را
جامع اللبع گفته اند مسهل نافع این مرض را و جمیع مرضها زرد راتر بدوست تراشیده درم غاریقون ثلث درم فربیون
نیم درم انیسون نیم درم حب ساخته اختیار نمایند و اسهال سخت بود که در این مرض ... نیم درم
غاریقون درم تربد دو درم زراوند مدحرج دو دانگ نیم درم انیسون دو دانگ ... حب ساخته اختیار نمایند
و این قرص ... لک مغسول دو درم ... و انیسون و بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی و کشوث از هر یک ... درم
برگ عنب الثعلب دو درم کوفته در آب مقل ... و در سایه خشک نموده یک درم میل نمایند بشربت سکنجبین یا دو
دوا الکرکم استسقای لحمی فایده دارد تریاق فاروق ماء الاصول و اگر تریاق فاروق یافته نشود
تریاق اربعه بمقدار مثقالی کم و زیاد بسیار میل باید نشستن در آفتاب و در ریگ گرم و در حمام در آید
تا عرق کند و آب بر بدن و سر ... گرم ... تا عرق آید عرق ... دارد و در آمدن در تنور گرم فایده دارد
و حمامی که آب تلخ داشته باشد و چشمهای گوگردی و ... در آمدن نافع دارد و ... در آب حل ساخته چند روز در آفتاب
گذارند قائم مقام آب دریاست و بر شکم سرگین گاو و بر آب کاسنی و خاکستر چوب انگور ... شتر و سرکه
نموده گذارند و غذا گوشت مرغ و عصافیر و تیهو ... نموده با زعفران و ادویه گرم مثل دارچینی شوربای مرغ که در نخود در ...

مرغ که در و نخود و دیگر دوا چینی باشد و نان خشک که در آب زوفا و انیسون باشد و از غذای غلیظ و سرد و از آب سرد ملاحظه باید
و اگر از آب چاره نباشد قرص سواد بود کوره کرمانی ستوره و در غایت تشنگی باشد از آن آب خورد **نوع دوم** در استسقاء لحمی
که از سوء مزاج گرم بود علامت و شدت عطش سرخی بول و قی زرد و تلخی دهان و تشنگی لاغری بدن **علاج** اسهال صفرا
مطبوخ هلیله و شربت گل بکرو و تیز تر با شکر و آب کاسنی و شربت سکنجبین و اگر سرفه بود شربت [illegible] فائده دارد و دعا و شربت
روری و آب کاسنی باید و آنچه در وی انگور شعاع و تابیده باشند شربت انار میل باید و غذا گوشت مرغ یا کوبیده
در آن نخود دیم شکسته فتق سماق و آب انار بسیار فائده دارد و اگر اطراف ورم گیرد بر غذا اکتفا باید **نوع سوم** در
استسقاء زقی که از سوء مزاج سرد شود و در کبد علامت او گرانی در شکم و چون دست بر او زند آواز آب آید و در ورم
در اطراف و پشت چشم و گاهی درد کرد و خصیه و چون مستحکم گردد سرفه و تنگی نفس این علامتی است عام میان استسقاء زقی که از حرارت
برودت بود اما آنچه مخصوص است که از برودت است عدم تشنگی و سفیدی رنگ بول و احساس سردی **علاج** تنقیه بدن
از فضول رطوبات و تقلیل غذا و صبر بر تشنگی از اعظم علاج است این هر دو اسهال و قی و ادرار و گشودن مسام
و عروق و ریاضت و عطسه آوردن شربت سکنجبین در آب [illegible] باشد و سکنجبین [illegible] و بول شتر و آب کاسنی و استفراغ
[illegible] غاریقون **صفت آن** غاریقون چهار درم [illegible] درم و نیم قند سفید [illegible] درم ترتیج درم بود با دو درم و این جهت فائده کلی
دارد و [illegible] صبر از هر یک یک درم غاریقون چهار درم سکبینج دو درم محموده درم مصطکی انیسون از هر یک نیم درم ترتیج دو درم
و استعمال شیاف و حقنه در این مرض زیاده از مسهل نفع دارد خاصه وقتیکه ضعیف بود و تیز [illegible] و تریاق فائده دارد
و [illegible] که ادرار بول باید در این موجب بسازند مصطکی مثقال [illegible] مثقال [illegible] و سداب هر یک مثقالی قند مقدار همه
در غایت نرمی بکوبند تا اثر آن بار و دیگر رسد و بعد از آن ستوربا مرغ و [illegible] در آماس آنچه مذکور شد از دخول حمام
و سوء مزاج [illegible] که در استسقاء لحمی مذکور شده که از برودت بود در شکم ضماد کردن بدان طریق که مذکور شده و سرگین بز که بول [illegible] باشد
و از آنچه نفع دارد [illegible] دو بریان کرده بر شکم باشد و روغن [illegible] بمالند [illegible] استسقاء اگر ورم
صلب کبد بود و اندکی از و خلاصی متصور است [illegible] اگر ماده با استفراغ کم سازند [illegible] آب [illegible] علیل هلاک گردد
و نان خشک [illegible] گاو و زنان و آب بادیان و آب کرفس [illegible] اران میل باید و آب نخود بروغن [illegible] و روغن [illegible]
و روغن [illegible] دوام نفع تمام دارد **نوع چهارم** در استسقاء زقی که از حرارت بود علامت او تشنگی بسیار و زردی
چشم و زردی بول سرخی و سوزش در مجاری بول **علاج** مرکب علاج گرمی جگر و از علاج استسقاء باید و شربت [illegible]
بزوری و عرق کاسنی و عرق بادیان یا آب عنب الثعلب که در چهار شکر حل کرده باشند و آب عنب الثعلب [illegible] حل بوده
باعث [illegible] چهار [illegible] احتیار باید و اسهال دائم ضرر دارد و بعضی اطبا زرد آب که سبب استسقاء [illegible] گشته مطبوخ
هلیله زرد و تمر هندی و آلو [illegible] در رفع [illegible] استسقاء از گرمی باشد نفع کلی دارد چنانچه سکنج

سرتر مسهلات است در استسقا کار بردنی بود در روزی که مسهل خورده باشد از عدا او احتراز نماید و در
بعد از مسهل جهت قوت کبد شربت لیمو و شربت سیب و صندل و یا اکو شربت ریواج لیمو ماهی و قرص ورد کبیر فائده دارد
و شیخ ابو علی فرموده که عورتی را دیدم که استسقا داشت و ضعف بروی غالب مستولی شده بود و آثار بسیار خوردنی شده بود
و خلاصی یافته و گفته بسیار کس است که بخوردن آنها ملح قرص خلاصی یافته اند و این فقیر آنها را و ترشها شربت
سکنجبین آمیخته کسانی که مداومت آن قرص کرده اند نفع کلی ملاحظه نموده اند تا مادهٔ مستحکم نشود و مناسب آنست که تبرید بعد
و معجون فائده دارد صفت آن هلیله زرد مقشر کلان یک درم و غاریقون یک درم بیخ سوس کوبیده گلسرخ و تخم کاسنی و تخم
تخم خیارین و رب سوس هریک دو درم کوفته بیخته در آب و یا عسل یا قند سرشته سازند شربتی دو درم بود دیگر این قرص نفع دارد
ورق ماذریون مدبر در سرکه دو درم گلسرخ و رب سوس هریک هشت درم قرص کرده شربتی دو درم مقدار او قند یا بات آمیزد
و ماذریون و تخم او را اعوالی دو بار است که دو ماه مصفر اگر یک مثقال با عسل میل نماید و اگر نصف رطل ریوند از قرص لعل و کوفته
بیرون نسته از جهت دفع مصرت او معجون بعده مخلوط سازند شاید و سه درم از بیخ سوس کوبیده کوفته با شربت سکنجبین
میل نماید و عدا مرغ یا گوشت تیهو و تیز زیرک یا سرکه لیسازند سرکه تشنگی مستقی را تسکین دهد و سده را بکشاید در استسقای گرم
فائده دارد نوع پنجم در استسقای تبی که از ورم کبد بود علامت وی سرد نیز لطیف یا لطف اند که تنگی نفس و امساک طبع
و معرض و تواتر و صلابت نول اندک و سرخ در اکثر اوقات و ورم جانب راست احیاناً ظاهر گردد و درد نشسته ورم بود
و اسهال طویل از جهت آنکه صدید بیرون میرود و موجب می ولین میگردد علاج او علاج ورم کبد و تبدیل مزاج شربت
سکنجبین و آب کاسنی و شیره تخم خیارین و کاهی که حرارت بود شیره خرفه نقده و گل سرخ و عافت و تخم سوت نرم کوفته سوف سازند
تقدیماسات مقدار دو درم و آب انار را طیاشیر و ورق سکنجبین و بعد اگر قبض بود معمول بن سجلات مدک روغن بادام و عدا
گوشت مرغ و تیهو و سماق و آب انار سازند و استفراغ بحب ایارج و حب شبیح و آنکه به روا ایسون و تخم کرفس جوشانیده باشند و مصطکی
فائده دارد و آنکه بعد از اسیل نماید نوع ششم در استسقای طبلی که از سوء مزاج سرد کبد شود علامت او آنست که هرگاه دست بر شکم
رسد آواز مثل طبل آید و ماه برآمده باشد ... علاج استفراغ با ایارج فیقرا و مساله در اسهال و ادرار
که اگر افراط رسد موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب شبیح و حقنه و شیاف جهت آنکه باد و نفخ دفع نماید بعد از استفراغ
جوارش زیره و آب دیان و انیسون و ما الاصول و معجون اگر بحون حب لعاز و جائیدن کندر و مصطکی و زیره نماید صفت
شیاف سکبینج و زیره و کرویا و ورق سداب از هریک دو جزو نرم کوفته با ایرشیاف سازند و در شکم بیک سوس دار بریان گرم
کرده گدازند و مجمره یا آتش گدازند و مداومت شربت سکنجبین و گلاب و عرق بادیان نماید و گوشت مرغ و کبک گاه دیگر پخته باشند
میل نماید و نان خشک که در وا انیسون و تخم کرفس باشد اندکی میل نماید و عدا اکل نفخ داشته باشد نخورد نوع هفتم
استسقای طبلی که از گرمی کبد سری حادث شود بدا حیایجه باید بهضم نگردد و موجب نفخ گردد در جهت علامت او گرمی جگر

دوشیدگی و تشنگی دهان سرفه نفس علاج اسهال طبیعت طبیخ هلیله و تمر هندی و آلو بخارا لسیر حشت یا تسکین درد بود و مصی
یا آب انار و آب کرفس و صندل محرق نادیان شربت سکنجبین کی درد صندل سفید سوده اضافه کرده باشند و طلا از عود دو مثقال و
صندل سه مثقال گل سرخ سعد سنبل الطیب دو مثقال و سنبل دو مثقال زرد کوفته گلاب طلا سازند و تقویت جگر نیز قرص رگ باید
خوردن و ساده دارد و غذا گوشت مرغ در آب نخود دیم کوفته لیسر گرگ و عرق بو دیه و سرکه و آب غوره و نخود کمونی و
کاسرات لیخ و معطلی و کسد مناسب است دیگر استسقا بسبب ضعف سپرز میشود و علاج تنقیه بدن از سودا و ضماد دیگر
سوداوی استسقا اسود دارد این است سنبل و کرویا از هر یک مثقال مقل و اشق و سعد از هر یک دو مثقال صبر و کندر و
مر و دو حبه سیر از هر یک دو مثقال دیم و مصطکی لاد دو مثقال سلیخه قسط دو درم گلسرخ دررا و مدوا اکلیل الملک از هر یک
سه مثقال دیم و شمع با روغن گلاب حل نموده و باقی ادویه را نرم کوفته بدان لسا رند در جمیع استسقا این طلا فایده دارد دیگر
استسقا مشارکت جگر از هر دو مسارقا بسبب ضعف میشود و علامتها ورمی طبیعت بیرون آمدن فضول از روده ها علاج
شربت [illegible] و تقویت جگر دیگر استسقا مشارکت گرده میباشد و مشارکت معده بحمت جراحتها و اگر بود علاج تدبیر
باید ارکرده و معد **نوع هشتم** در استسقا مشارکت رحم بسبب اختناق رحم یا حیض منقطع شدن نواسیر و خون حیض بود و علامات او
درد رحم و بسته شدن خون حیض علاج احتباس خون حیض باید دیگر استسقا از بسیاری خون که در بدن میشود و علامت او
آنست که خون نواسیر بسته گردد و خون نگرفته باشد علاج آنست که خون کم کند و شربت رگ و لیمو و آب تمر هندی و آب انار
فایده دارد دیگر استسقا از جهت کثرت خون که فصد رفته یا لیره میباشد علاج آنست که شربت غذا اصیل باید کرد خون باز
شود مثل شربت بیشه تراشه زرده تخم مرغ و گوشت دیگر استسقا از جهت سردی سپرز میشود و علامات او سرد خشک دائم و ازدم
دریابد علاج شربت دوا و گلقند دیگر استسقا از جهت سوء مزاج گرم در جمیع بدن میشود علامت او تب تیز مهمانی از دو اشکال
این سبب ثلث مسیح و بقراط گفته که هر استسقا بسبب امراض حاره شود در دیست دیگر استسقا از جهت مغص و پیچش میشود و علامات او
الم دائم در نواحی ناف و بقراط گفته که هر گاه مغص در ناف دائم بود و دوای مسهل زائل نشود کار او با استسقای طبلی
مرتب و علاج اول آنست که مغص را تسکین دهد بعد از آن علاج استسقا نماید دیگر استسقای تابع الم ظهر میباشد علامات او
درد دائم در پشت علاج درد پشت باید دیگر استسقای طبلی از جهت حجاب میشود و علامت تنگی نفس و سرفه علاج حجاب باید
شربت بزوری که درد سفته و روغن بادام [illegible] باشد **باب هفدهم در امراض روده و مشتمل بر بیست فصل فصل**
اول در زلق الامعا یعنی اگر طعام برده هضم ناشده زود بیرون آید و این چند نوع است **نوع اول** از جهت ارتکار [illegible]
از سطحاء روده و ده واقع شود جهت گرمی تور و معا و دفع گرد و تنجیه در داست غیر منهضم سبب و کثرت صفرا و دو گداختن
روده ها عاست و امده و تشنگی و تلخی دهان و خشکی ناف زردی بول و گرمی مقعد در وقت خروج براز و طعام غیر منهضم
یا اندک هضم یافته باشد و صفرا رقیق و در وقت که نفس [illegible] علاج مسهل اسهال صفرا [illegible] کرد

روغن بادام و دوغ ترش که در وی طباشیر و گلسرخ از هریک نیم درم کوفته و موم زرد را آمیخته پوست داغ کنایه لیسک
بارتنگ آب تغییر یابد زردی یا سرخی و آب سماق و تیر بدین آب بجوشانند تا نصفی ماند و آب انار ترش بدو آمیخته باندک قند میل نمایند
و آب انار و طباشیر و تخم حماض و گل سرخ دهند و اگر تنها تواند خورد سفوف طباشیر با رب آبی فائده دارد صفت آن طباشیر و
صمغ عربی و گل ارمنی از هریک برابر گیرند و نرم بکوبند و شربت لیمو یا حب الآس یک مثقال و تخم اسپغول میل نمایند و غذا از
حاورس مقشر تف داده و روغن گل و لعیبر روغن گل حب آسیا نمایند و غذا گوشت مرغ و یا یخنی سماق و آب حب الرمان و این ضماد
گدازند و لحف و آب دو گلنار و گل سرخ و صندل و پوست انار از هریک قدری نرم کوفته با آب سیب ترش و آب حب الآس
بسازند و بر شکم گذارند و موم روغن زرد روغن بادام و روغن گل و موم بسازند و بر شکم بمالند و اگر ماده بسیار بود و آسانی
قی تواند کرد قی نماید و نیم پیاله دوغ ترش با سفوف طین میل نماید صفت آن طین ارمنی و گل مختوم و طباشیر و کهربا
و گل سرخ از هریک ازکوفته با شربتی دو مثقال بود **نوع دوم** در زلق امعا که از تور حار بود علامت او
آنست که بیابد علتی در معده و لذعی در حشا و آنچه آید لطیف یا یافته و غیر منهضم مخالف نوع اول باشد و گاهی بالای ناف
و زیر ناف و در پهلو با **علاج** فصد و تسکین حرارت بشیره خرفه و طلا از صندل و گل سرخ به آب سیب یا آبی
سازند و در مواضع خوش هوا ساکن شوند **نوع سوم** در زلق امعا که از رطوبات فاسد باشد علامت او بیرون آمدن
رطوبات با طعام غیر منهضم و این اسهال از نم معده و روده باشد و بسیار شود بجهت ضعف قوت ماسکه و هاضمه
علاج آنست که در اسهال معده مذکور شد تنقیه معده با ایارج فیقرا و حب صبر و قی نماید و اگر قوت ممکن بود و شربت
افسنتین و سکنجبین و حوارش خوزی و رب آبی و شربت حب الآس و این طلا بر شکم بند صفت آن سعد پنج مثقال
حب الآس هفت درم بار و سه مثقال تخم کرفس دو مثقال زعفران مثقالی انیسون چهار مثقال مصطکی مثقال همه را نرم کوفته با رب آبی
یا آب سیب یا گلاب بسازند و شربت فواکه فائده دارد و اگر تب بود غذا مرغ کباب کرده یا گوشت عصافیر و گوشت کبک
زرده تخم مرغ و غذا از حصی و زیره و فستق و سماق و زرک نمایند و اگر اسهال قوی بود حاورس را مقشر بریان کرده غذا
سازند و آرد آبی و خرنوب حب الآس آرد شعیر همه را نرم کوفته با شربت لیمو یا شربت حب الآس یک مثقال احتیاط نمایند و گرسنگی و
تشنگی نفع کلی دارد و باقلی در سرکه اگر بجوشانند و میل نمایند شکم ببندد **نوع چهارم** در زلق که از رطوبت و سستی امعا شود
علامت او آنست که رطوبت با طعام مخلوط شود **علاج** قرص طباشیر و شربت حب الآس و رب آبی که در وی اندکی تباشیر بلوط
کوفته باشند و در گرد اندکی روغن بلسان **نوع پنجم** در زلق امعا که از خلط صفراوی شود علامت او آنکه با طعام خلط صفراوی
بیرون آید و رنگ برازه زرد و یا کبود و تیره بود **علاج** تنقیه بدن از خلط صفراوی مثل هلیله زرد و آلو و ایارج
مطبوخ و سنگ سوده و قرص گلنار و سفوف مقلیا با مقدار سه مثقال رب آبی و اگر الم قوی بود
این کیسه بسازند گلنار و تخم ورد و اسپغول تف داده و گل ارمنی و خرنوب شامی و طباشیر از هریک برابر

و دیگر از مجموع استخوان [illegible] مجموع و درای اسپغول و تخم [illegible] را کوفته [illegible] قدر دو مثقال اختیار نماید
و این طلا کند [illegible] و کرمازو و پوست انار و پوست [illegible] و مازو هر یک کم کوفته آب آس یا [illegible] و شکم [illegible]
و گوشت [illegible] کباب [illegible] سماق [illegible] کوفته [illegible] کشیده باشد نماید [illegible] و [illegible] نقف داده
تحریک کرده [illegible] دارد **نوع ششم** در زلق الامعاء که بسبب قوت دوای مسهل در سطح امعا شود
علامت او آن است که از دوای مسهل واقع گردد و بیشتر از آن شود که چیزی [illegible] بسیار یا ادویه قوی
کرمی مصلح خورده باشد یا [illegible] محموده غیر مقوی **علاج** چهار تخم نقف داده بروغن گل چرب ساخته و سفوف
گل ارمنی و اگر مرطوب مزاج بود حب الآس بروغن گل آمیخته یا بروغن [illegible] آب سرد مقدار [illegible] درم اختیار نماید
دیگر حب الآس [illegible] ناسته شود بهتر است و اگر [illegible] عارض گردد علاج [illegible] هم نماید و حقنه روغن
[illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] کلان آمیخته و یک مثقال [illegible] قدری اضافه نموده
[illegible] نماید **نوع هفتم** در زلق الامعاء که از بلغم [illegible] شود علامت او [illegible] و مخلوط بلغم
و قراقر و گاهی [illegible] بود و اکثر بسبب خوردن میوه واقع شود **علاج** خوردن [illegible] هلیله زرد دو مثقال
حب الآس [illegible] سماق [illegible] هر یک مثقالی [illegible] کوفته [illegible] حب الآس [illegible] دو درم اختیار نماید **صفت دوای**
دیگر [illegible] دو درم [illegible] پوست انار [illegible] هر یک دو درم [illegible] شربت لیمو [illegible] آب
[illegible] حب [illegible] و عود [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] اسهال است [illegible] علاج [illegible] تدبیر [illegible] نماید
[illegible] **فصل دوم در اسهال خونی و** [illegible] تحقیق [illegible] انواع اسهال
[illegible] امعا [illegible] اسهال [illegible] یا او بلغم [illegible]
می [illegible] نوع است **نوع اول** اسهال صرف خون سبب آنکه سر رگ
گشوده شده [illegible] آید سر او [illegible] آنست که [illegible] خون که می آید از کدام موضع اگر از امعا [illegible] ضعف
کند [illegible] گوشت [illegible] می آید چیزی غلیظ [illegible] شراب و می باشد [illegible]
[illegible] می آید پوست [illegible] می باشد [illegible] زردی [illegible]
[illegible] می آید [illegible] بود [illegible] بسیار بود [illegible] منقطع میگردد و [illegible]
و [illegible] باشد و گاهی [illegible] مسهل [illegible] روان میشود [illegible] تخم حنظل و غیره این [illegible]
علامت او آنست که [illegible] آید [illegible] و علامت [illegible]
و [illegible] امعای [illegible] آنست که [illegible] آید [illegible] رقیق [illegible] قراقر بود [illegible]

دوسطا دیار کهدی سود **علاج** نسد باید اگر قوت وخون بسیار بود ورگ بای درب سیف ریواج وشربت حب الآس
وشاه بلوط کوفته در شربت لیمو وشربت حب الآس فایده دارد وسفوف معلیا که این است آمول تخم مرو تخم خرفه تخم گل تخم حماض
تخم خیره وتخم کشان هر یک ده درم طباشیر وگل ارمنی ولسان الحمل وصمغ عربی از هر یک چهار درم کهربا درم تخم بار تنگ سه درم وکتیرا
وصمغ و باقی ادویه اسوای آمول آمیزد شربتی سه درم بود لشربت حب الآس وتدبیر غذا آنست که اوراسع باید یک روز یا دو روز
دسته ورقوت وراکاه از دمار اللحم وگوشت کبک زرده تخم مرغ واگر قناعت تواند کرد کرنج با یاخنی گوسفند که بروغن کرده
یاتیده باشد وگوشت تیهو وکبک بریان کرده فایده دارد که برگ بار وریواج وسماق وزرک باشد وسزاوار آن است
که دوایی محدر استعمال نماید مثل افیون جهت آنکه در وخطر کلی است مگر از جهت ضرورت صواب بود واستعمال آن
در شیاف بهتر است از آنکه در دوا بود تخصیص کسی که نفس ضعیف بود واگر ضرورت کلی بود افیون یا حدید سستر و
زعفران بخورند وبسیار بدو خوردن گل ارمنی دریں مرض مقدار نیم درم لشربت حب الآس وشربت انجبار نفع عظیم دارد
صفت حب مجرب است انار وکرمانه وگل ارمنی از هر یک را شربتی دو درم **حبی** دیگر بار دو کزمازج دو مازو وافیون
از هر یک از حبی ربد آب صمغ عربی شربتی ثلث مثقال از محرقات بیز خرگوش است ثلث درم از دانگی تا نیم درم آخر
رسانند واز آنچه امساک اسهال می نماید برگداشتن مجمره بر شکم است چهار ساعت گدازند واگر الم در روده بالا بود حقنه
نماید **صفت آن** گلنار گلسرخ وشاه بلوط از هر یک ده مثقال برنج مسلوق نیمکوفته وجاورس مقشر وکشک جو از هر یک
هفت مثقال در یک کاسه آب بجوشانند وگل ارمنی مثقالی وخون سیاوشان وخاکستر ردی از هر یک درم زرده تخم مرغ بریان
کرده در روغن گل هفت درم این مجموع عمل باید وحقنه از آب لسان الحمل این ادویه که گل ارمنی وخون سیاوشان است
نفع دارد که در روغن کجد در زرده تخم مرغ باشد **نوع دوم** اسهال ورم کار حیتین ویجیتین وخراشیدن سطح امعا
واین انواع است **نوع اول** از ماده صفرا بود که بار آن میگردد واما علامت او زردی لون وتلخی دهان وتشنگی
وآمدن خلط صفرا وچون اسهال صفراوی در مدت یکهفته محرق سحج میشود واگر این سحج دراماء علیا بود علامت او آنست
که در در دیک ناف بود وآنچه بیرون آید چون کراحات آمیخته بزار بود کرب وتشنگی واگر سحج در روده پایین بود
علامت او درد پایین زیر ناف وچون طعم حیتین از بزار وآمدن آمیختگی با بزار داشته باشد واگر در روده وسط بود
علامت او آمدن خون واگر در راستا بود علامت او بیرون خشیم روده واگر پوست یا گوشت پاره بیرون آید دلالت
میکند بر آنکه روده جراحت گشته واگر چیزی شبیه بدردی شراب بیرون آید دلالت می کند بر هلاک واسهال دم که بعد از اسهال
صفراوی بود وبا درد پیچش در آفت امعا نشان آن بود واین است **علاج** آنست که نظر کند در اعضا رئیسه اگر در ماده ما تنقیه
نماید واگر ضعیف بود قوت دهد اول تقویت دل از مشمومات نماید واگر سرد خواهد مثل صندل یا در رنگ اگر گرم خواهد
مثل مشک عنبر چینی می دارد بعد از آن رعایت دل نماید شربت سیب صندل و دوا که مفرحات یاقوتی قوت

او باشد و از غذا منع نماید که موجب ضعف و سقوط قوت گردد و بعد از آن مراعات مگر باید چرا که بیشتر این مرض از ضعف
کبد و سوء مزاج او واقع میشود و رعایت حال معده باید جهت آنکه هرگاه معده قوی گردد در هضم غذا فاسد و ردی متولد نشود و اگر
خلطی لزج در معده بود قی و اسهال دفع باید نمایند ملائم بود و بسیار است که بسبب تشنج ترک علاج شد و الوده حاصله درین ص حفظ قوت
اعضاست تخصیص قوت معده و رود و هیچ چیزی که از غذا باشد کثیر القوت مثل ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت سزاوار
است که بدهند و یا لخص مثل گلنار و جفت بلوط حب الآس کزمازو و غیره کوفته در خرقه بندند و با آب انار یا سیب یا به بخورانند و با
لعاب تخم آبی و اسپغول اضافه نمایند و از مکیدن چیزها پرهیز نمایند و از خوش و سائر ملائم و حکایات دل فریب لطیف بساطین و جواهر
حیرهای خوش صورت تاثیر عجیب دارد درین مرض و اگر سبب تخمه باقی بود اول استفراغ بچیزهای ضعیف مثل خیار شنبر
و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و مکث عصاره و بلیله زرد و بعد از آن آبی و شربت لیمو و سفوف سقلیا و در ابتدا
کار هیچ ظاهر گردد چهار درم صمغ عربی نرم کوفته در آب سرد در ریزند تا بقوام عسل آید و از این نماید و اگر در اسهال عارض شود
تخم ریحان و اسپغول و تخم ردف و تخم مرو از هر یک ... می گیرند و آب گرم ... کنند و مقدار یک مثقال روغن گل بخورند
اختیار نماید در بعد حبی را در اسهال دموی و تخمه اسهال حاصیتی عجیب است و این نسخه مکرر تجربه نموده فایده کلی
دیده ام نیم درم ریوند نرم کوفته با آب لسان الحمل یا با آب سیب ترش یا به و ترش آس داغ کرده یا سفوف طین
صفت آن بزر قطونا ... تخم ریحان از هر یک نیم درم صمغ عربی نشاسته ... از هر یک ... اگر احتیاج
بزیادتی قوت بود ... یا بزر البنج اضافه نماید شربتی دو درم بود و اگر تب بود آب ... و صمغ عربی و گل ارمنی بود
در آبی ... و اگر تشنگی غلبه کند ... تخم خرفه با آب لسان الحمل ... سیب ... یا چادر ... بریان کرده ...
... سماق در رگ ... و اگر حرارت بود گوشت مرغ نیم کباب ... و با آب غوره ... گوشت
... شکم ... باشد گوشت ... آب غوره ... و آب لیمو باید و اگر ...
... حقنه ... کرده از هر یک هفت مثقال ... ناشتا ...
از روغن گل ... کاهدسوخته ... تخم مرغ آمیخته عمل نماید و اگر حرارت بسیار بود با آب لسان الحمل و لعاب اسپغول
... دو درم حب الآس دو درم تخم ... کوفته باشد حقنه باید لوح سوم ... واقع گردد
... که ... امعا ... بود ... علامت او کثرت ریاح و قراقر
درد تقیل و بسیار است که ... زکام و نوازل واقع گردد علاج ... شربت ... و ... شربت
و حقنه ... حب الآس ... قرص گلنار ...
... مقدار یک مثقال اختیار نماید و حقنه از
چادر ... روغن گل ... و کاهدسوخته ... سیاه ...

بیرون گ درم اضافه نماید و اگر درد قوی بود و پیچ بسیار بود مقدار نیم کودانیون آمیخته نماید قدری برنی بر مغلوطه سازند و اگر
احتیاج زیاده بود ماروی سوخته و کهربا و سندروس و نشاسته تف داده **صفت داروی** که مانع بود پیچ را تخم ریحان
و تخم خرفه و تخم مرو مقلو داده از هر یک دو درم کشنیز خشک و شاه بلوط از هر یک نیم درم کوفته بسرشت حب الآس مقدار دو درم
اختیار نماید **نوع چهارم** در پیچ که از ماده سوداوی شود و بدین حیله و سبب خشونت سودا موجب پیچ میگردد
علامت او پیچش دائمی رنگ براز سیاه شبیه بدردی شراب ماکیت وانده وگاهی بهم لعنتی میشود **علاج** شربت حب الآس
کرده و دو دانگ افیون ما شد و تقویت سیر روسفوف از صمغ عربی و گل ارمنی با تخم خرفه و اسپغول تف داده و طباشیر و کهربا
فائده دارد و شیره خرفه و بزر آبی داده روغن گل و غذا گوشت مرغ تف داده فتیق سماق در آن پخته یا ماء و رس مقشر
و قرص طباشیر بگلاب یا رب آبی و غذا اندک اختیار نماید **نوع پنجم** در پیچ که از بلغم غلیظ حسن شود علامت او نگاه داشتن شکم
وار موضع پیچش حرن و بلغم و اگر تواتر دهند موجب هلاکت گردد **علاج** ملین طبیعت بچیزهای مرقق مسهل
لعاب آبی و تخم خیر و شیره تخم خیارین و در شربت تخم مرو تخم ریحان اندازند و شربت قند در پی نمکها که روغن گل
حیرب ساخته اندازند و اگر خیار شنبر در گلاب حل نموده اختیار نماید فائده دارد دیگر پیچ از خوردن ادویه سمیه مثل
زرنیخ و نوشادر و میره می شود **علاج** شیر دهند و اتش از آن نشاسته بیرند دیگر پیچ از خوردن دوائی مسهل میباشد
علاج سفوف ملین و سفوف مقلیا تا دوغ ترش و شیر آهن داغ نموده دیگر از ریاح غلیظ اگر بود علامت او
قراقر و نفخ و حشا و الم در سرجمه بخار **علاج** صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک نیم درم شربت [illegible] میل نماید و آنکه از امعا
بود این دو نوع است **نوع اول** مده یعنی حرکی که از ورم یا دبیله حادث گردد علامت او درد شکم و ثقل و تب تیز
دائم و بیرون آمدن خون و چرک خصوصاً وقتیکه با دل صدای ترش یا شور اختیار نماید و فرق میان مده و بلغم
آن است که مده در ته آب می نشیند و بتحریک از یکدیگر جدا می گردد بخلاف بلغم **نوع دوم** در مده که خارج گردد از امعا
بسبب جراحت که سابقاً بوده باشد و قرحه گشته علامت او دیر ماندن اسهال و پیچ و ضعف شهوت طعام و اسهال گرفتار
بود و بیشتر اوقات از خروج معده بود اگر در امعا پیچ بود و اگر پیچ بود از روده بود **علاج** هر دو نوع غسل
موضع با شیای حالله بعد از آن معالجه حرارت [illegible] و اگر سبب مرض ماده تیز یا شور بود و از جمیع بدن آید
موجب دوبان گردد معالجه دق نماید و اگر جراحت تازه بود لعاب تخم [illegible] و لعاب اسپغول لعاب تخم کتان و مرد
یا کتیره فائده دارد و اگر سبب پیچ جراحت یا عبور خلط شور سوداوی بود مطبوخ هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار شنبر و حب
[illegible] العسل و شربت [illegible] و ایارج فیقرا خاصه اسهال قرحه و اسهال لحم بود جید بود دوغ و شیر آهن داغ یا سنگ داغ
نموده نفع دارد و اگر تب و شربت حب الآس بر آبی در آب ماجیاره تخم و اگر غذا زیاده خواهد آرد و شیر جوشیده کشیره کته میل نماید و یا تخم
کوبیده بصمغ عربی نفع دارد و اگر خون [illegible] بسیار بود حرص [illegible] مقدار درم حقنه نماید حجت آنکه از داخل شکم

بلع کردن دارو و دوا اشتداد علت این عمل نکند و در اسهال مزمنی و صفراوی خصوصاً اگر بعض تب و اشته باشد ملکی
است دال و و می باید که ماده غلیظ و بلغم بود و دافع بیرون آید حرکت و دوا اگر از استعمال آن لذع شدید پیدا آید بروغن گل حقنه نماید
و اگر لذع نشود بار را اعاده بسازند و اگر تحمل ندارد و اول مخدری دهند بعد از آن عمل نمایند و در عقب حقنه گل ارمنی و صمغ عربی
نیز حقنه فایده دارد **فصل سوم** در زحیر این حرکت از روده مستقیم بود جهت دفع برار اضطرار او بیرون نیاید مگر چیزی
اندک از رطوبت مخاطیه مخلوط بخون ناصع و این چند نوع است **نوع اول** زحیر که از رطوبت شور لذع که بروده مستقیم
گرد آمده میل باید دفع برار علامات او بیرون آمدن رطوبت و اسهال بلغم و اندک خون و بلغ و قراقر و قلت عطش و سوزش
مقعد **علاج** شربت حب الآس که در تخم ریحان بر دا اسعول ... باشد و تثلیث فایده دارد و این سفوف فایده دارد
و صعتر جهار ... مستوی مثقال حوالی درم کندر نیم درم همه را نرم کوفته با آب شیر گرم میل باید و اگر تقاضا غلبه باشد و
چیزی باید الم تمام بود گوگرد با چربی کندر ... باید و بر سفره بر کار آن دارند باین طریقه که تخته طاری سوراخ سازد
بر بالای آن نشیند با دود بالا رود و دیگر بابونه و تیه م و عته و گل سرخ و اکلیل الملک و مرزنجوش و برگ کرفس و تخم
سحوتا بدود و آن آب ... بسیار گرم و بادیان ... از هر یک مثقالی نرم کوفته یک شیاف ... در آب ترسازند و آب را التراب
یا شلت احتیار باید و شیاف زحیر را فایده دارد **صفت آن** کندر و مر و زعفران و شبت از هر یک برابر کوفته و بیخته
بوقت حاجت یک شیاف بردارند و بر سفره تراب کنند که با آب حب الآس و روغن باردین یا روغن بابونه آمیخته باشد
طلا باید و ... و عفا عصا ... ریان کرده با حوالیم کوفته و اگر او استال آن باید **نوع دوم** زحیر که از
ماده صفراوی تیز حاصل شود علامات او بیرون آمدن خلط صفرا و سوزش مقعد با حرارت و درد **تشنگی** خون با حرارت
راحت یافتن از آب سرد **علاج** ... از تناول غذا یک شبانه روز این علاج الواع زحیر است و اسیول بروغن گل
و یا روغن بادام یا رب آبی یا لعیرب اختیار باید و اگر تپ باشد کشک جو یا شیره از آرد گندم که حب الرمان گل ارمنی
حل کرده باشد و آب آن با طباشیر آب حرفه با طباشیر سرد و اگر پیچش بسیار بود و حرارت غلبه باشد حقنه با آب لسان الحمل
گل ارمنی و اسفیداج و شادنج عدسی و آب حرفه و زرده تخم مرغ و اندک سرکه **صفت حمول** زرده تخم مرغ را در روغن گل
آمیخته قدر ... آلوده فتیله ساخته بردارند **صفت شیاف** بگیرند کندر و زعفران و حضض و صمغ عربی از هر یک
افیون جزو شیاف ساخته بردارند استنجا با آبی که در دو بار حب الآس و گلنار و خرنوب و شاه بلوط جوشانیده باشند
و عدس سماق و عنب الثعلب بجوشانند و در آب او بر آیند و عدس مقشر هر دو کوفته بروغن گل آمیخته بر شکم
طلا سازند و بر سفره از سوزش بسیار گرم بود و اگر حرص ... نیابد و غذا گوشت مرغ در آب ... یا اگر با
جاورس قتق سماق سازند **نوع سوم** زحیر که از ... گرم عارض گردد و در روده ... و خیال ... که در روده او شیا
... تعا ضا ... کند علامت ... و اسافل **علاج** ... باشد و اگر ... باید و

فایده دارد و طلا از آب انگور ترش و روغن گل و اگر حرارت باشد طلا از صندل سرخ و سفید با آب کاسنی و گلاب نماید
صفت طلائی نافع سعد و سنبل و فرودرنج کاکنج و ورق عنب الثعلب و ورق اسپغول از هر یک قدری با آب تخم
روغن بید و یا روغن گل بر مقعد گذارند صفت ضماد مفتح تخم حلبه و اکلیل الملک و کرنب و یا بابونه در آتش
اندک مقل بر مقعد گذارند و گل خیرو و تخم کتان و حماری بجوشانند و آب آن را بر مقعد ریزند و روغن گل و زرده تخم مرغ و اندک مردار سنگ
بر مقعد گذارند و پیه خیرو و برگ گرم آب حی العالم با روغن گل اگر درد قوی بود بر مقعد طلا نمایند و اگر پیه گاو ضماد نمایند فائده
دارد نوع چهارم در زحیر که از زبل خشک که بسته شده در روده بدشواری بیرون می آید و ظاهر میشود و درد دادی غلیظ
و دردی عظیم و موجب زحیر میگردد و خراطه و رطوبت از روده می آید چنانکه خیال می کند که اسهال است و زحیر نامید
که بسته شود و چون طبیعت قبض کرده علیل هلاک میشود و علامت او علامات قولنج بود و در بعضی حالات علاج تلیین طبیعت
و بیرون آوردن ثفل بشیافه یا حقنه یا بشربت خیارشنبر یا شربت سعته و تمر هندی و آلوی بخارا و شیرخشت و معجون
شهریاران هرگاه درد تسکین یابد مرغ و نخود آب میل نماید نوع پنجم در زحیر که از جهت سردی که بمقعد رسیده باشد و موجب تمدد
روده مستقیم گردد علامت او رسیدن سرما بر مقعد و راحت یافتن از آب گرم و موضع گرم علاج آن است که دو درم
از تخم حب الرشاد بریان بوده بکوفته با آب گرم بر نهار اختیار نماید و بر مقعد ارزن و سبوس گرم و نشستن بر زمین گرم حمام
فائده دارد دیگر زحیر است که بر زمین های سخت نشسته باشد یا سواری کلی کرده باشد موجب این الم میگردد علاج آن است که بر روغن
نشست و موم روغن بمقعد بمالند **فصل چهارم در نفخ و قراقر** که در امعا بود و عادت میگردد بسبب غذای نفاخ
علامت او انتقال درد از موضعی بموضعی و سکون و خروج نفخ علاج تقلیل غذا و نخود آب و گلقند فائده دارد و اگر ضعف معا
بود غذای لطیف و معجون کمونی و علاجی اگر اسهال بود **نوع اول** در مغص یعنی درد امعا و این چند نوع است **نوع
اول** مغص که از ریاح امعا بود علامت او نفخ قراقر و تمدد و ثقل در شکم و تولد این نفخ از خلط خام و ارشاد طعام و میوه های
ضعف حرارت غریزی بود علاج تنقیه امعا از خلط خام بحب ایارج و حب سکبینج و معجون شهریاران نفع دارد و این سفوف
جهت دفع نفخ فائده دارد صفت آن انیسون دو درم و زنیان تخم کرفس زر ساوند از هر یک دو درم حب بلسان نیم درم دیگر ادویه
جهت نفخ فائده دارد حب الرشاد و انیسون و انگدان قردمانا و کرفس و زیره و زنیان از هر یک مثقالی دو یک کاسه آب بجوشانند
و آب آن را با قند قوام آورده چند روز میل نماید با انیسون و تخم کرفس و بادیان و حب بلسان و عود بلسان و حب الغار
و زراوند دحرج از هر یک دو درم کوفته مقدار مثقالی با آب عسل یا شربت خلال اصل خیار نماید مغص بجی را فائده دارد و دیده کوبی با شربت
سکنجبین و اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد معجون کمونی و معجون حب الغار مقدار مثقالی میل نماید و غذا اگر باشد مقتصر کرد در زیره
صغیر بود و آب سرد میل نماید و اگر بیدار دو ساعت شراب کند فائده شد گفته اند و حقنه که کاسر نفخ بود نفع دارد **نوع دوم** در مغص که از
صفرا بود علامت او درد با سوزش و تشنگی و ادرار زرد و سوزش در مقعد علاج تنقیه امعا از صفرا مثل خیارشنبر کند

ات عنب الثعلب یا در آب کاسنی یا شیرخشت اضافه نمایند و بعد از آن دو درم اسپغول به روغن گل چرب کرده با آب کدو یا آب انار
می خوش میل نمایند و اگر طبع قبض بود آب انار شیرین قند و بادام روغن بادام و آب کشک با دام و اسپغول و تخم ریحان
و تخم کدو و طباشیر و شیرخشت یا شربت لیمو یا شیره خرفه و شربت زرشک و بادام روغن گل شربت معالجات است و طباشیر و گل ارمنی
شربت آلو نفع دارد و غذا اگر بخواهد بسیار باشد مزعفر سماق مازرشک یا آب انار ترش سازند **نوع سوم** وجع کبد از خلط
سودا و قی بود علامت او خروج طعم در براز دگرگون **علاج** تنقیه ... کرده بعد لعاب ... بیستانا با
سکنجبین و شیرخشت تا آب ... در روغن گل ... **نوع چهارم** درد کبد از بلغم غلیظ که در روده
شده ... علامت او ثقل و لزوم ... موضع واحد و بیرون آمدن بلغم لزج ... اگر دست بر موضع الم گذارد
سرد بود **علاج** تنقیه روده ... قی یا حقنه ایارج ... بادیان و انیسون ... نفع دارد
گلقند ... مصطکی و انیسون و بادیان ... **صفت آن** مصطکی و زنجبیل و قرنفل
و دارچینی و فلفل و مارمشک از هر یک ... مقدار ده درم ... دو درم همه را کوفته حب سازند مقدار ... یک حب
... آرد مرض را تسکین ... این حب ... بر بالای طعام فایده آرد و غذا شوربای مرغ پیرد
شوربای عصافیر و فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی و گوشت ماهی ... که ... را فایده دارد و دیگر
از حب ملسان ... گوشت ... گرم ... این حب نفع دارد **و صفت**
آن حوالی ... حب ملسان سه درم ... بآب گرم ... نمایند دیگر ...
... علاج ... مسهل و حقنه دیگر ... حب ... علاج آن مذکور خواهد شد اگر
... **فصل ششم در قولنج و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن** این مرض است که در روده
قولون بیشتر واقع میشود و به دشواری چیزی بیرون می آید و این قولنج حقیقی است و بعضی ... اما
هشت نوع است **نوع اول** قولنج که از بلغم غلیظ ... خروج ... ساخته شد
از آن قولون ... علامت او سردی اطراف و اسهال ... و سقوط شهوت طعام
احساس ... که گویا ... سوراخ می کنند و ... شدن نفع که ... بیرون ... خلط کیموس ...
... و سل ... پشت و ساق ... امتلای عضلات و عطش ... حمره ...
حرارت است ... قولنج ... قاروره ... و درد قولنج ... فرق آنست
که درد ... بالتدریج ... گرم ... قولنج ثقل ... گرده ...
می کنند ... قولنج ... راست ...
ورد در گرده استدلال ... آید ... قولنج ...

می‌کند و درد تسکین می‌یابد بخلاف درد قولنج که او باطلاق طبیعت راحت می‌یابد و درد دیگر به اطلاق طبیعت راحت نمی‌یابد
و گاهی مشتبه میشود قولنج بوجع و درد رحم و درد گرده و درد معده و درد دیگر تحت دیدان یعنی کرم معده واقع میشود و فرق میان اینها
ظاهر است از درد آن عضو و مقدار درد و سایر اعراض و بسیار است که قولنج منتقل میگردد بفالج و درد مفاصل و درد پشت و
سبب آن وی محلل و نضج ماده ماده را حرکت می‌آرد و بر یک سو بدن میرود حادث میگردد فالج یا بجانب پشت و سدها میرود
و درد پشت و درد سدها ظاهر میشود و گاهی منتقل میگردد به بواسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا بسبب حدوث سوء مزاج کبد
و قولنج از شخصی بشخصی دیگر گفته نمیگیرد و تمثل میشود ماکر از بلدی ببلدی منتقل میشود علاج آنست که شیاف و حقنه شکم را بسیار بند
چنانکه مادام که سده و راه بگشاید بدن ... و اطلاق باشد دوای ... ورق را امر ... مالا بروده آورده باید معدی
موجب الم و خطر عظیم بود **صفت شیافی** که قولنج را بگشاید و درد پشت را تسکین دهد بوره ارمنی و رب‌ها و تیر مقل
... ساون رحیل نمک هندی سداب تخم سپید محموده اجزا برابر بگیرند و شیاف سازند **شیاف دیگر** تخم حنظل حیر و صبر بادام
دو جزو برگ سداب بادیان و سائلی و عشار از هر یک سه جزو نرم کوفته بشکر یا قرا قروت شیاف سازند بمقدار چهار انگشت
و بعضی گفته اند بمقدار شش انگشت و بوقت حاجت یکی را بر دارند **صفت حقنه** که درین قولنج نفع کلی دارد زیره کرمانی
و تخم کتان نیم کوفته و تخم حلبه و تخم معصفر نیم کوفته از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد و ورق سداب سائلی و بسفایج نیم کوفته
از هر یک سه مثقال عناب سپستان از هر یک سی عدد و پنج سوس و گل خیرو و خباری از هر یک چهار مثقال تخم شبت و بادیان نیم
کوفته از هر یک دو مثقال برگ چغندر یک دسته سبوس گندم کهنه در دو کاسه و نیم آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده حاو تیر
نیم درم و حصد سید ستر دانگی نمک هندی دو مثقال آب کاسه یک قاشق شیر خشت هسر دو مثقال یا ترنجبین سی مثقال در آب او نیم
حل ساخته روغن بادام ده مثقال روغن گاو پنج مثقال صاف نموده هر بار هفت قاشق شیر گرم عمل باید و اگر دوری بود
در روده تخم حنظل واو ویره‌ای عمل نماید دیگر از انجه قولنج طبعی وریحی را برطرف میکند در حال آن است که پنج مثقال بوره یا
نمک با آب سداب یا آب برگ چغندر و کرفس یا هفت مثقال روغن گاو یا چهار مثقال روغن بادام آمیخته شیر گرم
عمل باید از نمک قاشق آب کاسه بدین اجزا آمیزد قولنج را فائده دارد و حقنه معتدل آب برگ چغندر هفت قاشق روغن کنجد
یا روغن گل و قاشق بوره دو مثقال آب کاسه یک قاشق قرا قروت پنج مثقال قند پنج مثقال عمل باید و اگر قولنج قوی
سود فی فائده دارد و اگر غثیان بود این حب میل باید صبر مثقال شکیع نیم درم حب ساخته میل باید **صفت حبی** دیگر قولنج را
نفع دهد صبر پنج مثقال محموده مثقالی نمک سم مقل مثقالی افیون و گل سرخ درم حب نموده درمی تا دو درم احتیاج بماید محموده
دانگی در نخود آب یا گلاب حل کرده نفع دارد و اگر درد قوی و بیم هلاک بود قلونیا حب تخدیر فائده کلی دارد در قرابادین مثقال
فلفل سفید بزرالبنج از هر یک چهار مثقال افیون سه مثقال سنبل و تخم کرفس از هر یک دو درم ساذج هندی و سلیخه و عاقرقرحا
حب بلسان و فرفیون از هر یک درم زرنباد و درونج عقربی از هر یک نیم مثقال دارو با کوفته و بیخته و با عسل و زان

آن عسل بسازند سری درم بود بلکه نیم درم مناسب بود و معاجین که نفع کلی کند مثل معجون شهریاران و معجون تمر هندی و
سفرجلی و سحر ما وایں معجون که مذکور میگردد و قلعی از طلعل تحمیل زیره سداب خولنجان قرفه از هر یک ده درم تقویا با عسل درم
عسل صاف بوده چهل درم حب ایچه رسم است بسازند شربتی نیم درم با دری میل باید **صفت حمادی** که قولنج را نافع باید
باید شونیز و نمیر از هر یک قدری بگیرند درم کوفته بیخته با آمیخته بر ناف طلا سازند **حمادی دیگر** سویر و بورق و ترمس و حب الغار
از هر یک برابر بگیرند و بر بر گاو بر ناف طلا سازند و حاورس یا تخم کرفس و جوانی جمله گرم ساخته در خریطه گذارند و بر ناف
سهند و مالیدن شکم بروغن شبت و روغن خردل فایده دارد و تخصیص که روغن فربیون و حدید ستر یا مدکی از فربیون آمیخته
نمایند و حمام فایده دارد و آب زن در آید که در وی کرسنه بابونه و شبت و قیصوم و شبت و سداب جوشانیده باشند و آنرا
و کماوات بسیار پیش از آنکه طبیعت نرم شود ضرر دارد و تربیت اما الاصول و عرق بادیان و کلانش شوربا نخود آب که از
گوشت خروس پیر یا گوشت کبک و عصافیر یا گوشت گوسفند جوان کرده دارچینی و زنجبیل و زیره و دارچینی و بودینه باشند
سازند و آنکه مه و مجیں فائده دارد با طعام و یا بعد از طعام جرعه آنکه مه فائده مسدسات شیره سوس کرده حالی اگر دیا سویر باشند
بروغن زرد فائده دهد و حرکت بعد از طعام و سواری با اعتدال و تقلیل غذا فائده دارد و آب نخورند و دل آب با العسل باید

نوع دوم درد قولنج که از بادهای غلیظ که در طبقات روده بسته شده بسیار پیچ آب آب سرد و بسیاری بقول و فواکه و
کثری داء گوارد حیار و غیره واقع گردد علامتش تقدم پیچ و قراقر و خوردن طعام که بسیار سرد بود و انتقال درد گاهی شده قوی دگاه
ساکن گردد و اگر دست بر وی گذارند با چیزی گرم بر شکم نهند درد تسکین یابد و با جمله با قراقر و انتقال درد بود سلامت تر بود از آنکه
شکم ورم دارد علامت رداءت باشد قولنج تی و عرق سرد و سردی دست و پای از سبب شدت درد و روح و جون میل باطن میاید
اگر سحر و فواق و گرانی و اختلاف عقل گشته این اسهال مهلک است **علاج** بساد و حقنه شکم را نرم سازند و درین قولنج در حقنه کار است
تنج ادارند و حقنه ربیں بوحت سازند بگیرند پنج شعال بابونه و قنطوریون و شبت و بادیان نیم کوفته و تخم کرفس و سداب از هر یک
سه مثقال عناب و سپستان از هر یک بیست عدد و انجیر ده عدد خارخسک نیم کوفته و تخم معصفر نیم کوفته و انگور شعا ساری گل خیر و از
هر یک چهار مثقال زرد و کاسه آب بجوشانند و صاف نموده شیر خشت سیر ده مثقال معز فلوس و مثقال قراقروت پنج مثقال جاوشیر
مثقالی حدید ستر نیم درم در آب اودیه حل ساخته روغن زیت یا روغن بادام از هر کدام باشد سه مثقال و روغن گاو پنج مثقال
اضافه نموده هر بار بعد عاشق سیر گرم حقنه باید با دارو و بالشکند و مزاج آنرا اگرم کند حقنه که درد قولنج را تسکین دهد سداب
پنج مثقال و بزر البنج دو مثقال حدید ستر دانگی تا دو دانگ و افیون دانگی با سه مثقال روغن زیت یا روغن گاو در
یک کاسه آب بجوشانند و صاف نموده مدد بوست عمل باید **صفت حمولی** که قولنج را فائده دارد سداب
زیره جوانی و بوره از هر یک برابر بگیرند نرم کوفته بعسل آمیخته بر ماشوره مجفه مالند و چند بوست در راه در
فرستند یا از خرقه مالند و رشته بر و بسته اطراف فرستند و بعد از لحظه رشته را بکشند تا خرقه بیرون آید

صفت شیافی که در دراتسکس دهد جواب آورد و ماده قلع دهد در روغن جندبیدستر و زعفران و مر و سلیخ و ابهل
از هر یک برابر گرفته بدوشاب سازند و ضمادات و کمادات بر طریقه که در نوع اول مذکور شده فائده دارد و کماشن مجمه
باتس نفع کلی دارد و درد رانسکین می دهد و حبوب مسهل و حب سکبینج که در نوع اول مذکور شده و معجون حب الغار و جوارش
کمون و جوارش انجدان درین مرض فائده دارد و اگر با قولنج قیاس بود حب فائده و معجون اقت ارد صعب بود ملوسیا
مقدار دو نخود یا بستر احتیار باید صفت مطبوخی که قولنج ریحی را فائده دارد زیره کرمانی و کرویا و زنجبیل و انیسون و بادیان
و تخم کرفس انگور شفا و گلسرخ از هر یک سه مثقال بجوشانند و صاف ساخته درو باشد و عسل حل نموده روغن بادام دو درم
انداخته میل باید روده را اگر میبارد و کرایا و دیه پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان اضافه سازند تا نیز حمام بر بهار
نفع دارد و آبزن درین موجب فائده دارد صفت آبزن انیسون و زیره و شبت و صعتر و مرزنجوش و جندبیدستر و ...
بابونه بجوشانند و علیل با در آب آن دارند و اگر ازین آب در مثانه گاو کنند و بر ناف علیل بندد در محلی که گرم بود و در
وارشکم روغن شبت و سداب مالد و اگر فربیون و عاقرقرحا و قسط و جندبیدستر نرم ساخته و درین روغنها آمیخته باید
صفت روغنی که در شکم مالند با فربیون سازند روغن سداب ده درم جندبیدستر دو درم فربیون درم و صواب
آن است که درین علت احتیاط باید از کثرت طعام و خوردن آب و شیر و دین ... فائده دارد و جهت آنکه باد را می شکند و تشنگی می آرد
گفته اند بهترین غذاها شوربای عصافیر یا شوربای خروس پیر که در وی انیسون و بادیان و شبت و نمک و فلفل و سیر و کرویا باشد و دل آب
گفته اند اگر تریاک فیقرا سعید کسه سفاریق اندک اندک مقدار شصت مثقال میل باید فائده دارد و بعد از آن ماء اللحم باندک
نان خشک شاید و حالیه اگر بر ناف گذارند فائده مند است و دیگر قولنج ریحی از سودا که ریخته شود در امعا و موجب نفع گشته ملتئمت
رتنی دهان و نفع شکم بسیار در علاج تنقیه بدن مطبوخ افتیمون **نوع سوم** در قولنج که از ورم دموی حادث گردد و
تنگ سازد و مکان وسیع ساید خروج ثفل و باد را علامت او تپ و تشنگی و بر آمدن رگها و حرکت آن درد رود و با
الم اجتماعاتش کند و کلیه و سپرز و مثانه و اگر ورم عظیم بود سد بول را سنگ میسازد و حبس بول میشود و سردی الاطراف
یا سوزش درون **علاج** آنست که تعجیل باید نمود علاج این قسم که اگر تأخیر باید مهر میشود و ایلاوس لیس مناسب آنست که
اگر خون باسد باشد فصد باسلیق یا اکحل باید از دست راست اندک اندک چند دفعه بردارند و بعد صابون باید از حبس بول
بوده شربت هر روز از آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاکنج و آب ماریا مغز فلوس که مقدمه با دام شیرین آمیخته
باشند و قدری قانون گفته که نیم پیاله این تیار که مذکور شده ماده درم مغز فلوس و درم روغن بادام در قولنج میباید حقنه که مذکور
شد در نوع اول فائده دارد و حلاب از ریشه دو مثقال و عناب و سپستان از هر یک بیست عدد بادیان و انیسون و تخم کرفس
و گل سرخ از هر یک مثقالی در یک کاسه آب بجوشانند و بعد تبرید ساخته چند روز میل باید و اگر قبض بطرف شود و آنکه
ادویه بارده سهال تیز حست و یک دانگ حموده حل نموده میل باید و اگر بادق و کره با سیر و آنکه ماده ساید

مثل و دارو را در روغن صد لیس نگاه آمیخته بشکم سد مقدار ان ضماد گرار و صعه و گل سرخ و اکلیل الملک بابونه بار و مبشم
یا بادام طلا سازد و اگر روغن بادام باشد روغن گل با کمد یا روغن گاو و شاید که تیز گرم آمیخته ضماد کند دستورهای مربع و گوشت
گوسفند جوان در آب آن نخود آب سازد دیگر اگر قولنج از جهت ورم صفراوی علامت آن درد و سوزش و تشنگی بعد در در
شکم و تلخی دهان علاج حقنه و شربت بزوری و شربت سکنجبین و شربت گل مکرر و آب تمر هندی فصد آمیخته و گلقند و
گلاب با عرق بادیان و باقی علاج ورم دموی دیگر ورم بلغمی را چون ورمی باشد گاهی علامت او سستی و درازی بلغمی
علاج حقنه و سفوف تربد و این مطبوخ یک هفته تا دو هفته اختیار باید انجیر پارده عدد مویز منقی ده [illegible] درون کرده سی عدد
سفید سه مثقال بادیان نیم کوفته دو مثقال انگور شفا سه مثقال تخم خربزه و انیسون و تخم کرفس از هر یک مثقال بکوبند
و لقند چهل مثقال بقوام آورده هر روز یک قاشق شربت با پنج مثقال مغز فلوس و یک درم روغن بادام اختیار باید و این
کلا با اکلیل الملک هفت مثقال و سنبل پنج مثقال نرم کوفته با چربی بط و گوسفند ضماد سازد دیگر ورم صلب که
سبب قولنج باشد سودا بود علامت او ثقل و قلت درد و تشنگی علاج حقنه که از چربی مرغ و روده مرغابی و
کاسرنیج بود و نشستن در آب زن و مطبوخ افتیمون و دستورهای جرب نوع چهارم در قولنج که از جهت [illegible]
گرده را گرم سازد و [illegible] ماسد [illegible] کرده مانع خروج گردد علامت او خشکی دهان و سوزش بول و درد کمر
و تب کاهی علاج فصد اگر بالغ باشد و حقنه و شیاف [illegible] و اسهال با آب تمر هندی و آلو بخارا با املک محموده که
آب مغز فلوس خیار [illegible] باشد یا با آب کاسنی و دانگی محموده میل باید مطبوخ هلیله زرد اگر در بن ادویه تسکین باید
با قرص [illegible] ساخته آن سفته [illegible] ده درم تربد هشت درم محموده دو درم [illegible] سه درم کتیرا و مصطکی
هر یک [illegible] ده قرص سازد یکی را [illegible] اختیار باید و سفوف [illegible] و سفوف خیار شنبر [illegible]
سفوف پوست ترانتیه روغن بادام [illegible] ده درم نمک هندی سه
از هر یک سه درم بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک دو درم محموده [illegible] پنج درم عسل خیار شنبر [illegible] درم
روغن بادام [illegible] کوفته [illegible] شصت مثقال آمیخته باید شربتی پنج مثقال تا هفت مثقال اختیار باید
[illegible] نوع پنجم در قولنج الریحی [illegible] اما قولنج الریحی آنست که روده در آخر روده
[illegible] از موضع خود درفته [illegible] حرکت باد است که در روده باشد علامت [illegible]
[illegible] یا کشتی گرفته [illegible] و سقط و غیره واقع شده
شده و بعد از این کس را قولنج عادت بود علاج آنست که علیل تکیه [illegible] در [illegible] شکم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] و اگر [illegible] باید [illegible] تکیه دهند و چهار کس دست و پای [illegible]

روده را بتابیست او دو قوی شود و شکم او در حرافتد و از پایان شکل از هر جای که آمده باشد روده او بموضع خود رود و شود تا
حرب دهند و اگر درد باقی ماند قدری از سیماب زده تشویه دلشورهای چرب میل نماید و شکم و خاصره از بالا
بزیر رفق مالند تا سیماب بیرون آید و بعد از آن شورباهای چرب میل نماید و چند قدم بفرماید که رفق رود اما قولنج
فتقی آنست که روده بکیسه خایه فرود آید و هرگاه دست رسد بموضع خود برود علاج او علاج فتق در روده بموضع او
برند و نشاده و حقنه فائده دارد و شکم او را برفق بروغن قسط مالند و الا چهار کس دست و پای گرفته چنانچه مذکور شد
بجنبانند و موضع فتق محکم به بندند و دوپه فالعس گذارند و علاج فتق خواهد آمد ان شاء الله تعالی نوع ششم در قولنج که
حادث گردد از ضعف روده و قولون علامت او آنکه براز بیرون نیاید مگر باستعمال شیاف یا حقنه علاج ایارج فیقرا و طبیخ
سلیخه و دارچینی و مرزنجوش و انیسون و اسپند و تخم کرفس با روغن بادام و معجون سجزنیا و مثرودیطوس روغن بابونه
و روغن ناردین و سوسن بمالند و اندک شراب فائده کند و بعد از خوردن آب و اغتسال از چیزهای ترش و قابض اجتناب
نماید نوع هفتم در قولنج که حادث گردد از جهت آنکه حس روده باطل شده بسبب کثرت استعمال چیزهای سرد از غذا
و شربت و تناول مخدرات و از خارج مثل طلاها علامت او آنست که اگر شکم بیاید درد قوی بود و قولنج در شکم بود علاج
اسهال با ایارج لوغاذیا و طبیخ سلیخه و معجون بلادر و سجزنیا و تریاق کبیر و ارسطرلوقیا و روغنها بمالند و حقنه نفع کلی دارد
و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا شورباهای عصافیر و کبوتر سازند و شراب کهنه اندکی گفته اند فائده دارد نوع هشتم
در قولنج ثفلی و سبب این قولنج ثفلیست که خشک شده و مثل بندق گردگشته یا از جهت یبوست طعام یا از گرمی روده
یا از کثرت بول یا از جهت کثرت حرارت هوا یا از جهت دیدان کرم معده که رطوبات میبرد و ثفل خشک میشود
یا از جهت آنکه سده شده است در معدی که صفرا از مراره بروده میبرد علامت او قولنج ثفلی با دو ثقل و الم میرسد که
گوئیا روده شق میگردد و اما تجشیش از طعام شود علامت او طعام خشک مثل دره و جاورس و برنج و غیره
علاج او جلاب از بنفشه و سپستان و بادیان با ده مثقال قند سرخ در میل نماید و حب ایارج با یک مثقال صبر لیسیر یا عسل
آمیخته میل نماید و اگر درد دائمی بود تخم کتان و تخم حلبه و تخم خیره از هریک سه مثقال بجوشانند و آب آن را با مغز فلوس هفت مثقال
حل نموده با قند ده مثقال اختیار نماید و شوربای گوشت مرغ فربه و حقنه فائده دارد و نشاده از نوره و نمک و بنفشه فائده
محموده و شکر و قراقروت سازند و شربت بعته و آب که در وانجیر جوشانیده باشد و پیش از طعام سه روده تخم مرغ
است دیگر از جهت قلت طعام قولنج میشود علاج تنقیه امعا از ثقل و غذاهای چرب نخود آب گلقند و گلاب دیگر
از جهت گرمی روده قولنج عارض میگردد علامت او شدت عطش و التهاب در طراق و مثل براز دیس ثقل علاج
تنقیه روده از ثقل و تبدیل مزاج با آب اگر و شربت بعته با لعاب اسپغول و شربت زوری بعته دو مثقال و سار
چهار مثقال و بادیان مثقال و انگور شعاسه مثقال بجوشانند و آب آن را تیر حتت بیده مثقال و مغز فلوس هفت مثقال

ورد روغن بادام ورم میل باید و بعد از اسهال تخم ریحان و قند و گلاب شربت میل باید و غذا شوربای مرغ دیگر قولنج
از جهت یبس اسهالی شود و علاج حقنه چرب لعابات ارسال باید دیگر بسبب کثرت بول که از جهت تناول ادویه مدر
شده باشد علاج شربت عشبه با تخم ریحان و اسپغول و قرص کاکنج و علاج گرده و اکثر دو مغز طوس حل نموده باشد
ملامرع فرو ساریده دیگر قولنج بسبب گرمی هوا و قلت ریاضت و کثرت عرق شود و علاج راحت و دریای تنقل
سرل ساید و در بدن موم روغن ارزن و روغن گل و روغن آس و روغن آبی دیر بعد که آب برده تا روغن گل بجوشاند
تا آب برود و روغن باقی ماند این روغن با موم گداخته در بدن مالند دیگر قولنج از جهت گرم معده و کودو داشته باشد علاج
آنست که یک درهم و نیم تنگی و نیم درهم حب النیل ده درهم نیم برنگ کابلی گوشت مرغ یا موتر گوشت اختیار باید و آب کامه
برماده و ماده دارد دیگر قولنج سخت آنکه سده شده است در معدی که صفرا از زهره پرده میرید علامت آنکه براز سپید
ولنه متکم ظاهر بود علامات یرقان علاج شربت مری شربت ادویه مسهل که مذکور شده در علاج یرقان تمیس و
آنکه مائده دارد تمام شد انواع قولنج ذاتیه قولنج عرضی انواع است نوع اول آنکه قولنج بمشارکت ورم مثانه
عارض شود علامت او امتلاع بول علامات دیگر والم مثانه علاج ورم مثانه باید نوع دوم آنکه قولنج بمشارکت
گرده بمشارکت ورم گرده علامت او الم در ظهر و احتباس بول و کثرت باید طبیب آنکه بول رقیق و درد پشت و
رنگ سیب حقنه باید و در گرده شده است فرق بیان گرده بیان کرده و بیان قولنج دیگر مشارکت ورم کند
احتباس قولنج عارض میگردد و علاج آن اقسام باید نوع سوم قولنج که حادث گردد بمشارکت رحم علامت احتباس
حیض و عدم حمل مییی ماند شود و علاج ورم رحم باید و سیاق ان شاء الله تعالی نوع چهارم از قولنج ایلاوس
ایلاوس است و معنی ایلاوس رب ارحم و این بدترین اقسام قولنج است و اندکی است که از و خلاصی یابد
رمل کند کی باید قی و قوی بدار احتشار او و از بدن او سر بیش ظاهر باشد و این سد الیست که در روده تا نت
واقع شده بسبب او سوء مزاج گرم خشک یا سرد خشک یا ماده یا ورم در بریخ که سدد فعل بر انگیزد و در
طبقات امعا بسته شده آن لیع یا التوا در امعا بسبب حرکت عنیف و ار خوردن آب سرد که نیز وقت میل
راحت ادویه گرم و طعام سرد قابض که سرد بستی بود و گاهی قولنج مسهل میگردد ایلاوس علامت او آنکه درد
در بالای ناف بود و ار پایین الحقنه چیزی بیرون باید و حقنه فائده بسیار باید و لازم اوست تهوع و قی بس و تشنگی
عظیم بود و الم ریح دود و حب القرح و خار و عرق بسیار بوی ناک و کرب و غشی و حیرانی و تبرید اعضای
اطراف اگر بسبب سوء مزاج باشد حمی محرقه و علامات عطش و تلخی دهان و ریاضت صفرا و اگر از جهت کثرت خون واقع شده
علامت تمدد و امتلای عروق و تپش اگر الم بسبب بلغم و لعع شده دهان بی مزه باشد و بوی اگر از جهت
سودا واقع گشته دهان ترش مزه و درد خفیف و اگر از سبب ورم باد یا از سوء مزاج گرم یا از جهت رطوبت باد

التوا برود با عارض گشته قولنج ایلاوس علاج حقنه است در جمیع انواع ایلاوس مثل آن خوردن دوای مسهل مثل دو
طریقه که مسهل و حقنه هست باید نمود و اگر ورم حار بود فصد باسلیق باید کرد و صواب آنست که در ابتدای این علت فصد باید اگر ورم
بود فصد واجب است و اگر ورم سودا ... ت ... که ورم شود و از اعراض ایلاوس آنست که از جمیع بدن بوی مدفوع می آید از
جهت آنکه خلط مدفوع در تمام بدن پراکنده شده و هرگاه در تمام بدن خلط روی منتشر گردد واجب می گردد فصد و ضماد در موضع الم
از ورق عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک هر یک ... ارمنی کوفته بروغن بنفشه بادام یا روغن گل با ثلث طلا باید انگور ...
مثقال و کاکنج و ... هر یک دو مثقال کوفته باشند و در آب ... هفت مثقال ... حل کرده با یک مثقال روغن بادام و
ده درم قند اختیار نمایند و باقی علاج قولنج ورمی باید کرد اگر از جهت ورم سرد واقع گشته این قولنج علاج حکم سکنجبین و حب
منتن و اشیایی که مذکور شده و با ماء الاصول و روغن بید انجیر و ایارج فیقرا النفع دارد و دیگر در وقتی که از حرارت باشد حب
کموی الشربت ... که آب ... کرده باشند و ... راحت ... قرص ... محلل
و ... هر یک پنج مثقال ... چهار مثقال ... یا قسط ... دو مثقال اختیار ...
و در آن ... اکلیل الملک ... و سوس ... باشد ... آید
و اگر ... قولنج علاج شرب آب گرم یا روغن ... بادام تا آن وقت ... آید فایده
دارد و دوا ... بیرون آید ... **فصل هفتم** در دیدان یعنی کرمها که بسبب رطوبات بلغمی که متعفن
شده ... **نوع اول** کرمهای دراز که حیات می نامند و تولد او در روده دقاق
می باشد ... علامت او ضعف ... و سردی اطراف و ... خشک و ... گاهی و در محل ... کدورت
لون ... زرد ... رنگ ... و بسیاری آب دهان و تشنگی ... صباح و ... جوع و قلت ... و تشنگی
و ... در ... و استفراغ بدن ... استسقا ... اختیار ... حرکت او در محل ... دارد ... او حالتی
شبیه بصرع ... و مکروه ... طعام و خواب پریشان **علاج** بیرون آوردن ... بدین طریق که ...
پیالی شیر ... یا شیر گاو میل باید ... چهار ... کابلی ... دو مثقال ... ترکی ... مثقال ... بیرون
کرده ... سه مثقال ... کوفته ... خواب میل باید و اگر ... خوردن ... حقنه باید ...
ضماد ... و اقاقیا و گل مختوم ... طلا باید و اگر ... قاتل ... حب
... ترکی ... قسط ... هر یک دو مثقال ...
... ترکی ... مثقال ... هر یک ... مثقال ...
مثقال ... طلا باید ... مرده باشد ... بیرون ... کابلی ... عاقر قرحا ... مجموع
...

ادویه گرم مناسبت ادویه سرد مثل آب کاسنی و حرره و [illegible] در کرنب شاهتره و تخم حرف [illegible] کسیر خشک کرده بر سر [illegible] مرتکب
و روغن [illegible] استعمال نمودن و پوست [illegible] و پوست [illegible] ان را [illegible] آنرا کوفته سوده و آب آن را بمیل باید گرم سوده کشند [illegible]
[illegible] آب آن را بمیل نمودن [illegible] [illegible] گرم [illegible] گرم سوده [illegible] باید [illegible] خشک [illegible] بمیل باید [illegible]
باید [illegible] و شیح قسط مربک کابلی بلیله زرد و سیاه آمله از هریک سه مثقال [illegible] و سیاه از هریک مثقال [illegible] چهار مثقال [illegible]
تربد و سعال [illegible] کوفته بیخته [illegible] عسل آمیخته باید [illegible] مثقال [illegible] چهار مثقال اعتبار باید و [illegible] باید تا یک [illegible]
[illegible] بلیله کابلی از هریک [illegible] [illegible] کوفته [illegible] باید [illegible] [illegible] خورده [illegible] مثقال [illegible] یک مثقال [illegible]
باید [illegible] چهار درم آب [illegible] [illegible] حقنه [illegible] گرم [illegible] پوست [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ساحه آب [illegible] آمیخته نموده [illegible] باید [illegible] دویه [illegible] باید [illegible] [illegible] حقنه [illegible]
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] درم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] [illegible] دویه [illegible] [illegible] [illegible] بادام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] **نوع دوم** [illegible] که داء الثعلب [illegible] [illegible] [illegible] علامت او
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گرم [illegible] [illegible] گرم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود [illegible] **علاج** [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] باید [illegible] [illegible] مثقال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بمیل باید [illegible] [illegible] [illegible]
نوع سوم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **علاج** [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **علاج** [illegible]
روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] قطران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باید [illegible] قطران [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علامات [illegible] [illegible] **فصل اول** [illegible] [illegible]
نوع اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

میگرداند ثؤلولی شستم نباشد دراز صلب سانه دانه خرما و این را تمری گویند هفتم شبیه توت وی نامند این شکل را توتی و دیگر
این اقسام نباشد تا نقد لیمی سوراخ دارد که از وی زرد آب و خون سرود و درد اندک یا آنکه دهنه ندارد یا آنکه بی سوراخ بود که از او
چیزی ترشح نماید و این رواید که سر مقعد است سر او میل بالا دارد یا آنکه سر او بلندی میل بزیر دارد اصل آن درون مقعد یا بیرون
مقعد دارد و بدترین جمیع اقسام تحلیست پس ازان تیمی بعد ازان آنچه بلند بود و سر او میل بزیر دارد پس دانسته باد که شده و گاهی
حبس خون آن شود و موجب درد شدید گردد و سبب او چون سوداوی که از ادویه و اشربه و غذا گرم متولد شود و موجب صفرا گشته
چون ما گرم سازد یا از غذا غلیظ مثل گوشت گاو و اسپ و آهو و بادنجان و عدس و کرنب و غیره خون متولد گردد و از اسباب
این مرض آنست که بر سر جای متوصا حصو ما جای که بر وصاحب این علت نشسته باشد و استعمال صبر و تالستان و
حیله زمستان موجب شورش مقعد است و این مرض در بلد گرم تر و در هوای متعفن و از بسیاری خوردن شیر و خرما و تیمور
واکثر میشود و علامت آنکه از خون صفراوی شود آنست که با سوزش و درد شدید بالذع بود و علامت آنکه از خون غلیظ است حلیه
و ثقل بیشتر بود و لذع اندکی علاج آنست که نخست باید از غذاهای غلیظ و شور و اگر خون غلبه بود فصد باسلیق باید بعد ازان
مطبوخ هلیله اختیار باید و بعد از اسهال هلیله پرورده و آمله و اطریفل مقلی بزین موجب هلیله کابلی و آمله و بلیله از هر یک ده درم
مقل ازرق سی درم همه را بسوده در آن عسل بسازند شربتی سه مثقال اختیار باید و اگر درد بود این مرهم فائده دارد موم و
چربی بط و روغن زرد گاو و سفیده ارزیز همه را مرهم ساخته بر سر سعفه گذارند مرهم دیگر در دو درم راتسکین ده بکند زرد ارزن گاو و
یا روغن جوز بجیته نرم کوفته مرهم ساخته بر مقعد نهند و از جوب تر مقل را بروغن کتان و گند ماهچه در هاون نرم سوده مرهم بسازند
و بیار بروغن گاو پخته بر مقعد گذارند و دراتسکین ده بهم کند باد پوست بیخ کبر و سیاه دانه و سفید و کندر و راتیج و مقل اجزا
برابر بگیرند و نرم کوفته قرص سازند و یکی ازان بسوزند و دود آن بر سر سعفه بدارند و اگر خواهند که گشاده گردد و از ماده بیرون آید
تا درد تسکین یابد در آب گرم در آرند علیل را و بروغن دانه زرد آلو و شفتالو بمالند یا روغن کوهان شتر تا نرم گشته و فصد
صافن و مالص باید و بسیار است که بسبب این فصد خون روان میگردد و اگر خون روان نشود اندک پشم بر آب پیاز کوه
تر دارند یا زهره گاو و یا آب تخم مریم تر دارند تا بواسیر بکشاید و مجرب است **صفت شیافه** تخم حنظل سه درم مویز بادام
چهار درم نرم کوفته شیافه سازند و در هیچ ساعت هیچ شیافه بر دارند نکشاید و مدتی مطبوخ افتیمون یا ک سازند و اگر کشاده گردد
یا دو درم روغن چه فائده دارد و اگر خون کار بواسیر برود و سیاه و غلیظ است سر آمد از آنست که بیند اگر وقتی که از راه
شود رقیق گردد و رنگ علیل زرد و ضعف مستقیما شود و احتیاط است درین وقت حبس آن و برفتن این خون کام
سوداوی مثل مالیخولیا و خفقان و درد سر و درد گرده و درد ورک و استسقا و موت مفاجاة و ذات الجنب و ذات الریه و
سیاه و غیره دفع میشود باذن الله تعالی و قرص کهربا و حب مقل ممسک بزین موجب هلیله کابلی سی درم روغن گاو
بیرند و کهربا ده درم مقل بوزن همه حب سازند با آب گندنا شربتی دو درم و تحمل حب الحدید و شیاف تحلیل

صفت آن کندر و گلنار و مازو و سرمه هست اثنا ما و صمغ عربی اجزا را شیاف نموده بردارند و در آبی که در وی مازو و
انار و مورد و تخم گل و اقاقیا وغیره جوشانده باشند در آیند و بر سفره برید و اگر خواهند که بواسیر خشک گردد و ضعیف شود درد
ریت کنند مالند و کندر و مر و خون سیاوشان نرم کوفته بر وی پاشند و علاج آنکه حرب از گوشت مرغ و گوسفند و زرده تخم مرغ
و قلیه کنند با روغن گاو و روغن جوز و برگ مورد و بادنجان و پوست بیخ کبر و تخم حنظل و مقل و پوست انار
و مازو و امثال اینها دود باید و جو دراز دود آن دارند بدان طریقه که طعامی تا آن سوراخ نمایند در بیرون آن دو کرده سرکه
آن بسیار تا دود بالا رود و اسکیس میده این ضماد است اکلیل الملک و حلبه و ابهل و زعفران و تخم کتان
و زرده تخم مرغ و پیه مرغ و مقل و پیه و سر ساق گاو و گوهای همه را نرم کرده مرهم باید و صلاح تام بعضی گفته اند قطع آن
تا ضرورت نشود سر بند که در این خطر عظیم دارد و دوائی حاد مثل و دیگ علیه و در بیخ سر در و در بسیار اند
تا ساقط باید و اگر بواسیر غایر بود و مقعد را برگرداند محجمه تا ظاهر گردد بعد از آن علاج باید و کندر و مر و خون سیاوشان کهربا
زعفران و سفیده دار زرد و افیون را برگیرند کوفته با زرده تخم مرغ شیاف ساخته در روغن گل چرب نموده بردارند **نوع دوم**
در ریح بواسیر و این مادی غلیظ که حادث میگردد الی مثل قولنج گاهی تا ناف می آید و نواحی گرده با قراقر و گاهی تا پشت
و سر مثانه پهلو و نواحی جگر و گاهی موجب زحیر میشود و مائل میگردد تا خصیه و قضیب علامت او آنست که از خلط سودا
که تحرک کرده میرسد و بسبب حرارت که در گرده است ریاح غلیظ در نواحی گرده حاصل میگردد **علاج** تنقیه سودا مطبوخ افتیمون
خوردن گوارشها که کاسر ریح بود و اجتناب از دوا که تیز با **صفت** حبی که باد بواسیر را فائده دارد زرد آلو دو
عقرقی و هلیله سیاه و بلیله و تیطرح هندی و تخم گندنا و مقل از هر یک برابر را با هم کوفته با آب
و آب گندنا حب سازند شربتی دو درم سفوفی که باد بواسیر را نافع باید پوست بیخ کبر و سعتر پارسی نصف جزو نرم کوفته
شربتی دو درم بود **صفت** حقنه آب شبت شصت درم آب گندنای درم عسل و روغن و روغن حلبه از هر یک
پنج درم جا باید بیست درم همه را آمیخته بعد از آن عمل باید **فصل دوم** در باصیر و این جراحت است که حادث میشود در
مقعد در نواحی روده علامت او آنکه سیلان چرک در دو رود آب رود و این دو نوع است **نوع اول** که گداز
علامت او آنست که باد و تحویلی کسی بیرون آید و میل و انگشت در درون در آید **علاج** او عسر گفته اند باید و اگر
حاد گر گوشت را عالی سازند گوشت تازه برویند تا دست کاری نمایند درین هر دو علاج حرارت اولی آنست که مدت
تحمل باید باید را آن را **نوع دوم** که غیر گدازنده بود علامت او آنکه بیرون تیا مریم و سیل باید علاج آنست که
لستور اندوار شیاف عرب قطره در وی چکانند **صفت شیاف** عرب صبر و کندر و زروت و خون سیاوشان و سرمه
سنگ یمانی و گلنار از هر یک برابر با اندک زنگار سازند و سه قطره هر روز بچکانند تا خشک شود و بعد از یک جو ... بردار علاج
غلیظ اجتناب باید **فصل سوم** در اورام مقعد و این چند نوع است **نوع اول** در ورم گرم که در مقعد بود علامت او

دردو التهاب عظیم بود علاج فصد باسلیق و شرب تمر هندی و تخم ریحان و اسپغول بود و وقتی نفع دارد مرهم اسفیداج و
سفیده تخم مرغ با روغن گل سرد نهند یا اکلیل الملک و حلبه سفید عدس مقشر و برگ عنب الثعلب و بنفشه از هر یک پاره گیرند و روغن
گل بنفشه و زرده تخم مرغ و آب کاسنی و آب حی العالم طلا سازند و اگر ورم سست بود عدس و گل سرخ با آب عنب الثعلب و
روغن گل طلا نمایند و مالیده گندم را گفته اند که با آب بجوشانند و با زرده تخم مرغ و روغن گل طلا سازند **صفت طلائی** که
بیرون آمدن مقعد و درد آن را تسکین دهد برگ چغندر با مرهم کوفته با روغن گاو بیخته با آرد حلبه آمیخته ضماد نهند بعد از آنکه حرارت تسکین
یابد **نوع دوم** در ورم صلبی علامت او سستی در رنگ و بیرنگی آن **علاج** فصد وقتی در مرهم محلل و هر گاه ورم بود چرک
جمع شده باشد بشگافند و اگر ورم صلب شد مقعد عارض گردد علاج تحلیل بانکه چربی بط و مرغ و زرده تخم مرغ و روغن گل و
زفت و اگر ورم دیر مانده شده ثقل اضافه نماید و در ریخته آب محلل و را آیند و مرهم داخلیون یا روغن با مرهم باسلیقون با زرده
تخم مرغ فائده دارد **فصل چهارم** در شقاق مقعد و این خشکی است که در سر مقعد پیدا شود مثل شقاقی که در دست و پا از جهت یبوست عارض
میگردد **نوع اول** شقاقیکه از ورم گرم مقعد شود علامت او درد و سوزش **علاج** فصد باسلیق یا صافن یا نص و حجامت قطلس و مرهم
سفیده تخم مرغ و روغن گل و مرهم کافوری **صفت آن** موم سفید دو درم و نیم روغن گل ده درم سفیده ارزیز ده درم مرداسنگ و نشاسته از هر یک
دو درم افیون نیم درم کافور نیم درم همه را نرم ساخته موم را در روغن گداخته بعد از آن ادویه آمیخته نمایند با سفیده تخم مرغ مرهم سازند
و اگر ورم گرم نبود مرهم مقل نفع دارد **صفت آن** موم و روغن کنجد و پیه بط و مغز ساق گاو و کوهان شتر مقل به ارگیر مقل را
در لعاب تخم کتان حل سازند و باقی گداخته مخلوط سازند و مغز ساق گاو یا آرد جو مرهم سازند و روغن خیری و سوسن نشاسته مطبوخ
و روغن دانه زرد آلو خصوصا وقتی که درد مقل گداخته باشد و اگر علت سرد بود ورق کرنب را کوفته با چربی گاو و پیه
کوهان گاو و دود نماید نفع دارد و اگر در طبیعت یبوست بود شربت بنفشه و مغز فلوس تلیین نماید **صفت معجون مقل** که
طبع را نرم سازد و بواسیر را فائده دارد مقل ده مثقال کتیرا پنج مثقال انجیر باسویره بیرون کرده بیست مثقال ترنجبین سه مثقال
و عدا گوشت مرغ و زرده تخم مرغ **نوع دوم** در شقاق که عادت کرده از مره صفرا یا از خون سوخته علامت او سوزش و گرمی
مقعد **علاج** استفراغ صفرا مطبوخ بلیله و مطبوخ خیارشنبر **صفت آن** تمر هندی بیست مثقال عناب و آلو بخارا
از هر یک بیست عدد سنا دو مثقال بجوشانند و یا زده مثقال از مغز فلوس در وی حل نموده احتیار نمایند و شربت بنفشه
و نیلوفر و گلاب یا تخم اسپغول و قند و کتیرا خورده و مداومت آب مرهم بر سر مقعد کذارند **نوع سوم** شقاق مقعد از
گرمی علامت او علت حرارت و یبوست **علاج** شوربای چرب و شربت بنفشه و نیلوفر و گلقند و گلاب و مرهم مناسب دیگر
شقاق از جهت بواسیر و امتلاء عروق مقعد که از خون بود اگر قبیره شکم رفتن بیشتر و مرهم کافوری و مقل و روغن شفتالو
بالله **فصل پنجم** در حکه مقعد و این چند نوع است **نوع اول** که از جهت گرم و کدورت خون شود مذکور شده علامات و
علاج آن دیگر اینکه حکه وقتی که مقعد به بواسیر بود عارض میگردد علامت او سوزش **علاج** فصد باسلیق یا حجامت

بمامیزرکین و اسهال بسلوح افتیمون و مالیدن روغن زردآلو که در وی مقل حل کرده باشند و حقنه از شبت علاج
و دردناکی بی لطاساخته بردارد نوع دوم حکه و جرب است اخلاط بورقیه شود و علاج تنقیه بدن از خلط و مالیدن مقعد
روغن گل و سپیده بیضه دارد که بحک افزاید با روغن شفتالو یا صبر و شراب آمیخته و موم و روغن گل یا روغن دانه زردآلو طلا
باید فصل ششم در بیرون آمدن مقعد و این دو نوع است نوع اول که حادث گردد بسبب ورم مذکور شده علامات
آن علاج آن است که در اندرون اگر رود علیل را در آب گرم و آبی که در وی انار و گلنار و شاه بلوط و برگ مورد و تخم گل
جوشانیده باشند استنجا باید و ثقل آن را کوفته تا مثل مرهم گشته ضماد باید بر مقعد و آب درو باشد سپیداج رصاص و
گلنار و مازو و سرمه و سنت و اقاقیا از هریک برابر نرم کوفته مثل غبار بر مقعد پاشد و اول بدن گرم چرب سازد و محکم بسته
و در شرابی که در عدس و گل و عفص التفلت سماق جوشانیده باشد فائده دارد و اگر مزاج سرد بود و بابونه و شاه بلوط
و مرزنجوش بارد و زیره در شراب کهنه تر سازد یک شب و صاف نموده در آن نشیند و در سر سفره روغن دانه زردآلو و
شفتالو مالند و اگر ورم عظیم بود و مقعد بیرون آمده باز درون رود بنفشه و گل خیرو و بابونه جوشانند و آب آن را بر مقعد ریزند
و موم روغن از روغن بابونه و سنت سازند و قالعات باشند نوع دوم استرخاء مقعد که بغیر ورم بود علامات او
آنکه هرگاه دست برو نهند اندرون رود علاج آنست که بر مقعد روغن گل مالند و غبار آن سپیده و گلنار و مازو
شب و سرمه و پوست انار و صدف سوخته و تخته کندر و اقاقیا مثل غبار کوفته بر مقعد پاشند و محکم بسته در
آبی که در وی قابضات جوشانیده باشند در آید و روغن و روغن قسط یا نوبه که در وی فرفیون [illegible] حل کرده طلا باید
و اگر مقعد بیرون آمده جراحت شود زرد نار و گل سرخ و سماق از هریک یک مثقال مرد و درم نرم کوفته بر وی پاشند و سرآب
نشوید و بجای او [illegible] روغن شفتالو دایم مالند در مقعد فصل هفتم در استرخاء شرج که ثقل و باد بی اراده
بیرون آید و این دو نوع است نوع اول سستی آنکه بعصبه مقعد رسیده علامت او آنکه عقب ضربه یا سقطه یا قطع تا
نقشه کار رجوع شود لا علاج که گفته اند نوع دوم استرخا که حادث گردد از جهت سردی عضله مقعد علامت او آنست
که [illegible] عارض گردد و رطوبت و سردی مزاج بود علاج خالص باید و روغنهای گرم مالند و در آبی که در وی سنبل و قسط
و مرد جوز سرو جوشانیده باشند در آید و نشوید باب نوزدهم در امراض گرده و مشتمل بر چند فصل فصل اول
در سوء مزاج گرده و این چند نوع است نوع اول در سوء مزاج گرم یا ماده در گرده سبب او ریاضت مفرطه
و اشربه گرم علامت او سرخی بول یا زردی آن و بوی تیز و سرعت و حرقت بول و قلت در ساعت رخصت بول و احساس
گرمی در موضع گرده و بر بالای بول روغن از جهت گداختن چربی گرده و تب گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد علامات او
ذیابیطس علاج آنست که طعامات و دوغ ترش و شربت صندل و نیلوفر و شیره خرفه و لعاب اسپغول [illegible]
مثل تخم خیارین و آب سرد و کافور در سردی گرده تاثیری عظیم است و ضماد از اسپغول و آرد جو و آب گشنیز و

واندکی سرکه و روغن گل و حقنه با آب خیارین و آب لعاب الحمقاء و عنب الثعلب و روغن گل و ضماد اش محرره و اسفاناخ
و عدس **نوع دوم** در سوء مزاج سرد در گرده سبب خوردن آب سرد و بسیاری اشربه و ادویه سرد میل بودن علامت
او بیاض بول و سفیدی رنگ وی و سردی در ظهر و خرد جماع **علاج** گلقند عسلی و گلاب آب تیز گرم و فندق و پسته و
و حب الصنوبر و بادام و شکر و معجون کمونی و روغنهای گرم مثل روغن قسط و جوز که در وی فرفیون حل کرده باشند و اگر طبیعت قبض
بود شربت ترنجبین و دواء المسک و مفرح فائده دارد غذا اسفیدباج و گوشت بریان و مطنجن و گوشت کبوتر و عصافیر
با ادویه گرم **نوع سوم** در سوء مزاج گرم که از غلبه صفرا و خون شود علامت غلبه خون ثقل و حمرت در نواحی پشت
و درد گران **علاج** فصد باسلیق و اگر ماده صفرا بود علامت او سوزش و زردی قاروره و تشنگی **علاج** اسهال صفرا
و حقنه و شربت بنفشه و آب انار بن شیرخشت و مغلوس دیگر سوء مزاج گرده از جهت بلغم می‌شود علامت او ثقل و سردی
در پشت **علاج** قی و حب قوقایا و حقنه که در قولنج بلغمی مذکور شده و مالیدن روغن فرفیون و غیره و غذا نخود آب که از
گوشت کبوتر و عصافیر و غیره با ادویه گرم باشد **فصل دوم** در لاغری گرده سبب لاغری گرده بسیاری جماع و بسیار
خوردن حریف و دارو باکه بول بسیار آید علامت او آنست که گردگاه پشت سرد باشد و هرگاه که گرده کم شود چشم ضعیف گردد
و درد و بول نگاه نتوان داشت علاج آنست که مغز فندق و پسته و بادام و خشخاش و نقد کوفته ببیل (?) تا بیرون [...]
پخته و بادیان و زنجبیل و اندکی کتیرا و خولنجان نرم کوفته با گرده گوسفند و پیه لطیف بره مرغ شود دارد و حقنه از گوشت کبوتر
بچه و روغن سه دیه (?) گرده سازند و غذا هریسه و مدیره (?) و تخم مرغ نیم برشت و حلوا که تخم خشخاش و مغز تخم خیار و خیره و غذا با
که گرده را فربه سازد باید که مایل به چربی باشد **فصل سوم** در ضعف گرده و علامت و علاج آن سبب ضعف گرده بسیاری
جماع و رفتن (?) [...] و عرق ... بسیار ... علامت او آنکه بول غسالی
بود مثل آبی که گوشت تازه در وی شسته باشند و گاه رطوبتی غلیظ داشته باشد و اگر زمانی نگاه دارند رسوب کند بسر بول آید
کف در وی پدید آید **علاج** رگ باسلیق و دارد [...] که این علت بیماری بول ... درستی
میگردد و شربت لیمو و شربت فواکه و سیب و صندل و رب آلو و رب ریواج و قرص طباشیر و قرص گلنار فائده دارد
ضمادی که بر گرده و پشت نهند گل سرخ صندل خرنوب برگ مورد از هر یک سه درم پوست انار و شاه بلوط و آرد جو درشت
از هر یک چهار درم نرم کوفته آنگاه در ترایاب (?) با آب سیب آمیخته باید بر خرقه طلا کنند بر گرده و پشت و دیگر خورشت با ریوست و
آب سیب و گل سرخ و خرنوب سائیده باشند و در آب آن نشستن و قی کردن در جمیع امراض نفع دارد و طلا بیاروی (?)
کتیرا نفع کلی دارد و گوشت کبک و تیهو و دراج و تخم مرغ و گوشت گوسفند جوان و نخود آب بریان و از میوه‌ها آلو و امرود
و خربزه (?) ذکریا گفته که اگر اطراف ... اندکی نمک را بگذرند و سه روز بخورد همه بیماریهای گرده را **فصل**
چهارم در باد غلیظ که در نواحی گرده بود و آن باد در دو پشت و در گرده باشد و حاصل گردد علامت وی آنست

کند و در جوانی کمتر گاه دیگر درد علاج حقنه محلل و شربت بزوری تخم بادیان و سداب و گل برنج و بابونه و بوسیدن بادیان
دیگر بجوشانند و بعد شیرین بوده میل نماید و روغن قسط بابونه و از سنبل و قسط و مرزنجوش سرو طلا سازند فصل نهم در درد گرده
که بادی باشد دیگر سبب ضعف گرده علاج تقویت گرده نماید دیگر سبب قرح گرده و حکمت حصاة در وی شود علاج
حواجهاء آن داروهای طبی سکنجبین و کار دارند فصل هشتم در اورام گرده و انواع و اسباب و علامات و علاجات
آن مقدار ورم گرده که بجهت ضربه یا سقطه یا حرکت گران مثل بهیمان یا کسب حبس بول یا خون یا صفرا یا سودا یا بلغم ورم پیدا
ظاهر گردد یا بجهت علاج با صوات این ورم در گرده یا مایل بصاد گوشت او است یا در مسدی که میان گرده و جگر است یا
در مجاری بول ورم شود و گاهی در طبیعت ماده که ریخته است نگاه به فضای شکم و دفع می کند ماده دیگر اما علامات نوع
اول که پیدا شود ورم دموی درگرده علامت او درد و گرانی در لیست و حرارت و تب مطبقه و بول تیز و سیر و آمدن
دشواری و حلم سن علاج فصد باسلیق یا صافن و اگر ورم دیر مانده شده رگ مالص و شربت معتدل و این شربت عناب
پنجاه عدد خشخاش سفید بی سفال کشنیز خشک ده درم عدس مقشر صد درم بجوشانند و با دویست مثقال قند قوام آورند
شربتی ده درم و اگر شیره خرفه یا شیره تخم خیارین میل نماید شاید و وقت سحر تخم خیار و خرفه و بزر تخم خیره و تخم کاسنی و خشخاش
احرار ار نگیر ده درم کوفته برابر همه قند آمیخته هر روز دو مثقال خشک سفوف نماید و بعد از آن شربت معتدل ماء الشعیر میل
نماید و غذا آش سماق یا عدس و اگر قبض بود حقنه نماید و ضماد از صندل و ماء الهندبا و آرد جو و اول گذارند و در آخر اکلیل الملک و خیره و تخم خطمی و
تخم کتان لعاب بوده طلا سازند صفت ضماد صحیح آرد گندم یک آرد حلبه برگ کرنب سوس کوه و خیره و خشت بابونه برگ
روغن کنجد و عسل نیم گرم طلا نماید جهت ملیح ان شربت سازند تخم کتان ... مثقال ... مثقال عسل میل نماید
و اگر الم باقی ماند جهت آنکه شکافته شود سرگین کبوتر و غبار آسیا با آب بیار آمیخته گذارند پس وقتی که چرک روان گردد در
بول بود شربت خشخاش معتدل و شیره تخم خیارین یا شیره خرفه و قرص کاکنج و گل ارمنی دهند نوع دوم در
ورم صفراوی در گرده علامت او تب تیز و شدت عطش و زردی بول و در آخر بول غلیظ در رسوب مثل سبوس علاج
فصد باسلیق و مطبوخ هلیله زرد موجب ملین پنج مثقال تمر هندی یا ده مثقال عناب و سپستان و آلو بخارا از هر
بیست عدد ... و مثقال تخم لسوب و تخم کاسنی نیم کوفته و انگور شفا از هر یک مثقال یا ده مثقال مغز فلوس با ... مثقال
شیر خشت و روغن بادام ارمی ... و روز دوم ... اختیار نماید بعد از آن شربت سکنجبین یا شربت معتدل شربت عناب
آب کشک جو با مغز فلوس روغن بادام و آب انار دیر شیره تخم خیارین دو درم خطمی لیس گذار لعابات گرفته باشند
و لعابهای مذکور هم جارند نوع سوم در ورم سرد که از بلغم بود در گرده علامت او ثقل محسوس در گرده و کمر گاه
و تهیج و ... و بول در ار سفید و راست نوادا ایستاده مثل مثانه و لمس سرد و حس نطفی علاج
... فصد باسلیق و شربت انجیر و مغز فلوس عسل و ... که در ... بابونه و اکلیل الملک و بیخ ارمنی و کشت

جوشانیده باشند درآید و حقنه نماید و اگر بول غلیظ و بسیار در محل جواب یک قسم ایارج فیقرا اختیار نماید و بعد
از آن چهار قاشق آب گرم و اگر کفایت نکند این حب ... حوانی و زیره از هر یک نیم درم مصطکی درم و صبر دو درم
با آب بادرنجبویه یا گلاب حب نماید بدن را از رسوب وارمانده ورم پاک سازد و ضماد از بابونه و حب الغار و مرزنجوش
با آب گرم نماید و غذا نخود آب و گوشت طیور بریان کرده که در وی دیو دیه و کرفس و زیره باشد **نوع چهارم** در ورم
صلب سوداوی در گرده بسبب خطای که در علاج واقع شده علامت او ثقل شدید و کبودی بول و در وقت آن بسبب
سده و بسیار است که عارض میگردد استسقا علامت او ثقل و بسیار است که لیست حم می باید و صاحب وقادر سبب
که بنشیند ایستد **علاج** مطبوخ افتیمون شربت سکنجبین و خیارشنبر و حقنه فائده دارد و اگر مالیخ باشد فصد باسلیق نماید
و اگر قوت ضعیف بود آب بیر سکنجبین افتیمونی و اطریفل کبیر **ضماد** بر پشت از تخم کتان و حلبه و بابونه و شبت و خیرو
نماید و کشک جو شربت خشخاش و شربت بنفشه دهند و روغن بیه مرغ و روغن مغز قلم گاو با مقل حل کرده در آب
گرم و غذا شیر و شوربا روغن بادام و اگر حرارت بسیار بود مسکه و عسل و غذا نخود آب و قرص کاکنج با سوف در دور
که مذکور شده و قلیه اسفاناخ فائده دارد **فصل هفتم** در قروح گرده سبب او تفرق اتصال مثل مرور علقاتیر سوخته
یا حکت عضو که جراحت شده یا آنکه سر رگ گشوده و خون روان گشته علامت او درد پشت و گرده و خون و حرکت
با بول و فرق میان آنکه حرکت از گرده است یا از اعضا عالیه آنست که اگر از اعضا بعید بود مختلط به بول و اگر از گرده
بود متحیر و بار سوب در ته قاروره و درد در ناحیت گرده تا زانو و گاهی درد تا کتفین و غالب بود تشنگی و فرق میان
آنکه جراحت در گوشت گرده بود یا در پرده آنکه اگر رعشا بود درد قوی و سوزش و اگر جراحت در گوشت گرده است
درد کمتر و سوزش اندک و فرق میان قروح گرده و مثانه آنست که در قروح گرده بسلسل بول لیس عسرت و فتور
او سرح بود و در قروح مثانه فتور سفید و عسرت بول لازم اوست **علاج** فصد باسلیق از جانب الم و اگر در هر دو جانب
الم بود فصد از هر دو دست نماید و تنقیه قرحه بدین مطبوخ نماید پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و او جر نماید
جوشانیده و عسل میل نماید و این سفوف فائده دارد و تخم کرفس بادیان و انیسون و روغا از هر یک دو درم کندر
چهار درم شربتی دو درم با بیست درم آب عسل و غذا گوشت کبک و تیهو و عصافیر و اگر تب بود شیره تخم خیارین و
تخم کتان یا عسل کوفته یا شکست یا اندک تخم کرفس نفع دارد و اگر حرکت بسته گردد پیش از انقاد در آب آن که از حاجسک
و بابونه و پرسیاوشان و حمامی باشد در آید و اگر درد قوی بود در سوف حب تحدیر بزرالبنج و تفاح و افیون بجهت
میل نماید و در آب آن پوست خشخاش اضافه نماید و در احلیل شیاف ابیض که در ربد مذکور شده تسیر عورت
سوده چکانند و دائم روغن گل مالند و اگر احتیاج شود با استفراغ قی و حقنه و شیاف فائده دارد و لبس آتش و
شیر اسب قرحه را ایک خشک سازد و سکن درد گفته اند با دوای موافق اگر میل نماید اولی و السب بود بادی

دهند قرص را بسی شربات شکر کتیرا و صمغ عربی و نشاسته مداومت نماید تیره حیا ببین و اقراص که قرحه را نیک نافع بود مثل
قرص کاکنج برین نسخه گل ارمنی و صمغ عربی و کندر و حب الآس و تخم خشخاش و مغز بادام و رب السوس نشاسته و
کتیرا از هر یک دو درم تخم کرفس و افیون از هر یک نیم درم کاکنج هشت درم همه را بکوبند و به لعاب دانه آبی بسازند هر یک دو درم
شربتی یک قرص بود با شربت سه **فصل ششم** در جرب گرده و مثانه و اسباب آن آنست که حرارتی که گرده را گرم نماید یا بلغم
شور او را بلغم شور بود و سبل بوده باشد علامت آنکه تیره در گرده است درد و سوزش و اگر در مجاری بول بود یا در محل آن درد
سوزش و بعد از آمدن تسکین و اگر تحلیل باشد در علاج آن رودی یک بود و اگر اسهال باشد سواری علاج پدید و علامت
جرب گرده سیلان لعاب غلیظ و درد عظیم و اگر جرب در مجاری قضیب بود حکه احلیل قضیب و خارش و کشش را **علاج**
فصد باسلیق با حجامت بر موضع گرده و حقنه و قی و در شربت رو ماسد و بعد از قی شربت گلاب سازند و در احلیل بیانب روغن بادام
چکانند و آب حب و آش ساق و غوره و ساق رو با گل ارمنی و در آب چشمه بشورند و گوگرد است و آنچه بعد از آن میل ذات
آهن و امثال فایده دارد **فصل نهم** در دیابیطس علامت این مرض آنست که آب را چنانچه بیاشامد در زمان اندک بیرون آید
و نسبت این مرض بسیار نسبت زلق الامعاست نسبه که هر طعام که میل باید شد همان دستور جمع باید و این دو
نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم گرده که می کشد آب را از جگر و مکرر با ساریقا و باساریقا از معده آب بخواهد و تشنگی
مدام شود و این کشیدن آب را که اندامها از یکدیگر کشند بلغت یونان دیابیطس گویند بیرون و دولاب علامت
کاهش تن و کدار و تولد کند علامت او بول دایم بی سوزش تشنیه آب **علاج** فصد باسلیق و اگر ماده گرم بود و تشنگی
و شربت لیمو و آب انار و غوره و قرص طباشیر و قرص کافور و تیره تخم خیار زین یا اسپغول و رب آبی و کتیرا و خرفه و
دیابیطس برین نسخه طباشیر و رب السوس تخم خرفه تخم کاهو از هر یک پنج مثقال تخم حماض کتیرا جبک گل ارمنی صندل سفید گل
سماق صمغ عربی از هر یک سه مثقال کافور سفید درم نرم کوفته به آب انار ترش یا غوره بسازند هر یک مقدار مثقالی و یکی را با شربت
یا خرفه اسپغول بسایند و ضماد از صندل و امامیا و گل ارمنی و آرد جو و شب یمانی بر گرده و گلنار و خرفه گلاب سرد آمیخته
آنجا بر گرده بسند و معوف دیابیطس این است صمغ عربی گل ارمنی گلنار از هر یک دو مثقال سماق پنج مثقال نشاسته و کتیره و
تخم کاهو و خرفه و صندل سفید از هر یک مثقالی شربتی دو درم به آب انار ترش با گلاب یا شربت لیمو و غذا آش سماق یا آش
انار و غوره و شیر بار سرد خالص سازند **نوع دوم** دیابیطس که بسبب برودت که مستولی شده بر بدن یا بر گرده از
حفظ خوردن آب سرد و میوه علامت او عدم حرارت و تشنگی **علاج** مقیء مثل ... و قی و گلقند عسل و گلاب آشام
ودوعنها گرم بر گرده و پشت مالیدن و در آب چشمه گوگرد در آمدن و معجون کرمانی مثرودیطوس و ماسک الملوک
صفت آن کندر شاه بلوط اسنه خولنجان قرنفل از هر یک برابر گیرند در عسل آمیخته سوده شربتی دو مثقال غذا گوشت
عصافیر و ملهمه و قلیه خشک از گوشت طیور **فصل دهم** در بول الدم و این چند نوع است **نوع اول** که از کثرت دم

پاره شدن و گشاده شدن رگی که مثانه مرد صد باچیزی دارد واقع گردد علامت او امتلای عروق و بیرون آمدن دفعهٔ خون بسیار علاج فصد و شرب انجبار و ضماد از گل ارمنی و سرو و عفص و اقاقیا و مرد و سرکه و گلاب و تقی تبع کی دارد و قرص کهربا جهت منع بول خون مجرب تمام فائده دارد صفت آن کهربا پنج درم صمغ عربی جند و گلنار و طین ارمنی از هر یک دو درم و نیم کندر سه درم تخم کرفس افیون از هر یک نیم درم قرص سازند هر یک مقدار مثقالی و یکی اصبا باید و در احلیل آب مورد گلاب و لعاب اسپغول یکجا کرده دستاع گاو و دوغ کهن سوخته ماشره حرده و گل در احلیل بچکانند بیرون آید ماده صحت **نوع دوم** در بول الدم که از کثرت جماع یا از کثرت رطوبت یا سبب تبع در حوالی گرده یا سبب یبوست گرده صحت خون روان گردد علامت او آنکه یا در حوالی گرده بود و اگر خون از گرده بود بسیار آید و گاهی مثل قطعه گوشت جگر و ریم و الم در سر ذکر به پهلو دیت و اگر خون از مجاری بول آید اندک آید و الم در بیخ گاه و کش ران بود **علاج** فصد باسلیق از هر دو دست و منع از غذا از غلیظ داراد ویر و غذا آش سماق یا انار دوره و بانجه و زرده تخم مرغ دیگر خون در مجاری بول بسته میشود علامت او عسر البول و احساس ثقل در آلات بول و تمدد **علاج** سیرمایه خرگوش با آب گرم یا سقالی از زعفران یا سقالی از مرباب کرفس یا سکنجبین و در یک مثقال کرد یا ماء کرفس حب ملساں دو درم با آب گرم و شربت سکنجبین دوم مجاری بول را پاک سازد حقنه کرده کاردیا بیچه و اندک بادیان و صمغ عربی و گل ارمنی باید و بر گرده اقاقیا و گلنار و سماق و شهد و شیر تازه خورند و در گرده روغن سوسن یا سیمین مالند

فصل یازدهم در حصاة گرده سبب فاعلی سنگ گرده حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی سنگ گرده خلط غلیظ لزج هرگاه رطوبت ورکت کم گرده خلط غلیظ متحجر شود اگر ماده کم بود ریگ گردد و اگر بسیار بود سنگ گردد علامت سنگ گرده گرانی در پشت و تطی و جان باید که چیزی آویخته است خاصه اگر در روی تکیه کند و هرگاه اسفار ثقل ممتلی گردد در موضع گرده درد پدید آید و صفای بول و رسوب او لیسرجی و زردی سدر بود سنگ گرده را و در حصه که حاجب گرده بود درد پیدا شود و گاهی آن حاجب دی وصدری و درد سنگ گرده مدد قولنج مشابه شود فرق آنست که درد قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و زیر چیشه راست میل کند و درد گرده ریگ جای لازم بود و بجانب پشت اندکی مائل و صاحب قولنج را طعام معده حس باید و صاحب سنگ گرده شدت و تیز آنکس که طعل تیر او میل باید اگر صفراوی بود احساس طعل گرم میسازد و سنگ گرده پیدا می شود و اگر بلغم غلیظ بود دول منعقد میگردد و تکرار سنگ گرده حصاة ظاهر میگردد علاج تنقیه بدن بقی و اسهال و اگر خون غالب بود فصد باید و اگر حرارت بسیار بود مسهل قوی ندهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل به دده باید و حمام و آبزن لیع دارد و آب در میان طعام و در بیدار احیانا منع تولد سنگ گرده می کند و بر سر از نسیم خواب بر دند گرده را نرم گرم میسازد ملک بر سر کتان آسان است ما مد حیر یا ی ملد گرم مثل تخم کرفس و بادیان و انیسون و صعتر و ستوبیر و مدر سرد مثل تخم خیارین و حسک دهند داده جریره و مدر معتدل مثل پرسیاوشان و وه کراه تا سن گویند و جریره لیس بحسب مزاج مریض انچه لائق دانند دهند و چون از آن بیرون آید روغن تلخ وکشته در مجاری مواجع الند و گویند که از بلندی بر آید اگر حصاة

بیرون آید فصد و اگر رعاف بود علاجش حقنه باید و حجامت نواحی که نزدیک آن باشد کند تا بخار رسیده شود و روغن
بادام و فلوس خیارشنبر بقدر بست مثقال دهند و لعاب ها و روغن ها در دیگ اندازد دست بمالد تا بیرون آید اگر در روده گیرد
ترتبد دهند و اینجا که از سرکه گرم باشد و آب برف شراب اسفیوس و طبیخ خطمی حلبه و حلق بسیار از حصات
و دشواری بول خلاصی داده صفت طبیخ خطمی آن است که اورا پاک سازند و در دیگ اندازند و در روغن بادام پخته
سازند و آب کرفس بر وی ریزند و کثیرا و ارحی و خولنجان بر وی ریزند بعد از تنقیه بدن فائده کلی دارد و آنچه از معاجین و
اقراص که سنگ را بریزاند میل باید و تریاق درین مرض نفع دارد **باب بیستم در امراض مثانه** و آن
مشتمل است بر چند فصل **فصل اول در اورام مثانه** و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد
از خون یا ضربه و سقطه یا حصاة حشه از گرده آمدن مثانه و موجب الم گشتن علامت او درد شدید و تب و سبکی
و سردی اطراف و قی عامه و اگر ورم عظیم بود حبس البول و قرار و انتفاخ ماشر عانه و اگر ورم عظیم شود بیرون آمدن بول
قطره قطره و اگر بول در مدت یک هفته منحصر گردد مهلک است **علاج** فصد باسلیق بقدر قوت و اگر ورم تجاوز نماید
از استدارک ناقص کشاید و ضماد ملین را دفع کنند چرا که عضو عصبانی است استعمال باید [illegible] بر وی عضو
عته کرم گذارند و شبت و گل خیرو و بابونه و آرد جو و آب عنب الثعلب و بعد از یک هفته تخم کتان و آرد باقلی
مثلث طلا سازند ضماد و ثلم پخته با آب [illegible] شکر و روغن موم روغن آمیخته باید و آب این
که در حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر و سعد و سنبل جوشانیده باشد بعد از فصد آب عنب الثعلب کرده در مرطوبی
حل بوده باشد و حقنه لین فائده دارد و در مجری قضیب لعاب اسبغول بشیر عورت چکانند و آب کشک جو با
مغز فلوس تسکین درد دهند و ماده را نضج می باید و مثانه را دائم روغن گشته با اندکی روغن بابونه بمالد و
شیره تخم خیارین و خربزه شربت ساخته و غذا گوشت مرغ و ماش مقشر و اسفاناخ **نوع دوم** در ورم مثانه
که از ماده صفرا حادث گردد علامت او درد شدید و عطش و تب **علاج** فصد [illegible] در ابتدا مثل
آب انگور ترش و تراشه کدو و آب کاسنی و آب حی العالم و صندلین و مامیثا و بعد از آن محلل از بابونه و اکلیل الملک
خیره ضماد سازند و اگر درد قوی بود مخدرات استعمال باید کاهو و افیون با داغی در زعفران نیم دانگ
بروغن بادام طلا نمایند یا خرقه آلوده بر دارند و اگر بول محتبس بود آب تخم خیارین و آب کدو دهند و تخم خرفه
نرم کوفته یک مثقال سفوف فائده مند است و قرص حماض بشربت سکنجبین و باقی علاج آن است که در نوع اول
مذکور شد **نوع سوم** در ورم مثانه که حادث گردد از ماده بلغم که از خون رطب بود علامت او ثقل در مثانه و دشوار
بیرون آمدن بول ضعف [illegible] **علاج** قی دهند [illegible] در آبی که در وی مرزنجوش و تمام بابونه و
ورق [illegible] و غیره جوشانیده باشند و شربت بزوری و مدرات به آب عسل و آب خیارشنبر و اگر دشواری بول

بیرون آید تخم کرفس با مغز تخم خربزه و رب سوس و قند مقدار مثقالی هر روز سفوف سازند و بعد از آن شربت سکنجبین
یا جلاب بعده با آب شیر گرم و در مجری قضیب روغن و ادویه محلل چکانند و غذا مرغ بریان **نوع چهارم** در ورم صلب
در مثانه علامت او دشواری بیرون برآمدن بول و ادرار **علاج** شربت بزوری و مدرات و پرسیاوشان با مغز
فلوس روغن بادام و آب زن فائده دارد و ضماد بر گرده گذارند چنانچه در ورم جگر و گرده مذکور شد **نوع پنجم** در
انتفاخ مثانه و این مثانه ورم است هرچند که ورم نیست حدوث او از مادهٔ است که متولد از رطوبت
بود **علاج** شربت ماء الاصول با اندک روغن بید انجیر و احتقان از آنچه ریاح متولد گردد و باد و عصارهٔ
روغن سوس یا روغن بان و بابونه که در و جندبیدستر و حلتیت و مشک و غالیه حل کرده باشند مالند و آب سداب
با مشک بر مالند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و جندبیدستر سازند و پوست خربزه خشک و اگر بول بدشواری
آید امکی برم کوفته نفع تمام دارد و در آبزن درآیند و اگر رطوبت غالب بود قی متواتر فائده دارد و از تریاق و شجرینا
و مثرودیطوس و انجیر میل نماید **فصل دوم در قروح مثانه** سبب او سحج یعنی جراحت از خلط مراری یا
اماس پخته شود و ریم بیرون آید یا سنگریزه که از مثانه برو گذرد و ریش گردد علامت او سوزش بول
و بیرون آمدن چرک و اشیاء مثل سبوس **علاج** شربت بنفشه و قرص کاکنج یا شربت خشخاش و اجتناب از
تناولات تیز و شور و بسیار ترش و شیرین و از حرکات قوی و غذا نخود آب و شیر فائده دارد در امراض آلات بول
خصوصاً شراب بنفشه و آب عسل و ادویه مدره میل نماید و در احلیل چکانند و اگر ریم بسیار بود خاکستر
چوب انجیر یا خاکستر شاه بلوط یا در سه تیری در آب حرکت دهند و یک شبانه روز گذارند و صاف نموده از آن آب
دو قطره در احلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر گردد شیر عورت با روغن بادام و روغن گل فائده دارد و اسپغول
روغن گل و شیر خر و شیر بز و قیمش نفع دارد و شربت حب الآس و آب غوره و ماء اللحم و آب کشک جو
میل نمایند و سفیداب ابیض در احلیل چکانند **فصل سوم در جرب مثانه** علامت او سوزش بول
و درد قوی با حکه و رسوب مثل سبوس و لاغری بدن و گاهی با بول رطوبتی مثل لعاب و گاهی خون **علاج**
شربت ماء الاصول و آب کشک جو و فصد باسلیق و حجامت زیر پشت و جهار سد و شیره خرفه و تخم خیارین
شربت خشخاش و بنفشه و سادق برو روی گاو در احلیل لعاب تخم آلو و شیر عورت در روغن بادام
روغن بیاد و سفیداب ابیض چکانند و گاهی قی نمایند و آب عسل و شیره تخم خیارین و طبیخ حلبه بعسل و ثبت
فائده دارد و غذا اسفیدباج نخود آب خروس و هریسه گوشت مرغ تخم مرغ نیم برشت و برنج و شیر و شکر
و مربا و کشک گندم و روغن بادام و مغز بادام نفع دارد **فصل چهارم در بسته
شدن خون در مثانه** بسبب ضربه یا سقطه و غیره علامت او سردی اطراف و صغر نبض

عرق سرد و غشی علاج شربت سکنجبین بزوری با آب عسل یا خاکستر چوب انجیر و مویز مایه خرگوش مقدار دانگی با آب مسهل
و نمک که ساید یا آب نخود سیاه یا خاکستر چوب ترب یا خاکستر چوب انجیر و مثل آن شربت سکنجبین بزوری با آب آنچه و بعد از طعام آب سیاه
و آب ترب و بودینه هر دو بکوشانند و در آب غذا آشند و در حمام زمان طویل توقف نماید تا عرق بسیار آید و دست را
بروغن بابونه و روغن ترب و شبت و غیره چرب سازند و آنکه در دو سداب جوشانیده باشند تیز گرم بر مثانه بریزند و غذا
نخود سیاه و دارچینی در آب مرغ و مزورات داده که سنگ مثانه بیرون آورد میل نماید **فصل نهم** در درد
مثانه و این چند نوع است **نوع اول** که از سبب ریاح مثانه شود بسبب خوردن غذاهای بادناک علامت او
در دمثانه **علاج** شربت بزوری و سکنجبین و شربت ماء الاصول روغن بید انجیر در مثانه روغن سداب
که در و فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و در احلیل چکانند و ضماد از سداب و بودینه و شبت و حمار
و غیره سازند و غذای گوشت کبوتر یا گوشت گوسفند مطجن سازند و شراب کهنه گفته‌اند و سلت فائده دارد و دیگر درد مثانه
از جهت ورم می باشد و از جهت قرحه آن و از سبب حرکت مثانه درد می شود دیگر درد مثانه بطریق بحران که بول را از
مثانه می راند **علاج** آن است که بمزورات امداد نماید **نوع دوم** در درد مثانه که از سوء مزاج گرم بود علامت آن
درد در موضع مثانه و تشنگی و گزیدن بول مجاری را و زردی آن **علاج** شیره خرفه و شیره تخم خیارین و شربت
خشخاش و نیلوفر و بدین شربت با آب کدو و شربت سکنجبین فائده دارد و ضماد سرد از آب حی العالم و آنکه
شفا و درآنی که در وقت و نیلوفر و تخم خیر و عنب الثعلب جوشانیده باشند غذا آید و در مثانه روغن
نیلوفر و کدو بمالند و در احلیل چکانند و غذا قلیه اسفاناخ و زرده تخم مرغ با آب انار یا قلیه خیار دار و غذاهای گرم اصلاً
نباید **نوع سوم** در سوء مزاج مثانه که از جهت سردی شود و سبب آن خوردن اشیای سرد و غیره بود علامت
او سفیدی بول **علاج** گلقند عسلی و اطریفل صغیر و تریاق و خوردن مزورات و انجیر و مویز فائده دارد و روغن سوسن
و روغن نرگس و فرفیون بر مثانه بمالند و آب تیز گرم ریختن بر مثانه و در آب زن در آید که در و بابونه و قیصوم و
اکلیل الملک و مرزنگوش و شبت جوشانیده باشند و غذا نخود آب و مطجن و گوشت کبوتر بچه میل نماید **فصل**
ششم در سنگ و ریگ مثانه این علتی است که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا هنگام بلوغ و مردم فربه را
در گرده افتد و مردم لاغر را در مثانه واقع گردد و عورت را سنگ در مثانه افتد و سبب تولد سنگ در
مثانه رطوبت لزج است که از طعام غلیظ تولد کند علامت او آنکه بول سفید رقیق و رمادی بود و در سوزش حالت کثرت
یا تضییق و درسوب گرده زرد یا سرخ و جهت فرق این است که هرگاه که درد در گرده و تهیگاه باشد دلیل
شود دلیل آن بود که سنگ مثانه درد بکند بخوابانکه درد بمثانه افتد و بول را بار بار آرد و چون دو سنگ مثانه
بوسه دست انقضیب حرکت می برد **علاج** مثانه همان طریقه علاج سنگ گرده نماید ادویه قوی

بکار دارند مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و معجون مفتت که سنگ و ریگ از مثانه بریزد **صفت روغن عقرب**
که فایده دارد در حصاة بمالند و در احلیل چکانند و در مقعد بردارند مدر را و مدحرج و حطبا و سعد و پوست
بیخ کبر از هر یکی وقیه بگیرند کوفته یک رطل روغن بادام تلخ بر رو ریخته یک هفته در آفتاب گذارند بعد از آن صاف
نموده ده عقرب دو هفته دیگر گذارند و با آفتاب نهند پس صاف نمایند بعد از آن استعمال نمایند و اگر بر کوبی
سر حالکشته و مرا از مشک نموده در حمام میل نمایند نفع کلی گفته اند خاکستر عقرب مقدار نیم دانگ تا یک دانگ
با آب رازیانه یا دیگر آب **صفت آن** پرسیاوشان سه درم نخوشانند و با آن اختیار نمایند **صفت**
خاکستر عقرب که سنگ بریزاند بگیرند عقرب را در دیگ آب سر پوشیده در تنوری که بسیار گرم بود شش ساعت
گذارند بعد از آن بیرون آرند و بکار برند زجاج سوخته مقدار دو دانگ نفع گفته اند و اگر زجاج سوخته با کندش
دو درم و دارچینی نیم درم بشراب یا آب ترب میل نمایند و خولنجان و سیاه دانه از هر یک درمی با عسل یا با آب ترب
یا با آب گرم فایده دارد و اگر سردی غالب بود شافه یا حقنه بروغن باردین یا نفط سفید یا با آب گرم فایده دارد
یا روغن عقرب یا آب بادیان و آب چقندر نماید **حبی** که سنگ و ریگ از مثانه بریزاند حب بلسان و تخم ترب
و پوست بیخ کبر و بادام تلخ و حب الغار و ادخر و سعد و سنبل و قردمانا و اشق و مر و سکبینج و مغز تخم جرجیر
و مقل و فلفل و سلیخه و حرمل و زراوند مدحرج و حطبا و اسارون و دیگر اجزا برابر کوفته بروغن بلسان
یا روغن بنفشه حب سازند شربت دو درم بود و این شربت نفع دارد تخم کرفس و بادیان و پرسیاوشان
نخوشانند و به قند میل نمایند و آب خسک و صمغ عربی و بادام و حجر الیهود با آب بادیان و آب ترب
و آب کرفس و آب نخود سیاه یا با آب پودینه بری فایده دارد و باقی علاج از حصاة کلی جوید **فصل هفتم**
در سوزش بول و این چند نوع است **نوع اول** سوزش بول که بسبب گردیدن یا نجمت مثانه و گرده شود
علاج او آنست که مذکور شده **نوع دوم** سوزش بول که بسبب حدت و بورقیه شود علامت او گرمی مزاج
و قاروره رنگین و استعمال ادویه و اغذیه گرم **علاج** اگر بول بسیار رنگین بود قی با آب کشک جو و فصد باسلیق و اگر لایق
باشد حجامت زیست و شربت بنفشه با لعاب اسپغول و سادق بزور یا شربت خشخاش و آب کشک جو در روغن بادام
در محل حوالی ورم روغن گل یا دو درم اسپغول یا تخم ریحان با آب انار و شربت کاکنج نفع کلی دارد و از چیزهای
شور و ترش و تیز اجتناب نمایند و جماع ضرر تمام دارد و غذا اسفاناخ بگوشت مرغ و زرده تخم مرغ و فالوده
از نشاسته و روغن بادام و تخم خشخاش و در احلیل شیاف ابیض بشیر عورت حل کرده یا روغن گل با بادام
آمیخته نموده چکانند **صفت سادق بزور** تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه و تخم خشخاش از هر یک
پنج مثقال نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یک سه مثقال بزر البنج مثقال تخم خرفه

کندر و صمغ عربی و جوز سیاه دستان از هر یک سه مثقال و تخم کرفس و تخم گل ارمنی دو درم شربتی مثقالی دو درم میل باید
داشتن باید علاج سوزش بول اگر دیر مانده بود و بعد قرحه مثانه و قروح احلیل شود دوا دیگر مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار
و تخم کدو و مغز بادام شیرین مقشر و کتیرا نشاسته و رب السوس و گل ارمنی و خشخاش همه را نرم کرده مقدار دو مثقال
شربت همه میل باید و غذا گوشت مرغ و نخود آب و گوشت بره و اگر درد عظیم بود اندکی افیون و مرّ الصبح مخلوط
باید با ادویه که مذکور شد **فصل بیستم در احتباس بول** که اسر و عسر گویند یعنی گرفتگی و دشواری بول و این
چند نوع است **نوع اول** در دشواری بول که از جهت استرخای عضله که عاصره است مثانه را یعنی گوشت پاره که دهان مثانه
می بندد و پیشاب بیرون می آید علامت او آنست که صاحب او بآسانی بول کند و هر گاه دست بر مثانه
گذارد بلا زحمت بول بیرون می آید علاج آنست که معجونهای گرم مثل سجزنیا و تریاق کبیر و معجون مادة الحیوة
و مثرودیطوس یا آنکه دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و برنجاسف از هر یک بگیرند و بعسل بسیار ملایم کوفته نموده
بجوشانند و آب آنرا باهستگی میل باید و بر مثانه از آن آب گذارند و مثانه را بروغن مار و بید روغن قسط
مالند و اگر جند بیدستر و فرفیون در این روغن آمیزند نفع کلی دارد **نوع دوم** در احتباس بول که از جهت گوشت
که در مجری بول شده علامت او آنست که بعد از قروح واقع شود و ثقلی در مثانه و در عانه دردی بود علاج آنست
که در آبزن در آید و ضمادهای طیب از سعتر و [illegible] و [illegible] مرغ و لطخ گذارند و روغنها مالند دیگر دشواری بول از جهت
ورم کرده مثانه و بسته شدن [illegible] از جهت ریگ در مجاری بول و بواسطه اخلاط در مثانه حبس بول شود کاسرات ریح و منضج
کلان نفع دارد **نوع سوم** در دشواری بول که از جهت خلط لزج که چسپیده در مجاری بول که از مثانه بقضیب می آید
موجب سده میگردد و علامت او آنست که غذاهای لزج مثل پاچه و هریسه خورده باشد و در راحت او [illegible] گذرنده
بول کم رنگ خام بود علاج قی و حقنه و شربت بزوری خوردن و مدرات و در آبزن نشستن و روغنها مالیدن و در احلیل
چکانیدن سکنجبین مرغ خشک کرده مثقالی با یک درم نمک هندی با آب گرم با شیر خام میل باید و ضماد که در [illegible]
مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب کرفس آب ترب بروغن بادام و اگر در آب [illegible] میل باید فائده آن بیشتر است
و روغن قسط و روغن عقرب مالیدن و چکانیدن در احلیل فائده کلی دارد و مجرب است دیگر بسبب خلط حار لذاع در مجاری
بول حادث شود و موجب حبس بول میگردد و علامت او [illegible] گرم و سرخی بول و سوزش احلیل و اگر بزور
فشار باید بول بیرون آید علاج شربت [illegible] سرد و کشک جو و شیره تخم خیارین و امثال آن **نوع چهارم**
در دشواری بول که از حبس آن مثانه [illegible] شده و ضعیف ساخته [illegible] ادرار [illegible] و این را [illegible] علامت او
حبس بول قدری زحمت کثرت [illegible] علاج شربت بزوری و [illegible] بیرون آوردن بول آنکه در [illegible] آب
در آید و ضمادهای طیب بر مثانه گذارند و روغن بلسان و قسط مالند و دوا [illegible] الکامل

اسیجه موجب حبس بول شود می باید دیگر حبس بول از جهت ثوران قروح که در مجاری باید بود و علاج آنست
که در داخلین چیزهای که خورد باید و الم بر طرف سازد چنانکه مذکور شد نوع پنجم در دشواری بول که از ضربه که بر پشت و بر مثانه
واقع گردد علامت او آنست که قوت را او با و مثانه زائل گردد و اندکی از و خلاصی یابد علاج فصد باسلیق و تریاق کبیر
و مثرودیطوس و استعمال قاثاطیر قاثاطیر آلتیست ایجاد که چیزی از سرب و جز آن کنند و سر آن را انگبین در دهن و دم بگشاید و تا
آب چیزی که بسته شده بیرون آید و در آن که در دو با او سوخته و اکلیل الملک و بابونه و شبت و گل و در آن سوس گندم
جوشانیده باشند در آید و موضع ضربه را علاج نماید و روغنها مالند نوع ششم در حبس بول که از جهت حرارت شدید
چنانچه در تب های گرم و غیره میشود علامت او حدت بول و التهاب بول اندک بیرون بیاید و اگر بسیار بود با سانی
بیرون آید علاج تدبیر مرطب و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن خسک و آبزن از بنفشه و خیرو و بابونه سازند و آب گرم
بر مثانه ریزند دیگر حبس بول از تشنج مثانه میشود علاج تشنج نماید دیگر بسبب آن که حصیه بالا رفته و دشواری بول
میشود علاج آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نوع هفتم در دشواری بول که از حبس مثانه بسبب ضعف او شود
از سوء مزاج سرد علامت او آنست که محسوس شود مگر بدن بول علاج قی نماید اگر بدن امتلا بود و بر مثانه
روغن یاسمین سوسن و نرگس و عاقرقرحا و روغن بلسان بند و ضمادهای خوشبوی کنند و تریاق کبیر و دحمرنیا و کمونی و دواء المسک
دبارالاصول روغن بید انجیر دیگر دشواری بول از جهت ورم مثانه و رحم و روده مستقیم و ریاح غلیظ می باشد علاج ورم آن
بولها دواین ... و سلیخه و سعد و دارچینی و حب بلسان و راسن و تخم کتان ملا ... و برگ سداب بود بید
انیسون کرفس و تخم کرفس و خولنجان و تخم زردک و تخم سلجم و نخود سیاه از هر یک ... و در آب عسل سازند شربتی
ده درم بود و اگر سیر سنگ ساخته ده درم بعسل بیالاید بول را براند و سر تخم کدو و خیره باقیمانده ده درم میل نمند در آبزن نشیند
خولنجان تا سده باشد در آبزن اسید و اگر از جمعیت ... داخلین آب یک نمک ... ده درم تخم کرفس
سه درم رو تا سه درم قند بورن مجموع شربت و دو مثقال پیش از طعام و یک مثقال بعد از و بعد دو ساعت
میل نماید و بعد انگور و آب کدو و زردک و شلغم و خیار بانید اشیای که شکم نرم کند و حب الآس و آسیب
و بادام و حب الخضرا و خیارک را بسیار فائده دارد فصل سیم در تقطیر بول و این دو نوع است نوع اول در تقطیر بول
که از جهت حدت در مجاری سوزش شود علامت او سوزش و درد در بول و هر لحظه بر جا نشستن اکثر از جماع و اغذیه و ادویه
گرم و تشنگی از علت ریاضت و بیشتر جوانان را در زمان گرم و کسیکه مزاج گرم داشته باشد واقع گردد علاج شیره خربزه و شیره
تخم خیارین با سکنجبین سرد و شربت بنفشه و شربت خشخاش با عوره و آب کدو ... اسپغول و ساده ... دارد
و جماع عرق بعد از و غذا گوشت مرغ آب انار بین سماق نوع دوم در تقطیر البول که از جهت ضعف حرم مثانه
سردی مزاج و ضعف قوت ماسکه شود علامت او بیرون آمدن بول بعد و بی سوزش و گاهی بی اختیار بیرون آید علاج

معجونهای گرم مثل تریاق کبیر و مثرودیطوس و اندک شاه بلوط یا کندر و حب الاس نیز هر یک از هر یک کوفته سرورده درم
میل نماید ماسک البول گرم نفع دارد و صفت آن شاه بلوط بیست مثقال کندر بارده مثقال کتیرا حسک گل ارمنی
صمغ عربی از هر یک هفت مثقال و دو درم صلاح دو درم شام اختیار نماید ماسک البول دیگر شاه بلوط و کندر از هر یک دو درم
سعد حره و خولنجان رامشک کهربا از هر یک مثقال هم کوفته بشراب کهنه ماتیک دو درم میل نماید و یک مثقال از قاقله
هر روز میل نماید و سعد و سیاه دانه از هر یک برابر هم کوفته قند آمیخته هر روز مثقالی سفوف سازند و تخم سداب
فایده دارد و روغن ... خوردن و لیدن نفع دارد و مومیای روغن ... یا روغن ... دم حل ساخته در احلیل چکانید و در شیر
دارند و روغن جوز فایده مند است و معجونات که در دوا دوی گرم باشد و سیر و پیاز و گندنا و مویز و اطریفل کبیر و صغیر و مثرودیطوس
نفع کلی دارد و کاهی تقطیر البول از جهت حبس بول اگر بود علاج عسر البول نماید **فصل دهم در سلس بول و بول**
در فراش و این چند نوع است **نوع اول** در سلس بول که بی اراده از جهت سردی مثانه و سستی عصب بود علامت
سفیدی بول و بیرون آمدن بی اراده و بی سوزش **علاج** ادویه گرم مثل کندر و سعد و خولنجان از هر یک دو مثقال
کبیر ... بود و مثقال عسل آمیخته شربتی دو مثقال بود و اطریفل کبیر و صغیر و ماسک البول گرم صفت آن شاه بلوط
و سعد و مر و خولنجان قرفه و رامشک هر یک برابر گیرند و عسل در آب ... لساند شربتی سه درم صلاح و سه درم شام میل
نماید و شراب مثلث گفته اند فائده دارد و آب نخورند تا ممکن بود و معجونهای گرم و معجون لونی در سلس البول نفع دارد
حب الصنوبر ... کمتر و گوشت ... ماه بریان ... این علت ... و در ... فائده مند است و ارعا قرقرحا و تخم شبت
دو و حرار تخم کرفس یکجا و شربتی مثقالی فائده دارد و آب ... گوشت بریان کرده لیترا سفرست ... وقتی در ... ریا
کندر ... کوفته خوردن طلا کردن روغن ... سوسن که در ... ماشند و شاه بلوط و مصطکی و
سعد و بلیله سیاه قند سفوف سازند و غذا گوشت بریان ساخته **نوع دوم** در سلس البول که از جهت زوال قوت
که در ... مثانه است منقطع گردد یا ... مثانه سست گردد و ... علامت ...
... علاج ایس عرقی ... را ... و در طلاهای قابض ... دیگر سلس البول ... کثرت
شرب شراب و ... علاج منع آنها نماید و ماسک البول میل نماید دیگر ... درم ... از جهت ... مثانه
رحم رسد سلس البول شود علاج آن است که دفع ورم نماید و در ... حل ... دیگر ... حرارت ... سلس البول
واقع میگردد و علامت ... گرم و منع بول **علاج** قرص طباشیر و قرص کافور ... طباشیر ...
تخم ... تخم کاهو ساخته باشد کتیرا ... وقت داده شاه بلوط و کهربا ... مقشر از هر یک ... درم قند
یک مثقال سفوف سازند ما بول در فراش ... عصبی مثانه است ... مرض کودکان از جهت ...
... علاج آن است ... بیدار سازند ...

وحب الآس از هر یک پنج مثقال تا چهل مثقال بسازند شربتی دو درم و ماروی کبود کوفته با تخم ریحان میل نماید علاج نوع
اول از سلس البول باید در عانه روغن سوسن مالیده کند و مشک و فربیون آمیخته باشد بمالید و عود و مصطکی و خوردن
شراب کهنه و مثلث اندکی گفته اند فایده دارد و قلیه خشک مطبخه و منع از طعام تر شب خوردن آب **فصل یازدهم**
در بول الدم و این چند نوع است **نوع اول** از جهت گشادن رگی از گرده یا شق شدن عروق گرده
علامت او آنست که اگر انفتاح بود اندک اندک آید و اگر از جهت انشقاق شود بسیار آید و از ضربه بر گرده و از خوردن
دوای تیز و طعام گرم واقع گردد **علاج** فصد باسلیق و فصد صافن و شربت عناب یا گشنیز خشک و شربت حنتی ش
در یواح و کاکنج و قرص کهربا و قرص نفث الدم میل نماید و بر خاصره و عانه مجمه گذارند و اگر سبب حدت دم بود علاج آن
نماید و ضماد از گل ارمنی و اقاقیا و صندل و گل سرخ و حی العالم نماید و آب کشنیز در مثانه ریزند **نوع دوم** در بول الدم
که از ضعف گرده و ضعف کبد شود علامت او آنست که بول غسالی بود بسان آب گوشت که شسته باشند اگر از ضعف
گرده بود سفید رنگ غلیظ و آنکه بول از ضعف کبد بود مائل بسرخی و رقیق بود و مثانه بحرکت **علاج** آنست که در ضعف گرده
مذکور شده دیگر بول الدم از جهت خورده شدن عروق که بعد از جراحت شود علامت او آنست که اندک اندک بدبوی که یا چرک بود
علاج قروح گرده نماید و گل ارمنی و قرص کاکنج فایده دارد و لیکن که گشادن عروق بود چون صرف آید و همچنین ریمات
و در عصا الم و آفت شود چونکه از جراح مثانه آید بسیار بود و در همه قیام کند و گل ارمنی و قرص طباشیر فایده دارد باقی علاج
قروح مثانه و گرده نماید **باب بیست و یکم در امراض قضیب و خصیه** مشتمل است بر سیزده فصل **فصل**
در نقصان باه مجامعت کار طبیعی است همه انواع جانوران را از جهت بقاء نوع بدین سبب قضیب و خصیه
می را از اعضاء رئیسه شمارند پس اعضاء رئیسه چهار است دل و دماغ و جگر و قضیب و خصیه می است بقاء شخص بقوت آن
سه عضو دیگر است و هر گاه از این عضوی ضعیف گردد در قوت مجامعت ضعف پدید آید و این چند نوع است **نوع اول**
در نقصان باه که از ضعف بدن و قلت غذا شود علامت او زردی رنگ و لاغری بدن **علاج** تقویت بدن و زیادتی
غذا و نوم و فراغت سرور و سازها و نغمهای دلفریب و ترک جماع چندگاه تا بقوت آید و گوشت گوسفندان جوان و
شراب کهنه گفته اند نفع دارد و کباب گنجشک فربه و زرده تخم مرغ و هریسه که در او دارچینی و خولنجان و زنجبیل و فلفل دار
قوت انگیز مزاج سرد دارد و معجون لبوب سبع کلی دار **نوع دوم** در نقصان باه از جهت یبوست که غالب شود در آلات منی علامت
قلت منی دیگر ... علاج منی ولیع از حمام و غذای مرطب مثل گوشت مرغ فربه و زرده تخم مرغ و نخود آب
و ترات و دوای نرگسین بگیرد یک مثقال شیرگاو و در وقت مدمال نرگسین حل کرده بخورد تا غلیظ شود و بجد رود در
میل نماید و ماهی تازه فایده دارد و اسپ حقنه بسازند کله گوسفند و پاره دنبه و دکسک گندم و نخود
و پیچ از هر یک ... تدرج و دو رو گلی کنند و در تنور گذارند و یک شب از روز تا صبح است و روغن بجد و روغن

دهن خوشبو یک دو مثقال اضافه نماید تا سه چندان کل باید بعد از این حقنه نموده بخواب رود تا یک هفته
مداومت نموده هر سه روز یک نوبت و درستی که حقنه باید صحبت ندارد و بسر در و بول نوید مداومت تمام شود إن شاء الله
و دهن بسیار داخل کنی کار به موم حل کرده باشد که استعمال باید دارد فکر و تعب اجتناب باید **نوع سوم** در
نقصان باه که بعادت گردد از جهت سردی که غالب بود بر آلات منی علامت او قلت منی و دشواری بیرون آمدن آن
و بیع از گرمی و سرعت قضیب و خصیه و در هوای گرم قادر باشد بر جماع **علاج** زنجبیل پرورده و معجون حلتیت **صفت**
آن حلتیت طیب بسیار بسازد و یک مثقال یک سال با شراب عسل باید معجون لبوب کبیر کلی دارد منی را زیاده بسازد
صفت آن سرباد ام و فندق و نارجیل و حب صنوبر و حبة الخضرا و حب الزلم از هر یک جزو زنجبیل و دارفلفل
و مشک خصیة الثعلب خولنجان از هر یک ثلث جزو باید و عسل مقدار آنکه بسازد شربتی دو مثقال آب پیاز و عسل
بمرتبه بسازد داده گرم بدو آمیخته می باید و شیر گاو تازه یک پیاله و دارچینی نرم کوفته ده درم بدو آمیخته یک ساعت
بگذارند بخورد و ده اختیار باید یک هفته مداومت باید و جماع نکند و معجون گرم مثل تریاق کبیر بخورد و عسل از هر یک
آمیخته و لوره در حقنه بمالد و چربی کاو و مرغ و پیه نرگس عاقرقرحا خردل نرم کوفته در روغن گل بابونه حل ساخته بمالد
و پیه شیر نفع کلی دارد و خصیه را قوی بسازد و روغن زنبق ده مثقال بگیرند در و دو مثقال موم حل کرده و دو درم فرفیون
و سه درم عاقرقرحا نرم سوده مثل غبار کرده بروغن آمیخته و دو دانگ مشک خالص سوده بر خصیه بمالد یا فرفیون تنها
بروغن زنبق آمیخته بمالد و خصیه بستر و دار فلفل و لوره و حلتیت مصری یا مجموع بروغن آمیخته در حال و قطن کشنهای [illegible]
قضیب خایه و مقعد بمالد و نیم درم از حلتیت با پنج درم زرده مرغ نیم برشت کلی فائده دارد و غذا قلیه دارچینی و کباب و
خولنجان و کبوتر بادویه گرم و عصافیر و کبوتر بچه و غذایی که صالح است باه را باید که در و صفت باشد کثرت غذا
و تولید ریاح و گرمی که لازم جوهر منی بود و آنچه این هر سه صفت دارد نخود و شلغم و حرز ماهی و گوشت گوسفند جوان و ترا
امرک و سلت و در غذا خولنجان دارچینی بسیار لازم دارد **نوع چهارم** در نقصان باه که حادث گردد از سوء مزاج گرم که
غالب گردد بر آلات منی علامت غلظ منی و زردی آن و بیرون آمدن بسهولت عظیم و حسنیتین گرمای سرد برآمده و قضیب **علاج** شیر خرفه
و دوغ و شیر سپید دوگاو و در نارنگی گوشت گوسفند و بره و صالح با اسفاناج و ولیه خیار و گوشت مرغ و مزورات و قلیه بزرک
و بره کمری و شقاقل مربی و شیر را بخورند و اندکی زنجبیل بدو آمیخته میل باید و خصیه را بروغن بنفشه و بادام چرب سازند
و اجتناب باید از غذا و دوا از حار و تعب و غضب **نوع پنجم** در نقصان باه که از سوء مزاج رطب
غالب بر آلات منی علامت او کثرت منی و قادر بودن بر جماع و در حمام و در هوای رطب و در حالت مستی قضیب او سست
بود و حرص بر آب خوردن **علاج** شربت سکنجبین و رمی آبی که در وی نخود خوشانیده باشد میل کند و فلافل و حب الرشاد مربی
ده درم زنجبیل عاقرقرحا از هر یک درم قند برابر مجموع شربتی مثقالی غذا گوشت مرغ و عصافیر گفته اند بر که

عاقرقرحا

طلا و مسایه بر کوس عصا پیرون دل آب تیر میل باشد بی زیاده شود و انعاظ ایک ورزد و نا هم روغن قسط که در ع
فربیون سعد حل کرده باشد در قضیب مالند و طلا که در وجند بیدستر و فربیون و سیطرج و عاقرقرحا و فلفل و سعد
و اصل و دارفلفل از هر یک برابر درم کوفته بشراب یا محلات آمیخته بر قضیب بمالند دیگر بوره مثقالی درم کوفته در شیر آمیخته
شب گذارند و در سایه خشک نموده با زهره گاو و عسل حل کرده بوقت حاجت در قضیب و حوالی او مالند و از چیزهای
مرطب پرهیز نمایند **نوع ششم** در نقصان باه که از برودت و یبس شود **علاج** مرکب نمایند از معاجین و طلاها
و اغذیه ذات تریه دیگر است سردی و رطوبت حی باشد دیگر بسبب حرارت و رطوبت نقصان باه می شود و
از حرارت و یبس نیز اگر بود **علاج** این اقسام نمایند و روغن فربیون که در وجند بیدستر و عاقرقرحا آمیخته باشد در
قضیب و حوالی او بمالند **نوع هفتم** در نقصان باه که از قلت حرکت و سکون می شود و علامات او ظاهر است و کثرت آن
علاج آنکه مثل را گرم سازد مثل تحصیل مربی و محرک مادة الحیوة و حقنه گرم شاید از مغز تخم معصفر و چربی لطو عاقرقرحا
و این حقنه کرده برا گرم سازد و باه و بواسیر را نفع دارد و روغن کنجد و روغن حبة الخضرا و آب کندنا و تخم حلبه تخم کتان
نیم کوفته و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجیر ده عدد بادیان دو مثقال تخم شبت سه مثقال ادویه را جوشانند و روغن ها را
در آن آمیخته نمایند و مقدار ده مثقال عسل بسرعت اختیار نمایند و غذاهای گرم باهیه اختیار نمایند دیگر نقصانی از جهت آن
که ترک جماع نموده باشد و تا مدت باید خود را نگاه داشته باشد علاج آن است که کتابات لعبیه و غیره که در آن باب نوشته اند
مطالعه نمایند و حکایات که در آن باب گفته اند بخوانند و در قضیب روغن ها و طلاها که مذکور شده بمالند **نوع
هشتم** در نقصان باه که از جهت وهم و یا از سبب بعض مجامع یا احتشام او یا از جهت مردمی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند
و اوراق بسته اند و حول سبب و قدرت و در جماع نماند علامات و نقصان حرارت در جمیع بدن لیس بعض **علاج** تقویت دل و بدن
به معاجین مفرح یاقوتی که دل را قوت دهد و نشاط تمام آورد و خفقان و وسواس را زائل کند **صفت آن** مروارید ناسفته
لعل و یاقوت و بسد از هر یک شش مثقال [illegible] لعل معدن نیم [illegible] سپید و ابریشم کتابه ساده هندی از هر یک مثقال [illegible] عنبری [illegible] پوست
ترنج [illegible] و صندل سپید و کشنیز ساده از هر یک شش درم دارچینی و گل سرخ و آمله از هر یک چهار درم خولنجان [illegible] الثعلب پنج درم
زعفران شقاقل مشک نیم درم ورق نقره و طلا از هر یک مثقالی جدوار [illegible] سوده و باقی ادویه را نرم کوفته بشربت [illegible]
دو [illegible] مثقال قند و عسل از هر یک [illegible] مثقال [illegible] مثقال اختیار نمایند و این معجون سرافند دارد
مجرب است گل سرخ و گاوزبان از هر یک پنج درم تخم خرفه سه درم بهمنین حبة الثعلب و شقاقل و خولنجان و تخم خیار و تخم خربزه و تخم شلغم
از هر یک [illegible] درم [illegible] مثقال قند و عسل بسیار [illegible] درم [illegible] روغن ها و ادویه که مقرر شده در [illegible] بمالند علاج
گوشت مرغ و گوشت گوسفند و کباب و ملحیات و ادویه باهیه فایده دارد و از تخم ها [illegible] و دیگر [illegible] مسک [illegible] ادویه
باهیه [illegible] شقاقل دارچینی [illegible] سقنقور لسان العصافیر و زنجبیل و تخم خربزه تخم جرجیر فلفل عسل [illegible] تخم پیاز

معده سرکه سکنجبین بجلوزه مربا بادام مغز فندق حب السعید حقنه الثلث اگر قولنجی تخم کرفس کوبیده مخلوط با هر دو ایارجه حواسه
اختیار نماید تحقیق حقنه الثلث قولنجی و تخم سوده شده بود آن قدر آمیخته نماید هر شب قبل از جماع تناول نماید
نوع نهم در نقصان باه که از ضعف دل که از شدت حرارت یا برودت شود علامات اختلاج و ضعف دل و تشنگی و قلت
شهوت جماع و المومیات از قبیل ضعف و قلت انداد از جماع علاج تقویه دل از حلویات باشد و تقویت قلب مفرح
و دواء المسک معجون اگر معتدل باید اگر سرد و گرم و هر کدام که مناسب شد بدان طریقه لیسار رود و شربت کمیته گفته اند از قسم
مانده و دوا مسکی دلسا باید و از جوش مستولی اند و اگر از فکره شده و ادویه دور دارند و غذاهای لطیف میل نماید و از غذا
تدابیر سرطانه متحیر گر نقصان باه از ضعف کبد شود علامات او قلت منی و ضعف شهوت جماع علاج تقویت جگر باید و
ادویه و احدیه که منی از ایاده می سازد اختیار نماید دیگر نقصان باه از ضعف معده و ضعف گرده می باشد علاج
تقویت گرده و تقویت معده و گرده با ادویه که مذکور شده نماید بسیار فائده دارد نوع دهم در نقصان باه که از جهت ضعف
دماغ بود علامات او کدورت حواس و عدم شهوت جماع و استرخا و تعسیف عدم اگر ضعف او برودت دماغ
بود عدم قدرت مجامعت و بر جماع در هوای سرد و صبر از جیر نماید و اگر از جهت رطوبت مزاج نقصان او علامات او غلبه رطوبت
و قادر باشد مجامعت بر جماع در حمام و در حالت مستی و اگر ضعف از جهت حرارت بود قادر باشد مجامعت و جماع
در هوای گرم و صبر از اشیاء گرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود علامت او بیخوابی و خشکی چشمهای و صبر از جماع
نفع از رطبات علاج تبدیل مزاج باید حار سازد یا بس رطب و اگر ماده بود استفراغ نماید و اگر خون غالب
بود فصد نماید و اگر صفرا غالب بود مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب بود حب قوقایا ایارج فیقرا و
خوشه گرم علاج امراض دماغ نماید نوع یازدهم در استرخای آلت و ضعف
عصب قلب بود در اسائل علامات او ساست اعضا و عدم نعوظ و کثرت منی و قوت اشتهار
در محل جوع دارد علاج معجون مادة الحیوة و شیر و دار چینی ماهیه دیگر استرخای آلت
از ضعف بدن از جهت امساک از جماع علامات و تقلص عضو و لاغری قضیب علاج آب گرم
ربت طلا سازد دیگر استرخای آلت از جهت برودت عصبانی قضیب
بود علامات او آنکه منی رقیق بود و آسانی بیرون آید و بی اشتهار و ضعف و لاغری و کم حس حرکت و اگر دیر ماند
لاغر شود علاج آن اشکالی دارد علاج بالغ نماید و وقتی فائده دارد در های گرم که
و حقنه شیر و همین طریق کرده باشد و اگر سالت اگر
و اسهال بیماری **فصل دوم در سرعت انزال** و اسباب علامات و علاجات
و اینها چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد از کثرت منی و علامت او علامت امتلاء اکثر منی و قوت آلت

دارد و تقلیل طعام و گوشت و شراب و فصد باید و شربت سکنجبین و آب انار و آب غوره و شربت نارنج و لیمو
میل باید **نوع دوم** سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه است رطوبت و سردی شود علامت او منی بسیار و سفید
و رقیق بیرون آید بی لذت **علاج** تنقیه بدن از رطوبت بقی و اسهال و ادویه گرم قابض مثل اطریفل کبیر و صغیر و معجون حب الحدید
و ماء العسل و عانه را بروغن آس و نرگس و قسط چرب سازند و غذا قلیه گنجشک و ملحه دارچینی و صعتر و زیره و تهیه را تناول نماید
و بعسل میل نماید دیگر سرعت انزال بسبب حرارت و حدت منی باشد علامت او گزیدن در وقت بیرون آمدن و زردی آن
علاج شیره خرفه و شربت لیمو و سکنجبین و کاهو و ضمادهای تر و سرد دیگر از ضعف اعضای رئیسه اگر بود در نقصان ماده
علاج آن مذکور شده **فصل سوم** در کثرت شهوت جماع که در جوانی بود علامت او تندرستی و توانایی باشد
و صحیح بیار دو این شهوت را باید شکست و این چند نوع است **نوع اول** که از امتلاء بدن و کثرت خون و منی بود
علامت او قلت ضعف بر کثرت ماده و احتلام و قوت بدن و حمرت لون **علاج** فصد و تقلیل غذا و میل نمودن بکشنیز
و سماق و زرشک و ریواج و شربت نیلوفر و نارنج [illegible] و کشنیز بر و برگ بید و در طعام کشنیز اینها کثرت شهوت
حدت منی را تسکین میدهد دیگر کثرت شهوت از حدت منی و حرارت او می باشد علامت او سوزش بول خصوصاً در محلی که
می آید **علاج** شربت نیلوفر و شیره تخم خرفه و شربت عناب و نوع ترش و در آب [illegible] در آب سرد و حوضها نشستن دیگر
بسبب کثرت رطوبت میشود **علاج** ادویه گرم که منی را کم سازد مثل کمونی و فودنج و سداب و صعتر و دارچینی دیگر کثرت
شهوت از جهت حکه و شوری که در اوعیه منی بود و بیشتر در هم چنانکه عارض میگردد عورات را حکه در رحم علامت او آنکه هر گاه جماع
کند میل زیاده شود **علاج** فصد و اسهال ماده حار مثل مطبوخ هلیله و افتیمون و در آب سرد آمدن فائده دارد **نوع**
دوم در کثرت شهوت که از ریح و نفخ که از خلط سوداوی که موجب شدت انعاظ بود علامت او تناول چیزهای مریح
در مزاج سوداوی **علاج** اگر ریح بسبب حرارت شده چیزهای سرد مثل [illegible] و کاهو دهند و اگر بسبب رطوبت و حرارت
ضعف شده ادویه محلل ریاح مثل [illegible] ریح دارد و اگر از کثرت سودا بود استفراغ سودا باید **فصل**
چهارم در روان شدن منی و مذی و ودی و کثرت احتلام در روان شدن مذی رطوبتی بود که روان میگردد در ابتدای شهوت جماع
و ودی سیلان منی و بیرون آمدن او بغیر اراده و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد از کثرت [illegible] و قلت جماع و کثرت تناول
چیزها که منی از او حاصل گردد علامت او کثرت منی در وقت جماع **علاج** فصد باید و غذای که منی را کم سازد میل باید دیگر در روان
منی و مذی از حدت منی باشد علامت او التهاب و حرقت در مجرای بول و حرقت بول **علاج** شربت سرد و تر و دوای
از خرفه و کاهو و گلنار و کاسنی و خیار و کشنیز و نیلوفر دیگر آمدن [illegible] حادث میگردد از استرخای اوعیه منی و سردی مزاج و ضعف قوت
ماسکه علامت او رقت منی و انزال بی لذت **علاج** دوای که منی را کم سازد مثل سداب [illegible] و شونیز و زیره و تهیه [illegible] گلنار
و سداب [illegible] کمونی دیگر از تشنج [illegible] روان میگردد [illegible] عارض شود **علاج** تشنج باید

در سن پیری و رعاشه و نمایه ماننده دیگر از ضعف گرده که چربی او گداخته از کثرت جماع شود علامت او ضعف گرده از جماع
حرص بسیار آمدن این علامات ماست و ضعف قوت بسیار علاج ضعف گرده نماید و معجون لبوب نفع کلی دارد نوع
دوم که حادث گردد از گفت و شنید و فکر در جماع علامت او آنست که از اعضای سی تحرکت آید و اگر ضعف تولد در
قضیب ظاهر گردد و اگر قوی بود موجب انزال گردد علاج معجون ماء الحیوة و لبوب بالبیدق عرق بیدمشک قضیب و تقویت اکسیر
و حکایات و حدیث آن کمتر نماید دیگر سیلان منی که گاهی حادث میگردد در ماند املا حالی که مذکور شده باید و این مرض قوی که
بعد از بول بیرون می آید و وی میگوید نفع دارد تخم سداب و تخم خشخاش و گلنار را هر یک یک درم سرشته جمیع
ستهدا بج بریان کرده مثل مانع منی بود دیگر احتلام سبب او مثل اسباب رو بمی است علاج او آنست
که سفایج اسرب پاره بر پشت بندد و بر تکادی گرده و خواب بر فرش کتان و برگ بید و گل سرخ و تخم خشخاش و
استعمال نمایند و از امتلا اجتناب نماید از خواب بر پشت حتی آنکه موجب گرمی گرده و مثانه گردد و خون و در و سرخ را مدد می کند

فصل ششم در فریسموس یونانی اسم فیشی بود قائم الذکر که اهل روم در عروق مد دست باید و بعضی گفته اند
که نام ولد تیلا است و بعضی گفته اند صورتی بر در حمام که آن را شیطان سیاه گویند که قائم الذکر دست خود گرفته
و او را بدین اسم نام نامیده و این لفظ قضیب بی شهوت جماع بود یا با شهوت و دراز میگردد کشیده بود ظاهر شده
صلابت مانع گردد و بشود و در عروق رحم در می آید و رحم را ضرر می رساند و این هلاک گردد آنکه ورم پیدا می کند و بسبب تشقق
مشارکت دماغ و دل موجب هلاکت گردد و این چند نوع است **نوع اول** که حادث گردد از ریح غلیظ در
مجاری قضیب و اعضای جماع بود علامت او آنکه متولد در عصب قضیب بود آن است که با نوط احتلام نشاط
علاج قی و تنقیه بدن و خوردن ادویه که ماده ریح را دفع نماید مثل تخم سداب و زیره و تخم کرفس و صعتر و تخم رشاد
از هر یک یا بعضی مقدار دو درم به آب عسل میل نماید و در قضیب روغنهای گرم مثل روغن یاسمین و سوسن و غیره
بمالند و این را با نقدار استفراغ مناسب است که نماید و اگر صاحب این علت ادویه سرد مثل کشنیز خشک و برگ [illegible] و
کنار و حب الرمان و عدس و تخم خرفه و تخم کاهو و کاسنی خورد منع تولد ریاح نماید و ذکر را بروغن گل و آب کاسنی و
آب کاهو و کشنیز تر و صندل و کافور و افیون طلا نموده اغراق نماید که موجب نقصان حس و حرکت قضیب گردد و مداومت
و آب غوره و ماریج و سماق سازند دیگر سختی و کرار خلط غلیظ می شود **علاج** تنقیه بدن به دوای مسهل و قی و منع از غذا
مولد بلغم و مالیدن نسبت روغن خیری و مصطکی تا آنکه در رعشه و خیری و نیلوفر جوشانیده باشد **نوع دوم** دلالت نماید
که از بسیاری منی از ادعیه نشست کی جماع مدتی حادث گردد **علاج** اگر حرارت و حمرت بود فصد باسلیق و خوردن مبردات مثل
کشک جو و شیره خرفه و آب انار و [illegible] و خیار سبز و [illegible] و حقنه آب جو و روغن [illegible] و کافور و شیره خرفه و آب
نیلوفر و [illegible] آنچه باقی علاج کثرت شهوت و سیلان منی که از حرارت و رطوبت و کاسرات قطع نماید

فصل ششم در عذیوط و این چنان بود که هرگاه جماع نماید بالغ در وقت انزال بی‌اراده بیرون آید
و مقعد او نتواند که براز را محافظت نماید گاهی این علت عورات را عارض میگردد و اکثر این علت کسانی را که از جماع
لذت کلی یابند و حس ایشان در غایت رقت و حدت بود و طبع کثیف و لذت محسوسات لمسی بیشتر دریابند و ناقص العقل
بود بخلاف جمعی که شهوت باشد از جماع حس حکما و غیره دریابند ایشان کامل العقل و فکر و همه قوی در غایت حول بود و بیشتر این مرض کسانی را
عارض گردد که حول ایشان رقیق و عضلات مقعد سست ارواح اندک و عضلات در غایت بی قوتی و ضعف علاج آنست
که پیش از جماع باید که اتیان فالص کند شکم سده مثل اقاقیا و کندر و کهربا و مورد که مقوی دل و دماغ بود احتیاط نماید و شیاف از
گلنار و مازو و کندر و اقاقیا و صمغ عربی ساخته در محل جماع بردارند و روغن آبی و روغن اسل و روغن مازو در مقعد مالند
و مرهم این نوع زیر سفره فایده دارد و غذای قابض قلیه خشک زیره و کشنیز خشک فایده دارد فصل هفتم در ورم
قضیب و خایه و انواع آن و اسباب و علامات و علاجات آن نوع اول در ورم گرم که سبب آن خون یا صفرا یا حصی
و در محل جماع موجب ورم گرم در حصیه میگردد و علامت او سرخی رنگ و درد و تمدد و گرمی باشد گاهی ورم در بعض حصیه گاهی در پوست حصیه بود که
در پوست حصیه و ملمس معلوم میگردد و ایضا دلیل ثقل حایه باشد تا تپ شود و جهت اتصال او بدل علاج فصد باسلیق یا صافن
اگر ممتلی باشد و الا حجامت بر ساق و پیت و حرقه لسکر و گلاب و آب کشنیز یا آب عنب الثعلب یا کدو یا کاسنی و اگر سرطان درد شدید
بود برگ کاهو و برگ حشخاش فایده دارد و بعد از ابتدای آرد جو باقلی و آرد نخود و اندکی روغن گل و زعفران و آرد خود و بنفشه و بابونه
و اکلیل الملک و شبت و زیره و سپیده تخم مرغ و روغن گل و لعاب تخم کتان و برگ کرنب و حلبه آب عسل و مثلث طلا نماید نوع دوم
ورم که از کثرت بلغم و رطوبت شود و علامت سفیدی رنگ و ثقل درد و سردی ملمس و اگر علاج بصواب نماید صلب گردد علاج
تنقیه و فصد قی باید و اخراج بلغم بحب قوقایا و غیره ضماد محلل از آرد گندم پخته و زیره و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و مقل و موم و روغن
ورد و تخم مرغ و مثلث و از ضمادها که نفع دارد آرد باقلی را در شراب کهنه با عسل آمیخته باید و بویزدان بیرون کرده و زیره کوفته و
آرد باقلی با عسل و روغن کنجد طلا سازند و گلقند احتیاط نماید و غذا با نخود آب نوع سوم ورم سرد صلب که در حصیه و قضیب دار
سودا علامات و صلابت و کمودت عدم درد علاج قی و ضماد لین محلل از مقل و بابونه و سنبل و اکلیل الملک برگ کرنب و
سرگین گاو و چربی مرغ و بط و اشق و مثلث و حلبه و کوهان شتر از این مجموع یا بعضی بر ورم طلا سازند دیگر قوقایا سه
اصلاح و کدو در حال و ورسام رحم و بعد درد و غیره سمی از جهت ورم گرم و انقاط شدید و اسطه بخار بسیار اگر اصحاب این علت را
عارض گردد تشنج و تشکم او نفع کند و عرق سرد شود و موت و بعضی گفته‌اند علاج بعد تلیین طبیعت بخور های سرد مثل تخم کدو
تیر شست و مطبوخ خیار شنبر طلا بر سر و ضمادها از صندل و اسفیداج و گل ارمنی و افیون گلاب آنگاه پوره دارد آب شیر و شیره خرفه و کشنیز
اگر ورم باقی ماند و قضیب گداز بود و از کدا است نفع دارد و دیگر عارض شود حصیه را ورم رحلیل انکه بر شده مثل آنکه دلیله عورات
ظاهر میگردد علاج هر روز یک بست بخیر بارد و تخم سپاس و شیر و آب کشنیز و ریگ سر آن کشنیز و اسفیداج و پوست حشخاش و گلاب و آسیا با آب کاهو

اکتسیر **فصل ششم در درد خصیه و قضیب** و آن چند نوع است **نوع اول** که از سوء مزاج گرم بود مثل
او حرارت التهاب **علاج** آب کشنیز و کاهو و کاسنی آب حی العالم و لعاب اسپغول و اگر درد و ورم قوی بود کافور ایضا
نفع دارد شربتها و غذاهای سرد میل نماید دیگر آنکه درد از سوء مزاج حادث میگردد در خصیه و قضیب **علاج** چیزهای گرم مثل روغن
بید انجیر که در حمایت حدید شده و در قیروطی حل کرده باشد و گفته‌اند در حمل و وارد میشود و غذای آن آب نخود و آبکامه دلیل اینها بر معارض شود و بایستی او
انتقال در دادار موضعی بوضعی و تند **علاج** طلاهای گرم محلل مثل ضماد اکلیل الملک بوده سازد آن درد در غایت و گرم نمی‌آید حدید شرح نمود
مثل عاقر قرحا و میعه و سداب **نوع دوم** درد در قضیب و ریاح سدها بواسیر بیکار **علاج** ضماد طبیعت طلاهای رد منع
خیر قالص مثل سعتر و حلبه و پیلو و درمک و ورد و غیره و سنبل الطیب **فصل هفتم در ارتفاع خصیه** یعنی بالا رفتن خصیه است که استیلا
برودت و ضعف عارض میگردد با لا رفتن و لمسی دائم و ستوار روی کل بیرون آید و موجب درد دائم و گاهی که حرارت باشد
تقطیر بول و گاهی لاصق دماغ میشود و گاهی آخر امراض حاد واقع گردد علامت ردیه موت گفته اند و از سوء مزاج لهذا ما علاج روغن
روغن سوسن مرزنجوش بالوده و ضماد اکلیل الملک بسیار طلا باید مداومت حمام آب گرم نماید با طبیخ تخم کتان و اکلیل الملک و
سوس حرمل تنها ساییده باشد و آن به ما سیه درد غدا اقاده دار **فصل هشتم در درد و الی** یعنی علامات و جهت خصیه و گاهی با
منع و رحمت مواد علیظ دیگر وقت و حدت بر چند و بیشتر این ست دوالی در خصیه حادث شد صعف لعصاب حرارت عروق است اندکی مواد نیز
علاج دوالی که در پایها میشود باید قی و ضمادهای محلل طبیعی که مذکور شد **فصل نهم در استرخای خصیتین** بسیار اتفاق
که پوست خایه سست شود و درد آورد بوقت بول و گاه باید دامن کرباس بسته باشد که آن پوست زیر پای آید و محرک حاشیه
نکند و کند **علاج** طلاهای سرد و ضمادهای قابض که در مثل او آس گل سرخ و عدس کر بارو و گلنار و شاه بلوط
فصل دهم در قروح در خصیه حوالی آن ریشهای بسیار جا پیدا میشود و آن را قروح ساعیه گویند
بیشتر از اقات گرم دار عرق تر بود میل سفید و بغاوت پدید **علاج** اگر ریش تازه بود مرهم مرداسنگ و اقلیمیا
مغسول اسفیداج و قلقطار و مروارید کدو سوخته و نحاس جسد تا دیگر و گل ارمنی یا مرهم یادر سارند و اگر دیر باره باشد
نکند کاغذ سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته مر **علاج** باید و این مرهم فایده دارد کندر جوز سیاه و شاق مراهم مکی
دو مثقال مرداسنگ ارزیز و ته مرهم سازند روغن گل یاره مثقال و موم دو مثقال اگر از حس الحد بود زیتون با
خاکستر مورد مرم سوخته و صبر و کندر و بول سیاه و شیانی اهروت مرهم کوفته بر ریش پاشند و اگر جراحت را عدل عصب بود
ارقبیل سید ال ساکور شده ارال بکار آرد **فصل یازدهم در خارش قضیب** و خصیه و سبب آن دو چیز بود که
خلط گرم تیز **علاج** فصد باسلیق حجامت ساق و اوراه و ابی مسهل منع از غذاهای گرم تیز دستور اش و در دماغ
لیمون تار دار و طلا بسر که و روغن گل و اندک ... اگر در بستر ... آب گرم شستن نماید بعد از آن سفیده تخم مرغ مالند و اگر خارش
بود بر اینها حجامت نماید ... و دیگر ارمد مطلا سازند یا مینا و اقاقیا ... کرده مرهم سازند ربع درم صبر درم ...

زعفران شاخ گلی آستان را مجموع نرم کوفته بروغن گل مرهم سازند و هر روز در حمام بسر کرده روغن گل که در وی گوره و موم و بیخ حل کرده باشند بمالند و بعد از برآمدن حمام سفیده تخم مرغ طلا سازند **فصل چهاردهم در شقاق قضیب** **علاج** مثل علاج شقاق مقعد باید و اقلیمیا و توتیا و جبیا و کثیرا و موم و روغن گل مرهم سازند زردهٔ تخم مرغ و روغن گل و مرداسنگ فائده دارد **فصل پانزدهم در اعوجاج قضیب** سبب او تمددیست که عارض میشود مر قضیب را **علاج** گلقند گلاب و غذای لطیف و ضماد سائیدن کحیری نرم کوفته از زردهٔ مرغ و مغز قلم گاو و موم و چربی بط ضماد سازند و آنچه در دوا و اکلیل الملک سفته جوشانیده باشند گرم بر قضیب بشویند **فصل شانزدهم در ثالیل و بثور** که بر قضیب و نواحی او برآید **علاج** ثالیل باید بر ورده خرق دا کستر پوست پیاز و سیاه دانه و سرکه بحیری با زردهٔ مرغ طلا باید و اگر باشد قطع نمایند و بر وی زنگار و زاج پاشند **فصل هفدهم در سده** که در مجری بیضه عارض شود علامت سوزش و تقطیر بول آمدن **علاج** قصد باسلیق و شربت عنب الثعلب و اصول تیره خیار و خیار بن و شیرهٔ تخم خربزه و شربت خشخاش و ضماد از اصول و روغن بنفشه و بادام بر قضیب گذارند و در احلیل بمالند و بعض فتیله از چربی تیز درست و روغن گل با بادام حل کرده بکار برند و اگر در مجری بول سوزش و حدت بود فصد باید کرد دیگر سده در قضیب بسبب حدت ملط اگر بود علامت دشواری بول **علاج** گلقند و گلاب شیر با ادویهٔ رو در احلیل آنچه در گرفت حرارت و مر تحت بود جوشانیده باشند با عسل و روغن بنفشه حقنه کرده آنچه در رومی مرزنگوش و صعتر و بابونه سفته جوشانیده باشند قضیب را بدید دیگر سده از قبل بول اگر بود **علاج** اگر بول باشد دیک ده بسته شود ضماد روغن گل و سفیده دار و حل کرده بکار برند و اگر درد قوی بود ضماد از مسهل بیند و اگر تابع دیگر علت بود **فصل بیستم در فتق و قیلهٔ** فتق علتی است معروف که در حوالی ناف هند یا فرو تر آن را فتق مراقی خوانند هرگاه پرده صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن ورم و تمدد تنها پیدا کشاده رطوبت مرضی لوشها محل بار گران و صورتی یا بار حاجت با باد غلیظ یا مرده وارمین کشادگی از درمه اگر در بیضه ثابت شود فرو آید یکسان فتیله را قیلهٔ الاسعا گویند اگر با ماده فرو آید آن را قیلهٔ الریح گویند و اگر آب فرو آید قیله المائی گویند و قیلهٔ ادره کوسلمه و تر گویند و باشد که ماده غلیظ فرو آید و غلیظ تر گردد آن را قرو لحمی گویند و فتق الاربه و فتق المراق البطن با الیسار افتد و عادت بیگر و دفتق صبیان از جهت کثرت رطوبت و این فتق و قیله انواع است **نوع اول** بیان الامعا و علامت و آلست که اندک اندک به اگر دو آسانی بجای خود در رود در وقتی که بلیست بکیه باید چون دست و گذارند بعسر بجای خود قرار گرفت و گاهی منتن در قولنج ظاهر گردد و علامت سر آلت که بعسر بجای خود قرار گیرد **علاج** اگر دود بر زمین بحمل او در بند و اگر بجای برود غلیظ را در آب گرم دارند و دست گذارند بجای خود ضماد از مصطکی و اقاقیا و کندر و مرو و دم الاخوین و برگ مورد و اقاقیا و گلنار و زرد پوست سیاوشان صمغ عربی و سریش نرم کوفته بسرشتم تخم ماهی بخته طلا نمایند بر ریسمان و محکم به بندد و زیاده لباس کسا بدو دوا از موضع جدا نکنند تا خود بخود بار شود و اگر بچسبید جدا نکنند و رسته ازد طلا را اعاده سازند تا بعد از آن یک سال بروایتی ضماد مذکور فتق مراق البطن و فتق ارنبه را فائده دارد و واجب است که از امتلای

سود علاج

علاج وجه های بادنک و داغم سته نادند **نوع دوم** فتق و قیله که از ماده بود و موجب او آنست که آسمان کمانی رود و

قرار قرت شدید داشته باشد **علاج** آنست که او داشته دارد سیع ایرسان او بادنک باسعال جریان که بادنسگه شکل وزن کمی و

سحر سیاده معون حب السلاطین و ماده الحیوة با عددارد و ضماد لسات مجففات کرده دیگر دو مرتبه تن جرع با سهرد وش شد و بیخ و

ماردین بالعد و تخم کرفس و انیسون سرو معلگی و عرائق هریک دو درهم طبیخ کابلی هلیله آمده با مریک درهم سکنجبین و عسل یک

درهم بیم بود و قسط و راساد و دو وج واسارون بار هریک نیم ساچه درم است حب سارند ترتیق هر روز مثقالی بود و سداومت بموی

کمون سحر با و داروحن سداب که درد شدید تر حمل بود و باشد و لعدد روغن آن که در تمالیل ساخته باشد و داملیل لحکاسد و

روغن سوق یا بادام که درد شدید تر و مشک حل کرده باشدم و داملیل لحکاسدوه لند **نوع سوم** قیله مائیه کرده ان احتراد

مجیه ات طوبات علامت و آنست که آتش سابق و کلان شود و لول بانگ و ماله بردالت **علاج** اگر بسیار بود بگوید و یک

مرد لی می کند داغ بو ن گفته اند اگر آب بسیار بود ویستر مد و آرامیدن آن مد و حس مثی استود و وقت کند را دیگرسی

بداد و یه که در ستسقاحت وج رطوبت مائیه استعمال باید بشکل با کسر کرت با کمتر طولاد و عن لیت وسعد آرد و بودی گرکس

طرسارند اگر عسل و حب ملو در دو یه برت طوسارند یا شراب و سرکه شاید **تحمیت ضماد نافع** آرد جو و سعکی

و گل ابهی در یه دو کرنبائی و برگ مورد و سرگین گوسفند که احرار برابر ساخته آب مورد و سرکه حل باید و اگر ریشه

تا علیه کرده و بماران با کسر حرب طولیا در سوب تمقدار که میسر شود دیل ان طلاسازند دو کستر یخ کرب لتم ارد

نوع چهارم مدقر قراقحی مدوث این نام و تلید سودانی کسار ل کر د تحیه علامت و سلامت و قد علاج کرم ا

سودا سطوح العیه و لسالیجه در حرم معلای صحت و سارند مداسیه ستر و در ورم ایج و عن یا سهیل او مم بداملیل حکمدو

بالعد گلسا و برگ مو ووبار و مرو صرو کندر و السرود و وقت و تعل اسل و نیسیم بجا ملد در جمیع تن مکرده دارد. ول کسته

ماد و الحیوة اگر بود مست باید بر قسام فتق تید لیغ کی و دو **باب بیست و دوم** در امراض حتم و

اسباب علامات و معدوت آن مشتمل بر شاش بر دو حس **فصل اول** در تحریبی تحسدی دوستواری حیض و

کرت آن که یه بید وسا اطلاق کرده دو این حیدلیمی است **نوع اول** چه عادت ده دوسته ادیا حیل بسک ی ی داغ ریم ی

اورا بر حسکست ا مدت ادرقت حسب و تعت رت حوی واد ک وی ستاه و تعت حیض حود ر در ابسا د یس سیر

یا رمت ال ک وان طبی بیک نار ر رودم قسود **علاج** تقیه ب امتلاء ملیم ا ر یهت یحته ومتوسای گرم مثل حبرسیا و

دو المسک ترب دی گرم که حیر را گرم سازد یعنی ان ومثل اکلیل الملک و شاذنیج بسدی و کردیا یا جرلی مع یبید

اریه که ام کرده اسید موم درود حس تا دی دیشار ارت تخم و سا کا آمیخته ور رد یه تتم تستر ساخته حول احیس یک شود شده

بردارد و اکم این تو لار برحم فتو مدسیح بسرح و مروجد السرو دمسیه و حب الغار معجون استعمال بود

باقی او دیه احد و آمیخته لیداران کور سا زند و بر سه که ژمیف و یز ن دهنده است و حسل دعف ان

حماما وسنبل و اکلیل الملک از هر یک سه درم شادنج سه درم کرویا از هر یک چهار درم چربی مرغ یا بط یا مرآن قدر اگر امیست
گرده مار رده تخم مرغ بریان کرده و روغن زیت مالوسه فرزجه ساخته بعد از پاک شدن حیض بردارند بعد از آن صحبت کیرند تا حمل
شود باذن الله تعالی و مالیدن روغن بلسان اگر دارند بهتر شود و دواء المسک هم از این سبیل باید **فرزجه** که قبل از کرم سازند
مسک جندبیدستر از هر یک برابر تیم تر آمیخته بردارند یاری دهنده است **فرزجه** دیگر که معین است جندبیدستر و وجه و قسط و مر
و سیر و حماد ستیر و فلفل و مسک زعفران و عسر لستر **اشا** سازند بر اردیا فرزجه سازند آنچه مانع مید هد
جهت حمل زهره تیر یا زهره گرگ یا زهره گوش بمقدار که باشد بمقدار ربع درم بر روغن ماردین یا پیه خرگوش بمقدار و انگی برشته
بعد از پاک شدن از حیض بردارند و دائم تخم حنظل را در آب بخور بتاسند و قبل از انداختن بشویند نفع کلی دارد و حقنه گرم نفع دارد
محمه با آتش بر رحم کدارند و عدا قلیه و ملحه کدرواد یه گرم باشد و زرده تخم مرغ نیم بیکت که بروغن اخره باشد **نوع دوم**
در سوء مزاج گرم که حالت بد در رحم و نی را فاسد سازد و بسوزد علامت او لاغری و زردی رنگ سلط و سیاهی حیض
علاج شربت واله و سیب صندل و لیمو و شربت حقه و خشخاش و عدا کوشت مرغ و گوسفند جوان قلیه کرده و استعمال
فرزجه چربی مرغ و بط از ادویه مذکور شده بردارند **نوع سوم** از جهت یبوست که حالت در رحم و نی را خشک و فاسد سازد
آنچه در رحم بود حکم و غلیظ گردد علامت لاغری بدن و خشکی فرج دائم **علاج** اشربه و اغذیه رطب مثل نخود آب که ندوا استعمال
لوز و تیر تازه و یا لوده و شربت نیلوفر و بنفشه و مداومت حمام و مالیدن روغن کدو و بادام و چربی بط و مرغ و فرزجه کرده از مغز
ایل مغز آبو و مغز مرغ از هر کدام میسر شود و شیر عورت و لعاب تخم کتان سازند **نوع چهارم** کثرت رطوبت که حالت بود در رحم قوت
ماسکه را ضعیف سازد و درد ملاستی پیدا گردد و منی توقف نماید و بیرون آید علامت او آنست که از رحم رطوبت دائم آید و اگر
حمل گیرد ساقط شود تا سه ماه زیاده قرار نگیرد **علاج** تنقیه بدن از بلغم و ماء الرحاء و استعمال و غذا ادویه گرم و فرزجه تخم حنظل و زرد
و مر و زعفران عود و سنبل تیم و عسل آمیخته بردارند و حقنه از ادویه خوشبوی مثل کافور و گل و سعتر و سنبل و سلیخه نماید دیگر
بحکه باشد اول ماده خلط بلغمی و صفراوی و سوداوی که در رحم حاصل گردد و فاسد شود و فاسد شود مزاج رحم و منی را علامت بیرون
آمدن رطوبت سفید یا زرد یا تیره رنگ **علاج** تنقیه و تقویت رحم بتناسب حقنه و ضماد و قالیس **نوع پنجم** در عقر و اسقاط بچه که
عادت گرد عارنا و کرد در رحم است پس حائل میگردد میان حیض از آن بسبب تعلق ادویه آید حسید است علامت آن او دو نفع و دمی
لیدایا مثل عدای نفاح و استعمال اوپیش از انکه کلان شود و در وقت مجامعت دارند و کار مقعد بیرون آید **علاج** شربت ... الاآخر
هیچ ایکه نفع را دفع نماید مثل گلاب عرق بادیان گلقند و غیره **صفت جوارش** که مادر را دفع نماید از بهار در وج جو رلوا
و سیخ قاقله و قرفه و حوابی و دار چینی و تخم ارب از هر یک دو درم زیره دو درم سر کرمج درم جندبیدستر نیم درم رم کوفته بیر گم موم
و بیامیخته شربتی مثقال بود و با آب شیر گرم **نوع ششم** در انچه از سبب فربهی سر پستو و علامت او فربهی کلان شکم زیاده از
مقدار و در اوی مثل از جهت قبض و بادی که در شکم بود و تنگی فرج و اگر حامله گردد از جهت سکی بکار جنین چون کلان شود

معتد علاج مدر را لاغر سازد و مسهل و استفراغ سخت و اسهال بطبوخ هلیله و غیره و حقنه حاد و تقلیل غذا و اطریفل صغیر
و معجون لکوی مداومت نماید و معجون لک خاصیتی عجیب است در تهزیل و لاغری مدر و اگر از جهت حرارت و ارو دو ب استسقای
رطوبت از علیه یبوست که مزاج می گردد حادث شود مانع آنکه بچه شود میگیرد و علاج مزاج را با ترطیب و اغذیه مناسب اعتدال
آورند نوع هفتم که حمل نشود از جهت آنکه قرنیت طل بسوی حصیه بود و از جهت کوتاهی رباط او لیس اگر بسی بیرون آید بنهایت رحم
نمی رسد علامات او کمی و کرد و لول رت ما کرد میل سر سوراخ قصیت اسفل جه دواکر بسی بیرون آید بالای رحم یا زیر رحم ریزد علاج
آنست که آن بادار بچه های لیف جرمی مرح ولطا سر قلم گاو و غیره سدد تا راست شود دیگر بسبب میل سر رحم که از جهت ورم یا صلابت
یا جزی مثل ثولول آمده باشد که موجب شده ورم رحم گردد و وسع کند منی را از رسیدن رحم علامت آنها ظاهر است علاج ازاله سبب
نماید و گاهی سر رحم از بادات مرج میل نماید و درین وقت منی بر رحم نمیرود و آنکه فم رحم منطبق می شود علامت او آنست
در وقت جماع الم یابد و قابله می شناسد میل او را بلمس یا بانگشت که از صلابت یا از استلای عروق یا از جهت عروق الیاف تمدد شده علاج
فصد صافن و حقنه از اکحیر و بابونه و حلبه و تخم کتان ماروغن کنجد و مرضعات از جرمی مرح ولطاد و روغن با بونه
بمالند و حمولات از عرق کرسکینه با جرمی لطا مرح و روغن کنجد و نسیم گرفته بردارند و حمام فائده دارد اگر رطوبت با ملعبه باشد
استفراغ سخت ایارج و دایه باید کرد انگشت که بموم روغن آلوده ساخته با جرمی مرت سر رحم را محاذی مرج سازد و دیگر سبب
سرعت بهاستن بعد از انزال یا از جهت حرکت عنیف که از ضربه و جستن ها می آن قرار نمی گیرد و بیرون می آید می شود لسستم
انسانی مثل عطسه شدید یا ادویه یا خوف یا حدة الم مدلی مثل تب یا جوع شدید و استفراغ حاد که سبب گدمس او بر و دیا
در رحم میشود و موجب اسقاط میگردد یا از کثرت جماع و بسیار بحمام در آمدن موجب گرمی آن میگردد و حیض بسرکت می آید و می قسد
علاج حفظ نماید از این اسباب سوختن گل و صندل و عسر لوبای جوش کرده رحم را از ان دفع بیش از مجامعت موجب حمل شود
فصل دوم در علامات حمل و فرق میانه آنکه واقع است اما علامت حمل حسکی فرج و تنگی آن و تغییر مداد جماع
و قلت شهوت جماع و زرد شدن چشم و سیاهی سر پستان و کمودت بیاض چشم و میلان و میل بچیزها مثل گل
انگشت و غیره علامات دکور چون رنگ و صفا و صحت و حرکت و سرخی سر پستان و احساس تحرک بچه در جانب راست
و بستان راست کلان تر از پستان چپ و وحدت حرکت چپ و لون رنگین و در اکثر اوقات و بر آمدن شکم استهائی ...
و اما علامات اناث سماحت لون و ثقل و حرکت و احساس تحرک جنین در جانب چپ و سیاهی سر پستان و پستان چپ کلان تر از راست
قاروره سفید و در اکثر احوال عدم بر آمدن شکم و اشتهای طعام های دیه مثل گل و غیره و اشتهای کاد ... این علامات دال است
بر آنکه حمل باقی شده و بقراط حکیم گوید که اگر زنی را خواسته باشد که بداند که حامله است یا نه بس آب سرد آمیخته بمقدار سه قاشق
وقت خواب بدهد اگر بعضی در ناف درد شود حامله است و دیگر روده فرماید که بگیرد مجرب لود یا عصاره ... جیرمای ... تخم
تخم اگر گوی در زمین خود بیاید حامله است و اگر گوی آن بیاید حامله نیست اگر دامنه سیر در داره بمعنی آنکم ارتحال ... کهه ...

معلوم نماید که فرزند پسر یا انثی است که زرد و زرد رنگ بود و نقصان جثه بود و نقصان کبود در رو ارد و صاحب مرض باشد تا سیاه و در چشم سرخ
میل نماید و اگر در دهان خود مزه شیرین یابد پسر است و اگر مزه دهان تلخ بود دختر و اگر در دهان طاهر شود طعم ترش عیر حامله است

فصل سوم در تدبیر حبالی یعنی زن که بچه دارد واجب است که سعی نماید از جستن و فرار جماع و از امتلای و عطش و جوع و غم و از خوردن اشیای که او را ازطمت کند و از فصد و شرب مسهل تا مدت چهار ماه و بعد از آن اگر ضرورت شود فصد توان نمود و پیرها باید نگهدارد از جراحات مثل کوبیدن و غیره و اگر حامله را اعیاد بود تنقیه فرماید بحسب و تمیم ترتیب اگر آسان شود توان داد بعد از آن
ریاضت معتدل فرماید مثل سواری اندک و مرطبات معده و مسکنات قی دهد مثل شربت انار یا بهی و شربت انار و لیمو
دوایی مشوی که در قلعه از عود و لود و تواریش بکود و سرکه دیبار دقیق عیان را تسکین میدهد دوای مانع قرص قسط و جوز
و مصطکی و سک و قاقله و عود هندی از هر یک جزو بعد با عسل ترکیب ادویه بسازند و اگر زنی بی سبب ریزیدی را از طرف مسیان
مقدار یک مثقال تا دو مثقال اختیار نماید و گاهی حادث میشود حمقان حامله را از حلیلی که زیر معده بود از خوردن آب گرم و صحیت
معتدل بر طرف میشود و اگر خون طمث آید علاج نماید بکلوس در طبیخ عدس و پوست انار ترش و گلنار و مازو و بلوط و حرم امها
برمانه طلا سازند بعد از آنکه کوفته باشند و اگر خون بسیار آید قرص کهربا و سایر آنچه در افراط طمث اگر خواسته مداست مذکور شود
علاج نماید و اگر قدرهائی ا و ورم نماید قیمولیا و نمک کوفته بسرکه طلا نمایند حصص در آب رقیق کرده حل نموده طلا سازند
و مر و صندلین حل برم کوفته تا آن غشت لشتند طلا کرده نفع دارد و خاکستر برون یا سرکه تیرگا دارند و اگر وقت ولادت نزدیک رسد
فرماید که در حمام در آورند و آب زر آید که در وکرث حلبه و شبت و تخم کتان جوشانیده باشند در آید و در شکم ولیست روغن تلخت و مانوبه بالد
و جبیری چرب شلوا و قند بروغن بادام مانده دارد و گفته اند که حامله را ماه نهم هر روز سه درم روغن بادام بر ناهار دهند و بعد از سه ماه مسهل
و علیله کوردی در دو درهم فرمایند و در رعایت پاکی و اگر در در دردن ظاهر گرد و پست و پهلو و عانه و ناف روغن سمنش غیره
چرب سازند و کندس کوفته در بینی او میگذار تا عطسه آید و ستورهای مرغ فربه و چربی مرغ لعاب حلبه و تخم کتان روغن بادام شیرین بدوخت
یا سه لوست اختیار نماید تا موحتی نگردد و یک مثقال غالیه را در شراب حل کرده و گفته اند که چهار مثقال از پوست حیار شنبر
کوفته دمیده لشربت عسل یا مخلوط آب میل نماید و ولادت آسان گردد و در حال و حجر مقناطیس در دست چپ گرفتن و الله که همان
بر سر الوی ارزا لستن بخاصیت آسانی فرزند متولد شود اما بیرون آوردن جنین بیست و ششمیکه کندش آکوفته با مصر در پیش می اندرد عطسه
آید و بخور بر سازند حاوشیر و کبریت هر سه گاو زهیره بوده قرص ساز بدو بر روی آتش بکار برند چون بسوزد و دیگری بر روی آتش بخور سوسد
و در زیر لعاری که سوراخ کرده باشد در فرج خود را از آن راه بدمد تا دود آن در رسد همچنین بیرون آید دوای دیگر که قطران آن
سداب تخم حنظل از هر یک امرم کوفته فرزجه سازند و بردارند جنین ساقط گردد دیگر وقتی که باید چون روان گردد آن حول را
لعاس گویند و مدت آن دوره گرداتی مختلف بود و بعد ذکر مارده روز تا سی روز بود و مدت لعاس در اناثی سی و چهل روز تا چهل
بود اگر فرزند نماید و بعد از آن خون لعاس بیاید نیم است که امراض احتباس طمث شود دیگران صعیف

و قلیل الدم بود دکر سر زنکند یا مدک صبر کند و نخود آب و کبر و شست و سایر چیزی فایده دارد و اگر ابتدای ولادت در رحم بود تربت
ماء الاصول و شوربای کلنک بود نخورند ... و ماهی باید و ماهی شور **فصل چهارم** در رجا که عارض شود زن را
حوالی سینه احوال حبلی از احتباس طمث و تغییر رنگ و سقوط شهوت و انضمام فم رحم و انتفاخ پستان بسیار است که احساس حرکت
در شکم حرکتی مثل حرکت جنین و چون دست بر و نهند حرکت است و چیزی حرکت باید و بسیار است که تا آخر عمر بماند و علاج می یابد و گاهی
سحر باستسقا منکر و بعضی اوقات در روی شکل زاید ظاهر میگردد و از یک گوشت از طوبات و ... حاصل شود یا بسیار
دفع کردن ... ظاهر شود و فرق میان این علت و حمل آنست که درین علت شکم با علامات ... و سستی و سهاد و ... کرده باشد
مثل حرکت جنین ... که هرگاه دست بر شکم نهند انتقال از موضعی بموضعی نماید بخلاف آنکه بچه بود حرکت نماید این چند نوع است **نوع**
اول ... بسیار که در رحم ریخته شود و علامت ادکی در نواحی رحم **علاج** فصد باسلیق و صافن و اگر حرارت
استسقای ... بود بعد از استفراغ ... و ... اطریفل السرت ما ء الاصول تحیح ...
مسهل ایارج ... باید و بعد از استفراغ قرص ... آب ... دارد و اگر ... دو درم ... با یک قدح آب ...
میل باید ... نایده ... نوروزی ... فایده دارد و ... کار ...
و سوای ... فایده ... و تیز ... ترشی ... درم ...
احتیار باید ... دو درم ... ماد ... دو درم
...
حت ... سود ...
دارچینی ... **نوع دوم** ...
... علامت ... **علاج** ... ما ء الاصول ... استعمال
... **فصل** ... در
سیلان و بسیاری طمث انواع و اسباب ... و علامات آن **نوع اول** بسیاری ... بود ... و استلا
بدن ... و سرخی ... و استلای ... سیلان قوی و ... و تغییر ...
... بود ... باشد ... سیلان طمث علاج آنست ...
و درین حال فصد باسلیق ... باید و اگر قوت باشد ...
کتیرا ... و ... هر یک ...
...
...

و مثل آش سماق و غوره و عدس سازند **نوع دوم** در بسیاری طمث که از حدت و رقت خون شود علامت آن سرعت
و بسیار رنگ مائل به زردی و رقت آنکه بیرون آید با حدت و سوزش بحالت مذکور **علاج** تنقیه بدن بمطبوخ هلیله زرد و شیاف [illegible]
درین هر دو با وجود قوت اسهال قوت قابل است و چون اسهال سازند شیره خرفه و آب ورق [illegible] و آب طباشیر و گل ارمنی [illegible]
و آب ترش نفع دارد و دانه مورد کوفته با کندر [illegible] طمث و خون [illegible] را دفع می نماید و اگر خون [illegible]
قرص کهربا سازند [illegible] یا شربت زرشک و انار [illegible] آب قابض که [illegible] گلنار و آس و گل سرخ [illegible]
و سماق و پوست انار ساخته باشند در آید [illegible] اقاقیا و گل سرخ و سماق و پوست انار [illegible]
لسان الحمل بر دارند **صفت شیاف الحمل** گلنار سیاه بلوط مورد آب لسان الحمل شیاف سازند بر دارند و حقنه از آب
لسان الحمل و گل مختوم و صمغ و اقاقیا و عصاره لحیة التیس [illegible] نفع کلی دارد [illegible]
و اگر [illegible] عدس با نخود و آب گوشت مرغ یا کبک یا گوشت [illegible] بریان ساخته با کشنیز خشک و اگر ضعف او [illegible]
تخم مرغ نیم برشت [illegible] **نوع سوم** در بسیاری خون حیض [illegible] خلط سوداوی [illegible]
[illegible] علامت هر یک آنست [illegible] **علاج** استفراغ
آن خلط اگر صفراوی بود مطبوخ هلیله و اگر سوداوی است مطبوخ افتیمون تدبیر مذکور [illegible] **نوع چهارم** در
سیلان طمث که [illegible] رحم شود علامت آنست [illegible] حیض بود و خون [illegible] قطره قطره آید [illegible]
سبب مشارکت رحم [illegible] و تسکین الم [illegible] سیلان **علاج** فصد باسلیق [illegible]
و استفراغ سودا [illegible] قرص کهربا [illegible] اگر [illegible] رحم [illegible]
[illegible] گرم و روغن [illegible] آلو [illegible] در رحم [illegible] الم علاج [illegible]
[illegible] علاج باید [illegible] سیلان طمث از قروح رحم شود علاج قروح باید
دیگر بعقب ولادت بسیاری طمث اگر بود علاج ادویه که در قروح [illegible] رحم [illegible] باشد [illegible] گاهی حادث میگردد
بسیاری طمث [illegible] **علاج** [illegible] با آنکه انار و شاه بلوط و گلنار و گل سرخ [illegible]
و آب [illegible] دارند [illegible] گل [illegible] سازند و میل با فتیله [illegible] مرهم آلوده دارند **فصل**
ششم در قروح رحم [illegible] علامات [illegible] چهار نوع **نوع اول** که حادث گردد قروح رحم [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible]
آب لسان الحمل [illegible]
[illegible] **نوع دوم** قروح رحم [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] **نوع سوم**

قروح رحم که از خلط حاد که موجب حرارت گردد علامت او بیرون آمدن خون سیاه بوی ناک با درد شدید **علاج** تنقیه
دهند از کشک جو و عسل و آب استعمال آن بدستور جراحت با ادویه مذکوره و اگر درد شدید بود افیون و زعفران با زرده
روغن سیاه و شیاف آمیخته بردارند و اگر چه صدد رحم را تسکین دهد علی ای حال زهره را و تقلیا بیچو شانند و لعاب روغن گل حنا دهند حقنه نماید قبل را
تنقیه عورت و آب گرم و روغن گل **نوع چهارم** در قروح رحم که در آن سر واده باشد یا ثور در رحم شود علامت او در
بیرون آمدن چیزی بسیار شبیه مدد و اگر شکل است گوشت و یا درد بود دلالت بر آنکه چرک باقی باشد و اگر چرک که سفید اندک با صورت
بیرون آید و بوی ناک باشد دلالت بر فساد جراحت **علاج** حقنه روغن گل عسل تا پاک گردد و بدستور تسکین یابد بعد از آن
حقنه مرهم باسلیقون و روغن گل و رجوع معالجات که در قروح گرده و مثانه مذکور شده نماید **فصل هفتم** در شقاق رحم
گاهی سبب آن جماع نزدیک ولادت یا از شدت درد طلق و از جهت قرحه پیدا شود بعد از آن اندک اندک معلوم شود
و گاهی از کثرت جماع شقاق رحم پیدا شود علامت او آنست که بحس هرگاه مکث نماید معلوم میشود و چون انگشت برو گذارند درد پیدا
گردد **علاج** مرهم باسلیقون با اندک چربی بط و مرغ و روغن کتان با روغن گاو و روغن سفید یا روغن سوسن
در آن و علک الانباط بردارند یا طلا نمایند و رجوع بعلاج شقاق مقعد نماید **فصل هشتم** در حکه رحم و گاهی خارش میگردد
در رحم خارشی بسبب خلط صفراوی یا سوداوی یا بلغم شور یا می در بعضی اوقات بمرتبه میرسد که قوت ساقط میگردد و عارض میشود
مریض را که آن از جماع سیر نشود و هرچند جماع زیاده شود خارش او زیاده گردد و از رنگ حیض معلوم میگردد که کدام خلط غالب
است **علاج** فصد و مسهل و در ورم رحم طلا سرد از صندل و مامیثا مانند آن و آب کشنیز و آب خرفه و گاهی مالیدن روغن گشنیز
داخل رحم ورق تویه و پوست انار و عدس مقشر مثلث بجوشانند و لعوق بردارند ادویه که جهت تسکین حکه
مذکور شده در کثرت شهوت مداومت نماید **فصل نهم** در بواسیر رحم حدوث او از خلط سوداوی میشود چنانچه
در مقعد و شناختن او بدیدن و لمس معلوم است هرگاه دهان قبل گشاید اگر درشت نمایان بود در رنگ و سرخ و با الم از جهت استرار
خون و اگر وقت سکون بود از رطوبت آید شبیه مددی در رنگ سیاه **علاج** تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون
غذای مرطب از گوشت بره و بره غاله و روغن نرگس و سوسن مالند و مرهم اقلیمیای و درد و مرداسنگ از هر یک
و موم روغن زرد آلو دیا استعمال نمایند و باقی علاج بواسیر مقعد نماید و قطع بحدید و ابریشم نماید اگر ظاهر باشد و اگر بحالت خود
دارو های ضعف رسد باشد **فصل دهم** در بثور و ثآلیل فم ناصور رحم اما بثور تولد او از خلط و موی زردی یا از صمغ اگر دو طلا
سکون بود و بیشتر در فم رحم عارض میگردد و شناختن او بانگشت و لمس بصر و در محلی که قبل را بکشاید فم رحم را ملاحظه نماید
معلوم میشود **علاج** فصد باسلیق اگر قوت بود و تربت تاریخ و سکنجبین و شربت حرد و کشک جو و بعد آن عوره و سما
دستور اگر ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهم از مرداسنگ و گل ارمنی و اقلیمیا از هر یک مدد اندک کافور و روغن گل و موم بسازند
و بجوشانند و اگر ظاهر بود این دارو با آب لسان الحمل و روغن گل و شیر عورت استعمال نماید اما ثآلیل شناختن او

بهمان طریق شافی مذکور بود علاج تنقیه بدن بطبوخ یا حب ایارج و احتقان بعد ازان و حلبه غلیظ کرده و غذای
لطیف از گوشت بره و بزغاله مرغ و روغن سوسن و روغن زنبق شعرا لو فائده دارد و دائم بمالند و آبکامه و بابونه و اکلیل و
حلبه و تخم کتان جوشیده باشد لیکن پیدا ما باصور رحم الملاق باصور وقتی می کند که جراحت مدتی گذشته باشد علامات
ازم درد و خارش و سیلان ریم صدید از جهت بثور کرده و میان عضو دارد علاج قروح نماید و استعمال ادویه تنقیه و مخففه چنانچه مذکور شده و اگر سودمند نیاید
باید بحد که بیستر تکرار و اختلاط عسل دهنی نگردد **فصل یازدهم در سیلان رحم** و اسباب علامات و علاجات آن گاهی عارض میشود بجهت
کثرت امتلاء رطوبات بسیار بر در سیلان می مثل حال عارض میگردد و این رطوبات در بعض رحم می باشد وقتیکه قوت جاذبه ضعیف شود
این فضول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میتواند بود و استدلال برنگ بیمار و رحم سیلان میکند بدین طریق نماید که خرقه در دارو
ولیدا ز جنت بستان جرم معلوم میشود علامات مصاحب سیلان سقوط شهوت طعام و تغیر رنگ روی و ورم و لیخ و چشم **علاج** تنقیه بدن اگر
خون غالب نبود فصد نماید اگر صفرا و سودا و بلغم غالب باشد مسهل آن دهد و بعد ازان تقویت رحم بقرصه و حقنه که حبس سیلان نماید از کیسه
امراض طمث مذکور شده و اما سیلان منی با اقسام خود مذکور خواهد شد **فصل دوازدهم در احتباس طمث** و انواع و اسباب
و علامات و علاجات آن بدانکه احتباس طمث بد و بار میگردد و این چند نوع است **نوع اول** احتباس طمث که از قلت خون بدن بود
علامات و نحافت بدن و ضعف و زردی رنگ تقدم جوع و تعب و استفراغ مثل سیلان خون یا اسهال بود و در آن **علاج** بدن را
قوی سازند بغذاهای لطیف و خوب و راحت و حمام و آب زرد و تخم مرغ نیم بریان و شوربای مرغ فربه و گوشت و گوشت گوسفند جوان
نوع دوم در احتباس طمث که از غلظ خون حادث گردد علامات او سستی بدن سفیدی و کبودی رگها و کثرت بول و غلیظ بول
از جهت قصور هضم معده و گرانی و آنچه از علامات برودت مزاج رحم است قلت بوی و رقت خون **علاج** تقطیع و تلطیف یا فصد باسلیق و حجامت ساق
چنانچه پوشیده نیست و مدر و خصوصا کسیکه فربه و لحیم بود و استفراغ با ادویه ملطفه مثل ایارج و قرص مر که در دو اعلاج و سعال و
افسنتین مثقالی جوشانیده باشد و یکمثقال مر در این آب اگر بنوشد نماید فائده دارد و شربت بزوری که از تخم کرفس و انیسون و بادیان
پودینه و سکنجبین اشیاع بعسل یا قند بعد از تنقیه بدن با حلبه غلیظ و دو درم از حرمل یک مثقال یک اثر طمث میکند و دوای
که کم باشد ترکیب سکنجبین دری بعد از فصد صافن از زرجبین نماید و نیم درم حنا تبسیده و دو مثقال بیخ سوسن کبود با دو مثقال آب پودینه
و هشت مثقال عسل بدو نوبت عمل نماید در از حیض بیاید و سعد و فوه و اسارون و سلیخه و دارچینی و افسنتین و سکنجبین جواهر
جوا مرکب ماء آمیخته و بعضی حمقاسی تر به نی و بیستعال نیز بیل نماید ادرار حیض می نماید و قرص مر که را در ادرار حیض خاصیتی کلی است در
ماهی سه نوبت هر روز یک بست واقع شود دو جو و سداب از هر یک سه مثقال لوبیا ده مثقال تخم کرفس مثقالی و قیسی بکوبند مثقالی
در آب گرم ساختن و آنکه زرامیل نماید نفع دارد و آب نخود سیاه با ربت و طبیخ حلبه با مرزنجوش مرلی همه اینها در ادرار حیض را فائده دارد
و لیشش از ادویه ملطفه مثل سداب با بوده و مرزنجوش پودینه و اکلیل و صعتر ادرار طمث نماید و طلا از دارچینی و سنبل و سلیخه و حنا
و سعد و عود بلسان و فلفل و قسط از هر یک برابر کوفته بخوشانند و در خرقه از صوف کرده در بدر باید و عامه شد این ادویه سده رحم را

بکتاند صاحب کامل و امانی صادق بند شرح معمول چنین کرسانند دیگر آنکه ا در ازالت بنماید این طلاست که این فقیر جمع نموده
ولیا یکسان مانده یافته اند صفت آن کرکه بارده مثقال بلوسه مثقال ماجیکه شقاقل واگر باشد دل آن پوست بیخ کبر
دو مثقال و حاسی هفت مثقال فستق دو درم همه را نرم کوفته باسی مثقال شیر آمیخته بهیئت رسالای کم طلا سازند فرزجه داشته
و این حمول قوی حسد بسیار در مردستکات بسار بدو بردارند و بسی حکما اتفاق کرده اند که چنین عورتی مدتی هفت سال بسته شده بود
این فرزجه بر داشت چون حیض او کشاده شد صفت آن بوره و قوتیح از هر یک چهار درم اصل سنت درم سداب ده درم موبد داده
بیرون کرده بیست درم نرم کوفته بزهره گاو بسارند و بردارند حیض و دیگر احتباس طمث از جهت حرارت که در آن گاهی رحم را حکم
بسیار علامات والتهاب خشکی رحم علاج شیر خشت و سماق و ماش و تخم کدو خیاری و بادیان کوفته فرزجه سازند و عسل آرد
تخم مرغ چیده و بر دارند و بیره خرفه نافع دار دیگر احتباس طمث بسبب برودت که حالت در مزاج رحم و دهان عروق او بسته شود
علامات و سفیدی لون و عادت بعض و سردی عرق علاج فرزجه از ادویه گرم دیگر احتباس طمث بسبب برودت که حالت شود
در مزاج رحم و دهان عروق او بسته شود دیگر احتباس طمث از یبوست عادت میگردد علامات او یبوست رحم و هزال بدن و
خلای عروق علاج تبرید و ترطیب مانی ملاح ادویه مذکور شده دیگر از جهت ورم رحم اگر او را ورم رحم باید واگر از جهت فتوح
که مندمل شده و دهان عروق گرفته علاج فصد و تنقیه بدن و مسهل برد و ضماد محلل دیگر بسبب التواء رحم چیزی پیدا
می شود که مانع حمل بود و مانع طمث نیز میگردد و گاهی سعداوی باشد تا جاییکه بر داشتن حیض الم شدیدی یابد تدارد عظیم علاج
سحیدیا بیده و نقش بسازند و مرهم گذارند که دهان رودی بسته شود نوع دیگر در احتباس طمث که حادث گردد از افراط
سمن و تاریکی و مسالک او تنگ شده مزاحمت علاج فصد و صاحت و ترت کاهد از باید قرب محلل و تمثیل باید
حرکت قبل الطعام و حمام بسیار دهند و مداومت اطریفل صغیر و سفوف کمونی و گلقند کسادیان رومی ساخته باشد فایده نماید
ضعیف بسیار و عدد انکوبک و در حر روغن بان یا فقران یکاسد ادایجه چون حیض باز روان بی بسار و بحو حیطل تماد و حاو شیر
حلبیت و سکنجبین است و دین علت چیز گرم استعمال نماید مگر علامات حرارت رفته باشد و اگر تپ بود علامات حرارت و درد سر و ضیاد
و لحی دهان الفته اچیزهای گرم احتراز نماید اگر حرارت بود آش جو و غوره ساخته دیگر از جهت میل رحم و سیلان رطوبت اگر
دراز عرصت شود علاج او آنست که در فصل عقر مذکور شده الا ایجه از سبب احتباس طمث امراض و علت ظاهر شود بهر
معنی یا انداختن حمل و ادام رحم حاد و الم اندام افتد بار سوء هضم و سقوط شهوت و قیاس دلتنگی و دیگرین بعد بعض امراض
دماغ مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج و امراض صدر مثل سعال و ضیق النفس امراض گرده و امراض کبد و استسقا و درد
دعق و حمیات مرقه و غیره فصل سیزدهم در نتوء رحم و این چند نوع است نوع اول در نتوء رحم که حادث
گرد دار سببهای خارج از جهت گرفتن فرزند مرده یا شیر مرده بیرون کشیدن غیر ترتیب که خارج رحم سقوط قوت یا از جهت
فرح شدید که بمار مس گرد دار ضعف بسیار در عضلها و رحمیه علامت او آنست که مارمس میگردد و مراس عورت با او رعی است

در عانه و مقعد و چهار سد و پشت و گرانی و رعشه و ترس ملازمست و بسیار هست که حمی و یبوست نیز دیده است و بحال الطعام فرق میان تیمه ندرحم
و فرق میان هر دو آنست که تیمه سنگ سم دماریست و رحم لعدالکی د علاج تیمه ر دو دوا لالار ثقل حقنه و امراد ول ماهی
که ساییده شود و در رحم روغن بس و پاگل کرد و عالیه حل نموده شد حکما مد یسداران حم را موضع رم دلدر حه کار تیم کورک کرده
سر انگور تحم کربار و اقاقیا بار و چوب حو ساییده باشد و صماد بر عانه و نواحی فرج از ادویه ماصر که ارمد و سهای حوتی بر پستی می
دارند و اگر عارض گردد این عوت را حکم رحم بآب لبو دیه دوست انارکوفه متل عما ربمال **نوع دوم** حادث گردد تو بهم آرکرد
ملسم لرح علامت ا سیرون آن مدتی عطس ارحم و ثقل و **علاج** تقیه یحب ایارج که معوی سر بد بود و فرزجه ابو قلق مار و دو اقاقیا کرباز د
مرم موده لیسم کر کتیرا آلوده ساخته باشد چیدر و بردارد تا رحم که پیش آمده سهای خود رود **فصل چهارم در اورام**
رحم و انواع و اسباب علامات و علاجات آن **نوع اول** در ورم رحم که حادث گردد بسبب یا سقطه کر برحم رسیده یا
یا اسقاط جنین میت یا دشواری ولادت یا احتباس طمث یا انفاس یا کثرت جماع علامت او حرارت دیرات ورم و بیتر
مثل سام در سر و سواد لسان و در معده و غثیان و فواق و ضعف هضم و قلت شهوت و درد در قعر رحم بسبب مشارکت
درد عنق لعداران منتشر در تمام مدت در دست و تهیگاه و چهار سد و گل ان در ملیح حاله و دشواری بول و از بیرون آن مدت
تواتر نبض و نبض عنتی و عرق اطراف و اگر ورم در قعر رحم بود درد در عصر ان در بالا نیز باشد اگر ورم در رحم بود درد در سارمی باشد
علاج اول قی باید اگر ممکن بود دلیل آن فصد باسلیق و فصد صافن فائده دارد و ضماد تیسیر باروس ' د م د ... و آب انار
میخوش سیر پرده و شربت بعته بالعاب تخم آلی و اصول و از آنجه رد ل تا امکان بود ملاحظه باید اگر طمث قطع ... تلیین طبیعت
دو مثقال و پستان سی عدد و عناب بیست عدد و آلو بخارا سی عدد جوشانده در آن آب شیر خشت ' پرده مثقال و
مغز فلوس بست مثقال حل نموده روغن بادام مثقالی اضافه نموده میل باید با مغز فلوس و شربت بنفشه یا در آب کاسنی و
عنب الثعلب فائده دارد و رحم را لعاب اسپغول آب حی العالم با روغن بعته و آب لسان الحمل حقنه سازند و اگر مراد ... و الم
اندک کافور اضافه باید و بر ناف و چهار سد و تناه و تهیگاه ارصندلین با میبا و طحلب و گلاب طلا باید و صماد بر ناف و عانه
از آرد جو با قلی از هر یک پرده مثقال گل خیرو و بنفشه از هر یک چهار مثقال با آب کشنیز و کاسنی لسازید مراد از آنست که
با روغن محلل آمیخته باید تا ورم صلب نشود و در انتها در آب یا صین بار در آرد لعداران از بار ریحان در آب جو و تیخته
آب گرم محلل تنها و اگر تحلیل یابد علامت و آنست که درد شدید و اعراض حدوث تبهار مختلف و قشعریره و حلیت بسبب
درین محل حقنه کرار لعاب حلبه و تخم کتان شیر و ساخته باشد شیر گرم باید و ضماد مسیح از تخم حلبه تخم کتان و آرد جو و تخم مرو و بنفشه و
آرد با قلی ا دویه را کوفته با آب کرد و انجیر جوشانیده باشد و روغن گل از ناف تا عانه طلا باید و درآب گرم نشستن و اگر ... دارد
و استعمال حمولات از علک البطم دمار و در و ما و روغن زرد کهنه گاو و چربی لط و تخم مرو و کتان از مجموع یا لسی باید دیگر
ورم بر دیک بود و مطر فیه بد پیدا لسکا معد و اگر دو ر بود علاج تحریه باید و در دست کاری با دام کم توضیح نباید تحلیل نباید ار جهت آنکه

این عضو با اعضای رئیسه مثل دماغ مشارکت است و اگر متورم شود در راه آب ادرار شود و تاب غسل حقنه باید و شیره تخم خیار و
شربت بزوری او را باید و اگر راه آب و غیرک سوی روده روان گردد حقنه از لعابهای باید تا هیچ حادث
گردد **نوع دوم** اورام رحم که از بلغم بود علامت ثقل و درد در قواعد عامه علاج قی باید اول علاج ورم سرد که در شکم
مذکور شد باید **نوع سوم** ورم صلب که از خلط سوداوی در رحم شود و میل رحم بجانب بود و این ورم گاهی سرطان میگردد
اگر علاج نباید عارض میگردد و استسقا علامت صلابت و تمدد و ثقل و احساس ثقل با اعراض حرکت صاحبش گاهی از حرکت
امتناع کرده علاج نماید اول فصد باسلیق و مسهل سوداوی آب پنیر و شربت افتیمون کنند و شربت سکنجبین و در روغن شبت
و بابونه و در روغن زنبق و مساله کرده پیر میش گرفته باشند و آمیخته بپوشانند و بر وضع باید و مرهم داخلیون مخلوط بدیا پالیقون
سم جند و هر فاره گداخته و قیماره بدان آلوده بردارند و آبی که در وی بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند در آب
نشانند و بر ماده نهند بر روی نرماده لعاب حلبه و لعاب تخم کتان با روغن کهنه آمیخته بالند **نوع چهارم** سرطان اکثر
حادث میگردد سرطان در رحم بعقب ورم گرم وقتی که تحلیل نیابد و سرد علامت او صلابت و حرارت ضربان و ظهور شدید
و درد تا حوالی و بسیار است که عارض میشود و درد چشم و درد شقیقه و ضعف و لاغری عامه در ساقها و ورم در شقیقه
و ورم شکم مثل مستسقی و گاهی سحر میگردد تا استسقا و ورم سرطان ظاهر میگردد و در گاه آمده و رنگ مائل بکبودی و صاحبت
گاهی سرطان جراحت میشود علامت او درد شدید در ماده و کسر آن بر شکم و پشت بسیار است که در رطوبت لوی مائل به سیاهی و سیاه و
بر ماده سود کند مثل بیحه و اسفناخ و گاهی مرهم مسکن و لعابات و در وقت شدت درد و حرارت باید و در وقت
تسکین از دوائی که تحلیل نیاورد و با خرابی رحم و ثقل و سکر و در روغن گرم چون روغن شبت و طبیخ حلبه و برگ کرفس
تخم کتان با بابونه و فصد باسلیق و مسهل سوداوی ترتیب چ و اگر جراحت بود علاج جراحت در آمدن که در روغن گل میرود
و مشک و کبریت و تخم کتان جوشانیده باشند و حقنه تسکین و حقنه ارتیاب اسپغول مرکب و لعاب تخم حورت سوده باید
وضع ارضا که مولد سودا بود باید و غذا و اسعاله ورم وقت ساق سارند و بهترین اشیاء در علاج سرطان شربت
سوده تبیر تبیر یا گلسی یا آب کاهو با لبید است و حقنه بودن مرهم را فائده دارد و تخم سیل این جماعت که کودک نزدیک رسید
وارا دویه ماره تخماش تبیر دست التعلب سعیده تخم مرو در روغن گل و شربت سند یکرد و تبیع تمام دا دو اگر بسیار بساره بود
حقنه باید با لسان الحمل و تبیر حورت در روغن گل رحم را و شربت از اکحیر و مددرها شیلستان الحمل هر یک بسی مقدار سیکو
هشت مثقال و روغن دام ورم استیار باید و اگر خون بسیار رود و آن لعیبه ایتیس و گل ارمنی و سیبه و اکلیل الملک جعبه ببیع
دارد **فصل یازدهم در انشقاق رحم** این علتی است عارض میگردد از ولادت و دسته تعرج بود و فرق
که صاحب این علت بسیار آید اکثر از اطراف گذشته بود و شکایت باید و میان رحم و دماغ و دل مشارکت قوی است عرق سارید
در رحم و سکته از این جهت عارض میگردد و گاه صیقل نفس و غشی در مرع و حقاق و بسیار است که نفس منقطع شود و هلاک گردد نستعیم

انگشت که هرگاه نوبت او نزدیک آید اختلاج در فکر باشد و رای خطا و درد سر و خفقان و تاریکی چشم و درد لب و دهان و بینی و
حرکات سعدمرض میرادی سر ایشان اختلاط ذهن و حادث شدن غشی و باطل شدن حس و حرکت و منقطع شدن صوت و اگر
خطاب کنند فهم نکنند آنچه خطاب کرده اند و از آن صاحب این علت کف و آن لشود چنانچه صرع و چون ساکن شود آواز
نکند و فریاد برنیاید این علت دو نوع است **نوع اول** اختناق رحم که حادث گردد از کثرت منی که بر آگنده شده در اوعیه و تحلیل مستحیل گشته
کیفیت سمی و بخاری بدماغ و دل می رسد علامات آنکه چندگاه از شوهر جدا شده باشد مدت طویل و آمدن رطوبت از رحم در حالت
علت و خفت یافتن از خروج رطوبت و اگر قابله رحم زن بمالد تا رطوبت بیرون آید فائده کلی دهد علاج در وقت نوبت و ابتدا
حدوث این علت پاها را محکم بسدد و کف پا را محکم بمالند و بجهت نمک آب گرم یا در طبیخ بابونه دمچه بر ساق و زانو با و بر
ساق گذارند و در گوشها فریاد و آواز بلند باید داد و دایه قم رحم او را بانگشت که بروغن سوسن یا بان یا روغن دام و گل که
در و عنبر و مشک حل نموده باشند بمالد و حقنه بدینها باید تا منی خارج و رطوبت بیرون آید و بخور باید رحم را بوهای خوش مثل
عنبر و مشک و چیزهای خوش بوی دار مثل جندبیدستر و کندش و لعاب و جاوشیر و سوختن مثل یا سوختن گوگرد با پشم تحلیل
دهد و بخارات سرد را تلطیف نماید اینجا از آن هیئت و رحم حیوانی که از آن رستان رحم است که از چیزهای بدبوی گریزد و اختناق خوشبوی
این سبب لیدن و عطرهای گرم که در عنبر و مشک حل کرده باشند فائده دارد و دایه را بفرماید تا اندکی از طلا و مافر جار و دهن العار
انگشت خود آلوده نموده در رحم مالد تا سیلان منی نماید و علاج شود از آن جهت دیگر بسیار بوت اگر ماده غلیظ بود علامت آن است
کردن حرکات و تقیل و جوارح و عانه گاهی بصحات و نسیان **علاج** بتقیه بدن بحب ایارجات کمار و حب ایارج و حب منتن و
ایارج لوغاذیا و قرص و اشال سیار در هفته یکبار مناسب است و ستون بحلو و در هر ده روز مسل کاید و بعد از استفراغ معجون کمونی و
مثرودیطوس و شربیاد و دواء الکرکم و نوشدارو و در طبیخ انیسون و عاقرقرحا مقدار دو درم سود دارد والمسک باب العسل احتیار باید و حکام
فائده دارد و در گوگرد آب ... آید و بعد از تنقیه روغن کحد و روغن بید انجیر با یارج الاصول و روغن حب بوسیتیح کرسی لوست بیخ کرفس
بادیان هر یک دو مثقال و خردل ... انیسون مصطکی از هر یک مثقال تخم سلجم خشک بادیان نیم کوفته از هر یک سه مثقال کوفته و
مثقال قند بقوام آورده معجون را احتیاط باید و گلقند سه مثقال تا پنج مثقال فائده دارد و اگر حرارت بود با اختناق رحم علامت
احساس حرارت قوی که در قعر ... سوزش و ... و اعتیاد ... علاج فصد باسلیق و حجامت ساق بعد از آن
اسهال بمطبوخ افتیمون ... طعام بسیار خورده باشد و در وقت نوبت کا ... ... باید در حالی که بوی
آید و آب سیار دهند ... شهوت ... شربت نیلوفر و شیره تخم کرجوکه حرارت بود صدا ... و ... اگر ...
بود و از گوشت کبک و عصافیر و زیره ... **نوع دوم** اختناق رحم که حادث گردد با احتباس طمث مدت طویل از ... طول
عادت حیض ... علامات ... علاج فصد مسهل باد و ... طمث ...
سکنجبین ... و ... تخم خیار ... اگر این علت ... از ... اسهال مناسب نیست ...

مالند و مانی علاج نوع اول زده اند و پیش در طرب و بیرال قوت و ضعف باید **فصل نوزدهم در نفخ**
رحم و سبب آن سوء مزاج سرد باشد یا باد شود که از آن اثر سرد یا تیرای سوزد کم سرد کند و ماده باد ناک در فضای رحم یا در لیفها
و عروق در آید و باد با حیاء بانگ کند که صلابت پدید آید و آن سرگشتگی ... و ... در آید و مالیدن ... استسقای طبلی پدید آید
باشد که حاجی ... و قراقر و صریان کند و باشد که تا آخر عمر بدین علت ماند علاج پدید **علاج** ازان کرم کوفته ...
و کمونی ... و ما الاصول ... نمایند شراب ... یا بسلت تخم کرفس ... و روغن ...
در مامه مالند و حقنه نماید ... و کمادات ... بکار برند ساز ... **باب بیست و سوم در**
امراض ثدی مشتمل است بر چند فصل **فصل اول در اورام پستان** گاهی حادث میشود از انواع اورام
مثل آنچه حادث میگردد در سائر اعضا و مذکور خواهد شد علاج اورام اگر خدای تعالی توفیق دهد ورم پستان سخت شدن شیر
باشد و این چند نوع است **نوع اول** ورم گرم ثدی علامات وی انتفاخ و صلابت و درد و حمرت رنگ و تمدد و تپ
و علاج تکمید باسفنج یا پنبه که بسرکه آمیخته تیز گرم کرده باشند یا آب سرد ... ممزوج کرده شیر گرم فائده دارد و اگر حرارت بسیار
بود آرد جو و آرد باقلی بسعد و تخم مرو یا بندر آن آب حی العالم یا آب کشنیز یا آب خرفه طلا سازند موم و روغن ...
و بادام و موم با آب کشنیز آمیخته بمالند و اسپغول و سکنجبین با آب آمیخته طلا سازند و سرطان و کنگاس میگویند ...
گرم سرخ که در کسار ... یا باشد برگ ... کوفته بر پستان ... فائده دارد و ... آب عنب الثعلب و روغن گل
طلا باید و اگر التهاب باشد تخم کتان نرم کوفته بسرکه آمیخته ضماد گذارند و اگر حرارت تسکین یابد روغن گل و موم طلا باید و اگر
... و اکلیل الملک نرم کوفته ... موم روغن جهت تحلیل مخلوط سازند شاید و اگر مائل بصلابت شود ورم آرد باقلی اکلیل
روغن گذارند و آب پاس گرم بر وی ریزند و اگر در یکجا جمع شود ورم تخم حلبه و کتان و خیر و آرد جو ... گرم و
تخم مرو اگر پخته شود و شکافته شود ... روغن مسکه و اسفیداج و اگر ورم حادث گردد از موی نرم کوفته بسرکه و
آب ... آب برگ سرو آمیخته طلا سازند **نوع دوم** ورم سرد که حادث میگردد از جهت بسته شدن شیر در پستان
... علامات ورم گرم پستان **علاج** آب ... بابونه و قیسوم ... جوشانیده باشند گرم بر پستان ریزند و روغن گل
یا روغن خیری ... موم روغن ساخته ... بمالند و اگر ... ضماد ... نماید شاید ... کوفته آب ...
... آرد باقلی و حلبه و گل خیری و تخم کتان و برگ کرنب کوفته پخته مجموع طلا نمایند و اگر خون منعقد شود در سینه
باقلی و عسل تحلیل دهد و آب گرم کرده و تخم کتان جوشانیده باشد پستان را بشویند و طفل را از شیر خوردن اگر ممکن بود منع نما
... خوردن شیر و ... و الم زیاده شود و آنچه ضماد و صلابت پستان را فائده دارد روغن بنفشه ... و تخم مرو
... طلا باید ... روغن ... کرنب ... و سرکه ... ممزوج اگر گذارند ورم ... فائده دهد **فصل**
دوم در قلت شیر و اسباب علامات علاج آن و این چند نوع است **نوع اول** قلت شیر از سستی ...

واقع شود علامت او قلت شیر باکه از وخون متولد شود و کم خورده شود یا سوء مزاج بدن یا پستان **علاج** اگر سبب
کمی خون است غذاهای لطیف که از و خون متولد شود و اگر از جهت سوء مزاج بود تبدیل باید و اگر مزاج سرد بود شیر گاو و بادیان
وادک تخم شبت و نخود آب گشنیز که از آرد نخود و گندم و حلبه و شیر کرده بادیان و گوشت مرغ فربه و وردک و سلیم باشد
و روده تخم مرغ نیم بریان و کباب و آش ساده با بادیان و در بادی شیر ماهیچه نام است و شربت ما الاصول شیر را زیاده میکند دلیع و نان
که بعد خوردن طفل بود تسکین سینه **صفت آن** پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ
از هر یک سه مثقال بادیان انیسون تخم کاسنی نیم کوفته و تخم خرفه از هر یک دو مثقال پرسیاوشان و گل سرخ و انگور سعار از هر یک
سه مثقال قند هشتاد مثقال بجوشانند و صاف نموده قند قوام آرند و تنید سده را اگر طفل یکساله بود دوا را بیرون دهند دیگر ادویه
که شیر بسیار میکند تخم کرفس نوریان دو وانی و تخم شبت بادیان انیسون مغز دیا مرکب رم کوفته عسل آمیخته میل باید داد و دیه
سی بار باد میکند شیر را هم زیاده نماید و در غذا اگر از گوشت گوسفند بود در روی سیب و بادیان اندازند و از آرد نخود شیر
تخم جایدن و حمص و تخم خشخاش و کنجد مقشر و قند مداساز ند و گوشت مرغ و ماهی که در آب تند بود که از صراحی گویند موسم
مرغ و تره نحیس که بقوام آورده باشند با شیر میل باید در یادتی شیر فائده دارد **نوع دوم** کمی شیر کار ساد خون حادث گر
سبب آمیزش یکی از اخلاط ثلثه با خون علامت صفرا از زردی رنگ شیر و رقت آن و حرارت و حدت **علاج** تنقیه بدن کا پر ستم
غفرت سکنجبین و لیمو بانج سیر خرفه آلو زرشک آش سماق و غوره علامت بلغم سده و بیاض شیر و میل دخوصب و غیره و علاج
تنقیه بدن از بلغم و شربت سکنجبین عنصلی و فی لعار خوردن طعام با سینه عسل قدر نخود آب که در دو دار چینی بود و آب کانه
فائده دارد علامت سودا کبودی رنگ شیر و غلظ و قلت و **علاج** تنقیه بدن از سودا و تساول اتریه وا مد برطبت مائل بحرارت
و ستورمای چرب از گوشت مرغ گوسفند جوان ساخته باشند **فصل سوم** در بسیاری شیر و حطی پستان از انکه بر رگ است و **علاج**
آنست که آرد باقلی و آرد حلبه گلابت و عسل گل طلا سازند و زیره کوفته بسعتر یا مرده سنگ دشتر عرس گل یا کاسنی که در دیگر
دلیستان طلا کنند و مداکه خون آن کم سازند مثل آش سماق و غوره و آب لیمو و غیره از تریبها و طلا از گل ارمنی و عدس و سرکه و گلاب
خوردن زیره و سداب معز دیا مرکب با پیمه و عدس اگر میل باید شیر وسی کم کند دیگر ابحه پستان ازکلان شدن نگاه دارد و اسپیداج و گل سرخ
از هر یکی مثقال و توکراث و درم افیون نیم درم اقاقیا سه مثقال پوست انار یک مثقال عدس موجبه سکنا مثقال شب یمانی
مثقال چهارم کوفته با آب سگ یا لسان الحمل بر پستان گذارند چه لوت **باب بیست و چهارم** در امراض مفاصل است
مشتمل بر دو فصل **فصل اول در نقرس** و آن کلال به دو الیست از حال جو دیش از نقرس شدن حدوث این علت از حرکت معرط
مثل جماع و زیاد دردن خصوصا بعد طعام با چیزی گران بر دو بتن یا ضربه برسکم رسیدن ها که لبع که دو اعداد واقع شود علامتاو
آنست که در وقت حرکت ظاهر گردد و در وقت نگاه داشتن لمس بر وجع پیش تکیه عالث دو اگر دست بر دو گذارند باید اگر و
حالتی و پیدا ماست که ظهور این نقرس در دو است یکی اسعاق و اینکه سیر و دیگر بلی ولا از اگفته اند اگر حادث گردد و ضرر که دلی که یادی

منع می باید و رگ صافن باید تا زیاده نشود و سرمای باد مانند و حرکات قوی خصوصا عقب طعام و علاج بر عسر دارد و اینقدر با
صدر بیمه و حمام بسیار موقوف باید و چون کموی و شربت زوری و چون حب الغار نفع دارد و ضماد سرشتن بر فاده و بگا
و ضماد موضع عاقبی داقاقیا و صندل مورد و آس و تخم گل و گشنیز و سرد از هر یکی یک درم مقل و صبر و مصطکی از هر یک یک درم ما ورد ضماد نموده
رم کوه لیس و ابریشم خامی نماید و محکم ببندد بر فاده و کهنه بر وی و محکم شود **فصل دوم** در بیرون آمدن ناف و این چند نوع است
نوع اول که عادت گردد از کشاده شدن صفاق یا پرده که در موضع ناف است و خروج ثرب و رودها و علامت وی آنست که
رنگ او رنگ بشره بود و چون دست بر وی نهند فرو رود و اگر ثرب زیاده بسیار بود و اگر ثرب لیفی پرده بیرون آید بیمار
بود و اندکی در دست بماند و اقاقیا و عروق و **علاج** آنست که مازو و کزمازج و اقاقیا و شاه بلوط و گلنار و تخم از هر یک کدام برابر گرفته
سرشتن و سرکه و صبر و در دست دگر خصوصا اگر طفل بود فایده کلی دارد و دیگر از رطوبت حادث شود و ناف علامت او آنست
که هرگاه دست بر وی نهند فرو رود و رنگ او رنگ بشره بود **علاج** همانا باید دیگر حادث میگردد و بیرون آمدن ناف از ریاح
و علامت وی آنست که ملمس او نرم بود و رنگ بشره **علاج** شربت زیره و طلا از برگ کرنب پخته ساید **نوع دوم** بیرون آمدن
ناف که از جهت پاره شدن رگی با ماهی رفتن شریان که در موضع اوست خون در بیرون آید در زیر جلد مثل ورم که نام میگیرد او بوسما
علامت او آنست که رنگ موضع او سرخ مایل بسیاهی بود اگر از گوشت رسته صلب بود زیاده و کم بود علاج این در وقوع مثل باید و ورم
اما خطر کلی دارد ما که رگ آنجا باید و طلا از سعر ساق کا ... و سعید و دعی گل سرشته ساید این طلا فایده دارد و بود اسر ک در
دیده گرده و در آرد ما تنی و روغن گل با زرد تخم مرغ بسازد و بر ناف گذارند و دائم روغنهای ملین باید **باب بیست و پنجم در**
حدبه و ریاح افرسه و ریشت و مفاصل و عرق النسا و داء الفیل و درد عقب مشتمل است بر چند فصل
فصل اول در حدبه و ریاح افرسه و انواع و اسباب علامات و علاجات آن حدبه زوال فقار و بود پیش یا پس
بسیار است و زوال عارضی از جای خود سبب آن التوا گویند **نوع اول** ورم گرم حادث گردد در عصبه که در پهلو فقار که مهره پشت
باشد بود و ورم از موضع او زائل کند علامت او درد و ثقل و تمدد در شدت حرارت و لزوم تپ بعد از گذشتن تپ تمدد
گرانی در پشت و علاج فصد باسلیق و ضماد قوی از لعاب حلبه و تخم کتان و خیری مرغ و صبر قلم گاو و بنفشه و گل خیر و روغن نفط و
سفته و ماء الورد بمالند و بعد از آن روغن نیت متقال روغن دام در روم میل باید **نوع دوم** ریاح افرسه که عادت میگردد از ماده غلیظ
که در مهره پشت شده و او از موضع او زائل ساخته علامت حدوث او در پشت بی تپ زیادتی درد گاهی و نقصان گاهی در آخر
سیلان روغن بید انجیر سالی است متقال شربت ما از اصول و شربت مروری فائده دارد و گلقند که در وی مصطکی و انیسون بود و
بر وی کماد نماید و اگر آب کمی باید جب سکنجبیح با حب سورنجان و یا حب منتن و در ایام بر حب سکبینج و بری آب گرم و
قوی کرده دار زیره و سازد و ادویه و قیاد و مغث ملدریره داخل و فربیون بسل با آب ماذریان مثقال و تا بار دین اگر
درد مزمن باشد تمام وتیر مم ... بوسه تا اسد بر موضع الم بریزد و تخم تا مست بران موضع فائده دارد **صفت معجون**

نافع است و دیگر ماء الرازیانج و اسارون و فلفل ابیض از هر یک پنج درم مرده درم زرنباد و درونج از هر یک سه درم تخم کرفس و جرجیر از هر یک
دو درم با شهد آن معجون سازند شربتی دو درم با آب گرم ضماد قوی بیخ قسط و مارو و شاه بلوط از هر یک دو مثقال قرنفل نیم درم و میوه
مویز بقدر حاجت و مغز گوشت بریان کرده سازند **نوع سوم** در ریاح است که از خلط غلیظ لزج متولد شود علامت او سنگینی
سردی پشت و ضعف دماغ **علاج** روغنهای گرم و ضمادها مارو و شاه بلوط و کندر و اقاقیا و جوز سرو و گلنار و گل سرخ و کشته در روغن مالیدن
فایده دارد **نوع چهارم** درد در ریاح است که حادث گردد از ضربه یا سقطه **علاج** روغن بهار موضع موضع مالیدن و دست بکشیدن
نمی حم با گچ مالش گوارند و طلا کرده چون بدان موضع کشند از قبیل ورقت دارچین عاقرقرحا ضماد با لعاب حلبه و ...
رما ملات و قار حادث شکر و دوای ملک است و با خطر بود علاج تسبیح باید روغن سداب عاقرقرحا مالند **فصل دوم** در درد
الوارک و شانه علامات و علاجات آن **نوع اول** درد پشت که از سوء مزاج بارد شود علامت او درد ... جالس سردی
از چیزهای گرم و سکون درد از حرکت و رفتن و مالیدن **علاج** شربت ماء الاصول و گلقند و در حب ایارج فیقرا شربت بردی
تریاق اربعه و سروليطوس از هر یک نیم مثقال با سکنجبین و ... روغن سداب ... و مرزنجوش مالند و
کوداف ... سازند و ادویه گرم و غذا نافع است **نوع دوم** درد پشت که از خلط خام که عضلات ... علامت
درد محسوس اسفاح از حرکت ... درد ... و ... قوی گردد و این درد ... شود **علاج** ...
مارس ... و ... آب ... و ... ... در ... می آید ...
این ... فایده دارد ... ارشاد و تخم کرفس ... و زنجبیل از هر یک ... سکنجبین قدر مجموع ... دو درم ...
شیافی کرده ... تمام دارد و ... و ... سکنجبیل و سورنجان ... و تخم حنظل و تخم کرفس ...
نمک هندی ... و ... قسط و ... ... روغن سداب ... ...
و ... ... قسط و سداب ... مالند ... ملاحظه باید اگر ... شود ...
و ... **نوع سوم** درد پشت که ... حادث گردد **علاج** راحت و حمام و روغن ...
و ... ... مالند و ... و ... لطیف دیگر از کثرت جماع درد پشت میشود **علاج** ترک جماع ...
آب ... و ... مذکور شده و غذا ... و زرده تخم مرغ دیگر از ضعف گرده درد پشت میشود علامت او آنست که ...
ضعف جماع بود علاج ضعف گرده باید **نوع چهارم** درد پشت که از امتلای عروق که ... موضع ...
علامت او درد ... حرارت در ... پشت و زیاده شدن ... حرکت ... **علاج** ...
... و تخم خیارین ... سکنجبین ... آب ... آب کشک ... موضع ...
سرکه مالند و در آب سرد در آید ... موضع سرد و هوا معتدل ... و ...
ارباح از ... علامت او درد ... و انتقال ... **علاج** ... سردی ... و روغن ... و

قریبون و مثون نکوئی نوع چهارم درد پشت که مشارکت رحم حادث می شود و بعضی عورات را نزدیک حرکت جنین علاج
آنست که تریاق و ادرار حیض باید از تخم کرفس و تخم ملیه هفت مثقال و تخم حیار بریان کوفته چهار مثقال بادیان کوفته و انیسون و
تخم شبت و ورد و ناس از هر یک دو مثقال بخوسانند و شصت مثقال قند نو هم آورده و هفت روز استعمال باید دیگر درد پشت از تعب
حرارت که از عصب باید که حلوا ملیطا ملیم باد و حرکت آن داده می شود و علاج آن روغن قریبون و قسط و دهن تاوه الحیوة و مانی الحیة دکور شود
کاملا ملیم بود دیگر بیان درد حاصره یعنی تهیگاه و درد آن مدر پشت شبیه بود و اکثر آن طبی و ریحی بود و احتمال تیابات سخت که از اصل
اشق و انیسون در تحلیل و تخم کرفس و تخم حنظل و سورنجان و ماهی زهره و ساخته باشد بر دارید چرا که تاثیر تیابات ما بدان عنایت بود و
علاج ریحی و طبی از درد پشت باید **فصل سوم** در ادوار و مانع مفاصل و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن درد مفاصل درد
دردی است که حادث شود در مفاصل چنانچه در دست و صعب شدید باد و ریحیش بود است و اگر در مفاصل قدم بود آن را نقرس گویند کعب انگشت
ابهام نقرس گویند و اگر در مفصل ورک باشد و تجاوز کند تا ران وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند اگر رجات پشتی و فقرات را پشت
استد اوباید تا بالای کعب کسب کثرت و قلت ماده و حرق النسا نام خوانند و از جا اصل این نام است که کشته شود و سر به تنش ابهام
دیگر و اسباب اصلی ما شده عرق النسا اصلی آن باشد که مفصل کشاده شود تا سر آن خوان مد باشد و حرکت کاید و کند تا به تحریک آن
و در ذیر عضلا ماده راه در میکند و قوت جسم در آن دست تلف گوشت برای آنکه مرکب از استخوان و عصب و وتر و رباطات است و
اینها سرد اند در اصل خلقت و در برودت و یبوست سالک جسم حرارت رطوبت میباشد و لازم است که در مفصل رطوبت لزج بود تا ملامح
گرد و از حبای نامحکم داو تا در اسقف حلوادت باشی که از کثرت حرکات تحلیل می یابد و کیه آن رطوبت میرود و بدل او اعاده کند
لیس مفصل منتهی سر می باید رطوبت را و درلیس هر مرضی کیموس تر واقع گردد موجب ایجاد می شود و اما اسباب این مرض اول آنکه
ریاضت کرده و نشست در مفصل جمع شده حرکت کرده و حب حرارت تحلیل است واقع نیست دوم سبب ضعف جسم
حام تولد شود و پیر برده مفصل سوم مادی که تحت ثقل خوردن طعام بر طعام و تناول غیر موافق و غیر ترتیب شرب شراب
شوانه و مجامعت بسیار است عقب طعام و بهم دیگر مسهر ریا و حمام بعد از طعام خوردن آب سرد و چهارم کثرت زکام و
تخم ترک استفراغات مثل قی و اسهال و فصد و جنون حیض و بواسیر ششم معالجه طبیع در هر چه که رود وقوی گردد و ذلیست
رود و هفتم حرکات عنیف در وقت غلبه گرما و حرارت عصب که چسبیده شود و در عصل پیر شود هشتم کثرت غم و علم وغیره
و اعراض نفسانی و غیره هم سبب بسیار بیماری دائم که موجب گردد و ضعف اعضا در پا و انواع درد مفاصل بحسب نوع حادث
درد مفاصل که ذکر شد نوعی واقع گردد سیاهی و حمره رنگ سبب آن می اشتعال و ثقل و تمدد و ضربان شدید و راحت یافتن از مضاد
سرد و بادی را رطوبت گرم و بودن مزاج طبیعی گرم و تر و بدل پیمودن مبادرت فصل نیز و تناول غذا و تر که مولد خون
بود علاج فصد اگر در مفاصل پای راست بود از دست چپ اگر در پای چپ بود از دست راست و اگر در دست راست بود از پای
چپ اگر در دست چپ بود از دست راست خون گیرند و اگر در هر دو پا بود از هر دو دست فصد باید و اگر درد جمیع مفاصل بود فصد

مدہیں یا اکل و آب کشک جو یا آب انار بی اگر حرارت التهاب شدید بود بایک درم روغن بادام و آب تمر هندی و آلوبخارا نافع دارد
و سکنجبین ساده ده درم و بعد از فصد مدر در قی باید آب برگ خیار یا ده درم شیره خیارین و شربت سکنجبین بیک کاسنی آب ده درم
باید و جلاب از عشه و عناب و سپستان و آلو و شفتالو و برگ کاهو و ریاس و تخم خیرو و بنفشه و تخم کاسنی ساخته تا پنج روز سیوم باید و بعد از آن
این مطبوخ هلیله زرد نیم مثقال ترید نیم کوفته و لعاب یک نیم کوفته از هر یک دو مثقال تا بهتر سه مثقال سورنجان نیم کوفته یک مثقال و
تخم کاسنی و انیسون و بادیان و تخم کرفس و گل سرخ از هر یک دو درم ساذج هندی پنج مثقال بجوشانند در یک کاسه آب تا سه سیر ده مثقال
شیر خشت اختیار باید و اگر مطبوخ مکروه دارد بدین حب فائده شود ماست سه درم سقمونیا ربع درم گل سرخ دو دانگ سورنجان
نیم درم تخم کاسنی و بادیان و کرفس از هر یک نیم دانگ حب ساخته یک شربت بود و در بعضی ادویات حقنه باید بدین ترکیب
ساذج هندی و تخم حلبه و تخم کتان و ... از هر یک پنج مثقال بسیار نیم کوفته و تخم خیرو و انگور و تخم شبت و بابونه و بنفشه از هر یک
سه مثقال آلوبخارا یا مرده عدد سورنجان نیم کوفته دو مثقال عناب و سپستان از هر یک سی عدد و جو مقشر نیم کوفته بیست مثقال
بجوشانند در دو کاسه آب صاف نمود و شیر خشت بیست مثقال مرطوس دو آب ده مثقال شکر قلم و روغن از هر یک بیست مثقال
در آمیخته حقنه سازند روغن بادام دو مثقال اضافه نموده یکبار توت اگر باید شیر گرم و سهل بعد از بحران ده مثقال
چهار درم بود بعد از اسهال شربت از آب کاسنی و شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی و شربت سکنجبین ده مثقال و ... بحران
کثرت اسهال ... آب سیب ... آلوبخارا از هر یک پنج مثقال و شیر خشت سیر ده مثقال گلاب چهار قاشق ...
و شیر خشت اول اختیار باید بعد از آن ... تمر هندی و آلوبخارا مردم ضعیف را فائده دارد و ابتدا طلا را ... گردد در ...
ساخته صفت طلا رادع مسکن گل سرخ هفت مثقال صندلین گل ارمنی از هر یک دو مثقال افیون ... مثقال ...
و ... در تمر هندی از هر یک ... مثقال نرم کوفته با آب کاهو بالعاب اسپغول قرص ساخته ... با سرکه و گلاب ... در ...
اعضا اگر درد قوی بود چیزی از مخدرات مثل بیخ و سگ افیون آمیخته باید و اسپغول بسرکه و گلاب محلول طلا نموده ...
در ... حال تسکین می دهد و مکررات تحریر شده کوفته ضماد باید و تخم حیدی ... و کسیر ... اگر ... طلا ساز ...
صفت طلا مسکن زعفران افیون از هر یک برابر نرم سوده آبی سوده بشیر گاو و روغن گل ... کرده
دارد ... اگر علت را ... تسکین ... باید مثل اکلیل الملک ... آب ... آرد جو
و ... چیرو و لوبیا ... طلا ساز ... اکلیل الملک ... الف ... و موم روغن
از آب کاسنی در ... صفت ضماد محلل که ... درد مفاصل حار را فائده دارد لعاب
تخم ... آرد جو و بابونه ... و موم زرد ... آش سماق و غوره ... آش ماش مقشر و کرنب
... گوشت ... آش ... گوشت ... گوشت ... حلوا عسل دوستان
... گوشت ... اگر ضعف ... نوع دوم درد مفاصل که از کثرت صفرا بود علامت او درد ...

و سوزش و سرخی مایل به زردی و علامت امتلاء و ثقل و تمدد و حرارت کرده که دست را سوزد هرگاه که بر روی گذارند و میل
در ولشاهر جلد و نبض سریع و بول ناری و یا احمر یا صبغ و راحت یافتن از گذاشتن اشیای بارد و بیشتر این در کسانی الود که
معین معیب و مزاج گرم حسنات و کثرت یا رحم دوا اگر شیئ تا دان تقویت عضو ملاحظه کند مواد بغیر محل وجع نماید اما حاصل سبب
هلاک گردد هم اگر مواد بسوی شریف که دل است متوجه شده و از استعمال مبردات بسیار علاج اگر اسهل احلا خون بود فصد نماید و اگر
مالع صعد بود مقسج بعلامات به بعد بد اگر منقی لیوحدوث مدکه دو سر روت تلیین طبع نمایند مثل تکویرتضا دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته
دو درم گل سرخ مثقال تخم خیره دو مثقال تمر هندی در آب جوشانیده هفت مثقال شیر خشت حل ساخته نیم درم روغن بادام احتیاج باشد
ناقصه کس بعد صوامل بود وقتی شربت سکنجبین با آب گرم مانده و بعد از آن شربت گل که را اسهال باید کرد شربت شعیر
مع سرد ساخته باشد یا مطبوخ خیار شنبر که قوی ساخته هرگاه ماده وسیع باید مسهل قوی دهند و بعد استفراغ طبع نرم بود باد را
تحریک بید و ضماد مسیح نماید تا ماده وسیع یابد و بعد استعمال نماید و طلاء سرد قابض و اگر باید تحلیل ماده قابس
احتیاج نماید مثل دهن گل سرخ واستعمال اینها از مجربات است آب اطراف بی رود آب کاسنی و حی العالم آب حرفه
خیار و کدو واستعمال اینها وقتی که زیاده سرد و تند بود طبع نارد و ضماد از اسپیول گاو و افسر که ده باشد سرد وقتی که بعد قوی
و حرارت آنکه بود و کدو اگر کفایت نکند ضماد به المسیح و اپیون با اسپیول آقاقیا تلت و ضمادات شیر گاو و آسیه طلا نماید
شیر گاو و طلا نماید دار احتیاج تحدید بیکیید پختن آب دریارت اسپیول در آب گرم که ارجعتا یک سیده بود بعد از آن برد
کرده ساخته باشد طلا سازد تسکین درد نماید از مبردات تسکین دهند بعد عدس و آرد جو پخته و سوزنجان و سکینا
درین علت ماهیت کلی است سزاوار آنست که مسهل استعمال کند حاصل خواه گرم و خواه سرد راحت اختصاص سورنجان بین
مرض تسکین درد و تقویت مفاصل و تنقیه آن از مواد و تعمیق مجاری بیمار تا جایی که زرد مواد ضعیف و اکثر مسهل مسام اکاد
میکند اما سورنجان بعد ضرر دارد و باید که زیره و فلفل و زنجبیل اضافه نمود ضرر آن و آسیه باید تقویت معده نماید
اسهال از ادویه آوار معده و سریع اسهال و سورنجان مفصل اسهال سهل باید که بعد از آن ادویه ملین مثل جربی الطا و مسح استعمال
صفت دوای مسکن استخوان سوخته و سورنجان هر یک نیم درم عدس دو درم کوفته و بیخته هر روز درمی مخلوط با شربت ورد
اختیار نماید و شربت سکنجبین که ادک مخوی در آب اسهال از دوا آب مارین بیشتر خرد و تخم خیارین هر یک مثقال کفایت بود
شربت سکنجبین با او شربت صدف و او نادک کلاب دو جرعت و از معده باید اگر طبع قبض بود شربت آب تمر هندی و اگر
ملین بود شربت زرشک و سکنجبین سفرجلی و غذا عدس مقشر و اندک اگر خواهد آب تمر هندی با آب انار میخوش یا زرشک اندک روغن بادام
و مرجوان اگر تب بود و باقی نیکو در قسم دوم مذکور شده نوع سوم درد مفاصل که از بلغم بود علامات او درد مخلوط
لازم با ثقل تمدید و عدم حرارت والتهاب عدم تغیر در موضع الم اگر تغیر باشد بر صافی اندک بود راحت یافتن از ضماد گرم
و ورم او اندک اکثر سست و عدم تعمیق در عروض علل بود و نبض بطی متفاوت و قاروره سفید و مزاج بلغمی از اطعمه

رنگ بدن مایل بسفیدی است و اکثر وقوع این مرض پیران را باشد و کسانی را که مولدات بلغم بسیار خورده باشند
و البیسا مان طلیه و جهه های ترش کثرت آسایش علت باعث و ترک حمام علاج اصلاح خلط باید کرد مگشتند کلاب
و عرق بادیان و آب انار و مربی گل انگبینی و گل سرخ و انکور بتعاون سوس حلاف سازند یا آب کود مروغن گاو تا چهار در دین طریق مداومت
نمایند و اگر اثر نضج در بول ظاهر شود دو تربت ماء الاصول روغن بید انجیر دهیتر از ماء الاصول یک مثقال ایارج با یکشثقال ترید مسهل
میل نمایند آنان تربت ماء الاصول بده و دریں صورت مداومت باید در چهارم ماء الاصول ما میل نماید چون نضج ظاهر گردد
سمت ریحان با حب سنتی یا حب بیلج صفت حب ریحان صبر دو درم پوست بلیله و ترید سوریحان از هر یک نیم درم محمودہ دو دانگ و نیم
تخم کرفس و نمک هندی از هر یک دو دانگ تحصیل بلیل از هر یک نیم دانگ یک شربت بود و بعد اسهال دو دیگر مدتی ماء الاصول یا ماء الاصول
و تریاق کبیر بآب نانخواه یا آب کرفس قرص یاقوت با ربعہ دستور و ریطوس بعد از اسهال آن حرکت و در حلف و تسکان اول تهار اکرار ماده بقیه
ماند است بحب سوریحان ترید سهیل باید و صفت حب سوریحان و سوریحان بیست مثقال ملبس سیاه و دار فلفل و زنگ حمار از هر یک
دو مثقال زیره و تسیلرج از هر یک دو درم پوست بیخ کبر نمک هندی و کف دریا از هر یک دو مثقال و نیم ترید سفید از دو مثقال حب کرد
بیست و پنج مثقال تحصیل پوست بلیله آمله از هر یک پنج مثقال بوریان چهار مثقال محموده دو مثقال کوفته و بیخته با شحم حنظل حب کرده
بکرده لب شربت شربتی دو درم اگر گاهی مداومت باید و اگر اسهال خواهد که شود پنج مثقال آب گرم اختیار باید نمود بهای ترش و
مفاصل و عرق النسا و در ولیت را طلیم سود مند بود و اگر زمان ضعف بود امر فرمایند علیل را که قی فرماید تخم ترب و شبت
بشربت سکنجبین یا عسل آمیخته بلغم را قی سازد و حقنه ها دهد و اگر بعد از قی و حقنه احتیاج مسهل شود مسهل بلغم دهند و در اوده آمیخته
که اخراج صفرا باید چرا که ماده این علت بی صفرا نباشد و ایارج فیقرا بسیار نفع دارد هر کس که در بهار چند روز مداومت نماید
مفاصل او قوی باید و اخراج فصول بعرق و ادرار کند و عرق النسا را بیاساید و ضماد با نجم سر تخم بید انجیر بمقداری بکوبند با نیم آن
روغن گاو با عسل آمیخته طلا باید و اگر سرکه و سرگین گاو مخلوط بوده ضمادی باید ساخت و طلا دیگر که تحلیل دهد بقیه مواد را و عضو را
قوی گرداند بعد استفراغ تمام اهل و جو و سرد و استخوان کهنه از هر یک برشتگی و راکه سده ول بسر شیر ماهی بقدر کفایت ضماد
دیگر تخم حلبه را در دیگ سکنجبین سرکه بجوشانند با مهرا شود بعد از آن عسل بجوشانند و طلا دهند در دو دریاسه روز ریگ در اند تدارک
و روغن گل طلا باید و روغن خیری و یاسمین و قسط بید انجیر که مقوی اعضا و فرفیون حدید بید مرساخته باشند نافع بود و روغن زیت که در وی
افعی که سر و دم او یکبار بریده باشد بجوشانند و در عضو علیل بمالند فائده کلی کرده اند و در روغن بابونه و موم هم آمیخته مفصل بمالند
و بابونه و شبت و اکلیل الملک و پوست و بیخ کبر و سداب و بودینه و مرزنگوش و ورق غار و افیون و جو مقشر بجوشانند آب آن را
بر عضو ریزند و سرکه کبریت و سفیده بیضه و خرد کوفته سنگ اگر گرم ساخته در روغن کار برند با دستها و بر عضو که در و درد است بمالند بخار آن
دارد و بگیری پوشیده دارند آن عضو را که در زیر آن سرکه سه پنج گرفته اند و اگر علت تسکین نیابد بر علاج در مفصل ملیه ضماد و ورق
عار و بابونه و حرمل کوفته بسرکه و آب گرم ساز و موم و روغن کرده در عرق و مفاصل و عاقرقرحا نافع باشد الله اکثر مستوید و آب

در وضع مواضع کیمی کمتر بود و ماء و یا حمار وحشی جوشانیده باشد حمایه ویرا ولنگ باشد و اوراشی بسیار بدید همیان بجوشانند تا تحت
دیگ متعلق بوده سر در آن آید حمام گرم بر آن اثر تیز بخش حمرزد دارد حمام یابس کند و نطرون نمک لیدی نفع دارد و در دیگ گرم حرارت آید بعد
آید بعد حمام که آنک شور باشند در آید و ریاضت معتدل پیش از طعام شش دارد مانند گمان تسکین غیره مانده ارد و غذای هر ماهی کم ع دیگو نشد
زیر باش کند و عمران ارجمی و حب تو دملچه و انچه کبیر السوداء بود اختیار نماید و احتیاط گوشت بید و قصار شوربا نکند و اگر قوت بود
طیور مثل کبک عصافیر و آهوره و خرگوش اسخه و تقلیل الفصول باشد بایستی نوع چهارم درد مفاصل از ماده دانشود علامات او قلت دهند و کدورت
که مایل بکبودی باشد در رنگ و قلت اسماع لعلاج و ملمس سرد و صلابت ورم امتناع از مسهلات رطب و میل بطعام بسیار و
سایر علامات سودا و علاج اسهال مطبوخ افتیمون و اگر چون مالیخولیا دهند نماید و حقنه که اخراج سودا نماید و تنقیه بدن
از آنچه از سودا باقی مانده حب افتیمون و جوارش کمونی نماید و سیرت انارین و جوارش عود اختیار نماید و بابونه و اکلیل مرزنجوش
و گل سرخ بجوشانند و در آب آن در آید و یا بخار آن تسوید و طلا از سکت عالیه و سادج کوهی و روغن نرگس یا روغن بان سازند
و از حلی لطاف مرغ و روغن نرگس یا یاسمین یا بوره یغیره و موم هر کدام از این روغن یا میسر گردد گداخته در عضو علیل طلا سازند
و از آنچه نفع دارد لعاب خطمی و تخم کتان و روغن کنجد است و غذا شوربای مرغ یا گوشت گوسفند جوان سازند از کثرت
اکل و شرب ترشیها و نمک سود گوشت گاو و از غذا که مولد سودا باشد حذر کنند و حمام فائده دارد و ریاضت قبل از
طعام لطیف خفیف و اهتمام باید باصلاح طحال و استفراغ سودا و ترطیب بدن و شکم باید که قبض نباشد و ورم باشد و اگر
نماید و در تحلیل و تلیین بسیار فائده دارد نوع پنجم درد مفاصل که ماده ریحی واقع گردد علامات او تمدد شدید و انتقال درد
از موضع بموضع علاج گلقند گلاب سوق مادیان شربت رود گاهی ماده در غایت حدت و حرارت میباشد و سوزش که بود
و گاه در استخوان باشد بسیار دمی کشد و نام میگذارند این را ریح الشوکه نوع ششم درد مفاصل که حادث شود از ماده
از بلغم و صفرا علامات او قلت انتفاع معالجات گرم و سرد و تنها اختلاف اوقات و گاهی لیع یا حتی مدد او و رقتی
مان صدان بود حائده هست و اگر عارض شود کسی را که مزاج گرم و صفراوی دارد و استعمال تدابیر مرطب سرد کرد و بلغم
حاصل شده مثل لبنیات و مانند طبیخ هوا که رطب کثرت شراب حرکت بر امتلا و جماع و آنچه میگردد و هر د خلط و مدفع میگردد
و خلط مدرسه صفرا یا چون مفاصل آنجا باشد گشته مستعد دوالم میشود و بسیار است که در مفاصل مالیده باعتدال از دست
بسیار ماده را تحلیل میدهد و موم روغنها تسکین میگردد علاج این نوع است که مرکب بود اگر بلغم غالب باشد ادویه که مسهل بلغم بود
بیشتر اندازند و اگر صفرا غالب باشد اکثر مسهل صفرا و اگر سودا زیاده بود اهتمام باخراج سودا نماید و اگر برابر بود ترکیب مسهل مساوی
ملاحظه باید نمود و تسکین رسائر تدابیر از صاحبین ضمادات و روغنها و غذا با فدا استدا العصد نماید و مسهل دهد حلاب دهد و در ماء
نضج باید و اگر بسبب کثرت امتلا احتیاج باخراج ماده شود حقنه لین و مسهل خفیف دهد مسهل شدید الحرارت ضرر دارد
و این مطبوخ سورنجان که جامع است نفع دارد صفت آن پوست هلیله زرد هشت مثقال ترنجبین و سنا مکی از هر یک

دو مثقال شاهتره چهار مثقال سورنجان نیم کوفته و گل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم بادیان تخم کرفس از هر یک درم
در یک کاسه آب بجوشانند بعد هشت مثقال نبات و یا دو مثقال شیرخشت در وی حل ساخته میل نماید تیز گرم و باقی علاج از نوع صفرا
و بلغمی جوید دیگر درد مفاصل از سوء مزاج گرم بی ماده میشود علامات او حرارت لمس ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج نماید از صفرا
چیزی از جوش صفرا تا مزاج سرد گردد و شربت لیمو و سکنجبین بی فائده دارد دیگر درد مفاصل از سوء مزاج سردی ماده میشود
و علامات درد والم بی ورم و ثقل علاج تبدیل مزاج بادویه گرم و اخراج بلغم تحفه یا مسهل حب ایارجه تسکین مزاج دیگر درد مفاصل
سستی سست مزاج میشود علاج آنست که روغن بابونه روغن بادام و کدو و گل بالند و بار چربی مرغ و نطرو مغز قلم گاو و موم هم
آمیخته موم روغن ساخته مالند **فصل چهارم** در نقرس و این دردیست که حادث میشود در مفاصل انگشت پا خصوصا در ابهام و گاهی
ابتدائی عقب می کند گاهی از اسفل قدم و در بعضی محل اجتماعات قلم بعد از آن تمام پا را می گیرد و بالا می رود تا زانو و گاهی ورم می کند و
درد نقرس شدید میباشد جهت آنکه ابهام تنگ است و ماده که در او در آید تحلیل نمیابد و تمدد او در حواس شدت و حس و کثرت
اسباب قوی بود و بسبب صلابت و آنچه در وی دیر بآسانی بگذرد در نقرس از جمله بیماریهایست که از پدران میراث به پسران آید
و بسیار باشد که نقرس مداوای سر دارا باشد و علاج نمایند و اخلاط سردی باشد و صاحب علت صفرای مزاج بود
که بمفاصل می آید مار گردد با عضای رئیسه که دل و دماغ است متوجه میگردد و هلاک میکند و ماده این علت بعضی از خون بود و بعضی
از صفرا و بلغم و این بیشتر بود و بعضی از بلغم خام و بعضی از سودا و این کمتر بود و تولد این ماده بیشتر از فساد هضم ثانی که در جگر میباشد و هضم
ثالث که در عروق بود میشود در ضعف قوت هاضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذا بالغیر ترتیب و دوام حال شراب و جماع بر امتلا علاج اگر
خون غالب بود فصد باسلیق یا اکحل نماید و اسهال مطبوخ هلیله زرد نماید صفت مطبوخ هلیله زرد و کابلی از هر یک هفت مثقال
مثقال شاهتره ده مثقال تمر هندی بیست مثقال انگور شش دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته مثقال بجوشانند در یک کاسه آب تا نصف
و صاف نموده مغز فلوس هفت مثقال شیرخشت دوازده مثقال حل ساخته یا یک مثقال روغن بادام میل نماید و اگر حرارت کم بود ده درم
پوست هلیله در صد درم گلاب تر کنند و صاف نموده اختیار نماید چون تب زائل شود بعد از آن دو مثقال تخم کاسنی نیم کوفته
ده درم تخم کرفس درم بجوشانند در آب یک مثقالی ایارج فیقرا تناول نماید و بعد از آن صاف نموده بدهند و آنکه مزاج سلامت بود
اسهال مطبوخ سورنجان و خوردن حب سورنجان نماید صفت مطبوخ سورنجان که جهت دفع بلغم و صفرا و سودا و درد بسیار مفید
مثقال پوست هلیله هشت مثقال سنا نیم کوفته شاهتره از هر یک دو مثقال تخم کاسنی بادیان نیم کوفته و تخم کرفس از هر یک مثقال
گل سرخ دو مثقال تربد نیم کوفته دو درم همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا بجوشانند تا دو درم باقی ماند شیرخشت یا ترنجبین بیست مثقال
اختیار نماید صفت حب سورنجان صبر درم سورنجان چهار دانگ محموده دانگی و نیم گل سرخ و مصطگی از هر یک
یک دانگی حب یک شربت بود صفت حب دیگر پوست هلیله درم سورنجان چهار دانگ شیرمره تربد از هر یک دو دانگ محموده
دانگی مجموع شربتی بود و نقرس که در اول علت بکار آید اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و پوست تربدی و شیاف مامیثا

و زعفران و گل ارمنی از هر یک برابر باید بعسل لعاب طلا باید ضمادی دیگر که درد را تسکین دهد بگیر مرد اسفیداج و کافور را
شیر تازه بسایند و طلا کنند و ضماد دیگر آماس را تحلیل دهد و حرارت کم کند بگیر دلو یا بیخته ساخته بکوبند طلا باید ضماد دیگر که درد
فائده دارد بگیر برگ کرنب و برگ را بکوبند یک زرده تخم مرغ و لعوق زرده … سرکه و مقداری آرد جو با آن بیامیزند روغن گل
چند قطره بیامیزند و طلا باید صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم حلبه در دیگ سنگین یا سفالین بسرکه آب بپزند تا مهرا شود بعد از آن گل
آمیخته باید و طلا سازند و در ریگدار نهد هر روز که خشک میگردد روغن گل یا سوسن تازه سازند ضماد دیگر بعد از خوردن ببرد و گذارند
استخوان حنطه و … و اصل از هر یک ده مثقال درداح از هر یک سه همه را کوفته بیخته با پیه ماهی تیده بر
جای گاه درد بنهند طلا یک نقرس گرم را سود دارد اسپیول هشت مثقال گل خیر و رم کوفته پنج مثقال زرده تخم مرغ سه عدد و آرد جو
پاره مثقال در دو سرکه روغن گل آمیخته گذارند طلا دیگر نقرس گرم را سود دارد اسپیول صندل سفید گل سرخ
و ... از هر یک یک جزو افیون ربع جزو با سرکه طلا کنند ضماد دیگر نقرس بلغمی را نافع است بگیرند مویز دانه بیرون کرده
وارد باقلی و بادام آمیخته و با آتش نرم پخته طلا سازند و طبیخ گفتار در وی فائده از جهت طبیخ گفتار باده دیر اصبع جرما
گویند و دهن طویل نگیرند گفتار پیر را بکشند و پوست باز کرده شکم با شکافته قدری نمک در اندازند و کوتاه تا مهرا شود
بیمار را در آن آب نشانند ده روز هر روزی بامداد و هم شبانگاه دو بار دو ساعت بدان صبر کنند و چون از آن بیرون آید
او را آنگه مسح کنند اگر این علاج اول ماه کرده باشد در میانه این طبیخ را تازه کنند و دیگر بهترین تدبیر آنکار بود که گفته
دست بیابد و ماه کوهی و خرچنگی نیکوئی ... دهد اوداء نقرس و عرق النسا و اوجاع مفاصل را ترا سایند خورد تا علت تمام
زائل شود تا چهار فصل نگذرد هم بباید خورد کسانی که عادت کرده باشند شرح آن نیز باید دانست انواع نقرس مثل انواع وجع
مفاصل و علاجها نقرس مثل علاجها مفاصل است اما اختلاف اسم باختلاف موضع ماده بود و این حقن در مفاصل و نقرس در دو شیت
عرق النسا فائده عظیم دارد و صفت آن پوست هلیله شش مثقال فلفل دارفلفل زنجبیل پوست هلیله زرد از هر یک پنج مثقال
آمله ده مثقال تربد و ترنجبین از هر یک چهار مثقال حب النیل زرده مثقال سورنجان هشت مثقال قنطوریون مثقال مقل جیلو و
و سورنجان از هر یک سه مثقال بادیان پنج مثقال زراوند مثقال مویز دانه بیرون کرده چهل مثقال دوا را نرم کوفته بیخته
سی عدد مثقال عسل یا قند بسازند و مقدار یک مثقال تا دو مثقال گاه گاهی میل نماید فصل پنجم در وجع الورک و وجع النسا
یعنی درد ورک یعنی درد سرین اولی بات که از اینجا سرایت کند بگیر تا که منتقل شود بعرق النسا ماده وجع النسا در دو شیت که میان
پیشتر ادرسد گاه ورک تا زانو پیوسته ماده و گاهی تا پاشنه و گاهی تا انگشت خوردپای میرسد و نام آن رگ است
هرچند دیر علاج باید ماده او زیاده میگردد و پای را دست لنگ میشود و گاهی پای لاغر میگردد و اگر عرق النسا را علاج نمایند
ماده او برودی عود میکند بخلاف سائر اوجاع مفاصل که ماده آنها دیرتر میل می کند و اسباب وجع الورک و عرق النسا
اسباب و مفاصل نقرس است و ماده عرق النسا بانواع دوا لیست که نقرس که در دو رگ و عرق النسا از مواد خام

بود دیگر آنکه ابتدا از مواد حار که منحل شده بود و فرق آنست که در ریاحت وجع النسا خالی نیست از رطوبت مخالی و تقویت تواند حاصل
شود در است ساحت سبب حادث شود و درد آنست که بر جیر های عضلت بسته باشد و بسبب آن یابس اری جیبود علاج این الم عرق النسا
و درد رگ علاج درد مفاصل است لیکن اگر اوجع در این هر دو ضرر دارد چرا که ماده در عمق مفاصل بود و اوجع ماده را تحمل سازد
و بعسرت تحلیل می یابد و مرخیات در ابتدا موافق است جهت تسکین درد عرق النسا و وجع الورک علاج بهادر بلادر مرور نمایند
مشکل بود و کسانی تازه و فربه را خصوصا اگر ماده بلغم خام بود در درجات حیب بود در وجع د وی فصد باسلیق الصحاح اشیا است
از دستی که محاذی علت بود و بعد از آن رگ ماد دور و اگر روزه دارد و بعد از آن فصد نماید الصع بود و اگر درد از جانب
وحشی بود فصد عرق النسا از پا نماید و اگر درد از جانب انسی باشد بود فصد صافن مناسب بود و بعد از آن فصد میان خنصر و بنصر نماید
از مواد از مرخیات است در وجع دموی استعمال آب گرم در حمام و ضماد مرطب البدن عصوره عن طلب مسهل دعن ع ع و لطوعیره حکیمیه
نمالند و احدار آن فصد عرق النسا از میان خنصر و بنصر عمل نماید و بعد از فصد باسلیق و حالیموس گشته فصد مالص الیسع از فصد
عرق النسا و صافن است و اگر درد قوی بود روغن تنت و گل گنجد گرم کرده نمالند و در لسع بلغمی لاقی ماسد تخم ترب و بیخ سوسن
و ستر سکنجبین با عسل حقنه حاده در وجع الورک قی بسیار و حقنه و شیافات و ضماد محلل ملوس رکیته آس عن مرفوق جندبیدستر
و قسط داسهال سحب سورنجان و ایارج شامل ایارج ترمس تبدیل مزاج مفاصل و اگر بدین علاجات نیکو نشود دیر مانده گرد دیم بود
که در رگ بیرون آید میل نماید بسه طریقه علاج نماید طریقه اول شیافات و حقنه حاده طریقه دوم استعمال محجمه بر درد رگ بشرط و نیز بر
مدل ناتش و گلدامتنی مضادات که سیح سازد یا املکد مثل تخم ترا یرک و شحم حنظل و غیره طریقه سوم داغ کردن است داغیه برد داغ
سکید مثل دایره که بر را او ست باید ساخت و این علاجات بعد الضرورت و بعد از استفراغات فصد و حقنه و قی و مسهل و سائر
علاجات اگر زائل نشود علت بدین تدبیرات لیس ازان بدهد از لعاب سعید یک درم تا یک مثقال هر روز چند روز بدین طریقه مداومت نماید
و ورزش و تقلیل غذا فائده دارد و احلابهارا کم سکید **فصل ششم درد دوالی** و این مرضی است که رگها ساق بزرگ و سطبر شود و گره
پدید آید و بیشتر این علت به یکان حمالان پیاده و آن کسانی را که پیش ملوک بسیار بایستد واقع گردد و حدوث این علت از رجوع خلطی
مانند سودا شود از تناول غذا که مولد سودا بود و گاهی بعد از امراض حاد بسبب انتقال مواد عارض گردد و اگر دیر ماند متجرح شود علاج
مشکل شود و گاهی جراحت شود از جهت حرارت مزاجی یا عارضی **علاج** فصد باسلیق و استفراغ سودا مطبوخ افتیمون و قی بسیار
و اجتناب غذا غلیظ و حرکات عنیفه در هر جهت سترت ایارج فیقرا مدلک از گل ارمنی و شرب سکنجبین و آب بسیار ترک حرکت نماید
اگر حرکت ضرورت شود داد و به قالس مثل مارد و کرمارد و صمغ عربی و اقاقیا بر ساق و قدم بندد و بند بلفافه از ماسه یا تا را ودلعه
مقیه بدن ضماد از خاکستر کرنب و روغن بیت یا کرماز و سرگین بردارد و ساییده تخم ترب تخم کرنب کوفته با روغن زیت طلا سازد و ترمس لحیه
ضماد سازد یا در آن آیدو گاهی رگ را الحتایید جوی سودا غلیظ بگیرند بعد هم برآن جا بالد **فصل هفتم درد داء الفیل** این
علتی است که ظاهر شود در ساق و قدم بیگرده تشبیهی با پای فیل دستاسیح اول بعد از آن سیاه گردد در حمره صلابت علامت آن بود

اکثر استسقا صعب العلاج است و این دو نوع است **نوع اول** که از جوانب دادی غلیظ بود علامت او درد و ثقل

اگر ورم ملمس رنگ تن کبودی گاهی سیاه شود و معتبر نگردد **علاج** فصد باسلیق و مسهل سودا و بعد از آن فصد باصلی کند و حجامت

مع اعضا کرده الود بر ساق کند و ضماد تیاو لحیة التیس نهار و آن متورم **نوع دوم** دا الفیل که از خلط غلیظ

و علامات ساق و قدم مثل دو ورم علاج مداومت رقی و بر پهنه دو بار و در کروون ورم کرهای گوشت و مسهل

بلغم سل حب سی قی بعد از اسهال قی باید و عالم لطیف و گرسنگی بود نفع دارد و ورم از استر یا ورم رگ ها و پیم و ورم رکبتین بسیار تو

اصیار باید و طلا یاسمن و آتاتیا و جوز السرو و سرابات دوای لحیة التیس که بصاره محکم بندد و بعد از قی ترتیم کرت و بیع

لطرون بگیرد و سرکه بر آرد و علاج حاکستر حوکت و طلا بوده که دو یا دو روز مقدار بند و دا العیق تمی نماید علاج کدا رد اکر ایدای تمام نماید اگر

جراحت کرده دیم کلود بیخ علاج را قطع است حکم است که مسهل بلغم و سودا قی و فصد اگر احتیاج بود این علت سرایت کند اگر بماند

باید **فصل ششم** در درد و حقیقت این دو نوع است **نوع اول** که حمره، تا قطع آفت بوده شود **علاج** آنکه دوسها

بید و طلا از ماشیا و کلاری باید **نوع دوم** که از مار تندی با شود تقدیم **علاج** اگر حرارت غالب و فصد باید و روغن گل مالند و اگر

ماده بارد باشد قی و مسهل بلغم و سودا و روغن بابونه و فربیون و قسط فائده دارد **فصل هفتم** در درد ناخن سرادار آن است که ورم

سرد و سر کوفته طلا ما و اما رسیده شراب کهنه ضماد باید و مرهم تیوم با سر کشد گذارند و اگر ناخن باشد و دمیدگی دارد

دیره و پاک سر جوز رم کوفته بیخته طلا باید و اگر خون مرده در زیر ناخن باشد آرد گندم و زفت بهم آمیخته بر ناخن طلا باید و احتیاج

ناخن جاریدن آب و بربالت سیده بات مثل یا گرسنه جو تنایده باشد تشو بید و ضماد از زفت و الحیر جدا یا بهم آمیخته گذارند تمام

مقالهٔ اول که در امراض خاص بود **مقالهٔ دوم در امراض غیر معین** بعضو و مشتمل است بر هشت باب هر بابی چند فصل

و هر فصلی چند نوع ما کو میگردد **باب اول در حمیات** و اجناس و انواع و اسباب علامات و علاجات و آن شش باب است

که در دل مشتعل گردد و توسط شرایین و عروق در جمیع بدن پراگنده شده در استالی که با فعال ضرر رساند و اجناس حمیات

سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم آن است که اول روح گرم گردد پس از آن گرمی آن مثل اثر رسد پس اعضا و اخلاط

حمی دق آن است که حرارت غریبه دل در اعضای اصلیه تاثیر کند تحسیس دل پس روح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و

حمی خلطی آن است که حرارت غریبه اول اخلاط گرم گرداند پس دل جمیع اعضای او این جنس بسیط بود یا مرکب بسائط بحسب

چهار است و مرکبات بسیار و بعضی اخلاط در خارج عروق و داخل عروق میباشد مثل تخم گرمی آن بعلیان بیرون عفونت میآید

باید دانست که مایه ترکیب تن مردم جنس سه است یکی میاد اعضای اصلی است که بیاد جنس آن چون استخوان و گوشت و پی

دوم رطوبت ها که از رو تحلیل با تن است چون خون و دیگر اخلاط سوم روح طبعی و حیوانی و نفسانی و حرارت تب در تن

گرم میباید و گرمی همه در **فصل اول** در حمی یوم اما علامات تقدم اسباب سه است که در ابتدا با تب نیست تیز

و با بعضی سردی اطراف باشد و ثقل بود و گرانی که در دوی زائل شود و نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیاری باشد

قوی و عظیم بود و در بول تغیر بسیار بود و در اول تب توام و نفس را حالت طبیعی تغیر بسیار نداشته باشد و اعراض قوی مثل سوزش ان
نفس متواتر باشد و اگر برطرف شد از تعرق یا بطوق تسعیه بعرق بود و تسکین او چنان است که آزار و درد در بعضی و در بول باقی ماند
و انواع این تب بیست و دو نوع است نوع اول حمی یوم که حادث شود از ریح و صداع و سبب کثرت حرکت روح در اعضا بود
علامت و سرخی لون و حدت رویک خروج و رنگ محموم مائل بزردی و نبض صغیر و ضعیف گاه مائل بسلامت سست علاج
شربت انار و عرق و مفرحات فائده دارد و سینه طلا از صندل و گلاب کافور و خوشبوی مالیدن فائده دارد و بعد از تسکین تب حمام
معتدل الهوا که از آب علیحده داده در بدن برآید و در بدن روغن بنفشه و امثال آن مالند و سرخ سرد و غذا قلیه اسفاناج و کدو و
ماش مقشر و اگر تشنگی خود شراب کهنه امداد ملکی از انکم سکنجبین و بسیار او ضرر رساند و شراب کهنه اگر ممزوج باشد شاید که در این نوع مقلیات
نخوانند و دیگر غذا بسیار میل نماید با کمال خود آید نوع دوم حمی یوم که از هم شود از جهة کثرت اهتمام یعنی غلبه فکر حرکت
ضعیف فرق میان هم و غم آنست که مطلوب صاحب غم فوت شده باشد و حاضر است از ادراک آن و مطلوب صاحب هم فوت نکرده
و حاضر نیست از ادراک آن لیکن بعد حاصل شود و علامات در جمیع عوارض نبض ضعیف و رنگ زردی مائل بزردی علاج سیر
فواکه و عطر و عرق بید مشک و گلاب گاوزبان اطعمه و اشربه … میل نماید نوع سوم که از فکر بسیار … و علامات و بعضی علامات
هم و غم بود علاج شربت صندل و فواکه و خیار عرق نوع چهارم حمی یوم که از افراط غضب شود و حرکت روح که میل بخارج
باید علامت سرخی حمرت عینین وی دو تواتر نبض علاج شربت لیمو و نارنج و تسکین غضب حکایات لائق که موافق غضب بود
داد و حال علیل در حمام و آب … و آب گلاب … سینه و سر ریزند و طلا از صندل و گلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود و امید کافور
مخلوط سازند و آب کشنیز خود … آش غوره و سماق بعد از گذشتن تب نفع دارد و گوشت ماهی مصری یا گوشت … تر شده
سامست است دوات این علت فائده دارد و حرکات لطیف میل جماع و غذای گرم و شرب شراب … دارد نوع پنجم حمی یوم
اکثر به … تحلیل روح … بود علامت او زردی روی و … ضعف آن و کدورت بول از جهة عدم هضم علاج
آنست که … سازند که خواب آید یا آنکه روغن بنفشه و کدو در بینی مالند و آنکه در وقت خشخاش جوشانیده باشد بر سر ریزند و مالیدن او
اطراف فائده دارد و شربت خشخاش و جلاب … و شراب ممزوج آب … که در وقت خشخاش جوشانیده باشند چون تسکین یابد
در حمام نفع دارد و بعد از آن یک ساعت غذای یک میل نماید نوع ششم حمی یوم که از کثرت خواب واقع گردد علامت …
کثرت خواب و … نبض … علاج عرق در حمام مالیدن غسل آب گرم و ریاضت معتدل تقلیل … و منع از اسراف
نوع هفتم که از فرح بسیار حمی یوم واقع گردد از جهة کثرت روح … علامات و اختلاف در نبض … علاج شربت
سیب صندل و عرق بید مشک و شراب … ملکی … نوع هشتم حمی یوم که از کثرت تب بود علامات
مادی گرمی حاصل کراهیت حرکت از جهة افراط … و … و صغر نبض زردی بول و علاج راحت و خواب بسیار
… عرق … حمام و آب … فائده دارد آب گرم بر … بسیار ریزند …

دیگر مالیده شود غذا از تب گوشت مرغ و یا یخنی دهند و تجرع سازند و منع باید از هر چیزی که تخفیف حاصل گردد خصوصاً از جماع
نوع نهم حمی یوم که حادث گردد از استفراغ بسیار یا مسهل که ضعف از آن حاصل گردد در وی اگر گرم سازد و علامت وی آنست
که اسهال قوی یا قی شده باشد علاج حبس طبیعت و ضماد بر معده و دل از صندل و گلاب و اقاقیا و مشک و گلاب و آب مورد و کوکنار و غیره اگر
تشنج رگ و ساق سازد ... الرمان موی بر روغن آبی آمیخته بر معده بسیار در دیگر طعام رود و ماء اللحم و شربت ... مانده
گفته اند نوع دهم حمی یوم که از گرسنگی شود و علامت او آنست که ... و دهان و گوشت و ... هر گردد و بعد از آن تب
ظاهر گردد علاج از آن ... و تسکین ... اول ... از آن ... امر شربت ... و حمام
مالیدن ... غذا لطیف و شربت ... نوع یازدهم حمی یوم که از غم اضطراب حرکت ... دیگر ...
علامت ... علاج تقویت دل ... یاقوتی و شربت صندل و دواء ... مشک
و غذا ... گوشت مرغ ... نوع دوازدهم حمی یوم که از ... شود که موجب گرمی ... علامت
او ضعف و ... علاج ... تب ... بعد از تسکین تب غذا لطیف و حمام و مالیدن روغن کرد
... نوع سیزدهم که از ... حمی یوم حادث شود ... علاج ... و آب ... الوی ...
و شربت سکنجبین ... آب ... بعد از آن آب سرد ... اگر ... بود
آب ... نوع چهاردهم حمی یوم حادث گردد ... که در مسام جلد و ...
... رگها ... قلت تحلیل و اجتماع بخار بسیار و ... حرارت ...
... اخلاط ... علامت ... رگها و ... و ... اگر ... بسیار بود
علاج ... و اسهال و اگر ... بعد از آن استعمال ... شربت ... و گاهی حادث میگردد بعد از ...
... واجب است که ... اگر ... مسهل ... شربت ... و ...
و ... بعد از تب حمام ... مالیدن ... گندم و ... تنگ ... اگر حرارت بسیار
... نوع پانزدهم حمی یوم که ... موجب ... گرم سازد
علامت ... فساد طعام در معده ... علامات تب ... علاج
اگر اسهال ... باشد ... مسهل ... اگر ... طعام ... علاج ... گرم ...
تا معده ... طعام ... ضعیف ... بیرون آید ... معده را قوت ... سکنجبین ... بود
و آب ... روغن ... روغن ... گرم ...
... اگر ... اسهال ... حادث میگردد ... حب ... سماق ... دارد
و اگر چیزی از طعام مانده بود ... سکنجبین و آب گرم و اگر طعام ... شکم ... نباید

وجوع و جواب نفع دارد و بعد از مفارقت تب غذای خفیف اختیار باید **نوع شانزدهم** حمی یوم که حادث گردد از سستی مسام و حرارت
احمره و جهره و ثقل سر و عرق حرارت ملاوع و تمدد و بیاض بول علاج فصد و اسهال تلطیف ماده و اگر ماده بسیار ربیع در ابتدا
بعد از آنکه بعد از آن تحلیل علاج الطبیب **نوع هفدهم** حمی یوم که سبب آن سستی و بخارات دخانی که در بدن جمع شود علامات او درک حکم اعتاد
علاج دخول حمام بعد از تب و آب گرم در آن تسویه بدن حکت فائده دارد و طلیه و نوره مالیدن بعد از آن اعتدال و تسوس گندم ...
تسویه **نوع هیجدهم** حمی یوم از حرارت مفرط بود و علامت کثرت توقف در حمام و آفتاب و گرمی در سر و گرانی او و سدد ...
صفره و سرعت نبض **علاج** تحلیه از صندل و گلاب و سیب و آلو ... در بسی بی دارند و روغن کدو و بنفشه و آب ... در
و سر مالند و شکم تا استر هندی ... شربت از شیره خرفه و خیارین و شربت ماریح و لیمو فائده دارد بعد از تسکین به حمام در آید
و آب ساق ... باید **نوع نوزدهم** که از برودت شدیده که بخارات دخانی در بدن محتبس گردد و علامات او رعشه و ... سرخی
وجه و چشم و علاج در جامه گرم مالیدن ... تسکین یابد بعد از آن به حمام روند و گرم جامه توقف نماید ...
...

تا قلق و کرب ماده و ضیق نفس مد سوای نمی گشت و اورام حلق و لهاة و سیلان لعاب در این تب دلالت این تب شدید بود و بحران
سوءالحس و رعشه و سبل حمی لیم بود اما حرارت این تب ملک باشد و حادث شود در این تب لیث لو علاج فصد باید و چون آمد تا بر
عسی شود اگر قوت قوی بود در وقت ساست لیک و اگر مانع باشد از فصد حجامت باید یا رگ پیشانی گشاید و در روز بحران مصلحة
والعات ما لیه در ایام گذشته نکند و در هم اگر قوت قوی بود و استفراغ چون فلا مر فصد ساست و بعد از فصد شربت عناب و لطیف کند و ترتیب
و اگر رقیق بود ما معرای تبرید و تعدیل آن لازم دارند و اگر غلیظ بود نضج دهند و بعد از فصد قوت ملاحظه باید اگر قوی بود ماش مقشر دادن
اول سعال کرده و تا ایام سوم و چهارم کشک جو و شیره بادام تنق سازند و ما سیم آب انار دهند و عود لیمو و شیره و اگر ضعیف بود دستور مای بحر
تا آن ایام و بعد از فصد راحت باید و آب انار شیرین تیز حتی تا چهار شربت احتیاط باید و تسکین را ارشاد کرد از دوره و مقعد و چیز و تسکین ساخته باشد
سیار بدیا حصه نرم باید و اگر مرض حاد بود از چهارم تجاوز نماید شربت عناب نیلوفر دهند و اگر قوت ضعیف بود و مرض از هفتم تجاوز کند
اول بهار آب انار شیرین نقد آمیخته میل باید و بعد از دو ساعت مقدار جمل درم آنچه مده درم صد و بعد از چهار ساعت مده درم تخم
تا یک دو لعاب اسپغول مرجح باید با تخم ریحان مع گل طلیس تا د لو د بخوردن بسیار بدار اول بهار آب کشک جو تقد دو لو دهند و اگر در این مقدار
تسکین نیابد در آخر روز دارند کاسنی کوکنار بالتخم ساخته شربت و آنکه داستان آن ده دهند و اگر تا چهارم تیل و دیاستم کشته بعد از آن شربت
سکنجبین و رب لیمو و مانند آن مدیواج و استعمال این نوع تریسها سیل باید تا مدت و عفونت چون تا السکین تیغ و آتش مه ره دهند
بعد از هشتم مانند کار دارد اگر چون رقیق و صفراوی بود و مرد ارعدش سرکه سازند و اگر غلیظ بود سایست و اگر بعد از نضج احتیاج مسهل شود
مطبوخ هلیله دهند و سا هتر و حیار شمبر دهند ماتیس ملطف مسهل عفونت صفرا بود فصد باید و حول ملک بردارند و سال در تبرید
مثل تمر هندی و آب کشک جو و ترشتوی و یا سکنجبین و آب هندوانه و آب کشک جو و آب انار رین اگر ضرورت شود قرص کافور دهند و بعد مکررا
سرد سازند و بحر و کنار گلاب آلوده ساخته باشند و آب کاسنی ثالث ملک کافور و صندل و برگ اسرک بید و خیار و آب بادرنگ و کیالستان لو
سرد سازند و در میله بستان مقدار تا ارد و مدا اگر ارمدس آب انار رین و اگر قبض شود مثل شیرخشت آب تمر سیدی و استعمال آن تم سازند
و آنچه بر دیگ افکنا امراض لیمو دارند یا ک سیاه و لطیف عروق را آب کاسنی مسعود مقدار هشت درم نحو تا مدتی که از استیلا گرده دام
سکنجبین و رباح دم میل باید و چون لیس یکشد دعا مرح و تیمو سار مدار بعد از اشتر گرم و غلیظ مسح باید و از تعب را حت لکم
تیر را ماده تمسک لوسع دیم در حالت مادی صفراوی با تعفن شود ماده در خارج عروق یک دو روز دیگر آنکه مرکب شود دو
کال ماه بر زمین گردد و این تب اگر حالی اقلع شود در علاج آن بعد قوت زیاده بود در آن گرسنه دار گذشتن تب
چهار ساعت اگر کم بود ما آن ده ارد ساعت بعد و در طرف مثلث قی و اسهال عرق باشد علامات و اگر ابتدا امر دوره کند یا اگر کمات
سرد که سورن آوی سرد حلت مانا قبض مدو گرم شدن تشنگی و خشکی حلق و دهان و بیرون عرق بسیار و تمحل تسکین تب و گرانی و درد
عصب بعض کلام مرض گرم سریع عیر ستوی درول الحمر با تحسن مدوی مدو اگر بار دهن مشود کسانی را که مزاج ایشان گرم
و سن شان میانه و هوای گرم و تناول اطعمه داشته گرم سکر و تعب شدید و دوران طویل ره د است باشد و تنی که باید ابتدا از این

معلوم باد که تپ عرق حالتیست علاج اگر طبیعت نرم بود در ابتدا هر روز دو سه نوبت آب مسهل بدهند و آب کشک جو پیش از گرمی تپ
سه نوبت بدهند و بعد از آن سکنجبین با آب سرد و عناب و سپستان و صندل دیگر دهند و آب کشنیز و امثال آن ... در وقت ... اگر
تشنگی غالب و سکنجبین با آب سرد و تیره ... سکنجبین و ساعت تسکین عطش بدهند درین حالت در آخر نوبت سکنجبین فایده دارد و خوردن آب
کشک جو با ... و آب گرم ... بایدن ... بقیه حرارت ... که نوبت بود شربت سکنجبین با آب سرد با شیره تخم خیارین ... شربت
سردی و بعد از دو ساعت آب کشک جو بعد ... چهار ساعت مزوره ... سعال ... اگر بیمار ...
ماریح ... بدهند و لیمو ... صلاح ... ابتدا ... آب کشک جو ... دیگر ... فایده دارد
اگر لیست ... عالم گردد ... اصول ... که آب ... سازند ... اعتدال ... دو دوم
اصول شربت ... بدهند ... چهار مثقال ... شربت گل ... مثقال ... شربت سکنجبین
... شربت ... اعتدال ... اگر ... دو ... اگر ... لیس
... اسهال بدهند ... شربت ... سکنجبین ... اگر ... کشک جو
... شربت ... اگر ... سکنجبین ... اگر ... سکنجبین
و آب گرم و بعد از آن شربت لیمو و غوره ... خصوصاً ... اگر ... شود ... اصلاح حال
شود ... اگر طبع قبض بود ... درم ... اگر ... سازند
بعد از آن ... صاف بوده ... درم ... اختیار باید و اگر ... گردد ... تا محموده
... اگر مریض ضعیف بود ... مثقال تمر هندی ... آلو بخارا ... باید و
و صاف بوده ... وقت ... درم ... آب کشک جو ... گل ...
حکیمان ... ذکر ... ابتدا مرض ... احتیاج ... مثقال ... آب ... باید
اگر طبع ملایم ... مثقال تمر هندی ... صاف بوده ... اختیار باید ... تسکین ...
... تمر هندی آلو بخارا اختیار باید ... مستحیل ...
... شربت سکنجبین ... مصلحت ... سکنجبین ... اگر حرارت ... عظیم بود ...
... حرارت ... استفراغ ... و عدد ... آخر ...
... اگر ... حرارت ... سکنجبین ... کاسنی ...
... چهارم گوشت مرغ ... اگر ... آب تمر هندی ... سازند ...
... حالت ... محکم ...
... وقت ... دو ساعت ...

می کشد نوبت او بیست و چهار ساعت و نوبت لرزه او بیدار می باشد و حرارت و در نهایت حدّه شود و از او زیاده رغب نوب
تو و گرانی بسیار در سر بود و حالی به اکثر تب کاهلی سیحرانی و ضعف معده و تیرگی دهان مضطرب شدن و تعرق بسیار و در قاروره
صف کمتر بود و اعراض بسیار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی سفید بیست یک ۳ حرارت که متوسط بود **علاج** ملاحظه باید اگر حاجت
صفرا غالب و علامات امتلا و آنست که در نوبت و کمتر باشد تاقص او تشدید و بسیاری عرق در تب ارادة شدت عطش و تلخی دهن کی
سرد لیمو و امثال و سکنجبین **علاج** بر دیکت عت خالص نماید اگر حاجت علم بسیار بود و علامات او کو کند شربت سکنجبین عسل در روز
کرده بود کم بود استفراغ لم و استعمال کند دوای مسهل او ام لعیح حلط دهد مگر آنکه خلط متغل بود از موی اجتنی و قتل آشرا
بود مرایض از ران مخل مسهل بیان دا اگر لسیت قسمی دو یا سی مغز فلوس رنگین بلیل نماید یا تحت رم و اگر نادر رو علیه د مرح لوت
قصد جاوه قلادو اگر تجبین و بسیار و عسل سر لیه آب کسک تحو بعده بعد از چهار ساعت سکنجبین آب سرد و غذا در روز دیگر نوبت بود
شوربا مرغ یا نوع زیرها آب سبدی اگر ضعف بود در رطوبت باشد مقشر لشره بادام و اگر نوبت هار نگردد گوشت مرغ یا گوسفند حوان
آب اوکرا و نخود دیم کوفته و ماش مقشر و اگر حرارت بسیار بود کشک جو و نحو سیم کوفته و شوربای مرغ و اگر تب دمو و دیول بسیار رنگین باشد اگر
ادیان نمیع و سکنجبین کرا عسل ساخته باشد و در قت لرزه آب گرم دلیه جامه و دست یار اودر گذارد روقی در انتظار نوبت و میص
نوبت بعد و حنا اگر در ان تلخ بود و صاف داشته باشد لعیح کلی جاید و سکون لیس ست نفر اردو علام بعد از لعیح شام است و تیس لعیح
دارد و شرابت گفته اند که سعوط سیر یا سد لعیح با دوا اگر نمیده و باسیده بود مرداز چون ملاسی لعیح بید کرد مسهل قرص عشر ریک محکم سوم
ترد سفید دو دم محموده دانگی ربع سوس سیدرم صنع درم بلیله کابلی مسوده آب گرم میل نماید دوا دیگر ترید سیدرم غاریقون نیم درم محموده دو دانگ
شربت سکنجبین همه سازند ناگاه و سراوار آنست که مسهل در روز نوبت میل نماید مگر وقتی که در وقت لرزه فرماید و مسهل قوی تکیما دم تکمه
نحو بید و شربت سکنجبین تب دمار حیات کمتر مع دارد و قرص ویر مانده از حقیقة آن گل سرخ هفت درم ربع سوس چهار درم
مسهل از رم طباشیر ۲ درم کوفته بیته قرص ساز ند تری تعالی بعد از استفراغ و انکسار حرارت و اگر زیاده بالای حکم گوید مسکو باید باشد
علامت او آنست که مریض باید بر سر استخوان بیلوا جامه است ملی در بوقت شربت مدر کرسیاقوی باشد گرم بود و مثل تخم کرفس
بادیان حنا ریس تخم خربزه مقدار دو درم شربت سکنجبین اصیار باید غدا در روز دیگر نوبت بود شوربای مرغ و تیهو باید و اگر نوبت
در روز نوبت اقتصار بر شربت سکنجبین بدستور آب انار بر قدر پا آب تمیز و قصد ترک غدا اگر نوبت بود دو حد رطوبت باید و اگر میسر تواند کرد و تنز
سوس گسیلم قصد واد که عن نادرم میل باید بعد از تسکین حرارت و انحطاط نوبت غدا و شربت لعیح دارد و اجتناب از غذا و غلیظ باید
و اهتمام تقویت معده ماید نماید **نوع چهارم** در تب محرقه و این دو صنف است اول آنکه حادث شود از عفونت صفرا
که داخل عروق بود و در موضعی که بیشتر در عرق نواحی دل و معده و جگر باشد دوم آنکه این تب محرقه از بلغم عفن در نواحی سینه و دل
متولد گردد از بلغم مادی صفرای حاد ادک و عارض شود این محرقه از بلغم عارض شود و نتایج را هلاک می سازد و بیشتر مردم
جوان و صبیان را عارض میگردد و علامت اول لزوم تب و حرارت او زیاده از تب غب بود و حدت زبان اسلم

بود و صفرت زبان متوسط سیاهی زبان بدو نسبت عرق کم بود مزد در بحران با فراط عطش و در
اظهار بود و کثرت یا قلت ادرار بول و سرد و سترپره در بدن اگر صفرا محض بود اعراض شدید تر روی دهد مثل سهر و اختلاط و دلیق
و درد سر و حون می محرق حمیها و کرب و سترپ ترلف و سقوط شهوت و حرارت در نواحی سینه بسیار بود و عرق سیاه تپ محرقه
و تپ مطبقه آنست که شدت غب در محرقه زیاده است و حرارت در وی کمتر از مطبقه بود و تند در بدن بود و ضیق النفس زبون بود
حرارت حاد و خشک ظاهر باشد علاج آنست که بنگرند در حرارت و ماده و اگر حرارت راجح باشد بر ماده تسکین حرارت بشیره و حریره
تبرید بیع و ماء الشعیر باید بعد از آن منضج دهند پس از آن مسهل و اگر غلبت ماده راجح باشد بر حرارت منضج اول دهند بعد از آن مسهل احتیاط
باید و در آخر تسکین حرارت باید و سزاوار آنست که مسهل قوی در ابتدا ندهند اگر حاجت مسهل شود آب ... یا آب تمر هندی و آلو بخارا
و شربت گل مکرر و سکنجبین با شربت ... احتیاط باید و آب تمر هندی قند سفید روز دانه دارد و اگر ... ظاهر و رکیک بود ... باید
و آب ... و جمیع مبردات بالفعل در این حمی نفع دارد و اگر در شکم ورمی بود در معده و جگر ... باشد ... بود
... آب سرد میل باید تا حرارت غریبه را تسکین دهد و غذا دهند طفل ... که ... بود ... آنسته
باشد و حریره العدس و کدو ... ساخته بسینه گذارند ... حرارت قوی بود ... سکنجبین ...
ساخته باشد ... و بعد ... ساعت آب کشک جو یا آب انار ... هر ساعت آب ... یا ... کدو با
... یا ... احتیاط باید و سکنجبین ... کاسنی ... نفع دارد ... که حرارت تسکین یابد
... کشک ... بادام دهند ... آب غوره ... در ... تحلیل ... باید ... باشد
روغن بادام ... و ... بسوید ... و اگر ... آسیوس ...
زبان ... و اگر ... بود ... و ... باشد
... و اگر تشنگی ... بود ...
... فائده دارد دیگر تپ محرقه ... علاج ... سکنجبین ... باید ... کشک ...
ماده در حوالی معده بود علامتش ... عرق ... قی باید سکنجبین و آب گرم و اگر ماده غلیظ بود ...
... باشد تدارک حرارت ... غذای لطیف دهند در ... احتیاط ...
... حمام ... مایل بسردی ... باشد در این وقت نفع کلی دارد ... نوع ...
در غب دائم ... که در تمامی عروق بدن در آمده می شود بسیار ... علامت ...
غب خالص بود در این ... بود مگر ... بحران و ... غب غیر خالص ... بود ...
و در تپ غب دائم عرق باشد مگر در آخر یا در بحران و عرق بسیار حمی و غب دائم و محرقه ... حرارت و ... در
حرقه ... بود ... در غب دائم دوم ... در غب دائم ظاهر بود سوم آنکه حمی محرقه ... احتیاط ...

و خفقان و غشی بود چهارم عطش و خشکی زبان و سوزش سینه و حمرهٔ مستر سود پنجم زبان در حمرهٔ سیاه بود و در عقب دائم بود و دهان
و در عقب دائم لاغر بود علاج شربت لیمو و نانخواه و شیرهٔ تخم کاسنی و عرق بیدمشک و کاسنی و گاوزبان و صندل قند اختیار باید و مسهل
تو نمی ابتدا این مرض مناسب نیست بلکه احتقان حقنه ضعیف و شربت انار آب تمر هندی آلو بخارا و آلوچه اندک کلیمین داشته باشد باید
ساله و تبرید بسیاری باید علاج قوی تر از عالص باید **نوع ششم** حمی عفنی حدوث این تب که عفنی لازم میگردد
از کیموسات صفراوی آنکه در غایت رقت باشد میشود و علامت او آنست که حادث میگردد این تب روزهای که مزاج انسان
در غایت حرارت و یبوست بود و ساقط میگردد بعض قوت در بدن و احیانا درد و نوبت و این علامات تالف و خصوصا قی
در معده و مگر درم بود و اگر این سبب هم و غم با تحول یا استفراغ بسیار حمی واقع شود او اسلم بود علاج مدبر مسکن و تبرید احرص
لعاب طلا و صندل گلاب و عرق بیدمشک اندک کافور ساییده در شیشه کرده و برگ بید و گلاب یا تبیده در جامه فرش طلا باید
و ریاحین و خوشبوی دواکه مثل آبی و تفاح در نواحی او گذارد و هر ساعت اندکی آن در آب انار بی آمیخته مثل آب لیمو و انار
و در رنگ نوبت میل باید دفع حتی بیاید و از جهت ترتیبی تقویت معده می شود از رود دمی کند و صفرا ... دو مرغ بجسته
با عوض ... از رواست آشیر آب انار میخوش یا شربت سیب معمل و شربت و اگر فاسده دارد و اگر عطش شدید بود کنک
یا بان آب سرد یا تراشه قیق میل باید و حقنه با آب تیر و آب کدو سرد ساخته میل نماید و اجتناب از هوای گرم وقت و سهر
دوغ گاو یا قرص کافور و غسل با آب سرد اگر تابستان بود و اسحه تناول نماید غسل اگر هوا خوش بود و حرارت و دهشته باشد تدریج بار
سرد ساخته اختیار باید **نوع هفتم** حمی مواظبه این تب نوبت بود هر روز و حدوث او از بلغم عفن که در جوارح عروق باشد
در بدن گرفتن و بیرون ساعت بود و وقت گذشتن او شش ساعت علامت او آنست که در ابتدا یکره سردی اطراف
و لیست بدن رود گرم نشود و اغلب ... بلغم زجاجی و ماتعفن شدید تر است و ظاهر میشود در برودت او اندک ...
لیس الحال سل سردی رب سرد میگردد و بعد از آن بتدریج گرم میشود و باز عود میکند از جهت غلظ خلط و گاهی با این سردی قشعریره
میباشد و از علامات او غشی و سقوط قوت شهوت و طعام هضم ناشدن و حرارت او قوی شود دیگر از بلغم شور ...
شود و غشی ... و قشعریره بود و سردی قوی باشد دیگر از بلغم ترش بود اندک قشعریره بود و ... و در ... اندوه کمتر بود
میل بهوای سرد و آب بسیار داشته باشد و از خواص این مرض است قلت عطش و عرق مگر وقتی که از بلغم شور که بسیار عطش بود
و عطش ... بسیار بود و اسهال ... و زردی رنگ صاحب این تب مائل بکثرت و زردی و گاهی میل رنگ رصاص بود و
بعض او سفید ... غیر متعادت و بول رقیق در اول از جهت سده و برودت بعد از آن ... بود و در ... قی
بلغمی باشد قی او با بلغم و بدن درد ... نگردد نوبت دوم و ... ولد ... بود و این تپ ... مستلزم ...
دعوت ... و کسانیکه رطوبت بدن ... غالب دو مردی را که حمی ... بسیار میل باید دیگر استفراغ کند و
... و زبان ... رطوبت و ... غالب بود و زبان نوبت او اکثر در ... بود بعد از آن بیان ... علاج

در مباشرت آن لیمو بلیست باعتدال و قی بسکنجبین و آب گرم که در وی تخم ترب جوشانیده باشند و تکلف نمایند قی بسیار ضعف
استعمال ملطف و چیزیکه قطع بلغم کند و موافق آنست که در ابتدا شربت سکنجبین و گلقند بادرد بهم اختیار نماید
بعد از آن مصطگی و انیسون و بوی دیگر با آب کرفس و بادیان و سکنجبین عسلی نبع گل دار دو درد بالعسل آب بوده میل نماید
و اگر طبع باعتدال بود و شربت ملین که در وی گرمی بسیار نبود مثل گل سرخ دو مثقال بادیان نیم کوفته و انگور شیفا
از هر یک مثقال عناب سپستان از هر یک بیست عدد تخم کاسنی نیم کوفته دو مثقال تا سی مثقال قند حلاف ساخته بکار برد
اختیار نماید و اگر قوی تر خواهند هفت مثقال مغز فلوس عرق مثقال فایده یا قند یک مثقال ترنجبین اضافه سازند و اگر قوت ضعیف بود
حقنه ملین باید بعد از آن حقنه حاد و قی بآبی که در وی تخم ترب و شبت و بیخ سوس جوشانیده باشند با سکنجبین عسلی باید داد و بعد از
قی گلقند و شربت سیب صندل و غذا نخود و نیم کوفته و اگر بسیار زند و اگر زمان طویل بود و نیم ضعف بود شوربای مرغ با نخود و اندکی
گوشت از بس لطیف بطیخ بریان بوده اختیار نماید و اگر طبع قبض بود دوای ترنجبین دهند صفت آن ترنجبین ده درم
زنجبیل و مصطگی از هر یک سه درم قند برابر مجموع شربتی هر شب مقالی یا کمتر از مثقال اگر بیشتر سازند بحسب قوت شاید و صباح
بیخ درم گلقند با سیب و درم شربت بزوری با سکنجبین عسلی میل نماید و اگر بول احمر و غلیظ بود فصد فایده دارد و اگر احتیاج
ملک شود دو درم تخم کرفس و بادیان اندازند و اگر احتیاج استفراغ بود سکنجبین با آب گرم حل نموده دهند و قی فرمایند فصل
و اگر این تب از بلغم زجاجی بود و در روی و اطراف هیچ ظاهر گردد قرص ... و شربت ماء الاصول بشربت بزوری با قرص
افسنتین بسکنجبین دهند و اگر مزاج کبد سرد بود قرص لک بشربت بزوری و اگر ماده از خلط سرد غلیظ بود علامت او دیر کشیدن
علت و بیاض قاروره و زمان زمستان و سن پیری و بلاد و مزاج سرد و تر و تریاق کبیر مقدار دانگی بزوری دهند و روز دیگر
ندهند یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس و اگر این تب حادث از بلغم شور شده استعمال نکنند ادویه که بسیار گرم بود و اگر تب شدید و قوی و
با حرارت بود و بول رنگین و نبض مائل بسرعت علاج غب خالص نمایند و زیاده تر نقصان بحسب حرارت برودت ملاحظه باید کرد و
غذا لطیف نخود نیم کوفته و ماش مقشر زیره و گشنیز و شبت خصوصاً اگر بلغم حامض بود تلخ تر بود و اگر غذا قوی خواهند گوشت تیهو
و مرغ و کبک و امثال اینها و سزاوار آنست که در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید مثل قلیه و آنکه سرد و سرکه باشد و وقت غذا بعد از
فتور بود و ظرف شدن بوست و پیش از نوبت بچهار ساعت احتیاط کنند اگر از بلغم حامض شود مثل شیر و خورات و اگر تر و گوشت گاو
و ماهی و آنچه که برف و یخ باشد و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بیدار و فایده نکند نوع هشتم در تب بلغمی دائم حدوث این بلغم
عفن که داخل عروق بود علامات وی تب لازم و در ابتدا با نقص برودت و قشعریره باشد و گاهی قشعریره و سرما بود و ما الی بهم ملازم
عرق بیاشد مگر وقت مفارقت کلی این تب شناخت اندکی مدق دارد و حرارت آن تب زیاده بود و نبض مختلف در زمان استعداد
این تب دیر ده ماه عاست بعد از آن تعییب بلغم بسیار است که حادث میشود از این تب تشنج و قتیکه بسیار باشد مکرر علاج باید
از استفراغ ماده بسهل و قی و تسکین حرارت بشربت سکنجبین و گلقند و جلاب از عسل و آب بادیان و تقویت معده بقرص ورد و مصطگی و

انیسون دکتفند واگر اسهال حون بود فصد باید واگر علامت فضل ظاهر بود استفراغ ماده بمسهل کنند و دو بار و سه بار دراخراج آن الا و
دکمند لعوق آورند قرص دیر مصحب گل سرخ ده درم صمغ عربی سه درم از هر یک پنج درم نشکث قرص بها سازند شربتی دو درم با
سکنجبین ساده و ماوردی اختیار باید واگر در سینه خشونت بود و سکات شده دمیسیان ویرسیاوشان فائده دارد لعوق سهم درینا
عسل ساده با بیدوت این سبب علم عام بسیار که بدل ریخته حرمی از روغن عارض گردد علامت او آنست که در او سهل ددر
سیلمی با تیج دیم دا عری مدن و رنگ احت او صاحبی اکثر اوقات و لث دستل لکسیکه ساه قوت خورده باشد خشم او در
سی کبود رنگ سوخته دردیر قرعه که تیراسیف میگویند بود واگر قی بود ترش وگاهی عارض میگردد و این تپ در صحی و قا
ارسعراء علیا مخلوطه بلغم و اا وسورش در حالو وادوا رسل می باشد علاج این مرض صوتی دارد و سست آنکه اگر سهل در بید
عتی بود اگر صداع باید ماده را دفع میگردد و اگر مداومت قوت ساقط گشته موجب ضعف شود و اگر ورم در حیا ظاهر گردد تنگی
سیک گرد و صعوبات آنست در علاج آنکه شربت ملین با مداومت تدریج دهند که سهل حصوبسا اگر حبیبت قبض بود او را آب چغندر بود و دو سل
نفعه سا مروا دارای دیرا ساده ساخته عمل باید والبیدن بدین طریق که اشداد ساق بر سر را برسرا الوا اسمل فهم و بعد
بعد از آن را اسمار از مالا بر لیس از دسهار امر به کر سرخ گردد و حلد بعد از آن نشت و سینه را رجوع مار سیابیا ساید و بعد از آن مالیدن
روغن کرد قیمی بود و سرد و سا سد مثال دعل بیت و کبد دیر و کل قسط در بدن مالیده و شربت سکنجبین عسلی دو درم تخم کرفس و
سبحان آب عسل یا کرده و اگر آب شعیر نضید یا عسل با دیانی حلال آیشه باشد و ورم غشی کند اگر ضعف ظاهر گردد دوا ما
متلب با تیزاب کشته امروخ سوده اگر ورم جا سود ولی اگر اسهال بود آید نفع کلی دارد لعوق تخم درتپها کاندرون سرد باشد
و بیرون گرم یا بر عکس و این سبب سه قسم بود اول آن که اندرون گرم بود و بیرون سرد و این حمی روحی که حرارت و حده قوی بود
بیا سد سوا و رایش شدت عطش و حسد پیس باشد و ظاهر بدن بسیار سرد و این علامت بدست و اگر باشد تپ غیر
حرارت دراها من قوی باشد و برودت بیرون گمتر بود و اگر این تپ بلغمی بود علامت آنکه تپ لازم دوسی بود لازم او را طرآیه است
سوم آنکه از اطراف عارض شده با عام حام و صعرلی و متعادت و قسم دوم تپی که اندرون سرد بود و بیرون گرم و حدوث او
بلغمی بود که در اطراف عارض شد عفونت ریگدد و بخاری گرم بظاهر تن در سفید آید اطراف گرم سلسلی سکنجبین سرد و جمیع آن الماس [illegible]
عاص الغسل گرسنه دو دارا با ساکن دو در ده استرسفید است و آنست که علاج بدل گرم بود و با الماس گرم ساخته سبب
و سینه و سکی استدار علاج گرد و آسرا از مرض کی قوت ساقطه دهد قسم سوم تپی که حرارت و برودت در ظاهر و باطن خالو و حدوث این
سبب در حمی که ما زاید غیر ما مثلغم سد سه و غیر الی آم است دل علاج و شربت تبرید تیز باشد گاهی بعد از تحلیل
معده که برفاع سخت رسلی کرده سوا ار بالا ماعت تکیف عما ساعت و علاج سکنجبین بزوری بر دهند درم
با کرم بعد از دو ساعت شربت سکنجبین ساده الاصل شربت دیگر که بجوشانده ارده رم تلیلابرده داردم مطلی و درمرکب سیر
انیسون سفرل کثیرا یا عسل هر یک دو درم شربت دو درم بدهد و آب لعوق ماند و گر نفس در بغض مرض تخم رسیده است دیگر مسهل در پوست سلیله

و تبرید جمیع اعمال معده بود و صفحه مسهل که مانع است در حمیات بلغمی تردد در صبر هم درم غاریقون و ترشی
میل باید یا آب گرم و سزاوار آنست که معده را قوی اند بگذارند که سرد و مصطکی و انیسون با شدت بی که از صعتر علیه بود علاج حرکت
از بلغم و صفرا باید از حمیات تب بلغمی مارمی لیلی بود اما تب بیماری است که نوبت و عارض میشود در روز و مقرار و درشت تب لیلی
بعکس این تب بود هر دو مدت و بیماری طول و مدتر بود جهت آنکه او عارض میگردد در وقتی که تمام کتاد است تحصیل یافته حرارت و
این لیلی بود در کثرت ماده و بسیار است که منتهی شود به دق از جهت بحرانی و سقوط قوت و گرچه هوا رسد و غیره و تب لیلی نسبت با اصلی
در هوا سرد نیست موحش ق گفته اند علاج تب بلغمی باید و گاهی حادث میگردد تب بلغمی لیلی از بلغم زجاجی که پراکنده شده
در بدن و لرزه ندارد و عفونت و کمتر بود علاج ملطف تدبیر و منع از آنچه از وی بلغم متولد میشود و تقلیل نوم و دخول در وقت ناقص در
حمام و استفراغ بلغم و از ارحم چیار شربت سردی و عرق در حمام فایده دارد و اگر زیاده شود دواء حلتیت بی موجب سازند
تب ربع و حدا و مدتی تب سرد را سود دارد عامه که مدت دراز باشد و مضرت زهر رتیلا و کژدم مار دارد احتیاطا آن حلتیت و فلفل مرکها
و املاح مرگ سداب هر یک اگر گیرند و ترسد در آن عسل آمیخته باید شربتی متعالی تا دو درم از جهت مضرت زهر البتر اسکرم
یا مار لا اصول احتیار باید پیش از لرزه بحماسه بود شده در حمام و آنگاه وارند تا مواشی دار و روغن قسط مالند و سر بخار
گرم دارند و جود دوا پوشیده دارند تا عرق آید و بدین تدبیرات امید است که لرزه تب ساکن یابد نوع یازدهم اندر تب ربع دائره این
حادث گردد از سودا عفن خارج عروق و نوبت او اکثر او بیست و چهار ساعت بود و مدت انگاشتن او چهل و بیست ساعت
و دوا و مدت او اگر حفاظ رطوبت واقع شود مخلوط سازند مریض رحیرپاتی ما مسات امید است که در یک سال صلاحی یابد و دیگر قسمت
علاج چنانچه باید نماید تا دوازده سال می کشد و منتقل شود با استسقاء و جماع که در تابستان بجهت آنکه ماده رقیق تحلیل یابد بعرق و
استفراغات و باقی ماده غلیظ بود با عفونت عفن سازد و سر ربع علامت و آنست که سردی اندک ظاهر شود و پس از آن زیاده گردد
و در محل انتهاکم بود و سردی چنانچه در بلغمی میباشد یا سرد او لرزه شدید باشد که دندانها بر یکدیگر خورد و درد استخوان و مهره پشت
و در وقت اشتداد حرارت اندک التهاب گرمی میشود از حرارت بلغمی زیاده شود و قوی بود و بیشتر از تبهای مزمن یا امراض سوداوی
و بعض مائل بصلابت بول و ابتدا سفید و بعد از اشتداد متمم آخر سیاه رنگ شود از آنچه دلالت ارد بر حال عادت و بلد و سن و
مزاج علیل است و اکثر عارض میشود کسی که مزاج او سرد و خشک است و در سن کهولت و در فصل خزان در هوای سرد و خشک و اکثر از
تناول غذا اکارو سودا متولد شود مثل کرنب گوشت آهو و غیره و بسیار است که در تابستان تب محرقه و چون بحران شود
منجر بربع گردد علامت نضج ماده این تب آنست که باد لرزه کمتر بود و اصناف طبعی ربع پنج است
صنف اول که حادث میگردد از عفونت سودای طبیعی و علامت او آنست که مذکور شد صنف دوم که از احتراق خون
و علامت او غلبه دم و تیرگی دهان و سرخی بول و گرانی در بدن صنف سوم تب ربع که از احتراق صفرا
حادث میگردد و علامت او قصر نوبت و بسیاری عطش و سرخی دهان و کثرت عرق و میل با سیار ترش و بعض سرعت

و تواتر و اشتداد القشعریره و سردی گوش و بینی باشد ما الیهات نخست در اکثر حدوث این تپ تقشعر حمی صفراوی بود و صنف چهارم
که از احتراق بلغم بود علامت سپیدی بول بعد از سردی تشنگی و لطوبت بول سیاه که سپیدی شود و قلت عطش و کثرت آب
دهن و بسیاری سیلان صنف سیم حادث گردد از سودای محترق علامت بودن بول کاربوی و خواب پریشان وسواس و میل
مائل بسواد و کبودی لاغری بدن و کمودت لون و کثرت شهوت علاج مشترک میان جمیع اصناف فصد بود مگر و تنقیه بود
و صاف که از بیماران گرفتن معمر دارد البته نگیرد استفراغ باد کتیلی و حادث شده شربت و حلاوت تقشعر رم و منع از غذا
شربت آب در روز نوبت و تکلیف در نوبت و دیر بود نوبت شوربا و گوشت ضعیف اندک از گوشت تازه در روز نوبت گرم
نشستن پیش از غذا بهتر و بعد حمام که برق لب و بسیار گرم بود فائده دارد باید که اندکی توقف کند در حرارت و آنجا نشسته
و هوای گرم یا اعتدال که رطوبت زیاده بود و قی پیش از نوبت که عادت است در تابستان بعد از سه ساعت میگردد و باید در لطیف
رسمان عارض گردد مدت او را دبیر لطیف باید دیگر تیس لع که حدوث از سه وارد موی شده و صواب آنست که در علاج او
قصد تا روز سوم فائده مند بود و بعد از فصد غذا گوشت مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در شوربا ماء آن تاش مقشر و اگر ا سحو دیگر
فتیح آسه کامراک بهدی آب انار ریش مسهل مطبوخ هلیله در اسعایج و افتیمون و غاریقون و پوست بادیان کاسنی عناب و آلو و بسیار
بود و لازم دارد بر سار ایام آب کاسنی ماء شیره تخم او و شربت سکنجبین اگر حرارت التهاب باره دارد آب و آب برادات و اسپغول
و اگر ماده تپ غلیظ بود رمان طبخ بل شده در عیر بوده پوست بیخ سقال گلقند شربت سکنجبین آب گرم و بهدی و اگر علامات نضج ظاهر شود
اسهال از مطبوخ باید پوست هلیله بیخ سقال شاهتره شعال عناب آلو و بیستان از هر یک هیبت عدد تخم کاسنی کشوت و پوست
بیخ بادیان از هر یک درم پخته صاف نموده هد عرقلوس ترنجبین از هر یک با رد رم حل ساخته بدین طریق ایارج فیقرا درم
پوست هلیله و اسپغول از هر یک نیم درم سوده داخل این حبها اختیار نماید بعد از آن روز سکنجبین افتیمونی اخراج سودا میکند
بی سعد دیگر تپ لع از صفرا سوخته حادث گردد مبالغه در تبرید و ترطیب نماید آب کشک شیره تخم خیارین و سکنجبین اختیار
نماید و در ابتدا و نضج مسهل شربت عنب السعلب ما سحق شربت گل کرد و خیار شنبر ابتدا چهارم سازد و بعد از گذشتن هیبت روز
جوش ... هسته مطبوخ هلیله کرده افتیمون ساکی و تمر هندی و شاهتره و بنفشه ماء شیر باید و غذا آنچه ساز در روز
راحت از قوت ضعیف بود گوشت و حمام بعد از نضج فائده دارد دیگر تپ لع دائر که از سودا طبعی حادث شود و بیرون ده درم
سکنجبین عسل آب گرم پیاز آبادیان و سکنجبین روزی عسلی آب گرم و لعاب الملاس با جدم عرقلوس ترطیم کوفته ده درم
ته ناب هیله کابلی مویز ... گلقند درم سازد و تدریج از تبرید و مسایج در تحلیل ... ماده نماید تا در آخر غاریقون آمیخته ادویه را
قوی سازد و در روز نوبت میل باید تخم ترب و شبت و نمک عسل را اشتداد ... بعد از آن گلقند و در غذا نخود دو اسفاناج
حلیم شوربای مرغ و کبک و آبکامه و اگر لیست نرم بود در جمیع آنها لع دیده با نخود دیم کوفته و اگر در غلیظ زود در اشتداد مرض غذا
لطیف تدریج تلیست مرض سهم گذار دید و فیقراء نگمال سد مطبوخ با افتیمون بهد و در روز درم نوبت مسهل اختیار

باید و بعد از اسهال قرص زرشک از بهر تب حکم دو قرص غافث از برای تقویت جگر و اگر سرما قوی بود در وقت ابتدای نوبه
مریض آب گرم که در او سعتر و بابونه و شبت و گل سرخ جوشانیده باشند بدهند و بعد از آن قی کنانیدن و آب نیم گرم کرده و بانمک و سکنجبین و اگر ابتدای نوبت باشد
اگر ضعف بود در روز راحت مرغ و تیهو و دراجی و اگر مرض مزمن گشته و اثر نضج ظاهر بود معجون حلتیت که در قی سودا نافع است و نصف حلتیت و مرارهای یک سال سوده با عسل بسازند و شربتی نیم مثقال تا درم بود در هر سه روز یکبار میل باید و جالینوس گفته
که خلق بسیار دیدم که مسهل از ربع خلاص شدند و بعد از آن سنتین و تریاق خورده و شیخ ابوعلی فرموده که حلتیت و فلفل نافع است
شراب ایض رقیق که بود کهنه باشد دیگر ربع که از سودا کبار و زرد حاصل شده باشد علاج در اول تعدیل
ماده با آب لبلاب و عناب و گلقند و تلین طبیعت مطبوخ هلیله زرد و سیاه و بعد از نضج فصد باسلیق و نیز بر طعام قی دارد
و استفراغ با دویه قوی مثل افتیمون و لسان الحمل و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد نماید و حقنه قوی
فائده دارد و سزاوار آن است که در هفته یکدیگر اسهال باید چرا که خلط سوداوی بیک مسهل و دو مسهل دفع نمی‌شود و ابس
دفع او میسر تواند و بعد از تسکین شوریده و دراره و ادرار عرق مناسب است که از کار اهتمام باید و در این تب تقویت کبد و سپرز
تا باشد او سکنجبین و در وسط علت نقرس و زرد ک و عناب و اگر قوت ضعیف بود مرغ و تیهو و زرده تخم نیم برشت و ماهی صراحی
و اگر از علت بسیار وقت گذشته باشد گوشت مرغ و گوشت گوسفند و برغاله که در ادویه گرم بود **نوع دوازدهم** ربع لازم
حدوث این تب از سودا است که در داخل عروق بود علامت او لزوم تب و استمداد و غلبی و صعوبت اعراض در زرد
بوت و استمداد حرارت و اسود و عدم نافض علاج فصد باسلیق و نضج گلقند و سکنجبین ساده و تلیین طبیعت مطبوخ افتیمون
و حب افتیمون و میل باعتدال در گرمی و سردی و سکنجبین و آب کاسنی و آب بادیان و شربت سکنجبین و دیگر معتدل و اگر حرارت
زیاده و شدید بود و تشنگی غالب کشکاب جو و علامت آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انار میخوش غذا آنچه مذکور شده و اگر خلط نضج
یافته مسهل قوی و حقنه حاده الیس و در آخر قوی علاج زائده باید و مبالغه در تسکین نماید و تدبیر حاد در تب ربع وقتی که
حرارت و در تابستان بود و سزاوار آن است که ادویه گرم ندهند و اقتصار بر آب حسین در وقت حل بوده باشد باید و مسهل
از هلیله زرد و سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال این احتیاط نماید و ترطیب بدن از حمام کردن آب شیرین داشته باشد و غذا قلیه
که در او اسفاناخ در آخر مرض قی و در روز نوبت سکنجبین و آب گرم و بعد از قی تقویت معده گلقند لشیر عود و شربت سیب و صندل
نوع سیزدهم در تبهای خمس سدس و حدوث ماده این تبها از جنس ماده تب ربع باشد اما کمتر غلیظ بود و مقدار او کمتر و اگر از
سودای طبیعی حاصل شود علاج تب بلغمی باید و تدبیر آن گرم و لیکن کمتر باید بود و مسهل هر کمتر باید خورد مگر آنکه بسیار نیاید مناسب حال آن ل
دهند و شربت سکنجبین و اگر حرارت بسیار بود شیره تخم خرفه و گاهی گلقند فائده دارد و غذا نخود نیم کوفته از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند
جوان و قلت و بیش از روز نوبت بدر روز نود آب و این حب بسازند ترید درم غاریقون نیم مثقال محموده دانگ
لاجورد نیم درم کثیرا نیم درم کوفته احتیاط نماید در مصالح و بعد از آن آب گرم با جلاب از مطبوخ و افتیمون

مین باید و اهتمام در دفع سودا باید **نوع چهاردهم** از تبهای مرکب باید آنست که تبها از دو یا زیاده از دو نوع مرکب باشند در هم آمیخته
آمیخته و مرکب گویند گاه باشد که دو تب یا بیشتر بیک بار آیند و هر یک تب در طرف باشد تب دیگر آید و طبیب باید که اقسام تبهای مرکب
باید تا حقیقت هر یک واقف گردد و اگر تب بلغمی با سودا ضم شود بعضی آنها باشد **علاج** ورم باید کرد دوا از جهت تب بلغمی علیل را خوردن و
آشامیدن دادن تا قطع گشته **علاج** اصلاح تدبیر و اگر کفایت شود مسهل سودا کرده قوت بود و وقتی که قوت بود و سکنجبین بدهند و معجون
غذای سودا بود و اگر تب با رطوبت احتراق اخلاط بود **علاج** استفراغ باید گاهی بعضی وقت سکنجبین و گلقند و مسهل داده استفراغ
اختیار باید تا علامت نگردد و چون مادهٔ بلغمی طویل شود مسهل سودا و تدبیر تب ربع باید و قرص غافث که یکی از تبهای بسیار و حکم
تبهای کسل سودا امثال بسیار **صفت** آن عصارهٔ غافث و افسنتین و حرامرسک یکدرم و تخم کرفس سهدرم
مصطکی و رب السوس هر یک نیم درم تا یکماهی بسیار حبها کرده بر تب یک نیم سکنجبین اصیار باید و در تبهای مرکب حسب سبب شربتها
دوای آن بود که استفراغ کمتر کند تا ماده کم شود و حرارت ماده تبهای اصلی یا دیر و وقت او کمتر تا قوت برجا بود و در تب
دقیه یا باید رسید و اگر حرارت قوی بود قرص کافور و لعاب تخم آلو و لعاب بهدانه و تخم خشخاش باید داد **نوع پانزدهم** تب
مسی و با در شدن هوا باشد بعلت فساد هوا که آن تب طرقی دیر باید طبیب او نگردد و عفونت بدید در حال هوا بسبب آنکه در میان خلل
و مسامها در باید بسبب بخارهای ردی و جاهای متعفن شود علامت عفونت و مال بسیاری ستاره باشد دمال کشیده باشد
در کانونها در کانون آخر بادها و حرارت بسیار آید و هوا امساک شود چنانچه مردم بسیار ندانند که باران شده باشد و بسیاری حشرات
و ضفدع در سر زمین و قلت باران و کدورت هوا که ورم غبار بود و دوری ابرها بود و دوام ابرهای درهم در هوا گرم و سست و ناخنک
هوای و تیره و کثرت حشرات که در زیر زمین پنهان باشند بظاهر زمین آیند و در شب تبدیل از آشیان خویش و بیرون آمدن گاو
علت او ست عارض شود و اکثر فساد هوا در تابستان و خزان شود علامات تب وبا آنست که ظاهر بدن بسیار گرم باشد و در
باطن بدن و سوزش عظیم و حرارت قوی باشد و نبض متواتر و ضعیف و صغیر بعضی وقت عرق نیز ارد و بول سیاه و خشکی زبان و غثیان
و سقوط شهوت و درد دل و غشی و ظلمت حال سر و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تعدد و در زیر سر آید و بیخوابی و سستی بدن و صرع
و احتراق حیات نیز باشد و بول سرخ و بوی و گاه باشد که سیاه بود و عرق مالی باشد و بعضی باقی اعضا مایل به سرخی یا الم و کر
علیل مانند باشد و قوت ساقط گردد و کیفیت میل بکند و غشی متواتر گردد دلیل موت بود **علاج** فصد باید اگر ضعف غالب دوا گر اخلاط
بسیار بود ادرار آن بلطف دوای بسیار تبهای حرکت مثل تریاق و دلیمون و آب نارنج و ترنج یا قرص کافور و آب کاسنی و سکنجبین
با سکنجبین تا عفونت ترقی نیابد و ادرار بول شود و دواهای بسیار بکار برده باید نصارا ناک مدد هر روز مسالعه و عفونت دل
محلول و دوای جوشیده و حقنه که پیش کرده تا دو دارو طباشیر و صندل سرخ کافور بادکی و گلاب باید و موضع علیل را خشک
و رحوالی در بیشتر برگ بیدگار بود و مرجان و مرو گلاب سرکه باشد و گاه باید صندل کافور و پوست انار و مورد و امثال اینها
بسیار در وقت گاه تعدد در سر آید و سردی اطراف و بی‌خوابی و احتلاط عقل و سینه مربع چند کافور گل پوشند

سکانه مناسب حرارت میل سکنجبین باید غذا عدس کدو کدو بود تا باید ماست و تمیدو شیر و بادام و مامیران ساق اگر میت
رم بود و اگر بعض آمد هندی آب لوبیا را تفتیق باید اگر قوت ضعیف بود گوشت مرغ و ساق با آب غوره با گوشت بریان کرده
مالیده تخم مرغ با مزالیس ممزوج عرق کاسنی و بیدمشک گلاب گاوزبان اینچه طبیعت را مناسب باشد بدهد و وقتی که قوت علیل
کم شود میل ... ماشد مالیده حیری مدد اما سست کل بسیار حاجبی باشد حرارت بسیار بکند و ادویه عطیه کثیر المقدار و گرم
ماهی تیز و سیر مرغ باید بود احسن که تمام دریا با اگر صحیح بود مناسب آنست که در ماه یکبار و ماه دو در بیماری احتراز به بیارد
و بهای جاه سوسیاهی جوش طبیعت و دوسر عفونت نماید و مسر مشک کند و گلاب شب ایدر گلاب سرکه طبیعت مل بود
درجا مناسب و رطوبات زیادتی را قی و مسهل معتدل از ان درع باید تعلیل غذا و تدبیر مایل بتجفیف ارسوم واحتراز باید باعث
و حمام و سترات تشنگی مبرد دارد و اکسیر مرغ خشک ساخته و اگر احوال حرکتی یا فصد مناسب در حال و سرد را مبرد دارد گوشت
ملید از طیور جیار با احتراز باید اقتصار بر گوشت مرغ و بر علف و تیهو و کبک ترتیبها باید و اینچه اردو با علاج سیدبه تریاق کبیر
و سرودیطه مثل تریاق الطیشیر الرمان و مداومت باید وجود دل اگلی مسکر لعج گلی دار دارینی تعد با حکایت کرده که از تصیر و جرد
مرد و زعفران ... هر یک ... ودر بیماران ماهر روز مقدار دوا رو و حوا یکسیاله شراب ممزوج ساخته اختیار بود و از ان صحت حلاصها
یافتم و بعضی را ملما گفته اند که از تصیر و زعفران هر احرا در هر روز مقدار یک درم مداومت نمودیم فائده کلی دارد و اگر مواد آخر تابستان
بسیار گرم شود و حرارت بغایت خشکی و غبار و باران و سردی بیشتر بود سبب او آنست که غذا مرطب مثل کشک جو و حصوصا
اصحاب مزاج خشک احتیار باید وار تعب و ره و گرسنگی و تشنگی حذر باید ملاحظه باید تا باران بارد و هوا سرد گردد **نوع**
شانزدهم در تب جلدی که آنرا لعرگان میگویند تو چنان که بظاهر بدن و جمیع اعضا یا بعض پدید آید ما بین لازم و بعد ایس جمی علمای جون
بود تر سبیل عفونت بگوید بجو تیره انگور و اینچه کلک نوع لشکر دو اینچه نقل بود مثل شید و اینچه صاف رسیده باشد در میانه نماید و چون
مردم بیمه سند و احلاط مدکا از چون حیض تولد کرد و بعضی بیماریهای مذکور پس ولادت با جون آمیخته جدا شود و بسبب فصل حصو صادر آن
جون زدن علمای کند و مثل هوای متعفن تبسس بیماران که کسی را لعرگان آمده ... که بحار اب محدود و رسیده از کو
و غذای گرم تر و غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت خرما و حیرا ها و بدترین صاف آنست که سیاه و کبود و بعض صعار و سطح و سرح
در غایت تیرگی بود تمام بدن گرفته و درمیان مثل قصه سیاه تنگ و دو اینچه دیر بیرون آید و بعد از دو در بدن می و متصل بود بعضی
بعضی دیگر بهترین صاف آن که لعرگان میگویند که بود او صغیر اند که سرخی داشته باشند و مقدار عدد ... کلاس شیخ و دگر دیدم ... درد
سر درد و پشت درد باشد و سفید او را اند که آسانی ولی گرمی اند که تب طاری گردد و علامت یک آنست که تب در روز سوم بکند
باید علامت حدری آنست تب ملفقه و استلای عرق و درد پشت و سرد و خاریدن بینی و سرخی روی و چشم و گرانی در بدن
و اضطراب در خواب و ضیق نفس بحة الصوت و خشونت در حلق و شیرینی دهان علطا آن ترسیدن در خواب و گرانی سر و درد
کرش درد سینه و حلق دار دین با بها علاج فصد باید و در وقت ظهور او تا سر و را گر اوره و اره و سال گذشته باشد

دمانی بود که حامل یا ضعیف بود اگر صبی بود اریک سال باید کم بود و تخفیف تا ده بود حجامت کند فصد و حجامت پیش از
ده روز فائده دارد اگر برد بود و باید ساکرده فصد کند و تربت برین موجب بدهد عناب سی عدد سپستان چهل عدد گل نیلوفر مثقال یا
تخم خیر کوبد نیلوفر است و سقمونیا دیان بهم قند نیم مثقال اگر زمستان بپزد داگر زمستان بود دیک قاشق شربت بنفشه قاشق آب
نیم گرم اختیار نماید بعد از بعد آنچه ملیان حرارت تسکین مید بهد مثل عدس کشک اگر اقلیم سوم و چهارم باشد و اگر او علاج
میل نماید و دوا و عناب و سپستان شربت عدد ماند چهار بادام تره کشیده فرق سازند بعد از برآمدن روی آبله
بهد شربت تسکین رمانی داگر قبض بود حب تمر هندی آلو بخارا الابد دارد هم و یا بردهم فرق سازند و در ابتدا آب تمر هندی دیگ
شربت بهد تا ماده کم شود و اگر بقیه مثل الفاق شود و ساله بود در برید ناید و اگر نیرکان ظاهر گردد و زیر شود و بکار دستند و هوا
ماده با اعتدال آید و اگر گرم احیانا بدید آب انار دیان و اگر عرق باشد عرق القند بدهد و قند قیمتا بلیمو تاردی برکنند و آنکه سیوم
آب انجیر بهد ماده اطلاعهار می آید و یکیند و آنچه نفع کلی دارد لعاب اسپغول چهار درم عدس مقشر ده درم کتیره سه درم بیک کا
آب گلاب تحت تا سه وزن آن صاف نموده بدهد و اگر بعد انجیر بود درم بادیان صاد سازند برین انگ میوه باشد اگر گرم زردی بعض
دارند و در ربع دارد که استعمال این انجیر وقتی باید که ماده غلیظ و دیر بیرون می آید و سن مس عیر باشد حتی حرارت بسیار د
رمان سیاه بود و آنکه حرم حره اگر دیدید نیرکان فصد و ریکیند و عرق می آید و صوما در وقت کرکے ده و پوار است سازند تا مستعد
و سیه مرلیس باک آسایید و احمد دانگ کلاب فک کا فور و سرکه و سه قطره لحلیه سازند و ریسیه مرلیس صرکه سر ما مستعد سازند در آن اگر
شکم نرم بود و سرت حب الاس مع لیمو حبیع عرق دگل ارمنی فائده دارد و قرص طباشیر برسانی و اگر سرفه بود شربت حب الاس و قرص طباشیر
با سعوف ملین عدد انجیر نیق سماق با جاورس مقشر و سرادار است که حفظ سعی اعضا باید نمود حتی چشم را آب کشنیز تر با آب گا
و سماق که گلاب آمیخته دانک کافور گلاب و اگر بطلا و گلاب آب کشنیز تر یا سرخ هم نافع است اگر حکه بیع اگر خنجر
سیکه دتیاب ... اگر تره در تیم ظاهر شده تیر عورت سود فائده دارد حفظ مو گلاب سرکه مرلحه بدو چکاند یا صندل تیاشیر
باید تا تیر عورت دهی المدرد اصل بحری علی انکه آثار را باد انه بمحایید و اگر ساق گل سرخ و عدس مقشر سه بعد تا ساعد
مدان ... سازد و عزوه با آب انار و شاه توت فائده دارد و سرد عزوه بر فائده دارد و ... است کی آب ... وتیق
و سل شور ... حوتی بود سازند شود ملوات اسپغول لعاب تخم ... قند ادک روغن بادام یا بادام کوفته و بالی گیرد
و اگر نیرکان دل ... و ادا دست و حرارت قوی بود دانک سکر بدهد تا بد این تریاق باند دارد و مغز بادام سفید کرده یک
و مغز کدو و خرد و تنها بامات حر و صمغ و کتیرا یک جز و بالعاب ... اسپغول بسازند اگر طبع نرم بود حوان ...
شربت انار و ترب حب الاس و ربع آنی بر وقت که دهنگ طبع دارد و تدبیر ما حصل است که صندل تیاشیر ...
و گل ارمنی آمده و گل سرخ گلاب ... بهد با الند و اگر ... ده جراحی ... رگ بر آید ... تدبیر بیرون آید
... برلعت بدید و اگر حدی تمام بیرون آید و پخته شود تنق باید با چه بزرگ بود و کسور را بدل یا ... سی التیام سد

و آب را نه به گرمی و نه به سردی تا بنشیند گل سرخ و صندل و اشنان سوده و در زمستان که سوس خوب کرد و اگر دیر جسک نیک شود
علامت آنکه درد و اندک زعفران بود اگر به رشته گل نرگس خوب کرد و نمک بجوشانند و آب را به ریا بسد شاید که دو بودن خوب کرد
نفع تمام دارد آنچه از حرارت خوب کرد رسل دو بود دل اولی بود و اگر موضع ریش بود گل سرخ و صبر کند روا بود و چون سوخت سیاهی
رم کوفته بران موضع باشد اگر تورکان برگ و بسیار آب استر گل سرخ با آرد برنج و آرد جو بر دیا تسند و اگر یا که هم وا شتعالی
رود پیدا آید و گل سرخ توی برگ گل سرخ و سفیده مرغ ارسک عدس هم کوفته بر جراحت باشد نفع تمام دارد و اگر اثر تورکان با قیماند
برنج و مشک آرد مانند و مغز تخم خربزه برنج و سماق و مرداسنگ و آرد جو و ارسک مقداری رم کوفته سفیده تخم مرغ طلا سازند و بر گرد
حرارت بیامل گرد همان تو ر بر طرف شود دستورهای مرغ و هندویس ابیات التهاب گشت و هند لوع هفتم در ترتیب حصبه تر نرگس
ربکه بر آگنده در ابتدا شکل دانه جاورس بود و دانه مسل بود ربکه گردین کیک بود و نیم و حرک نگیرد به خلاف تورکان که اول
جلد بلند بود و شود و نیم گیرد و ماده تورکان چون که بسیار رسیده و گرم گشته و ماده حصبه چون صفرادی که میل بخشکی دارد و
ترابی کوچک و اریست بر داشته شود لیکن حصبه کشنده تر است جهت آنکه چون سیاه تر تولد کند و بر دارد حصبه بیماریها ی و بائی اند
یعنی هرگاه در ولایتی اختلال بسیار باشد بیماری گرفتار کرده علامت تهوع و کرب و خشکی دهان و تشنگی و اضطراب بوده و
درد پشت را بود هرگاه حارت میگردد میان حصبه و جدری چیزی اوحیه گویند و اسلم از هر دو بود رنگ و سفید بود
آنرا جارک و حسک گویند حصبه که رنگ و سفید یا زرد و سرخ و سعرق و کم دوار کند کریست و سایر علامات که فصل اربیده
سور سحال جو و میل لعد او تر است دلیل صلاحت از مرض بود و بدترین اصناف حصبه تورکان آنست که رنگ او سیاه و
صلب و کبود و رنگ گشاد و اگر دیر بیرون آید و مدت زیاد تحرکی باشد متواتر غشی آورد بود قاتل باشد و ایچه دفعه عارض شده و دلیل از
حادث گردد ردی بود و علاج پیش از روز تا سوم فصد و اگر با لقی بود حجامت باید در شربت ماریح ماسوم نفع کلی ارد و اگر صفراغالب بود
جهار شربت ارتر هندی بست و پنج مثقال و آلو بخارا سی عدد در آب تر کرده باید و بیست و مثقال شیر خشت پنج مثقال کلاب حل بوده اول
و شربت خیار باید و بعداز آن تمر هندی آلو و آلو بالا یعنی شربت تا سوم روز فایده دارد و بعد سوم شربت عناب و نیلوفر و نوع عناب بیست عدد
تخم خیرو دو درم گل نیلوفر مثقالی تخم کاسنی نیم کوفته ده مثقال و دیا نیم درم و اگر حصبه بر ظاهر میگردد و عرق می آید ده عدد انجیر سی عدد و پستان ابر آید
بجوشانند و شش مثقال بعد چهار روز پیاله سیل نماید چون تمام شود بار بسیار نباید و اگر ما پر و هم پلید رال است شربت لیمو و ماریح و شیره تخم کاسنی چهار ورق داده
و اگر جواب باید داد آخر مرض شربت خشخاش اگر سرفه بسیار بود شربت اعناب و سپستان و تخم خیرو و تخم آبی و اگر بلغم غالب بود
پنج سوس و پرسیاوشان و انجیر اضافه باید و بنات تیزین سازند و اگر ماده حصبه صفرا صرف بود مبالغه در تبرید باید و آب بید
ولعاب اسپغول نفع بعد از بروز حصبه نباید مبالغه در تبرید بکند و در حس کامور به ید ملا طبیعت را باری دهد که
ماده را بظاهر جلد بکرد آمده باشد مذکور شد وقتی که تمام بروز نماید شربت های سرد و بعد بحث حرارت و مدا
اش و مدد اگر او در اقلیم سوم و چهارم کسک و در آب آن ماش مقشر و کدو و اسفاناخ در همه وقت فائده دارد

واسهال دراّخر حصه خطر عظیم دارد واگر خون ظاهر گردد با اصحاب انحطار گویا شاید اگر خون بود شربت حب الآس جوانمعتل و
عناب سپستان عدد تخم خیار ومنقالی وبادیان مم وقند چهل مثقال عدد اگر پیچ دیالا گرار آرد و تف داده ودر آخر قرص فوق زرک
یا سماق جوا اندام گوفته سازند اگر حرارت بسیار بوده تبرید وبیچار تخم درشربت لیمو دارد اگر خون نمی روان شود تا خون جما
نشود بسدند وهرگاه سبب ضعف شود باید بست که افراط موجب خطر هست امکی کافور بانتخم کشنیز باب رگ بدین موذ
دریمی حکامید یا اردرایم سوخته برم کوفته فتیلا ازمیه بسرکه ترساخته املکی ازد بر سر دیاتیده درمیی گذارند اگر فتیله دیبایی ابشتر گرد
آیحته درعی بسد چون امی امدد اگر املکالیون گجلاسته کرده بدیتیالی بالنذ بعد ازان لتات گرکتونیچه مالکدن اغامیدا کرده
ویچ لسرکه حل بوده آن رگ بدید آنکاسه ولتاسه لسرکه در پیپالی مالند واگر قوت بود فصد بازیک باید جامکه خون بزدارد
تاخون سکات دیگر میل کند وحجامت فایده دارد وبستن پاها ودستها وسینه باسد ورعفق چون میی رابیع مادر
آب یخ ومرف در دهان گیرد ملعاتر نشیده درمیی گذارند ودرشربت الاطفال گرآوار گرفته باشد لعاب تخم آبی ولعاب اسپغول
اگر هم نماید شاید چون آتش بسد در مفارقت باید اگر تشنه رنای مرغ واحکی ازگوشت ودمیل نماید وبعد ازان حمام وتدبیر حال
از وقت ظاهر گردد و ملاحظه باید که عکس واقع شود ومی نکس بار آمدن بیماری بود وعکس از اصل بیماری بدتر بود خصه اگر قوت مدارد
که بیاری دوم بکشد بدین سبب طبیب صالح آن شناختن تا حال قوت بیمار بواحی تحقیق نماید وعلامت نکس حالی باشد که بیان ...
که اگر احتیاط نکند مرض باید در اردو حال است اول سستی قوت دوم میل طعام باد دل سوم برگشتن در وقت برخاستن جامه
طعام ناگوار بعد رسیدن وتا چشتن وسر دباره بپهلو بادگردش چهارم خالی جگر وسیر آماس گرمش وتمیخ درد دی وپشت چشم ودماغ
ششم بخوابی وجوشنا حفتن هفتم تشنگی بادراط هشتم آنکه تب قوی ندانکند دروی پدید آید نهم آنکه بحران بحرانی نباشد آن گرده
وبار ماندن گردید دهم اعراض در وقت نوبتهای بیماری گذشته قوی تر گردد و یازدهم نبض مهور مرطوب ومتواتر باشد دوازدهم
بول بحال خود تغیر کرده باشد وبسیاری بیماریها که عکس کند جون تبها ی حمی وصرع ودرد سر ودرد معده وسیر رد گرده ورد
ضیق النفس وچشم اما از نکس جدری ملاحظه باید که بهلاک کرده باشد در بیشتر اوقات نوبع یکی هفتم در تب ها مرکب این تب بسیار
واگر قوی اوار صفرا وبلغم بود در ترکیب او ربع شود ترکیب او عشیه بلغمی از هم یا مرکب او ربع بلغم و صفرایی هر ربع یا مرکب از عشیه بیم یا مرکب
دائم بلغمی ازهم وایں ترکیب بسط بود وبیان مرکب وجادی کشند مدت طویلها باو بیشتر مشکل ورعلیل که راحت باید وسحر شود و مدت
علامت واکست که مرکب علامات مراد وی بلغمی ودنبض علامات آن بود در تب غایت گرمی بود ومدت او کوتاه بود ... ار آن
ساکن باشد ومدت او طویل تر شیره کرد از قی شود وبگاه بعضی اعضا گرم گردد وقشعره باقی باشد وناطرف سر باشد وقتی که سراو باید
سینه طلق کرد ونامحض باشد وعرق بعد آنکه نامحض بسیار نکوسه عرق آید دلالت میکند وترکیب نکس هرگاه وکه در تب لرزه ...
ومدت سرمای تب دراز کرده وپاها ودستها سرد گردد دلیل تب مرکب بود وارمس معلوم باید اگر بلغم و متواتر بود
مدت او صفرا واگر لطی تر بود علامت او بلغم و ارقی اگر بلغم سیار آید علامت اگر حرارت زیاده بود

دلیل و علامت غلبه صفرا آنست که نوبت او کوتاه بود و اطراف زود گرم گردد و تشنگی بسیار و قی تلخ و عرق و تلخی دهن و بول رنگین بود
و اگر ترکیب از بلغمی دایم و غب خالص بود علامت وی دوام تب و حدت او در روز دیگر و حدوث لرزه و حرارت آهسته و شکم با سردی اطراف و اگر
ترکیب از بلغمی دایر و غب دایم بود لرزه او شدید بود و اندک و قشعریره و اندک باشد و اگر ترکیب از غب و مواظبه دایمه بود
لرزه و در هر روز باشد روزی قوی و روزی ضعیف یا قشعریره برود شدید در اطراف و اگر ترکیب از غب دایم و مواظبه دایمه باشد
لرزه و قشعریره برود باشد علاج آنست که طبیب ملاحظه نماید علامت کدام تب قوی‌تر است بعلاج آن مشغول شود و اگر یکی قوی بود علاج
آن نماید و اگر هر دو مساوی باشد اشربه مناسب آن دهد و سزاوار آنست که اهتمام نماید که مسهل اختیار نماید و قی فرماید و شربت بزوری
که ادرار آورد و عرق کند مانند آنکه در وقت نوبت گل سرخ و خیرو و بابونه بجوشانند و سر بر بخار آن دارند یا آب گرم در زیر جامه گیرند
تا عرق آید و مسهل قوی در ابتدا نه دهند پیش از نضج که بیم بود که منتقل شود بسرسام و در ابتدا مسهل ضعیف از آب تمر هندی
آلو بخارا و ترنجبین و مغز فلوس و گلقند و گلاب و آب انار شیرخشت حل ساخته در آب مادیان تر و بعد از نضج مسهل قوی
دهند و قی در روز نوبت فایده دارد و در ابتدا حقنه لین نمایند و در روز نوبت ماش مقشر و کدو دیکوفته و اسفاناخ آش انار
اگر مدت او طویل گردد اهتمام نماید که قوت قوی گردد و بعد از او اشربه لطیف و در روزی که نوبت شود بعد از یازدهم شوربای مرغ
و گوشت او دهند و مادیان و شتر و شلث آنگاه فتق بیمار بدوا را ادویه مفرد افسنتین فایده کلی دارد و اگر کوفته شربت بزوری
اختیار نماید و بعد از هضم و ظهور نضج مسهل که هر دو خلط دفع نماید بدین موجب ایارج فیقرا دو درم شحم حنظل نیم درم محموده
ربع درم این بکثرت بود دارم مرکبات نفع دارد و قرص افسنتین و قرص غافث و قرص ورد است خصوصا اگر زمان مرض
دراز کشید و تهیج در روی شده صفت قرص افسنتین که سردی جگر و معده و سده‌ها را و تب بلغمی و سده و عسر البول را فایده
دارد افسنتین رومی و تخم کرفس و انیسون و اسارون و مغز بادام از هر یک برابر کوفته با آب قرص سازند هر یک مقدار درم
یا مثقال و یکی بوقت حاجت میل نماید سزاوار آنست که درین تب تقویت احشا نماید چرا که بطول زمان ... ضعیف شده
و حمام پیش از نضج ضرر دارد و بعد از او فایده دارد و در اوائل علت تا یازدهم پرورده کنار ماش مقشر و کدو و کشیره مادام پخته باشد
اختصار نماید و اگر اندک زعفران اضافه نماید در غذا اگر حرارت بود بعد از ان در روزی که نوبت بود گوشت مرغ و تیهو
در آن اگر او ماش مقشر یا نخود سیم کوفته فتق آب کامه و آب انار با گوشت مرغ بریان سازند و مریض را
نماید که براحت و آسایش باشد لیکن وقتی که تب زائل گردد و علیل را در حمام در آید و گوشت مرغ و گوشت گوسفند
بتدریج که غذا فاسد نگردد و تب باز معاودت نماید و در علاج حاسه مساوی ملاحظه باید و هرگاه گرم بود یا سرد میل کند
سکنجبین ساده و شربت بزوری و شربت لیمو و غوره نفع دارد و در غذا باید که اسفاناج کدو و تیهو ... اگر چه سرد و بارد
الا چون درد و ترقی بود از عفونت دور بود طبیب حاذق باید که اسباب آنها ملاحظه نماید و علاج ... اگر کند
و بحسب ... مناسب آن باشد از شربت و غذا و مسهل ... فصل سوم در تب دق و ...

و سه قسم است اول تپ دق حقیقی آن بیان نمود که حرارت غریبه با اعضای اصلی خصوصاً دل چسپیده تا آنکه سایر رطوبات بدن را
و مراتب آن سه است اول آنکه رطوبات که در گوشه‌های تن پراگنده است و رطوبات شبنمی و در عروق صغار اعضاء مثل رطوبتی که در علف
بود مرتبه دوم رطوبتی که با اعضاء آمیخته و سرشته شده مثل رطوبتی که در خمیر عجین باشد مرتبه سوم رطوبتی که اعضای اصلی از آن پیوستگی
دارد هرگاه این رطوبت نابود پیوستگی اعضاء باطل شود و این رطوبت مثل روغنی که در خمیر عجین بود هرگاه رطوبت نخستین دقیق
کم شود حالت آن مثل … باشد که روغن در چراغ کم شود و بدین سبب تپ دق گویند که اگر مرتبه اول بود علاج
پذیرد و اگر در مرتبه دوم بود دشوار علاج بود و این را ذبول گویند و در ابتدای او در سه علاج می‌باید اما مرتبه سوم که آن را دق
امکان علاج ندارد الا ماشاء الله الحی الذی لا یموت و اسباب او سابقه و بادیه می‌باشد سابقه مثل تپهای محرق
هرگاه باقی بود و حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضای اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم که در سینه حادث گردد و درد
ناسور کند مثل ذات الجنب و دقیقه که دائم بود بیم و تپ ورم و مثل حرارت معده و جگر و مثل دگاهی بسبب اضطراب طبیعت و سقوط قوت
و مثل بسیار خوردن شراب و دوا و مسک و شراب میده و سبب حرارت دل می‌شود و اسباب بادیه مثل غم و هم و وحشت و ترس بسیار
بسیار جوع و جامه در … که مزاج او گرم بود و یبوست او غالب باشد و احوال این مرض در مرتبه اول تپ خفیف
او ضعف و علاج سهل بود و در درجه دوم صعوبت و سهل و علاج صعب علامات او تپ لازم و حرارت و اندک قوی باشد
و در این مرض اعراض بود مثل تپها … بعد از طعام تپ اندک و خشکی بدن ملمس گرم بود و مثل گرمی که در حمی بعد طعام دود تپ ملمس گرم
بود و چون دست بر دیگر بر نهند بعد از ساعتی گرمی ظاهر گردد و موضع عروق و شرائین از دیگر جا گرمتر بود و این تپ دائم قسم یک حال بود
و نبض … باید و تیز گردد این حال دلائل قوی بود و طبیعت قابل منع غذا باید و نگذارد که بمراعات غذا خورده و رود
… گرد … باید … که ضعیف و دقیق و متواتر بر یک حال باشد و از قول که در رود
پدید آید هرگاه نحیف و ذبول شده … ظاهر بود و … مثل … سوء … آید و کیفیت حرارت که بیمار از پیشانی …
و تپ هیچون گشته باشد و هرگاه از مرتبه اول که در رود و نحیف و ذبول شده چشمها غور شود و در … خشک … آید و …
پوست پیشانی کشیده گردد و رونق پوست برود و علامت زردی ظاهر گردد و چشم با چشم … آلوده ماند و اورا میل بگرانی دارد و دیگر
سو و گردن او باریک شده … سر و آن … و آواز او ضعیف و باریک شود ناخنهای او … گشته و موی پاشیده گیرد و پوست استخوان ماند
و طبیعت او نرم گردد و موت نزدیک بود و در این حال که رسد یک سال … لقیه … گوشت و جوان … و قوت باقی بود
استخوانها گوشت پوشیده بود امید رستن از علاج پذیر بود و علاج مرتبه اول … باشد … مرطبات مثل آب …
… مغز … تخم خرفه و کاسنی و شیره تخم خیارین و کدوی تر … دستقال و … آلو و قرص کافور و قرص طباشیر اگر
احتیاج بچیزی مرطب … شود مثل شراب … که ترطیب قوی … استعمال دارند و سزاوار آنست که چیزی سرد آمیخته دهند و ترطیب در
علاج این … آنست که چیزی سرد آمیخته باید که مناسب آنست که … مثل … اسکنجبین [illegible]

و تسمیر اللبن

سددیات حل تنقرص کاو یا ایجه قائم تمام او بود احتیار با ـ التسمیر باسر طال کرده دارد

یا بحلاب یا با آب انار ترش یا آب غوره شش مثقال و قسیح دم سازند گرم یا سرد هر کدام که میل داشته باشد دیم حاسب لعاب اسبغول و یا

تخم آلو بحلاب اگر ضعف معده بود از عصب نمود و دوع و تشنگی از حرارت قوی و جمیع آنچه گرم خشک بود اجتناب نمایند میل برد حبت

اسالیش و سار بای لعیرت لعسهای چی تن الحال و جمیع آنچه بدن را تازه سازد باید داد شعر که در جستجو عباث و دخل آرام بود

دوغ گاو و مادر ریگ ترش یا و لعول سرد مانده دارد و تبرید دارد و اگر از تنهای تمسیر حیری همراه بود دارچوردن یا دلی گرمی دری در طبع

نشود بهترین شیر یا شیر آدمی بود و بیست خربش برگ ولی الحال شد مدهد و در شیر خر که تر آنکه نگاهدارند اول باید که خر جوان بود

و از وقت زادن او چهار ماه گذشته باشد و علف او جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناج و چغندر و با در گ لعو و دهر بامداد

کرخواهد دوشیده بر دیگ را آرند اگرد و ربود متغیر کرده وقدحی پاکیزه اندر طرقی سد که در آب گرم . شیر وران قدح دوشند

و بدهد و شرط دادن آنست که در روز اول یازده مثقال دهند و هر روز یازده مثقال اضافه نمایند تا روز بیستم بعد از آن هر روز

یازده مثقال کم سازند تا آخر یازده مثقال نماند و در روز که شیر داده باشند بعد از یکساعت غسل او را بپسند و اگر قوی ترشنه

و معطیم میل کرده شیر خانه سد لشده و اگر ضعیف صغیر شد شیر خانه سد گشته دیگر باید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد در این روز

از ترشی و ماهی اجتناب نمایند و اگر در بدن خلطی بود که مستعد عفونت بود در رفع مسهل دهند مثل حب الحبشه و ترشی سفته و آنچه سبب

و آلو بخارا و تمر هندی و ماء الشعیر ملوس با آب آلو و آب انار ترش و ترشحت نفع دارد و اگر سرد بود دیگ در کتیره نرم کوفته مثقال تیر

آمیخته میل نمایند و اگر از شیر طبع نرم شود بدل شیر دوغ گاو که با آتش تف داده باشند دهند یا شیر و موضع احلیل را تریاک

دوا که خوشبوی معطر کرده باشند لباسهای کتان گلاب و صندل مطیب ساخته در نزدیک آرند و از احتیاط باید در تابستان

در نهایت گرمی و هر روز خرقه از کتان و گلاب و صندل و آب کشنیز تر و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند و چون

خشک گردد دو تاره می کنند سه یا چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و در زمستان هوای جامه معتدل دارند و اگر

حوات و دشترت خشخاش و کاهو و قند و هندوانه و در بینی روغن بنفشه و بادام از نیلوفر و کدو مالند و در آن بستاید که

در سحاکد و تره و تخم کوفته و برگ خرفه و کاسنی و بنفشه و خیر و خوشاینده باشد باید که آب نهایت معتدل و ملائم بود و حیاچه عرق

بیاید و اعداد حرارت نکند و گرم آن بود که بدن نحیف را بشاید در آب سرد لت بدن یا آب سرد و در آمدن نیکو علاجی بود

از زمستان گرمتر باید و احتیاط تمام نمائی کردار زکام محترز باشد و بعد از خط بیرون آمدند و بعد از روغن بادام و روغن کدو در اعضا مالند

و بعد از آن ساعتی و بعد آخوردن چوجه فربه یا ماهی در آب جوش داده باشد و بر حال ذره خوشاینده در آن ماش مقشر و اگر

اسفاناج و قلیه و قلیه چیار فائده دارد و اگر ادویه حریره دهند و شمشاد و چیار و یا در گ میل نماید و شرط آن

آنست که روزی غذا دهند آن مقدار که سیر شود و نه چندان که معده او ثقیل گردد و موجب قلت تب شود و ... را از هوا نگاهدارند تا

زکام و نزله نشود و اگر الجینیم تو در آب گشنیز یا اگرادمیره جند قطره آبی با دارچینه جت الاس با جاورس که در وضع تعب شد

قرص آب انار که با دانه کوفته باشند باید ملتفت باشند و کوارش محمد انار که در یک بار رود طباشیر و ... و اگر سرفه بود شربت
عناب و گل ارمنی شاه بلوط [illegible] و اگر تب دق در مرتبه اول بود احتیاج ترطیب و تبرید بسیار نیست و وقتی که مرتبه دوم بود
و ذبول و نحافت زمانی حرارت بود محتاج میشود و از مشروبات سرد مثل آب جو [illegible] ملوحی که در وسماق [illegible] بسیار بود و آب کدو
[illegible] و کدو و دیگر در آن [illegible] و تیز برد و شد و خوردن بیمار و تیره و جو کوفته باشند
ریخته بر روغن کدو و بادام و استنشاق کافور و صندل که در گلاب حل کرده باشند و خواب بر فرش که نزدیک آب بود و حفظ آن
[illegible] گاه [illegible] مانند طعام دهند گوشت مرغ و کبک و تیهو بریان کرده یا کوفته در شراب یا آب سیب و آبی باشند
و در شوربای این گوشت کمی آب انار [illegible] دهند [illegible] از طعام تا اشتها دارد باید و چند مرتبه طعام دهند مقداری که
[illegible] می یابد و این تدابیر وقتی باید که در مرتبه سوم رسیده باشد تا در موت تأخیر شود و قسم دوم دق شیخوخی و دق
هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست لیکن عادت رفته است که آن را در ذیل دق ذکر کنند یعنی مردم بصورت [illegible] باید و
[illegible] پیری نارسیده حالهای پیری پیدا آید [illegible] یبوست بود در مزاج [illegible] حرارت [illegible] ضعف [illegible] بود
[illegible] عارض میگردد و از [illegible] یا در ضعف بدن [illegible] وقتی که ریاضت کشیده و تردد کرده [illegible]
واقع شود و [illegible] سرد کرده بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده و [illegible] حرارت غریزی یا افراط استفراغات
یا افراط در [illegible] حمیات بوده و این علت وقتی که مستحکم شود ممکن نیست و [illegible] علامات [illegible] ذبول [illegible]
لمس [illegible] و فتور [illegible] و سفیدی لون [illegible] و عدم [illegible] علاج ترطیب و تسخین [illegible]
حقنه [illegible] مرغ [illegible] کوفته هر روز [illegible] فائده دارد [illegible] بعد از آن طعام [illegible]
آید بعد از یک ساعت غذا استعمال [illegible] گوشت کبوتر [illegible] و مرغ [illegible]
دارد و اکثر اوقات [illegible] مربیات مثل اترج و آبی و سیب [illegible]
دوا المسک [illegible]
رطوبت تحلیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
ظاهر شود [illegible] فصل اول در اورام و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن در این هفده
نوع است نوع اول ورم بلغمی [illegible] حادث گردد از خون [illegible] علامت [illegible] حرارت و سرخی
[illegible] علاج فصد کردن [illegible]
و گل ارمنی [illegible] طلا کنند و اگر این طلا [illegible]

و این طلا را عضوی که بالاتر است بندند و در روز دیگر آرد جو و کسیر و خیار طلا کنند و اگر تبرید احتیاج به بیشتر باشد زیاده می شود و
طلا از آرد جو و آرد باقلی و خطمی و خیار و مالو نکند و چون ببینند که گشته شود از بابونه و اکلیل و کتان و تخم ملینه بسازند و در مرهم او را م
از احوال رفعه حاصل باید بود در ابتدا از رادع و در برابر جمیع میان آن رادع مرخی و محلل و در استمرار مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف
بسنده اگر دانسته که تحلیل نکرده و ماده جمع شده نگو چه داخیر و نقش و امثال آن بخته باید و تدبیر گشادن مثل سرگین کبوتر و اشق با بابت
باید و مطبوخ هوا کرباقرص بعد نضج احتیاط باید **نوع دوم** در سقاقلوس یونانی این قروح خبیثه گویند و عظیم بود از جوق غلیظ
ماهیتی که میشود در عروق و شرائین و منع میکند از ترویح حرارت غریزی را و عضو را سیاه و فاسد میسازد و لواحق آن بلند بود از
علاج آن شکاف و قطع و روق جلد و طهارت از اسرد **علاج** استفراغ خون و شرط عمیق بسازان تا بکرسنه و گل ارمنی دیارند و
... طلا سازند و شربت سکنجبین و امثال این دکار آرد چون که بسرکه و آب کسیر بر گذارند دوای عظیم بود و درست منع کمودی و سیاهی کند
باید که استعمال را ابتدا عمل بکنند هر گاه رنگت مرهم که کرده و ساخته در حرارت التهاب کماه با اکرم سازند پس ازان طلا بعد ...
مطبوخ موم مرهم کوفته مخلوط بعسل با آرد ... ساخته باشد اگر مثل جمع ماده بود و راست ساز و سفید جا که آید مرهم باسلیقون و اگر ورم باد بود
بیکبار ... علاج آنست که گاهی ملین گذارند و گاهی محلل و اگر ببیند که محلل صلب میشود در وقت ملین نهند پس ازان محلل
باید تا تمام برطرف شود **نوع سوم** در ماشرا ... بود مرض در روی دیشانی حادث گردد و گاهی بود که بسر آید و در
اعصار حاج و داخل ترکند و سنت علیان گرمی ان بود در عروق که بالا رود در روی علامت و سرخی شدید در وجع و انتفاخ سر و درد
مریان **علاج** فصد قیفال کردن خون ان بمقدار که غشی رسد و اگر ممکن بود فصد و حجامت ساقها باید و آب انار میخوش و شیره تخم خرفه
قرص طباشیر و مداومت مقشر و یا ماء الشعیر کنند و اسهال و در روز دوم نگاه کنند اگر مرض در زیادتی قوت بود از دست نگیرد
بگیرند طبیعت را با آب تمر هندی و جهار شربت ملین سهل در حلق و سینه ضماد گذارند و در وقت اسهال صندلین و آب کسیر با آب کاهو
با آب عنب الثعلب و اگر ضرورت بود امکی کافور بدیها آمیخته باید و کشنیز یا گرد ماش مقشر با صندلین و کسیر خشک بسازید
و عناب سی عدد سپستان سی عدد با آب اسکنجبین اختیار باید و شیره سوس قند و روغن بادام شیرین اختیار باید **نوع چهارم**
در حمره سرخ او میان مشهور است که علامتش سرخی باشد که اگر انگشت بر او مالند زایل شود و زود باز سرخ گردد و در بعضی
بود و زیاده در ... باشد و از سوختن سوزش و از جای بجای رود و ثقل و سوزش و التهاب با درد زیادی دارد و بعضی سریع
متواتر دگوال احمر یا ضع بارش و این دو صنف بود **صنف اول** که صرف حال صفرای محض بود علامت صفره بول
موضع بود با علامات که مذکور شده **صنف دوم** که غیر خالص بود و آنست که با صفرا خون آمیخته باشد علامات او آنست
که بعض سریع مائل بعظم و بول احمر کدر **علاج** استفراغ بدن مسهل صفرا از جهار شربت و آب الو و مطبوخ هلیله و مطبوخ تمر هندی و الو
و شربت ... عناب با ربع ولیمو و شربت الو و آب کشک جو و آب کدو و سکنجبین با آب هندوانه و شیره خرفه با سکنجبین و از خارج
و آب کاهو و خرفه و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب و صندلین و گل و کسیر تر و سرکه و این صنف از حمره محتاج محلل

بود و بعد از آن شوربه مکرر و اسفاناخ و روغن بادام و غیر آن بخشد اول بعد از آن غسل حمام و استعمال طلاها و ادویه محلل
بحسب حاجت **نوع بیست و نهم** طاعون اصل این لغت طاعون بود بمعنی طاعون نام گذاشت شیخ الرئیس بو علی میگوید که لفظی که ترجمه او بعربی
طاعون بود اطلاق می کنند بر دبیلهای بر سرده که حادث گردد در گوشت غددی که حس نداشته باشد مثل سینه و اصل ران و
حصه ای که غیر حساس است و پس گوشت هادر بیشتر دیکش سابعد از آن اطلاق می کنند بر ورم که قتال بود و تیره صمیمی تر باقی باد ورم رگ
سپید مقدار خوری یا بزرگ تر از آن حادث میشود و مادده بسیار غیر تیزه که علیل گمان می برد که پاره آتش است و گرد او سیاه یا کبود یا سبز
یا کبود بود و اگر سرخ باشد سلامت بود و حادث میگردد و اوراقی و خفقان و غشی و حدوث او از مادهٔ سمی که فاسد شده سمی و
تیزی بهر رنگ که باشد و سرایت میکند بدل بسبب طریق شرائین حادث می گردد قی و خفقان و غشی که در اکثر امر کشنده بود
و اکثر اعضای ضعیف که حرارت و فوره او بودش کشتر بان ریل زیر بغل و پس گوش و بدترین او آنست که پس گوش و زیر بغل بود
سزاوار آنست که فصد کنند درین علت چنانچه طبیعی را فصد میکنند چندانکه مسهل او در جمیع بدن پراگنده میگردد و ملکه اهتمام تبرید دل
تقویت وی کیفیت سمی باشد طلا کنند از سیلی و صندل و گلاب کافور بر سینه گذارند و اشربه ترش را مانند ریوند و سیب و آبی و اترج و طباشیر و شربت
ملو و رخش و صندل و سیب آبی بایند و بدان ضماد ها مثل عدس و مرهم و قیموله که بانجه ساخته بعد از آن بر سر گدارند و سزاوار
که بر موضع طلا بر دگدارند و مناسبت شکافتن آن بود و غسل بایند با کرم تا بسهولت خون بیرون آید هرگاه علیل رجا جوانست
حوالی او دیر گدارند و بر موضع ورم ادویه مانع بر دت بود گدارند طلا که بریا دستان حنظل با بوره و کما دات که از طین ارمنی
ساخته باشد و موضع تر طلا ها بعد حل در آب گیرید **نوع سی ام** در او رام صاین گاهی حادث میشود او رام دملی
مثل البلیلی و آتشین از جنس طاعون ملکار حتی در اعضای رئیسه قبول میکند این گوشت و غددی از جنس سعد و مکامن جود
و گاهی نسبت در جوح دیگر که بر اطراف بود حی آید و مواد در این گوشت عددی حادث میگرددد و فارسی نام گذاشته اند ماده
علاج تنقیه بدن بفصد و اسهال صاحبش درابتدا و در او مناسب نیست و تقلیل غذا و تدبیر لطیف **نوع سی و یکم**
ورد ماشیل و تور رگ صوری شکل سرخ رنگ است اولی در ابتدا در حکیم دارد و بسیار وجون گرم تر محلوط برطوبت غلیظ
که متولد شده از روی تخم و بسیاری غذا که بوالد خون بود **علاج** فصد رقی و اسهال اگر حدوث او در اطراف باشد اکحل
ادلی بود تقلیل غذا اگر ضرورت شود گوشت ترمارد قبق آب خورده و از بر موضع از گوشت و تیزی و ترشیرات
خوردن مفردات خصوصا اگر ترش بود و گذاشتن از چیز های سرد در او مثل صندل و فوفل و برگ خرفه و کاسنی و آب سوده
نگلاب از ابتدا در تا سه روز و اگر خواهند که ماده از او جمع نماید و تسکین حدت خون دهند اسپیغول بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته
بر و گذارند هرگاه جمع گردد مضیح از انجیر و ملک و تخم مرد لسنبیر عسل یا خمیر آرد گندم با نمک خوره و روغن کتان با تخم او مرهم
سازند دارو دیگر موم و روغن و تیز و انجیر تخم حلبه و تخم کتان همه را بشیر جوشانیده مرهم بسازند اگر دیر پخت بود دیگر
بسود او لی گلی که بدان حسد سوخته باشد چون آمیخته گیرند یا حجامت نمایند بجهیره ارد مل گدارند و چون غلیظ بیرون

آورده و اگر دیر برسید به خمیر ترش و تخم مرو و سرگین کبوتر بپزد تا نرم شود و عسل مرهم سازند گاهی در پس گوش دمل احتیاج نکند تا آهنگ
میوه پخته اگر بردی او را شکافند و گاهی که محکم گشت مرهم که گوشت رویاند یا خشک کند در کار کنند و اگر در دست حوی حیا و شان
و مرداسنگ بر آن گیرند و برد یا شد و حمام فائده کلی دارد **نوع هشتم** درد سلعه دری بود در رگ که از دمل رنگ او مثل رنگ جلد
بود و درد ندارد دیگر بسبب عفونت اخیری که حدت داشته باشد برو کوارد کشند بر بود و شکل او دیر اگر او دوات حقه اگر از خلط غلیظ
سرد حاصل شده و قلت حرارت و سوء هضم و غذای بد تغییر ترتیب و ضعف حرارت غریزی علامت وی آنست که چون دست و انگشت
بر وی گذارند چون دری که حرکت دارد و بالای او سنه برود و چون او صلب بود **علاج** بسیار حقیقی تلطیف تدبیر ضماد در روغن گل زرد
و حرف حلبه و خطمی گاو را **العلاج** تخم کتان و تخم حلبه و لعاب خیره و خطمی و حلیون سیر فائده دارد پس اگر اسکار شود و کند و عقد به مرهم آن را نگیرد
بر سنه گنده تا پاک شود و بعد از آن مرهم بسند تا جراحت نیک گردد و اگر بعد از علاج نخد و در شکم بر ظاهر گردد در آن اوقات روغن گل و رسی و صمغ
دهند و بعد از آن سای ماده را نار کوفته و بر آن حق سازند و لعقی از دیلات ساخته بیشود و دسیله سکوسه کرد در عمق او جمع شده
بعد ملسد اگر او قاطبه تمام بود و لعوق سید است و اگر شکافته شده آن چیزی سرون می آید مثل عسل است اگر ماده ریشتر را ماستوان ساخته
تا ماده در هم سرون آید **علاج** مبالغه در نضج و تحلیل ضماد و خطمی و حلیون دیگر گاهی عارض میگردد دسیله در باطن جاصد ردار
علاج تحلیل و تلطیف آنچه باد و الیه باید مثل تریاق کبیر و تریاق اربعه و متر و دیطوس و عای حیف کرا لم و ادرا کم سازد تخم مرو جباری و کثیره
از هر یک جز و درم کوفته بر و عن دام آمیخته تهری صاح دو مثقال و شام بیرد و مثقال تا سا خر سقولی شیر خر تقدر رد وقا
و اگر تب بود و حرارته باشد که برودی تشکاف باید هر روز را صرو دو دانگ دل عصران دانگی بکلات بالشراب سیل باید بعد از آن منفجر گشت
این ادویه سغول پنج درم تخم مرو هشت درم تخم شیره جباری از هر یک چهار درم صمغ کثیره و ست و سعد تخم جریره از هر یک درم گل ارمنی
دو درم همه را درم کوفته بغیر اسپغول شربتی تا سه درم با آب سرد و انگ دو گل با روغن دام اختیار باید در صاح و شام و اگر دسیله
در اسافل بود حقنه ملعا هله کثیره و صمغ عربی و زرده تخم مرغ در روغن گل باید داد بعد النضج کار زیره که از آرد بریح کشیده باشند
آرد بریح دو حرلت باشد و آرد جو یک جز و انکسوس سیر شیره و کشیده پخته بوده اختیار باید اگر قدری صمغ عربی مخلوط باید
شاید **نوع نهم** در جراح از اورام حاره کبیر اتخم که در جرکی ریم جمع گرده حدوث این جراح از ماده غلیظ که دفع بوده
لعضو سعدی غار دو در جلد گوشت دار آنچه در نواحی دست باشد و متفص ساخته کرمی که در دست غایتی کرجکی ماده را
جمع بیاریدلیس از آن نضج میدهد بعد از آن منفجر میشود علامت نضج و تمدد و علامت داستداد ماده سکون درد و در ریرا
پست شدن نضج الا فرد که هر گاه که لحصوری بود سار و باریک ساده مقدار و لصلاح برد یکتر است را انکه مسلط ماحد و بسیار
از دماغ گیرد **علاج** در ابتدای فصد و اسهال اگر در اطراف بود قی بعد از اسهال و مرهم از گل خیره و ختمی و تخم کتان و خمیر مایه
علک و انجیر کنار بره و اگر سر برید شکافتند و ختم سر برید صیقل و اگر تنگ شده باشد و جرک بخیده دفع نگیرد و بعد از پاک شدن مرهم که جراحت را
نیک نماید گذارند **نوع دهم** در ورم خوام کذاشته اند و دیا ورم سعید یعنی که درد و در حرارت سود از سیلان خون رقیق

علامت او سپیدی رنگ و سستی ورم است که انگشت در او فرو رود و سردی او در دست و درد ندارد و گرانی و ثقل آن ورم دلیل غلیظ
و سپیدی و صفا دلیل رقیق بود علاج اگر سبب فساد مزاج باشد اصلاح او کنند و بعد از آن ضماد بروغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه مالند و
اگر سبب بلغم بود مسهل بلغم بعد از نضج ایارج یا حب ایارج بدهند و بعد از آن شربت گلقند و شربت سکنجبین عسلی و آب کاسنی و بادیان و شربت
سکنجبین بزوری و قرص ریوند و افسنتین و قرص لک و قرص افسنتین تخم گوشت تخم ترب از هر یک جزو افسنتین سه جزو عصاره غافث تخم
لک سنبل هر دو نیم جزو بکوبند و بآب کاسنی و بادیان خمیر ساخته قرص سازند و شربتی در درم مایبست درم شربت سکنجبین بزوری میل باید
و دوا الکرکم را بهمین بحث درین علت برگ ترب با سکنجبین پیش از طعام فایده دارد و غذا نخود آب یا زیرباج و مطجنه و گوشت
کبک و عصافیر و گوشت صید بری سازند و اجتناب از لبنیات و چیزهای ترش کنند و حضور او را آبکی در دلوره ارمنی و تب یابنده
جو تا بیده باشند با عدسی سرکه یا ده لتم بید تر ساخته بر و گذارند و بند محکم و اکثر گریه بادنگ سرکه گذارند بید و بند و نمک
ریت بالیدن فایده دارد و ضماد کرده از برگ چنار و برگ آس فایده دارد صفت طلای دیگر صبر و مر اقاقیا و سعد و تیاف مامیثا و زعفران
و گل ارمنی از هر یک را گرفته بکوبند و آب گشنیز سبز یا عصاره بوت ماحت نکلات با کاسنی و اندک سرکه حل نموده اگر ورم در رو
و پشت چشم بود نیک باشد و اگر ورم در خصیه بود ضماد ورق کرنب کنند و اسفیداج ارزیز و کتان آب کی نفع دارد و گندر
سپیده و مرزنجوش و گاو فایده دارد نوع یازدهم ورم ریحی یعنی بادی که آن را بکاری بهیج دشنه تمیع و بعضی ارکان ریحی حاصل گردد
نام کرده اند و علامت او آنست که باشد خفیف مثل مشکی که پر باد کرده باشد و چون انگشت بر و گذارند بانگی شنوده و زود رجوع کند و با
ماده اعراض علاج از حرارت باد و ماده اختیاط تدبیر و تلطیف تدبیر کماده از آرد جو یا جاورس و ریح حاکستر جوب که با سرکه یا جوب کرم
گرم ساخته باشد باید و آنکه سست غلیظ ضرر دارد و گلقند گلاب شربت بزوری مفید ارد نوع دوازدهم ورمی که حادث از
بلغم شود علامت او سرخی رنگ مثل یاقوت و اعتدال حس و در سرعت اللمس اگر ضرر اخلط شود بس سریع گردد و اگر بلغم غالب گردد بس ساکن
بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل حب و تلیین حسب کاسنی و بعد از آن شربت سکنجبین بزوری معتدل و غذا نخود آب زیرباج و از میوه های ایرین
گلقند و گلاب قند و گاو زبان و تخم ریحان شربت بیار نوع سیزدهم در سلعه دری لود علیظ از گوشت ملتو تر بود و گوشت صحیح و حرکت سحا
نماید بحل حرکت و در کلان دل نمود ما بعد از جریره گفته اند مراد از آنکه بود که در گرداو در آمده تولد آوار ملعم غلیظ بود اصناف ونهایات
شحمیه و عسلیه و دردیه و غیر از آن بیمی مشتمل این انواع لود و شحمیه صلبتر این اقسام است و احساس سکند ماحبا و المم ادرک در وقت
مسدس آن و آن سه دیگر حس دارد و چون پست است باسد نرم تر بود علاج سقیه بدن از بلغم غلیظ بحب قوقایا و ایارج فیقرا کرده بعد از آن حلا
محلل مثل املیون و امثال آن و دادویه که خاص است بدین علت اشق با سرکه حل ساخته ضماد باید نمایند
نموده بر آن سعه طلا سازند و نوعی مرهم ارلعه که باسلیقون گویند صفت آن موم را با پیه بز حل کاد اخرا مرار گیرند
و موم کوفته مرهم گداخته در آن ریزند و اگر ورم عظیم گردد بر آن ورد کار باید کرد و ادویه گداز نده کار او متعفن ساحته
سر و اسفل ایمه در دهل کن ست با سق باید و بیرون آورده و کیسه او را دور او لوعی کالا تحمیه گویند ادویه محلل و مشمع کار او را

بچسبد سازد و فائده نداد علاج او آنست که او را شکافند بیرون آورند **نوع چهاردهم** در غدد و آن غده ایست طبیعی حسمی بود صلب که متولد شده از عصب علیظ که منعقد شده باشد و فرق میان غده و سلعه آنست که غده زیاده نشود بخلاف سلعه و دملت و علاج
ضماد های حلیل باید و قطعهٔ رصاص بالای او محکم ببندد و بسیار است که تحلیل می یابد و میوه و دار مرگشته و بیکار می گردد و علاج سلعه علاج غده باید
دارا و اورام غدد نوعی است که نام گذاشته اند و خنازیر و ماحصل این اسم است و در لیس گوش پیدا شود علاج او مثل علاج سائر غدد
باید و از آنچه مخصوص است غدد خاکستر حلزون است بچربی که یک شبانه ماند یا خاکستر را سوکه به موم روغن که از روغن سوسن ساخته
باشد طلا باید و گاهی عارض شود و تور غددی جو د علاج او آنست که او را بمالند یا قطعه سرب بر بالای او ببندد یا شکافند و آنچه پیدا
او بود بیرون باید آنها غددی باشد بحته و ظاهر میشود در بعضی حالی بود از گوشت مثل نیت یا در پیشانی بر مثال بندق
و خوردتر ماو ماست میشود هرگاه انگشت بر او میگذارند باز رجوع میکند بالم میباشد اگر از ماده شور بورقی بود و بی الم حاصد
اگر از بلغم خام حاصل شده و اگر با الم بود علاج آنست که بمالند بچوب بکوبند تا حاد گردد و بعد از آن ضماد از صبر و حضض و اقاقیا
و سرشم ماهی باید و بر بالای او قطعه از سرب گذارند و محکم ببندند و اگر با الم بود موم روغن که از قلقل گاو و روغن گل و موم ساخته
باشد بمالند و آنچه در روغن سوسن کوبیده خیرو و اکلیل و بابونه و تخم کتان و کاکره بیم کوفته و بعضه جوشانیده باشد بنسیند
و اگر این غده عقدی بود یعنی در تجاویف گوشت حادث شده در جمیع اعضا حاصل باشد در وقتی که دست بر گذارند نام
بسیار بتامل سد میبه یعنی بر صلابت محکم بود علاج آنست که او را بیرون آورند و اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود
نرم سازند ضماد چرا که در پیش از جهت و هم عظیم ست که عصبیت و رگ شریان آفت رسد و گاهی منعقد میشود در اعصاب
بجهت عظمت و الم که ورم سد و غدد مثل سلعه ظاهر گردد و فرق آنست که او بجمیع جهات مائل میشود بخلاف سلعه چپ و راست
مائل شود علاج آنست که بر عضو محلل چیدرور بمالند و بعد از آن بحمام در آیند و او را بمالند تا تحلیل یابد
و گاهی حادث می شود که شق شدن عصب عضلات در عضو علاج بر عضو ضماد مغرت قلم گاو بمالند و تاملی را
بجهت اصلاح سود اما باید بود و مار و شب یمانی یا حنظل ضماد باید و حلوا تر ورق کرنب و برگ لبلاب ضماد و زیره در
سرکه پخته ضماد و ضماد بیخ سوسن با گوشت کوبیده و بر آن بستن بعد از آن بیکتا باید و اگر چیزی بماند ضماد گداخته **نوع**
پانزدهم در ضماد این علت بیاری سمی که جواسدار حیه کثرت حرص و مرض بسیار که در عرق بستر از سوی آن هم بحد شود و این علت را
کوچک علت جای سفید است شیبی و در برگ تن و دو سلعه ورم سیاه مثل حای سفید است و آن زند دست ران که آن را
واحث زیر بود که بسیار باشد و گاهی یکی بود و لیس بار گردد و بیشتر این گردن رود پیدا آید و مردم کوتاه گردن برآرند و بعضی بجهت و
رگ بود و این تنور بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بقی و اسهال و تقلیل غذا و ترتیبها و از طعام خوردن شب پرهیز کنند و احتیاط
از غذا غلیظ باید و از بسیار گفتن آواز بلند کردن و از حیّت بالین بلند باید داشت حب که اخراج بلغم و سودا نماید
ماء جیورال حب مواصل سود سا **وصفت حب واصل** سورنجان و سقمونیا و تربد و ملح سنگ بسازند و نعل ازمیلی و

عصاره ورق بسفایج از هر یک دو درم و صبر سقطری دو درم اسطوخودوس تخم حنظل از هر یک یک درم ترنجبین محمودی چهار درم مکی دو درم

سنا مکی تربد دو درم تا سه درم صمغ حب غاریقون تیرا و ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم تخم حنظل نیم درم هلیله زرد سیاه دو درم

بروغت درم حاجت اغشاقی مثقال و نیم درم محمود مثقالی حب زرد آب کند ما تربد مثقالی یا یک مثقال و نیم چند نوبت احتیا نماید و ضماد

محلل و مرهم داخلیون و خاصیت کلی است در تحلیل و صنعت آن بگیرد مرداسنگ سه مثقال درم سوده روغن زیت سه مثقال

... آتش برم بجوشاند و مرداسنگ را بگیرد در میان روغن بجوشاند تا منعقد گردد روغن سیاه گردد بگیرد صمغ مثقال لعاب

تخم کتان و چهل مثقال لعاب اسپغول و سی مثقال لعاب تخم حلبه با بیرون و نیکو برسد با سطح تو و اگر بیخ سوسن کبود

وقت را بکوبند اضافه نماید بر تحلیل قوی کرد و مرهم رسل نفع کلی دارد و اطریفل ... فائده دارد صنعت آن

هلیله سیاه زرد درم هلیله و آمله تر از هر یک ... درم افتیمون ده درم بسفایج و اسطوخودوس سا...

از هر یک پنج درم ... و عاقرقرحا از هر یک ... درم اپیمون و مصطکی و ... از هر یک دو درم

... درم ... گوسفند ... درم ... آن عسل ... تربد دو مثقال تا سه مثقال نیم بود و اگر

هر روز نیم درم این ... درم ... یاب ... دو ... فائده رساند

... کرد ... که ... و ... باید صنعت ضماد

... تخم کتان تخم مرو بیخ سوسن کبود تخم ... تراب ... گرم مقدار حاجت آمیخته باید طلا نماید و ...

... اگر ... گوید ... درم ... این علت ... نوع ... بسیار ...

... بسیار ... و جراحت ... تریاق ... علاج او آنست

که ... احتیاط باید کرد ... نماید ... و ... آورد

... هر گاه ... دارد

... اگر ... صنعت آن زنگار دو درم ... از هر یک پنج درم

... درم ... زیاده ... ساخته

... علاج ... اگر در وی حرارتی بود ضماد ... گندم ...

... آن ... درم ... و ...

... صنعت اول ... بود ...

که ... علاج اسهال سودا اسطوخودوس افتیمون

حب افتیمون ... سودا ... گوشت گاو ... محلل ...

داخلیون ... سوس

یاروغن بابونه و شبت و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان اگر خواهند طلا سازند **صنف دوم** آنکه از بلغم حادث گردد علامات او سپیدی لون
سردی ملمس و صلابت اندک اگر لطیف اورام گرم که بر وی طلای قابض سرد گذارند عارض میشود **علاج** استفراغ بلغم لیکن اسهال و بعد
ازان طلای گرم محلل مانند که ضماد **صنف سوم** که از سودا و بلغم ورم ظاهر گردد علامات او مرکب بود **علاج** هر دو قسم باید از مسهل و حب طلا و
نوع هفتم در ورمی که معروف بود بسرطان نام گذاشته اند بدین اسم جهت آنکه ماده او سودا باشد که در جنب و رحیه بسی موجب
ورم گشته و بعضی گویند در رگهاست پای سرطان حادث گشته و تولد آن از سودای سوخته و در اول شکل باقلا ظاهر گردد و بعد از آن قوی گردد
علامات او آنست که در ابتدا ورم اندک مثل بادام یا جوز ترکو بود بعد از آن بزرگ شود با صلابت شدید گردد و کبود باشد اندک حرارتی محسوس شود
وچون بگیرند رگها کبود و سرخ شبیه پای سرطان حدوث او در عورات در سینه و رحم بود و در مردان در پای و در روده و احلیل و در دیگر
و بعضی را درد شدید باشد و بعضی ساکن و بعضی جراحت و بعضی غیر جراحت آنچه بجراحت بود ماده او سودا و صفرا بود و آنچه جراحت
نشود ماده بلغم و سودا باشد علامات جراحت آنست که سیاه بود قرحه او و لب جراحت غلیظ سرخ یا کبود گشته با بیرون
برآمده بود و روی بزرگ و دو روییدن که طبع ریگی او باید داشت مقصود از معالجه او سه غرض بود یکی آنکه زیاده نشود و حفظ جراحت
و مداوات قروح و این اعراض باستفراغ سودا و فصد اکحل باسلیق و اسهال بمطبوخ افتیمون یا آب پنیر مایه هیلو و حبه توت
مکرر باید مسهل تا بدن پاک شود و دوائیکه تسکین جراحت کند و منع تولد سودا باید مثل کشک و تره خرفه و اسفاناخ و گوشت مرغ و ماهی
حب آنکه چون دقیق پیدا شود و فایده دارد و در ابتدای **علاج** بدانچه ماده را بر گرداند مثل عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو باید
است مال بکشید او نیز کرد . مدت بود جراکه ورم را حرکت می آرد و حب آب که معالجه مرهم مرکب کند **صفت آن** اسفیداج قلعی
توتیای مغسول مردارسنگ گل ارمنی از هر یک جزو ساذج سوخته لسان الحمل از هر یک دو جزو و صمغ عربی از هر یک سه جزو همه را کوفته بموم
در روغن گل مرهم سازند و طلا باید و حوالی ورم را گل ارمنی کوفته آب عنب الثعلب آب کشنیز بمالند و این مرهم را اگر در ابتدای علاج باید امکان
دارد و اگر دیر مانده شود و عظیم گردد دیگر ازو خلاص نیست و حفظ باید تا جراحت نشود و اگر جراحت گردد علاج قبول نکند طلا رافع ازجهت جراحت
دیگر جراحت اسفیداج سرب با آب گشنیز یا لعاب اسپغول روغن گل طلا باید و توتیا و اسفیداج اسرب از هر یک دو درم گل مختوم و
ارمنی و صبر از هر یک درم و نیم درم مرم کوفته بروغن گل طلا سازند و اگر جراحت نبود و اگر حرارت بود و خشک شده حوالی و را دیگر ادویه و عنب
طلا باید متفاق رحم و مقعد که با حرارت بود اسفیداج سرب با تخم خرفه با آب گشنیز و لعاب اسپغول یا روغن گل طلا باید اما سرطان که
بود علاج نکنند مگر باصلاح غذا با کشک و تره خرفه و اسفاناخ لیکن **فصل دوم** در عرق مدنی و حکه و جرب و بثور و غیره مشتمل بر
نوع است **نوع اول** عرق مدنی یعنی رشته حادث میشود در بدن و بعضی بیگر دو آ چون اخراج میشود و از رو بیرون می آید
شده که رنگ او سرخ مایل بسودا باریکی سوزن بطول مقدار تیر تمام بیرون آید و سیاه است که حرکت کند مثل کرم در زیر جلد بود و
معمول روی که از چون گرم سودای یا بلغم سوخته حاصل شده در عروق و گوشت و حرارت بر آن ساخته و خشک
بوده صورت رگی در آمده در عروق بود و اکثر این علت در پا و در ساق تا قدم شده و در بلاد گرم خشک

واکثرت تشنج خصوصاً کسی که معتاد بوده باشد و بیشتر از خوردن تیزی آتش حلوا و غذا که یک جا هضم نشده حاصل میگردد و منسوب مدینه
رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم از جهت کثرت حدوث او در آن موضع **علاج** تسهیل فضول دی بعد فصد باسلیق و مانع
دار ماسک مخالف و اسهال بحب ایارج فیقرا و افتیمون و ملح و هلیله و اطریفل صغیر کبیر سازد گاهی آمیخته باشد شاهتره و ترشیحات بعده
ترشح شام و مالیدن روغن گل و غیره و اجتناب از کثرت گوشت و دوا که رنگ ریش فی که ظاهر شود فصد و تلیین طبیعت و کشک جو
فایده دارد مداومت باید و طلا باید موضع را با آب گشنیز و خرفه و غیره با صندلین کافور و آب حی العالم و گلاب سرکه عصاره حادی میکو فایده
دارد خصوصاً اگر از تخم رو چیزی آمیخته باید و تجربه شده آنست که اسفنج سرکه و گلاب تر کرده باشد تخم مرو و موضع روغن گل حی
سازد بعد از آن موضع گرد از بعد از المات موضعی که بیرون آید در سه مسهل از تنقیه صفرا کاسنی چیده را اختیار باید تا آن
ظاهر گردد موضع را با کاسنی و صبر بمالد و چون ظاهر شود روز اول یک درم صبر با کاسنی قدری و روز دوم یک درم و سوم روز دیگر درم و هم اگر
سر گردد و ابتدا کند بیرون آمدن او را آنست که بجهد او را بیاره سر قطعه از یک درم تا دو گرانی و لعل چوب رشته را کشد و ملاحظه باید که پاره نشود
که اگر منقطع گردد در وی متعفن و قروح بار دوم و الم شود و اگر رشته در آن گرد و پاره او را قطع باید و باقی را قطع سر بجهد و حوالی آن را بسی روغن
روغن بابونه و سماق باید و در ابتدا بعد از علق لیکن بر موضع الم گذارند تا ماده را کم سازد و او را خاصیت در منع تولد هاست دائی
است لیکن کاهی آمده تر در کلیه بیل از هر یک درم گرفته یک درم کوفته و بخته نشده آن که آن بیدا قند نبات در تریتی دو درم اختیار باید داد
گفته اند ما در این حالت استاصل فی طرف سازد **نوع دوم** در حرث حکه این تورلو صغیر در ابتدا اسرح و ما خارش شدید اگر درد
عارض گردد دو ور سایر جسد میشود و صفت او ساد چون لو دی مخالف صفرا و سوم قسم با ملیم شود اگر آمیخته باشد بحران و سعفا و چون و احتراق
بسیار خوردن و یگرم و غیرها شود و تیزی تراکب که با سد بسیار چون در عروق باریک شوق سیکید خلاف از جهت ضعف تحمیص میان
انگشتان لیسی عادت میگردد و در ب دو نوع است تر حسکت تر الست که ازو ان خرک و دو کاهی و چون یابس و کاهی حیوان مثل سیاه
متولد میشود و تورا و مختلف میباشد اگر صفرا غالب تر در رنگ زرد و حکه و درد دید اگر سودا غالب باشد حکه تا و سیاه بماند که رو بیشتر شود و اگر
بلغم غالب و سفید رنگ میباشد و سیلان رطوبت و ظاهر میگردد و سعت بالسن غلظ ماده بود و سعت جمد آن باشد **علاج** اگر خون بود فصد و اگر
صفرا غالب مسهل مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شاهتره و مطبوخ خیار شنبر و اگر دران کفایت نکند حب صبر اختیار باید و چهار ترش فایده دارد و نقوع
هلیله و حب شاهتره و تقیع صبر بی حب صبر یک سم با یک مثقال در آب کشند که شاهتره در و ماء و کثیر رو و زدیگر آسا لیس باید درم تا یک مثقال
داده سوگرمی به ماست بیعد کیدو عدا کتک و حلیه سفاناخ و شوربا مرغ فربه اسفیداج که در رو داروی گرم ساخته و تیق آب جهد
آب غوره آب سرد لیعی دار دو احتناب از علاج شورو دا دیگر گرم باید و عدس کرنش با دسمی نی نمک تر و گوشت صید حلیج برصرد دار دو
صد سیر مدت طلا را بیک در حمام بود و مثل آب حقنه و آب جاری آب لیمو و سوس گندم بسر که تر ساخته و آرد باقلی و میان جیره و آب
اناریمو سن رهام بعد از عرق بالیدن و اگر تیز خواهد آسک فی نسرکه در روغن گل بمالند و اگر سودا غالب و فصد باید و بعد از
یکمده مطبوخ افتیمون با هلیله مطبوخ شاهتره و پوست هلیله حب صبر که در و افتیمون و هلیله و اسطوخودوس تر بده فسلاسج

اضافه نموده میل باید و مصرع عارلیون برسید و بعد جب سویق تا شیره و یوست ملیلا احتیار نماید تا زرد و خشکی آرد و آب حسن
مرحرب کهنه را فائده دارد و آب کاسنی و آب دبال نفع تمام دارد و طلا نافع که دیش دو درم زراوند طویل یا مدحرج
چهار درم حب صنوبر صفه درم زر جوز سه درم سیاه گسه دو درم ادویه را کوفته بسرکه و روغن آمیخته نموده و در آفتاب
یا در دیگ آتش مالند که احتراق بسیار نماید و تسکین یابد هر روز شیره سبوس گندم با آب سماق جوشانیده و بعد تبرید نموده آب بسیار
باید و بعد آب سماق و آب غوره و لیمو و ریواج داماین جوش سازد و دفع مرض نفع کلی دارد و روغن زریج
و روغن نوره و روغن گوگرد فارسی روغن کندش لیدن فائده تمام دارد و علک الانباط باک نوره و سرکه حل ساخته مالند و اگر
علم عالج بعد مسهل ایارج و تخم حنظل اضافه سازند و بعد ملیم این شحم حنظل در آب بجوشانند و آب آن طلا نمایند و آرد عدس با
دگل سرخ بسرکه و روغن گل طلا سازند دیگر جرب خشک علاج او مشکل تر بود علاج آنست که اول علاج او به استفراغ اغذیه کرد و رطوبت
بود و حمام با آب شیرین نماید و شتورهای کدو روغن بادام بود دگاهی جهت کهنه که او کرده و چهار قاتق روغن کنجد تا ایام تسکین ابد
احیار نماید در جرب تری ظاهر گردد و بعد از ان فصد نماید و مسهل فائده بسیار دارد هرگاه علامات جرب ظاهر گردد فصد اکحل و باسلیق نماید
خون حسب دفع نماید بعد از یک هفته شربت شاهتره هلیله چهار شربت فائده دارد و بعد از ان طلا جهت جرب خشک مجرب است عرق و نوره
و زاج و قسط و کندش الی هر یک سه درم سیویه سائیده مقدار مجموع بزم کوفته بروغن گل آمیخته نموده مالند بعد از ان آب گرم شوید
و روغن گل کافور بر بدن مالند دیگر حکه در بدن بغیر جرب پیدا شود سبب بخارات ایر با حادث میشود که بحکه میگردد علاج فصد
و اسهال خلط سوخته با تسکین مداومت حمام با آب علو و مالیدن آب و روغن گل و سرکه آنکه آب گرم در حمام دار برای حکه شدید حب حاس
را بزم کوفته بسرکه مخلوط نموده بر بدن مالند احتراز مسح نماید چرا که بسبب خارج مواد بسطح جلد می آید موجب فی مدار بدن میگردد
از انجمله سالم و در مالیدن آن غسل حارات نماید دیگر حکه گاهی عارض میگردد مشایخ را جهت ضعف جلد ایشان کثرت ایلم ستور سبک و سوء هضم
ضعف قوی و دافع تحلیل بخارات که در زیر جلد محتبس شده و مد سواری دفع میشود علاج اصلاح غذا و مداومت حمام مالیدن آب روغن گل و سرکه اگر
ماریں حصیده صبح در طلا از آن دیگر نامیا از هر یک جزء صبر لصف جزء و دو تا وزن نشاسته از مجموع بسرکه آمیخته مالند دیگر حکه در شان
ماریں بکشند روغن گل و سرکه آنکه فی طلا نماید و در آب تیره نخته گذارند و اگر در بدن دیدین اطلا نماید نوره تخم حنظل نیم درم صندل سرخ
دو درم سائیده دو درم بزم کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته مالند دیگر حکه در زیر قبل لیس لیس پیش میشود سیاه نف داده قطران
از هر یک بزم کوفته مقدار یک سه درم حرقه نموده بزم با عسل آمیخته بردارند و مالند و خلیه و تخم کتان را العسل ح شاییده
لته بدو آلوده بردارند آب مالند دیگر حکه و جرب تری که حادث گردد با اطفال علاج آنست که اگر صبی شش ماهه
شده حجامت نماید و ما بیکه برد گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و خولنجان کوفته جوشانیده بشوید و روغن دیگر بسازند و شیر دهنده را
مطبوخ هلیله و شاهتره دهند شربت و سکنجبین اضافه نماید و از جماع منع نماید و از غذای دی باز دارند و اگر دوازده ساله
باشد فصد و مسهل هلیله و خیارشنبر با آب بادیان و شاهتره حرقه فائده دارد **نوع سوم** در شری یعنی حجمه و دلم بپارسی و ترکی

اینکس گویند شری باشد یعنی جوش ولیکن خرد خرد که بهم درآمد و با سرخی بود مائل بسرخی بود یا رنگ پوست گردد و دمه
و اکثر در مردم گاهی در رطوبتها ظاهر شود از حرارت میباشد علامت او آنست که بسیار سرخ بود و با حرارت و درد ظاهر گردد و درد در
بیشتر بود و حکه و التهاب او در وقت ارتفاع آفتاب علاج فصد کنند و در وقت مهلق که در میان او میباشد و ملین طبیعت
باب تمر هندی و آلو بخارا دهند و آلو در وقت ظهور آن اگر بهم رسد سرکه با آنگشت و روغن گل و جو مالند و گلاب و آب کشنیز
روغن گل طلا سازند و اگر ساکن نگردد باز فصد کنند بعد رفع قوت بعد از آن مسهل بلیله زرد و حب ایارج و اگر حرارت عظیم بود
و آب انار میخوش با دوغ ترش و قرص کافور با شیره خرفه و شربت سکنجبین و اسبغول طلا از آب عنب الثعلب و کشنیز تر و آرد جو اندکی باید و
مدر بسبوس و حریره و تخم ادرم کوفته مالند و مداومت سقمونیا و مدر [illegible] اگر آب [illegible] سیرهای [illegible] آلو و آب انار میخوش دیگر از تخم
میباشد علامت او آنست که میل بسفیدی دارد و [illegible] تکمیل تر بود علاج مطبوخ هلیله که مقوی تر بود و اخراج اندکی چون
فصد و اسهال بحب ایارج و [illegible] افتیمون و تخم حنظل و نمک [illegible] میباشد و اگر دیر یک سر شود و نقیع صبر با کاسنی
و آب [illegible] مسلح بیخ [illegible] و شربت سکنجبین با اندکی افتیمون آمیخته باید یا از کاه جو و از قند دو جزو سه درم سوف
سازند [illegible] حمام نفع دارد و آرد جو و آب کرفس و سرکه در بدن مالند و غذا قلیه [illegible] سازند نوع چهارم حصف و این
سوزشی بود مثل ذره ماهکه بسیار در جلد ظاهر گردد اگر در [illegible] گرم و [illegible] که عرق بسیار کند بکثرت شوند و فتیله [illegible] گرم [illegible]
[illegible] رطوبات رقیق و بخارات گرم غلیظ است که حادث میگردد و از شره یا حصف جلد یا حرارت [illegible]
علاج فصد و مسهل و حمام [illegible] و اکلیل و [illegible] و سوس [illegible] باشد [illegible] گرم [illegible] بعد از آن [illegible]
سرکه در بدن مالند و غسل [illegible] و [illegible] سرکه [illegible] بدن مالند طلا از آرد جو و روغن در حمام [illegible] دوای [illegible]
[illegible] زرد چوبه و روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته در حمام طلا باید و یک ساعت صبر باید بعد از آن [illegible] بشوید و [illegible]
[illegible] گلاب و سرکه [illegible] حل کرده باشد [illegible] طلا باید نوع پنجم در علاج [illegible] حور [illegible]
[illegible] با حرارت و سوزش و لمس گرم و سوزش [illegible] بسیار بود که [illegible] شره بود باشد که
[illegible] گردد و [illegible] بیاض میباشد و [illegible] صفرای تیز بود که در زیر جلد [illegible] آمیخته و در رگهای [illegible] پوست [illegible]
علامت آنست که [illegible] و [illegible] علامت او سرخی رنگ [illegible] علاج اسهال [illegible] تمر هندی و فلوس خیار شنبر و طلای
[illegible] اقاقیا با آب کاسنی نفع دارد و غذا [illegible] آب غوره دیگر [illegible] آنست که [illegible] رسیده علامت او آنست
[illegible] گردد علاج اسهال مطبوخ [illegible] که آب تمر هندی و هلیله زرد و بعد از آن [illegible] ایارج و شیاف [illegible]
[illegible] صاف [illegible] بر او بگیرند و [illegible] بسایند و [illegible] گلاب و سرکه حل ساخته مالند و مرهم اسفیداج [illegible]
[illegible] و اگر قوی تر خواهند [illegible] و مرداسنگ [illegible] از هر یک جزو گلنار و آس و آب لسان الحمل از هر یک دو جزو همه را جمع نموده بهم موم
روغن [illegible] گل باید و در [illegible] مبالغه در تخفیف باید نمود دیگر [illegible] شره [illegible] ساده [illegible] باشد نوع ششم

درم و سیلان صدید که مجاور آن بود ملتهب علاج فصد و مطبوخ هلیله که در و ترید باشد و طلاء از بارد و پوست انار
و صندل و گلنار و گل سرخ بخلات سرکه نوع ششم در چشمه نحم تیره بود سخت گرم و ماده اش صفرا و لیست السود در بحور دیگو
مرو برود خشکی و لی سیاه بود بحیثیتی که داغ کرده باشد و تری کمتر دارد و ماده او بسود امائل بود و گاهی باشد که تره پدید آید
آن موضع بخار و بسوزد سرخی ظاهر گردد در رنگ او سیاهی یا رمادی شود گاه باشد که تب صعب گیرد و هلاک کند علاج فصد اگر خون
غالب باشد یا ردیک لیستی رسد و گاه باشد که باینگاه علت آماید نکاث حون حامل شد و را امرو لی آو رد لطلاء مرکا و را اضافه نماید و
حروص محره است این طلاء در وی سرکه گل ارمنی با گل سرشوی اندک کافور و نوعدیگر انار ترش الستکامه و در سرکه بحوشاند تا نرم شود
باید در لته بسد در ان موضع گذارند و در استاد اویها رر ورد و پوست و در تب یک پوست اگر صفرا غالب مسهل صفرا مطبوخ
هوا کرداتر به سرد و ات تمر هندی لیع حار و طلای گل ارمنی آب لسان الحمل و آب عصر ترو کلا باید نوع هفتم در تور صغار قوله او اطو
روی کی لظاهر جلد مدمع گشته باشد دست میگردد علاج اگر ماده گرم بود فصد یا حجامت و اسهال مطبوخ هلیله و اگر ماده غلیظ بود اسهال
بحب ایارج یا مطبوخ هلیله که در و ترید باشد و حمام و آب گرم فایده دار جهت آنکه حدوث آن بیشتر بسبب کثافت و صلابت جلد شود
طلاء آب کشنیز تر سرکه و جوش گل باید و احتیاط طلای گرم و مرو سیر راج سازد نوع هشتم در بار حارسی آتش فارسی تیره باشد
بر آن قیق احیا رین سورت حق دار آن قیق فی اگر و علامت آنست که جاد سیتو حکه لیب بسیار که طاق باز کسار
تا آنکه آبله رده و سوخته معلوم شود علاج فصد شرب عناب و آب تمر هندی آب انار دین و آب کاسنی و آب کدو و بعد از آن اول مطبوخ هلیله
و طلاء از صندل مرداسنگ و صندل سفید و کافور ا کی تحلات گرفتن لی رو یز آنچه دسوراخ باید ور روغن آن او گیرند بعد از ان بحمام گرم مسید
گذارند گر او را انگور ادمی سرکه نکلات لسد و اگر زرد آب بسیار ترشح میکند طلاء حصیف زرد چوبه و کاو ریال کاسنی با آب حی العالم
و نیز امرع آنچه ره نوع نهم در تره لیسگان رمی و گاهی ریپسان ترو سفید گویا قطره شیر است برگ ا ستو سیدار و حبری است
رمی سکه پیرل ید و سال ماده فضیه بود که سطح جلد بطریق بخارات سد و گشته علاج استفراغ ماده منقیه دماغ بحب ایارج
و کت سهل و وی بحالات تنقل آن رو کرسه و پوست تخم مرغ استخوان حته دارد تا قلی و اگر بریان کرده ماده از حرلق سعید
اگر تخم تیاس ماکل سرخ و سیاه دانه با سرکه باسید اگر کفایت بود حماد از حاکستر چوب دلسر کرهل باخته باشد سا ید نوع دهم
در بیان السعفه ماده مدتی رستی تر و در که مارس میته در رو و تسلسل او احتامی الجمع در زیر جلد است و تنگی مسام و حادث
میگردد این علت در سال از جهت نام که اقتضا ارسات الیس عومات و شدت میکه و درست لدت یا حتی السعاریل او فلس ارا ان مو
شود و منتشر و از اصل او درتب بود علاج تنقیه بدن بالفصد و مسهل توسیع مسام بحمام و الیدلک اسکرفس مروری که و باقی علاج
که فایده دار نوع یازدهم و تسلم به یک که در سات ظاهر گرد مقدار دار سه رر کک الیس حسب مدتی هم کداشته اند جراحت
او وصحه بیا به ان شد ولست آنکه ماده او سوداى حته او و بد سوداری بیک گر دریا که باد از تمام بدن لیاقت بی آن علاج
فصد باسلیق او حرارت بعد از ان مطبوخ برسیاقین که از ابدسنگا فسد ورو آشه و او ماسد او بیرون دو طلاء مرهم خاکستر قیقوم

اما نموده مسهل باید و مضمضه عاقرقرحا چند روز حب نموده مالند که تا بهتر شود و پوست هلیله اختیار نماید و روغن بادام و آب سیب
مرکب که سالیده دارد و آب کاسنی و آب مادیان نفع تمام دارد و طلاء مانع که دیش دو درم و زرد و مدحرج مدحرج چهار درم حیت
نه بهست درم و زرد چوب دو درم سیاه گشته دو درم ادویه را کوفته بسرکه در روغن آمیخته نموده در آفتاب یا بر دیگ آتش مالند که تمرا
بسیار نماید تسکین میابد و آخر روز شستن سوس گندم با آب بیاب بشویند و نقشه تیرین نموده اختیار نماید و عدا آتش نمات
و آن عمده و لیمو رنداج و انار بیرون سار بدو دو ترش نفع کلی دارد و روغن زریج و روغن ... و روغن گوگرد و ... و
روغن کندش مالیدن فایده تمام دارد و علاج ... آب لیمو و سرکه حل ساخته مالند اگر غالب بلغم بود مسهل از ترید و تخم حنظل
اصلاح سازند و مجمع مسهل بلغم است تخم حلبه و تخم حنظل در آب جوشانده و آن طلاء نماید و آرد عدس و گل سرخ بسرکه و روغن گل طلاء سازند دیگر
حرب ... علاج او مشکل بود علاج آنست که اول غذا و اشربه که در رطوبت بود و حمام بسیار نماید ... که در روغن ... دام
بود و گاهی حب که بسیار کرده ... روغن ... معا آن ... ترا اختیار نماید تا رقت ... ظاهر گردد ... نماید
و مسهل فایده است و هرگاه علامات حرارت ظاهر گردد فصد اکحل و باسلیق باید و جوش ... تربت ... و هلیله چهار ... نماید
دار و ... ظلاء ... حرب خشک ... بوره ... قسط و کندش ... بسرکه ... گل آمیخته نموده ... لند
تا گرم ... و روغن گل ... گاو ... دیگر حکه ... حرب ... سنت ... بخارات ... اخلاط سادست ... که
موجب حکه میگردد علاج فصد و اسهال ... سوخته ... حمام ... مالیدن ... روغن گل و سرکه
و ... گرم ... حمام ... حکه شدید ... کوفته بسرکه مخلوط نموده ... بعد ... باید که
حکه ... بسطح جلد می آید و موجب ... میگردد ... مالیدن ... غسل ... نماید دیگر حکه
عارض میگردد ... ضعف ... بسیار ... ضعف قوی بود ... تحلیل بخارات که در
جلد محتبس ... علاج اصلاح ... و مالند ... روغن گل و سرکه اگر ...
و ... عارض گردد طلاء اقاقیا و مامیثا ... بسرکه ... مالند بسرکه آمیخته
دیگر ... میگردد در روغن گل و سرکه و آب ... طلاء نماید ... آب ... کرده ...
طلاء نماید ... تخم حنظل ... درم ... سرخ دو درم ... کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته مالند و دیگر حکه
در ... مثقال ... و قطران ... دو درم ... آمیخته ... بعد
... تخم کتان ... آلوده ... مالند دیگر حکه ... تری که عادت گردد ... علاج آنست
که ... حجامت باید و ... گل سرخ ... و ... مقشر کوفته ... در روغن ... تیر
... هلیله و ... و ... باید ... اگر ... بالله
... مسهل هلیله ... آب ... فایده ... سوم ... تری ... دلم ... تر که

و ما کثرت خوب گردد راه و طویل و پوست سخ گرد ماسوخته و سرکه اندک و عن زیت و تیل سازد و قرح صریح باید **نوع دوازدهم** در
بوت شره سرخ که در عمق جلد و جسار بیشتر او قات پیدا شود و گاه در بر متعدد و سخ حادث گردد و سبب آن خلط غلیظ گرم حدتی بود **علاج**
مرهم زنگار و دوای جالی سازد و سپس بنگ و سعد اران مرهم احمر و اسود **نوع سیزدهم** حس ای گرم که در ماهیت گردد و سبب آن
ماده شدید بود و قوی اگر ورم عام بود و تمام باحس گرفته باشد باحس می افتد و بسیار سرعت کرده میگردد و سبب آن ماده قوی
بود **علاج** فصد باید و اسهال و تعدیل مزاج آنچه خورد و طلی در ابتدا ماء رو و سرکه یا آب اسپغول و سرکه و ادر رف کدو در انتها
آرد جو و سه و سک و اعیون که بسرکه حل بود و با شد طلا باید و اگر ساکن شود و دردش گرم بود اگر تحلیل یابد ضماد مسیح مثل تخم مرو
تخم کتان و داره ترسدی و غیره اگر سر بدان شکافد و فساد و جرک و بیرون آید در بدن لعاب مرهم که گوشت بروید گذارد و سخ
نوع چهاردهم ثالیل و این بثره خورد و شدید الصلابت بود و هر چند میروند بود و بعضی سکون بود و گوشت رسته بود و بعضی مستقر و رگ
و سعید و بعضی بسیاری که بصورت سخ سرا و برگ ثابت او باریک بود و بعضی بزرگ که بس شقیق کار و مده و جرک و دود صمیح ایها
خلط غلیظ خشک بلغمی که عروق بصار تحلیل فتح و چسبک گردیده و یا خلط سودا و یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت لطایف بجهت دفع
علاج اگر بسیار بود و خون غالب باشد فصد باید و مطبوخ افتیمون سنا باید که درد ترید باشد و بعد از آن مالا اصول بروغن مازریون
بعد از مرطب و بعد ساق و بسیار ثالیل را بوره و ادرد و الیدیا بورق و حروف سیاه و بورق حمر یا بورق اسیح یا بسیار و مانند آن کرکه ثالیل
داکم و عن گل و تخم حسک جلی مرج دلط و عیره و جیر ساده و گاهی قلع و قطع بدوا حاد مثل سیح ولو وبدارج و شیره توعات نماید
او درمیان مدورش کندم بود و سادت میگرد و در پیشانی و رنج مدبسیه بود و خطه تر شکل گندم جلد بود و مائل بسرخی و بعضی
سرکش اکیف آمد **علاج** تقیید بدن طلا از قرو ملح و مسح بلغم و مسح آلو و سیح و سکنجبین و مسح بلغم را اسوم روغن بکار برد و باقی را مده مخلوط
بوده مرهم ساز و دو گندم سخ که گرد و بعد لسر که طلا ماده دارد و اگر ماده مرهم کوفته نجته لسرکه بر دست حید توت تا اداریج گرگند
نوع پانزدهم در الورسادی بود که حادث گردد از خون ریم و مدت او آنکه بر گاه صرعان سرخان سدا بسیار خون کم تقصیر
میان او میان جلد معدی ساید یا جراحی که در جمع شریان و اقع شود و گوشت برآرد جدا و اجزای شریان ماده بیک جا
بیاید و نام گوشته او اما ال الجعلا سپاین آنست که موضع و لود سعید و هرگاه دست و کدا ید اکثر هم باید لون نرم مثل
ماد بجان مشیمه و **علاج** آنست که اعضا را اساره تاکه اص مثل نیاء بلوط و مارو اقاقیا و عیره سازند تا موضع محکم ساز و اعضای
کساده ماند و خون کمتر شود و بر **نوع شانزدهم** تقوبه بیر یسکه مشهور است با دفرنگ که مانند یکه جدایان لسر بوده ما بگوایین هم
تحریر شد اگرچه مشتره معلوم بود دو نوع حوسن از علاج هر چهار قسم مکوشید و قسم اول آن دفرنگ میجوشی علامت و آنست که در ابتدا
تمام بود دانه لاغر روی برآمدن گیرد و حرکت عرق شدید و هنایی کاسه سرد و سرخی و زردی گرانی اعضا و درد و سر و رنگ سرخ مائل بسرخی
تا دسرخ رنگ بود و حشونت حلق و ظلم مثل سرخی ماده و بعد از آن **علاج** آنست که گرفتی را حقنه باید و مسالق کمانید در ترک عرق خون بگیرد
و رگ صافن ماید اروداگر صتی جامله بود و حجامت میان دو شانه و ساق برد یا نی اگرچه سن در سرد بود رگ پیشانی بعد از دو ماه فصد صافن

نماید جهت درد و اوجاع مثانه ریش آب تمر هندی و شربت لیمو و شربت انار و شربت ریباس نافع است این مطبوخ فایده کلی دارد سناء مکی پنج مثقال
شاهتره چهار مثقال تمر هندی بیست مثقال پوست هلیله سه مثقال پوست بلخ کنجد مثقالی عناب سپستان از هر یک بیست عدد انگور مثقال
وتخم کاسنی نیم کوفته و گل سرخ و تخم خیار از هر یک مثقالی بجوشانند یک کاسه آن را مالیده و پنج درم مثقال شیرخشت صاف نموده شیر گرم حقنه
نماید با امکان بود داروی مسهل و اگر جراحت در حلق شود دو شیشه شیر ایب کند از سادج هندی کند روغن ار روت از هر یک مثقالی کرده مرهم گل
دوازده مثقال موم دو درم مرهم سازند و اگر از روت و سادج و اقاقیا و گلنار و کندر و خون سیاوشان زرد و مازو هر یک برگیرند
در قاشقی کوفته بر و پاشند فایده دارد و مجرب شاهتره مجرب است صفت آن شاهتره هفت مثقال سناء مکی سه مثقال پوست هلیله پنج مثقال
آلو هفت مثقال تربد حبی دو درم گل سرخ چهار مثقال همه را کوفته یک شب بآب پوست انار سرون کرده مقدار صد مثقال الم بیست
اگر امید ساز بیهوده تریتی سه مثقال آب عناب کوفته بود باشد احتیاج باید در بیست و زیاده اندازه حشک ساخته لعلعت عدل گرداند
انشاء الله تعالی اگر مرهم دیا نسیدن آن زرو با حشک نگردد این طلا سازند زرد و مرهم دو مثقال کندر مثقالی مرداسنگ ده مثقال سفیداب
کمه دو درم همه را بسایند و طلا کنند و روغن گل حل نموده در حمام نمالند قسم دوم آنکه زرد رنگ که از خلط صفرا شود علامت او
آنکه رنگ قی زرد باشد و تلخی دهان تشنگی و حرارت تشنگی دهان میل و حرکت معده و خیالات در دیدن جسم و اضطرابات حرکت
عطش حمرة قارورة و زنگ تشنگی تا بر سینه ماسوره شد زرد آلو سیاه زند علاج آنست که شربت لیمو و ترنج و آب انار و
آب تمر هندی شربت سکنجبین و سپید و لعاب اسفرزه بنوشند و اگر زیادتی باشد بالاکاست فایده دارد و مسهل صفرا نیز موجب است جهت بلیله زرد
و سنای مکی و شاهتره از هر یک پنج مثقال تمر هندی و آلو از هر یک ده مثقال تخم کاسنی نیم کوفته و انگور و تخم خیار و ریوند نیم کوفته گل سرخ
از هر یک مثقالی عناب سپستان از هر یک بیست عدد شیرخشت بیست مثقال ترنجبین سی مثقال حل کرده شیر گرم میل نماید آب
تمر هندی شکر ساخته با یک سیر نمک نموده جهت صفرای سوخته فایده دارد و از چیزهای که از صفرا سوداشود و اعراض نفسانی غم و
اندوه و غصه بیداری و گرسنگی مفرط تاخیر طعام از وقت معتاد احتراز از غذای گرم و ترشیهای گرم و از حرارت کار و سر ساید
سحق کرده شیر ساز و کند با قرص و اسهال بیماران ملاحظه باید و طبیعت صر وح جوشش نمایا لکن بر سر یک درم و در آب گشته زرد آلو و تمر هندی بستر
سازند صباح میل نمایند سه و ریوند و سه و را سالیش نمایند تا سه درم خورده سود آنکه دیگر استاصل بازدارد اگر گوشت او و روغن بر عارض
گردد گل اسی دو درم گل مختوم درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال نیم کوفته بگلاب کرده طلا نماید و اگر در جراحتهای
تازه زرد باشد و گوشت بر آرد کند رو ار روت و خون سیاوشان کرگدن نیم درم کوفته بر جراحت پاشند و بیشتر بحمام روند
و جراحت را نیک بشویند و بر دو دیده مالیده گردد انشاء الله تعالی و حب شاهتره بسازند هلیله زرد و سیاه از هر یک پنج درم صبر نیم
کوفته نیم درم شاهتره سه درم مازریون با آب شاهتره بسازند و تربتی دو درم تا دو مثقال اختیار نمایند اگر ضرورت گردد این طلا سازند
ورق حناء پنج مثقال سیاه دانه سه مثقال کندر مصطکی از هر یک چهار مثقال زنگار سه مثقال ار روت دو مثقال کوفته بگلاب تر یا زرده
در روغن گل یک مثقال مرهم سازند و سه و بمالند و آنکه بعد عوض آن عرق کاسنی آنچه با او نیز باشد و تخم ریواج هفت مثقال و معجون ارد الو

دوا ردهٔ سعال و سیاه گشته دو درم برگ خیری دو مثقال همه را نرم کوفته و بشکر تر کنند با عصارات ورد و تخم خرفه در حمام مالند
علاج آن بدن آب لیمو و روغن گل مانند و دار قسم سوم آنکه رنگ آن زرد بود علامت آن عطش بیش گردد علامت آن درد و سوزش بیشتر بود
که بلی و بسیاری حرارت و عطش و تلخی دهان و گرانی در سر و تشنج و ... سوزش ... و سفیدی بول علامت آن علم
در گوشت ... مائل بسرخی اندک بود و گرد جراحت سفید سوزناک بود و رطوبت آن بود علاج آنست که تنقیه بدن از صفرا
... طبیخ ... دو درم شاهتره مثقالی محموده تخم خطمی از هر یک دو دانگ عناب
سه دم ... هلیله ... و اختیار نماید و حب ایارج فیقرا ... اگر مداومت باید نفع عظیم دارد و حب قوقایا
حب ... سه درم ترنجبین چهار مثقال شاهتره سه مثقال تخم خطمی سه درم محموده دو درم حب النیل مثقالی هر دو درم بهار دو مثقال
وایں مطبوخ سازنست سازند شاهتره از هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک مثقال ترنجبین کوفته ده مثقال
و سوس مثقال شیر خشت ... پنج مثقال ... باید ... سکنجبین ... که در دوا ... سوده آمیخته سوده باشد فایده
دارد و این ... فایده دارد عدس و گلسرخ و تخم خطمی و تخم خطمی در آب سرد و آب کاسنی آمیخته سوده در حمام طلا نمایند و حب
و گل و روغن ... گاو و ... از هر یک ... کوفته و ... در ... اقاقیا و ... از هر یک مثقال ... باید
در سه با مالند و اگر جراحت بود دکمه ... مردار سنگ ... سیاه دستان ... از هر یک ... کوفته ... باشد ... یکبار
فایده دارد ... که ... حاصل گردد ... باید ... گوشت گاو ... و ... دو درم
دو مثقال ... سه مثقال سیاه گشته دو درم ... مثقالی ... باید ... در حمام مالند قسم چهارم آنکه رنگ آن ...
سوداوی ... علامت آن ... خشکی ... سیاهی ... تیرگی ... سیاه ... خشکی ... و ...
... و وسواس رنگ ... سیاهی و خشکی ... جراحت ... علاج آنست که اسهال ... داده
مطبوخ افتیمون ... افتیمون دو مثقال ... کوفته سه مثقال برگ ... هلیله سیاه ... شاهتره پنج مثقال ...
انگور ... گلسرخ از هر یک مثقالی ... مثقال ... کاسه آب ... باید ... صاف ... گرم ...
تمام دو ... حب ... افتیمون و شاهتره دو درم غاریقون درم ... دو درم تخم خطمی ... مصطکی ... افیمون
... محموده ... کوفته ... وقت سحر اختیار نماید ... سکنجبین ... پوست ... آمیخته ...
کرده ... آب گرم ... فایده دارد ... شاهتره ... هلیله ... آمله ... مطبوخ شاهتره ... افتیمون ...
شاهتره ... سبز ... پوست هلیله ... مثقال ... گلسرخ و تخم کاسنی همه کوفته از هر یک دو مثقال
... شیر خشت ... مثقال ... شاهتره ... پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و محموده از هر یک دو درم ...
... دو درم یا دو مثقال ... اهلیلج ... مردار سنگ ... از هر یک دو مثقال ...
سه مثقال گوگرد ... سیاه گشته دو درم ... کوفته ... روغن گل ... حمام طلا نماید و مردار

وکمدر وگل سرشوی و گل سرخ دارد روغن مرهم کوفته بر جراحت افتیمون فایده دارد و تا امکان بود دارو قوی نمالند و دقیقه بلک
کوشند اگر صبی بود یا حامله تواند که دارو خورد بدین معجون مداومت نماید در مدت بیست روز ماده آنرا تسکین دهد تجربه کرده شده
صفت آن پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله و تربد و بسفایج و شاهتره از هر یک پنج مثقال قنطوریون چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته
بعسل و بیست مثقال بسرشند یا کشمش و چهار یک بسازند شربتی دو درم بود تا دو مثقال اعتبار نماید اگر از اخلاط مرکب بود
از علامات او معلوم شود علاج آنست که خاصیت اخلاط مسهل خورد و اغذیه ملاحظه نماید نوع هفدهم در تودیه دیگر
گوشتی بود سفید رنگ و صلب بود و سر او نرم دارد و آب دود بعد خلط سوداوی اگر از احتراق بلغم متولد شد
علاج فصد و اسهال مطبوخ افتیمون و ضماد از اسپغول و تخم مرو کوفته و آب کاسنی و چغندر ریخته برو عشره گاهی
تودیه از بخارات خون میشود و تره سرخ گردد و تا قیام مدت طویل علاج او مثل علاج سرخی نماید نوع هیجدهم
و تبالیم این تودیه و کره در پیشانی و روی ظاهر شده و مثل حوالی او مقدار درمی سرخ و خون ها سد میشود علاج فصد و اسهال
و شق شود بن شرابت و اصلاح مرهم ... نوع نوزدهم تو رصداع وارین ... رسیدن میشود
مدکور میگردد و تره ... سرخ رنگ ... یابد هرگاه ... چون ... یابد و سبب خلط رطوبی که
که ... باشد شد علاج فصد قیفال و مقیه سرد ضماد از شعیر وارد باقلی و ... معجون ... آب ... مالیدن
روغن نوع بیستم در شور ... دلبس و گردن عارض میگردد و تشبیه مدل ... تشدید ... چون ... مجاری تحلیل در آمده
علاج فصد و اسهال و ضماد لورق اسپغول و لسان الحمل نوع بیست و یکم جدلمحیا این تودی بود که در ... سیاه شود
وارد ... حراحتی بود ... رنبات از ... قروح ... سیار است که ... بود گاهی تا ... عتی تا
و صدوث وار سودا سوخته بود علامت او آنست که گرد او ... شود ... علاج فصد و مسهل ... اصلاح مزاج
بسرت ... تقلیل غذا و طلا از صندل سوده بگلاب و اندک کافور بر سینه گذارند و بر جراحت مرهم کافوری
و مرهم اسفیداج و گل ارمنی و سرکه دائم مالند تا جراحت ... و طلا از ... مدمج ... زنگار و ... متقل و راح
سرکه و روغن گندم و اندک عسل سازند گاهی حک نماید تا گوشت فاسد زائل گردد و گوشت صحیح رسد بعد از ان مرهم از
موم سیاه و کندر و مردارسنگ سفیده ساخته باشد نوع بیست و دوم در سعفه این جراحتی بود که حادث میگردد در روی و سر
سعفه ... ظاهر ... باشد قروح ... خشک شده مائل بحرکت این دو صنف بود اول سعفه رطب که از او رطوبت ... ایشان
گویند و سبب ... رطوبت فاسده بود و اکثر حادث میگردد این سعفه در ... صبیان را از جهت رطوبت و کثرت بخارات
و سعفه یابس ... علاج فصد قیفال و فصد ... چون ... بر سر مالند و فصد پیشانی و اگر ... بود که صبی بود
و ضعیف حجامت نماید و بعد از ان اسهال مطبوخ هلیله ... نماید و غذا ... دو ... تخم ... سازند
علاج طلا دین طریقه سازند اول ... برگ ... ورق ... سفید کوفته طلا نماید ... آنکه جالینوس گفته این علاج ... سوخته

وسرکه طلا نموده باید بیک تشله سوم بیخ سوسن کوفته با عود صلبان کوفته بریا باشد چهارم مدمش آقاقیا کوفته بسرکه و روغن گل گدازند
یکم بادام تلخ و مازو مرهم کوفته بسرکه طلا باید ششم طلا مرهم احمر باید صفت آن کوه سنگ آهن سیاه و تتان مرده سنگ مرده مرهم کوفته
بسرکه و روغن زیت مرهم بسازند هفتم زرد چوبه دوست انار و مرداسنگ حنا و روغن گل و سرکه طلا باید حصه و مدمش سیان امامیه
سعد را از طرف بیسار آلست که بسرکه دیگ تتان کوفته حمد کرت بالند سعد رطب ازین بسیار دیگر یک حرداد از سورکه
مرهم کوفته بسرکه طلا سازند هرگاه این علت ماطفال عارض گردد لیست ورا جای باید و سرادرامد حم بالند و مرحه اسوف ازلیلیه
ایسون شکر بسازند واگر بدن ممتلی باشد فصد باید و حب ایارج دهند و حلق هرچه دارد وگاهی جراحت رطب ماده میشود سوای
شربیه علاج مرد سنگ حنا و سر لعصد حرد بسرکه و روغن گل طلا باید و گل ارمنی وادک زعفران کافور مالکات سرکه آمیخته بمالند
صنف دوم سعفه خشک طلا سرکه سفید باشد دو نوع بود پوست او سفید بود سعفه او حلد سودای که آمیخته برطوبت شور بود که مدعو محلله
و هرگاه احتراق بسیار باشد سعفه خشک طا سر میگردد باید احتراق کمتر شود عقوبت علت سعفه رطب بود که علاج مطبوخ افتیمون ملیله
شاهتره و تربد و سدای مرتب نگرم فایده دارد و موم و روغن حرنی مرغ و روغن کدو و بادام در لوحه گدازند دوای سعفه
ایسنت داک دمکاک سرکیبروه گوگرد کبیات مازو و زرد چوبه و مرداسنگ هر یک برابر بسرکه و روغن گل طلا باید نوع
لیست سوم در سوختن از آتش و آب آنست که بحرات یا شیر طلا باید تا آبله بر نیارد روغن گل و سفیده تخم مرغ آمیخته بر سوخته
گذارند با گل ارمنی بر گرد مسح باید از آنکه جراحت شود مدمش دوا مدمش مقشر گل سرخ سحوق باشد تا آبله شود و بعد از آن در تخم و سفیده تخم مرغ
و روغن گل طلا باید جائیکه سوخته گردد بالای حرقه که آتش یا برف سرد ساخته باشد و چون گرم گردد باز سرد سازند
دایم گردانند تا خلل بهاری آب سحوق ساخته در یا درن سفیده و آب کشنیز تر کوبند و مرهم سازند و بر روی حرق در ابتدا طلا باید تا مرهم
آبله شود و سوزش و لوع و حرارت تسکین یابد و اگر سوختگی بسیار بود و علت ممتلی و قوت قوی و فصد باید و جراحت امرهم اسفیداج
علاج باشد صفت آن موم سفید و روغن گل باکی بیخ سیر و سفیده و تنقاش اگر ده ده و تخم مرغ و سفیده تخم مرغ اساده باید و اگر سوزش
والتهاب بسیار بود باید که کافور مخلوط سازند اگر درد و الم تحلیل نمی باید مرهم نوره علاج باید صفت آن نوره سفید را در جرقه
بیاکشند و در آب گرم کت شبه چند نوبت تا اول روز شسته و بعد از آن خشک کرده روغن مورد و روغن گل که موم گداخته باشد
روغن ... جمع باید و بروی بیه طلا سازند و اگر این جراحت بسیار گردد و سیاه شود جراحت فساد بکشد بار کهنه باید نوع لیست چهارم
جذام ... سبب علامات علاج آن اما جذام علتی بود در غایت ردی دایره و حادث میگردد از غلبه سودا در تمام بدن و فاسد میسازد
مزاج اعضا و شکل را و اعضا در آخر بود و هیچ شو ساقط گردد گاهی جراحت میشود و سبب حرارت و یبوست است که چون ... سوخته
و سودا امیوده و تولد فرزند در ایام حیض از اسباب او بود و مصاحبت مجذوم و سودا اگر بسیار بود و رقیق بود آنگاه حادث میگردد
و اگر غیر رقیق بود ظاهر بدن سوخ گردد و ... سیاه و برص اسود و قوبا و دمش و سرطان و حمار ترالو و ورم سوداوی
میشود و اگر ممکن ... دفع او با عضا از حیث حرارت کیفیت و سقط میگردد و در تمام بدن جذام حادث میگردد و سوداوی که

که این مرض را ... میگردد و نوع است **نوع اول** سوداوی که از ... میگردد و این نوع ناشی
اعصابی شد که حس اعضا را ... میشود ... میگردد و بعضی که در صوت و صدا ... میشود ... میگردد و در حقیقت از آن
سنگ ... علاج می باید و دوم سودا که از مره صفرا متولد گردد و این نوع تا کل اعضا ... باشد و شکل یک
میشود و بعضی گفته که این قسم ... علاج قبول می کند از قسمی که از سودا حادث گشته از جمله که صفر لطیف ... از سودا ... قسم
وی که مسلم بود که ابتدا ... پیش از جراحت بود ... بعد از جراحت قبول ... می کند علامات ابتدا جدام
حمرت رنگ روی و چشم مایل بسوی ... و گرفتگی و سوت صوت و کدورت ... جسم بسیاری ... دلوی ... در ... سینه
سرد بودی آن چشم و حلق و ... و خواب پریشان و ... صوت ... و ... شق شدن ... و رنگ او
مایل بسودا و علامات ... صورت و در اعضا ... علامات ... گر حدوث جدام از سودای سوخته که از صفرا متولد شده باشد ... او
جراحت گردد ... شکل ... خورده شود ... وقت ... یکسان باید **علاج** در ابتدا ... فیفال ... رست ... و
... باید بعد از آن ... سبب ... کسایند اگر احتیاج شود ... بیابانی ... تنها و اگر ... حلق ... کرده
رگ ... در جانب که در گردن است ... دارد مقداری خون ... گردد ... میان فصد ... آید ... خون ... کرده
و ... روغن بادام و روغن ... گاو ... باشد ... آمیخته ... در ... که ... و ماء ... و ...
و ... باشد ... بعد مسهلات قوی ... یا ... در ... مذکور شده ... باید و اگر ... با
آید ... اشال ... سوس ... و بعد از فصد مسهل ... بادام ... آمیخته ... عصیر
انگور ... و ... روغن بادام ... اختیار ... روغن و ... شراب ... حق ... جان ... تا
و ... در آب ... یابی ... آرد ... از گیر ... مدد
طلا باید ... حمام ... حل ... دور ... آمیخته ... بعد ... آید ... شربت ... فستق ... غذا با
جو ... آب ... گوشت ... گوسفند جوان ... در ... و ماهی ... گوسفند تنها ... بهتر ... دیر ...
و نان گندم ... باید ... غذا که از سودا حاصل گردد مثل گوشت گاو و ... عدس ... هوای سرد و خشک ... باید
ریاضت ... غذای مانده ... بعد از آن ... اگر ... باید شاید و ... جذام که از صفرای سوخته ... کرده
اکثر علاج ... مسهل سودا و دیگر ... امراض که ... آن را ... جذام ... شده
علامات ... حمرت ... علاج ... سوداوی ... بعد از جذام که ... شدن تا
... بعد از ... مرهم ... و ... ساز ... گرم ... گرم ... سارند
باب سوم در امراضی که بر ظاهر جلد ... و سایر اعضا باشد ... علامات ... علاجات ... مشتمل ... فصل **فصل**
اول ... کلف ... تغیر رنگ ... سیاه مایل بحمرت ... حاصل میگردد ... در جلد ... و ...

شود و مثل کلف و عدسیت او در اکثر در روی بود و رش نقطه خورد سیاه و اکثر در روی عادت شود و بسیار است که مائل بسرخی بود
کمودت بود و خیلان مثل این آثار در رنگ مو واما او ملبد تر از سطح جلد بود و گاهی مولود باطن بود و گاهی بعد از ولادت ظاهر گردد
و کلف دو قسم بود قسم اول سحابی احوال صفحه که از خلط سوداوی که در معده است حاصل شود و علامت او فساد معده و لون کلف
مائل بسمرت و در روی علاج تنقیه معده و تقویت او و طلاء آنچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف کبار که حاصل شود از دوی غلظا و که در میان جلد
گوشت است و اکثر این علت عارض میگردد کسانی را که تیره دی زمانه باشد مانند ایشان زنان حامله و امثال ایشان
علامت رنگ کلف سرخ مائل بسواد علاج فصد باسلیق از جانب سالم است و جوارش از اد رگ هیلم مردان و اسهال بطبیخ افتیمون
طلیله و حب ... ایارج فیقرا یا آب جبن باسوف مسهل سودا و شرب ارتم هندی و آلو و ترشت عنبات تا حبوب اصاف یا
صفحه سوف افتیمون تنقیه افتیمون هشت مثقال عاقرقرحا مثقالی مدوف بسرشت سکنجبین اختیار نماید و بعد عمل کید و بعد از
تنقیه طلا از بوره و فلفل و حب تخم حریره و تخم بنر بیرک باقلی و تخم ترب کندش و دارچینی و قسط و صبر بادام تلخ و تراب سیاه و بیخ سوسن
کبود و مجین حج تیره اکسیر و سزاوار آنست که دوا و ائل بعضی از قوابض مخلوط سازند مثل نسو و کلات و زرد هرس جهت آنکه ادویه تیز پوست را
می کساید و علت زیاده میگردد و طلا در بعضی بعسل آمیخته گذارند و دیگر تخم کرنب و آب باقلی با بخور جرگوش بمالند و طلاء دیگر بیخ زرد
آب کتیرا بامو تخم حریره و تخم ترب رواب صعتر با تیر طلا نماید بار و آب صعتر انگور تا سد تا ملیط شود بعد از آن دارچینی و قسط و سوده
طلا سازند و این طلا بمالند اما که از حمام بیرون آمده باشد یا سر بحار آب گرم داشته باشند بمالند و ملاحظه نماید که جراحت شود و دیگر تنقیه
سبب نه پیدا بیرون احمر سرخ داوی ناروکار و ها و ق تاریک بر پوست مختص شود و در رنگ او لون دو فرق میان او و بهق اسود
آنست که در ملس او درد بهق باپوست باشد و سبب آن بیرون خلط سوداوی یا خون محترق که از رگ بیرون آمده و در موضع او محتبس
شده مثل صمغ که از درخت بیرون می آید و موضع او می خشکد علاج فصد اسهال و طلای قوی تر مثل بادام تلخ و تخم کرفس و زیره در
اکسیر یا خلاء اسعائیون طا... سد و اگر سوزش پیدا کند بروغن گل بمالند و دیگر اشق باسرکه حل نموده طلا سازند و بیخ زرد و حب و کندش
یکست و کتیرا و بیخ طلا نماید طلا دیگر مجین لسان العصافیر و قسط و مرار هر یک سر آب اکسیر بمالند دیگر علاج خیلان آنست که سو
او را بکاوند و بسر که بشویند و بموم و غیر طلا نماید و خیلان که بر یک تاره قوت بود و بدو قرص نماید و عدا اکبر و آب آنچه علیظ باشد
فائده دارد **فصل دوم در قوبا** و انواع و اسباب و علامات و علاجات آن قوبا خشونتی بود که بر ظاهر جلد عارض گردد و آنرا اکثر ... خارش
و سبب آن خلط ردی بود در معرض خبیث مع خلط ردی بماید از اعضای شریف و بیرون به نشر نماید و علامت و سرخی جلد با کمودت
آن دو نوع بود **نوع اول** که از خون تیز قوبا حاصل گردد و خلطه مره سودا علامت او نوع درمیان زرد آب **نوع دوم** که از خلط
که محلوط با خون غلیظ حادث گردد علامت او آنست که در قعر جلد بود و پوست را از جلد جدا سازد و پوست در مثل پوست ماهی خشک بود
بیرون یعنی شاره سبعه مرض زیاده شود و خشت حدیث و در سن گفته اند علاج او در سه مرتبه بود مرتبه اول آنست که برودی
پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده علاج سکبه و حه نماید اول بروغن گندم دوم بکیری سرخ و نطرو سوم بموم روغن

اگر دو لیتره یا سرکه حل کرده باشد چهارم صمغ آلو و غیره در سرکه حل نموده بمالد پنجم بلیلج در سرکه طلا باید ششم عفص در سرکه حل کرده مارتیه و دم آس بست
کلاه کنار اگر کی نیم گوشت دار باشد اندک علاج آنست که بر و حلق دراز گذارند و طلای تیزاب اول بسازند اول گندش و اشق و دیگر و ریحبوب
نرم کوفته با آب طلا سازند سوم قردمانا نرم کوفته با سرکه زد عن گل چهارم اروی سه بسرکه طلا باید مرتبه سوم آنست که در غایت شدت
بود و در گوشت تأثیر کرده علامات و جا ها بسیار است و سوخت بوتی غلیظ و دو جدا شدن علاج فصد و مسهل افتیمون تا آب حس
حدوث و حمام نفع کلی دارد و آب زیرک سالو و تمر هندی بخلاف سدا مرع وقت آب غوره و طلا با دویه حریف یا باشق
باید آن موضع را دوای حاد بر و یا سد تا گوشت ناوی او را از طرف سازد و گوشت سرخ رسد بعد از آن مرهم اسفیداج علاج
باید با جراحت و نیکو شود و آنچه بر صبیه واقع شود بدین دو علاج باید سفیده هشت درم گوگرد ده درم عیرح درم نرم کوفته
بیخته بر و پاشد و آنچه در بدن صبیان واقع گردد آب حنا بیم طلا باید یا صمغ آلو و سرکه وقتی که علاج باید دیکست شود و طلا نکار
گذارند **فصل سوم در برص** سفید بهق سفید و اسباب علامات و علاجات آن فرق میان بهق و برص آنست که برص اکثر
ظاهر جلد بود و در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سائر اعضا شود تا جائی که رنگ آن تمام سفید میسازد و بهق بعین حاله
عوری ارد در برص سفید در جلد فرو دارد و در لحم و استخوان فرق دیگر آنست که شکل بهق مدور اکثر سفید بود و بسیار سفید نمود و موی
بر او سفید بود چراکه حدوث او در سطح جلد بود و در قعر جلد و برص سفید جلد طبعی بود که حالت گشته رجوع جهت ضعف قوت
مصوره مدار او غلبه برودت مزاج و گاهی است که سوء مزاج عضو است که مائل برطوبت و برودت گشته تا جائی که گوشت او
مثل گوشت صدف بود و خون در او سرایت نکند و لحم منکرج گشته سفید گردد دیگر برص و صحیحات ظاهر شود در او و سبب
خون برطوبات غلیظ در زیر جلد باید و موجب برص میگردد علامات برص آنست که او سفید براق املس بود و مفرد تا استخوان موی سر
سفید و اگر سوزن فرو برند خون برنیاید و رطوبت سفید ظاهر شود و بمالیدن سرخ نگردد و این علامت است که مشکل علاج پذیرد
اگر کهنه شده باشد و آنجا را مالند سرخ گردد و ملوحشوی بود و موی که بر رسته باشد سفید بود و الحلاوه را ابحثت ابهام و سایه
از گوشت بردارند و سوزن و چلاسد چون رطوبت سرخ آمیخته ظاهر گردد و امکان دارد که بر روی سرخ استعمال شود بعون الله تعالی علاج
کلی فرماید بکرات تحقیق اگر با ستان نفع دارا اسهال بخور مثل حب سرخ حب ایارج و ایارج فیقرا کنند و اگر زمان مسهل
بود واجب است که در استعمال این حبوب مسهلات قوت دهند ترکیب و اخراج خلط رقیق باید و اگر خلط بسیار یکبار برد
از بدار چون روح کم شود و موجب ضرر میگردد و مسهلات اول صبر سقمونیا ترید ابیض و دم غاریقون سکبینج و یا کتیره مدلک سبخ
از هر یک نیم درم کوفته و بخته حب کند ده شربتی دو درم تا سه درم دو درم اطریفل و ترید و ایارج فیقرا از هر یک تخم حنظل و اگر باشد
حب النیل یک درم مدل آن قسم و این یک شربت بود در ماهی چهار نوبت سیل باید و سائر ایام اطریفل فائده دارد و شربت
ملحیین عسلی ملینه مری و سعاجین ... روایس سحق فائده دارد و ملینه ملیله و آمله واقیموش دو قوار هر یک دو درم مرو ... حاملی
هر یک چهار درم جوز لواء عاقرقرحا دستیطرج هندی از هر یک دو درم بسفرن عسل بیا مد شربتی دو درم بود دوای دیگر انگیر

دارد طبیخ هلیله سیاه و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب النیل هر روز اگر بخورد بسورنجان آمیخته باید ترتیب دو درم بود و بوره ارمنی لعاب
تنقیه بدن واسهال نفع دارد شربت سروری که در وی تخم خیارین بود بسیار دهد و گوشت لحم مرغ و نان تنک ترش و ولیطوس فائده دارد و دریاست
شدید که عرق باید و حمام عرق ناید بعد دست و گوشت مرغ و کبک و کوسفند و طیور صحرا باید بکار نکند شراب کهنه عتیق نفع دارد
ممروج بعسل باد واحعاب الحمیات و ماهی لقول ارد بود اکه جمیع اینها مولد بلغم بود باید و جماع بسیار نکند و طلا عسل ملاد یا دار ایارج
بسر که باید و دوای دیگر حب اسود در سحته و ورایج کرده فو آنکه گوید سرح ار سرکه با زعفران سرکه طلا باید و در
حمام یا در آفتاب بنشیند و در دیگ آتش طلا دیگر شیطرج و کندش تخم ترب و وهیج سیداری کوفته بسرکه بمالد در حمام یا در آفتاب بنشیند
آتش و ماشی دیگر حوش رسیاه و طلا باید نفع دارد بخاصیت عسل طلا باید تا جراحت شود و گوشت برص را بخورد و اران تخم
علاج باید طلای که برص برد شیطرج و عاقرقرحا و عفص و خردل و سیاه دانه و زرنیخ و گل تخاق و خون سیاه و شتان مرد و تا یک
سال برکون و آمیخته طلا باید طلا بکسر برص را رنگین باید شیطرج در مرد دردی خمر بود و شب نیابی طلا بسازد و چند کرته باید تا
رنگ و باقی ماند دیگر برص سفید کدر و صحیح است بو طلا از مرداسنگ بوده بسرکه باید دا بیاض سفیدیست که از ظاهر جلد فوق
باشد و این مقدمه برص سفید بود علامت او آنکه بسیار سفید بود حکه قریب بود در نک جلد علاج او آنست که ضعیف تر از علاج
برص باید مسهل ارتر بد و تخم حنظل قی در سه دو سراهی دو بار و حب الطرفلیا شکند و قرص بکی فائده دارد و عاقرقرحا و اطریفل
پوست بیخ کبر و شیطرج از هر یک دو مثقال باید بسر که دو عسل سرشته متعالی بعد و یک ساعت در آفتاب بنشیند اگر بنا
کند بجا برود یا بود دیگر آنکه برند آنست روح صحت یا بد کرات تحریر بوده موضع را طلا باید کرد ابل ترمس با عسل کبر و شیطرج و عاقرقرحا
برم کوفته بسرکه در آفتاب یا حمام بمالد **فصل چهارم** در برص سود و دانکه بهق اسود تغییر رنگ جلد عضو بود بسواد و سبب او
مخالطه مره سودا بود و بحرف علامت او آنست که رنگ جلد مائل بسواد بود هرگاه بمالد او و حیری شلیسه بوس بود و موضع او
سرخ گردد و بیشتر جوانان عارض میگردد و احتراق صفرا علاج فصد اکحل و مطبوخ افتیمون حبلوییت آب پنیر و شربت افتیمون طبوخ
هلیله و سفوف افتیمون هر روز دو مثقال آب پنیر قدر سیر بود و یکبار آب پنیر فائده دارد قدر در راحت این معجون بدهد
صفت آن هلیله کابلی افتیمون هلیله سیاه برابر کیر بلور کوفته بسرکه بسازد شربتی سه مثقال معجون نجاح دریں علت آمده دارد
واقعات بدانکه مولد سودا باشد نباید مثل عدس و گوشت گاو و حلوا و عدا گوشت مرغ و گوسفند و تخم مرغ و حمام و شراب
رقیق بدو غفونت یا با مرم بمالد طلا ارجوه بسازد اول تخم تره تیزک تخم ترب کندش بسرکه صلا باید دوم شیطرج سعد
بوره حراف مرداسنگ راح بجرو آنکه چهار جزو بسرکه طلا نماید سوم تخم ترب و دم کندش قسط از هر یک دو درم
بسرکه طلا بسازد چهارم حرق سیاه و عاقرقرحا بسرکه بمالد دیگر برص سود عارض میشود در جلد مانند پوست شدید پوست بیر
مثل پوست ماهی این مرض را نام گذاشته اند قوبا متقشر سبب او خلط سوداوی بود در مقامات جلد علاج امتلا جرح بحق
سیاه یا زیادتی قوت مسهل و حمام بسیار برود و ترشت عمدا طلا از زرایج و زراک و گوگرد و قسط و کندش و تخم ترب و ...

مذکور شد در بوی **فصل پنجم** در فساد لون و این چند نوع است **نوع اول** در فساد لون که از اخلاط فاسده دری حادث گردد
علاج استعمال ادویه که جلا دهد مثل تخم ترب و بیخ سوس کوفته و مغز تخم خربزه و مغز بادام و لسان الثور و کتیره و بوره مجموع یا مفرد ا
تسییر باید و بمالند **نوع دوم** که از غلبه صفرا که غالب می‌شود در بدن مثل یرقان زرد و سیاه **علاج** مسهل صفرا و جالیات
آرد باقلی و قسط و کتیرا **نوع سوم** فساد رنگ روی بود که از جهت فساد معده و کبد و سپرز حادث شده گردد **علاج** ازاله الم اینها نماید
تقویت آن اعضا شربت موافق **نوع چهارم** فساد رنگ روی که بسبب آفتاب یا باد سرد و گرد و قلت استحمام که رنگ مائل بسودا
گردد **علاج** صاف مغز بادام در روی مالند و حمام عادت دارد و بر سر بخارات آب گرم دارد و استعمال ادویه جالیه باید بر روی
مغز بادام شیرین آرد نخود و آرد باقلی و کتیره با آب طلا باید نشست و بشوید **نوع پنجم** که از کثرت خوردن مثل حوالی و زیره آس
استاده از کثرت خوردن سرکه و گل فساد رنگ روی حادث گردد **علاج** ترک این اشیا و نخود آب نخود بریان و نان اللحم و تخم مرغ
نیم بخت و شراب انگوری داخیره و تیر اطریفل و هلیله پرورده و قرنفل و سعد و زعفران و غذا اندکی بدارد **نوع ششم** زردی که در لسته دار
دراری مراض یا مثل غذا و غموم و کثرت جماع و دردها و شدت گرما حاصل شود **علاج** آنچه در نوع پنجم مذکور شده و شرب
شراب ممزوج و این طلا فائده دارد خردل زریح و زعفران و کندر و مر مصطکی بسیار آمیخته در روی مالند **فصل ششم** در کثرت عرق
و قلت عرق و عرق خون اما کثرت عرق دو نوع است **نوع اول** از امتلای بدن از طعام کثرت عرق وقتی چنانکه
بقراط در فصول گفته که یا از امتلا متقادم از امتلای بدن علامت حدوث او عقب کثرت اکل بود **علاج** تنقیه بدن
و تقلیل طعام و جوع و ریاضت **نوع دوم** کثرت عرق که بسبب اتساع مسام و بحر قوت از هضم و استحاله قوت ماسکه
بود علامت او آنست که ضعف حادث گردد **علاج** مداویه حلقش اول کلیدار مشروبات سرخ بجته که در و سماق و کسیر حینات بود
مدهنات میل باید و این روغن حابس عرق و مقوی بدن ضعیف و مانع عتی که در زمان گرم حادث شود **صفت آن**
بگیرید یک کاسه آب سیب یک کاسه آب بی و گلاب یک پیاله دیگ کاسه روغن کهد یک کاسه و بیم بآتش آهسته بجوشانند
تا روغن باقی ماند و اگر از مجففات مثل مازو و یا رصاص یا کندر یا گل ارمنی یا مورد یا گلسرخ یا گلنار یا مرداسنگ یا اقاقیا
یا حصص یا کرمازو و انچه مسام را تنگ بسیار دهند و بسته نرم کوفته مغز دیا مجموع مدین و عی یا روغن گل یا گلاب استعمال
نماید و در بدن زیر بغل مالند نفع دارد و لعاب اسپغول یا کتان سته یا سفیده تخم مرغ یا روغن بنفشه یا روغن دام یا عصاره آسیا یا موم کند احتیه
در چربی بط یا چربی مرغ یا مغز قلم گاو و هریک تنها مالیدن دفع عرق نماید و مسح بدن آب دعوره و صندل و کافور غذای
مثل بریشه گوشت نمک سود داشتن آن مالند دیگر کثرت عرق که از خارج شود در حمام یا اشیای که مفتح مسام بود مثل آب کرفس
گلاب نمک سرکه و روغن گل هم آمیخته یا شدو سل روغن ثا بوده تنها یا بوره ارمنی یا سنقاقیل یا چربی گاو و یا نمک سوده یا روغن عانه
یا ملسا یا روغن سوسن یا آب تره یا زیرا و ملا ما از داخل یا تره مثل سکنجبین ساده یا بر وری نمک کاسی یا تربت در دو بعشه
از غذا کدو آش قلیه زرد ک آنکه در عایت سردی بود و تا لسان معرق بود دیگر عرق خون از ضعف قوت حدت حو

در وقت او با مخالطت صفرا به عرق بیرون می آید از سام علاج فصد و اسهال خوردن ... دو مرات اسهال
دانگ کاسنی و سپستان و قرانفل شاه مطبوخ آس و پوست انار و جوز سرو گلنار تا سام محکم سازد **فصل هفتم** در شقوق حمرة
دو وجه ولی سبب شق شدن جمیع پوست در حلاکت حرارت مجفف یا برد کثیف و علاج پاشنه و قالص یا شکست عظم
تا اصلاح تیز مجفف **علاج** موم روغن یا روغن بادام و چربی مرغ و بط و شرب شیره و روغنها مثل روغن بادام دو درم و اخوه حیل
درم یکهفته میل نماید بعد از آن مطبوخ افتیمون و یکهفته دیگر روغن عمید او شد نماید مثل موم روغن طلا سازد علاج الطیف
و حمام نفع دارد دیگر شقاق در دولت پشت دست و پا عادت میشود این هم نفع عظیم دارد موم و روغن گل و نشاسته و کتیرا
و کتیرا و لعاب تخم آبی موم را در روغن گرم نمایند و باقی را آمیخته نماید بعد از آن تمام سرآید و چون وضع شق نرم شود کتیرا و
یا سید و لسویه دیگر شقاق لب و قتیکه بسیار شود **علاج** آنست که مار در کوره بعسل با روغن سیب علک بطم حربی بط مار و علک
مصطگی و درو باد و شاخ ایل سوخته و عسل طلا سازد هرگاه در لب شقاق بود بدین تخم مرغ با پیه که در فتیلة است برهنه سازد
شقاق دستها را گیرد آرد موده ... آن را کوفته با روغن چربی طلا سازد و شقاق تر ماده ارقت و مرد دی است یا عاملک ... شد
در ریت شقاق باسد که ربی مکث مدک با ادی نرم سوده دو کیاسد مام مرهم ساخته بر بالای او به سد یا شمع عربی و مار درم
سوده بر سر رویش گذارند و کاعدی بر وی چسپاسد تا خشک گردیا مار و شمع با چربی مرهم ساز ند و شلم را آلوده بادام کتیرا و کرم
کر باشد کوفته در شق و شگاف باشد و بر بالای آن لته که یک پا کاغذ تر ساخته گذارند تا خشک گردد و در وقت پیچه گرم ماحیة
کثیره با شمع آمیخته نفع دارد و اگر شقاق اندک بود مرهم گذار برای شقاق وجه مذکور شده کافی بود و اگر شقاق عمیق
تاثیر کرد این عمادی و گذارند مردار سنگ نرم سوده در روغن زیت آمیخته تا غلیظ شود بعد از آن چند قطره در وی چکانند و شقاق را
در آب گرم گذارند تا نرم گردد و پاک سازند بعد از آن علاج نماید و موره بوشید یا از اعار و چاک نگاه دارند دیگر گاهی شقاف تشنیع
لیفی درد و حاب لسیدی رطوبتی بسط است شود علاج فصد و مسهل و غرغره و لسرکه در ماروح شاید باسد طلا
تا شقاق و آب ریحوش در روغن کدو و بادام و موم هم آمیخته مالند دیگر عارض میشود درد در تحت قدمها خصوص در پاشنه که
عادت صاحب او که بر زمین گذارد دست او را مارح ضربه یا سقطه یا کوفت موره **علاج** آب کدو بسیار بر وی ریزند و اطبا و گل ارمنی
تا حل ساخته مالند اگر ارود احل بود سبب تیری که باد مارل شده **علاج** قی و مالیدن روغن گل و اگر ورم کند و ماده درد
جمع شود اخراج ماده دیاں جراحت با ارکشاده نماید و حاد ما رو و سرکه و چربی مرغ بر وی سد سد و خاکستر بلوط چربی آمیخته بر وی
گذارند و اگر چرک گشاده نماید فصلات در آن ماند شد قطعه بر سد **فصل هشتم** در صحیح علاج تراشیدگی و پوست رفتن
عارض میشود در سطح جلد سبب او برداشتن چیزی درشت یا رسیدن چیزی خشن و از ظوت و تنگی موزه و کشیدن ... ار
لعل میباشد **علاج** فصد اگر تیزی عظیم بود و تبرید موضع کند که سرد ساخته باشد اگر بر اطراف عسل باشد بعد از آن مرداسنگ
سوده بجاکرب و یا گل ارمنی بگلاب گلاب ساده تیز فائده دارد و گل آس نرم سوده بر و یا شد یا مرهمی از مردار سنگ

مذکور شد در بیق و فصل موم روغن گل سفیده و تخم مرغ دیگر اگر جراحت سر باشد ... العلق کعش واقع شود [illegible]
علاج آنکه در ... وسوده ... کرده سوخته فائده دارد و آنکه کار ... واقع شد ... [illegible]
آب سوده طلا سازند و اگر ورم کرده باشد تش ... بسته دوا ... داروی ... را در ... حل کرده اسفیداج ... آمیخته موم روغن گل
ما آس طلا سازند دیگر جراحت سر ... لعاب ... سرد ساخته روغن ... کافور ... الم باشد ... موم
پاشیده پوست ... ساره ... کنند تا خشک گردد و بر سر ... در تحلیل ... یکدرم تا دو درم ... در ... التیام
در وکدومات دیگر ... جراحات ... ساخته ... آسایش ... سیر ... سازند و ... ساید
باهر ... گلاب ... ساخته ... مرداسنگ ... مرهم اسفیداج فائده ارد دیگر ... جراحات ... علت
عرق ... سر سد ... اسیال طوبت ... علاج تنقیه بدن ... ماده ... الیف
موم روغن ... مرداسنگ ... آمیخته موده ... کنند ... حول ... ستان
مرداسنگ ... یات فصل سیم در تشنج جلد سر گاهی ... جلد سر ... یابس ... طریق ... اما
سگرده علاج روغن ... در سر ... علاج ... جلد سالی ... مرغ
عصون ... اشتر ... سر ... علاج ... تنقیه دماغ ... سفیده تخم مرغ ... روغن
روغن ... ادام فصل سیم در ... طوبت ... در ... تعرق ... علاج ...
... شادیه آب ... برق ... عن ... سوطا ... دیگر گاهی ... جلد سر ... ستر
... رطوبتی ... دو ... علاج ... داروست ... کرده
اگر ... باید دانه ... فصل یازدهم در علل ... علتی که ... اول ... احسن ... کور
شد ... دیگر ... گوید ... علاج ... اصول
کاسند و ... اسهال ... دیگر ... مثل
مرض ... طاهر گردد ... بلوتی ... باشد ... علاج استفراغ ... تخم ... کتان ... غسل طلا ...
دکرت و عسل ... طلا باید ... دیگر ... مدد ... روغن گل طلا ...
دیگر ... حیوان بود ... سوداوی ...
بود علاج استفراغ سودا ... روغن ... اگر ...
باید ... علاج ... آسان ... العار
... سوداوی علاج ... ترطیب ... تقیه بدن ... لعاب ... تخم کتان
... سرکه ... طلا سازند ... روغن ... سر ... نمک

نماند و اگر دیگر [illegible] کند شدن ناخن سبب آن سستی سر انگشت بود از جهت افراط رطوبت **علاج** تنقیه بدن از بلغم بسبب حدوث
خون باشد **علاج** رگ صافن و حجامت ساق و تسکین [illegible] مسهل [illegible] دیگر سوخت خون در زیر ناخن سود و سیاه و کبود گردد
در زیر ناخن بسبب ضربه و غیره **علاج** تخم حنظل و سرکه طلا کنند و نار و ورق سرطان بهم آمیخته باشد و زرنیخ سرخ و صمغ عربی
چسبد و بیخ سوسن و گوگرد و [illegible] ورق آس و [illegible] آرد گندم [illegible] اگر جراحت در میان انگشت و ناخن گیرد
مرکب [illegible] بالای و [illegible] کنند [illegible] سیل [illegible] مالیدن فائده دارد دیگر اگر ناخن سود [illegible] باید قلع او را
[illegible] تمام [illegible] بعد از آن [illegible] باید کرد [illegible] و زرنیخ و [illegible] طلا باید تا ناخن کند شود **فصل**
دوازدهم در [illegible] گاهی [illegible] عارض گردد در انگشتها در زمستان تیره شود [illegible] بسته شدن [illegible]
علاج آب گرم و سوس [illegible] آنکه درد او [illegible] باید باشد [illegible] و کرسنه و ترس [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و آب [illegible] **فصل سیزدهم** در اطراف [illegible] سر ناخن [illegible]
بود حرارت و خون [illegible] گرم [illegible] شدن زیر جلد [illegible] اعصاب و [illegible] بسیار دارد **علاج** اگر باشد
[illegible] در ابتدای [illegible] گرم [illegible] مالند و اگر ورم دارد [illegible]
[illegible] قیموم [illegible] باشد [illegible] گندم [illegible] و کرسنه و ترس [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] اگر سیاه یا کبود گشته شق باید [illegible] عمیق [illegible] آب گرم [illegible]
بعد از آن [illegible] سرکه و عسل طلا [illegible] سرکه [illegible] گرم [illegible] شراب [illegible] و اگر [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] طلا [illegible] سیاه و کبود شده [illegible] **فصل چهاردهم** در [illegible] تغیر [illegible]
[illegible] اخلاط [illegible] حرکات [illegible] جماع و [illegible] حمام [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] لطیف [illegible] فائده دارد و بعد از [illegible]
[illegible] طلا باید [illegible] و مرداسنگ [illegible] جراحت سوده مالند [illegible]
[illegible] **صفت دوای مرکب** [illegible] مرداسنگ [illegible]
[illegible] استعمال باید [illegible] میان انگشت [illegible]
[illegible] شده باشد [illegible] حرکت و هوای گرم و عسل [illegible] گرم [illegible]
[illegible] **صفت آن** [illegible] و مرداسنگ [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] جراحت سوده مالند و اگر جراحت [illegible] مرهم [illegible] و سفید [illegible]
[illegible] از کثرت رطوبت و ضعف حرارت [illegible] **علاج** [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] اگر [illegible] بسیار بود

فصل یازدهم در جراحت مثانه گاهی عارض میشود در دست نگاه جراحت یا سرخ میگردد و سبب کثرت ترشیب و تکیه کردن حقو بسیار در مرض ریحه ضعف وقت سزاوار آنست که هر دست که سرخ گردد برگ باید ماسکتا تا ممکن بود دوا دو برو باشد مثل حضض و اقاقیا و گل سرخ و بارو و گل نار و گلنار سرکه سرد برو باشد و برد و برگ بید حاورس گذارند ۰ اگر جراحت گردد و آبله بعد مرهم اسفیداج علاج نماید

فصل سیزدهم در قمل که بر تر بود طبیعت وقتی که دفع نماید بآن الله تعالی رطوبت بشره اگر رطوبت رقیق بود متولد میگردد عرق اگر غلیظ بود متولد شود و سخ و اگر غلیظ بر باشد متولد گردد حصف و اگر رطوبات بظاهر بشره مندفع نگردد و در زیر جلد متولد گردد داء الثعلب و اگر مختلط گردد با رطوبت صدید متولد شود دار و نو باد سعفه و اگر مختلط نگردد و مستعد گردد قبول صورت حیوانیه متولد گردد و قمل و اکثر یاری ... بدهد است بر تولد او مثل غسل جامه و جوش خوردن انجیر باده ... بظاهر بشره دفع بکند **علاج** فصد و اسهال و حمام هر روز یا در روز در حانه یاک بپوشد و پوشیدن حریر و کتان فائده دارد و چقندر و دیه کوهی و برگ سرو و ترمس بجوشانند و آب آن در بدن بمالند و در حمام صبر و گل سرخ و زهره گاو و در زهره بمالند و روغن زیت ساق کوبیده طلا نماید صدقه دوای بهمن که در تن اندکی سیمات کشته طلا باید

فصل پانزدهم در تسمین لاغر و لاغر ساختن فربه‌ها اول سزاوار آنست که اهتمام نماید به تسمین آن جماعت که عارض میگردد داء امراض حادثه ضعف معده و سببی که آن قلت غذا یا قلت حدوث غضب یا آنکه در حرارت غلبی بود مثل حمیات یا طعام ناملایم یا کثرت تحلیل از غم و هم و کثرت جماع و کثرت ریاضت علامت هر یک ظاهر است **علاج** سبب خون حرارت غلبی یک طعام غلیظ مثل هریسه گوشت طیور مثل بط و مرغ و کبک و کوسفند جوان ... و کباب سیر ... تا بهاید است و سکون و راحت و مداومت طعام آن مقدار که معده کوفت نیابد و بعد از طعام حمام تبع دارد و از جوع و تعب و جبرهای ملح و شوره و آب سماق احتیاط نماید **ترکیبات** مانع او کل با ملی نقرع و مرهم گرده و به ... برم کوفته روغن بادام و آرد کشک و آب انار ترش بجوشانند سبیل نماید ... عباث ... بمثل سنبل ...

حشخاش مقشر گرده و صمغ عربی همه را یک آن ساده برم کوبیده اضافه نموده بار بجوشاند و روغن بنفشه بار روغن کرچ آمیخته نماید و در محل بخیش گلاب ... باشد سوم مغز بادام مقشر و حشخاش و مغز فندق و حب صنوبر و حب السمنه و حب الخضرا و روغن گاو و شکر برم کوفته لشتو رهای کرار آرد برنج و باقلی و نخود و گندم و شیر و قند بجوشانند تا بدو ... هر روز قدری اختیار دارد جیری ترش و تمر و ... حله باید وقت حمام را آید و بسیار توقف نکند چهارم نخود سفید را در شیر گذارند تا شیر را جذب کند بعد از آن خشک سازند و کشیر بدیک ... و برنج و کتک شعیر و گندم نصف جزو این میده خشک جز و قند یک جز و شور مای ساریده همه الحو تا بعد از آن شیر و قند مخلوط سازند و چند روز مداومت نماید و ترست ...

و حلواه تمام مستحس گفته و شراب و گوشت مرغ مغز سر زیاده میسازد و مجلس بگ حسم ... و ماهی که در آن ملح و شیر ... حرس و مقدار ... درم تا ثلث درم گفته اند و خوردن مغز بادام ترد خورد و خیره و خیار و قند و مغز بادام حسک ... اری ... کوفته لقمه مغز بادام ... کتیر و ... سفوف ساریده و در محل ... اند که آنک و بعد از غسل باید ... بعد حمام روغنهای ... مدام المدا فائده دارد و اند کاه اند که ... بسیار ... مضر دارد ... بنید ... و ... بسیار ... و ... در ... دو سال ... اند ... بود چرا که هر دو رطوبت ... اگر ... اگر درد ... اتساع ... جاده ... میگردد ... شدنگ ... یا مثل ... میسر ... جیری ...

موجب زکام بود و سل را بوساطت مدها برو بهر حیله که باشد ساسب بود باسهال و ادرار عرق و تقلیل غذا و کثرت تفث و حمام و بهار
کبروی بسیار آید و آب کمتر برید مالیدن و عصابه گرم مسلی عن شتت و قبض و تعلیل حوادث مداومت بر اطریفل و دیگر جوشک
متوی کموی و القردیا و سحق ادویه ای که ... سعوطات سدروس و ... و ... او دهو حطیا ... مقدار نیم درم ایجه قوی
بود در بیان ... نگیرد سل باید باب چهارم در دواء الحیه و داء الثعلب و غیره مشتمل بر چند فصل ... ایراد
فصل اول در دواء الحیه و داء الثعلب اسم و علت ... اسقاط ... نام مذکور ... داء الثعلب ... الساری ...
و ساده ... موی سر و لحیه ... داء الحیه آنست که موی را بریزد و پوستی رقیق منقلع گردد اگر ماده داء الثعلب کم
غلیظ دارد ماده داء الحیه عفونت و زیاده ... داء الثعلب علاج او اسهل بود ... داء الحیه که او مشکل علاج باشد و انواع
چهار است نوع اول داء الثعلب و داء الحیه از بلغم ... علامت ... موضع ... علاج تنقیه بدن
مسهل ... استعمال ... حب ... نقصان ... ماده دارد صفة دارو
... تخم ... هر یک چهار مثقال ... سوس ... مثقال ... سامد ... درم
عسل ... صفت آن پوست ...
... الاصول ... بعد از آن طلا ...
بعد از آن ... علت ... علامت ... موضع ... علاج ... ایست که ... علتو
و آنکه ... مالیدن ... امید ... آمیخته بمالند و ... آنست ...
کسیار گرم ... علاج ... داء الثعلب ... مالیدن ... مالیدن
و موضع ... مالیدن ... پوست ... شراب ... حل کرده
طلا سازند و اگر ... کرم ... گل ... موم ... آمیخته ... تخم ... ساخته باشد فایده دارد
... نوع دوم که از ماده صفرا ... تیر
... علامت ... رنگ ... علاج اسهال ... مطبوخ ... درم ... درم
... درم ... گل ... طلا ... ریت
و ... سوخته ... ساخته ... سوخته ... پوست ... طلا سازند اگر موی بر آید
... موضع را ... سوخته ... دریا ... روغن ... آمله سند
... گل ... برگ ... گرم ... آب ... آمله سند
و بعد ... نوع سوم داء الثعلب که از ماده سودا حادث
نگردد علامت ... علاج مسهل سودا مطبوخ افتیمون و حب ... افتیمون و

ایارج فیقرا و غاریقون از هر یک سه درم محموده دانگی حب ایارج و صمغ بخاخ فائده دارد و از گوشت گاو و عدس و امثالیه بولد سودا بود منع
باید و غذا گوشت مرغ فربه و ملحه زرده تخم مرغ سازند و موضع را بقوم دیبار عسل یا بتا و کرنب تیره و حرمل لطلی و غیره حرارت ریزند
طلا کرده و ضماد سداب عاقرقرحا و تخم ... ترشی ریب و عفص یا مرکوس بعد از تراشیدن موضع باید و تنزلا موضع و غسل و بات
حلبه تخم کتان لادن ماردین حرارت ... نوع چهارم که عادت ... غلیظ داء الثعلب حیة ... علامت ... رنگ موضع علاج ... بمالید
موضع بحکه درشت ... بره و بیاره عفص و تحیق طلا الصمغ و ... سائر تدابیر که در نوع ... مذکور شد فصل دوم در
ریختن موی و تساقط آن و صلع اما ریختن موی چهار نوع است نوع اول ریختن موی که حادث گردد از نقصان غذا و قلت ...
... و ریختن موی و ... علامت ... امراض ... تحلل و قلت غذا علاج کثرت غذا از گوشت مرغ و گوسفند
و زرده تخم مرغ و شراب ... حمام و استنشاق ... و ... و آسیول رگ بید و روغن آس
نیلوفر ... بر سر مالند دیگر ریختن موی از التباع مسام باشد علامت ... و ریختن ... علاج
روغن آمله مالند و بلیله کابلی ... روغن مورد ... بمالند ... که ... روغن مورد
حل بوده بموی سر مالند دیگر ریختن موی از تنگی مسام است بسبب یبوست ... علامت ... و ...
موی ... علاج ... و حمام دائم و چرب بودن بروغن ... و گل مالیدن ... تخم ...
و بادام تلخ سوخته بروغن زیت نوع دوم ریختن موی که از ضیق مسام متولد گردد از رطوبت غلیظ علامت او آنست که
موی ضیق بود علاج حمام بسیار توقف نماید و مالیدن ... و قیصوم و بادام تلخ و کشتن ... و زهره گاو و غذا گوشت ...
... نوع سوم ریختن موی که بسبب ... حادث گردد و علاج غذا لطیف ... گوشت مرغ
و گوسفند ... حمام و تراشیدن موی ... و روغن مورد ...
... فائده دارد دیگر گاهی حادث میشود این موی ریختن بعلت ...
... بسیار حادث میگردد ...
... امراض حاده ... علاج ... و استعمال ... نوع چهارم
حادث میشود صلع ...
استیلاء ... جمیع ... اما ... روغن مالیدن نفع دارد فصل سوم
در ... سر ... بسبب ماده ...
... سودا ... سرکه ... روغن ...
... و ... آسیول ... و اگر
... و سودا و تراشیدن سر ... در حمام و غسل ...

دارد نخود و خردل و مویز و سرکه مداخله از وجب دارد تا باشد شل و عرق حسته و کتیرا و تخم سیر و عسل سنگ با روغن بادام لیکن اگر مدت
گذشته باشد و حصه قیفال در قسم دموی و مطبوخ افتیمون در قسم سوداوی و مطبوخ اسطوخودوس و ملحی صبر و حب ایارج و غذای لطیف **فصل**
چهارم در قمل و قمقام و صیبان حدوث او از مادهٔ غلیظ گرم تر که دفع کرده است طبیعت بظاهر جلد و باقی ماده متعفن شد و متولد شده مثل
از وی باقی سعد و اکثر در موی شانه و در کسانی شود که بدن خود را پاک نسازند و حرکت و حمام کم روند **علاج** هرگاه بسیار شود در تمام بدن
یا کم و سنبل گردد در سر ظاهر گردد و فصد قیفال و تنقیه سر و بدن حمام باید شد و سر و موی را بشویند در حمام طلا باید و بعد از
یک ساعت بآبی که در دکان مورد و برگ صنوبر جوشانیده باشند بشویند و مویز و حشیش قنه و بادام تلخ و قسط را در سرکه کوفته
بسرکه و زهره گاو طلا باید و حرمل ابیض و ترمس بلا مدکی بیات سیر فائده دارد و کندش و گوگرد و اسی از هر یک ربع مثقال کوفته
در روغن آمیخته در حمام و لادعه اعلیه ماسحه باید دیگر قمقام نوعی از قمل است که چسبیده بمسام و ملصق میشود که بسبب آن که ادراک آن کرده
پس رقیق است که آب گرم مدر بر سد بیرون می آید او **علاج** مثل آن و شستن بطبیخ اشنه و دلک و سیر و فلفل تقویت باشد دیگر
صیبان چیزی بود سفید که در موی و لحیه مستقر **علاج** او گرفتن سر گیس آمد او سادرحل ساخته بسرکه مالند **فصل پنجم**
در سپیدی **علاج** آن سپید شدن موی حالینوس حکیم گوید که از کار علم ظاهر بدن می آید و بواسطه برودت سپید میگردد و حرارت
غریزی ضعیف گشته موجب ضعف میگردد و لیکن اگرچه دارد و حرارت از وجه حدت موی سیاه بود و اگر چون منتشر گردد و برودت
غالب است موی سپید شود و حدوث وار کثرت رطوبت که در رطوبات را تحلیل نماید و چیا که ساقات بواسطه عفونت مشتعل میگردد
و چون آن ساعات بار سپید شود **علاج** سپیدی که در غیر وقت بود باید تخست باید اول تنقیه بدن و دماغ با ایارج فیقرا که بقوی تخم حنظل
عاقرقرحا دو درم تریاق فاروق باید در هفته یکبار سوم و چهارم معجون گرم مثل مادة الحیوة و مترو دیطوس و اطریفل کبیر و صغیر و هلیله مربی و
حقیقت معجون کاد بر موی سفید که و هلیله سیاه ده درم هلیله سیاه ده درم پلپل ده درم و زنجبیل و گلسرخ و اگر از هر یک سه درم کمتر دهد خاصیت
از هر یک پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی از هر یک ده درم کوفته و بیخته بسرشته در آن عسل بسیار بدستور سه درم بود تخم ترب مخلوط با اشتها
مثل قلیه و حسک کثابت مطبوخ داری و کرد ماد آنکاشه احتیاط از لبنیات و ترشیها و خواکه و از شراب متواتر و استعمال گلاب
کافور و کثرت حمام ششم غسل با سکه در دو سیا مدامه یا حنظل جوشانیده باشد هفتم مسح موی بروغن بعد ادویه گرم مثالش مثل
سلیخه و قرنفل و عود و غیره باشد **فصل ششم** در آنچه تعلق تربیت دارد احوال موی و این چند قسم است قسم اول در حفظ موی که مانع
طبیعی باشد و روغنهای گرم مثالش مثل روغن مورد و لادن و سیاوشان و شقایق و سعل و مصطکی و سعد و تخم خیار و تخم کرفس و انیسون
و مانند مالند صفت **روغن مورد** آنست که مورد را قریب هر روز در شراب تر سازند بعد از آن روغن کنجد گرم نمایند تا روغن
آمیخته شود صفت **روغن لادن** بهترین چیز است حصه موی لادن و مثقال در کوفته در یک پیاله روغن زیت بدار
نمایند و هر دو یک آتش گذارند طرف روغن اندرون یک گذارند تا بحرارت آتش آن گداخته گردد صفت **روغن آمله** مورد و پوست
دانه از هر یک در مقدار هشت مثقال بگیرند و بجوشانند تا قوت آن بروغن شود و مقدار آن روغن کنجد آمیخته باید تا روغن بعد از جوشانیدن

باقی ماند از غسولات که موی را اندازد تسوید بلیله سیاه و مازو سفید رو آرد کرده در سرکه و آب مورد و شراب حل کرده در حمام بمالند و مدار
یک ساعت که طلا باید تسوید قسم دوم در از بودن موی آب سعد و آرد کرده و لیمو کوفته و آنچه رود مداومت بر شستن موی آمده بلیله سیاه چرب موی
بروغن ملینه مذکور شده بعد از آن که سر را آب گرم شسته باشد و در موی مرد آمله و مورد و برگ سیاه و سان کوفته موی را در میان
گذارند سوخته اراک و گردد قسم سوم رویانیدن موی وقتی که دیر برآید ... داء الثعلب بروغن ... یا خاکستر در سرکه قیصوم
کف دریا در روغن ... کوفته باشد و بمالند ... بعد از ... باید ... یا کتان در سرکه و آنچه موی گفته اند
در بیماری سیاه ... کوفته طلا باید بعد از آن ... قسم چهارم حالی ساختن موی روی ... سائر بدن ... اول زرنیخ و آهک
آب در عرق ... سازند دوم ... رقیق سازند ... سوم ... کف دریا ... سوم آنچه موی را باطل کند مثل تخم ... که
بروغن بمالند و ... قسم پنجم آنست که ... روئیدن موی ... بعد از آنکه برکنند ... و ... مثل
... که ... مثل اسفیداج رصاص و قیمولیا و ... آب ... یا ... بیا ...
... قسم ششم ... موی ... مثل ...
... آمله و برگ ... موی ... دیگر ... موی ... که ...
خاکستر چرب ... قسم هفتم تسبیط موی آنست که دائم بروغن و آب گرم
آمیخته باشد ... قسم هشتم تسوید موی ... روغن ...
... کوفته ... آمیخته استعمال باید دوم ... هر یک ... درم ...
آب گرم خمیر سازند ... سه ساعت بگذارند سوم مردار سنگ ... هر یک جزو ... حصاف باید یک
ساعت بگذارند و چهارم ... شراب ... آمله و پوست ... هر یک ... جزو ...
باید ... و ... آمیخته باید و استعمال ... قسم نهم در تشقیق و تحمیر و تشنیج و تسقیر موی
مثل ... زعفران ... مثل ... سعد و ... موی مثل ... پوست
... و تفاح ... گوگرد ... کوفته ... سرکه ... گوگرد ... باید ... کوفته ...
... قسم دهم تشقق موی که شکست موی ... عارض شود در روغن ... و ... روغن ... و لعاب اسپغول و لعاب خطمی ...
... امثال ... قسم یازدهم علتی که ... معروف ... طاهر شود در سرکه ...
روغن ... ... علاج ...
... و روغن ...
آمیخته ... باب پنجم در جراحات مشتمل بر ... فصل اول در جراحت و اقسام او ... تفرق
اتصال ... که عارض می شود ... ریم و چرک ... دارد آنرا قرحه گویند ...

است اول جراحت صغیر یا آنکه باشد کبیر دوم جراحت بسیط که دو عوارض دیگر بود یا مرکب که باشد سوم دائم یا چون عدد
مساوی بود یا در چهارم آنکه عورد دسته باشد پنجم جراحتی که از وی پاره گوشت جدا گردد ششم جراحت که بعو باطن رود یا بعود دارد هفتم
جراحت مجوفه و غیر مجوفه بیان آن کرده میشود از اعضا که احتمال جراحت دارد اول قلب است که اگر جراحت گردد و ملت میدهد سه جراحت
موت است لیکن ایشان را علامت به جهت احتیاط نقل کرده میشود و اما که جراحت دماغ دارد علامت قول جراحت متاره بیرون آمدن قول
اسهال و خفقان خروج سیل و خروج کند مجوف بود لیکن در وی امید سلامت است و جراحت رعشه و دل ... اصلار رنگ تغییر یابد و سقوط قوت
حسی و احتباط عقل و تشنج و جراحت که از میتین را بود خوف است از وی صلاحی کم باشد و جراحت ... که بود باطن را دماغ میگیرد تشنج یا
فواق و اسهال و جراحت که بر سینه ... های صدر باشد مجوف علامت خروج هوا و جراحت ... مجوف است علامت او ضیق نفس و جراحت
معده لازم او بیرون آمدن طعام **فصل دوم** در معالجه جراحتی که صغیر بود و از عوارض چیزی دیگر باشد بسیط باشد و آن جراحت
بطور ... و هم آمیخته جراحت او چون خود تازه بود اگر جراحت تازه باشد و برود و یا سه بر رگ دسته باشد و نیم ندارد سر او را گرفت
که او را استر باشد روی او را تا خون به روی آید بعد از آن او را بنا و خوب بندد تا جراحت بهم رسد و اگر جراحت عظیم بود بر و ذرور که گوشت
برویاند باشد **صفت ذرور** صبر سیاوشان یک جزو دم ... کندر یک جزو انزروت نیم جزو نرم کوفته باشد صفت ... لیکن گوشت
با کاسنی ضماد باید یا مع ضماد از جراحت ... ریزاده ... سوده خشک باشد و چنان ... که از جراحت خون رود و بستد از ... عکس
یا فصد باید وقتی که سیلان خون بسیار باشد و اگر مرتبه ... و متوسط بود خون ... باشد که خون بدر رفته باشد فصد باید گوشت
و حلواء ... بخورد و اگر ... بود طبیعی را نرم بود و تحلیل ... سهل ... و غذا شوربای مرغ و ماء اللحم و امثال ... و اگر جراحت ورم
کرده باشد ... تا ... باشد ... ضماد که ... تا دفع ورم کند و درد را تسکین دهد و اگر جراحت عظیم بود ... کرد ... و هم
... گوشت ساید
... کند ... ضماد ... بوما ... گوشت ... و بس این جراحات ... باید و محکم ... بعد از آن
جراحت ... باید ... و بسهولت ... آید ... روغن بوده ... بعد از آن ... مرهم که
گوشت برویاند علاج کند **صفت مرهم** که گوشت برویاند ... موم ... روغن گل ... چند لو
... بعد از آن ... سفیده ... اگر جراحت بود ... **صفت مرهم اسود**
که گوشت برویاند ... استعمال کند روغن ... گوشت ... روغن ... باشد ... سیاه
بعد از آن ... سیاوشان و ... مر و ... کند ... انزروت ... گیرند ... باریک چوب کوفته مخلوط
باید و اگر درد قوی بود ... جهت ... که جراحت را ... سازد
... و کندر ... باشد **صفت ذرور** قوی ... و ... چوب ...
... باید ... سوخته ... جهت ... دارد

اعضا ما از عضلات یکی جراحت مرکب است که با او اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و دریدن عروق و عصب اعراض دیگر
مثل شدت درد و فساد گوشت احتیاج استفراغ بود در آن باید مسهل و گلقند و گلاب و ورم جبرای محل و کسر عظام علاج آن که جراحت شد
انشاء الله تعالی وجهت تسکین درد ضماد مجرد که از هیچ سنگ و تباه و مرهم ... تسکین بعد یک از زیره در شراب سوخته و ضماد کرد
دیگر فساد لحم و سیاهی گوشت را علاج ما طراف کاسنی و عنب الثعلب و حلبه و روغن ... و مسکه و مرهم زنگار علاج باید صفحه مرهم جهت
در گوشت که پوست سوده آنرا بخورد زنگار دو درم ارزیز آتش هر یک سه درم کوفته سرکه و عسل بسازد فصل چهارم در جراحت
عضلات که واقع گردد بر سر اما آن صحاح بود و اگر استخوان شکسته شده و این در روپاشد مضروم وکند و چون سیاه و تباه گشت
و اگر استخوان شکسته شده و جهت آن است که استخوان بیرون بعد از آن علاج نماید مرهم و اگر جراحت بر شکم واقع شود و روده
بیرون آید سزاوار است که روده را بجای خود برد اگر باد گرفته و دوا در روی و دل بر آب گرم او را بشوید باورم و لیع او روده باید گشت
و صندل حوالی او سرد سازد پیش فتی که نفع روده تسکین باید هوا سرد بود در حمام در آرد یا بیاد و دستها را برداردن تا بایستد و
حمام باشد روده در بدرون او در آید و اگر روده در نیاید دهان جراحت را گشاده سازند که بجای برند و در بند و تر باید روده بیش
از آنکه سیاه یا کبود گردد بجای در برد و اگر سیاه گشته قطع نماید سیاه او را در سر رگهای او را در بند و ریسمان باریک بیرون بر سر که بجای او
گذارند و بند و در بند دیگر جراحت عصب اعراض شدید بیدار مثل تشنج و اختلاط عقل بهم رسد جراحتی که بر عصب واقع شود و وقتی که ورم کند
بیم آن است که تشنج و آفت دماغ و اقع گردد و آب دهن گاه دارد که موجب آن بود و آب گرم بر او نگاه دارند که موجب حالت تهیج ... دارو های
در روغن سرد و روغن کهنه بسیار گرم بود اما روغن کرم جهت تسکین درد ضرورت شود و گاهی روغن زیت حرفه آلوده باید آمیخته
شود و شیر گرم بر بالای جراحت گذارند و موم و روغن زیت ... روغن ... گل ... فرفیون ... مانند بید و عصب اگر گسسته
گسسته احتمال خیری که در وحدت بود مدارد دو دوا را سرد گذارند در بی آن اگر ورم کرده ضماد از آرد جو و آرد باقلا و کرسنه و نخود ترمس
یا مرهم که از کندر و توبال نحاس زیت و قند و موم و سرکه ساخته باشد گذارند و بر بالای آن صوف زیت و سرکه آمیخته بیدار
عفونت نگاه دارند چرا که عفونت عضو را فاسد میسازد و اگر سر جراحت تنگ بود دهان آن را گشاده سازند تا چرک در نماند و موجب تعفن نگردد
و در تشنج و رد در هر کدام و دو لوت جراحت را گشاده بسیار اگر دلیل بود و اگر تشنج عارض شود سزاوار است که عصب که شکسته شده سر
کماد در روغن باید بعد از آن کاهش و سرو مغز ... روغن ... و اگر جراحت رگ واقع شود و خون از آن ... تا آنکه
و اگر بر شریان عظیم مثل شریان گردن کهای و دستها و پاها و گاهی که با شریان صغیر مثل رگ ... و علامت شریان
آن است که رقیق و از عوالی رنگ ... علاج او کشیدن ... و حجامت و مثل ... جراحت ... و اتصال
اگر عضوی باشد جراحت که ممکن بود دستن و صواب آنست که خرقه آلوده ساخته بسرکه باید و گلاب ... جراحت ... و ساخته ... قبض
و سرکه قائم مقام داغ گفته اند و چون خلط بسیار ... و اینه در روی باشد ... که سوخته باشد و سرکه ... ماده غبار آسیا
و چون ... و ... آن ... بسیار و ... که در ... جراحت گذارند و خرقه محکم بر بندد ... و چون ... بسیار ... گوشت

روید چنانکه چون میرود از جراحت لوره یا زاک گذارند تا چون ریش باز دارد و اگر چون تسکین نیابد داغ باید و بعد از آن آتش گرم
کرده باشند تا اثر داغ بعمق جراحت رسد اگر رگی ضعیف بود چنانکه شریانی ضعیف باشد قطع شود و ما یلی شی وجود میکند ملازم باشد
بود فصل پنجم در گرفتن بعض شوک کبیر گرفتن پیکان یا سوزن سر باریک باشد بود در مردم کند باشد و اگر درا سوزن دربار نهند
جراحت لیس پنیر کتان و جزبار بر بسته شود و اگر پیکان در استخوان آمده او را آهسته بار زند قوت کند و اگر کشیده شود سنگ مقناطیس
بر او گذارند تا سهل کشیده شود دیگر شوک لیسی جار و انجیر و غیره و مراد او آنست که ضماد باید موضع را تسلی اشتق بسیار رکش بر کی الم
کوفته و لیکن آمیخته گذارند با پنیر یکجا بر بسته کند مثل نمک و غیره ... باب ششم در قروح قروح دو نوع است نوع اول
در قرحه بسیار بسی با عوارض دیگر که مثل اندمال کند باشند علاج تجفیف آن از شدید و جلای آوار قرح که متولد شود از عداوت ضعیف
حصول ... بصولت ملس ... در رقیق ... علاج او آنست که دوا حسک ... جلد
شوید ... گل آمیخته باشد گذارند ... ادویه ... اقلیمیا ...
واند ... باید ... مرهم ... سرخ ... ساییده ... فائده دارد و این هم مرهم دار سنگ ...
روغن ... تا ... چون ساییده قند ... آمیخته باید اگر در جراحت ... مرهم ... گذارند
و ... که ... جراحت را گوشت ... در جراحت ... ساخته گذارند فصل اول در قروح ...
... شود ... که ... اندمال ... عسرت اندمال ... علامت او آنست
که حوالی قرحه ... سرخی ... باشد و سالم بود از ورم علاج آنست که ... مرهم ... مذکور شده در باب ...
... باید دیگر ... قرحه ... علامت ... که ...
... علاج ... اصلاح ... دیگر ... قرحه ... اگر ...
... علاج ... مرهم ...
و مرهم ... دارسنگ ... بر حوالی جراحت ... واگر گوشت زیادتی بود مرهم زنگار و اگر سطح قرحه ...
مرهم که گوشت ... و ... قرحه ... رطوبت ... علامت او آنست که از قرحه
رطوبت بسیار رود علاج ... و ... مرهم که ...
... مرهم ... مرهم ساخته بر قرحه گذارند و اگر ... خشکی مزاج بود علاج
که آب گرم ... ادویه ... مثل ...
گذارند ادویه ... گوشت ...
آنست که ... صفت آن ...
... قرحه ... علامت او آنست که ... قرحه ...

و بعد از جذب در معاودت باید نیز بیاکند از صدید و علاج آن ... دوای سادر در کند تا گوشت
بدو اسقاط گردد و استخوان ظاهر گردد پس استخوان از بیرون آن بدو در روز که گوشت برویاند بر و باشد اگر قرحه خبیثه و عفن بود علامت او
آنست که سیاه رنگ کشاده بود علاج از برگ کاسنی و ورق خیر و عنب الثعلب و حی العالم روغن مسکه و روغن ... و تنقیه بدن
از اخلاط فاسد و مرهم زنگار و بعد از آن هم که گوشت برویاند دیگر نیست علامت موافقت مرهم و ادویه که علاج باید قرحه را جید و جیدیاد باشد
اول آنکه درد کم گردد و ... زیاده حاصل گردد علامت و آنکه جرب ورم زیاده شود مرهم باز دارد ساخته دوم آنکه نیست ... فصل علامات
کبود و سیاهی صلابت ... هم چار گداز سوم آنکه قرحه جدا باید علامت او آنست که چرک گوشت فاسد در قرحه جمع شود مرهم احمر
علاج باید صفت آن اشق چهار درم زنگار دو درم و از روغن زر او مدار هر یک درم اشق را سرکه حل سازند و باقی را در ... کوفته
بر سر جید لوت مکرر سازند و این مرهم مصری گویند و اشق در سرکه حل هم سازند دیگر بعضی چنان بود که دیر جنگ شود و علامت او
آنست کار و بسیار صدید دهد و رطب بود و علاج مرهم کتان ... و گوشت برویاند از کلان رو ماده کند و چون سیاه و تابان یید دیگر اگر قرحه
از سلع بود و گوشت او ... علامت آن است که ورم و حرارت زیاده و قرحه هر روز کلان تر گردد علاج مرهم ... در وحدت
دیگر فصول است استلای ... قرحه و موجب سیلان صدید ... علامت این قسم ... اندک رطوبت علاج
تعمید بدن مطبوخ هلیله و غذای لطیف و مرهم که جراحت احتیاک کند و گوشت برویاند **فصل دوم** در ناسور از جمله قروح است که
دیر نیک شود و بوی ... و قت ... رنگ ... قروح متعاوره گویند دهان تنگ ... او کشاده و درد و گوشت سفید ... دارد و ...
بود و از و رطوبت دائم رود و گاهی منقطع گردد و بعضی از استخوان و اعصاب ترابیه سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ دیگاهی ... و گاهی هیچ
نبود و در بعضی اوقات ... بسیار بود علاج ... و حاکستر ... آمیخته باشد یا ... یا ... کند و ... دو تا در
مخلوط کرده باید ... ساخته ... و ... ساد و تابان کند ... زنگار کوفته برو گذارند
یا فتیله از قرطاس ... علاج باید و اگر ... گوشت ... راحتی سازند ...
دوای تیز **فصل سوم** در قروح ساعیه که دائم از و رطوبت و صدید حاد ... متعفن سازد ...
میباشد و گاهی موجب حفقان میشود و قروح ... علاج فصد و مسهل صفرا و آب انار ... هندی و طلا ...
حدبار بعد از آن طلاء قوی ... کاغذ سوخته و اقلیمیا ... تراب ... خاکستر ... زنگار کوفته ...
گذارند و عدا آش ... بستانند ... **فصل چهارم** در قروح ... علاج فصد باید
و مسهل صفرا و ... آب انار ... گذارند ... آب سرد ... زنگار ساخته ...
... ساخته باشد ... سرکه آمیخته ... تخم گل و برگ مورد و برگ خماص ...
گل ... و سرکه ... برگ لسان الحمل ... کوفته ... برگ خماص ... اگر ...
و کند یا دوای ... و قطع عضو که جراحت دارد باید تا ... فساد العضو ... **فصل پنجم** در قروح که از ... سوخته

سوداوی که سببیت ظاهر بدن دفع نموده حادث گردد علامت او آنست که اول بثور کبار حادث شود بعد از آن سرد و
خشک گشته شود و اکثر دردی با و خارش و علاج تنقیه بدن مطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و فصد کردن تا خون سوخته را کمتر بعد از
مرهم احمر که از مرداسنگ و زنگار که در بیست ساخته باشند طلا باید دیگر در علاج جراحت معلوم که قرار یافته تا آخر شش سیح
جراحات شوی که در ریح باشد که سرکه سرشته در وقت بریان جراحات سوخته و موحش علم مرکب علاج اطراف کاسنی
روغن گل کشنیز با سفیده و آرد جو و گل خیرو آمیخته طلا باید بعد از آن هم کافوری که سفیده توتیا و مرداسنگ بزرگ حنا و قسیل
مرهم ساختن باید هم فائده ارد مات هشتم در سقطه و ضربه کسر خلع و قی و هر جنس آن و آن چند نوع است نوع اول ضربه سقطه علاج
آنست که فصد باید اگر ممکن باشد حجامت باید و اگر خون گرفتن ممکن باشد مجروحیت تامل موضع الم سفید مدت ثلث و
لسکا مده اگر طبع قبض بود حقنه و ملوخیا خیار سر فائده دارد و اگر التهاب حرارت بود آب کاسنی و آب حی و آب عنب الثعلب و کاکنج
یا مجدد موم مرلوش سپید مرهم ضماد کرد بعد از آن اگر حرارت شدید بود با آب عنب الثعلب خیار سر اکتفا باید و هم اما آش کرنج و کدو
و اماج و جیشه که و بر عصارات گوشت طلا باید سیم در موم یا تمام گل نشاسته مع دیا ادام باید که ترک
اختیار باید صفت دوا احمر سقطه و ضربه شدید رنیو بیخ خرو گل گندم و رو و لک متی هم حرو ترتی دو درم با سیاه درم ...
واین اصول نافع دارد سات گل سی قاقیا ورق سرو و حنا و مقتر رم کوفته با ...ید ضماد کرده اگر ورم حادث شده گل سرخ
مرس مشرو کل کاسنی صندل قاقیا و ارمنی طین علیم دارد و اگر سقطه و ضربه بر سر و اقع شود بعد از فصد حقنه لین باید ... اگر گوشت
حل باید کرد باید اگر در لو درد جز گل گرم در کرده بود و کلند و پوست انار مالک بزرگ کوفته باید که جو و طلا ساخته و مورد
روغن سیم ضربه سقطه ... اگر بر سینه واقع گردد کهربا و گلنار و گل ارمنی و حب الآس و پستان کهربا ... ترتی دو درم با ... و در این
و اگر بر درد شود باید که نیز مقتر ... موم تو دمیل باید مثل جو مرتبط باید و اگر بر معده واقع گردد تنقیه دل ... ساخت باید دو
دیگر ... ماده درم و اقاقیا و مصطکی و ... عسل هر یک ... درم طین ... و رسوار هر یک ... کوفته آب ... الحل
و اگر ضربه سقطه بر کمر واقع گردد این دوا مفید بود ... هر یک نیم مثقال ... تیر مثقال ترتی مثقالی ...
یا گل سرخ ضماد صندل ... گل سرخ ... هر یک ... رم سنبل و مصطکی ... هر یک ... درم آس درم ... هم
خیرو جل ساخته ضماد باید و ... علیم است ... اختیار باید ... طلوس ضماد ... گل کاسنی و مورد و اجزا ...
نماید دیگر اگر بر عضو واقع گردد ضماد از ... و روغن ... باید و اگر ... ضماد ... اکلیل ... گل
این ... فائده ... میثت ... گل ... هر یک ... درم آب ... کلاب ... و غیر گل ... سوس
و اگر بر مفصل واقع گردد ... که ... آش ... کوفته ... گل آمیخته ... باید ... و اگر التواء ... شود ...
... مثقال ... ایتحم ... در ... باید نوع دوم ... گوشت ... را ... سرا آرد
اگر گوشت ... سبب ... سحاقی ... پوست ... برگ ... ...

درد و ورم را مثل میباردو و مرهم اسفیداج طلا باید کرد و ازریوند و در تحلیل از مرهم دیاخیلون احتراز باید کرد
ضماد از سعتر بان کس اورام نرم نماید و تیر که صلابت و تحلیل دارد نماید عدد از زمستان گرم و آب تابستان سرد منتشر و اگر ایارج و کدو و تعبیه شود
کالبو مانده از **نوع سوم** در کسر آن شکستن استخوانست و تفرق اتصال عظم تا ساخته میشود دیده و جراحت اول دیده که بعضی اجزا اصیل
داخل و بعضی بیرون آمده در عضو کجی ظاهر شده و توم کاسه لمس لیکن درست که برو گذارند مواضع و مختلف باشد و بسیار است
که در وقت دست گذاشتن و از استخوان شکسته معلوم میشود **علاج** در امر اول عضو از است که اشتن استخوان رفیق مساوی
گردانند بجای خود و بر دانند از بعض کسر باید و گاهی می باشد که بعضی اجزا و استخوان که صلاح امید توان داشت بیرون باید کرد و
عضو را باید بست بر باط و رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالای آن
موضع شکستن محکم به پیچند پس ماده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار بار متوجه زیر آن شود و در هر دو پیچیدن را ابتدا
محکم پیچیدن و چندانکه می پیچند مایل سستی میل می کنند و باید که بعضی بلند و بست باشد پس از دو سه چار طلا کنند و بعد از
فصد باید و مسهل جمیع تا سه روز کتابه اگر انکه در روی قوی حادث شود و اگر و انچه بسته باشد سرخ گردد پس باید کشاد و بست
مرتبه است و اگر حلیدن قوی عارض گردد و تحمل نتواند کرد بعد باید قدری آب گرم برآن جا ریزند تا حلیدن ساکن گردد و یک مال
استراحت بوده بار بر سر ببندد و رفاده بار انگلات و وعن گل اندکی سرکه تر ساز ند و اگر چیده رو بر گذرد و ورم نکند و حرارتی در عضو باشد
رباط را محکم تر از انکه اول بسته باشد ببندد و تکتا یدالا و چهار بیحرو زیاد ماده و ضماد جراره دس سمات و گل ارمنی و مورد و زر
و اگر صبر و مرو خطمی سفیده اقاقیا و گل ارمنی از هر یک جزو اصافه نماید و سفیده تخم مرغ مرهم سازند و اگر احتیاج زیادتی تجویز
مرهم و اکلیل و ورق سرو مخلوط باید و بعد اطلیطالرج مثل بر لیشه کلدو یا یحیه و امثال آن بیاد هند و در آخر رباط را سست بوده آید
و حرکت نهند عضو را تا محکم و صلب شود و قوت بحال اصلی رسد و اگر با کسر جراحتی بود ابتدا بستن یک عضو را از بالای آن کنند
و دیگری از پائین نه بر اکشاده نگذارند و قدری بر آنجا نهند و چون آب کم گردد و اورد ورم ایس گردد مرهم روپا
گذارند و اگر خون بسیار دمی ایستاده صبر کند در و مرد و خون سیاوشان و دردی زند و بجا ریزند تا خون تسکین یابد **نوع**
چهارم در خلع بیرون آمدن یا دوتی یک استخوان تمام از جائی که در استخوان دیگر باشد که میان آن دو اتصال مفصلی بود
بود علامت او کج شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و ورم **علاج** آنست که برفق کشند و موضع رسند و ضماد از مشک
و گل خیر و بار زرده تخم مرغ گذارند و باعتدال رسند دیگر آنکه مسارجای خود بیرون آید علامت او آنست که دمان دهان
دو دندانها را بر یکدیگر باشد علاج آنست که یکی را الفرماید که سرا و را نگیرد و اگر چه دهان بار سست بیشتر یک باید مثلاً طبیب را
گرد و سر انگشتی بجائے دلسوی برآورد بجای و در و اگر لیست بیار نشسته و سر او را السوی جلیس کشند و بالا آرد و بجای از برد و صوا
گذارند و گرم و روغن بهشته با دام در حمام مالند تا نرم گرد و بجای آید و دلی بود دیگر بیرون آمدن فقره یعنی حسر کر دن علامت او آنست که میم را جلد
بسر رسد و بیماری بود و علاج آنست که او را اندست برابر نموده بجای آرند دیگر بیرون آمدن سفت علامت جنتی بس سفت تاری سکتوت دوش ببلند ایس سد کی کالبود

آسان بیرون می آید و آسان بجای خود رود و علامت بیرون آمدن استخوان بازو از جای خویش آنست که دوش او بخلاف دوش
دیگر و سر دوش کج بود و هیچ حال دست بسیار نرسد حرکت نتواند کرد علاج آنست که دست بیمار را وی بگیرد و انگشت تمام
او دیگر دست در بغل او افکند و مهره استخوان بازو را بدان برآرد و قوت کند بجای باز برود و اگر همین کس در حال قوت کند دست در بغل خویش درآرد
و آن مهره را بجای باز برد و اگر روزگار برآمده و سخت شده در حمام باید برد و روغن آب گرم ریخت تا نرم شود پس باید فرمود که بیت کشیده
کرده از پوست یا از ابریشم یا از پنبه که صلب بود در بغل او نهند و باشد خویش را گرد سد و دست او را بخویش کشند تا بدین تدبیر بجای
رود و دیگر بیرون آمدن مرفق تا ایشی سد و برسد از بیرون رود چون بیرون رود دشوار بجای رود علامت بیرون آمدن آن هم
بچشم و هم بلمس معلوم بود علاج آن بود که بفرماید تا کسی دست کس او را بگیرد و بفرماید تا ساعد بگیرد و نگاه دارد بخلاف کشیدن او
می کشد تا بیمار کشیده شود چون دید که بجای باز آید دست و دوش بپیچد تا اعتدال دیگر بیرون آمدن بندگاه ساعد از
دست طریق آنست که کشیدن می باشد بندگاه انگشتان است اگر دو استخوان بجای باز آید پس باید بست دیگر بیرون آمدن مهره های
پشت مهره های گردن و دنبالک کند از مهره آن بجای خود بازرده شود طریق علاج آنست که او را بر روی درازا بخوابانند و بر زبر دست
البته ماهری که بیمار بداند که بیماری است آوردن بالبته باید بیرون که بقراط حکیم فرموده و جسته بگیرد
مادره بالا و بسیاری بر روی دو کالی که بیمار دراز و بسیار دستری برم بر روی دو کالی اندازد مردم را بکام برده
تا اندامهای ورم شود پس بیرون آید در شکم تکیه باید دستاری یا وطو یاره رسیده او بپیچیده و کناره آن را از بغل او بیرون آرد
در میان کتف او سد کند و دستار دیگر بیارند و هر دو پای مرد از بالای زانو او ببندد بدانجا که نیک باشد و بندکند و کنار استخوان
بجوی که بشکل دستنه باشد بود هر دو کنار را بدین جو بسیار محکم سازند و بفرماید با قوت بسوی خویش بکشد و مرد دیگر کتف دست
ران بهر سد و قوت کند بجای خود و طریقه بجای بیرون مهره کردن آنست که بیمار را بر قفا خوابانند و مرد مشت و مهرها را
بالند بجای خود و ضمادی از آس مقسر و گل ارمنی و صبر و سماق و زعفران گلنار و تخم مرغ بسازند دیگر بیرون آمدن مهره
استخوان ران حقه سرین گاه باشد که بیرون آمدن آن سوی اندرون باشد و گاهی بسوی بیرون و گاه باشد که از اسفل
علامت آنست که پای دراز تر گردد و سوی آن آماسیده بود و گاهی سوی پس جا داده و پای کوتاه شود طریقه بجای بردن
آنست که ران را بکشند و از سوی راست و چپ بجنبانند تا سر استخوان بجای خویش آید نگاه دارد ضماد باید و بندند و
لواری مرهم بگیر بدیک سو و استخوان رگی سازند و پای او در آن کنند و آن لوح از ساق و ران او ببندند دیگر بر سر دوش بسند
بسوی پشت زیر بغل و در آرند و بندکنند تا پای حرکت کند تا شکسته و مهره از جای بیرون شود و دیگر بیرون آمدن بندگاه زانو از جای خویش
علاج آنست که بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و دیگر دست در عضلات و اقکند و نگاه دارد مگر استخوان
او بگیرد و بکشد و آن عضو را و در آنگاه دارد و در بالای کتف د استاده و دست بر بندگاه دارد تا چون استخوان از جای خویش آمد بجای
شود در حال برسد و ضماد گذارد دیگر بیرون آمدن بندگاه شتالنگ علاج بکشند تا بجای برود و اگر تمام زرد سا

بیرون آمده و دو سوای بجای خود و طریقه آنست که چوبی رسن فرو برند محکم و بیمار را بیاویزند بجا آمده حیات تا که این چوب دست راست را
در میان هر دو ران و با شد و کرباسی در میان چوب پیچید تا چوبهای او را نکشد و بر آن حسته شود پس مقدم او بگیرند بقوت تمام
تا کشد و یک مرد دیگر پای دیگر را کشیده بیمار را چون میان گوشه کشیده باشد و سرگاه دستهای او را بسته و ضماد بر بندد و سه روز
همچنان باید کرد که تکلیفی فرود آمده بر بالای ساق کشد و سرگاه انگشتان پای که از جای بیرون آید یک سر بجای خود باز شود همچون
سرهای انگشتان دست و هرگاه سرهای بجای باز برده درست کند اگر از آن تحجر و ناهمواری ماند آن را ابزارهای گرم کند که در علاج
اماسهای صلب ذکر کرده شده معالجه باید نوع پنجم درد دقی و هر دو ران بیرون آمدن بود نه تمام و هرچند درد و گرفتگی بود با ستخوان
ایشان گردان آمده است علامت آن که در مفاصل اندک تغیر دستوری از حالت دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و بعضی حرکات ممکن نبود
پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و بعضی ممکن نبود علاج دقی و دو ران آنست که موضع را روغن گل مالند و برگ مورد نرم کوفته بر بندد
باشد و با اعتدال رسد و طلا از سماق و گل ... نماید دیگر عارض میگردد مر مفصلی را حالتی که درازتر و زیاده
از طول طبیعی میگردد و سبب او رطوبتی زیادتی و استرخای عصبها و رباطها بود و علامت او آنست که عضو در مفصل حادث گردد که انگشت
در رود در آید و هرگاه که آن عضو را میل دهند بقدر طبیعی بی تکلف رجوع نماید و چون ترک نماید عود کند علاج آنست که عضو مسترخی را
موضع او بر بندد و ضماد قابض قوی که در و قوت گرمی بود مثل مازو و گلنار و اقاقیا و قسط و اشنه سازند یا اقتصار بر مثل جدوار و ...
کند نماید و سایر ادویه در ضماد فتق مذکور شده فائده دارد باب بیستم در سموم یعنی زهرها و مشتمل است بر سه فصل فصل اول
در زهرها و علامات خوردن و علاج کلی آن ... تا اگر زهری دهند احتراز کند کسانی را که از ترس کار اندیشه باشد و احتیاط آنست که از طعامی
که تردد داشته باشد احتراز نماید و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود ملاحظه باید از بهر آنکه کسانی خواهند که کسی را
چیزی زیانکار دهند بچنین طعامها دهند بلکه آن را بپوشد و احتیاط تمام این باشد که هیچ نباید خورد و اگر ضرورت شود چنان جای گرسنه داشته باشد
... از بهر آنکه در حال گرسنگی و تشنگی دارو زیانکار پوشیده بود دیگر آنکه در گرسنگی و تشنگی زهره زود راه یابد در
رگها ... از بهر آنکه اگر معده و عروق از طعام ممتلی بود زهر راه نیابد که ... شود و قوت آن بحسب طعام ...
... دفع مضرت سم باید احتیاط نماید ... زهرها ضعیف سازد ... آن گل مختوم ...
هر یک ... نرم کوفته ... آن عسل آمیخته ...
و سلاس از هر یک سدس جزو ... آن مقدار که ... مقاومت سموم می باید ...
... بود ... فائده دارد و اگر کسی زهر خورده ...
... بیرون آید ...
... احوال ...
آن مقدار ... آسان ...

دال بر کند و آنچه دلالت می‌کند باید که بسیار باشد اگرچه هم باید قوت و هوای تشنگی و آن مقدار که قولنج تیر خورد که بوده است هر از طرف
سازد و روغن مسکه از تیر گشته اند بسیار است تریاق طین مختوم و دیگر محلل حد که بسیار یک می سازد و از هر وقتی گفته اند که از تریاق اکبر در
حال میل نماید هر از طرف ساخته اما باید که نگاه دارند که بحالت دیگر تریاق اکمل دیگر دو سه روز است که ملاحظه باید که کدام علامت سموم عارض
شده پس علاج آنچه مخصوص تر است که کدام قسم زهر داده اند لعلاج آن استعمال باید و سموم با کثرت آنچه معلوم بوده اند چهار نوع است
نوع اول که حاد و حرارت کند و آکال بود مثل زرنیخ و غیره علامات و مغص و تقطیع و لذع شدید و حرارت کنده یعنی موضع
اندرون **علاج** شیر و روغن مسکه و یا لوده بروغن بادام **نوع دوم** که گرم و خشک بود مثل فرفیون و امثال آن علامت او التهاب
تشنگی و حمرت روی و لونی ها و زردی چشم و کرب و عرق **علاج** آب برف و یخ و گلاب سرد بوده سرشیر و مسوس بروغن بادام
یا روغن گل که بگلاب زده باشد شربت سرد ساخته و قرص کافور بروغن بادام یا کمد یا تخم اسپغول یا دوغ گاو دماغ و نیک سرد
سل رود که گشته ضعف او زر دا کو ملاحظه کنند که کدام موضع اند و سوزش بیشتر است از الطف و صندل سرد سازند
اگر علامت استلائی هم ظاهر بود فصد باید و اگر طبع قبض بود تیر و دهند **نوع سوم** که سرد و خشک بود مثل افیون و بنگ و علامت او
سبات و سردی و ثقل بدن و یا بیداد و ستها و رماد **علاج** تریاق دهند یا تریاق دلیطوس و غیره و جدوار از جملتیست که
اسک **صفت آن** مرد سدات سط دیودیه دلفل و عاقر قرحا و قردمانا از هر یک از جملتیست مرکب مجموع بعسل سازند اگر
با لیونی مرو گل از هی بعسل سل لیسد شیر سدات و بنگ شور های مرکب گویند سموم نیک کی دارد دستورهای او و قریب داطراف سر
یک سک گندم حرکته شورهای سرا اعتبار باید یا بیدار اوما خشک لسد و سر سیه او و احلاء سی ماں گندم و کمت طلا
سازند و غلط فائده دارد **نوع چهارم** سموم کسده که صداع الیاس بود که هر جو علامت شود قوت همی بر لحظه دل و ستو
نفس و عرق سرد و توالی نفس **علاج** مسادرت بخوردن تریاق و باد زهر و شرو دلیطوس مع والمسک تقویت قوت نمایند اللحم
شراب و بیای حوش موضع او جوب که هوای معتدل بود و لباس خوب که گلاب صندل آمیخته باشند داگر کتی و مسک تولی گرد
دعوی سرد کند دلیل هلاک بود دیگر آنکه هر یک از سموم را نکایت عضوی خاصه شود مراد آنست که ملاحظه نماید تا آن عضو
ادویت مخصوصا مثلا اگر اعلامات شدید اسهال لطف بود دستیاره یا حقنه برهم سازند و اگر در معده عادت کرد دوای لیس باشد
و اگر یرقان ظاهر شود ادویه و اشربه که مخصوص کبد است اختیار باید و اگر خفقان حتی عادت کرد معلوم شود که مراد دل
بیده اهتمام تقویت دل نماید و اگر تشنج حادث شود مراد دماغ ظاهر گشته علاج او نماید و اگر در موضع از بدن لسد
حمرت حادث گردد لطلحلت و صندل سرد سوده بدان موضع گذارند تا حدر گردد و اگر برودت ظاهر شود آن عضو را گرم سازند
فصل دوم در تدبیر دفع سموم و ادویه سمیه علامات و علاج آنها و سموم و ادویه سمیه بعضی از معدنیات بود و بعضی حیوانات
بود و این چند نوع است **نوع اول** در دار وهای معدنی که مردم را زیان از رمد کوز شود در حق کر سیماب می گویند اگر دو تو
اکثر آنست که ضرر کند حتی که در حال بیرون می آید و اگر در معده و در گوشت بیرون آید اعراض بد ظاهر شود و مثل تشنج و درد شدید

احتلاط عقل و ثقل قوی در ان حالت بسیار است که بحر سکته میشود و بسا باشد کار و بحو هر دماغ برسد علاج آنست که او را
بیرون آورند بدین طریق که میلی از رصاص در گوش او کنند تا زیبق بدو چسپید و بیرون آورند و آنچه بمعده مقتول بود اگر چه بر او
اعراض میشود مثل قولنج و ورم معده و درد و مغص شدید و گرانی زبان و ثقل معده و احتباس بول علاج تنقیه معده بقی با
بوره و حقنه با دهند و سه درم مرباک عسل چند کرت بدهند و [illegible] شیر و لعاب تخم [illegible] معده بود علاج
تقویت دل باید بادویه و احدیه مناسبت [illegible] خرداسنگ [illegible] از رصاص کسی را اگر مردارسنگ [illegible] راب عسل [illegible] بوده با شراب کهنه
و قولنج و خشکی دهان و گرانی زبان و ثقل معده و رود و دردی مثل [illegible] ظاهر شود گاهی اطلاق با افراط واقع گردد که سحج و
جراحت امعا شود علاج قی بطبیخ شبت و نمک و بوره چند مرتبه اسهال بحرارت مسهل و حقنه قوی و شراب کهنه [illegible] دو درم
از مر و دو درم [illegible] با شراب [illegible] در حمام و یکدرم فرفیون و نیم درم فلفل با شراب کهنه [illegible]
موجب عرق میشود و تخم کرفس و [illegible] دو مثقال با آب کرفس با شراب [illegible] بول میکند [illegible]
[illegible] اسفیداج از خوردن او عارض میگردد سفیدی زبان و [illegible] و خشونت و خشکی در حلق و زبان درد معده و احتلاط
عقل علاج قی با عسل [illegible] ربع درم محموده با آب عسل [illegible] و شربت [illegible]
شرب شراب [illegible] و قولنج و [illegible] و خشکی دهان عارض میگردد علاج اسفیداج و شرب شراب [illegible]
ماء العسل و اشیاء لعابیه و آب حلبه [illegible] سوس ربع درم از محموده در جلاب که از عسل بود و اگر [illegible] عارض شود علاج
آن باید [illegible] اعراض این [illegible] مثل اعراض زیبق مقتول بود اما اسهال بود علاج زیبق باید [illegible]
[illegible] فائده دارد [illegible] سوزش حلق و جراحت در معده بسیار است که قی عارض میشود علاج زنجار [illegible]
باید [illegible] از خوردن آن [illegible] و خشکی دهان [illegible] علاج شیر تازه دهند با اسهال کنند [illegible] روغن گاو [illegible]
دهند و پیوسته روغن گل و روغن بنفشه و روغن بادام [illegible] بدهند و [illegible] دهند تا آنچه [illegible] بود [illegible]
باید [illegible] که بدان حاجت آید [illegible] یکدرم مغناطیس [illegible]
کنند و اگر [illegible] معده بود قی فائده دارد [illegible]
و اسهال و [illegible] دشواری بول و سردی اطراف و سردی [illegible] و اعراض [illegible] زیبق مقتول [illegible]
علاج همه آنست که آب گرم و جلاب با روغن بادام و مسکه و روغن گاو و چند کرت [illegible]
و بیخ اندکی از تخم کتان با عسل و آب خیار [illegible] و عسل [illegible]
هر دو سرد شدید که [illegible] عارض میشود علاج شیر و مسکه [illegible] و شراب [illegible] در آب کشک [illegible] روغن بادام [illegible]
[illegible] و شوربای [illegible] فربه و قلیه اسفاناج و خوردن آب سرد [illegible] بعد از ان حمام [illegible] حادث میگردد [illegible]
[illegible] علاج دوا الکرکم و دوا المسک و شراب [illegible] نوع دوم [illegible] سمیات [illegible]

از خوردن او ورم لب و زبان و لعس یا ... و صرع و سقوط قوت و اگر خلاص شود از دیر یرقان و سل پیدا گردد
علاج وی تخم شلغم و شراب و روغن ... و مکررات قی باید داد و طبیخ شاه بلوط باد و از المسک یا مشک تنها از دو
لبدیم و از مشک نیم دانق و تریاق ... و نوش دارو در حیوانی مجرب است از جمله تریاق کبیر تمام از روی پوست بیخ کبر و عاقر
... علاج آنچه مخصوص اوست ... دو نوع است سل از خوردن او سواد دهان و بول و ... و تشنج ... از احلیل و اعراض
نوع اول که حاد و جراحت کند ... و بعد از تنقیه کافور ... قرص کافور با دوغ گاو و آب خیار لعاب
تخم آبی و سپیوس و آب تلخ و شیره خرفه و روغن بادام و مخلوط آب هندوانه و آب انگور شاهی بر اسر دمیل باید ضماد رسانید و چنگر
از صندل و گلاب ... از کرسنه باید لیکن در شکم و سوزش حاد و تواتر و اسهال مفرط علاج قی و پیر مسکه روغن گاو و شیره
اسهال و خوردن حریره سویق ... و در آب سرد در آمدن جرعه جرعه گلاب و آب انار و سیب خوردن باقی علاج فرفیون
سنگ ... قتل سم و لاعیه عسر بول عارض میگردد هرگاه از مقدار ... زیاده خورده اند و اسهال مفرط علاج شیر تازه
و مسکه و روغن گاو و ... سیب و ... قابض و قرصهای قابض که دفع اسهال باید و حمام آب عذب معتدل ...
است اگر زیاده از شربت ... خورند اسهال مفرط و عطش و ضعف جگر شود علاج دوغ و رب ... و شربت فواکه دادن
و ... سیب ... عارض میشود از خوردن آن ... حلق و ... امراض حاده و وسواس و فساد اعضاء و مقدار دو
مثقال آن ... کشیده بود اگر خلاص شود واقع میشود ... وسواس علاج خوردن اشیای سرد و تر و روغن بادام و کدو و دستور بای
خور ... بود بخاصیت ... اعراض و مثل اعراض ... بود علاج او مثل علاج آن ...
از خوردن او سوزش ... و ... حاصل گردد علاج ... و حقنه تریاق فایده دارد ... از خوردن ... سوزش
در حلق و معده و سرخی در روی و احتباس بول و ... و ورم لسان ... در شکم و ... حاصل گردد علاج
... شیر تازه و کشک جو با روغن گل ... بخاصیت ... دارد ... از خوردن او
اسهال و خناق و خفقان و ... و سوزش ... در شکم ظاهر شود علاج شیر و مسکه و روغن ... ترا ... و دفع
اسهال ... و شراب ... گرم ... از خوردن ... سرسام شود خصوصاً اگر سیاه بود علاج
قی ... با شراب و شربت لیمو و دوغ ترش و شیر ... و آب سیب ... عارض میشود ... و درد
و اسهال ... علاج شیره خرفه و آب ... و تخم ... و جمیع ... اسهال
خون باید لعاب تخم آبی ... از خوردن ... ورم زبان ... معده ... میشود علاج ...
... عارض میگردد از خوردن او اسهال مفرط علاج قی و خوردن شیر تازه و مسکه و تریاق کبیر ... ضماد ...
میگردد اگر ... باید ... علاج شیر تازه و قی و شربت لیمون ... شراب ... خوردن ... و درد ...
خناق و ... عقل و تشنج گاهی عارض میگردد علاج ... و ... مزاج ... کافور و دوغ ترش

سماق خوردن

و آب جولاه و سعتر و میوه و کندش و آب قثا الحمار و ماریقون سیاه و برید وارمه عارض بگردد سنشانش قی شدید که قوت را ساقط نماید حناق و غشی عرق سرد علاج حقنه باد وقی اگر بسهولت آید و ایچه در سعتیه مذکور شده نفع دارد و تریاق و بادزهر و خوردن آب گرم و شیر افیون ار خوردن عارض مسود سات ار دهان بوی افیون آید و گرتر ربان خدر و غور چشمها و خارین حلد و عرق سرد و فواق ضیق النفس و تاریکی چشم و سدار و ورم ار وکسده بود علاج قی شست و شرب عسل و نمک و حقنه حاد و تریاق و متر و دیلطوس و اگر باشد حلتیت در آب عسل حل بوده با شراب کهنه کدر رود و اریحی کود ... و عاقرقرحا و جندبیدستر با تریاق اربعه بامقدار سدقی ار جندبیدستر و فلفل و حلتیت و اصل یبروح کوفته کو جندبیدستر نفع دارد و روغن قسط بر سر و بدن مالند خوردن تل ار و اعراض حاصل میشود اول دوار و حمره چشم و سبات و تیرگی چشم و ورم همانی ار وکسده بود علاج او مثل علاج افیون بود و شوربای چرب فایده کلی دارد یبروح اعراض او مثل اعراض خوردن تل و سرسام بارد بود و دوار و کری و حکه و سبات شدید علاج قی و حقنه و طلا ار کلاب شد غن گل و اندک سرکه بر سر کدار بدو نستین قرص تساد و آب اترج باید و تریاق و شیر فایده دارد بنگ اله واسترحایی کف دهان ضیق النفس و رفتن عقل و هذیان و حکه در بدن عارض گردد علاج قی و خوردن شیر و طبیخ انجیر روغن بادام و مسکه و شراب و دوغ و مصطکی و تریاق و سحر یاد و ماحبین کبار کتیر ترار ... خوردن نواره و سده و تخمه صوت و سبات عارض گردد علاج قی شست و بوره و روغن زیت یا روغن سوسن و زرده تخم مرغ و فلفل و گوشت مرغ فربه و شراب مثلث را فایده گفته و ار ... فلفل سود سند است ... اسیوال ... ار خوردن کوفته او غم و کرب ضیق النفس سقوط قوت و نبض و سردی جمیع بدن و صدر و تمدد و غشی شود علاج آب گرم و عسل و شست و بوره شرب شراب و تریاق و زرده تخم مرغ و بادام فایده ... ار دو شیره حرمه با چهار تخم ... التعلب نفع ... اردند است که گل او سیاه رنگ و مثل برگ ... خوردن او حشکی زبان و فواق وقی و اسهال مخاطی که بسحج شود علاج قی و خوردن شیر و عسل با اسبوس و تخم مرغ و بادام تلخ فایده دارد و قطره و کماه ار خوردن بسیار او حناق و قولنج ظاهر گردد و انواع بد شده دارد سیاه و کبود و طاوسی انچه در نواحی سوراخ هوام بود یا نزدیک اشجار که کیفیت قوی ار دار شراب او ضیق النفس و عرق سرد نفخ در معده و شکم و غش و فواق و غشی عارض گردد علاج قی آب ترب و تخم ترب بوره و نمک و سکنجبین و شراب صرف ... فایده دارد یا آب کاسنی یا خاکستر چوب ربا انجیر با گرم و نمک و اندک سرکه و تریاق اربعه و سحر یاد و علاقلی و کمونی با شراب یا آب سیب و ضماد معده بصندل و گلاب با قرص ... حقنه حاد فایده دارد نوع سوم در سموم حیوانات زراریح گرم و تر بود ار خوردن او سوزش بر مثانه و سعش درد شدید و سوزش بول و ورم قضیب و تیره احلاط عقل و غشی عارض گردد علاج قی آب گرم و روغن گنجد و طبیخ انجیر و شبت و بوره و حید قوت ... خوردن شیر تازه و لعابها و حقنه ار آب جو و حلبه و کرنب و چربی مرغ و لط و عدا ... روغن ...

فادزهر بود و خوردن و مالیدن دست و صورت گیاه صیمر یا سنگ تلخ ارده انجیر و نفت و روغن مسکه و غیره و زرده
تخم مرغ فائده بخشد است و در اکلیل روغن گل و سفیده تخم مرغ حک کاسد. ضماد از آرد جو و عسل باید و در معده حرارت گوشت هم
کند است اگر در شراب ابتدا داره هم بد برود از خوردن او قی و درد شدید در سر معده واقع گردد و از جرما میرو از سفیدا و توت
حل گردد خوردن ایضا علاج درد سر سرکه را ایچ باید و علاج حرما کمد و حرارت قدر از هر یک را برگیرند و بروغن گل و بید
و تیر تاره و مالیدن روغن در حمام برود علاج سینه حرارتی و مالیدن بروغن در سر که گرم گذارند و مسکه و خطمی با جو و
فائده دارد سالا سیدا را معنی گفته اند کرمه ا لیست حمل یاد از دو دست کوتاه گمان برده اند که سوخته شود و اگر در استعمال
ادرار ما آتش کاعتا بدار خوردن او درد شدید در معده و ورم شکم مثل استسقا و اقباس بول و ورم دهان و زوال عقل و در بعضی
مواضع سیاه و متعفن گردد علاج قی و حقنه حاد و خوردن تریاقات مثل تریاق افاعی و مثرودیطوس و حلک البطم
در ابتدا باید عسل و خصوص روغن گل سرد به عن بیت نفع دارد صفادع از خوردن او ورم بدن و کمودت و زردی
رنگ و غشی موی و مبدا بها یا تند و میل طعام ساقط شود علاج قی باب گرم و اسهال و شرب شراب بسیار و ریاضت
و عرق در حمام و در آوردن دنآید و روغن زدن بالبد و دوا المسک گرم و سعدو یح بی مقدار دو مثقال بشراب نافع
گفته اند زهر سنگ آن مقدار عدسی از و بعد از یک هفته گفته اند که سعده است علاج روغن و تیرتار ما خطمیا باد آب
و غیرها به حرگوش و روغن بادام در بدن مالند و تدبیر لطیف باید زهره یوره از خوردن او قی زرد و سکو و تلخی دهان
و دردی چشمها عارض گردد علاج روغن و آب گرم و این تریاق فائده دارد گل مختوم و حب الغار
و بزر سداب از هر یک برابر نصف جزو سوم کوفته بعسل آمیخته شربتی مثقالی بود قی باید و اعاده باید
علاج کند زهر افعی از خوردن او عطش متواتر شود و خلاصی از او دشواری میسر گردد علاج روغن گرم و موم
از مسکه و روغن کنجد اختیار باید و بعد از آن آب گرم خوردن قی باید و بادزهر و تریاق و دوا المسک
مثرودیطوس مدا ما اللحم عرق دو آب عارض میگردد و از کرب شدید و زردی روی و ورم و خناق
و سیلان عرق سنگ علاج قی و تریاق طین مختوم و خوردن زراوند و نمک هندی از هر یک یک درم
با آب گرم سبیل باید تبیر فاسد ترش گشته عطش و سرگشتن و پیچش شکم معده و باشد که هیضه کند و تشنگی
علاج آن عسل و شراب صرف خوردن با قی و بعد معده عن اردین بادام و خشکی مالیدن گلقند و گلاب دمد است
تبیر تاد تیر که در معده بسته شود عطش و عرق سرد و ناقص عارض گردد علاج تیر باید نیم مثقال بسرکه با مقدار باقلی حلتیت
با سیر و بیده سکنجبین اشم کرفس طبیخ با عسل قی باید خون جامد صرف ... حمود او در سینه و معده و روده و مثانه
حناق عطش و سقوط قوت و سستی اعضا و سردی اطراف و ضعف نبض عارض گردد علاج حقنه دارد و قرطم با آب گرم
صفت دوای نافع ماکسر ... گوشت با نیر مایه مقدار درم بشراب حل کرده حموض خون در مثانه

لعلاج حصاة مثانه باید ماهی سرد تازی سمک اللیل گویند یعنی شب رو کوفته باشد اعراض آن سنگ سپید آرد
و باشد که بکشد علاج حقنه و شراب با عصاره آبی و گل مختوم فائده دارد گوشت بریان که گرم بخورند و خشک نسازند
و بخار آن مختص باید حکیم بسیار دارد چون خوردن آن عشی و فقدان عقل و غیره عارض گردد علاج آنست که معده را پاک سازند
بقی لعاب آن میوه تراشیده آبکامه لی و سیب و گل مختوم بعد از قی نفع دارد و دواء المسک و لبیخ در علاج هیضه مذکور شده مدد
نماید و از حوائج و جماع منع کند فصل سوم در تدبیر دور کردن حشرات یعنی هوام و گریزانیدن جانوران
طیور و هوام را سر او را آنست که در مسکن ایشان لقالق و طاؤس لط و حارتیت و گوزن و راسو نگاه دارند و در حوالی
نواحی منزل کشیح و حلتیت و عاقر قرحا و کبریت و حریق و بیودیه و دزیه بیاشند یا بسوزند یا از خاکستر چوب صنوبر یا سیمانی یقطران آن دود
کنند و شمع روشنائی در مشعل بر دیگ دود کنند تا هوام از آنجا دور شود و اگر دود چوب مازو و بیخ سوسن سیر و سرو
دمومی اطلاف جانوران و مقل و رفت و اگر و بیخ غار همه حشرات بگریزند حاصل دود و امیون سیاه ... و قید و شاخ
بزکوهی و گوگرد دور کردن ماران از دود سر و اطلاف و شاخ بزکوهی و عاقرقرحا و گوگرد و رفت ماران بگریزند
همین ماررا بکشد و اگر برگ داوسداروی دور شود و نوشادر در آب حل کرده در خانه بپاشند و آتش بر درها که مار از
گرم بود کژدم را بکشد و اگر پوست باید و در خانه گذارند کژدم بگریزد و آب ترب و برگ و روی اندازند میرد +
دور کردن کیک تازی کیک را برغوث گویند اگر حنظل در آب کنند و آب را در خانه بپاشند کیکان بمیرند و بگریزند
و طبیخ حربوب و طبیخ ایرج چنین بود که اگر چون برگشتن در زمین کنند کیکان بمیرند و بگریزند آنجا جمع شوند و اگر بیخ حاریشت
هر چوبی طلا کنند کیکان بر آن چوب جمع شوند و آسیا ... حسک و حربوب اگر باشد بگریزد دور کردن پشه سوسن چون صنوبر
و تراشه آن دود کنند پشه بگریزد و اگر اشق و تلقیش دود کنند همچنین بود دارد و دو برگ مورد و برگ سرو دود و مقل و گوگرد بگریزد
و اگر روی را و بدن را روغن بالند الم او نرسد دور کردن چوب خواره که تازی ارضه گویند اندر خانه که بهم باشد
ارضه باشد و اگر بیدها را بسوزند در خانه که ارضه باشد همه بمیرند و اگر ورق حنا بسوزند آرد و آن بگریزد دور
کردن مگس از طبیخ حریق سیاه و بوی زرنیخ زرد کنند مگس بمیرند و اگر زرنیخ در شیر با بد آب در ظرفی کنند مگس آنجا جمع
گردد و هلاک شود دور کردن موش و کشتن آن مردار سنگ و حریق و سنگ حست الحدید و زرد البیض در عصران اگر
بگیرند گلوله سازند بخمیر در خانه بپاشند موشان از خوردن بمیرند و بوی زاک بگریزد و بمیرند و اگر موش را پوست کنند
و یا خصی باید و یاد سال سر بدر با کند موشان بگریزند دور کردن مور بر سوراخ مور مقناطیس نهند بگریزند دور
دود کردن گوگرد و قطران و حلتیت همچنین بود و اگر زهره گاو در خانه ادریز نارفت گریزد و اگر مور را دود کنند
دیگران بگریزند دور کردن زنبوران از دود کردن گوگرد و سرو و تخم بگریزند و اگر عصاره حنظلی بود با آب عصاره
ریتا در حوض مالند زنبور گرد آن کس نگردد دور کردن دیوچه که تازی سوس گویند افسنتین و شونیز دود کنند

خوبانی و پوست ترنج حامض را ادویه نگاهدارد و بعد از ان صاحب تالیف دیگر یاد کرده بعضی از دیار که جانوران انگشت حرقوق سنگ
کرد الحسد حالق السم رتیلا یک حالق الدرش اک و تسال ز الحسد مادام تلخ زد باد انگشت حرزبره درگ
کرد او درخت نام انگشت گزیدن دمش هوام مرگ از حشرات حیزی مگر دمیر وار آنست که بالای آن موضع را به شدید
در ساعت و مص نماید پس شدید و بعد از شستن دهان دهن را از روغن گل و غیره چرب سازند و باید که دندان
متآکل نباشد و روزه دار نبود و حیض که او را دندان گرسنه زرد آب را می کشد بعد آن محجمه با آتش گذارند لیق یا لیسر شق
پس آن جرح را بشکافند و کرم بران موضع نهند ضماد کنند و بعضی ادویه که شده مثل زبل الحمام و بوره و گوگرد و نول حا
چوب زرد درخت الخیر بسر کرباسه بیاز نوش و صعتری و یا مرهمی که از اسکنجبین و ملقیت و گوگرد و زبل کبوتر و بوره و کلابی اجزای
سریت رفت طلا نماید و جراحت مکمل کند که رو برآرد و تریاق الفرمیل نماید و نظر کند که اعراض کدام یک از حیوانها
کرده است تریاق و ادویه و علاج آن نماید از هوام سمیه افعی و حیات چند نوع است گزیدن ملک ماران
این مار است که سر او تاجی بود درازی او دو دست یا سه دست باشد سر او تیز بود و چشمهای او سرخ و در نواحی ترکستان
او گیاه بر و بد و هر مرغی و جانوری که از سوراخ او شود بمیرند و دیده اند که سواری شتر بر سر مرد رسانید هم سوار مرد و
هم اسپ و دیده اند که بر لب آب گزیده هم سوار و هم اسپ مرده و این مار در زمین ترکستان بود و هر اگر در راه سیدوریم
آید و در سال میرد و هر که بر دیک آن مرده شود او هم میرد علاج ندارد گزیدن عقربه مار است و درازی او یک گز تا دو گز
وسیاهی او در بعضی اوقات زرد رنگ بود و رنگ او مثل رنگ ... علامت گزیدن او گرانی در تمام بدن و سستی و چشم
آماس و سرکشی و چشم تاریک شود و عقل زایل گردد علاج قی تخم ترب و شراب و ... و بوره دشتی با شراب
دارد و لیکن سست تخم ترب ... ضماد کردن و بوره ... دوست ...
آمیخته و بر آن ضماد کردن ... گزیدن حیات فواق پیدا آید و زردی در رنگ مگر ... شود و ...
ست و ساقت پیدا آید چشمها ... ورم ... زردی عظیم بود گزیدن ... افعی از ... و ...
گردد و رنگ مثل رنگ ... و نقط سفید سیاه باشد و در موضع گزیدن ورم سیاه و زردآب روان گردد و ...
و ضیق النفس ... القلاع ... و سقوط آسان شود گزیدن طعارة ... ورم شدید ورم در جمیع بدن عارض
گردد مارهای کوتاه باریک بود ... دیگر ... و شیخ ابو علی گفته که در نواحی ...
سیاه باشد نوعی دیگر هم ... هم ... و هم ... مایل بسرخی بود ماری ... علاج
او علاج افعی ... گزیدن او درد شدید بود و اضطراب ... و ... ساقط گردد در یاد دارسه ساعت هلکت
شد ... ماریکه در ریک ... آوار ... مارهای که در آب بود علاج او تریاق فاروق و تریاق اربعه
... گزیدن افعی مالواح بود بعضی گردن ... باریک سر ... سیاه و نقطه سیاه دارد

در هر یک از وی زیاده از ماده بود و حصول سه و کمر زهر او اقوی باشد و زهر جوان در تیر ماه بسیار بود ملوطیه افعی هر گاه اگر دیوست او
بگذارد و هر که او را بگزد بمیرد و علاج نماید پوست مار گرزه دو لوی با جوش ارد **معطشه** ماری است و یک شبر بود و بر پشت
آثار سیاهی بسیار بود و سر او صغیر و گردن او غلیظ و دم باریک و فرا رگ گزیدن او حرقت بول و سر او ماده و تشنگی شدید که
بخوردن آب سیرابی نشود بول و عرق نیاید و شکم او ورم کند و افعی و حیات انواع بسیار دارند که در تیر حیات سبلی آید
سر او را آنست که از وی نگزیده و نواحی او ورم نیاید و علامت گزیدن افعی آنست که از موضع لسع او خون اول برون
آید بعد از آن زرداب سیالی و خدر گردن و غشی انگیز شود و ورم گرم و شور آمد تا آنکه سوخته باشد و کبود رنگ شده زرداب آید
لون مایل التهاب احتیاج و تب و عرق تیره رنگ شبل کبودی و نفس تنگ و ترقی صفراوی تلخ و در سینه و هلاک می کند
و گاهی تا هفتم می کشند و بدترین افعی مار ولود و ماده او اسلم بود **علاج** آنست که بالای موضع گزیدن محکم بسته بند اگر از جنس
علامات ملوطیه و معطشه بود قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی لدغ نماید و گوشت آن را تمام بگیرند تا به استخوان رسد پس از آن داغ نماید تا لسع
ریشه ضماد در قشر نمک بیار کوفته یا کمال سر گرم نماید و اگر قطع عضو ملدوغ و قطع حوالی او نماید لسکا... موضع را و محاجم رده گذارند و نمک
تقویت چند مرتبه متواتر تا تمامی زهر او کشیده شود و دور داوریه که زهر را بکشد و بسوزد مثل ... و فرفیون و حاد و شیر و قیه و سائر ادویه در
مبحث هوام مذکور شده بعد از آن تریاق کبیر و مثرودیطوس و قرص کرسنه و تریاق افعی ... **صفت قرص کرسنه** بدانکه کرسنه را ده
مرحج تخم حندقوقی هر یک ... کرسنه بسیار ... تعالی شراب ... متقال حلتیت یک ... شراب سیر بسیار و شراب ... ویاره
شراب خمر و سرطان ... و بعضی گفته اند تحصیب سیر ... حال ... مقدار دو مثقال نفع ارد ... و ترابی که ... دواعی کرده
اتریاق ... است ... و آسل ... ارد و روغن بسیار ... اگر ... بود در حمام که عرق بسیار آید ... گوشت ...
شراب ممزوج و جمیع میرها نفع دارد و برگ ... و عارقون یکدم شراب فائده دارد و اگر بعد از گزیدن غشی شود ...
عارض گردد تریاقات و ادویه حار اختیار نماید بر موضع گذارند و فصد نافع است بعد از ... در بدن ... اختیار
صبر ... و مرغ ... و صدع ... موضع ... گذارند ضماد ... و آرد کرسنه ... مجموع ...
شراب ... تخم ... نفع دارد و بعد از ان که ضماد ... ده باشد **علاج ماری** که در آب ... آب
گرداب خور سرد و ده درم آب عسل با شراب و درم ... ادک سرکه آمیخته ضماد ... و **علاج** ...
علاج ... خوردن ... بسیار ... خوردن ... طبیخ کرفس ... هندی دارچینی ...
ضماد ... سوره و نمک ... **علاج حیات بارقه** مثل تدبیر افعی نماید و شراب بسیار ... شور ...
ماهی ضماد ... **علاج ملوطیه** ... مدطویل شراب ضماد
... و **علاج** ... بود مثل **علاج** افعی نماید ... **رقشا** ماری مختلف رنگها ...
و درد شدید و ... **علاج** او مثل **علاج** افعی نماید وصف دیگر ... بود

خورد و پنج درع و کلان وسی درع یا بیشتر گفته اند مراد از پیشهای کدن پیشهای بزرگ و دهان کشاده دارد و باد دار
مرتبه که جسم او پوشیده و برگردن او فلوس بود و پوست او درشت و دا را او جراحت باشد به نسیم دار گزیدن او در ساعدی ظاهر
شود و بعد از آن التهاب و سوزش پیدا گردد علاج رتیلا تریاق و سرکه گرم طلا باید کرد و روغن قسط و روغن عاقرقرحا طبیخ
سداب و سرکه عاریا سرکه و ملعق و سداب را بر شرتی دو درم شراب میل باید گزیدن عقرب عارض شود دار گزیدن او
ورم موضع و سرخی و صلابت و احساس ملدوغ گاهی حرارت و گاهی سردی واقع شود و عرق سرد علاج آنست که بالای
موضع را محکم ببندند و محجمه بر او گذارند و در پیرامن آن ضماد از گوگرد و تخم کتان و نمک و علک البطم با حلتیت سرشته
کوفته و سیر بروغن زیت گذارند و روغن فرفیون بمالند و آب انار برند و سیر و حلتیت و عاقرقرحا با شراب بنوشند یا مثقالی
حلتیت یک اوقیه شراب و تریاق اربعه و سجزینا یا مقدار آن مثرودیطوس با اندک شراب عرق فایده دارد و بحمام بنشاند یا نوعی
سازند که آن موضع عرق کند بعد از حمام شراب رابع گفته اند و از مجربات است که طعام ملکی بخورند و بعضی گفته اند ترب
با دو روغن را اگر میل باید گزیدن عقرب احمر زیر رساند و اولی آنست که احتیاط باید البته در موضعی که عقرب بسیار بود از استیار
مشتمل بر کرس بود عدیکار از گرم جرارا گویند و بود گرم بعد از دو روز یا سه روز جراحت گردد و اعراض بد ظاهر گردد و گاهی
ورم زبان و کرب شدید و غشی و خفقان و یرقان حبس طبیعت و بول حس گردد علاج محجمه بگذارند و نشور بدواء کنند و بعد از آن
فصد سیب و ... و کاهو و آب طلحستوق و تلخان سیب آب سرد و آب کاسنی و خیار و کدو و آب جو و قرص کدو
و کافور و اگر درد قوی بود آب جو که سرد نموده و شربت سیب و دوغ ترش و این تریاق بسازند صفت آن ... مشتوق
برگ سیب ترش کشنیز خشک احرار ... کوفته سه کف در ... آب میوه یا روغن گل سرد کرده ... اگر
شکم ... ... باید و اگر ... یا ... سکنجبین ... سازند و حوالی آن را گل ارمنی
سرکه طلا باید و اگر جراحت شود علاج قرحه باید کرد و انواع رتیلا از رحم ... و ... سرخ و زردی ... قول کند و بعضی
از رسوبات که ... بزرگ و سیاه و درشتی دانکار گزیدن الم شدید ظاهر گردد و باشد که بکشد انواع دیگر کوچک
از رحم الیتان ... سودترا بر آید علاج در حال سه کف کشنیز خشک ... و ... دهند ... برداشد کف
حاری و آب حلمی ... باید و حب النیل و کاکنج طلا باید و جو ... آلوده و برف ... سرد ساخته بر بالای او
گذارند و طلا از گل ... سرکه ... سرکه و طحلب ... سرکه و آرد جو ... کوفته و آب کشنیز تر با سرکه و اندک کافور فایده
دهد و شربت سیب و شربت سکنجبین و آب انار ترش و آب خیارین و آب کاسنی ... کشنیز و قند ... سود و فصد
اگر ... بود و لیکن ... دیگر ... و ... اوجون ... باشد علاج او مثل علاج سائر ... سازند
و اگر ... در آن موضع ... و ... علاج ... مذکور شد باید گزیدن رتیلا و عنکبوت انواع او
بسیار است و بدترین ... ام او ... بود که ... کسر ... شمع سیر ... ایشان ورم اندک ...

کبودت و خصوصاً اکثر اوقات ظاهر گردد و از گزیدن هر یک ازین انواع را اعراض خاص ملهم گردد از جمله آنکه درد و ادرار و حکه
عارض شود از گزیدن سیاه درد شدید و سردی بدن و رعشه و ارتعاد و اختلاف نبض و درد ادرار و حکه و از گوشه کبود نشان گزیده
حلو طراق بود عارض شود خدر و سستی بدن و از گزیدن زرد که موی باکست عارض شود درد شدید و رعشه و عرق
و استفراغ نبض گاهی هلاک میکند علاج همه آنست که اول موضع لسع او را به دهان یا محجمه بمکند و لعاب او بر آن آب گرم
گذارند و نمک آب طلا کنند و در حمام در آید در تسکین فایده عظیم دارد و سر او را آنست که هر لحظه در آب گرم گذارند و یا محک
دلوره و آب گرم طلا سازند و مرو نمک ... دمایند و تریاق اربعه و سیر و سعوطه از سیاهداه و تخم کرفس با حلتیت با ... کی
و تریاق رتیلا که تفصیل خاص او بیماری اسود دارد و این است ... او جرح یا در ایام دیج سوس کمو ده ماردین و عاقرقرحا و دوقو و حر
سیاه و کمونی و اسارون والیه حرکوش و دارچینی و سرطان بهری و سیعه و عصاره حشیش و حب ملسان هر یک برگیرند
و همه را بکوبند و با آب کرفس حبها سازند هر یک ... سم ... لود و قسم دیگر عنکبوت است که از گزیدن او سردی اطراف و قشعریره
بدن و انتشار قضیب و تمدد و امتلای شکم ... علاج ... و سعد و سیاهداه ... حمام عرق و تریاق و
قسم دیگر از عنکبوت سیاه بود و پایها کوتاه از گزیدن او تب ملتقه و حکه و موضع او سیاه گردد و سم او گرم بود ... سایر
عنکبوت علاج ... و حل طبیعت مطبوخ ... و گوشت ... گیرند و معالجه قروح ردیه باید و قسم دیگر
از عنکبوت معروف ... باب می خوانند ... این عنکبوت را پایهای خورد سفید
بود و نقطها و مائل بسواد بود از گزیدن او حکاک و عرق سرد شود علاج طلای خیس و روغن گل و سرکه درد
... گرفس ... و عنکبوت ... که دست و پایهای او دراز دارد از گزیدن او درد معده و قی و دشوار
... این ... علاج او مثل علاج رتیلا باید گزیدن ... و سام ابرص موضع گزیدن او
... درد ... و بیرون آوردن او ... لود که بروغن ... التیم ... با
یا قرین ... روغن ... گذارند ... بان نمک ... کتیدن میکند آب گرم
در ... ماشد ... و تریاق رتیلا ... دیگر ... که ... دو سال
او کوتاه است این جانور را ... چنین میگویند اگر این جانور را در آتش گذارند سوخته نشود و الیس ... مجست
و مضرت زهر او آنست که در ... حرارتی عظیم ... آتش در ... پیدا آید و آماس گرم تولد کند و رنگ
سبز شود یا سنگین گردد ... ماشد که ... گزیدن او سیاه گردد
ماشد که ... علاج او ... است ... سنگ ... صحرائی و دریائی ... و سود دارد و
طبیخ ... خوردن و ضماد کردن فایده دارد دیگر سام ابرص از گزیدن او ... دندان او در ...
بماند و اعراض ظاهر گردد مثل قلق و تب ... و سیلان ... علاج آنست که دندانهای

بیرون آرند بدین طریق که تدری تیر بر کاری بجهد و بر موضع گزیدگی از راست و چپ و پس و پیش بکشند تا دم آید
بیرون آید یا صوف از پشم ساخته با سبوس آمیخته و آنچه در روغن عربی حل کرده باشند بر آن موضع ضماد کنند زهر ما بیرون
آرند بعد از آن برق بردارند و دوا از بیرون آورند علامت بیرون آمدن او معارفت تب و کبودی موضع و انتفاخ
سیلان صدید بعد از آن علاج گزیدن ماران و تریاق اربعه فایده دارد و گزیدن مردم سالم
کمترین گزندها آنست که گرسنه باشد و ناهار گزیدن مردم روزه دار حالتی متولد کند علاج آنست که آن موضع را
که در روغن موم گداخته باشند ضماد نمایند یا خاکستر چوب رز و سرکه یا از سال کهنه سوسن کوفته و سرکه یا پوست
و عسل مرهم اسود که از قند و زیت و موم و چربی ساخته باشند یا به آرد باقلی و آب سرکه و روغن گل به پیاز و نمک
عسل اگر ورمی ظاهر گردد طلا مرداسنگ فایده دارد و تخم شبت بسوزند و ورم کوفته با خاکستر کرش سرکه و اندک
روغن زیت یا روغن کنجد طلا نماید گزیدن سام ابرص که دیوانه باشد حیه که اندر گزیدن مردم یاد کرده
آمد است سود دارد و پیاز و نمک و عسل و نطرون و سرکه طلا فایده دارد یا نمک سداب پیاز و باقلی بادام تلخ و عسل
بر موضع گزیدگی ارده حلوی را بریده قدری بسرکه یا آنکه سرکه بر آن موضع پاشند و اگر اندک روغن گل بسرکه آمیخته باید اولی بود
قدری نطرون بسرکه آمیخته گداخته بندند هر سه روز تازه کنند حاجت اگر ترسد که سگ دیوانه باشد اندرین حال
این کفایت بود گزیدن پلنگ شیر و یوز ایشان را زهری حالی نیست پس صواب آنست که بجهت جراحت را مجهول گذار
و ماده زهر باکی او بیرون آورند پس جراحت را از ذرا و بدوا از ساعتی نماید بعد از آن جراحت را بسرکه بشوید
مرهم از پوست کاس [illegible] وحشی و موم روغن زیت سازند و باقی علاج قروح نماید گزیدن سگ
آبی و سنگ ماهی که معروف بکوسج است حالی از سمیت بود سرا و از آنست که زهر آنها بکشد حالیات و نمک
با نطرون و عسل آمیخته بر موضع جراحت گذارند حسن مرهم ولط و مطلق شوم و مسکه و روغن گل فایده دارد
گزیدن اسقنقور گزیدن این غرس که آنرا [illegible] می گوید در گزیدن او درد تر درش پراکنده شود پیاز و سیر ضماد کردن
و اکسیر حمام با آرد کرسنه سود دارد و گوشت او بر گزیدگی او گذارند در حال فرو نشاند و فایده عظیم دهد گزیدن
کرم بسیار است که از گزیدن او [illegible] ضعف تولد کند و آن موضع سخت شود علاج عام باید کرد و در بالای او
باید بست و ضماد پیاز و پودینه نیک باشد و پودینه خوردن سود دارد و ضمادی که از سیاه دانه یا اکحل به آب کشند
فایده دارد گزیدن [illegible] علاج قروح و [illegible] باید قدما ذکر کرده اند که حیوانات گزنده بسیار اند که در بر و بحر
می باشند و از گزیدن ایشان اعراض بد ظاهر میشود و علاج همه آنست که جذب زهر آنها نمایند و تریاق که تدارک
اعراض سمیه [illegible] جراحت تا وقت [illegible] علیل [illegible] تسکین [illegible]
[illegible] باید [illegible] ملاحظه باید گزیدن [illegible] سگ دیوانه از گزیدن او حالها پدید آید